بازدید شد
۱۳۸۱

بنیاد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

بنیاد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب تذکرة السلاطین جغتا
مؤلف کاموز خان
موضوع تألیف در حالات امیر تیمور گورکان

مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۹۰۱۳
۴۴

بازرسی شد
۶۳ . ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تذکرة السلاطین جغتا
مؤلف کاموز خان
موضوع تألیف در حالات امیر تیمور گورکان
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۹۰۱۳
۲۴۴

بازرسی شد

بازدید شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

چون صفحه کاغذ برداشتم دفتر دو زبان برداشتم وخواستم که فقره چند در حمد وستایش حضرت
آفریدگار مقدس ومنزه تعالی شانه معروض بیان میدارم وبه نعت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وآله
وسلم زبان قلم گشوده سعادتی تازه تحصیل دارم مذا در رسید کای ایجز خوان دبستان حقیقت
هیچ میدانی که عزم کجا دارا این ساحتیست قدس که جبرئیل ومیکائیل را دران طاقت عبور نیست
تو بی بضاعت چه پایا که قدم جرات درین عرصه توانی گذاشت وگر مقتضای نسبتی
که ذره را با خورشید متحقق است هوس تحصیل این سعادت کرد بسم الله صحیفه عبادت است
بدماغ آرزو میکن شسته نخست طهارت صورت ومعنی بجا آر وبعد ازان شروع عمل عکن
وبدانکه حدث ظاهر به ادای فرایض وضو پاک توانند شد ولوث باطن جز به اشک حسرت رفع
تواند گشت دلی پر درد وچهره زرد وچشمی گوهر فشان وجگری از زان وقلبی سلیم ومحبی
عظیم زبانی شاکر هراستی وافر همتی رفیع حوصله وسیع همرسان تا بدان مطلب عالی توانی
رسید وچهره مقصود توانی دید این الهام فیض از السلام غنچه دلم بشگفت ورياض آرزو
سرسبز گشت چین بنا بر عرصه تضرع سودم وزبان توبه استغفار برگشودم واشک

حسرت از دیده ندامت فرو ریخته آه سرد از سینه پر درد بر کشیدم گرد خجالت
از چهره عقیدت شسته شد ولوث وحشت از سودای دل مصفا گردید حمد گفتم
واقرار نمودم الهی اشکها تراست منت گذار سجده بپشانی خودم اخر مرا بخاک درش نوشناس کرد
چون نفیض وفضل فیاض عالم اسباب سامان تحصیل سعادت کونین دست بهم داد خود را در حصار دعا گذینده
قدم عرصه مقصود میکذارم تو کرا زمن آن دست بحلقه مقصود زنم دعای حصار تحصنت با
الملک الحی الذی لا یموت ۞ واعتصمت منذی القدرت
والجبروت واستغیث منذی الآلاء والعظمة والملکوت
وتوکلت علی الحی الذی لا یموت قل هو الله الذی
لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن
له ولی من الذل وکبره تکبیرا سبحان الله بکرة واصیلا
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درحمد گویم چگویم که چو هست
بی شبهه وبی همتا است نه اورا عدیل ونه اورا مثالی ونه در چگونگی ان جائی
قیل وقالی کما قال سبحانه لیس کمثله شیء قدیمی است لایزال
حکیمی است بی مثال صمد است منزه احد است مقدس که هیچ احدی را با او دعوی
همسری نه وهیچ فردی را با او دعوی برتری نه قادر یکه بیک حرف کن فیکون چنین
هزار عالم را خلعت هستی پوشانید صانعیکه بی حرکت دست ونه زبان اقسام

من

مصنوعه است بعرصه ظهور اورد از روز یکه داعی ان عابدک لعبتی بر پیشانی
عزازیل کذاشت جمیع ملائکه را لرزه در اندام است و چون بروز ازل رسید
کریهی نوشت که انی انا الله لا اله الا انا من لم یرض بقضائی
و لم یشکر علی نعمائی و لم یصبر علی بلائی
فلیطلب ربا سوائی و لیخرج من بین ارضی و سمائی
تمامی انبیا از هره اب است بیت کر از هره انکار زیم او کشاید زبان
جزوه تسلیم او مالک الملکی است مختار و مطلق بر تهان و اشکار هر چه
خواهد کند و اورا سزد قصه حضرت یوسف علیه السلام برهانی است
قاطع بر بی پروائی او و حکایت موسی علیه السلام دلیلی است
ساطع بر استغنای او در بادیه معرفتش عقل مورچه اسیست بطاس افتاده
و در چمن ادراکش جزو نخشکی است اشیان بباد داده خاصان اورا
در صبح و شام ما عرفناک حق معرفتک و مقربان او را سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک کیفیت این نشاء این ذره حقیر
با خبر را از عالم هستی بیخبر ساخت از بیخبریها و غفلتهای خود هزاران دردر
نالیدم گفتند ای غافل تو اسرار ربوبیت چه دانی و کرم حقیقت
چه شناسی تا توانی این ایه کریمه را بر لوح دل نقش کن که حق سبحانه تعالی

میفرماید لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا و نسبت بذیل شفاعت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و اله وسلم
بناسجده شکر بجا اورده زبان بنعت کشودم درنعت کریم ان مخبر صادق و ان
مرسل برحق شفیع المذنبین امام المرسلین سید العالمین کاشف اسرار
هدایت و یقین پیغمبر زمان و زمین خاتم النبیین ان زیب سریر رسالت
و ان فخر افسر نبوت هادی سرگشتکان و ادی ضلالت رهنمای گمکردکان
بادیه معرفت خورشید سمای عرفان رخشنده ماه کون و مکان سلطان
طائفه انبیا تاج فرق اولیای شمع محفل هدایت سراج انجمن معرفت محبوب
حضرت سبحان معشوق خالق زمین و زمان مهتر و بهتر عالم صلی الله علیه و اله
وسلم قصیده ان صدر ایوان رسل و ان شمع جمعی انبیا خورشید برج سلطنت
جمشید تخت کبریا طه و یسین نام او انا فتحنا کام او اجرام تکبیر ارام او ای
افسرش را بهما هم صدر بدر عالمی هم تاج فخر آدمی هم انبیا را خاتمی
هم مصطفی هم مجتبی هر چند نزول قران و شق قمر و سخن کردن آهو
و کواهی دادن سوسمار و تسبیح خواندن سنگ ریزه ها و سخن کفتن بزغاله
بریان زهر الود و امدن درخت و شاخ خرما نزد انحضرت و روان شدن
سنگ بر روی اب و جوشیدن اب از انکشتان مبارک و رسیدن درخت

خرما از کوه آن کشتر و دیگر اعجاز انحضرت از افتاب و ماهتاب روشنتر است اما انچه
برین حقیر از عصر بادشاه غفران پناه حضرت ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر غازی انار الله برهانه در حجسه بنیاد اورنگ باد که منشه تحریر درمی اید از
اتفاقات بغرند کار دران بلده این کمترین مخلوقات را سایه جن در سر گرفت
سالی صاحب فراش بعزم تدبیر مزاج طبیعی از منکر عزیزی بعیادت قدوم رنجه فرمود احوال
عاصی را دیده گفت که این مرض تو قابل دوا نیست بلکه لایق دعاست باین دردمند
مواظبت نمائی شفا یابی همچنان بعمل آوردم دو هفته نگذشت که از شفا وصفا
در چشم امنیا پدید آمد و در مدت از بعین بحالت اصلی رسیدم و اصلا اثر
خفیت نماند انبساطی و انشراحی تمام دست داد و استقامتی عظیم بهم رسید
ان الله شهید وکفی بالله شهیدا درود انست اللهم
صل علی سیدنا ونبینا محمد صاحب التاج والبراق
والعلم حامی الذمار والولای والالم اسمه مکتوب
مرفوع مشفوع فی اللوح والقلم جسمه مطهر معطر
منور مقدس فی الحرم شمس الضحی نوره الظلم
ابی القاسم محمد ابن عبد الله سید العرب والعجم
وعلی اله واصحابه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین شرح دعا و ثنا

المهدی

برد انشوران ذوی الفطرت وسخن رسان صاحب خبرت مخفی و مستور نماند
که چون این کمترین مخلوقات محمد هادی الملقب الموسوم موهوم بکامور خان از تصنیف
کتاب هفت گلشن الهی که نسخه ایست مشتمل بر حکایات سلاطین دهلی
و مالوه و بنگاله و دکن و ملتان و گجرات فارغ گشت شروع به تسطیر حالات سعادت
ایات دودمان علیه اولاد امجاد حضرت امیر تیمور گورکان صاحبقران نمود و بباس
ادب بگلزار کی و نعم سید سعید کتابی علاحده بهزاران کد و سعی تصنیف و تالیف
نموده مسمی به تذکرة السلاطین چغتائیه و بجهة تخفیف و خامت کتاب این کتاب را
به دو جلد مرتب کرده که چون بدکان حکایات نو و کهن بر رافع حالت منظره شود
و راحت و انبساطی و کمال حاصل اید امید از طالبان این فن چنانست
که ستم عبارت و رکاکت الفاظ را بنظر نیاورده چشم انصاف به احوال
این مسکین بکشایند که این نحیف بدون فرمایش بادشاه دوران و ولی
اعانت اعیان روزگار که در تمشیت چنین مهمات توجهه انهایس ضروریه
شبها بروز و روزها بشب آورده و چه قدر خون جگر خورده که انهمه عرایس
مضامین را در لباس عبارت نو در آورده و حکایات پریشان و مفقود
المرقوم را درین نسخه مختصر جمع کرده عزیزی و ضیافتی برای صاحب
طبعان معنی اشنا مهیا ساخته است که گفته اند بیت هر کرا سخن را سخن فهم کنند

قطره خونی زبگرگ کنه و برای شادابی ریاض سخن شروع از نیافت علیه السلام
بن حضرت نوح که باعتقاد مورخان بلاغت شعار جمیع ترکان از اولاد انخنا
اند بنماید در حبیب السیر و منتخب التواریخ مرقوم است که چون حضرت سبحانه تعالی
جل شانه خواست که قوم نوح علیه السلام را بطوفان بلا گرفتار سازد وحی
بر انجناب نازل فرمود مشعر بدانکه این قوم کفار ببلای طوفان مبتلا میشوند بر
خود و تابعان خود کشتی از چوب ساج بلساز بصورت سینه مرغ
انجناب در خت ساج را نشاند و بعد بست سال اندرخت را قطع
کرده کشتی سه درجه بدست خود مهیا ساخت که طول آن کشتی
سیصد درعه و عرض پنجاه درعه و ارتفاع آن سی درعه بود چون کشتی
مرتب شد باتفاق سه پسر خود که یافث و سام و حام باشند
و منکوحه مسلمه و دیگر رفقای خود که تعداد همه مرد و زن هشتاد کس
اند در درجه میانگی کشتی در آمد و از جانوران طیور یک یک جفت از
هر قسم بر درجه اولین در آورد و در درجه سیومین از هر قسم جفتی از
چوندها داخل ساخت و هم شهر رجب شروع طوفان آب گشت و بحکم
قادر مطلق آبها از قله جبال رفیع چهل درعه بلند شد و آن طائفه ضاله
و کنعان نام پسر حضرت نوح و مادر او که از جمله ایمان عاری بود غریق بحر فنا

کشتند و بجز از اهل کشتی افوی و نشانی از معمورهی نماند و گویند عوج
بن عنق را انهمه طوفان آب نیاده از پاشنه نبود و چون بحکم خالق الارض
والسماء آن طوفان فرو نشست بعد شش ماه یعنی محرم روز عاشوره
کشتی حضرت نوح علیه السلام بر کوه جودی قرار گرفت و اهل کشتی از آن
کوه فرود آمده در سواد آن کوه قریه آباد ساخته سکونت اختیار نمودند
و نام آنرا ثمانین گذاشتند و بقدرت قاهره ایزد چون
در اندک مدت غیر از حضرت نوح و منکوحه انجناب و هر سه فرزند
و ازواجهای ایشان هیچکسی ازان هشتاد نفر زنده نماند و رفته رفته تمامی
عالم از اولاد آن سه کس مملو و معمور گشت و گویند حضرت نوح بعد طوفان دو صد
و پنجاه سال زنده گانی کرده سفر عقبی گزید و در وقت احتضار یافث علیه السلام
ولد رشید خود را بجز است ملک ترکستان مامور ساخت و اسم اعظم
بر سنگی منقوش ساخته به انجناب سپرد که هر گاه میخواست بدان سنگ
عمل مینمود و برف و باران و رعد و صاعقه بحدی میرسید که هر آواز
تواریخ مستفاد میشود که هنوز مانندان سنگ در ترکستان هست
و ترکان هر گاه میخواهند بران عمل کرده ابر و صاعقه و برف و باران بر
مخالفان بریزش حرارندوان سنگ بیده و حور یاس بر بان بر

معروفست العصر جمیع ترکان از نسل ترک بن یافث علیه السلام
اند که میان ترکان بیافث اوغلان اشتهار دارد و جمیع انبیا و سلاطین
ایران که کیومرث و غیر قلک باشند از اولاد سام علیه السلام بن نوح
اند و بادشاهان بلاد مغرب از اولاد جام علیه السلام اند و چون از و نسبت
به پدر بزرگواری ادبی بوقوع آمد پیغمبری از نشست او بوجود نیامد و اولادش بسیار
شدند و انام شدند و از وی هشت پسر متولد شده بودند و سند و سنج و لویر و
کنعان و کوس و قیط و برجوجش و غیرتهم اینها در هر مملکتی که رفت الوسات بهمان
نام مشهور و معروف گشت و آورده اند که از نشست یافث علیه السلام نیز هشت
فرزند بوجود آمده بودند بدین تفصیل ترک خزر سقلات روس سلک چین ماچین
تاتار و ذریه اینها نیز در هر ملکی که رفتند الوسات بنام اینها موسوم شد و ترک میان
ترکان بیافث اوغلان معروفست و انجناب را معتبر میدانند و در عهد انجناب
بسیار قربات و قصبات در ترکستان آباد شد و او بعد دویست و چهل سال رحلت نمود کانی
برلبت از وی هج پسر ماند انتخبه خان و لد اکبر او بر مسند سرداری نشست چون او
سفر عقبی گزید پسرش فرزند ارومند دیپ باقو خان ولد رشید او علم خانی
برافراشت بعد رحلت او کیو خان قدم بر مسند خانی گذاشت بعد او التخبه خان
پسر داری قوم سرفراز شد در عصر او رسم بت پرستی رواج گرفت از وی چار پسر ماند

کی یکی را مغول دومی را تاتار میگفتند طوایف مغولان از اولاد مغول اند و طائفه
تاتار از نشست تاتار اند و قتیکه مغولخان سفر عقبی گزید از وی چهار پسر ماند
ولد ارشد او قره خان سردار قبیله شد و در ولایت قراقرم و در کوهستان ارباق
و کرماق ییلاق و قشلاق ساخت از وی پسری بوجود آمد اغور خان موسوم گشت
گویند از روز یکه او در عرصه هستی قدم گذاشت تا سر روز پستان مادر بدهن نگرفت
و در عالم رویا بمادر گفت تا ایمان بوحدانیت خالق مقدس نیاری شیر تو نخورم
آن عصمت قباب این شیر نهان ایمان آموز دو کلمه توحید بخواند آنگاه ان مولود سعادت
آمود شیر مادر میل نمود و چون سن تمیز رسید دختر آزر عم خود را بعقد ازدواج خود
در آورد و منکوحه خود را بحلیه ایمان آراسته هم آغوش خود ساخت بعض کفار
از ایقان و ایمان او آگاه گشته بدرش قره خان از اعتقاد او خبر دادند قره خان
ماند آتش چهره از قهر افروخته بقوم کشتن اغور خان برخاست در زنگار گاه تقارب فیتین
دست داد محاربه قوی واقع گشت قره خان کشته شد و اغور خان بفتح و ظفر مخصوص گشته
سردار الوس شد و بسیار از ولایات را مفتوح ساخته کار بجایی رسانید که از اب جیحون گذشته
بخارا را به احاطه ضبط در آورد و سردار بسیار قبیله مغول به او متعلق شدند و از وفور
عقل و فراست انچند لقب بر طوایف مغولان اطلاق کرد الغور و قاقعلی قیچاق
خلج و آن فریق در هر ولایتی که استقامت ورزیدند الوسات بنام اینها معروف

گشت و در ۲ چغاتای خطا اغوری بهم رسید که تا حال میان ترکستان همان خطا رایج است
و ضوابط و قواعد خانی بسیار پیدا آمد و چون او انیز اقرار کرد پیش آمد از دست نشست پسر ماند
کوخان آغی خان ایلدز خان کرک خان باق خان سنگ خان بعد اغوز خان که پسرش کوخان سردار
قبیله شد بعد فوت او برادرش ایلخان بر مسند سرداری نشست بعد او بیدو خان سردار
قبیله و اوکس کوبیدو بعد فوت او پسرش منکلی بر سریر خانی جلوس نمود او کیدو و
حال زندگانی کرده وداع عالم نمود و پسرش ایلخان قایم مقام او شد و در ایام
کامرانی او نوریز فریدون بادشاه ماوراء النهر باتفاق سونخ خان بادشاه تاتار
لشکر بمغولستان کشید و محاربه عظیم واقع شد بحکم قادر برحق ایلخان و یکنفر دیگر
ودیعورت ازان حادثه نجات نیافتند وان هر چهار کس در تیرگی شب از میان
کشتگان برآمده خود را بر قله کوهی رسانیدند در انجا چشمهای خوشگوار و
اشجار میوه دار بود آن چهار کسان در انجا وطن اختیار نمودند و در مدتی ممتد
ازان چهار کس اولاد بسیار بهم رسید انچه از قباب خان و پسرانش بوجود آمدند
انها را قوم قباب گفتند و انچه ازان یفیق و دومی او که بکو در نام داشت
بوصه هستی آمدند بدر لکن اشتهار یافتند وان موضع را ترکان از کنه نام
کردند و چون طوایف مغول بسیار بهم رسیدند ازان کوه برآمده براه مغولستان
و چند نوبت با مخالفان محاربه و آویخته بسیار از ولایات ترکستان را از دست مخالفان خلاص

ما قوم و انصاحب مروض تبع
قصه کشته شدن بجز قباق خان

روایت مرورای برافراخته و سرداری ترکستان بر ایولدوز خان بن منکلی خان که از
نسل قباب خان بود قرار گرفت و او مدتی بکام دل گذرانیده سفر عقبی کرد و از وی
فرزندی نماند چوبنه خان نام برادر او بر مسند حاکمی ترکستان قایم گشت و ذکر ساختن
التفوق از خواص در حکایاتست مورخان فصاحت شعار چنان گذارش نموده اند
که چون چوبنه خان رخت هستی بربست از وی دختری ماند موسوم به آلتقوی
نه دختر اختر اندر برج شاهی گرامی گوهری از درج شاهی سردار قبیله اولوس یعنی عصمت
سرشت قرار گرفت سرداران قوم قرایم آمده آن عفیفه را در سلک ازدواج
خان بر عرش در آورند از بطن آن عفت پناه حافرزند بوجود آمد یکی را ولیجای
و دیگری را ایلکدای نام گذاشتند همدران ایام خان النون خان به اجل طبعی از ملک
بقا شتافت و سردار اولوس یعنی آلتقوی قرار یافت اتفاق جمیع مورخین است
که روزی آن کبانو در شبستان حجله پهلو بخواب گذاشته از آنجا بیرون رفت
شعشعه افروز فرش حجله جهانتاب چون آن عفیفه بکام و دلش فرو رفت آن
در بطن خود آثار گرانی یافته صورت واقعه را بسرداران اولوس و خویش گفت ایشان قوم
ظاهر نمودند جماعتی کثیر مکرر محافظت او بستند روز دیگر باز همچنان بعمل آمد روز سیوم
نیز همچنین سرداران قوم از مشاهده این حالت مطمئن نگشته بسر تحقیق ارادت
او گذاشتند اگرچه احتمال این حکایات از عقل بس بعید است اما از قدرت

بالنوعاتشانه بجنبیت مولف حبیب السیر گوید سبب مخالفت ایشان با القوی
چنانکه مذکور آورده اند ایشان سه شعبه شوند فرزندان سعادتمند ایشان بقیه و مجموعه اند یکی را نوئن
قیقن دوم کبرا موسوم بیلطی و دیگر را نوزخر موقفان نام گذاشتند چون آنقوا سنوات عمر بقیه نوئن
سردار قبیله بوزنجر موقفان السید دی معاصر ابومسلم مروزی بوده و فتنها او را میزامزا گویند چون
آمد اورا پسر ماند یکی نوقا و چون نوقیا نوقیانوس چنگیز خان است بعد فوت نوقا
دو پسر ماند یکی قبل خان کشت از دی نسل پسر ماند و الا براتوقیا بودن خان و الان جهت
بهتر بموضع رفت قوم جلایر و سر اردوش بخته همه را نزیع کشیدند قابدون نجا از جمله
اکاه کننده باتفاق ماچین نام ولد عم خود بر جلایران حمله کرده منهزم ساخت نفر سردار القوم را
طوع تیغ بیدریغ ساخته کامروا گردید چون زده در گذشت ازدی سه پسر ماند یاشنور موقف
لنکوم جارچین اعداد یاشنور بر مسند خانی قدم گذاشت چون او نیز از مزاکر بر دنیا رفت
هر سه پسر ماد کار نتوانستند بکی قاچولی دوم قبلخان که هر دو توام بودند قاچولی چون بحوالی
عجب وقع بیدیدشتی برگه گویا لوکسی در ختان از گرجان اطلاع یافته و ازان کیبی
چند دیگر منتشر گشته و هر یکی ازان بر ولایتی پرتو انداخته انجو اب ایشان مسخر ایلان
کردان خود تقریر کرده اند گفته اند که عقریب از تو فرزندی بوجود آید که بر اکثر ولایات
فرمانروا شود و از و فرزندان بسیار بهم رسند و بر ولایات مذکور دست تسلط
شوند اما مر باید که قبلخان بر مسند خانی نشانی و تو بلشکر کشی مشغول باشی

در دیهات و قبیله بخط افتخار نشسته به التماس و شفاعت او بخشید و مجوا بیرو و بسخط
سردار ان الوس مستحیل ساخته قاچولی بسپه سالاری و قبلخان بشمشیر زنی منسوب شدند و قبلخان
بر مسند خانی نشست و میان هر دو برادر اتحاد و اتفاق بدرجه اتم بود چنانچه قبلخان در گذشت
که اکبر او قوریلتای خانی قایم مقام پدر گشته بهدران امام قاچولی نیز مقرر عنصبی گردید بعد
فوت قاچولی ابن نوزخر نام السید سالار شده و بلقب او الوس ملقب گردید
و بعد وفات نوئن تمر خان نام برادرش سردار الوس شده و لقب بهادر یافت و بعد
افزود و بعد فوت او بیوکا بهادر فرمانروا گشت و بعد فوت او سوغوجین سپه سالار شده
دارنده سجاق بیوکا بهادر بود بسم دلیفعه بسته است و ازین جمله بانه فصل نکوئیل
پسر بزرگ بیوکا بهادر نمو جین موسوم گشته و فتنکه نمو جین بسن پانزده سالگی رسید
بر مسند اتابکی و ستین جهسمانه بیوکا بهادر مسافر ملک عدم گشت و سوغوجین سپه سالار
نیز وفات یافت و ازدی پسر بزرگ خود سال ماند مسمی بقراجار نویان و از خود مسالکی شاه
دور بر تقرقه عظیم در ایل الوس راه یافت و قوم تاتار خود مستقل گشت

آورده اند که چون تمو جین از بطن مادر متولد شد بقدر خون انگشت
گرفته در دست داشت چنانچه گویند چون از ان اثر عجب ظاهر بود بقدر یکی گوسپند
افسرده قدیمی که بر گشتن دشمنان دلیل شده اند گرفته بر دو عالم ذلیل و خجل
مقدم خان بود بر اساس هستی چندین هزار هزار نجیات از دست و پا نهند م گشود

دانشمند جلاکوخان موسوم گردد اخبارات و علامات آن در بطن مادر از دست او
نمود گردید القصه تموجین از نفرت ایل و اولوس متمادی گشته بصوابدید قراچار نویان
بر اونکخان حاکم قوم کرایت و معظم امرای پادشاهان ترکستان بوده ملتجی گشت و
دیده فاقت فرمانروای ترکستان هشت سال مهمات عظیم مرانجام داد و مصدر خدمات
و نوازش گردید شکوخان پسر اونکخان نسبت تموجین در مقام حسد و معاندت خاطر
خائر از او منحرف ساخت خان ترکستان خواست که متفرق به انتخاب رسانده طفل
کلهران که یکی از امرا بود جهان قشلق نام داشت بزعم خان آنکه کشته این خبر را نزد تموجین
نقل کردند تموجین باتفاق قراچار نویان و چند کس دیگر در کوه صعب گذار متحصن گشت
اونکخان با فوجی جرار بتعاقب شتافت جنگی صعب بوقوع پیوست تموجین افواج مخالف
را شکسته بطرف چشمه تالجو رفت و هر یکی از امرا و خویشان را منصبی و لقبی عنایت
داد و ان هر دو طفل را بخطاب ترخان داد که قرقه ترخان از نسل ایشان اند چنانچه
گویند معنی چنین داد فرمان که تا به نژاد هر آنکه از نسل ایشان بزاد گنه شان
به بخشید انبار ما گزمین پس بستند بر حاری ما القصه در اندک مدت چهار نامدار
و شصت صد سوار تیر انداز موشکاف و پیاده های بی شمار زیر رایت تموجین فراهم
آمدند و از سر چشمه تالجو بیست هفت منزل تا سر حد ختا و لب آب دیگر طغرب شمشیر زنان
مقتول ساخت و لشکر بی قیاس از موضع نادر بزم محاربه اونکخان متوجه گشت

چنان متحقق گردید لشکر خان که ویران شد اباد بوم و بر بس بعد محاربه پشت بدشمن نمیدهم
و نظر بر چشم رایت تموجین فرمود اونکخان معروض تیغ مفاکت و سپاه او نخواهان خویش
منهزم گردیده و شکوخان پسرش بکاشغر رفته مقتول شد و تمامی ترکستان بتصرف
خان مذکور آمد و سلسله ملکت مغولستان بار دیگر کار گرفته در سنه اربعین و ستمائة
در موضع سمان کهیر هفدهم برجسته خانی و ساده جهانبانی گذاشت و در وقوف تعداد عمرش
بجهول مانده سال رسیده بود در سال دیگر بانا کجا انصرف قتال الباسه او ما چندین هزار
ترک بقتل آمده دو اساسه سلطنت او را متزلزل گشته رایت اقتدارش از چین تا قراقرم
و در شهر چرچسته آنی و سمامه محفل قریلتای آراسته فرزندان و تومنیان را به اعظام
فرمان داد و نوع سعیده نه پایه اختراع کرده نصب نمود و در ان محفل یکی از ترکمان
که او را بت پرستی میگفتند و بکرامات اشتهار داشت حاضر گشته گفت که
من بسماع از سنگری مرا خبر داده که تموجین را بسیاری و علامات بخشیدم و بادشاه عظیم الشان
گردم از امور فوق او را چنگیز خان لقب دهید و بفتوحات عظیم مترصد باش چنانچه در نظم
گوید رباعی

نها دند نام تو چنگیز خان ازین پس قوی شود رایت تموجین نخوان ازان در وکه معنی
چنگیز خان بود شاه شاهان جهان ز سال دگر رایات خانی به تسخیر فراخنا
متوجه گشت مدت عمرش در سال الباخان حاکم خراخنا و الکودخان حاکم قوم مکریت را
بقتل رسانیده ممالک ایشان بتصرف در آورد و بتاریخ سنه خمس و ستمائة

با لشکری جرار و فوجی بیش از مور و ملخ بقلع قمع توران و ایران نهضت نمود و از
سر صابران آوارا خان و جغتای خان شاهزاده کامکار با لشکری توپ بخارا بجانب جنده
و لاکایت یورش با فوجی عظیم بر مرغینان و خجند روان فرموده و خود با شاهزاده توپ خان
جانب بخارا متوجه گشت و در شهور سنه تسع و عشر و ستمائه بخارا را محاصره کرده و در دور و
مقطع مسافت و تعبیه ایشان از بخارا و بخارائیان اسیر و فرصت نیافتند و مجال و مقاتل و ما طلق لبدار
طلوع تیغ بیدریغ گشته در و دیوار ان بلده دلکش با خاک برابر گشت و در همان سال اوگدای
قاآن اترار را مقطع مسافرت عابر خان حاکم بخارا را زیر تیغ کشید و قتل عام نمود و همچنان
حصار خجند را مسخر و قتل عام نمود و خانخان و اهل و عیال و فرزند و مال ساکنان اندیار بیت
و نابود گشت و منقول است که تیمور ملک و الی خجند پیوسته متصل کشتی نزدیک جهیلی میداشت
که هر دم آن کشتی را به کنار سر کرد و اقسام مصالح منصل میگشت و هر چند عدو محاصره
براو تنگ شد متعلقات خود را با بعض امتعه در کشتیها انگذیده مانند بار بر روی آب
روان شد ترکمان خبر بخارا فرار او را گاه گشته مقابل کشتیها در خشکی رفته فوج فوج
نزدیک میرسیدند تیمور ملک بر یکان حصن دور دو بخدنگ جانستان ترکمانرا از قوس باز
میدانست و قادر انداز همچنین بود بسیاری از ترکمان را بقتل آورده و هدف سهام خونخوار
گشته فریاد و فغان بر آوردند و اهل صحرا بر گشتند و اهل بخارا رسیده و متعلقات را از کشتیها بر آورده و اهل صحرا بر گشت
کرده ترکمان اشجار را بیخ بر آوردن گذار نبود کردهٔ و ترکش ترکمان را بدست آورده و متوجه

رفع مخالفان گشت و هر جوبر جانستانش از دو کس و سه کس میگذشت تیمور ملک بسیاری
از ترکمان کشته گشتند لشکر ترکمان تاب تعاقب او کرده مگر سه کس نشان نهاد و ایشان فقاب
دیرار جست داده خود را نزدیک سمرقند انداخته بی مشیر و تر کشش تیمور ملک ماند و بود
کمر بکی از ایشان بگذاشت آن بالا در حضرت تیمور ملک بخارا بر جسته ترکی چالاک کرد و از پس پشت
بگذشت پس آن دو کس نیز دست از او بداشته بلشکگاه خود رسیدند و او با متعلقات
و وجوه تحف صحیح و سالم بخوارزم رسیده متوجه ولایات عراق گشت و در سنه ثمان عشر و ستمائه
ماننده آورده اند که چون خان نعمت آشیان از تسخیر بخارا و سمرقند و ولایات قارغ
گشت امیر تیمور را بنوبه بقرقسنر قندز متوجه گردید با وصف آنکه لشکر و هر کس از مردم
جنگی و ایلی حصار بودند زیاده بر دو روز طاقت محاربه نیاورده زبان بعجز گشادند
و از اهل حصار شیخ الاسلام و دیگر اشراف و اعیان بگریان گردن اساس بر سیده تحفها
لایق بنظر خان آورده التماس جان بخشی نمودند فرمان شد که در و از باشی حصار را واگذارده
مقاتلان را بهمت تحصیل مال امانی در قلعه بر بندان اجل رسیده گان در و از و شکاف را وا
کرده بر ترکمان خونخوار شبیخون آورده قتل عام نمودند و صغیر و کبیر و بر نا و پیر و غنی و فقیر
در تیغ کشیده بسی غنیمت گشادند بحکم قادر برحق در اندک زمانی اثری از عمارات
و عمارت نشینان نگذاشتند و بیرانه هزار سال پدید گشت در خلال ایام خمسه نوبان و مونکاقاآن
با سی هزار سوار بتدبیر آوازه تخریب ملاد خراسان انداخته بدستور یافتند آن هر دو بهادر دیگر

اتفاقات غریبه در کار جهان بغایت اشتهار یافت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه
افواج جنگیز را بر هزیمت داده عنقریب ولایات عراق را مسخر خواهد گردانید
سلطنت خوارزمشاهیان بعضی بر صدق و کذب آن خبر متردد گشته و بعضی از جاجای جنگیز
دارد و غیر بجوار و اتصال اورند در هرات هم همان قاعده مرعی گشت جنگیز خان از استماع آنخبر
بر قوایخان خبر برد که اگر اهل هرات را امان نمیداد این فتنه پیدا نمی شد اکنون که امان داده
با هشتاد هزار سوار بجانب هرات تعین نمود خواجه هرات که کرار ایشان گرفته بود
عمامه خشنه اطلس بر سر بست و در زندان بر سیخ خشنه جمع کرده قتل عام نمودند و سوختند
و کشتند و بر حوالی حصار را خندق بر انداختند و عدد قتیلان انجا بهزار هزار و سیصد هزار
که عبارت از شانزده لک ایشان باشد رسیده مجموع است که غیر از شرف الدین غریب
و بانزده نفر دیگر از اهل هرات هیچکس بسلامت نمانده بست نفر دیگر مردم بدیشان
پیوستند و مدت پانزده سال بجز این چند کس در آن شهر هیچکس نبود فاعتبروا
اولی الابصار سبحان الله این یک نفحه قهاریست از دمنان قوا الجلال
هر آنچه حاکم عادل کند همان داد است منقولست که سلطان محمد خوارزمشاه بنسبت
فرمانروای ایران و توران بود و لیکن بسلطنت نمی پرداخت چهل هزار سوار مسلح و مکمل در رکاب داشت و چهل
هزار سوار دیگر در ولایت بودند هر سال بدرگاه می آمدند و بطهوری آنچنان
چنان و در نگذشت که جنگیز خان از توران زمین خروج کرد و بعضی از ایران و خراسان

و دیگر ولایات مگر بسیب و غیرت الهی چنان عقل و هوش سلطان از دل خوارزمشاه محو کرد
که با وجود نزدیک سپاه در نخواه و سامان جنگ و حیل مقابله و مقاتله افواج قاهره را بخود
گوارا نکرد آواره دشت ادبار گشت و اهل و عیال و فرزندان صغیره و کبیره و جواهر نفیسه خود را
جزیره ماوران خود در حصار گذاشت قلعه که بر صعوبت و رفیع بود و استحکام اصلا در تحدید هیچ اندیشه
نمیکرد نشست فرستاد و خود چند کس همراه گرفته بجزیره آبسکون رفت چون این خبر بقاآن رسید نواب
قاهره را بتسخیر آن قلعه بر دست او در دن متعلقان خوارزمشاه تعین کرد چون قضا آمده
به استعصای آن درده نمکر سیده بود در اندک ایام ذخایر ایشان منقرض گشت و صغیر و کبیر
انجا فریاد العطش العطش بر آوردند چون چنین استند و آنچه مستور و جواهر را گرانمایه بود
بنظر جنگیز خان رسانیدند از حصار بزیر آمدند و از سر تمکین بر همان قدر بر همان وقت اکتفا
ریش سفیدان بایشان گفتند که هیچ چیز و غذا و ذخایر محلوک دیده و از خشک حسرت و تاسف
مصور گشته بودند چون چنین دیدند سپاه جنگیز خانی الفور فرزندان خوارزمشاه را موضوع
سیخ بلا کشیده در روزنان و دختران خوارزمشاه را با زره و جواهر و امتعه انحصار در فرج
جنگیز خان بیاشیدند آورده اند که چون جنگیز خان فرزندان و خزاین را بدید و قلق شدن اهل و
عیال سلطان محمد خوارزمشاه را رسید فی الحال از حسرت مرده و غم و الم جان داد
و در اعلی علیین قاآن را دعای خیر کرد از خلقان او توفیق بخیر و تمکین در نیافته بهمان جایگه که
پوشیده بود بجزیره بدر یا انداختند انست مکافات اعمال کاهرانی دنیای دون فاعتبروا

یا اولی الابصار ذکر واقعیت خان و نظم حضرت چنگیز خان بن تکنه بهادر

و بیان سفر دیگر بن بالک بعد

جهد و دار آن تو در آن اوان در بالخ شهر و ان
و ابر و آتش ی و فشانی از معمور نماند و خاک خوار شاهجهان آباد و بنیاد بر افتاد خان
نمونه قهر سبحانی چنگیز خان مظفر و منصور بجانب ترکستان معاودت نمود و در ماه محرم
سنه احدی و عشرین و تسعمائه بطرف قلعه خوقند متوجه گشت و مقرر نمود که سادات و علمای
با سپاه سوار هر هزار افواج بر هیئت که بر فراز شاه و پیشرو لشکر و همگان میسر شده
القصه در خلال انحاء مذکور خبر رسانیدند که شیبک خان با پادشاه جنگیت و قاسمین
اماده محاربه و پیکار است و رایات نظفر کرد خان شیبک خان بدان صوب روان گشت و
شیبک خان با پانصد هزار مرد مردانه استقبال کرده آتش محاربه برافروخت و جنگی
در نهایت و صعوبت بوقوع پیوست و بعد ازدال شدید نسیم فتح و ظفر بر پرچم
رایت خان وزید منقول است که در ان معرکه سه تن بی سر السار در جنگ میکردند و اتفاق
مورخان است که بر هر گاه صد هزار کس در کار زار کشته می شد یک تن بی سر شمار میشد
پس مفهوم میشود که سه صد هزار کس در ان قتال کشته شده بعد و الله اعلم بالصواب
الحاصل جناب خاقانی را از اولاد نه نفر قتل عام کرده و فلاح و از بیخ اقتدار
بر ترکستان سراحیت کرده و چون شاهزاده جوچی خان در ان ایام در دشت قپچاق و رحلت
یافته بود بصوابدید قرا چار نویان از جناب خاقانی او کداقان ولی عهد گشت و مدار المهام

و مضافات آن بچغتای خان عطا کرده و قرا چار نویان بر فاقت خان مقرر شد
و مهر انجام مهمات بدان ارزنده مفوض گشت و در سنه اربع و عشرین و تسعمائه تنکوز ایل
چنگیز خان بعرض رسانید که امیر جهانگیر خان بن بدر بهادر و امیر ابیات ترجمه وصیت چنگیز خان
بموجب حکم خاقان جهانگیر خان را بهمان صاحب مراد امیر ابیات بشهید رسانیدند و خود آمده بر تخت
مرا و ما جاهدم بر پدید خوش نا کیفیت ای عزیز دیده بر هم نهاد تو بفتح که چنگیز خان خوقند
زاد ازین ابیات مفهوم میگردد که گویا شهید از تو تخصیص نشسته پیغام دین خان داده بود
چنگیز خان و قایانت و اقرا علم بالصواب ایام زندگانی خان مغفار و سه سال و ایام سلطنت
بیست و چهار سال و اعمار جهانگیر خان را مورخان بپنجاه و اند آورده اند
بدین تفصیل صاحب جهانگشای او کداقان و نوه خان و از روی تواریخ مدت کامرانی و فرمانروای
ایشان را اولاد و احفاد ایشان در ترکستان و بغداد و روم و خراسان و ایران و توران و بلخ و بخارا
مقصد و چهار سال و کسری بحساب در آورده و نوشته اند که بلاکو خان پسر زاده تولیخان و اولاد چنگیز خان
بیت عالی علم مال خود نزد او صفا کرده و در گذشته از اولاد و احفاد چنگیز خان چند کس
در ایل سلام و نوشته اند سلطان احمد سلطان قازان خان و نوه سلطان و سلطان احمد
چنانچه مذکور شد تفصیل حالات ایشان بر دو از دختر بطول میکشد و عرض اصلی این عالی
بر دو معنی مفهوم به کاموزان بتفصیل حالات نمیشد ابیات اولاد امجاد حضرت امیر
تیمور صاحبقران است که در عالم خود بر فرمانروای هندوستان بهشت نشان اند بهجت

شمه‌ای حکایات شمه از احوال خان ظفرنشان چنگیزخان مجملا تحریر درآورده بزبان
قلم وقایع نگار را از فصول و اطالت معطوف ساخته شروع بمطلب اصلی نمود

در ذکر وقایع حضرت امیر تیمور صاحبقران آورده جهانداری ان پادشاه گیتی ستان

برارباب خبرت و اصحاب فطرت مخفی و پوشیده نماند که مورخان بلاغت شعار فصاحت
قرار در روضة الصفا و حبیب السیر و خلاصة التواریخ و تاریخ فرشته اشهب تذکار
قلم را چنان بر صفحه کاغذ بجولان درآورده اند که پادشاه گیتی ستان حضرت امیر تیمور
گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن امیر الغنگر بن امیر ایجیل بن قراچار نویان
و نسب قراچار نویان و چنگیزخان باهم یکیست چنانچه در صدر رساله تحریر گشته و فتنی که
چنگیزخان شهر عالم عقبی اختیار نمود قراچار نویان همراه چغتای خان حسب الحکم بممالک شد
بعد فوت قراچار نویان امیر ایجیل نویان اسپرسش مدار المهام گردید بعد او امیر برکل نویان زمام
مهمات بدست گرفت پس از و پسرش امیر ترغای ترک و تجدید کرده خلقه در دودمان
در آمد بعد او خلف ارجمندش امیر ترغای قاعده پدر نزرگوار در ضبط مخزم و حوزه کشور
من مصافاتی شهریار بعبادت و پرستش حق سبحانه و تعالی مشغول گشت و انجناب اکثر اوقات
شریف او در ملازمت شیخ اجل شمس الدین بگذار می شد و فیضهای ظاهر و باطن بتحصیل
در می آورد در شب بیست و هجدهم شهر شعبان المعظم سنه ست و ثلثین و سبعمائة هجری حق
بجناب رفیع الجناب سعادتمند از بطن عفت بر شحات بگینه خاتون گزاد و لادت شاهزاده گیتی

بود عطا فرمود آن مولود سعادت امود را بسم امیر تیمور موسوم ساختند چون
قلم تقدیر بران رفته بود که انحضرت بر سریر سلطنت ایران و توران و روم و قبچاق و شام و مصر
و ترکستان بنشیند و مسند جلوس فرماید از ایام صبی به اسب تاختن و تیر انداختن و صید
افگنی و شمشیر زنی مشغول گشت و قاعده جهانستانی و قواعد فرمانروائی را در ورزش و استعمال
میگرد در سنه احدی و ستین و سبعمائة تغلقتمور خان پادشاه ترکستان عزم تسخیر ماوراء النهر
لشکر کشیده و از اب مجنه القصور و حاجی بیک و سیکجک را بازگان خود بشتر برسم مقدمه
روان ساخت و امیر بازید جلایر نیز بفوج ترکستان بسیب امیر حاجی برلاس کمر فرمانروائی
شهر سبز بر خود خایف گشته بصوب خراسان گریخت و امیر تیمور از امیر حاجی جدا گشته در معسکر
خانان مغولستان شتافته بکمالات و لیاقت و حکایات شیرین در خاطر خانان جاگزد و انها
آثار رشد و صفوه روزگارش مشاهده کرده زمام حکومت قلمانات کش بقبضه
اقتدارش سپرد و در اندک مدت فوج جوز در زیر رایتش جمع آمد و چندین نوبت
بمحاربات عظیم با خانان ماوراء النهر کرده مظفر و منصور گشت نوبت دیگر تغلقتمور خان
در سنه ثلاث و ستین و سبعمائة بصوب ماوراء النهر متوجه گردید و امیر بازید را
همراه آورد امیر حاجی برلاس که همدران ایام از خراسان آمده بود امیر تیمور را
از فیض خود ساخته بستقبال خان ترکستان روان شد و زخوارت که بملازمت رسید
از اتفاقات روزگار خان ترکستان از امیر بازید بدگمان گشته بعرض قتل در آورد

و امیر حاجی از مزخرفات فوق مایوس شده راه داده فسخ عزم ملازمت کرده بطرف خراسان
کرخیت و دران دیار بدست جمعی کشته شد امیر تیمور بوساطت امیر حسین بملازمت خان
ترکستان جارکشته بحکومت بلخ مامور گردید خان مزبور بمشهد سبز مامور گردید خان مزبور
با لشکر گران بعزم استیصال امیر حسین حاکم شادمان بکنارات رفس نزول نمود
کنجکاو فضلای از امیر حسین جدا کشته بخان ترکستان پیوست امیر حسین طاقت مجادله
در خود ندیده راه گریز پیش گرفت فرمانروا جغتای الیاس خواجه پسر خود را بحکومت
ماوراءالنهر مامور ساخته بترکستان فرستاد امیر تیمور و امیر حسین را برفاقت پسر خود
تعین کرد بعد ازاں امیر حسین بپیوست و بعد چندی باتفاق
هدگر بر سر علی بیگجان حاکم مرو و ماخان لشکر کشیدند از قضای آسمانی هر دو امیر بشکست
خورده بدست او اسیر گشتند محمود بیک برادر حاکم ماخان از غیر جاده تا ابیورد کشته برادر
را سرزنش و عتاب نموده و دو اسپ یخاق و دو شتر بختی بپیشکش فرستاد علی بیک
دران اسپان و شتران خیانت ورزیده الاغر و شتر بختی بپیشکش بیگلربیگی مرو رعایت
کرده اجازت داد در اثنای راه مبارکشاه سنجری بملازمت الیاس رسیده اسپان
بتحاق پیشکش کشید امیر حسین بکرمیر رفت و امیر تیمور داخل ایل اولوس جغتای گردید
و بعد چندی بخراسان رفت و با ملک معز الدین کرت ملاقات نموده او مقدم
امیر را غنیمت دانسته مبلغ دو هزار دینار بشکرانه و ولایت خواف را غله و اسپ و اسلحه

از حصول مرحمت مآب نموده امیر تیمور شاد و خرم جاده را بنهر اجحت کنده در ترکش قرار
مضمان یکماه و چند روز بصورت خمار خود پنهان و از انجا برآمده یکماه و چند روز در موضع
اغرق بحمول اجحت گذرد و بعد چندی تابو یافته باتفاق تیمور خواجه و او غلان خواجه
و امیر جلایر بقصد کوه در موضع کوهدم امیر حسین بپیوست و هر دو امیر اتفاق صرزبده
بسا سانیان آمده کوه دم امیر حسین بغارت گرفته بیقلان شتافت و امیر تیمور را امیر
دولت و شمشیر بر یاسا سیورغامجوج گشته در موضع نکودری خود را رسانیده بود بعد چندی
تیمور و جانی گشته با امیر حسین بپیوست و هر دو امیر با همدیگر اتفاق کرده بر سنگلاخ و قاآن لشکر
کشیده و از انجا هم ساخته الک و شتر و گوسفند بسیار بدست آورده گرفتند و چندی در حدود خ
و قندوز و طالقان و بدخشان بیاساشت پرداخته بر سه راه رغنکش رفتند و انوار شکسته
قلعه کشش مشرف شده تواب شیخوا جاگاه کشته با جوزنا معدود و بر چهار فرسخ کشش رسیده
در موضع قی قلاق قشلین دست داده و جمعی کثیر از ترکمان تقبل رسیده نزدیک بهم شکست
بر لشکر ترکمان یفتند ترکمان سنگ سیه را حمل آورده نزدیک قرقب و باران بی موسم باریدن گرفت
کرده و هر دو لشکر امیران جغتای را سیده امیر حسین بسالار رفت و امیر تیمور از اب مادیغ
گذشته در حدود دیخ نزول نمود الیاس خواجه عزم تسخیر سمرقند جزم نموده مولانا زاده سمرقندی
و مولانا خودک باتفاق اعیان و اشراف اندیار متحصن گشته داد مردی و مردانگی دادند از
تائید غیبی در اردوی ازبکان دیر پای شیوع کرده و چند میزبان خانه ورزه عدم رعایت

الباشخو بمضطرب گشته بطرف جهنم راه جست خود و سمرقند را بسبب مخالفان محفوظ ماند
و از سر سبزوار گذشته بسعایت اهل حسد میان امیر حسین و امیر تیمور غبار نفاق
بلند شده امیر حسین مبلغ خطیر بطریق جریمه از ذمه سران سپاه امیر تیمور نوشت محصلان شدید
بتحصیل ان تعین نمود امیر صابت بیر تمامی اسباب و شتران او و جوقا تخوذ را به امیر حسین عاید
ساخت و میان ایشان نفاق زده بارها دو کوشواره و دیگر جلیه منسوبات برکان اغه خواهر امیر تیمور را که
منکوحه امیر تیمور بود متصرف گشته امیر حاکو برلاس و امیر آقسونجاق و امیر ایل بهادر و دیگر رفقای
امیر تیمور را انجات داده بسمرقند رفت و در سنه تسع و تسعمائة امیر حسین را لشکر جرار
بخاطر رسیده قبة الاسلام بلخ را دار الخلافه ساز د لهذا بتهیه و جرار ان مشغول گشت
امیر تیمور را اینمعنی بسبزواران آمده بواو پیغام کرد که عبد الله مکوس تو ترک وطن مالوف کرده
بود باو مبارکباد گفته شد تو را نیز مناسبت نیست که سالها در بلخ اقامت داری و در ربع مسکون
غائل امیر حسین دست برنداشت و مایه تفرقه میان آن دو امیر هم رسید و از اتفاقات روزگار
ترکان اغه خواهر امیر حسین وفات یافت و رشته خویشی منقطع گردید و اساس مخالفت و نفاق
مستحکم گشت امیر حسین پسر وفا و وفاق را دریده سه هزار کس بامیر تیمور تعین کرد امیر
تیمور فوج مخالف را شکسته بجانب قرشی متوجه گشت و از راب امویه عبور کرده در راه ماخان پرچول
بی طرح اقامت انداخت بر قافله کاروانیان که دران منزل رسیدند تاخت و نقش نهاد
بر سر چاه منصور آبتمکن ساخت بعد دو سه گاه کاروانیان را اجازت رفتن قرشی داده بحضور امیر

کوچ کرده در سنی قطع منزل کاروانیان بقرشی رسیده صورت واقعه را امیر موسی و دیگر کماشتگان
سر حسین ظاهر نمودند امیر موسی جوم مخالف امیر تیمور را بمثابت بر اکور و طوف بیات اظهار نمود
و ملک بیات را بحضور امیر تیمور کس بسر عت تمام ازیل قداوک فرستاده در زمان تمامی ایلغار نمود
کرده بیادر بخشت و چهل نفر بیرق قرشی ایلغار کرده در بستمحال تمام میان قلعه رسیده بی تفحص
قصبه را تاخت و تاراج نموده از انجا بر آمده در دو فرسنگی ماخان عمرانی که در قلعه بود رسیده
در دامن حصار و بیادران جمع بریدیان قلعه را در تنگ گرفته ابواب قلعه را کشادند
امیر صابت بیر با فاق بیادران بر حصار در آمده و بسیاری را از مخالفان تیغ گذرانیده
و قلعه را مستحکم ساخت و بسر امیر موسی و با متعلقات او از حصار در گذرانید بسرعت تمام
توجه حضرت صورت و امیر تیمور امیر موسی و ملک بیات را با فوج جرار بحضور احضار و میان نظام
قرشی رسانیده و مجادره مکرر نمودند چندگاه آتش قتال و جدال فی مابین مشتعل بود و در
میان تفنگ و تفنگ و تیر و تیر و شمشیر و شمشیر و نیزه و نیزه امیر موسی از دلاوت ماهی سوار
در حصار جا بجا و با مخالفان در آویخت و دلاوری بسر رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت و بسیاری
از سپاه او را بقتل آورد و با مخالفان در آویخت و دلاوری بسر رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت و بسیاری
از سپاه او را بقتل آورد و با مخالفان در آویخت و دلاوری بسر رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت و بسیاری
چهار پنج نفر کس بمخالفان حمله کرده و شکی مصیبت بر پوست امیر تیمور که بعد از ین
به امیر صاحبقران موسوم شد رسیده با پاره کس بملک اجل رسید و حضرت سلطان از دنبال
دماغ حسین بسیاری را از عقب تا از نیخ انداخت و شکست قوی بمخالفان داده غنایم

موخود بدست آورده منظفر و منصور در حصار قرشی معاودت نمود امیر موسی از ملک بهار
طاقت محاربه نیاورده وقت شب از پای حصار نهضت نموده بسرعت
تمام نزد امیر حسین رفته صورت واقعه را اظهار نمود امیر حسین فوجی جرار جمع آورده او
بقرشی آورد امیر صاحبقران بمقتضای وقت تاب محاربه نکرده جانب بخارا متوجه گشت
امیر سیف الدین و امیر جاکو و عباس بهادر در رکاب صاحبقران آمده گشته امیر حسین
بهوسنده امیر حسین حصار قرشی را باامیر موسی تفویض کرده بسالی سمرقند رفت و
امیر صاحبقران بکهندز در ماهان بسر برده قریب شش صد نفر قراجم آورده و باز دیگر
متوجه قرشی گشت و امیر موسی را ناچار بیت داده بجانب سمرقند رفت و امیر بهادر
داروغه انحصار را شکسته بجانب ناشکنت شتافت امیر حسین این خبر
آگاه گشته ماند باد خود را بناشکنت رسانیده در سنه مذکوره بمضار امیر حسین علما
و صلحا ناشکنت همان آمده اساس مصالح را استحکام داده تمدا امیر حسین
بسالی سمرقند و امیر صاحبقران در بلده کش نزول نموده و ایام وفاق بسر بردند
باتفاق جمعی کثیر بر سر کابل رفته انحصار را از تصرف اقبوغا مستخلص ساخته جلدان
اتفاق منهیان خبر رسانیدند که شاه بدخشان قصد مزار اغارت کرده امیر حسین
بهانملک لدخود را باتفاق امیر صاحبقران بر سر شاه بدخشان تعین نموده خود
بسالی سمرقند امیر حسین و امیر صاحبقران شاه بدخشان را بهزیمت داده بسالی سمرقند

و بار دیگر میان برادر امیر انش نفاق مستعل گشت و امیر حسین بنسبت با امیر صاحبقران
در مقام غدر شد امیر صاحبقران آگاه گشته بجانب کش رفته بسر کشت امیر حسین
پرده مذروی مروت بدرانیده فوجی را بر سر امیر صاحبقران تعین نموده خود بسیج
در تغیر بیاره و سامان محاربه مشغول گشت و شیر عزیز افغان را صاحبقران احضار
و قهرا از بلخ بطرف سالی سرا فرستاد امکیس همدم طالع صاحبقران در صعود و نقطه خانه
بران مرتب نشده و ان خرابی بالمآل باعث استیصال امیر حسین گردید چنانچه از اشتیاق
کلام ایندیه مکشوف میگردد القصه امیر صاحبقران انواع امیر حسین را که بمفارقت رسیده
بود در تشکت داده در محلی مناسب محفل قرار داده از امرا و اعیان عهد و پیمان
موافقت گرفته جمعیتی شایسته بطرف ترمذ کسیل کرد در موضع ساکه بر سر فرسخ
ترمذ یکی از اولاد سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم سعید برکه نام در دار الشیخ
کرامات و اشجار بعد ملاقات انجناب فایز گشته بشارت سلطنت داد
و علم و نقاره حاضر ساخته زبان تهنیت گشود امیر صاحبقران مستبشر گشته به ترمذ
رفت و انحصار را بتملک و صیل مسخر گردیده بشور عشق او خلایق از اکاز نسل او کدا
قان بود بحکومت مغولستان تعین فرموده و خود بطرف بلخ نهضت نمود
در منزل او مابه شیخ محمد جان شمس الدین فرقه و شیخ محمد والی بدخشان و امیر
اولجا توحاکم قندهار و امیر کیخسرو و خلایر و امیر زنده چشم حاکم شبرغان و غیرهم

از لشکر امیرحسین جدا گشته بملازمت صاحبقران رسیدند بندگان شاه
والانژاد از هر کشوری سروری رو نهاد پی فرمتش بسته هر یک میان از بهر
دعاگویش گشاده زبان مخلص مخفی آنکه چون بایمن ایلهی معاودت نموده و فاتک
غدار به اطاعت امیرصاحبقران کمر اطاعت لشکر تازه رو زرد اعلیان بهر ولایت
زیردستش فرا هم آمدند لطایف سعود مدد وقتی سعید بظاهر بلخ نزول نمود و رایات
جنگ و جدال برافراشته کوس دولت فرو کوفت امیرحسین از ضعف طالع خود هیچ
آگاه نبود اما بکیفیت امر و حرکت الدولی کرهٔ بلخ و ازبون و ولی پرزخم در حصار بلخ رفت
اگرچه در آن محاربه زخم تیر در پای شاهزاده عمر شیخ میرزا رسیده که بواسطه کمی نفس زخم
را دیر التیام کرده در یکهفته جان دلفگار نمود لیکن امیرحسین بنزعیت خاطرش خود و در شهر معاودت
نمود فضلا و صلحا و علما و شرفای بلخ را بجناب امیر صاحبقران فرستاده التماس جان بخشی
و اجازت تحصیل زیارات حرمین شریفین نمود حضرت صاحبقران التماس او سبب دل آسودگی
اعیان بلخ زیارا گردانید چون بدولت نصفا کریمانش گرفته بود نگذاشت که بدرد و در شهر
گرفته رسیده مضروب الاحوال گشت و بر بنار مسجد جامع برآمده پنهان گردید و خواب غفلت کوش
اعتبار نمود حضرت صاحبقران از قرارداد ناکاه کشت کوس فتح و ظفر بر آوازش در آورده
داخل بلخ شده اطراف و اعالی بلخ بملازمت رسیده زبان بتهنیت گشادند از اینجا
تفحص امیرحسین مشغول گشتند و جاهی که قدم امیرحسین رفته بود نقشی گشتند الدقه

در همان دور روز ترکی را اسب کشته و بعد از نوقت بجبت بی اسب بالای
براه که از سر بلندی بنار نهضت اسب خود نمایند ناکاه چشمش بر امیرحسین افتاد که در خشی
بر زمین افتاده است امیرحسین از خوف جان برخواست و در پای آن ترک افتاد
و بجز زاری شیوه که یک مشت مردار دیدار بدان ترک نمود او گذاشت تا الفشار زاری او
کفند آن ترک خنجر از زیر آورده فی الفور در محفل صاحبقران حاضر گشت و صورت
واقعه باز نمود بموجب شاه عالی امر امیرحسین بر بنار صعود نمود امیرحسین برگشته بخت را
دست از دن بسته بیارگاه صاحبقران حاضر ساختند و نور ورد سعید بر دو پسر آنش را تیغ
کرفتند حاضر آورده بموجب حکم چشم صاحبقران بر آنش پسر آن اشقیا بمقتضای حقوق
صحبت قدیم اشک حسرت از دیده حقشناس بخون چشم بطلاق او کردالحاصل
مردی بکوشه چشم بامیر موید امیر بخشی و خلاقی اشارت نمود کرز محفل بیرون برده
یک عدم روان سازند انهائی الحال بکوشه برده بهر سه کس را بقتل رسانیدند
دنیای دلفریب عروسی شوهر کش که هر شب در کنار عاشق تازه جا میگیرد و شاهد بست
دلکش که بخلوتگاه عاشقان هر روز بتجربه میسازد چنانچه سوخته کوید
بست دلکراست همواره بلندی و پستی دلکراست خوبرویی فحیه شوخ بجا هر
ادا کهش کفر مستی دلکراست خنجر جهم امیرحسین و دو پسر بی باعتصام رسید
قتیل سلطان و جها ملک دو پسر دیگرش بهندوستان افتند کردیگر صدای ازانها

برنیامد و زر و جواهر و مرصع آلات و دختران او را حاضر آوردند سرا ملک خانم دختر قوام سلطان
والوس اغه دختر امیر جان و سلام اغه دختر خضر خضر شهزادگان و طغای خرکان خاتون با
حضرت صاحبقران در حباله نکاح خود درآورد و سوغ فستق اغه خیبه ترمشیرین خانزاده
بپیرام جلایر بخشید و دلشاد اغه را نزد چشم عطا فرمود و دختر انش را بهر یکی از امرا
بخشید حصه وافر از خزاین و دفاین و ذخایر و جواهر لایقه سپاه قسمت نمود و در
طرفة العین از خانمان و اهل و عیال او نشانی نماند **البقای للملک المعبود**

ذکر جلوس کردن امیر مبارکشاه بر سریر سلطنت و بیعت نمودن امرا با او

در قبضه الاسلام چون چون عنایت خداوند تعالی و تقدس حضرت صاحبقرانی را یعنی فتح بزرگ دست داده و پادشاه خصم خونخوار و ظالم را گوشمالی بلیغ داده بود روز دوازدهم شهر رمضان در سنه احدی و سبعین و سبعمایه در قبه الاسلام بلخ قدم بر سریر سلطنت گذاشت و امرا و لشکر بر سر کرسی تخت خلافت و اولاد سید الانام سید کرم و خانزاده و اولوغ و خانزاده علی اکبر و دیگر اعیان و اشراف بلخ تهنیت سلطنت گفته زبان بمجد و ثنای او گشادند بعد ازان امیر شیخ بیان شلدوز و امیر زنده چشم و امیر اولجای تیمور زدای امیر گیخرد و خلیلشاه و امیر داود و غلات و امیر سارو قاجلار و امیر حاجی و شاه محمد بدخشی و دیگر سران سپاه و سروران الوسات بر سم پیشکش هر یک آنچه توانسته از زر و جواهر نثار کردند و در خور و رتبه هر یکی منصب و اقطاعی لایق مقرر گشت سه سر امیر و سران توابین زمین

گشیده و صف بر بسیار و چمین از زبان برگشاده و در زانو زمان ۰ بی تهنیت بگفتن گشادند
که شاها تا زیب فرق تاج ۰ همان تا جاودان زاد و رخ تاج ۰ ترا بندگانیم از جان و دل ولی یکبار
رخدمت مهمل که ما چاکرانیم و تو شهریار ۰ و ما بندگانیم از جان تمار حضرت صاحبقران
بعد فراغ تهنیات حکم شد تا بیرادر و اولاد و حرم او را بر لاش موغول کهه بطرف سمرقند متوجه
گشته بروند و باره ان شهر را تغیر کهه دار السلطنت ساخت و از تهنیات ایشان بخاطر جمع
حاصل کهه بصوب خوارزم نهضت نمود و در بین سفر از دو خرچشم و دیگر امرا اثار عذر و هوا
شنده حسب الحکم اشرف ایشان بر غوا تکاوه را حاضر ساخته تعجیل نمودند بعد از سات جوم
زنده چشم و دیگر امرا حصار سیر قند محجور گشت که دیگر سر بر خاورد و خانزاده ابو المعالی عباس
مسعود از دست ۰ گفت نجات یافته بجلال و طن سعادت گشت و امیر موسی بشفاعت
میرانملک خانم و ابو اسحق لسبب خویشی امیر سیف امیر منجات یافته و دیگران محو مرض
تیغ سیاست گشته و در سن اربع و سبعین و سبعمایه حصار مکمات را مصروف گشته بطاعر
مغفرت سپرد و فات ۰ جلال ساخته حسین صوفی که قبل از جلوس صاحبقران بهفت
سال خود را متصرف قلعه اندخود دیده بود از حصار برآمده صوفی شیرد از است سعید محاربه
نموده مغلوب گشته در قلعه خوارزم متحصن گردید از عجز و خوف سپاه صاحبقران بگذشته
سفیر عقبی گردید برادر کهتر سیف صوفی خاجم مقام اگرکشته ایلچیان زبان دان با تحف و هدایا
بدرگاه خاقان قهرستان بار شاه ظفر نواز سر تقصیر بر سیف صوفی گذاشته عزم مراجعت

خود بهمدم میزانشا کجره و خلقی و مقصود نفاق و عقد کرایند در محل بخود راه دادنیات
تقصر شده علاقه تیغ بلند شد و پرسش هوا فقت او اسعی و الله قصر منصوری در حصار خواز رم
شتافته بوصف وصول از جاده عقیدت منحرف شتند اما ده خوب و بجا کاشت
حضرت صاحبقران بار دیگر بجاده برد اخشکر به نسخیر قلوب سیت الکیت موسوم از فعل انسان
کشته خازاده و فخر خود را باز رد خواهر بسیار بد کاره صاحبقران و مستاره اعلیا بخرو مندا مت
بخود رایات غاقانی مظفر و منصور بمرکز دولت معاودت کرد ذکر برسش حضرت
نقود کشان در سنه سبعه و سبعین و سبعمائه رایات عزو جلال الصوب ترکستان بهضت مخود
و امیرزاده جهانگیر را رسم منقلاردان ساخت قمرالدین در دولتاباد از خوف عسکر
همایون در صحرا بیان دشوار رکذار رکنیت و خاقان امیر شمش الدین توقان قدم در کرش دشوار
اوفتاد نام لشکر شتند حضرت صاحبقران دشوار را بجلادت طی در آورد و بعضی ایل و اولوس
ترکمان را ناخت بسعت عزم قند معاودت بخود در اثنای راه از زبان مهتران مسموع شت
که شیخ محمد شلدز با اتفاق امیر سار بوقا و داد شاه عزم قند دارد شیخ محمد بقتل رسید
و ان هر دو رفیقش که بخجیره بدکشت قپچاق رفتند و او جی بنام حاکم انجا را بقتل آورده
بقمرالدین دولتاباد پیوستند و در رکاب او بسته اما در آمده اما بحرب بیا ختند
او نیز اره صداق حرا رفیق بساخته به اندجان رسید امیرزاده عمر شیخ میرانجا دنه را مصحوب
مسعودان بخدمت صاحبقران فرستاد حضرت صاحبقران مواری ده هزار کس دیگر بسپاه همراه کرده بدفع

مخالفان کرده در موضع اب باشی تلاقی فیقین اتفاق افتاد قمرالدین هزیمت فاحش
خورده و دیگر بنهار منقولات که آن بهادر از اسپ جدا شده بقطع مسافت مشغول
بود و یکقبضه کمان و چند جوبه تیر در دست داشت ادبج فراهار که یکی از ان کرمانیان صاحبقران
بود و از مخالفت خود اتفاق دیگ او رسانیده ان بهادر بفرب یک جوبه تیر اسپش را
بموضع مساحت ادبج بهادر حوشکر شمشیر و سپر بدست آنکه خود را به او رساندان بهادر
تیری بشاکرد بر صفحه سنگ زد که بعد عه دران سنگ نشست و بوجه که گفت که
بر دلاوری تو رحم کنم بر جان تو نبخشیدم بر و بکار خود باش ادبج بهادر بران دست و بازو
نخستین کرد و اجعت خود امیر صاحبقران بفتح و فیروزی بسمت سمرقند متوجه گردید در همان
ایام انواع خاقانی کاشغر را مفتوح ساخته خود خود به اولدان حاکم اندیار را باد دیگر اعیان
و اشراف اندجان او در نود و شش سنه تسع و سبعین و سبعمائه امیرزاده جهانگیر باجل طبیعی
مسافر ملک جاودانی گردید نعشش او را در شهر سبز زده بخاک سپرده اش بزرگ ترتیب داده چون
در عهد سعادتمند و دولتیار سلطان سعید غازی شهاب الدنیا والدین ابوالمظفر سلطان محمد خان
قدم بر عرصه هستی گذاشت امر صاحبقران ابواب عنایتش بر روی کشاده امیرزاده محمد سلطان امیرزاده
پیر محمد نبیاری جهانگیر را در ان محفل امیر ماز افواج با مور ساخت و چون ایام عمر امیرزاده جهانگیر
و اقبال امیرزاده جهانگیر بشمارت حوبین رابعین مرفت سردار اولوس جلایر بهادر شاه مقرر گشت
و محمد بیک و امیر موسی بانجو جوار بر مقر قمرالدین دولتاباد تعین گردید و او با تفاق آقبوقا بهادر

و امیر عباس در موضع انکول امیر الدین بخارا به کمک افواج ترکمانرا متهزم ساخت بعد ازان
سال نهصد شش خان فرمانروای ترکستان کرز اولاد جوجی خان و جنگیز خان بود در دشت
قبچاق ازاردو ساخت شکست خورده بدرگاه صاحبقران رسید انواع شفقتها بحالش مبذول
ساخته سران سپاه را با فوج خونخوار بامداد او مامور ساختند در اواخر سنه تسع و تسعین و تسعمائه
افواج تموری بردرس خانزاد همت داده تغلبش خانزاد بمرگ کار آشتمکن ساخته مراجعت نمود
و در اواخر این سال میرصاحقران قحمان لغه غنیت سرسنه اثنی در حصار نکاح در آورده
باغ عالی جانب غربی سمرقند بجهت اقامت او مرتب داده و امیر سیف الدین کبک براه
خشکی بسفر حجاز رفته بود معاودت نموده کیفیت بریدن مرو ولایت ایرانش و مخالفت الپ
مظفر با جدگر بوفرسانید و همدران حال حقیقت سرکشی یوسف صوفی فرمانروای اصفهان
از زبان همنشان مکشوف گشت امیر صاحبقران نادیده یوسف صوفی از صفحه خاطر
منقوش ساخته متوجه خوارزم گشت و بعد قطع منازل بحاجره حصار خوارزم بردولت
مقبولیت در ایام محاصره روزی یوسف صوفی بنجاب صاحبقران پیغام داد که بهتر آنست
که با جدگر سپاه کار زار متوجه صاحبقران گردد یکی صلاح جنگ ارا سته در میدان نبرد
حاضر گشت و هر چند یوسف صوفی پیغام فرستاد که برود عده خود ایقا کنم در حرکت کار
زار حاضر گشود او ناچار روباه در کوشه قلعه خزیده بیرون نیامد و از صولت افواج
قاهره بیمار گشته در همان چند روز سفر عقبی گزید و بعد سه ماه خوارزم مفتوح گشت افواج

خاقانی بموجب حکم اشرف اشراف و اعیان و اهل حرفه اقطار را امان داده اهل
حرب را تمام و کمال تیغ کشیدند و مال و منال اهل قلعه را غارت آورده در رود و بوار
حصار را از بیخ افکندند و چون امیر صاحبقران را عزم تسخیر ربع مسکون بخاطر خطور کرده
بود کمر همت بمبارک بسکیز شت کمر بسته عالم اتقدر وسعت ندارد که دو کس در بین عرصه
فرمان روا باشند لهذا بعد فتح خوارزم در ماه ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و سبعمائه
بعزم تسخیر ایران نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه را با سپاه فیروز رسم
منقلاروا نمود و بخت حصار و جیحون را شتافته در آورده در رود و بوار از بیخ برانداخت
بجاجرم بیرات کمر لبست و در سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه شهر و قلعه بیرات مسخر
گردید و ملک غیاث الدین هرمز علی حاکم آنجا بلازمت پیوست و در رود و بوار را نخصار
با خاک یکسان ساخته و خواجین و دفاعین سلاطین غور و ملوک گرت بتصرف خاقانی
در آمد و اشراف و اعیان آنولایت را بطرف سمرقند کوچانیده رایات جلال بصوب
بوجان متوجه گشت و ملک پیر علی و دولت کتخدا و سکندر شیخ و لدانو اسباب
جلالی و دیگر امیرزادگان که فرستند در نواحی نیشاپور خواجه علی سرمدار و علی بیک
تغائی فرمانی بجلازمت پیوستند از اسفراین الجرزیان دان تومان میرولی حاکم
مازندران و استور دار ملتفت گراو ابشاهراه هدایت و انقیاد در پیش خاید امیرولی در حلقه
اطاعت در آمده تحایف و فوادر بسیار بدرگاه سلطانی فرستاد و التماس نمود که چون

چندی بعلاء رمت بموقف در آیات ظفر آیات بصوب سمرقند متوجه گشت و ملک
برعلی و سایر حکام خراسان از حضرت مراجعت را دند و در سنه اربع و ثمانین
وسبعمایه حوکمات السپندیار علی بیک خانی قرمانی بظهور پیوست الویه
فلک فرسا بار دیگر متوجه خراسان گردید در اندک مدت قلوه ترشی و حصار گلاه
بتصرف در آمد و پسر امیر موید را با رد و غلی اتحصون مامور ساخته ملک غیاث الدین
برعلی و سایر اولاد ملوک کرت را در تبریز گرفته همراه را نهر معاودت نمودند و در سنه
خمس و ثمانین وسبعمایه مازندران و هرات باجل طبیعی وفات یافت غوریان در اولات
سر بشورش بر داشته بسیاری از مغولان بتیغ گذرانیدند آتش فتنه چنان شعله زد
ملک غیاث الدین برعلی و دیگر اولاد ملوک کرت راطعمه تیغ ابدار ساخته متوجه
هرات گشتند و در هرات قتل عام نمودند و در زنجیر سراقتلاق نمودند
بعد انقضای فرستادن این آیات عز و جلال بطرف ایران متوجه گشت حصار قهقهه
و دیگر قلاع متعلقه انولایت را بتصرف آورده آثار و اعیان آنرا بالسیف گذرانید
کوچانیده قتل عام نمودند مقارن اینحال از جانب شاه شجاع فرمانروای فارس که
ارشد اولاد مظفر بود بدرگاه خاقانی رسید و مکتوبی در حالت سکرات در باب
سپردن اولاد مظفر نوشته بود بنظر اشرف در آورد ملتمسات او بقبول مقرون
گشت و صبیه عفیفه زوجه امیرزاده سر محمد خواستگاری نموده حاجی

محمد را جهت آوردن عروس روانه فرمودند و علم مراجعت بصوب مازندران مرتفع
گردید امیر ولی والی و نواب سایر ممالک محروسه و امرای عظام لائقه فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نمود معسکر همایون از رشته تفلیس گذشته بحدود گرجستان رایات نصرت
سمت نزول اقتداء در موقف جانب شرقی سپهر شکوه امیر علی غوری عنان عزیمت
گشته بدرگاه خاقانی رسیدند و سیدن همان بود و سفر عقبی کردن همان بود
چون شاه شجاع فرمان روای فارس وفات یافت و جوانان و اولاد مظفر
شروع کشتند و هر یک در عراق عرب و عجم سر بشورش برداشته در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه امیر صوفی
اعوق محمد زاده را گذرانیده متوجه ابرکوه گشت و چون که در اصفهان منصب حاجی محمد
گردید مهمات و قضایات و علما و صلحا جلد رسیده مال امانی قبول کرده التماس جاجی
نمودند التماس ایشان مبذول گشت و ایکو تموریا جاجی تحصیل مال امانی مقرر گردید بعض
مغولان فواجه خافادست تعرض باهل و عیال اصفهانیان دراز کردند و شدت مطالبه از
حد در گذشت اصفهانیان مایوس گردیده کوس مخالفت فرو کوفتند و در اغاز شوال شروع در قتال
کرده بسیاری مغولان را تیغ گذرانیدند چون خبر این حادثه بعرض امیر صوفی رسید برایش تیز گام
سوار گشته بروز دوازده فوجی رسید و بیاورانرا بمحاصره اصفهان اشاره نمود اصفهانیان مالی مجازیه
بسنه اماده بکار گشته بعد زد و خورد بسیار فوجی اصفهان منقوح گشت و خود و بزرگ شهر بیخچه
بلا کرفتار گشته قهرمان قضا نشان شرف صدور یافت که هر سر اصفهانی بیاورد پنجاه دینار انعام

سلطانی نسبت نداده بقول انکه ای عاشق ترا همین بهانه بس باشد ترکان خوارزم
تیغ سیاست علم کرده فی الحال از سر تا زنان اصفهان مشتی را بر اورده و تودها
جمع کردند قیمت سر در ابتدا بجاه دینار بود در اخر بیک درم کشیده و هفتاد هزار کس
از مرد و زن و صغیر و کبیر بقتل رسیده و مقتول که بعضی از ارباب فضل و تقوی بود از
صاحبقران بودند بدین جرم ملایم دست نمی الودند از خوف باز پرس سر های اصفهانیان
را از لشکریان گرفته بنظر اشرف در می اوردند القصه بجز چند کس که محصلان خود را
مغرت نرسانیده بودند هیچکس از اصفهانیان جان بسلامت نبرد جناب صاحبقران بعد
تحصیل این منشورات حاجی بیک خانی فرمانروای ان شهر و دیار را مامور ساخته
بطرف شیراز نهضت نمود سلطان زین العابدین حاکم انجا از وقوعه اصفهان اگاه
گشته بسمت شیراز نهضت پادشاه منصور او را محبوس ساخته در قلعه مستحکم
و شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق و دیگر شاهزادگان ال مظفر بملازمت خاقان
پیوستند امیر صاحبقران اسمائیل در شیراز نزول نمود در انوقت مسرعی از بلخ رسیده
بوحوشانید که تقتمش خان با فوجی جرار در صدود سمرقند رسیده اتش نهب و غارت
برافروخته است چین چند سال در استیصال و دمار ال مظفر باقی بود صاحبقران
حکومت شیراز بشاهزاده نصیر الدین و کارفرمای کرمان بشاهزاده احمد واگذاشته
شیراز را سلطان ابو اسحق مفوض نموده از شیراز کوچ کرده و در ری باغوش کلان پیوسته

دارد عزم قم و کاشان و قزوین بشاهزاده پسپرده حکومت ری را بامیر موسی مقرر نمود و اسمعیل
قارن بولایت دامغان و شیر بابا شاه نبیره طغا تیمور خان بحکومت استرابار و مازندران
در اثنای راه بعرض رسید که تقتمش خان از صولت سپاه منصور از سمرقند برداشته بطرف
ترکستان رفت بادشاه گیتی ستان بفتح غیر مترقبه داخل سمرقند گشته جاغتای را که در جنگ
تغافل کرده بودند باز خواست عظیم کرده طائفه را که از ایشان بوقوع پیوسته بود
نوازشها نمود و در اوایل سال احدی و تسعین و سبعمائه تقتمش خان نوبت دیگر اراده تخت
گذشت و مقدمه لشکر بادشاه رسید حضرت صاحبقران در ربیع نهضت
نمود یک جلد انواع کرستاز امهم کرد انیده در خلال اینحال خبر یک قرباتی حاکم انجا
طوس علم مخالفت برافراخت امیرزاده میرانشاه بولایت خواسان شتافته ان فتنه
را فرو نشانده در ماه دی عقده بعسکر جهان پیوست ذکر کوچ رایات اقبال بطرف
دشت قبچاق و هزیمت یافتن تقتمش خان از لشکر ظفر اثر
مقرر است که چون تقتمش خان
از مصدر عصیان گشت امیر صاحبقران در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه جمیع صغیر و کبیر لشکر
اردوی زده باتمام برزقدد و اسبان تجاق و ضلاع فاخره دیگر مصمم و جوشنهای گران
نوازش نموده بصوب دشت قبچاق نهضت نمود اراب چند عبور کرده در تاشکنت
فشلاق ساخت بعد انقضای موسم برف و باران دوازدهم شهر صفر سنه ثلاث
و تسعین و سبعمائه کوچ کرده در موضع قراسمان اینجا تقتمش خان رسیده التماس

مصالحه کردند معروض قبول نیفتاد بست و یکم جمادی الاول در کوه کچک یاق که از جبال
مشهوره اخلاق است مطرح مرادق اقبال گشته و بعد چندی در ایلغار یاق معروف
خیام دولت گردید حضرت صاحبقران بسیورغتمشی را نداشت و صحرا کشتند مصالح
طول عرض نوشته اند متوجه گشته بر سر قلعه کوهی بسیاحتی منارهٔ سنگین اشتهار فرمود
در طرفة العین بهادران لشکر منصور منارهٔ رفیع از سنگ و ساج تعمیر کردند و سنگ
تراشان فرهاد فن بصفا کار آن برداخته بقلم اهنین بر قرطاس تاریخ نزول رایات
صاحبقرانی و عزم تخت ترکستان بر لوح عالمی درج نمودند که در عرصه روزگار یادگار ماند
و دیگر از آن منزل کوچ کرده از راب شلاق عبور نمودند و در عرض هشت روز
موضع اناقرغون مصدر سرادق خاقانی گردید و چون از ینج ششناه در ولایت بکلان
قطع مسافت می شد اردو لشکریان به اختتام رسید و فحطی و عسرتی قوی در معسکر
همایون پدید آمد چنانچه بهای یک سیر کوسفند بصد دینار رسید و یکمن گندم بسنگ
سمرقند بصد دینار بیع و شرا میکشت خنکاه لشکریان معسکر همایون نخوردن تخم
طیور صحرا پیش بردند و به پنج و رنگ علفهای رشته زدند کاری ساختند امیر صاحبقران
توجه بر احوال سپاه انداخته سرداران تومانات و هزاره جات و صدجات و رده جات
را قدغن فرمود که هیچ یکی از اغیانشان بکماج و نوا و سماور و دیگر اغذیه لطیفه نخورد
و از مطبوح بیاقی قناعت نمایند و در دیگی یکمن برد بسنگ نمک انبار کرده شست

من شرعرض یافته و قدری سیورغال داخل نموده بچوشنند و ازان شست کاسه مهیا ساخته
و هر یکی از امرا و اکابر یک کاسه اتفاقا نماید کردند چنان میسر داران گردیدند مرغ و قاز تکلف
میخورند بکاسه یکماق قناعت کنند و هیچ یکی را طاقت نشد که خلاف حکم بعمل آرد و در اینهم اتفاق کرده فرمان شد
که لشکریان سپاه شکار چرتر تیب نمایند و از هر طرف جانوران را فراهم اورند که حصه هر یکی از لشکریان چندین جانور
از جمله صحرا وسیع را محاصره کرده چندان نخچیر فراهم اوردند که حصه هر یکی از لشکریان چندین جانور
فراهم آمد و از لحمان لقمه چند بزنهاد بهم رسید و اورده اند که دران صحرا هو بقدر گاو میش
بهم میرسد و از بزبانگان یکمیز کویند و وقتیکه خاطر او تنگ شکار فارغ گشت امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده عمر شیخ را با هشت هزار سوار بر رسم منقلا روان فرمود و قراولان
را تفحص احوال غنیم مامور ساخت قراولان چند جا نشان دیده بعرض رسانیدند که مخالفان
فریب نهم امیر صاحبقران تمامی افواج را هفت قشون ارسته هر قشونی را بکار فرمای
سرداری سپرد و فرمان داد که جمیع لشکریان جبه پوشیده اماده محاربه باشند روز دیگر مشیز بهادر
جوز قراولان چهل نفر از لشکر دشمن کشته آوردند ازان خبر گفتگان تقریر کردند که
مخالف در محل عذر اند ربیع معلی صادر شد که گرد لشکر خندق چقر کنند و جزم و احتیاط
بکار برند که چشم زخمی از اعدا نرسد و امیر الکو تیمور بر لاش و امیر جهید جلال را با فوجی جرار
بطریق قراولی تعین نمود امیر الکو تیمور بقتل رسید و امیر جهید جلال را جعبت نمود بتوسن بهادر
که چند قشون ارسته از غنیم دیده اند نیز انتساب فرمان شد که تمامی سپاه را حصه

امده چکار سازند روز دوشنبه بانزدهم رجب سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه در موضع
قندهر چند منزلی قشلاق اتفاق افتاد و علیخان حاکم آنجا با کمی موج محیط سلامت در امد
بیاورد چهار فیل را هم چون دریا قیر بدستور همیشه زنجیر ایمن بذیره زنجیر بانان فرمان لشکری
زنجیر خرزادان هر سو کمر همت بر بستند و بخشت بارادان و درنده خو ربوده رشیران درنده کو
همه کوه درخشان و دیرآشنا هر شته زخشمند خداشناخته بخشت از معسکر نقیض قان
سمور او غلان و بیک تاریق او غلان و بیک ایلاد او غلان و علی او غلان و هیره او غلان
و دریکر خانان جوچی الاصل عنان اسپ از اهمیز داده بر سپاه تمور بن جوچ آورد ند و عقابان تیز
پرواز خونک سا بهپرواز در اورده لسیار یراصدف سینه دوختند چنانچه در نظم کوید
بیت زبر و زیر همکنان بوا تیره شد همان چشم خورشیدیان خیره شد پر از ناله کوس شد
کوش میغ پر از اب شمشیر ف شد جوشن ابر کرد سپه روشنائی نماند ز خورشید شب
را جولای نماند از جلادت ابهادر ان ترکستان نزدیک بود که چشم زخمی بقوم امیر صاحبقران برسد
در اثنای حالت بعض امرا لسیار خود را جلد و حسیار ان رسانیده مخالفان را بهزیمت دادند و چنگی صف بوقوع
پیوست که از مشاهده ان نهره شیر فلک بلرزید و مجرخ هر چه صفحه دشت و صحرا روان کردید بعد
کشش و کوشش لسیار انهم ظفر بر جم رایت صاحبقرانی مزید و بقیه شان عنان روان سوی کوه تافته براه دشت
و صحرا کرفت ان کروه انبوه سپاه منصور متعاقب پرداخته چندین هزار بر بیکران ترکستان الوف
اسپان تیز تاز در هر کنار غنایم نامحصوره بتصرف در اورده مراجعت نمودند امیر صاحبقران

منظفر منصور بر کنار اب اعلی نزول نموده در مرغزار دژ توره بست و نشست روز طرح اقامت
انداخت و بساط عیش و نشاط کسترده کاسهای باده خود خرام از دست ساقیان نهره کان ترکستان
روز افزون میبود و از خوشی و خوردادن بکام دل نمیتوانستند کرد و در حسب السیر در تاریخ توابع
منصور ست که امیر صاحبقران از دان منزل محلی کذار افتاد که دران جا باید در سنه چهارصد غزو
و طلوع خورشید در وقت شام دست میبود نماز خفتن ادا میکردند و الله اعلم بالصواب
الحاصل بعد فراغ عیش و نشاط امیر صاحبقران بجانب سمرقند کوچ کرد و از اب تیس کذشته
بعضی از امرا امیر سونجک الامیر تفویض منصب بایلغاری کرده بسیر کشت و چندی را نامزد داشت و صحرا را در نور
دیده از اب جیحون کذرنمود و از اوا واسط فی قعده سنه مذکور در سمرقند نزول کرد و اعیان
و امرا اماتو افته بود چند روز بباشکشت شرافت و امیرزاده میرانشاه را بحکومت خراسان
و امیرزاده پیر محمد را بحکومت کابل تعیین نمود ذکر وقعات ایالت و انتظام آن

منظر چون بحکم استصواب ان منظر قریب رسیده بود با لکر از دست افواج صاحبقرانی مختلف
نیافته اصلا در خلال مال خوشنود بلکه بیشتر در مقام مخالفت و شمشیر کشی در آمده و با چند کر
خانان منصور نبرد ازموده استند که اهمیت و اراجش ازان دیار رخت بربست و در اندک
مدت تمامی مهمات جمیع شاهزاده کانان منظر بشمشیر صاحبقرانی منقطع کردید و از خانان
و اهل و عیال ان دودمان اثر و زان نماند چنانچه از مساق کلام نکاشته موضح و مشروح
کردد و آنچه در اند که چون امیر صاحبقران ولایت فارس را برای منظر تفویض کرده جهت رفع

فتنه تعکیش و ان بسمت سمرقند متوجه گشت سلطان احمد عزم دوس حکومت کرمانرا از خاطر
آورده امیر غزل انشا نمود غزل بازآمدیم و باز نهادیم اساس عیش ۞ کردیم ازاقتاب قناعت لباس عیش
نشنیدی مخبرا که زاریم هیچ غم ۞ از سنره زار کردون بردامن عیش ۞ بنشین بخوار اگر

غارت رفته لشکر از مراجعت محمود در شوال آن سال سلطان بازید در عین شباب
چهانجیو قاراپدر و دخود این مانع زاده طبیعت اولست بل از دانقود لی تا خیر جوابم کنو
ازبابه دوجوف مخمر خواهم کفو با مشقتو در خاک فرو خواهم رفت و زهر تو سر خاک
برخواهم کفو [illegible] امیر صاحقران تیمور بدرش خبار در جمیع سنه اربع
وتسعین بسمانه موافق سنه ۷۹۱ از مرکز خلافت نهضت محمود سروران سپاه و سران
لشکر از هر مملکتی و هر ولایتی با قشون ارسته فراهم آمدند بر ساحل رود جیحون خصوصا
بخارا مزاج انحراف از جاده اعتدال منحرف گشت دو ماه در جهانشهر مقامات و زیده ششم
رمضان کوچ فرمودند سعادت رهبر و اقبال خادم بفرخی کوچ متواتر زور دوشنبه بیستم
شهر شوال مرتواج استرآباد مغرب مراتق عز و جلال گشت زیده مساوات سید رکن الدین
غیاث الدین ولد سید کمال الدین قرمانروای ولایت مازندران را بملازمت اشرف آورد التماس
عفو تقصیر خود بموقف قبول نیفتاد فی الفور بر حصار مازندران پرتو توجه افکنده در چند روز بالقهر
راتسخیر فرو آوردند و مال و جهات آن معموره را با جمیع اولاد سید قوام الدین مازندرانی
فرستادند الکاه بجانب بجوجان نهضت واقع گشت بیستم محرم حکومت ساری بخشید
قارن قرمانروای آمل اسکندر شیخ ولد افراسیاب جلالی تفویض گشت روز چهارشنبه ۲۲
شهر صفر در راه دامغان و سمنان متوجه پیش گشتند در رکاب امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر را با سپاه ارسته بر سم تقلا بصوب عراق روان ساختند فواج خاقانی

حصار فرومند و سلطانیه مسخر ساخته به امیر شاه حاکم کردستان مصالحه کوذکرده
بملازمت سلطانی شتافتند رایات عزو جلال بطرف آن استان متوجه گردید شاهزاده عمر
حاکم ابخاتاب خاویره راه صحرا در پیش گرفت روز سه شنبه بیستم شهر ربیع الاخر رایات جهانگشا
بصوب گرمه حصار نسترا محاصره فرمودند علی نام کوتوال انجا کرتخیه نشست نسترف را تقلعه بی مجادله
براحاطه تصرف در آمد خواجه مسعود سبزواری را بحفاظت ان حصار مامور ساخت بظاهر قلعه سفید
مغرب خاص دولت بمعهود انحصار است و قلعه کوهی متضمن بر بنات استحکام و چهار برج
دوره و خندق عظیم دارد کهار چنان تسخیر بر سرقات آن نتوانند رسید سعادت نام کوتوال
انحصار کرد با قهر شروع در انداختن توپ و تفنگ نمود از جانب حاجیقر آصف هزار کس بتسخیر
انحصار مامور گردیدند بهادران جانسپار و عرض مسعود زاب فشنق را بالطبع مرداده بیرج بیرج و باره
انحصار را بجوف ساخته بر سر و بهای کرفتند و به آتش قهر زدان برج و باره اثری نگذاشتند
جمیع محصوران طوع تیغ بیدریغ گشتند و سلطانی زین العابدین بکلفوف الدین کرفتار شاه
منصور در انقلعه محبوس بعض مصدر نوازش گشت و بسیاری از حصون و قلاع ولایت
بجنگ و جدال مفتوح شدند و همدران اثنا سلطان احمد و شاه یحیی و دیگر شاهزاده کان
ال مظفر از کرمان مزید رود دیگر ولایات بطریق استعجال ربسر کشته بملازمت خاقانی شتافتند
[illegible] رایات جهان ستان بعزم استیصال شاه منصور بطرف شیراز
متوجه کردید منقولست که چون اعلام نصرت فرجام از ایل خانجور کذشته منصور با سپاه بی شمار

از شیراز بر آمده بقوم کرزن در نواح شیراز فرود آمد جماعتی از مفرمان از عقب رسیدند پرسید
که در حق ما مردم شیراز چه میگفتند یکی از آنها گفت که میگفتند از دروازه شیراز
الستاره میگفت جماعتی که ترکش مفده منی بر کمر بستند و چماق ده من بدست میگرفتند
با صفهان نزاید مگر کودکان که گذاشته مانند روباه که بگریزند و شاه منصور جوانی شجاع و دلاور
بود در شیراز از اصحبت نمود دل بجایر بست امیر صاحبقران آباد دست از ترکش در سواد شیراز
نزول نمود روز دوم که ترکش نواخته هر شوشی را بفرمان روان مرد رستم تقرر کرده با سی هزار سوار
در قلب فوج جا گرفت شاه منصور با همان مایه مردم که مهیا داشت در فوج خاقان غوطه زد و چنگ
کنان با سی کس خود را بامیر صاحبقران رسانید و بزور بازوی شجاعت و ضرب شمشیر ابدار
بر بازوان انشهریار قوس طاقت زد یکی از دو جوشن بگذشت و دومین از سه جوشن نگذشته
جراحتی بازوان شیرشکار رسانید و چیزی نمانده بود که آن شاه طلحان خداوند دوران بخاک
اسیری غلتان همایون نرسید و آن همه را فوج فوج قلب یاران بزور مباشره بطرف بسیار رفت
و دو نوبت یکدیگر را فوج فوج قلب جنگ کنان و حوالیف افکنان رسیده هر دو امیرزاده شاهزاده جوانبخت
و جلال حمیده امیر غیاث الدین تزمان و خواجه راستی و توکل یاور چنگیز بن امیر خضر را رسیده
با حوالیف در آویختند و محاربات رستمانه کرده شاه منصور و رفیقانش را بشربت شهادت چشانیدند
و در هیچ تاریخی بنظر این احقر العباد در نیامده از پهلوانان ایران و توران آدمی و روم و خوارزم و هندوستان
از هیچکس اینهمه جسارت و دلاوری بوقوع آمده باشد امیر در طرفی و زهره داشت که نقش حرارتی

مظفر

خود را بصفحه روزگار یادگار گذاشت القصه چون مهم شاه منصور از ما فرا رسید در بلاد
شیراز بامان فرمان قتل عام صادر گشت و عمارات و دکانها و دشتها ویران انبار بخاک او بار فروریخت
و از جمله جواهر امیرزاده شیخ عمر حکومت فارس ماهور گردید و رایات جهانستانش بصوب
اصفهان متوجه گشت بعد قطع دو اره حوالی موضع قومشه شب دوم شهر رجب سنه
خمس و تسعین و سبعمایه مع قضاة و قدر نخل حیات جمیع شاهزادگان آل مظفر را منقطع ساخت
و بخزینه العابدین مکفوف السعی فرو برد که آن دودمان به از امکان عدم خواهند دار منصور و بسر
زمانه خلاص نیافتند چنانچه ان بقطع در تاریخ فضل آن نازپروردگان موضح تاریخ حسب السبب
بر شته نظم کشیده

بعبرت نگه کن بآل مظفر شهان که گوئی ز سلطین بودند کم در
هفتصد و چهل و تسعین و سبعمایه هجرت دهم شب رمضان چون غنود چو خورشید تابان فرو شد بخاک
بر سنه جویره به انهدک زیاد در رودند ذکر قوم رایات جهانگشا بصوب بغداد و بیان فتوحات
آن دریا نوال چون زمانه اعلام نهضت فرجام بطرف بغداد در اهتزاز آمد حکومتمای محال ربانجان و دربند بامضاء
آن امیرزاده ممالک نفوذ یافت و بخشت حصار جنبش را مسخر ساخته سارق محروس
دست نگرد یعنی چون شوال عبد الرحمن اسعوال از رجاب سلطان احمد جلایر پادشاه بغداد و بابل گریخته
سلطانی رسیده منشور حکومت و تحائف بسیار بنظر انظر در آورد و التماس مصالحه نمود عرض قبول نیفتاد
ایلچی را بعطای خلعت و اسب سرافراز ساخته رخصت معاودت دادند و الویه جهانستان بسرعت تمام

بقطع مسافت مشغول گردید و در عرض یکهفته سواد قبه ابراهیم لک که بطرف شیخ بحر موجود است
اتفاق نزول افتاد انحصار سر صد بغداد است در قاعده سکنه اند بارست کرد و جفیت
کبوتر بکی بر لک سیاه و دیگری بر لک سفید کرد و انعام مهیا دارند کران هر دو جفیت را برفتن
بغداد آشنا ساخته اند اگر فوجی مخالف خود را مشکوک دوان جفیت سیاه به پرواز آرند و اگر موافق
خصوص مخفی قافله باشد رد آورد مشکوک دوان جفیت سفید را سر میدهند و آن طایران تیز پرواز
بی توقف و بعد دیگ به بغداد در میرسند و اعیان بغداد بر طبق آن در فکر کار خود میشوند امیر
صاحبقران اعلی اعیان انعام را طرف مسافه استفسار نموده که کدام یکی جفیت را سریعتر داده
اینها چاره بجز راست ندیده اظهار کردند که جفیت سیاه را سریعتر داده دایم پس فرمود که احوال
جفیت سفید را بپرواز درآورده نامه بنویسند که گمان خصم غلط بود قافله سلامت رسیده
است اینها بعمل آوردند سلطان احمد بجز رسیدن جفیت سیاه خلاصه احوال و مواعین و جواهر را
درگشته بها انداخته سوار اطفال و عیال زرد جامه عبور نموده و بطرف حلب فرار گشت امیر صاحبقران
بکمال استعجال قطع مراحل کرده بست و نهم شوال در بغداد نزول نمود و از سلطان احمد و پسرانش
اثری ندید چنانچه نظم گوید ۵ رسید این جهان جم آن قدر زد ۵ به بغداد با لشکر بی شمار
جهان پر شد از نیزک و نای و نفیر ۵ ندید از همه سهم اثیر مرا سیمه گشته بغداد بنشست
بر عزم رفتن میان امیر صاحبقران بغداد در مسخر ساخته عزم نمود و مفلس نفس شعار قلعت بجنان
پرداز در مشایخ اولاد امیر جلال حمید و امیر عثمان و امیر عباس و شیخ ارسلان خانزاده

التماس نکامیشی خوانده شهریار قوی حال مقصل انجا مبدول گردانیده رخصت داد و خود در شهر
بغداد گرد بحال تحقیق آمده بعد تزول کعبه بساط عیش و نشاط گسترده و مفتی این بیات را بعمل آورد
۵ وقت صبح است شب دیجور و آفتاب جهانتاب ای ساقی کجایی که شراب کشتی مرا شط بغداد و بیار و جلد مخمور
تر و تازه خوشش میکند روز صاف بی غم گرانمایه نغفلت نگذارد ایام صحبت ملایم گرفته درشت کار بلا
سابقان احمد رسیده عدد انها چهل و دو بود و با سلطان احمد دویست نفر بودند بلکه کار و زار ایشان
نایب معصله انصوال بر دهشت تخمین طلان نکنین گشته دران دو کس امیر عثمان را امیر میدانست
در سیده دیگر امرا دست از محاربه کشیده و اجبت نمودند سلطان صحیح و سالم بدر رفت
دهیز امرا جلا رخت شاه کیتی ستان رسیده نهصد نوکرش فرمود در باب اندراض عمارات
یار شاطان بغداد و بریدن باغها اشاره نمود لشکریان در دو بازار بان در طرفة العین آن
معمور را که به بهشت برین دعوی همسری میکرد ویرانه ساخته بیشه و ویرانه نمودند سال
برابر شد احمد ۷۴۴ دهم شهر ذی الحجه اعلام نصرت قرین بصوب حصار نکریت نهضت نمود
امیر حسین فرمان روای انولایت بخلافت و ولوالی بسیار همراه الجیان فرستاده التماس جان بخشی نمود
بموجب قبیح مقرر او الجیا نزاق مثل مقصود ماگرد اندند امیر حسین در حصار نکریت متحصن گشته
لکر عدا فته لبست و سیاه زرنجواه انقلوه را گرد اگرد در میان گرفته همت بر تسخیر آن گماشتند و مدت
چندین روز بر بروج حصار رسانیده دروازه قلعه را بر سر هم بیکار گرفتند و منقطع آورده
آتش در زدند او اسط محرم الحصار منفتح گشت و شاه و سپاه انولایت معروض تیغ قضا گردید

و مدت سال انجا کرانید و خنه روزگاران بود و بالکل غارت کرده از جناب سلطنت مآب خلوت انوارت
بخواجه مسعود سبزواری حکم کرده و حصار گرفت تا بر سر مسعود رفته امیر موصوف بخشیده بلوف شهر و حا
از راه اصل متوجه گشتند کل اهالی نام حاکم انجا باراه فرار پیموده دشت و بیشه کنار اوارد کشت و سپاه منصور
بجانب دران شهر داخل شده اثری و نشانی از معمور نگذاشت و در تواریخ مسطور و مرقوم است که از ان شهر از تحقیقات
عمارت است قصبه ابراهیم جلیل است ۳۰ کوه ان شهر دست داده و چشمه آبی که از قدیم الخلوف جاری است هنوز
جاریست و علامات آن اثر شهر هنوز در ان صحرا باقیست و الله اعلم بالصواب القصه بعد تخریب ان معموره که دست هیچ
یکی از سلطنین عالم و ملوک بنی آدم نرسیده بود اعلام نصرت قرین بصوب حصار ماردین منعطف گشت
موضعیست آمده اند که از مدت شصت هزار سال انجا حصار تعمیر کرده و عمیق مانده در زمان نام شخصی بطنا بود یقین دران
حصار فرمانروا بوده است هیچ یکی از سلطنین با تمکین بران قلعه دست نیافته اند عیسی مانده دین از ترک
افواج قاهره بر سیده معتمد از حصار گذشته بجانب مشرف رسیده جانب خضر خصت عبور و دست
تعلقات او کرده پاس حصار بسته شروع بتوپ انداختن کرده قضا جویان حصار شده کرکسان سپاه منصور
در سبحاده کنار جگر او مهرا قلوه را مسخر سازند در عرض شش ماه انحصار بسیار بر ایشان مشکل گشت و در
و بوار بر تعاس و مستوفی نفیسه بسیار بقبضه در امده شهریار جهانستان حکومت انقلعه و ویران بصاحب براد عمی
مفوض فرمود از حدود الله دو بجانب روم متوجه گشت و در بخشنیه هزدهم سنه سبع و تسعین و سبعمایه بر سر
او سک نزول اجلال بعز وصول شد معتمد نام حاکم انجا بدریه شاهزاده احمد بملازمت عالی موسوم ادرا
در حصار سعد قندوز عمیق باد بدیر زاد قلعه سلطانیه فرستاده و کوتوال انحصار بامیر یلمش و مکوم ادرا بجای

بامیر یلمش سپرده عطا کشت و از مسافات امثال امنیت که از زبان مهتمان عرض و اله رسید که
امیرزاده محمد شیخ در مقابل حصار جهان نما بنام کلوه بندوق شربت شهادت چشیده و ضیغما امیر زاده
انحصار از مفتوح ساخته از بر مقابل حصار تا مقابل مشیر غزاره طبع میرزا ساخت حضرت صاحبقران
از مهمات و فرزندان و جمعه فریزغم و الم کشته در صدد تربیت امیرزاده بر محمد جهانگیر جهت حکمرانی ملوک
فارس مصمم فرازنمود ام اعمال امیرزاده شاهرخ را بحکومت مستقر قند مختار فرموده مخلص نفس مشوح
کرجستان کشت در اندک ایام بسیاری از حصون و قلاع مفتوح گردید و بکلیسیا و حجاره ها و معابد کفار
باحاطه در آمد کشت و از انوقت از زمستان مهمات عروض کشت از علی او علا و الماس او غلا و لعل بافوج جرار
از زمستان رسیده و در بیرقلعه نقل فعارت کشته از ایران جهانگشا بدان جهت متوجه گردید
میرزا ان زمستان بخجسته فرجه موکب ظفر قرین رسیده بولایت خطه و اجهت بمحمد نذر میرضا قلعه را در موضع
محمود با اهم قشلاق افکنده بمجرد ورود رسیدن بحجره کان کرجستان مشغول کشت و در انوقت
از زمستان مهمات بعرض اشرف رسیده که تقیش خاتون عظیم فراهم آورده متوجه بحاره است و از و اقعات جدید
معروض شد که سلطان احمد جلایر بعد فوج سلطان بغداد بار دیگر بغداد را متصرف کشته در بغداد آن شهر
مشغول است فرمان مسعود بسکر دار تاب بحاره به او بجاوره بطرف آن سرحد قشلاق نهضت صاحبقران الاعظم
تمام کرجستان تقیش خانه از پیش نهاد همت ساخته بعد از انقضای زمستان از بورت قشلاق بهضم بحاره
سنه سبع و تسعین و سبعمایه بطرف شهر بند و شیراز نهضت فرمود کنار اب سمور رسیده الدیغ ماتقو
از زمستان رسیده بکیفیت حال عارت تقیش خانه عرض رسانیده جهانگشا شنیده و سزاولان بهام مقصود

قریه جاسس طرح فشلاق انداخت و در ابتدای بهار در سنه شتصد هجری داخل شهر قندهار گشته
بعیش و عشرت پرداخت گفتار در توجه حضرت صاحبقران اصقر بتسخیر هندوستان و ایالت
حوادث و واقعات گشتن ایالت پنجاب تحت حکم او در ماه رجب سنه سبع
مائه موافق بارسن ایل امیر صاحبقران امیرزاده امیر شاه رخ را بحکومت سیستان و قندهار و زمین داور
تسخیر هندوستان نهضت فرمود و زاب اموال بعیوب عسکر همراه انداخت متوجه گشت و در
ساحت سعید داخل کابل گشته طایفه افغانان و کهکریان را تادیب بواجبی داد و در روز شنبه
پانزدهم محرم سنه احدی و شمان مائه از آب سینه که گذشته بطرف ملتان متوجه گردید و شنگه در بلنبه
نزول رایات عالیات گشت خوان قصبه را غارتیده قتل عام نمود و در انتظار انقضای ایام
بارش و هجا نشسته اطراف آن مستاصل امیرزاده امیر محمد جهانگیر را با فوجی جرار بسیم استقبال
جانب ملتان رخصت نمود امیرزاده والانژاد ماتند باد و برق بنواحی ملتان رسیده
بجماعه برداخت در اثنای مساریکه خان برادر ملوخان در زیر بادشاه دهلی بحکومت ملتان شهر و قلعه دار
چندگاه متحصن گشته دست عجز و فرو گشاد بهادر آن معسکر جاویدان بقدر تمنی سندان گذاری رجوع
نشینان آنحصار را بدرک اصل ساخته القصه دست خشت سازیکه خان کرتخته
بدهلی رفت و محصوران طوعا تسلیم قضا گشتند امیرزاده داخل حصار گشته طرح فشلاق
انداخت ساکنان حصار تقدیر و دیگر قصبات و قریات دهلی آمده مقر تهای کلی ملازمان
امیرزاده رسانیدند امیرزاده صورت واقعه را بجناب امیر صاحبقران نوشت بعد انقضای ایام

بارش رایات جلال بجانب ملتان متوجه گشت امیرزاده بملازمت اشرف رسیده غنایم
بسیار بنظر اقدس درآورد و چون در موسم بارندگی اکثر ملازمان امیرزاده ضایع شده بعضی
از خیول جلوداران هفت هزار سر اسب انعام شد و بگشتن حضرت اعلام نصرت در خیام نزول
تسخیر قلعه ظفر نهضت محصوران حاکم انحصار ملازمت رسیده نه تفنگ و سیصد رأس اسپ یابو
و زمین طلا و بسیار از انجا یافت و توقف در بنگش شنیده مال امانی بر ذمه محصوران قصبه نمود حرکت بسمع
الاوف امیر فیروز الدین امیر داد و جمعی دیگر بتحصیل مال آنجا تعیین گشتند اهل حصار بتاب
نیاورده سر بر ربقه طاعت نهادند و چندگس را از لشکر منصور بقتل آوردند
قهرمان قضا جولان بقتل عام حصار گشاد آورده اندک ساکنان قصبه در موضع در انحصار جمع
آمده بودند و بسیار از ملتانیان اموال و اهل و عیال محصوران قلعه دران قلعه درآورده بودند و بهجوم
خلایق بخبر رسیده بود که هیچ یکی طاقت حرکت در انحصار نداشت محاربه عظیم واقع گشت
و اکثر مردان کار آن ظفر پیکر بقتل رسیده مغولان جمعگذار و بهادر آنجا را از هر طرف رسیده دست
بقتل گشادند رای دوالجلال و امیر کمال الدین برادر شیخ و شیخ سعد اجود هنی منیب چون شیخ
فرید الدین و دیگر سران دسر دران انحصار را با اهل و عیال و زن و فرزند بقتل رسیدند و
دلاور قضا سیر صد سر و طفل شیر خواره را بیک ضرب بفروخت و بحکم ایزد قهار آثار کی
و نشانی از قلعه و قلعه نشینان نماند و بیرحمانه و دردیوار انحصار را بخاک برابر شد
و زر زمان بسکنه اندیار مفهوم شد که تا حالت تحریر انحصار ویران و بیچراغ است

چهارم از کرّه نهم در بیان کیفیت هجوم دهلی تفصیل حادثات

آن دیار

چون از پادشاه کیتی ستان از مهمات ملتان و بطنیر فارغ گشت بطرف دهلی نهضت نمود و در راه هر قصبه و معموره که بنظر در آمد بکلی کوب غارت و تاراج گردید و ساکنان آنجا اسیر و قتیل گشتند لیست و هشتم ربیع الاول سنه هشتصد و یک هجری در کنار دهلی که مشهور بجهان نماست مقرب سپاه اقبال شد در آنوقت سلطان محمود ولد سلطان فیروز شاه تغلق که محض جهال بود بر سریر سلطنت تمکن داشت و تکوا خانیا ملقب بملک راجو را نهاده بود و چهار ایام استیصالات آن دودمان قریب بعهد و فات سلطان فیروز اسیر آسیب باد انقدر با عهد کرده بودند که دقیقه در خواب بلاد و امصار فرو نگذارند و جمیع امرا و سرداران لشکر دهلی بجملگی بخبر از غلام آن سلطان صاحب تمکن و علم بودند بحالت تمکن برار فاخر سناره بودند و زمانیکه بر بخبر از سوار و پیاده همراه سلطان محمود و شاه وزیر چنان تخفیف العقل بودند که هیچ امر صاحبقران او لوالعزم را کار از ریک و نیم سان در هند و ستان در آئینه ملتان و بطنیر را زیچ و بنیاد بر انداخته بود خصم ضعیف دانسته افواج جنگی فراهم نیاوردند و ساکنان قریات و قصبات و بلاد و امصار صوبه بخاب و دوآبه را که از خوف و گمان جنگ از دست اهل و عیال گرفته عزم رفتن بکهار و کجرات بر دهلی آرسیده بودند از غایت تجرد و زاحم احوال آن بیچارگان گذاشته تمکن داشتند که از چنگال بلا نجات یابند و هر قوم است که در دهلی و سیری و فیروز آباد چند آن خلایق در معابر و مساجد

و اسواق فراهم آمده بودند که متردد میز ناطاقت حرکت نبود از شماست غفلت آن شاه و وزیر بسیار طبع قضا کرده بودند و دهلی و اطراف و نواحی آنها را غارت و تاراج نمودند و هیچ مشرکی و مسلمانی از آن جلادت میدم نجات نیافت که از سابق گذارم اینده موضوع مکرر گردد

ذکر محاربه امیر صاحبقران سلطان محمود در روضة الصفا و حبیب السیر مسطور است که چون امیر صاحبقران در حدود تغلقگاه دهلی نزول فرمود قریب پانزده هزار سوار در رکاب اشرف جمع و مقصود هزار کس اهل هند در حلقه زنجیر اسیر بودند بعد از ورود میاقوا اولان صاحبقرانی و قراولان لشکر دهلی محاربه واقع گشت بهادران لشکر منصور چندکس را از مخالفان تیغ گذرانیده مراجعت نمودند اسیران هند تصور کردند که چشم زخمی بقوج صاحبقرانی رسیده اظهار شادمانی و مسرت کردند امرا انهیه را بعوض اشرف رسانیدند فرمان قضا جریان صادر گشت که هر یکی از لشکریان اسیران خود را بقتل رسانند بهادران آنخونخوار که بهانه و تقریبی میجوید استدعا نمودند و انهیه را شکون بخشیده خندق عظیم حفر نمودند شروع در قتل نمودند و در طرفة العین از نهصد اسیر از اسماء و دیار عدم گردند آورده انذر که مولانا ناصر الدین نام عزیزی در عسکر ظفر اثر بود که کاهی بخشکی راز یخ میکرده بعرض رسانید که کاهی بخشکی راز یخ میکرده بعرض رسانید که کاهی بخشکی راز یخ میکرده بعرض رسانید

و مولانا عبدالجبار خوارزمی رسید که محال السیادت استکاسب گفتند که جانکر اعیان و فواتین را
ماهور ساز نمود امیر صاحب تدبیر تبسم کرده سران فواج را اطمینان بخشید و فرمود از زر
چرم قمام و بخانه را پر کنند و اعتیاد تمام بکار بردند و آنرا بدین بقعه خجسته گردد
بنگام یورش هریار اقبال همراز بنده و عهد تهیدا تعهد آن رود که شنبه هفتم ربیع الاخر ترتیب
نیرد کهه کوکر آنجا نزول آرش در آورد و فرد رحمت نثار رحمت آمده اماده حرب و پیکار گشت سلطان محمود
و ملوفان با چهار لوار و بنده از لشکر و کماندار و یکصد و بیست فیل همیدانکه زار رسیدند لشکر منصور
خلیل سلطان و امیرزاده پیر محمد و بیکره و امیر شاه ملک و امیر فیروز الدین و امیر شهاب و امیر یادگار برلاس
و قمار سیاول شیر مرد و از نیز مخالفان آنجا نشستند و در قلب سلطانان نیز یاران کهه سپید را از اسپ ان
حیوان مهیب بزمین آورده در یکدیگر آویخته از هر دو جانب بسیاری کشته شدند و در آخر امیرزاده خلیل سلطان
که در اوفوت یازده سال بود فیلبانرا بضرب تیر و تفنگ ساخته فیل فرمان بیکل را به اوطبه گردنه بخصوص
اشرف آورد و بعد از آن دیگر بهادران امیر دستی کهه بسیار الفیلان را بتیر و تفنگ از پا آورده و در فوج مخالف تاخته
ملک شاهی سر در فوج هراول غنیم زد با یاران خود بقلب لشکر تیغ کشیدند و بچقلشها مردانه نمودند و همین اوان
مخالفان از اینطرف بر کهه سلطان محمود و ملوفان تاب حمله بهادران نیاورده بقلب و حصار فیروز آباد
گریختند بهادران لشکر منصور دست از تاراج غنیم برنداشته از کشتها بشته بر آورد و غنایم
جدید و نفیس از اسپ و زر و فیلان کوه پیکر و کماندار و بندوقچی همه یان بدست آورده مظفر
و منصور در لشکر همان اول ظفر تر پوستند امیر محمد خواجه کوکس فتح و ظفر را نوازش آورده

بر کنار حوض خاص که عمیره سلطان غیاث الدین بر ساحل ان واقع شده مقرر خیام ساخت بعد ان
نصف شب سلطان محمود و ملوفان ترک سلطنت و کامرانی را مهور و جمهور را نام را در جنگال اجل اندانخته
دشته اردو را گذاشته و فرار بسوی سرزمین خود گریخته بودند دیگر امیر محمد خواجه از قرار واقعه آگاه گشته
امیر محمد را با فیلان گریختگان تعین نمود که تعاقب ایشان کرفتار شده بقتل رسیده و دیگر بندهای بادشاه
در همواری دشوار گذار داخل گشته روز دیگر در میدان عیدگاه بر دروازه دهلی منزل گاه معسکر جلالی شد
سادات عظام و علماء و فضلای دهلی با تفاق فضل الله بیک بعرض گزارنیدند که بعد غلبه و نصرت
اشرف سپید دالماس بخشش کرده موفور السرور و دیگر امرای موید اسلام که در اسلام حمیت عزم راسخ و در جهاد
متصف بودند تحصیل مال اماکن مامور گشته و از نخوست ایام اهل شهر را بتحصیل مال اماکن وسیع و
شروع نمودند ناگاه لوات تا موفوان مخالفت بوقوع آمد و جمعی کس را بقتل رسانیدند چون
امیر محمد خواجه باستماع آن رسیده بجکس یارا بخرض عیادت بهادران جنگجو فرستاد
و بجانب شهر کس داخل نشده دست بقتل و غارت کشادند اشیاء و اسرا قدیمی بعض و از نساء و
بچه زنان و مرد کس خورد و کلان بعض عیال و اطفال را تیغ کشیده یا ملوفان در اویخته بقدر
هجار کهه کشته شدند و تا سه روز کرشا نرزم و بیدهم و هزدهم شهر بدستور الاخو بشدند الشین قبر
الهی در هر سه روز معموره دهلی در استعلای بعد زلزله و صاعقه قبر و خشت از یار اجسام
و مرمر عضب او صحاه و تخل حیات صفحه بر آن شهر را از یا مرافکنده و آورده اند که انقدر

مفوض ساخته بطرف قلعه حمص و بعضی متوجه گردیده وان هردو حصار را نیز متصرف شده و اهل قلعه را با جلیبان هیچ مفر و مساحت از انجا رایات جلال بسمت دمشق متوجه گشت
ملک فرخ پادشاه مصر با فوجی جرار در دمشق رسیده بود آماده حرب و پیکار گردید
چون قضا نکشیم ترفصید رفتن دمشق و تصور کشش در دل سپاه اجلب بالطبع سکنان
تخت طهمتن همدم متوجه حرب همان شدند بهادران لشکر ظفر پیکر بموجب فرمان
بعمل آورده بمحاصره دمشق گردیدند پادشاه مصر چند نوبت با فوجی جرار از حصار آمده
آماده پیکار گردید هر نوبت بسیاری از مصریان و دمشقیان بکشتن داده شکسته و خسته
در حصار رفت حد دانست که با قضا ستیزه دارد استمداد بشب بست دوم حصار الدوله
اسپان بارفشار نشسته با بعضی نقرمان راه مصر گرفت روز دیگر علما و شرفای دمشق
در درب حصار را دو انکه ماندند شفاعتیان فوطه در گردن انداخته بخدمت رسیدند
التماس بخشش گناه نمودند امر جهانمطاع ملتمس ایشان را پذیرفته
فوجی در حصار دمشق داخل شده و در قصر الملک شرف نزول انداخت در روز دیگر
سعد بن امیه خطبه بنام خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام خواندند روز دیگر
بوضوح پیوست که پادشاه مصر با لشکر قلیه دمشق متحصن گشته آماده
جنگ است فرمان قضا جریان صادر گشت که روز دیگر لشکریان در دور دیوار حصار را
بحاکم اندازند بحکم قادر یکون همچنان بعمل آمد گروه ترکتاز در دور دیوار حصار را بحاکم

بیعرض و فرار از حصار و مستحفظان نشانی نماند و خواص و عوام بر مضمون بسط الید
غزه شعبان امش قهر از نزد قهاران دار السلام شتافت و حکم قضا توام صحت قرار
در باب کشتن اهل اندار و سوختن امارات حصار دشمن مدار طرفة العین ساکنان آن شهر قتیل و اسیر
کشتند و مساجد و عمارات انجا که بیشتر از حوب بیت الیاس خاکستر گردانیدند و چندان اموال
و ظروف طلا و نقره و نقود و احجار و ابریق و جواهر ابدار و کوهر شاهوار بدست لشکریان افتاد
که اقسمه حصر و مدرک و قیاس بروی و جهی را در مازاد ناید احتشد و از تحمل ان بسته
آمد اندار چون اخبار نظر اثر لشکر فیروز بهال تقدیر بسمع جهانگیر رسید بقضا انزوع در خیال خود نمایند چنین
بوالعجبها بروی روزگار پدید آرد و معنی فاعتبروا یا اولی الابصار بظهور رساند
عقل بیچاره درین ماجرا و سر در گم است القصه واسط شعبان الوسه فلک فرسا بجانب
حصار مارد میل متوجه گردید و حصار را نیز دیگر متصرف گشته بصوب بغداد توجه جزم نمودند
و به امیرزاده رستم و امیرزاده سلطان محمد سلیمان شاه و امیر مقراب جاکپو و رستم طغاج و سوکجای دار
و توکل برلکش فرمان شد که رسم الغار برداخته بغداد را چنان بگذارند که تا مدتها ویران بماند
و امر ایموجب فرمان بعمل آورده روان شدند و لشکر ظفر پیکر بروی در حاجی بسر رسیده در روز شنبه هفتم
ازان مرحله عبور نمودند و محاصره بغداد مشکوک گشتند و الا توقف در انجا نام شخصی
از جانب سلطان احمد جلایر حاکم ان شهر بود به استحکام برج و باره مشغول بود و چهل هزار نفر
محاصره گذشت و اقامه محصوران و قلت نشانیان بطرف درآمد چندی در ظلم سک و کم اوقات بسر برد

مشتول

و امیر

در بخالت امیر صاحبقران بر شرف نزول حوالی بغداد رانده احضه لشکر بازا تسخیر قلعه قشن
محمود شاهزاده گان و امرا از چهار طرف اسوار گشته حمله کردند لشکر محاربه اشتعال نمود ران بدو
خواجه عمادالدین سمنانی دیوان بیگی و خواجه منکلی بوقا تیر ایلی کردیدند در بار قهر درخشم صاحبقر
بجوش آمد بنفس نفیس در امور حاضر گشته فرمود کران لشکر یان بقاعده چکیز بر قلعه حمله آرند اوا
کوه کوره گاه و صحرا گوی و نعره زنگ و سیوه اسپان خواهش نفیر ایشان از سپهر بدر رفت و فقدان آن قلعه
و مدت هوا مورد ضعف و تاثر دیدافتاد در عین غمزه بود در بغداد اثار دهشت کرد بالای حوالی
مستحفظان بره و باره دست از سعی و تردد کشیدند و بار استقامت انها نماند از کشت بخشست
از جمیع بهادران امیر نورالدین باتفاق اعوان و انصار خود بدستیاری کمند بر روی قلعه صعود نمود
و علم از دنبال بکنکره بارگاه حصار کنصب کرده تفنگ کشیدند بهادران چنگجو از هر طرف هجوم کردن برج
و باره براندند و غوغای شیر مردانه کشیده بر مستحفظان دروون ریختند مخالفان از اتیغ کشیده
در واره های قلعه را کشودند و تمامی سپاه در بغداد داخل گشته هفتم ذی قعده شروع در قتل
عام نمودند اثار رستخیز در انشهر پدید آمد و علامات قیامت بنمودار کردید تو گفتی که
صور را قیامت دمیده جان از بغداد و باغات انشان اثری نماند و نفس دگاه و گا
بظهور پیوست در اوایل فرخ حجه رایات جلال بصوب اذربایجان در اهتزاز آمد و از راه اوجان
بقطع مسافت پرداخته داخل تبریز گشتند در انوقت خواجه شرف الدین صفار از هرات
و خواجه سیف الدین فرنوی از شهر سبز طلبیده بمهمات وزارت مشغول اساختند شیخ جلال الدین

و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل چاغانی را در عرض باز خواست آورده بهر یقین و شکنجه
گرفتار کردند و مابوف انها را بضبط در آورده مختاران امیر غضنفر ظهور رسانیدند در اوایل
سنه خمس و تسعمائه رایات جهانکشا از تبریز بطرف اهجوان متوجه کردید و قرا باغ آنوق
قشلاق ترکمانان اقتدار را نوقت امیرزاده سلطانمحمد بملازمت اشرف رسیده بتقبیل
اسب چنگیز نقره بارایق طلا انعام یافت و بیست و دوم ماه ربیع الاول اخر بخاطر اشرف رسانید
که تواند شد در میان آدلکشا شهری وسیع تعمیر سازند لاجرم لشکریان را بدان امر مامور فرمود
در عرض کمابیش بهادران لشکر منصور شهری عالی مشتمل بر اسواق وسیع و حمامهای فسیح و قصرهای
عالی احداث کرده چند خطیر بر دوران حفر نموده نهری عمیق بعرض ده ذراع از اب رکس جدا ساخته
دران خصوص رسانیدند مدار فیض نهر دران مدت ریاضت آدلکشا و باغات و مزارع دران
شهر جهانکرد دند و انشهر را لشکر موسوم ساختند و چون همدان انشانرا زبان مشهور
رسید که سلطان احمد جلایر داخل بغداد شده در فکر تعمیر است امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده سلطانحسین و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه با فوجی جرار بر سر او تعین
شدند امیرزاده ابابکر و امیر پیر شاه ایلغار کرده مانند باد برق در سواد بغداد در رسیدند سلطان
احمد از در رسیدن افواج صاحقران اگاه شده چاره ان ندید که با جمعیت خود بکنار اب دجله
بگذشت و بطرف حله بگریخت امیرزاده با سعادت قدمران فوج در عقب او تاخته شده و اندیار
را تاخت و غارت بسیار یافته بملازمت صاحبقران پیوست

ذکر محاربه امیر میرانشاه با ایلدرم بایزید قیصر روم و ذکر فتار کشتن قیصر روم و پایان
شدن ولایت روم

چون نزدیک منتهیان بحوض صاحبقران رسید که ایلدرم بایزید
قیصر روم سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان را پیش خود چاره نماند مگر به اطاعت و انقیاد
بسته بهت الجهانی زبان دران درگاه خاقانی دستوری نیافتند لاجرم قیصر روم شتافته پیغام در
پیغام فرستاد که ما بندگان پادشاهیم و بر خلاف فرمان پادشاه هیچ کار نکرده ایم و نخواهیم کرد
اما ده حوالت دیگر کرده قیصر را بر دوشق سریچیده معاودت نمود و قصد احبت و همراه ایلچیان
صاحبقرانی خود آلچای نوین فرستاد و کسان خود را نزد او و دیگر امرای پادشاه نامدار رسال و امثال و اشتیاق
خاطر شریف ایشان مقبول انتظار و تحایف قیصر را باز گردانیده به احضار لشکر ایشان فرمان صادر شد
و هر چند ایلچیان عرض کردند که در زمستان لشکر ایشان بخارا فرستاده شد و در سال هفتم خیلان
سال مسطور با لشکر بیشمار از مرو و مرغ از قراباغ ازان حدود بر دوم نهضت نمایند و بگوچ مشکور
از صحوای مشکور گذشته از نهر آمشکول اولوک خواتین عظام را گذرانیده گاه سال ایلچی سلطان
رخصت نمود نخست چمن یکه چراگاه یورت قرشچی ریگ است محاذی که در عرض دو هفته
مسخر ساخت طغرل میرزا بگوتوالی اقتاغ معین نمود از انجا بصوب سیواس متوجه گشت همدران اثنا
بار دیگر ایلچیان قیصر روم رسیده نامه قیصر را داده سراسیمه عجزی بایراق طلاو دیگر پیلقات
بنظر انور در آورده دالتماس مصالحه کردند بعرض فحوای انتظار و جواب صادر گشت
هر آینه رسیدم نگهدار جان و دراندک ایام حصار تا روکند اما چون مساخته معسکر همایون

داخل قیصریه شد دانوقت قراولان خبر آوردند که سپاه بی شمار ایلدرم بایزید خود را رسانیده
فرمان شد که سپاه نزدیک نخواهد رسید و نخسپید در صحرا انگور به بقاعده چنگیزی همه شب و
و همین سیاق انواع را ترتیب دهید بعد از آن لشکر منصور موافق آن عمل آورده نزدیک قیصریه
باتفاق محمد جلایی محمد مصطفی و محمد موسی ابناء خود ترتیب انواع کرده کوس محاربه بنواختند
فردیم ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه بهادران هر دو لشکر باهم درآویختند و حربی عظیم و جنگی قوی واقع
گشت و از طرفین چقلشهای نمایان بظهور آمد تا نزدیک بنماز خفتن امیرزاده ابابکر بکران عنان
برفوج محمد جلایی و الاقیصر روم حمله کرده بسیار تیر بسپر آن گروه زد و ستان از دست گروه
روم میرانشاه لشکر و خوان افکنده جانب مصر بگریخت بعد از ان لشکر سپاه موکب از پی
انواج مخالفان رخنه و شقه و خلل و شق فرو نگذاشته و چنگ آویخته سپاه روم شکست
حسرت فرو گرفت و محاربه بمیان آمد که لرزه در رخ انداخت بی انصاف افتاد خنجر بر سر ترک
میکشند و حمله میبرند الوف قتیل بر خاک مذلت جا گرفت امرا الامر بر عکر روم شب افتاد و قیصر
روم و پسرش اواز سکوت تا فته راه فرار گرفتند از معسکر جایوک امیرزاده محمد سلطان بتعاقب ایشان
قیصر روم را دست درکمر دن بسته بدرگاه خاقانی حاضر آوردند از لشکریان عجزی و ستران کوه پیکر با
غنایم و نفایس بیحد و قیاس بهادران آمد و فیحکم در حساب نگنجد و نظر بکیفیه بفهم در نیاید نصیب امیر صاحبقران

شد ۱۱ تعالی الله زهی قیوم دانا ۱۱ توانائی دهی هر نا توانا ۱۱

ای جوان اعتبار کنید ای صاحبان بصر و ای اهل بصیرت عبرت گیرید از آنچه بر سر امیر حمزه و اتباع او آمد الی
آخره مطالعه دارد آورده دیده عبرت بگشا که معنی کریمه یدالله فوق ایدیهم
ازان پیداست و علیه فاعتبروا یا اولی الابصار ازان هویدا کجا مرد را مهر شکیب و کجا
فتح قدر او را بر آن دارد که بعد از دو روم و شام و شرق و هند کمان در کشد آنهمه شکر فیلهای قدر آن
نه ثمره شجاعت و تدبیر عقل در اینجا یکدانه است و خرد در اینمقام دیوانه الحاصل آورده اند که چون
قیصر روم بارگاه سلطانی خالی گذاشت نخست امیر حمزه الفاظ درشت بر زبان آورده بود
ازان چشم ترحم بر احوال قیصر روم افکنده نوکران هر یکی برای خوشنودی خاطر او بجای خود
جهت او ترتیب داده شریک محفل عیش و سرور ساخت مرا که حالت قیصر روم التماس میکرد که بسر
دوازده سال مسلمی عیسوی در میزبوب همراه داشتم نمیدانم که بر سرش چه گذشت اگر از
افات ایمن بوده در کنده بیمار گرفتار شده باشد بفرمان او را پیش من فرستاد امیر حمزه آنچنان چنین
و سزاوار قیصر نمود کسی بلیغ بکار برده او را بدار استاد تا انها بحسب چون بسیار زمان بسار
روم او را بهم رسانده بمحفل خاقان آورند قیصر روم از مشاهده دیدار فرزند شاد و خرم گشته زبان
بدعا و ثنای او دراز خاقان در همان محفل عیش امرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر نوروز را بدین مانوجر
بجواهر جهت ضبط خزاین و جواهر و مال و منال قیصر روم بطرف شهر ابسکه دار الخلافه قرار یافته
بود تعیین شدند و امیرزاده محمد سلطان را مستقل ساخت که تا ساحل اسرقیه بمرافقت حضرت محمد مصطفی
و محمد جلبی اسیران قیصر روم شتافته تمامی بلاد و امصار رفت و روب نماید امیرزاده سلطان محمد

امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان یحیی و امیر سلیمان شاه و رستم طغا و سید خواجه و میر علی
شده و رو جاغنی و دیگر مامور گشتند که بطرف قوسه داق شتافته قراحصار رفته آنش قهر آنشان
و غارت در انولایت بر بلوه و حشر چوشه را فراهم آرند بهادران معسکر همایون در برسیدی
و معلوم کردند اثر رونق از مادر نکذاشته و چیزی نمانده و جواهر و امتعه نفیسه فراهم آورده
که حمل سیصد هزار تومان زبان بعرکت بدر برده و دختر و دیگر اهل حرم قیصر روم را نیز اسیر آورده
بحضور اشرف فرستادند در رشیدیه قشلاق فرستان اتفاق افتاد و همدران اثنا ایلچیان سلطان
حلیم و محمد مصطفی اسیران قیصر روم که از مجاریه بر گرفته در بنادر فرنگان اسیر بوده بنا بر شوقی
و تحایف بسیار مرخص آمده بودند چون اسیر عرایض عجز آمود بنظر انور ملک در آمد فرمان عفو و صفح
احوال ایشان گشته و امین غنیمت امور و فلاح فاخره و کمر مرصع برای اسیران قیصر
ترسا فرستاده و ایلچیان مشمول عنایات گشته مرخص گردیدند و در همان ایام ایلچی حاکم
قسطنطنیه که در میز روز کار به استقبال موکوم است رسیده تحایف و نوادر فیمت بیکش
گذرانید عرض قصه افتادگی و امیرزاده خلیل سلطان و امیر میز بطرف ترکستان رخصت یافتند
و در رابعه امیرزاده شاهزاده امیر عیسی بار دیگر بحکومت ماردین سرفراز گشته رخصت یافتند
چیزی از زمان نمانده بود که عرض اشرف رسید که بر ساحل دریای شور دره قلعه ایست در نهایت
متانت و هر دو امیر نام دارد یکی مسکن نصاراست و دومی مرجع مسلمین و میان هر دو اهل حصار قتال و جدال واقع میشود و در سالی قیصر روم با افواج قاهره بدانصوب

والیزاده رستم را بحکومت اصفهان مامور ساخته و بادشاه کیتی ستان به تسخیر
قلعه کرمین که بر فلکه کوهی دشوار گذار واقع شده بود و طایر خیال هیچ یکی از سلاطین بر شرفات
آن نشسته مگر همت بلند پرستیار طغایجای ارسلان آن کوه اسمان شکوه سوار ساخته
انحصار را مفتوح ساخت و مغلوبت کیران حصار تجانه نبود کز در و دیوار و شقف آن از طلا
ساخته بجواهر ابدار مرصع کرده بودند و مدت پنجاه و پنج سال تمهر آن گذشته بود و هیچ یک از
طلا و نقره در آن قلعه بیهمتا نمانده و سرکرده کریمان آن قلعه را بحکم قادر برحق و ظرفه العین
زران تجانه و زاران مصنعها نشانده بودند و مدت شغال بذل و عطا بدیگر جواهر قیمتی و نفوس
بیشمار خلقه اطاعت در گوش افکنده و خواجه هر سانه تقبل عهود و سکه و خطبه ان شهریار در ان
عهود رواج داده و در همانسال امیر صاحبقران همت بتغیر شهریاران گماشت و در دوره از اطاعت
کسوه بنشانزاده کان و امر الفویض عهود و خشت بدست عهود در تغیر آن گماشته بلشکر کان آنشاره عهود
بهادر آن معسکر عالی را عرض کاه بشهریاری وسیع کرد و سالها نرتیب تقوی الست باقیت اصوان کعصر
الواق و معادات عالی و مساجد و خوانق و حمامهای رفیع بتجویز معماران فرهاد هنر و بجاکان اکاسره
حمامها کرد و خندق عظیم حفر کرده چوبی از زرد و آلس بعوض بست و در عهد آن خندق را بسنگ
و ساگوز یاقوت بهشت نشانک در اندک ایام در سکوادان پدید امدند و هم او را امیر جلال الاسلام
بحکومت ان شهر مامور کرد و هنرازای نهضت در واقع شد علماء و فضلاء و صلحای ایران
و توران بملازمت اشرف فایز گشتند و در محفل سامی بروز مسایل و بیت مذکور شدند

و بمباحثات علمیه میان آمد و تفتیش عمال عمال میفرمودند و بخالت معروض داشتند که مولانا
قطب الدین محمد شیرازی رفیقه در ظلم و جور فروگذاشته مبلغ سه صد هزار دینار نقلی از اهالی
اقلیم پارس تحصیل و آورده است فرمان قضا جریان صادر شد که در پیشگاه اعلی حاضر شود و
دوشاخه فاخره در گردن افکنده بالشیراز به برد و باتفاق علمای دیانت و قاریان زبردست
راه ممالک ایران مسترد دارند و قشلاق در شهر انسال مقر ایاغ ازان قرار یافت در اندک فرصت زبان
زبان تهنیت گشود که محمد اسکندر شیخ ولد افزا سپاه جلالت حاکم فیروزکوه و دماوند سر از ربقه
اطاعت بیچیده علم مخالفت بر افراخت امیرزاده رستم و امیر سیاوشان شاه پاسبان مرخواه مامور گشتند
که براه ارین دفع فتنه او را از نهاد امیرزاده اسکندر و امیرزاده فرمان رفت که عهود را در نواحی متعینه
رسانیده بعد انقضای ایام قشلاق چهارم شهر رمضان بسرکردگی سپاه نصرت و شاهنامه رایات جهانگشای بسوی
کیلانات متوجه الصوب گشت سرکشید و صاحب و امیر محمد رشیخ که از اعاظم شرفای کیلان بودند
بسالت از اهالب تغلل تاج حاکم الولایت جلالت و نخوت اشرف سوابق نسوقات مقتضی تنبیه
افتاده را آورده و نداء الناس حاجتخش کردند شفاعت سادات عظام معروض قبول افتاد و چون نزدیک
سلطانیه رسید هزار حمل از گوسپند و هفت هزار اسب و سی هزار گاو و مبلغ نقود پیشکش
نزد مه حاکم کیلان تجویز نموده بخاطر اشرف پرتوقعات رسانیدند و بشفاعت سادات آنچنده نصف
زران مجوبات معاف فرموده و عهدان دفعت عهده سادات بر گرفته ابتدای طلوع نیر دولت
بشارتها فتح و نصرت امیر صاحبقران سانیده در بیعت حیات سپهر بادشاه جهانستان

تا سفهان رسیده فرمود تا امیرزاده محمد را با جمعی از امرای عظام و لشکر جرار بدفع امیرزاده میرانشاه روانه ساختند و بعد از چند منزل

تاخت آورد و دو سنری دور و دراز اختیار نمود کہ یوم الحشر سر بر آورد و از شنعار شدن بانحضرت تقرب عظیم در شاہزادگان و امرا راہ یافت و بسیاری از اولاد و احفاد انجناب طلوع تیغ قضا گشتند و خزاین و دفاین و جواہر و نقائس کہ از ربع مسکون فراہم آورده بودند خلایق و تلف شدند بقایای

خدا بیست و ملک ملک خدا گر شنعار شدن امیر تیمور صاحبقران مورخان بلاغت شعار در اوبان فصاحت و ثاقب تفصیل اینجاده عبرت فراخبان تقلم آورده اند کہ چون امیر صاحبقران در آثار نزول نمود محفل عیش و نشاط در سرا پرده اقبال بر افراخت و کرد شش آورد و روزان و شبان پیمانہای عرق سیماب صفت با ازدست ساقیان ماہ رخ و گلرخان پری پیکر متواتر میگردانید و ہیچ غدا میل نکرده با آب آتش مزاج اوقات میگذرانید یک ناگاه چرخ نیمہ کار شیر عیش ہزاران سلاطین را بسنگ حزه شکسته است مزاج اشرف را از جاده اعتدال منحرف ساخت و اخراق کلی بر صحت عالی مستولی گشت و تب محرق ہمرسید و آتش غیرتی بالکل افسرده کرده بدیہی شوشی نا توانی غالب گشت و امرا و اعیان متصور انکہ سوخته آتش علاج گفته اند چند سالہ دیگر داده امراض متضاده ہمرسیدند و ہر چند موالنا فضل الله تبریزی و دیگر اطبا تدبیرات بکار بردند فایده بالعکس دست داده در مزاج شریف اختلال تمام دست داد از قضا کہ انگبین منوافزود و بر دغنی بادام خشکی میفزود و چون صعوبت امراض زمان زمان زیاده تر میشد و ہنگام انتقال نزدیک رسید انجناب از کمال صدق و صفا زبان بہ استغفار کشادند و از جریم مسکرات منیات توبہ کرده خواتین عظام را و سلطنهای بلند گفته امیر شاه ملک و امیر نورالدین و دیگر اعیان را وصیت نمود کہ بعد از من اگر امیرزاده پیر محمد جہانگیر

راد یل ہمدستان و جیش شاہزاده بسنور بحال داشته در باب موافقت و مخالفت قیوغن تایید بعد از تمام لوازم وصیت روی بر فتوح ان شہریار شب چہارشنبہ ہفدہم شعبان سنہ ہشتصد و ہجری تخت و تاج را وداع کرده دعوت حق را لبیک گفت انا لله و انا الیه راجعون

مولانا بہار الدین حامی این رباعی در تاریخ فوت ان بادشاه جہانستان گفته از ضوابط بعید نیست

رباعی سلطان تمرتاش کہ چرخ ساده خون کرد ذ خون عده روی زمین گلگون کرد
در ہفده شعبان سوی علیین تافت فی الحال رضوان سر و بایرون کرد و دیگری گفته

شہنشاہی کہ ماه آتش بہشتی جاودان اندو دایم شہریاری کرد تاریخش ہمان اندو

مدت زندگانی انجناب ہفتاد و یکسال و ایام سلطنت او سی و شش سال بادشاہی قہار خصال اولی العزم بود و در مصلحت ملکی از شریعه از احکام شرع نمی داشت و تیغ خون چکانش مسلمین و کفار را یکیست میفروخت ذکر تسخیر ربع مسکون و انسکار ہمتش بود و خیالات بلند و اندیشہای عالی داشت و در شبی کہ ان امیر صاحبقران خسرو جہانستان از دنیای ناپایدار رحلت کرد اسمان نیلگون مانند دل مصیبت زده کمان تیره و تاریک شده بود و سحاب تیره رنگ اشک حسرت عالی التوا تر میریخت شاہزادگان و امرای نامدار و خواتین عظام بسر ہمدیگر نالہ کنان چاک زده خاک تاسف بر سر پاشیده و صدای شیون بہ اسمان رسانیدند و ہزاران درد و داغ بر لباس ماتم نقش شد براند ناله و آه از چپ و راست زد و زن فغان و نعره برخاست

روضه منوره شاه خاندان لعشق انجناب را غسل داده و مولانای قطب الدین صدر تعلیقه [illegible]

تاریخ وفات امیر صاحبقران [illegible]

مینمود و در شب چہارشنبه ہیزدہم شعبان جمیع شاہزادگان و امرا تابوت انحضرت را برداشته از آب گذشته در ربع گذرانیده مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین بجانب سمرقند روان فرمودند شتابان مسارعت و رزیده تابوت را در سمرقند رسانیده بیست و دوم ماه مسطور در گنبدی کہ حکم بادشاه تعمیر یافته بود مدفون ساختند الحکم لله و الملک له سه مراد از رسد کہ یاد مینی الله کہ ملکس قدیم است و آتش غیرتی سران سپاه بعد فراغ از این ضروریات نظر بمصلحت وقت امیرزاده ابراہیم سلطان را پیر بر فرمانروایی جاده بسراط ختا ہمت نمودند کہ بطریق امیرزاده خلیل سلطان را در فارس و امیرزاده پیر محمد جہانگیر را بولی عہدی برداشته ہم تاراج باقصرام رسانیده و بہجت اکلیل نیخاده حصه قوچین را نزد امیرزاده پیر محمد جہانگیر و سمرقند و قوچین را بطرف ہرات و علی درویش المشہور بیک بچه را بجانب تبریز روان ساختند ہمدران اثنا خبر مخالفت امیرزاده خلیل سلطان و عزم تسخیر سمرقند مسموعان تبریز قرار آورده از این امر سلاک عبیت ایراد از ہم بگسخت و قلوب عظیم در سکر حالتون راه یافت درج دوار شعار کردار خود ظاهر ساخته اماده قتل امرای صاحبقرانی شد و جیش شاہزادگان و خواتین و امرا فتح و نصرت خشانموده بجانب سمرقند معاودت نمودند کہ بعد تحریر تعداد اولاد انجناب شمه از ان بزبان قلم میدہد تعداد اولاد و احفاد امیر صاحبقران کورکان اورده اند کہ ہمگی چہار شاہزاده نامدار از انحضرت بوجود آمده بود اولین امیرزاده جہانگیر و دومین امیرزاده عمر شیخ سیومین امیرزاده میرانشاه چہارمین امیرزاده شیخ شاہزاده اولین در حین حیات انحضرت سفر عقبی گزینده بود از دی یازده

احمد جام قدس سره العزیز فیض یافته و در وقتیکه امیر صاحبقران العزم تسخیر مرات متوجه
در خصه تایباد و بخواب مولانا ملاقات کرد مولانا زبان بموعظه و نصیحت گشاد امیر صاحبقران
را خوش نیامد جواب داد که تو چرا ملک فساد الدین پیر علی را نصیحت نکردی مولانا گفت بر خیز
او را از ظلم منع کردم نشنید و دیدی چه دید و حق سبحانه و تعالی مرا بروی دست داد حالا تو میکوشی
اگر تو هم نخواهی نشنید دیگری را بر تو مستولی خواهد کرد صاحبقران گفت ان کلام کس خواهد بود و جناب
مولوی گفت کران فرا میرسد امیر صاحبقران خاک گشته بامرای خود گفت که مولانا را نشاید داد
ما را یعنی کریم مخلوقی بما فرو نخواهد یافت وفات مولانا در چهارشنبه سابع محرم سنه ثمان و ثمانین و
ثمانمایه هجری صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از فضلا تاریخ وفات جناب مولوی این تاریخ یافته
تاریخ وفات قطب الاقطاب یگانه بنده بر اهل صلاح حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس سره العزیز
نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و نخاب با خواجه بابا سماسی قدس
سره نظر بندی پدر دارد و از جناب حضرت سید کلال قدس سره آداب طریقت آموخته
و از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره فیضها بتحصیل درآورده و حالات
کشف و کرامات و ریاضات و مجاهدات آنحضرت اظهر من الشمس است و در نفحات شرح وقایع
حضرت مولانا بنی نور الدین جامی قدس سره سیر مزبور درآورده اند درین محل باختصار پرداخت
مقصود آنست که کسی زنهار سوال نکند که در طریقه حضرت ذکر جهر هست یا ذکر خفی فرمود که طریقه
ما امنیت خلوت در انجمن ظاهر با خلق و باطن با حق است ارزدون شو آشنا و ز برون بیگانه

باشی

باشی وفات حضرت خواجه شب دوشنبه سیوم ربیع الاول سنه خمسه و ثلثین و ثمانمایه و در یک بیتی و این
قطعه در تاریخ وفات آنجناب موشته اند قطعه خواجه اعظم بهاء الحق والدین آنکه
مشهور ولایت شد کمال ملتش مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان قصر عارفان
زین سبب آمد حساب جایش لا مولانا بهاء الدین محمد بقفا بالی قد سره و مولانا ایشان
فقهائی است و با وجود طبع در شاعری سایکی شعر صرف زنگانی تصنیف نموده اند بعد
ازان مطول را باسم ملک حسین کرت تصنیف کرده اند که در خوارزم رسیده مختصر بهمام
جانی بنگاشته اند و در توضیح خفیات و تلویح جنیات و کشف مشکلات و فتح
مستصعبات صنعتها بکار برده و چون خوارزم در احاطه تصرف امیر صاحبقران درآمد جمیع
اعیان و اشراف و علما و فضلای جرجانیا بطرف سمرقند کوچانید بموجب التماس ملک حسین
کرت جناب مولوی را بجانب سرخس اجازت داد و وقتیکه صاحبقران مظفر و منصور داخل
سمرقند شد علما و فضلای ماوراء النهر التماس کردند که خلاصه تمام خوارزم جناب مولوی بود ان
خود نصیب ملک محمد خواهد شد امیر صاحبقران منشور طلب نام مولانا صادر شود و وقتیکه مولانا در سواد
سمرقند رسید اعیان و اشراف و صلحا و فضلای العصر استقبال کرده بمحفل صاحبقران رسانیدند
پادشاه نیز نوازش تعظیم بجا آورده بر توشک و تخه خاصه جا داد و هنگام رخصت تاشر طناب
مشایعت کرد و همین قاعده سلوک میکرد و جناب مولوی در سمرقند نیز چند تصانیف کرده
که بر عروه روزگار یادگار است و دفتر سیم این قطعه در توصیف تصنیفات انجناب گفته قطعه چان گرفت

جهانرا ظهور تعینش کرا فتاب بود ذره بوقت ظهور و دقایق سخن بخلق اوست سمجو شبها
ولیک گشته چو خور سید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانکه
نغمه داود در ادای زبور و انجناب در سنه مبعصد و نود و سه همپای دست داده و در سر حوض قوش
گشت و حکایتی رنگین در جیب السیر مسطور است که حضرت مولانا را فرزندی بود مولانا
سخنه نام و نیکو جناب مولوی در سمرقند بود و در محفل امیر صاحبقران و قاری و اقتداری کلی داشت
مولانا محمد از برات بجناب پدر بزرگوار کتابتی نوشت علامه مضمونش اگر بعلمای این ولایت خبر
رسیده که جناب حضرت مولوی در محفل امیر صاحبقران میل بطعام میکند ایشان زبان بلکس گشوده
میگویند که چگونه روا باشد که آن علم العلما دست بلقمه شبهه دار کند و آن کنایت بسمع شریف
امیر صاحبقران افتاد و از مضمون آن آگاه گشته کتابت را بمولانا زاده و اصلاح حرفی بر زبان
نیاورد و بعد مدتی که مولانا محمد بسمرقند آمده و بملازمت صاحبقران پیوست امیر صاحبقران آداب
تعظیم بجا آورده بجای خود بنشست و شهاب که منصب وزارت داشت فرمود که پنجهزار دینار بسگی بمولانا
محمد بسپارند و پنهانی گفت که دادایی زرتهاون خواهی کرد خواجه وزارتمآب حسب الارشاد امیر
صاحبقران بیرون رسانید که بالفعل زر در خزانه موجود نیست اگر فرمان شود برات بنام مزارعان بنویسم
و از زر تمغا تنخواه دهم که زودتر زر تنخواه بوصول رسد امر شد که روا باشد خواجه برات بر وجه
تمغا نوشته حامه ساخت مولانا فاتحه خوانده برات بدست گرفته از مجلس مرخصت امیر صاحبقران
بتکسم دود مولانا را باز طلبید و گفت که مولانا زر تمغا حلال است و طعام ما حرام و کتابتی که بپدر بزرگوار

مجلس شورای ملی

نوشته بود بدست سولانا زاده داد مولانا انفعال عظیم کشید و سر از خجالت فرو افکنده پس بخواجه
وزارتمآب فرمود که برات بگیرند و زر نقد از خزانه مرحمت شد وفات مولانا محمد در برات بسبب
طاعون در سنه هشتصد و سی هشت دست داد و میر سید شریف جرجانی قدس سره جناب سید محمد
علوم فضایل بوده و تصنیفات ایشان مشهور افاق است و از خود رشید تا ایشان روشن تر و در سنه
نهصد و سی هجری از قصبه زرد شیراز بشهای بادشاه مرافق که اکثر ارباب سیر انجناب
را و را ولیا ضبط کرده اند صحبت مستوفی داشته معزز و محترم بوده و مدتها بر مسند تدریس متمکن
بوده است و پس از نوزده سال که امیر صاحبقران بعد وفات شاه شجاع بر مملکت ایران
دست یافت و شاهزاده کمان سلطنتی را بقتل آورده جناب سید را بسمرقند برد و قبیله
در تعلیم دیگر ایشان فرو نگذاشت و منقولست که در محفل امیر صاحبقران خواب سید را
مولانا سعد الدین تفتازانی که علامه دهر بود دکثر مباحثات علمی دست میداد و در سنه هشتصد و
هفت خالق اکبر ولد ارشد امیر صاحبقران سید نوبت دیگر بشیراز رفت و در سنه
هشتصد و شانزده بهجری بسفر عقبی کرد سبحان الله از زمان بادشاهان فارس سوکت بنشانی
نمانده و تصنیفات سید یادگاریست که بر وجه فی روزگار یا یوم الحشر باقی است مولانا نظام الدین
شامی مردی فاضل کامل بود صاحب جیب السیر مینویسد که واقعات سلطنت امیر صاحبقران
را فصاحت و بلاغت در نوشته تحریر کشیده اما انیعابی هر چند سعی کرد بهم نرسید ظاهر از
انقلابهای روزگار مفقود شده باشد سید شمس الدین محمد بن محمد بن سید

ندان رسیده بود آنقدر حصر مصنفین تصنیفات ایشان بست و در وقتیکه امیر صاحبقران قصد
روم الیدرم بایزید راه مسکر کرده و بلاد و امصار روم بیاغارت و تاراج پایمال گردانید
جناب مولوی از ترسش کریخت امیر نورالدین اکاه گشته متعاقب شتافت و مولوی را دستگیر کرده
بلازمت امیر صاحبقران فرستاد از آنجا بحکم صاحبقران در سمرقند آورد و در جناب مولوی در شرح
تصحیح المصابیح تصنیف کرده و او را بنام فرمانروای شام میرانجم ربیع الاول سنه بیست و سبعمایه
هجری در برات وفات یافت مولانا کمال حسنه او را در آنجا گویند ماده سنه فقره در وفات
بشنو که تا چه استعمال کمال دانست و شما را بدان انجناب مشهور و معروف است اگرچه معاصر جرجانی و باکمی
بود اما از بکس تتبع شرح جرجانی میکرده وی را در حسن میگفته و امینی در جناب خود بدان شرح تصنیف
نموده چنانچه گوید سه کس بر شرح رخنه گرفت مرا معلوم نمی شود که در حسنم اورده اند
گرا میرزاده میرانشاه را بر انجناب اعتقادی وافر بود روزی گرمرصع تیمتی بوی داد جناب
شیخ از آنشکفته برد دستان دهقان قسمت کرده و فاتحش در سنه ثلاث و ثمانمایه بتبریز
دست داد و این بیت بر لوح قبرش نقش کرده اند سه کمال از گفته رفتی بر دریا بزارت
آفرین مرد آنه رفتنی شیخ گو در زندگی عجبی کرد بیت طبع عالی داشت و حالات امیر
صاحبقران را کمال فصاحت و بلاغت بنوعی تقریر داده و مسیحی به جوشش و خروش ساخته
و در سنه هشتصد و یک هجری در آب گرمسیر غرق گردید مولانا شمس الدین محمد از متاخرین کمتر از
نبوده اند در سنه خمس و تسعین و سبعمایه از جناب سلطان احمد جلایر جناب مولوی بر سبیل رسالت

بدرگاه صاحبقران رسیده بود باکمال حشمت مولانا محمد سرین هیچ تباری مستوفی داشته معزز و مکرم
میداشت و مراجعت کرد و چون امیر صاحبقران را با شیخ زنبیل کلی بود خواجه علی تبریزی و
مولانا شمس الدین ابراهیم شاه کرمانی که کمال علم و فضل او شکی داشته در ین فن یگانه
دهر بود فرو فرستاد و عاقبت خوب بی باخته و بکمال تقرب مخصوص بودند اکثر اوقات بیان
سالهائی که بود حضرت امیر صاحبقران بود او ناقلان اخبار و کاشفان آثار چنین بعرض
بیان در آورده اند که چون امیر صاحبقران سفر هندی اختیار نمود سران سپاه و اعیان بارگاه
بصوابدید خواتین دانایان مقام باختفای واقعه حیرت افزا کوشیده امیرزاده ابراهیم سلطان
امیرزاده شاهرخ را که در رکاب حیدر بزرگوار حاضر بود بر سمند فرمانروای جاداده با
چند گر عقد جمعدار سپاهان درست کرده بعزم تسخیر ختا از آب سیحون عبور کرده جانب شرقی
دایر گردانیده چار روز سلطان حسین میرزاده خرزاده صاحبقران لشکر دست چپ را بهزار روده با
یکهزار سوار بطرف سمرقند بهشت نمود امرا و اعیان در بحر حیرت فرو رفته بشورت هدایتی عزیمت
خطا کرده بطرف سمرقند مراجعت نمودند هنگام عبور در آب سیحون سرشتر خزانه در یخ فرو رفت
گاشتری پیدا نشد سیوم ماه رمضان سرهان باد رفتار خبر رسانیدند که امیرزاده خلیل سلطان
در تاشکنت از واقعه صاحبقران آگاه گشته باتفاق امیرزاده احمد بن امیرزاده عمر شیخ و ضرا
داد حسینی و یادگار شاه از لات و شمس الدین عباس و میرزه قی برلاس بطرق مسارعت
سمرقند متوجه شده بود از غوشتاه قلعه از بکنار آب کوهک به استقبال رسیده متفاوضه

دو قاین و ابواب قلعه را گذرانیده و امیرزاده بی ممانعت داخل سمرقند گشته شانزدهم رمضان
سنه سبع و ثمانمائة قدم بر سریر سلطنت گذاشت و تالجان خود را مصدر اوامرش نمود و
امرای فیروزیت شعار که در رکاب خواتین بودند از سبع ایخا و تقرین غموالم گشته خواتین
و شاهزاده کامران را متوقف ساخته بطرف سمرقند روانه گشتند چون بالسر قند
رسیدند دروازه را مسدود یافتند و هر چند سعی کردند که اهل حصار را از
مخالفت کشیده بموجب وصیت امیر صاحبقران اجل ارزانی میسر نشد و گفته اینها هیچکس
گوش بگفتار ما نکوشته ناچار به اردوی شاهزاده کامران رسیده نوید بهواران حسرت و دردو نالیده
سوگواری امیر صاحبقران گریبان چاک کرده خواتین عظام و امیرزاده کامران خود را الی الصحرای
علیا و بالای سمرقند روان ساخته باتفاق امیرزاده ابراهیم و امیرزاده الغبیک بطرف بخارا
روانه گشتند و اواخر رمضان در بخارا نزول نموده بر جی دیگر بارو را محکم ساختند و امیرزاده
خلیل سلطان بسهتقبال کرده خواتین و اخایان را به اعزاز تمام در سمرقند آورده و طریقه ماتم و سوگواری
امیر صاحبقران از سر نو تازه گشت و صفیر دلگیر شهر را فرو گرفت نوحه و شیون بر آورده
صدای زاری و فغان به سپهر سانیدند و خسته گور که سلطانی را در نوردیدند و بارو ساخته
و اش بزرگ ترتیب داده جهت ترویج روح صاحبقران فیض قانع مستحقان و درویشان رسانیدند
و منقول است که امیرزاده خلیل سلطان انهیه خزاین و دفاین و جواهر و نفایس اسلحه و امتعه که اندوخته
هزار زن سلاطین نامدار بود در اندک زمانی بمرتع تلف در آورده به تحریک و تحریص دشمنان مخذول خود

جمیع اهل و حرم امیر صاحبقران امر آبتاکان را بخشیده و درین باب چندان مبالغه بکار برد که در روز
سال مغفور و نظام نوا گشته خود را بخلافت امیرزاده شاهرخ بهادر رسانیده فاک کوکتاش
اعانتها که در حصول فتوحات و نصرتها نسبت با امیر صاحبقران بندوال میدانست بجهان
گیر لعل دولت بسته دقیقه در بهمهری و سخت دلی فرو نگذاشت و اندوختهای و فراهم کرده های امیر
را متفرق ساخته بسیاری شاهزادگان و امراء اعیان را مرعوض ششیر قصاص گردانیدند و این رباعی
مناسب این مقام است رباعی ای چرخ جهان خراب کردنیت تست بیداد گری عادت دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشگافند بس گوهر قیمتی که گردد سینه تست گفتار در بیان جلوس خاقان
سعید امیرزاده شاهرخ بهادر بن امیر تیمور صاحب قران مغفرت نشان

آورده اند که چون خبر مستقر شدن امیر صاحبقران دار السلطنه سمرقند بسمع امیرزاده شاهرخ
بهادر رسید بر اسم عزاداری ماتم داری با متصوبان امراء و اعیان در سپهر رمضان سنه سبع و ثمانمائة بر
سریر سلطنت جلوس نمود و جمیع حکام ایران و توران و خراسان و سیستان و مازندران سر خط
اطاعت و انقیاد نهادند و سران سپاه و سرکردهای عساکر بعبودیت بستند و سکه و خطبه بنام
نامی ان شهریار عالی مفاخرت جاری ساختند و از بس که آثار عدالت و انصفت و آئین داد و دهش
از ناصیه احوال او بتبدا بظهور پیوست بر السنه خاص و عام بخاقان سعید ملقب گردیده در ابتدای جلوس
از حسن صوبی و امیر متصراب جاگیر و امیر علیکه کوکلتاش بضبط خراسان تعیین نموده خود با سایر
امرا بجانب ماوراء النهر متوجه شد در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن امیر سیج بهادر تیمور از سمرقند رسیده

گردنده دیجوجه سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت بی سبق لسانی خاقان سعید گرفته بطرف طوس رفت
رایات خاقانی بجانب او متوجه گشته در مشهد مقدس خبر رسید که سید خواجه از قلعه کلات برادر
بجانب استراباد رفت خاقان سعید بییلاق سملقان نزول نموده مکتوبی بمضمون برادر رسالت
نزد ترک بادشاه حاکم جرجان فرستاد خلاصه پیغام انکه سید خواجه را از استراباد بدر ساخته بدرگاه
آشنا ایزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه از بغداد بدرگاه خاقانی رسیده بشمول عواطف شد اگر آن
درنجیل شطری از خلافت امیرزاده میرانشاه و اولاد امجادش در احاطه تحریر میکشید که سر سر سخن
و درست شود هرآینه طبان این فن واضح باد که در وقتیکه امیر صاحبقران رحلت نموده امیرزاده
میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر بحکومت بغداد قیام داشتند امیرزاده عمر پسر دوم آنجناب
بحکومت ولایت اذربیجان که تختگاه ملاکو بود مامور بود وقتیکه خبر رحلت امیر صاحبقران
انتشار یافت امیرزاده ابابکر در بغداد و امیرزاده عمر در اذربیجان صاحب سکه و خطبه گشتند
و بهمدیگر اتفاق و اتحاد با همدیگر نمودند امیر جهانشاه که امیر الامرای امیرزاده عمر بود خواست که امیرزاده
را گرفته خود در ملک امور سلطنت مستولی شود پس بدین نیت نادرست چند کس اشرار را رفیق خود نموده

قطب الدین ادهمی و ماران قوچی و شیخ محمد لواجی و عبد الباقی تیسلاچی را به بهانه ضیافت طلبیده
بتیغ غدر کشید امیرزاده عمر آگاه گشته فی الحال بر او حمله کرده او را بدست آورده پاره پاره ساخت
و الهی تر امیرزاده ابابکر فرستاده التماس آمدن نمود امیرزاده ابابکر با جمیع امتعه و اثاث که نزد برادر
رسیده امیرزاده عمر از بی سامانی برادر آگاه گشته عهود و مواثیق بر اطلاق نسیان کرده بشارت و برادرانه

خبر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بسریر سلطنت خاقان سعید بعرض ابا مرا امیر جلال الدین فیروز شاه بن
ارغونشاه رسانیدند و باره بلده هرات فرستاده امیر سید خواجه را به عمارت قلعه طوس
نموده خود بطرف سمرقند بنهضت نمود هرگاه بجیحون الچی امیرزاده خلیل سلطان رسیده عرایضه
مشتمل بر اطاعت و انقیاد بمنظر اشرف درآورده خاقان سعید قلم عفو بر جرایم برادر کشیده
عنان عزیمت معطوف ساخت و رسوا دانه خود امیرزاده سلطان حسین از کاب خاقان سعید
فرا خود و امرای بخارا را امیرزاده خلیل سلطان گرفتاده پیغام رفت که بعض خزاین سمرقند را آنچه
امیرزاده بر محمد جهانگیر فرستاده بسلطنت ماوراالنهر قناعت نماید امیرزاده ایمنی یافته قبول
نمود رایات خاقانی بکاب هرات متوجه گشت بیست و ششم ذیقعده بشهر هرات معسکر اقبال
فلک فرسا گشت و درینوقت امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان امیر میانجقران در ولایت سنوار
و غیر فرکوه حکومت میکرد از وصول سپاه امیرزاده میرزا ابابکر و امیرزاده میرانشاه و دیگر
حکومت کرده بملازمت عالی پیوست ازینان همدرین اثنا بعرض رسید که سلطان حسین میرزا
از باب اموریه گذشته با امیرزاده خلیل سلطان بولایت امیرزاده خلیل سلطان او را حکومت
شهر سبز خواسته امیرالیداد حسنی و ارغونشاه و تمور خواجه و خواجه یوسف و افوجاد نوین
امرا را باتفاق سه لشکر تعیین او کرده بکنار آب جیحون رسیده از احوال امیرزاده بر محمد جهانگیر
میرزا بر کنار جیحون رسیده و بخیال الچی مشغول خواجه یوسف خواجه تیمور الاقبال سایر
بتعاقب و فرار بی از دست او خلاص یافته سفاران اقبال گردن سلطان بر محمد مرحوم با اموال و استعداد

بقیه ناس

متوجه گشته امیرزاده الچی و امیرزاده ابراهیم سلطانزاده جلادت نموده از خراسان امیرزاده الچی و امیرزاده خلیل سلطان

بقیه ناس حج برانجا رسیده سلطان حسین میرزا مقتول او را عاریده بشتم محروم در نواحی [illegible]
متوال بنود و چون رایات اقبال بسرحد جاجکیر سرحدش رسیده سنگشت فاحش داد سلطان
میرزا ماتم گشته عزم ملازمت خاقان سعید نموده است خاقان سعید چند کس بر استقبال او
فرستاده بار بخوبی داد و بعد چند روز از قرار او کاکا کشته میشتر وان برداشش سپرد که محبوس
گردد و لشکر او را بسر سلیمان شاه رانده هزار دینار کبکی و صد سر است عطا فرموده بگلوست خرچ
اجازت داد و نوشیروان برلاش امیرزاده سلطان حسین بالاجد چند و رکردن زد و این اول
قاعده قتل بود که در داد و امیر صاحبقران شروع نشد امیر سلیمانشاه از ینحادثه ملول گشته بجانب بلخ
کلات بخیت رایات خاقانی بر اضوب متوجه شد سلیمانشاه بجانب سمرقند گریخت خاقانی
سعید براجعت کرده بنهضم جمادی الاول داخل هرات گشت و میرانشاه ملک را
از خود فرستاده بعد فصل بشتابه بلاق باد عیش خرامید و در فتراک قرار رسید چون بمحاربه امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده بر محمد جهانگیر در موضع سنرک واقع شد امیرزاده بر محمد منهزم گشته
بلخ رفته است خاقان بطرف سمرقند بنهضت نمود در راه الچی امیرزاده بر محمد رسیده استعانت
نمود رایات خاقانی بطرف سمرقند بسرعت مشغول گشت مقارن اینحال اصبهان امیرزاده
خلیل سلطان با اقبالش بخالف رسیده اتفاس نمودند که ابتدای مخالف از جانب امیرزاده بر محمد
شده و الاجنده بر همان عهد و فا بسته است بر دست شبزار عادل الیمان
را مقید الزام رخصت داده از نواحی بلاد خان عزیمت معطوف ساخته بهرات نزول

بطرف تبریز بستعجال رهنورد گشت اصفهان و اشراف تبریز اتفاق در زیده بیرعلی کتوالی امیرزاده
قرا رادر مرغ قتل آورده در تحریب برج و بارو حصار را مسدود و ساخته امیرزاده غایب و خاسر گشته
هنرزمان حضرت دوردوران ولایت انولایت کرده بطرف اصفهان متوجه گردید امیرزاده بستم حاکم
انولایت مراسم مهمانداری بجا آورده دقیقه در پورش و تکساری فرو نگذاشت امیرزاده عمر
قشلاق زمستان در اصفهان کرده بشیراز رسیده و ازانجا بملازمت خاقان سعید فائز گشته مسعید
نوازش گردید امیرزاده ابابکر عروس سلطنت انتداد راه رکنار گرفته بوسیر مرز مازندران جلوس
کرده غره ربیع الاول سنه تسعه و ثمانمائة بقزم تسخیر اصفهان متوجه گشت امیرزاده رستم دامیرزاده
هنکنده باجمیع امرا و اعیان از اصفهان برامده صفوف نبرد آراسته محاربه صعب واقع گشت و
قریب چهار هزار کس از طرفین در ان معرکه بقتل رسید اخر الامر فریقین فتح و فیروزی مرجع رایت
امیرزاده کامکار اصفهان وزیر امیرزاده ابابکار یاری نساخته و مردم بسیار بگیختن داده بیجانب
بغداد شتافت و از شامت قتل ان دو دلیش چون زن هزار دیبی حیات مقدم گشت ای دل
تا توانی با انطایفه شترک بالادب باش تمره دستان ان شاهزاده کامکار بجای خود گردد شاهد
ذکر محاربه خاقان سعید با پدرش بادشاه مازندران چون منکلی بتصور از جرجان رسیده حقیقت
مخالفت و سرتابی پدرش بادشاه مازندران بعرض خاقان سعید رسانیدند سپاه را حاضر
ساخته بالشکری جرار و نفوس لایعد و لایحصی سال السنه و سمان مازندران بهشت نمود پدرش حاکم
انکا باتفاق سیدنوابه باغی و عبدالصمد و حاجی سیف الدین و سیش الدین مانند شیر ژیان از مازندران

آماده حرب و پیکار گشت در هردو لشکر در صحرای دسیم باهم پیوسته آتش قتال و جدال برافروخت
سه زمین شد ز خون طلان لاله گون ۞ ببر سوران گشت دریای خون ۞ ز شمشیر خونخوار شاه
هزار ماه ۞ بنفشه سر از بدن بی شمار ۞ گیه کشش گه کوشش بسیار عود سر فتح و ظفر در کنار
خاقان سعید جا گرفت پرک گریخته بخوارزم رفت و سید خواجه بسیان گشته بلازمت شتافت
رسیده قلم عفو بر صفحه جرایم او کشیده شد سپهسالان اشنا الیجان سید اغرالدین حاکم جرجان
و سیده مرتضی حاکم ساری بملازمت رسیده زرسکوک نام نامی را با مشکتهای لایقه بنظر
اقدس در آورده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده خاقان سعید امیرزاده عمر را بحکومت
مازندران مامور ساخته بجانب هراة متوجه گشت و از انجا ای راه امیرزاده بیک را بحکومت
طوس و جیوشان و ابیورد و نسا و فراوه مرافعوب دستوری داده از سانحات این
سال انست که زنبان مهمان بعرض اشرف رسید که امیرزاده بیرمحمد جهانگیر در بلخ روزان و
شبان بباده کشی و شاهد پرستی اوقات میگذرانیده در مهام حکومت انولایت بدرستی
باید منغوص ساخته لهو و لعب ای این بیت که ۞ چو سلطان سرانداز باشد زمی ۞ فتد ناگهان
در سر شش تاج کی ۞ خیال خام سلطنت بمغز مزاج ان مرا نخوار راه یافت و چهار دهم ماه
رمضان سنه تسعه و ثمانمائة ان شاهزاده شجاع باگذ زعایت جراحت ده لاوری میرزنان افواج صاحبقران
بوده رحلت حستی و بیهوشی بغرب خنجر ابدار سرنیت شهادت چشانیده و وجوهات شاهزاده
را متصرف گشته بهت ارسنی ایجاده ثانی انوار غم و الم بر مزاج خاقان سعید طاری گشت و فی الحال

امیر مضراب جاگیر و امیر صوفی ترخان و امیر یوسف برلاس با سران حرانجوار با قوی حرار
تعیین نموده میخواست که خود بیشتر متوجه بلخ شود که درین اثنا مبشران خبر رسانیده که امیرزاده شیخ
در مازندران غوغای از ابطال رجال فراهم آورده سر طغیان و عصیان بخاره و دو نزاخانه و ارزنه
جانب ری لوگانیده باعانت خود آورده اعلام کفی برافراخته است خاقان سعید بیرحم بهوال
موقف فتنه امیرزاده متوجه گشت رود و بیشه نهر دی قطع درحه و قریه برده و بیرمن مضافات خلخال
تلاقی فیمابین دست داده در انزک زده خورد و شکست بر لشکر جرجان افتاد و امیرزاده قهر
منکر خورده گریخت بهیت دزیجم و یقین که طلایان امیر مضراب جاگیر امیرزاده را دستگیر کرده بارگاه
خاقانی حاضر آورد خاقان سعید چشم ترحم بر احوال امیرزاده افکنده حراجان حاذق را تفحص
احوالش تعیین نموده و در محفه نشانده بطرف هرات روان فرموده در منزل نخوه رباط بیرم
امیرزاده عمر شام اجل رسیده واز بین رباط ده در رخت هستی بربست اری اعتقاد نیطا که شک
همین بهت ● باتن رسد بکانان یا جان زتن برآید ● خاقان سعید ولایت استرآباد را استخلاص
سپرده بکوچ متواتر عزم دیار مجه پرتو نزول بر ساحت هرات افکنده و اخر ماه بطرف ییلاق باد
متوجه گشت نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمائه بنزهم تادیب سرحدی حرانجوار اعلام نصرت برافراشت
و در منزل دولک خواجه خبر رسید که ان حرام نمک از بلخ گریخت میرزا اسپیری احمد و امیر یادگار شاه برلاس
و حسن سوفه ترخان تیکا میشی او ماوکر شته بهادران نامجو مانند ماه و مری و صحرای مرو درخت
برلور سنیده راه فرق خود گرفته داخل بیشه گشت و تمامی منقول او پامال غارت کرده و سعید دو

رفیقان

رفیقان او سر بر تنود و هوش را زتن جدا ساخته پیش امیرآورده خاقان سعید این خبر شاد
خود گشته خلعه بشمانرا تغییر کرده بکاب هرات متوجه گشت در انوقت مسرحان میرزا تقی
از استرآباد رسیده معروض داشتند پیرک بادشاه در ولایت مازندران رسیده خانه خانه
و شاه بارد بگرفته است خاقان سعید لبرا سیم سلطان را در هرات گذاشته بکاب
مازندران نهضت نموده بموضع خواجه قبر امیرزاده ابو بکر و امیر شاهملک بملازمت رسیده
موضع بشمند که پیرک بطرف رستمدار گریخته رفت رایات خاقانی بچنبک و جمال ده استرآباد
نزول نموده طی مسافت انداخت و بیغوله قصبای مازندران امیرزاده ابو بکر را بگلوگشت استرآباد
بارد بشته بکاب دارالسلطنه هرات متوجه گشت ذکر احوال سعدان احمد جلایر و قرا یوسف
[illegible] در مصدر ترجمه گشت که سلطان احمد جلایر
بادشاه بغداد و قرا یوسف ترکمان فرمانروای دیار بکر از چنگال سپاه منصور امیر صاحبقران
گریخته نزد ملک شیخ بادشاه مصر رفته و او در حمایت انها کوشیده بارگاه خاقانی القصه
و بلیت و لعل گردانیده درین اثنا خبر رحلت امیر صاحبقران در مصر رسید بادشاه مصر بدوا
سامانی شایسته سرانجام کرده بنهضت معاودت دادفی الفور ترکمانان بر قرا یوسف هجوم کرده
راه در راه بنهاد و محاربه با مصریان کرده مظفر و منصور در دیار بکر رسیده بر مملکت مورد
مسلط گردید و سلطان احمد جلایر در حدود بغداد رسیده بغداد یان بر سرش هجوم کرده
و دختر احمد کتوال امیرزاده ابابکر را بدبساخته سلطان احمد را بر سریر فرمانروایی نشانده نزد سلطان

بم آتش قتال استعمال پذیرفت امیرزاده ایلکر رسم ثانی بود عازم قرار بر خود نه پسندیده
شربت شهادت چشید و چون کیکاوس شاهزادگان و امرای صاحبقرانی و سلسله
رحیمی تنیز کرده بود و در هر ماه و هر سال جاقی را تنها بخانه عدم میفرستاد جوهر اصلی خود را ظهور
آورد و سوء را انتقال کشته شدن امیرزاده سر محمد و امیرزاده عمر شیخ است تفصیل انتقال
چنانست که امیرزاده پیر محمد عوامیرزاده اسکندر پسران امیرزاده عمر شیخ از جناب حافظان سعید
بحکومت فارس مامور بوده دو دسته اشتی بشیر و شمان ماته برده امیرزاده بطرف کرمان
منصت نموده در موضع دو جاه جسر شرب دار کرده ایام السلام امیرزاده با لود از راه
فضاوت قبلی در دل سبب بچاه امیرزاده پیر محمد در آمده در حالت بحری و سپاه تسبیح
دن شاهزاده را بخنوک خنجر بزهر دار بشربت ممات چشانید امیرزاده اسکندر از جاده بیرون
اگاه کشته مراجعت نموده خود را در حصار شیراز انداخت و به استحکام مرمت و بار دیگر
امرای امیرزاده پیر محمد شهید که بر رسم فراولی بصوب کرمان شتافته بودند معاودت کرده
ان ملعون حرامخوار را دستگیر کرده بفرار مصلح الدین شیخ سعدی رقمه الله علیه برده
عقوبت بدار فشار رسانیدند و جسد او را سوخته امیرزاده اسکندر ابرار انوار شمرده عروس سلطنت
فارس و عراق عجم را در اغوش گرفت و چون بعرض خاقان سعید رسید که امیرزاده خلیل سلطان را
خداداد حسینی در سمرقند محبوس ساخته تر دشیخ جهان فرمانروای منوستان رفته است نخست تعیین
سنه احدی و عشرو ثمان مائه رایات جهانستان از ییلاق بادغیس بطرف سمرقند متوجه گشت

ارکنداب چسمون امیرشاه ملک را نزد شیخ جهان فرستاده پیغام داد مذکران حرامخوار سیاه
رسانند شیخ جهان بسمع رضا کافی نشنود و از جاده سعید ابن کشته سر سرش را بجناب حافظان سعید فرستاد
شیخ بار جهان بخت بر بواد و سمرقند سایه التفات افکنده در دو دسته رفت نخصار را از تو توان حرامخوار
مسخر ساخت و امیرزاده خلیل سلطان را از بند رهائی داده انوار پورش فرموده و حکومت ماوراء النهر
بامیرزاده الغ بیک تفویض کرده در حصار سمرقند گذاشت و حکومت او چندی بر امیرزاده پیر محمد و شیخ
شیخ سپرده بصوب هرات مراجعت نمود و از کنداب چسمون کامکارهای حصار شادمان بیرلاس جهانگیر
و هراست قلعه قارو کابل و غزنین بامیرزاده پیر محمد جهانگیر شهید سپرده و امیرزاده الغ بیک
سلطان را و الی بلخ ساخته شاهرخ بهم شیبان رایات جلال داخل هرات گشت و در ماه و شعبان
بتوجه بر احوال امیرزاده خلیل سلطان انگیخته با ده هزار سوار بجانب عراق عرب روان گردید
امیرزاده در بلده ری چند گاه طرح اقامت انداخته [illegible] عیش گسترده و قصبای اسمائی و دیگر
چند روز بیگاه کشته شاهرخ بهم رجب و دولعت حیات سپرد قالوا انا لله و انا الیه راجعون و
در خلال احوال بدان هنیان بعرض اشرف رسید که امیر شیخ نورالدین رایت تغلبی برافراشته به
تیکستان رفت و فرمانروای ترکستان را تر غیب و تحریص کرده بطرف سمرقند کوچانیده رایات اقبال
بطرف سمرقند متوجه گردید در راه خبر رسید که نورالدین امیر و فادار را کشته از امیر شاهملک منهزم
گردیده بجانب تیرتر گرفت خافان سعید اعلام نصرت فرجام بطرف تیرتر برافراخت چهارم محرم
سنه ثلاث و عشرو ثمان مائه از جسمون عبور نمود در انوقت امیرزاده الغ بیک و امیرزاده

برک احمد دانیال خاکپای علیا حضرت سپهر اقتدار میرساید مذکار امیر نورالدین فوجی هزار در لسم آورده اماده حضرت
است خاقان سعید لشکر کشیدن را صلاح دید بوشانیده ترتیب صفوف کرده در سیم ربیع الاول روز دوشنبه
در جوار قریه اباد و آب بام اتفاق محاربه افتاد بعد زد و خورد بسیار شکست بر امیر نورالدین
دست داد و او بهنگام گریز امیر شیر لاگ کدا امرای صاحبقرانی فرخ شش شده بود بتیغ بیداد کشته
اسرا را که وطن اباد اجداد او بود رفت خاقان سعید مراجعت نموده داخل سمرقند گشت و از
انجا وارد خانه در هرات نزول نمود و خاقانهای عالی مجادی الاخر سال یازدهم ربیع سنه سبعین
و شمال هرات اعوجاج نموده دیاد کاری چاپ بنیخ روزگار کرامت و چون همیشان باد بدگر گرد
امیر نورالدین او در ند خاقان سعید امیر شاهملک را بتادیب تعیین کرده بست یکم جمادی الاول
سنه اربع و عشر و ثمانمایه رایات جلال بطرف سمرقند مرتفع ساخت و از اب امویه گذشته
با موضع فیشقادان رسیده در انزل امیرزاده رایع بیک با تمامی اعیان و اشراف سمرقند ملاقات
پیوست و میشکهای لاقه بنظر اشرف در آورد بعد چهار منزل الوغ فلک رهبانطاق سمرقند رسیده
در کنار کل مضرب سراپرده اقبال نمود همدران اثنا امیر شاهملک بحضور رسیده مصحوب امیر نورالدین
را در پای بگران جهان نورد انداخت و صورت واقعه چنان بعرض رسانید که انکوار انوده دولت
افواج منصوره کرکنیه و حصار اصوران من حصارات ترکستان متحصن شده بود بنده جان نثار بحدی
قلعه بطور مضرب خیام ساخته بود پیغام فرستادم که اگر حصار بیرون اید و بالمشافهه ایمن شوند
و پیمان درست کنی تعهد نزد از حضرت خاقان دعوت کنم او برا سپی باد رفتار سوار شده با چند کس

از قلعه برآمد و زیر دیوار قلعه ایستاده گشته شروع در تعجیل و قتال نمود در ان حالت تیری بکاطر فرخ شاه
پر براق بهادر راکه از بندگان دوست دشمن امیر نورالدین بود گفته که اگر تو خود را بطریق بندگان
نزد او رسانی غالب که باعتماد دوستیهای قدیم اعتماد بر تو کند و او را بزودی بچنگ بهلولی از
فرود آرد در انوقت ما خود را بیرسانیم و هرچه باید بطوری اریم دلش بهلولی تو خوش و کار
خواهد ماند ان بهادر بی باک همچنان کرد چون جسم نورالدین بزدی افتاد فرخ شاه برادر کرا بی خود
قریم بیاتا با سپهر معالقه کنم بر براق نقش مراد درست یافته از اسپ پیاده گشته چند جا
زانو زد و به گریه در آمده خود را تزدیک او رسانید و عزم رکاب بوسی کرد ان اجل رسیده زبان
بسخن گشاده از بالای اسپ او را در اغوش کشیدن بهلوان قوی بازو بزور پنجه شجاعت
حریف را از اسپ فرو اورده خنجری باچه کس چشت و چسپان در انوقت رسیده سرش را از تن
جدا ساختم و شباهش از مشاهده این حالت رو بفرار گذاشت غنیمتی در خور اینحکایت شهری
خوب یافته خونریز تر از تیغ نبود در خم رگ شناسش ازدهستان زیاده زدشمن جدر کشید
خاقان سعید امیر شاهملک دیگر بهادران را که به تدبیری اسهل در قبضه چنان دشمن قوی کرده بود مصحوب
نورعرش ساخت و جانب طوس عطف عنان کرده بطواف استانبوس شهید پاک اعلم
طبیب طاهر حضرت علی موسی الرضا علیه التحیه والسلام مستفیض گشته تزایی وافر بمستحقان و مجاوران
ان بقعه شریف رسانیده الحق بتحصیل حسنات و مسنونات از انجا بهضت نموده رو بدیعه عاشر
محرم سنه خمس و عشر و ثمانمایه داخل هرات شد در ان حالت تومان اغه که بعد رحلت امیر صاحبقران

در حبالهٔ نکاح نورالدین بود بعد از قتل او از حصار اصفهان عازم گشته بملازمت اشرف رسید از آنجا فصل کرم سبز غال شوهرش بوی مرحمت شد مقارن احوال ایلچیان دانشمندان پادشاه هشتا مکتوب او را از میان بسیار نیکو اشرف دارد و شمول عواطف خسروانه گشته رخصت مراجعت یافتند چون ایشان بعرض اشرف رسیدند که امیرزاده اسکندر برادر خود امیرزاده رستم را منهزم ساخته تسلط بر اصفهان دراز کرده است خاقان سعید متوجه انصوب گشت دوم جمادی الاولی سنهٔ سبع و ثمانمائة در سواد اصفهان تلاقی فریقین دست داد و معرکهٔ عظیم واقع گشت سپاهی سران فتاده بخاک پهلوی لاوران شده چاک آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات خاقانی وزید و اسکندر میرزا منهزم گشته متحصن گشت لشکریان سریر جهانگشای در میان شهر در آمده دست بغارت کشاده جواهر نفیسه و اموال بی قیاس و نقود و اقمشهٔ نفیسهٔ بسیار بدست آوردند و تا یکماه که اسکندر میرزا در شهر متحصن بود هر روز بر سر حصار جنگ عظیم واقع میشد و اسکندر میرزا دست بکار کرده فرمان نشد که اورا بر سر شمشیر امیرزاده رستم حوالهٔ نمایند آن برادر بی رحم رعایت صله رحم نکرده فی الفور میل در چشمان فرخش کشید اسکندر را نزد خاقان سعید آوردند بزیر سریر سلطنت ایستاد خاقان سعید امیرزاده رستم را بحکومت اصفهان و شیراز مامور ساخته متوجه هرات گشت و بعد نزول هرات مدتی بزیارت کسی بطریق ندر بمشهد مقدس فرستاد و همدران سال قلعهٔ اختیار الدین را که امیر صاحبقران ویران کرده بود تعمیر نمود و صاحب مطلع السعدین میگوید که نهصد هزار مرد در آن قلعه بکار کرده اند و الله اعلم بالصواب و در سنهٔ ششصد و سی و نه از شاب خاقانی شاهزاده بایسنغر میرزا بحکومت طوس یعنی مشهد مقدس و سمنان و لبور و دامغان

و خوشان و استراباد و ساساق و کبود جامع بامور فرمودند و از انتقال امیرزاده الغ بحکومت ایلچی امیرزاده ایلچکر را فرستادند و از اتفاقات روزگار همدران سال امیرزاده سعد وقاص از درگاه سلطانی روانه شده نزد قرا یوسف ترکمان رفت و از آنجا افواج ترکمانیه را برای اوردن سکوحه خود اغه سکی نام که جد امیرزاده میرانشاه بود و در حصار قشم افامت داشت فرستاده نه بیگی را ماقان دشتکار و صاحب عزت بود در ملک مخالف رفتن امیران او کوارانست جمیع سرداران ترکمان را مجموع ساخته نزد خاقان سعید فرستاده و بتمهید شیخ و تملق احمد و سیخ علی زرده و دیگر امرای جغتای را کار امیرزاده وقاص را ترغیب کرده نزد قرا یوسف فرستاده بود تعجیل بر سانید ارباب سلطانی رعایتهای کلی با حوالش مبذول گشت و فوجی مرا بر کرانهٔ حصار قشم تعیین کرده و در سنهٔ تسعه و عشر و ثمانمائة از حوادث غریبه سرسس لعرض اعلی رسید که میرزا اسکندر میرزاده رستم را بالتمام هزیمت خورده بصوب اصفهان رفت و بنام فرار میرزا اسکندر مکحول با تبع بیدار کشیده رفت رایات خاقانی بطرف قبیشیر از متوجه گشت میرزا با لشکر عروس سلطنت شیراز را بکنار گرفته چنان مستغرق باده پیمایی و عیش و نشاط بود که رایات خاقانی بر سرش رسید ناچار از خواب غفلت بیدار گشته بدر به میرزا بالاستقر بملازمت اشرف فایز شد خاقان سعید او را بطرف حصار قندهار نزد میرزا فیروز روان ساخته حکومت شیراز بامیرزاده ابراهیم و حکومت قم و کاشان و دری و رستمدار تا حدود کندلان به الیاس خواجه مفوض نموده متوجه هرات گشت میرزاده بیرک احمد و میرزاده ایلچکر را فرمان شد که در کفایتی شاه زاده بمکه معظمه رسانند و دیگر حسین

ذکر توجه خاقان سعید بجانب ولایت آذربیجان و تفصیل فتوحات آذربایجان چون قرا یوسف ترکمان سلطان احمد جلایر بادشاه بغداد و پسرانش را تبع کشیده بر سر تخت آن دودمان متبع پیدا و منقطع ساخت و امیرزاده میرانشاه بن امیر صاحبقران را در دیار بکر شربت شهادت چشانیده ولایت عراق عرب و آذربایجان را به احاطهٔ تصرف در آورد غرور و تکبر و جبروت او از حد بگذشت لشکر بر سر حاکم شیروان که سیخ ابراهیم نام داشت کشید شروانشاه با اتفاق کوسشد جلال حاکم باوشاکر جستان آماده حرب و پیکار گشت بعد محاربهٔ عظیم شکست بر شروانشاه افتاد و زخمی شده اسیر گردید و کشته شد قرا یوسف مظفر و منصور گشته در سواد تبریز محفل نشاط آراست اعیان تبریز از بسکه مستغرق جود و احسان سیخ ابراهیم بودند بلاد نیافت قرا یوسف رسیده التماس کردند که هر چه بطریق جریمه بر ذمه او مقرر شود فی الحال عاید مسازیم خان او را مشمول عواطف ساخته قرا یوسف مستاق او گشته حکم باحضار شیخ و اعیان و منجمان که در زندان بودند حاضر ساختند قرا یوسف که مردی خوش طبع و نرم سخن بود اقداح بی ارغوانی بدست خود باو داده شروع بمکالمه کرد او خوشحال و ممنون گشته چندان لطایف و نوادر حکایات بر زبان آورد که قرا یوسف منبسط و مسرور گشته از قید نجات داد و حسب الالتماس اشراف تبریز بکرار دو دولست تومان عراقی بر ذمه او مشخص نمود و مطلق العنان ساخته انیس مجلس عیش ساخت و انحای قضایای دیگر اعیان تبریز در همان مشاق آن رزراد اساختند و دار و نکان و کاسکان او بر سر او ریخته قانع گشته بعد الاقتدار ستان قرا یوسف سر و اشاه را رخصت داده بطرف بکر اجازت نمود و خود بتنظیم

انها نیابد رفته چنانکه امدن میتیت فتح دارالامان کرمان در ماه رجب سال مذکور رسید
شمس الدین نبی که مدار المهام کرمان بود بدرگاه خاقانی رسیده حقیقت یعنی و تر و سلطان
اویس برلاش بعرض رسانید امیرزاده ابراهیم سلطان و جهانشاه برلاش و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر قربان و حکام و ولایات فراه و سیستان با سپاه زنجان به تسخیر کرمان مامور گشته بهادران
لشکر منصور متهادر دران شهر را محاصره کرده دایره بر محصوران تنگ ساختند سلطان اویس
عاجز گشته بدریوزه امیر حسن صوفی بخلافت امیرزاده ابراهیم رسید امیرزاده انولایت را بضبط در اورده
سلطان اویس را بخلافت خاقانی رسانیده و در همان سال امیرزاده سیورغمش بحکومت خبوشان
دستوری یافت و چون از زبان مهتیان خبر نعی امیرزاده قید و معوض گشت رایات جلال
بست دویم سپهر شعبان بطرف ولایات کرمسیر نهضت نمود سیوم ماه رمضان اعیان و اشراف
عترین بخلافت پیوسته معوض داشتند کامیرزاده قید و رو بفرار گذاشت از جناب خاقانی
میرزا شیخو و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه تعیین شدند که میرزا قید را
دستگیر ساخته ولایات کرمسیر را بضبط در اورند و قشلاق ترمستان بر ساحل هیرمند قرار گرفت
و غره ربیع الاول خبر وفات امیرزاده سعد وقاص بعرض اشرف رسید و بعد انقضای ایام عشاق
بجانب هرات بنهضت واقع گشت دوم محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا قید در اعلاء
اقدس اورده در حصار اختیار الدین محبوس گردید و چون شاه شاهان حاکم بدخشان خواجه
تاج الدین حسن را بالتحف و هدایا بدرگاه خاقانی فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نموده دو باج هر ساله

بر ذمه گرفت حکومت بدخشان بدو مسلم داشته حکومت کابل و غزنین و قندهار بمیرزا سیورغمش مقرر
ساخته اوایل سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه بصوب دارالسلام بغداد نهضت فرمود و در اثنای راه
علی موسی الرضا علیه السلام طواف حرم قدسی را مشرف گردانیده بزیارت مشهد مقدس مطهر امام الانس و الجان
در شتاف کنبد بقعه مبارک بانجر طلای او نخیت و دیگر لوازم نذور و زیارت بکار آورد
مجاوران انتقام دوی الاقرام را بانعام نقود وافر خوشدل ساخت و مقصی المرام جانب
هرات معاودت نمود در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه آروسیر لوای حکومت بر افراشته
عشرین و ثمانمائه مصحوب بالمجان خان ختار فته بود معاودت نموده ملکوت و الملک خان
را که مستی بر بخت و لگامی نبود تا تنوقات اندیار بنظر اشرف در آورد و باز دیگر المجان خان
ختا نیز آمد نذر و مشمول عنایات خسروانه گشته رخصت مراجعت یافتند از جناب خاقانی امیر
شادی خواجه و از جناب میرزا بالسغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین لقاس و از طرف
امیرزاده ابراهیم سلطان امیر حسن پهلوان و از جناب امیرزاده میرزا سیورغمش او فداق و از
جناب امیرشاه ملک امیرزادان و از جناب شاه شاهان خواجه تاج الدین لستقار تعیین گشته
نامهای بمحبت امیز و ارمغان و تحایف بادشاهانه و اسپان باد رفتار بمت ترسیل داشته و در سنه
ثلاث و عشرین و ثمانمائه جمیع المجان بسمرقند رسیدند امیرزاده آنه بیک کورکان ایشان را
طوی داده لوازم مهمانداری بجا اورد و رسولی از جناب خود تیز همراه ایشان داده بجانب ختا
روان فرمود ذکر معاودت ایشان و دیگر کلی حالات و ولایت ختا بجای خود در معرض تحریر می آید

گزیده ایل معسکر همایون مامور بود بقتل یوسف نبیه مذکور ستاده که جناب حضرت خاقان سعید کمال حسن اخلاق
ارسته است و بصفات جمیله پیراسته اگر حضرت ترا بن و حصار سلطانیه را بگذاری یا التماس صلح کرده
بادشاه دیگر خصال را از سر محاربه در حرب بگذرانیم و تمر اسلطنت عراق عرب و ولایت اذربایجان
و دیار بکر از آن تو باشد انجا هل از سر غرور در جرودت این جواب فرستاد که به بینیم که با لشکر منصور
سوی ما آخر آید یا نه تی سوار و یا پاره رستم فلکجوی ما بمیدان نهد یا نهد او ندروی ما سران سپاه
از عزم جزم او آگاه گشته صفوف عسکر را ترتیب داده آماده جدال و قتال گشته و بنور تلا
فیتین دست نداده بود که سرعت تیز رفتار ما مذبادصبا از جانب تبریز رسیده تقریر کرد که یوسف
بیک ناگاه بدیار عدم شتافت و در حالیکه اماده و محاربه بود لشکر اهل بر ولایت بستی او تاخته
تاراج بود و زندگانی او را از هم گسیخت و حالتی بران اردوی بی پایان گذشت که روز حشر دران
لشکر نمودار گشت و از صولت معسکر همایون فرزندان و اعیان او او را در حرکاتی که فوت شده
بود گذاشته هر طرف او آواره گشته و لشکریان او مانند نبات النعش متفرق گردیده و اعادی الدین
در حاله از دوی او تمامی جهات چنی رخت خواب او را غارت کرده برای خلفه طلاکه در کوس دولت
گوشش او را بریده بودند و ازان سراقی جاه و جلال و نامداران رستم شکوه در طرفة العین نشانی
نمانده آری چنین است دنیاد ما فیهای او بادشاه و سران سپاه سجده شکر الهی تبعد بر سانده
کوشش شادمانی در نوازش او رده نامه علیکه بضبط ولایت تبریز و جهات متوقا بسمت تبریز
دستوری یافته داد و بر عزت بشام شتافته کوس قرا یوسف را نخاک سیرد و الولایت در کنار راحه

ضبط در آورد و پانزدهم ذیقعده امیر غوبیکی گورکان را بحکومت سلطانیه تعیین فرموده رایات جلال بصوب
اردبیل متوجه گشت و بشرف زیارت قبر حضرت شیخ صفی الدین قدس سره مستفید گشته و بصحبت
شیخ علاء الدین خواجه علی سیاه بر اه موغان معاودت فرمودند هشتم ذی حجه از اب ارس عبور
کرده در قراباغ ازان طرف قشلاق ارستان اتفاق در ایام قشلاق امیر علی بیک بن قرا یوسف
ترکمان که در حیات پدر محبوس بود و اخیرا خلیل السلطان و با با حاجی حاکم ماردین کاردو المجان
بادشاه هندوستان با تنوقات لایقه بملازمت رسید و معذور نوازش گشتند چون همدران ایام
بعرض اشرف رسید که سکندر و پسران قرا یوسف انوار بر راجیح کرده بنوعی مجارب را بر تخت حکومت
مورونی بنهضت نموده اند نوزدهم ربیع الاول از بورت قشلاق بسمت تبریز نهضت واقع شد
و حصار با بر بدر اکه معدن خزاین و دفاین و مجمع نفایس و نوادر ترکمانان بوده بتصرف در آورده
از راه بیلقان و قراکوهک سیوم ماه جمادی الاولی سال مشهد و پنج و جهار هجری بساحل تبریز نزول
در تبریز انداخت در انحالت امیر قرا محمد حاکم اوبنک و ملک محمد والی سلطانیه و ملک عزالدین
سر قرایی بملازمت رسیده بخشهای لایقه کرانیدند درین اثنا خبر نزول مخالفان در حدود و عادل
خورخوش بعلم رسید او اخر رجب خاقان سعید با جمیع شاهزادگان و اعیان از تبریز کوچ کرده متوجه گردید
غره شعبان اتلس محاربه بافت جنگی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست و تردیک بود که قرا یوسف
ترکمانان عالی امید در انوقت امیرشاه ملک کوشش ظفر نوازش آمده که اسپید سر کوچک قرا یوسف
شد سکندر دل اکه بحقیق انواقعه بردارد رو بفرار گذاشت و سران و سرداران سپاه ترکمانان دست از حیات

کشیده متفرق گشته و فتحی عظیم و نصرتی عالی نخاقان سعید دست داد و غنیمت بیقیاس بهادران افتاد
خاقان سعید مظفر و منصور مراجعت کرده اوایل رمضان سنه مذکور بساحت سلطانیه افکند
ازانجا بقزوین معاودت واقع گشت و ازان منزل امیرزاده رستم را بطرف شیراز و امیرزاده ابراهیم
را بکناب اصفهان و امیر شاهملک را بخراست خوارزم دستوری داده نوزدهم شوال در سراپرده شرف
نزول افتاد و در رسید که امیرزاده الوبیک کورکان لشکر مغولستان را بهیت فاحش داده او لجه بیحد
بهادران آمده امیرزاده را مصدر نوازش فرمودند هفدهم شهر ربیع سنه خمس و عشرین و ثمانمائة
حق سبحانه و تعالی امیرزاده بایسنغر را پسری عطا فرمود و باسم بابر الوقاص موسوم گشت و چشمها
طوی از تشکی یافت و خاقان سعید بعد این فتوحات چند سال بطرف حرکت نکرد و به تعمیر ممالک
ترفیه خلایق همت گماشت و در سنه ثلاثین و ثمانمائة قضیه عجم اتفاق افتاد که باعث تمحض خاص
و عام گردید بیان این سخن چنانست که در جمعه بیست و سیوم ربیع الاخر این شهور یا جوج بحدود
نماز الصبح مسجد رسید در انوقت احمد ارنام کنیک پوشی کاغذی بدست گرفته مانند دادخواهان خود را
بنظر اشرف در آورد الخضر شاه خواست که کاغذ او بستاند ازان بی باک فی الحال زخم خنجر ابدار بشکم او زد
رسانید هر چندان جراحت کارگر نیامد اما خون بسیار جاری شد و غلغله عظیم بلند گردید و هواخواهان
دو دمان از هر طرف هجوم آورده فرقه علی سلطان قوچین بشمشیر ماران آن بی باک را از پا افکندند
دیگر خنجر سکان رسیده او را پاره پاره کردند یکی از فضلای العصر این قطعه در باب این واقعه گفته
سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه بیست از ادای صلوات قطعه بس غریب واقع گشت

دفتر سکان

متوجه شده انجم رجب سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائة رایات جلال را بصوب مقصود کشت و
بتواخیان و سنراولان فرمان شد که سران سپاه را بجا رسانند که با افواج از اشتر و ارزدی
معلی برسند در ماه رمضان لشکر ظفر اثر را عید در سلطانیه اتفاق افتاد و بهجت ادای لوازم فرائض و سنن
یکماه دران منزل طیب اقامت افتاد و بادشاهزادگان و الاگهر و امرای نامدار بانشکرهای مادر الهیم
و فارس و عراق و عجم و خلخال و قندز و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و بیرون
دکابستان و رانبستان بموکب عالی پیوستند در سلاس قلاقی فشتن دست داد و بر بشارت در
قتال و آویختن بود امیرزاده ابراهیم سلطان دران معرکه کارنامه رستم دستان بظهور آورد
چنانچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ضمن ان بشاهزاده و الانژاد این رباعی انشا نموده
اسکندر ترکمان جو عصیان ورزید: فرمان ز جهان سرای او واجب دید: از رشحه الوبیع جو
بگرفت کنیک: تاریخ شد از قتد الوانفتح پدید: بعد محاربه صعب شکست بر لشکر ترکمانان افتاده
امیرزاده محمد جوکی تعاقب کرده نخجوان مامور گشت شاهزاده بهادر تا حدود ارس بصحرای مغان
رسیده دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشت و سلطان منصور مراجعت کرده بلازمت پیوست پنجم
محرم سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائة رایات جلال بصوب هرات اتفاق افتاد و امیرزاده
بایسنغر و امیر علیک کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان و دیگر امرا دستوری یافتند که در ولایت بیسابقه
طرح قشلاق اندازند و معسکر همایون در ییلاق زاغان قشلاقات نمود و چون در عین زمستان
اسکندر ترکمان برادر خود امیر ابوسعید بالقبیل اورده بطرف آذربایجان متوجه شد امیرزاده بایسنغر و دیگر امرا

محاربه

در خراسان ولی بشهر هرات نگروی در بساط چون فرزین: جست تا شهر چی زند شد رات
خاقان سعید با وجود ضعف و ناتوانی بر پیشانه سوار گشته متوجه دولتخانه گشت و چهار
شوریده ارش یافت امیرزاده بایسنغر و دیگر امیران بارگاه سلطانی تفحص احوال ان بی
باک پرداخته چهار برابعت مصاحبت او دستگیر کرده بسیاست رسانیدند و اتش این فتنه
چنان بلند شد که بمردم غزنین هم افت رسید چنانچه مولانا نامعروف حطار که باوصف فضیلت
از اهل تحریر و تقریر بوده و در جلد نویسی دستی داشت که یکبار او بالفعل بیت در یکدرکتابت کرده
و بلغایت خوش نویسی میرزا بایسنغر تهمت مصاحبت ان بی درد بچاه حصار اختیار الدین
محبوس ساخت و مولانا در انخانه این مطلع گفته: زترک چشم تو هر غمزه کز اید راست: در قلب
سینه نشست انچنانکه دل میخواست: و همچنین امیر قاسم انوار را واقف جلای وطن رسید
و مولانا در انوقت این مطلع گفته: نمیدانم چه افتاده است قسمت از قدر ما را: کزین درگاه
میراندایم در بدر ما را: و چون در همان ایام ازان مهیبان بعرض رسید که امیرزاده الغ بیک گورکان
بلشکر سپاه مغولستان از سرقند متوجه شده بود از پی مراتی امرا هر بیت بر لشکر سمرقند افتاد
خاقان سعید ازان جراحت صحیت یافته بود بیجرد استماع انخبر متوجه سمرقند گشت و بکوچ متواتر
دران بلده و لکشا نزول نمود و امرای ماوراءالنهر را چوب پاساق زد و امیرزاده الغ بیک
گورکانرا نوبت دیگر بکلوخت ماوراءالنهر سوراخته باردیم بحرم بطرف هرات نهضت نمود در خلال
انحال بعرض رسید که سکندر و جهانشاه پسران قرایوسف ترکمان بعزم فتنه و فساد بطرف اذربایجان

الجی ملک ظاہر پادشاہ مصر بملازمت اشرف رسیدہ معروض داشت کہ درین ایام ملک اشرف پادشاہ
مصر بہ اجل طبیعی رہگرای وادی عدم گردیدہ بود او آوسپر تا ہنوز اعیان امرا متفق بملک سپر
آخوار او را بر سریر سلطنت نشانیدہ بملک قاہر موسوم ساختہ اند و ملک قاہر از اتفاقات بد روزگار
شبی در عالم رویا دیدہ ہست کہ خاقان سعید دستش گرفتہ بر سریر سلطنت اجلاسش داده اند
وچون ہمچنان بظہور آمدہ ملک قاہر را اعتقادی وافی بجناب حضرت پیر سیدہ نامہ تضرع آمیز
وتمنوقات لایقہ ارسال داشتہ والتماس نموده کہ از کتابخانہ خاصہ این پنج کتاب مرحمت شود
تا ولایت مجمع الاسلام اہل سنت یاتر مدنی تفسیر بیضاوی علامہ رازی شرح مختصر عضدی شارح
خاقان سعید مختفی بکمال تکلف ترتیب داده حسکو قایلچی مصر را طوی داده چندان بسالغہ
بکار برد کہ در وقت سیلان کشیدن عزازا و الی ملاد و مرصع نبرد در نمی آمده بہر کی از شاہزادگان
وامرا و اعیان ازفرمود کہ ایلچی مسطور را طوی دہند و لیکہ چنگاہ ایلچی را مصدر انواع تفضلات
ساخته حضرت مراجعت داونده وکتب مطلوبہ را باکمال تکلف ارسته با تمنوقات و تبرکات
بادشاہانہ جہتہ ایلی مصر حوالہ ایلچی فرمودند در سنہ خمس اربعین و ثمانمائہ حضرت خواجہ بہاء الدین
عمر قدس سره از حجاز تشریف اورده و بسیاه و اماده تحصیل سعادت قدمبوسش شتافتند
بصودیت تبعید رسانیدند و بموجب ایمای الحضرت امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده میرانشاہ
بحکومت سلطانیہ ممتاز شد در شہر محرم سنہ ثمان واربعین و ثمانمائہ مراج اشرف از جاده منحرف
گشت و بمداوای اطبا و تدابیر حکمای حقیقی دست نیمداد حضرت خواجہ بہاء الدین عمر قدس سره بطرف

عیادت تشریف آورده دشنا بر چهره اصطاف نموده فاتحہ جہت شفا خوانده نذر فی الفور اثر صحت
پدیدار گردید و صغیر و کبیر اولیات را اضعافا مضاعفہ کل بجناب حضرت پیر سیده حضرت خاقان سعید
بصحت فائز گشته مصحوب شیخ نورالدین محمد رشدی و مولانای شمس الدین محمد اہری خانه
تکلف و نقود و افر سلطانی نذر حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما ارسال داشت و سعدین
سال امیرزاده حوکی پادشاه جلال الدین فیروز شاه و امیرزاده سنجر شاه وداع عالم فانی نمودند
و بادشاه جمجاه از مفارقت فرزندان والانژاد و اعیان مامور قرین غم والم گشته آتش
ترتیب داد و اطعام طعام و باهتمام کلام امیزه متصال ہست کماست و در سنه تسع عشر و ثمانمائہ
بعرض رسید کہ امیرزاده سلطان محمد از ضعف مزاج تشریف الکاه گشته بطرف فارس
سلطانیہ نهضت نموده حضرت خاقان سعید چند طاقت حرکت نداشت اما تحریک همت علیا
کوچ شاه آنده دوران ایام تعرف تمام در مزاج اشرف کرده بود بصوب اصفهان منهضت نمود
امیرزاده از استماع خبر توجه پادشاه جهانستان دست از صفاهان برداشته بصوب سلطانیه شتافت
و سادات و اشراف صفاهان بسبب جوانهای ان شاهزاده بعرض نقوص و عقاب مبتلا گشته مصادره
و جریمه گرفتار گشته اواسط رمضان بمابسار سیده ند علی که هرکز از بجناب بظهور نیامده بود
قرب ایام ارتحال ازان بادشاه نیکو خصال بظهور پیوست و رایات جهانگشا از اصفهان
براجعت گردیده و بسیاوری طرح فشلاق مستقر ساخت ذکر انتقال خاقان سعید امین و اصفهان
بصوب ماترون رضوان جهان جاودان است و او در مانده کوران فشلاقات

ضعف و ناتوانی مزاج شریف حضرت خاقان سعید مستولی گشت باوصف ان بیت و پنج دیگ
مسهل نخستین و شانزده روز نوروز بزیارت مخدره عشایه و حضرت ایشان مشرف
مقام هر آشتی نوازش و بلطف حضارطرف تفوه گشت در اثنای راه بستر سرکشی کرده و از غایت ضعف
انجناب را طاقت تحمل ان نماند درنخجه نشسته عزم مراجعت نمود حالت ضعف زمان زمان در تزاید
و تراید بود بیش از صد و بیست گاه سلیقا جای روحش از قفس گالبد بطرف ریاض رضوان پرواز کرد
مدت عمر شریفش شصت و دو سال و ایام سلطنتش چهل و سه سال بادشاهی پاک اعتقاد و سخی نهاد
عادل و خوش خلق بود و صدقه و خیرات عظیم داشت و در باب برادران و برادرزادگان تفضلات
و احسان بسیار بظهور آورد و از عهد قبول و پیمان اصلا تجاوز نمیکرد و در مجلس معاشرت قیصر روم و
بادشاه مصر را در حلقه اطاعت آورده و سید حضرخان و اولادش که در هندوستان سلطنت میکردند
سکه و خطبه را بجای ساخته بنام او میزدند و ادای صلوة و صیام و دیگر طاعات
از وی فوت نمیگشت و از انجناب شش فرزند صلبی بوجود آمده بود که هر یکی در شجاعت و دلاوری و فضل
و علم و حسن خلق و دقت و فطانت بی نظیر بودند که ذکر احوال ایشان در ضمن
در قید حیات نبود و شرح حالاتی که بر سبیل اجمال واقع شده بود تحریر گشت بعد از تحریر کیفیت ملک خاتون الجایتو
ان شاء الله تعالی بعد معاودت روز نامچه درست کرده بنظر اشرف در آورده تحریر
در می آرد در جمیع السیر مسطور است که خاتون کثیر الولد بدخشان و تبت و ختن تعلق بایشان
ارباب دارد و ولایات متعلق بایشان بسیار و متوطنان ان اقالیم بسیار سفید پوست و خوش

برسانند

میباشند و اکثری بحسب دینی فطرت اند و باصناف علوم و انواع فنون و فنون متقل
و کیاست آراسته اند و در دولت خان تالیق نام بزرگی مقرر سلطنت فرمانروای ختاست و
بضبط قضا و لطافت آب و هوای عدیل دیگر ندارد و ان شهر در اصل از متعلقات قاآن
خان بن تولیخان بن چنگیزخانست و طول ولایت چهل روزه راه است که بسنگ های تمام
ان راه را فرش بسته اند و در عرض ان نهری بعرض سی گز حفر شده و در شارع ان درختان
هندو دیگر اشجار مثمر برای آسودگی مسافران نشانده اند و بر ساحل ان نهر قریهای معمور و آباد است
که مشتمل است بر دوکانهای دکاکین آباد و بتخانهای سنگین و رنگین و در مطلع الشعرین میفرماید
که چون در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه الجایتو دانیکخان بادشاه ختا به بارگاه حضرت
خاقانی سعید رسیده نامه او را با تحایف و نوادر ولایت بنظر اشرف در آورد و از ضمایر
خاقانی شاهزاده خواجه صاحب شاهزادگان و امرا الجمان زمان را تعیین کرد تا بنوادر
و نوادر رجال بسمت ترسیل یافت و خواجه عیاث الدین نام شخصی بوقایع نگاری مامور گشت که انچه
بر الجمان در ان دیار بگذرد بی کم و کاست داخل روزنامچه ساخته بنظر اشرف در آرد و بعد
معاودت روزنامچه را مزین بنظر اشرف گرداند که الجمان بادشاهی شاهزاده بهم دیگر
ره نورد گشته و بهم صفر بسر قند نزول نموده بادشاهزاده ارغو بیک الجی خود را همراه کرده بنظر
خاقان رسانند و اخر جمادی الاخر سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه الجمان در سرحد خاقان زمین حضور
ملک خاتست رسیدند در انجا بتجاهای عالی رسیدند و در یکی از صفحات مسکانی گذاشته بودند که

که انوا تصویر بشمار طوی میکشند و اهل اندیار با اواء تقدیمی تمام بود و چهم بشهر رحمت حضرت
خواجه نزول نمود و نبیی از نویسندگان داشته و ختا رسیده اسایی الیمان و تفصیل احوال
ایشانرا تحریر درآورده مدت بیست روز بشهر فاضل اتفاق نزول افتاد در انجا مسجدی عظیم
دیده در نهایت تکلف که رئیسه نورالدین نام فرزندی در وقف کرده و از انجا دو منزل
دوازده بیابان در بیابان کاوه طاس رسیده مدت دران صحرا خیابان کاوان قوی هیکل بنظر
درامده مدت روزی کاوی همواری را بر سر شاخ کرفت و تا دیر بهان وضع نگاه داشت
چهارم بچشمان بر وضعی رسیده مدت روزه راه بیابان بی آب و دانه پیش آمد دران منزل الیچی
خان ختا پیش انرو در انجا رسیده چندان مصالح عالی ترتیب داده سانیایی تکلف بکسیده
و صندلیهای باکیزه کوکشته بسیاب ضیافت ترتیب داده بودند و چهار ان کوشت کاذه و غ
و کوسفند و انواع فواکه تر و خشک حاضر آورده بودند که بر اده روزه کفایت کند و بعد طی المقام
خیام و سرابرده خانیای وچینی نصب کرده پسران و دختران مصاحب جمال رقاص و خواننده
کوینده و بازیکران هر ولایت و انواع مشکرات و تنقلات حاضر کرده بودند بهمت هر روزی سلطان
ده روزه از انکل و شرب ترتیب یافت و الیمان بعد قطع ان بادیه هولناک در شهر قراول
نمودند بحکم فرمانروایای ختا در انجا اسپان سواری و رخوت و مئونت الیمانرا کرفته جمیع ضروریات
از سرکار خان ختا سرانجام دادند و ازان منزل الیمان بر بامنجانها قرار یافت و خانهای
اشیایی ماکولات پیش از وصول بمنزل اماده میکشت چون در شهر سمکور رسیده بودند کران بسیار است

در عایت وسعت و بسیار اسواق وسیع و تجانهای مکلف و انواع و اقسام اجناس در انشهر تا خان ماکی
نبود و نه تمام بود و در هر آبادی صد و پنجاه اسب و در اکوشش و اشتر و سند فرا برای الیمان
اماده ساخته بودند و بجای دوازده کس هر فرا به را میکشیدند و دران بانها
صندلیها بنظر درآمد که الیمان انها جلوس بود بطول چهار درعه و در ازی قریب نیم درعه و
دوازده کاو رشش بیت دیکر دوازده و لقبی در وقف کرده بودند که دست و پای و دیکر اعضای نیفت
اشیایی حرکت میکرد هشتم دیکر بهود الیمان در سواد خان مانیا فتاد الیمان انرا باستقبال
کرده الیمانرا بر دروازه کرمایس خان ختا رسانیدند دیدند که هر چهار سوی لورت شاه
ختا بمقدار هفتصد قدم از سنک تراشیده فرش بسته اند و در هر طرف هیچ زنجیر فیل هست
کمبوه بر بستوان اراسته ایستاده کرده اند و پیش از طلوع صبح قریب صد هزار کس از
لشکریان اویارد و هفتصد کوشک خان ختا حاضر شده بودند و سنک کوسنک خالی کرسی
منظر درآمد که سی درعه از تفاع داشت و بر بالای ان کرسی استوانهای بطول پنجاه درعه نصب کرده
طشت بر سر ان نهاده بودند بطول شصت درعه و در عرض چهل درعه و نیزان طلسمی کور کرده
نام کس و دعا نوشته بسیار کذاشته بودند و چون طلوع صبح شد قریب سیصد هزار کس از
لشکریان فراهم آمدند و دو هزار مغنی و سازنده و نواز نده و دو هزار نفر سلاحدار کرد کرد
دور باش و سنان و تردومین و تبرزین و خشت خانه بدست داشتند حاضر آمدند و بر اطراف
کوشک خالی کوشکها و خانهای کوچک بسیار بود که کمال تکلفات ازاسته انواع اسباب ماکولات

و شمشیرزنان در اینجا گرسنه بودند بکام طلبیدند چنانچه بایی گوسفند و بزغاله و مادیان قوس
را میوز شش در آورده بر سر آتش و دوازده گوشک را دوازده نفر امراء اعیان دوازده الچیان از هر
گوشک خانی بر زدند در اینجا میدانی مشتمل از میدان سابق وسیع تر بنظر آمد که در وسط آن سه چوب
مثلث بلند جای داده رفع طنوف بدیبای زرد ختایی کرده بودند و بالای آن کرسی افرده بسیار وسیع
و رفیع نصب کرده امرای ختا محاذی آن سریر صف بسته ایستاده گشتند و در دست هر یکی گرزه
چوب تقدیک زعره بود که چشم بران دوخته مانند نقش دیوار ایستاده بودند و عقب صف امرا
سلاحداران و جوقه پوشان مسلح و مکمل گشته صف زدند و شمشیرهای عریان و دیگر آلات حرب
بدست داشتند در اثنا وقت خان ختا ارکوسک حرم سرا برآمده بر سریر زرین رسیده بران کرسی
نقره که بهزاران زیب و زینت ارایش داده بودند اجلاس نمود و دو دختر ماه پیکر چهارده ساله
مانند ماه چهارده حاضر گشته بر فرق پادشاه مکس را زان شروع کردند و دسته کردن اینها بطور ابدار
آرایش داشت و کاهدیی دقیقی و دوائی بدست اینها بود و هر چه میفرمود انها میکردن بقدم دریا
اورد ند چون در حرم سرا میرفت جمیع احکام خانی را بعرض او رسانیده اطاع احکام مینمودند بان
او میکردند و علیه را اخیان تحریر در آورده اند که میانه بالا رسن سفید پوست بود و رسن او در ازی
داشت و دو صد سعید موی رسن او انقدر دراز که در لبوشش او حلقه زده بود و هنگام سوار
ریش را در خریطه دیبای زرد میگرفت القصه بعد جلوس خان ختا امراء اعیان ادالچیان را
ساخته بار کورنش دادند و حاجی یوسف قانی نام خصی که منجله دوازده دیوان خان ختا نوشته

یوسف کدیوی صاحب نیک نفس بود از تیمور گرفت و دسه وزیر را با خود و رفیق ساخته بانتظام
مراجعت از تنکار بعرض خان رسانید که الچیان چاره دیرین باب تقصیر ندارند و از جنس الچیان
خان را محض ندامی حاصل میشود امید و رعفو اند خان ختا التماس قانی پدیرفت و الچیان را
نزد ک خوانده فرمود که پادشاهان برای پادشاهان تحایف و نوادر اعلی میفرستند خاقان
سعید برای ما پسیی پیر فرستاده که طاقت سواری ما نیاورد شاد نخواجه ایلچی خاقان سعید بفرستید
که این سپاه از طویله امیر صاحبقران یادگار مانده بود تیمتاد و تیمگا خاقان سعید برای خان فرستاده
اند خان ختا خنده کرده او را لوازش فرموده و منقولست که خان ختا تحایفی از چوب ساخته بود
بزنبور و مکلف که طعنی ان بهشاد و سه طول و سی و سه عرض شده بود همان ختا امیر من رسانیده بود و بیشتا
را خبر داشتن میتراست خان ختا قدمن و زنیده چرخان ان سال را که معهود هر سال بود موقوف
نمود و میتر از ایجا فطلت ان قارت تعیین کرد از قضای الهی اختیاط فایده نکرد و در اثنای راه
قارت افتاده و هر چند سعی کردند ممکن نشد بعد سه روز خان ختا در تمانه در آمد و شمس
صفتهای خود گریه زاری کرده زبان تضرع گفت که از بنده ظلمی و منتهی صادر نگشته ما در و پدر را
ارزده نگردانم و مرتکب معصیتی نشده ام خدای آسمان بر من قدر کرده خانه مرا سوخته اگر خواهد
زمینی بر من نبخشاد این آتش را فرو نشان از قدرت قاهره ایزد توانا دعای او نیز اجابت رسید
و ان آتش فرو نشست زهی فرو الجلیم و منقولست که هنگام بودن الچیان در شهر ختا خان
ایلچی خان ختا دو لوای تیمور گرفته بطول و بست در رمه و عرض پنجه و اندر نیاده در عرصه باد و دروازه مسکم

فرمان سلطان عالم گشته اداب ادب در اینجا بلازمت به الچیان تعلیم کرده یکی از ایلچیان خاقان سعید
خاقان سعید را نزد کان را بزبان کافری نزدیک ده بعرض سلطان رسانید خان ختا الچیان را
نزدیک طلبیده بدیدن قاضی سلطوراحوال پادشاه و اهل شاهزاده ها استفسار نمود و باز نمود که
نسخ نقد در ولایت پادشاه شما چهست الچیان تفرر سانیده نگل از زبان خود گفت که
بر پادشاهان انچه لازم است رعایت رعایا و ابادی ملک و ان منحصر در راستی ماکوتست
انها فرمود که الچیان را بر سر ارشش برند اعیان اند یا را نگاه دارند بر خر طیام برده و انواع تکلفات
دران بکار برده بودند بعد از ان الچیان را در مهمانخانه اورده خادمان ماه رو چشمه جالک
برای خدمت انها تعیین کردند و برای هر الچی پیشان خاصه هر روز میکشیدند و هجمت زیبان
نمودند چون سر کرده برای صرف ده نفر یک سر گوسفند و یک قفیزه و مرغ و روغن آورده یک
کاسه بزرگ پر از بریان کرده و کاسه کلان از میده و دو کاسه از برنج پر از حلوا و یکظرف عسل و بقدر صد سیر
و سه زو نمک و مقولات دیگر بطبق نقل بوسیه مقرر کرده بودند و نوبت دیگر پادشاه ختا الچیان
را طوی داده و از اول صبح اسپهر سکاره مهمانداری کرم بود و پادشاه خود نیز دران دیوان بزرگ
حاضر میگشت در گاه پیش پادشاه ترس میکشیده نه بر مغنیان و رامشگران حاضر گشته غلغله در سما
بر میسانیده مدلوده و انگه پادشاه ختا در دیبای ابراسپ ابلق فرستاده خاقان سعید سوار گشته متوجه
نخجیرگاه شدند از اتفاقات روزگار اسپ سکندری خود و خان ختا را اسپ افتاد و ضربتی نعیف
بیشتش پسید آنس قهر و غضب بر او مستولی گشت فرمود که الچیانرا در یکی از قفس بحبوس سازند قاضی

و جنیدی فهمیده که قتل و اسارت شش از تقاضای این زمان بوده میکشاده و منقولست که در همان ایام یکی از
محبوبهای خان ختا قدغات بیخانه انرا در سرا به گذاشته جمیع خدمه و خواجه سرایان او را بیرون فرستاده
سرا به کرده و اسباب و مکولات و مشروبات بانگانه را بقدر صرف پنج شش سال در میان طرابه
گذاشته دروازهای سرا به را مسدود ساخته و این قاعده مقرری خان ختا بود یا راست که هر گاه قضیه
ناگزیر پیش میامد شاهزاده یا زن پادشاه ختا دست و پا بهم عمل میکردند و دیگران از همه کاران خبری
نمیرسید و منقولست که هر گاه خان ختا دو دختر داشت هفتاد و هشتاد دختر بیگر گاه فرق از میشد
را بوجه سپرده و غیر از انسوان هیچ یکی از مردان پیرامون او نمیگشت الحاصل بعد چند روز خانیکه الچیان را
بحضور ایلچیان سپرده و غیر از انسوان طاق و دعای ختا و تکالیف نفایس ایذا و جواهر نفیسه برای خاتونان
هر یکی فرستاده رخصت معاودت داده و برای خاقان سعید و ایزد گان و الاگهر نفایس فراوان محمد
حواله الچیان نمود و جواب نامه را بعنوان شاه ایران نوشت و همه را زمان تعیین نمود که دیگر دستور
سابق حاصل گشته تا سه دهشار سانیده الچیان شاد و خرم معاودت نموده پانزدهم شهر رمضان
سنه خمس و عشرین و ثمانمائه در هرات بلازمت اشرف رسیده بمضمون صدر نامه خان ختا
و تفوقات اندیا بر خلاف اشرف در آورده

سید خاقان سعید خواجه محمد پارسا و هو محمد بن محمود البخاری است در ملک عالم اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس سره مسلک بوده اند و بعلوم ظاهر و باطن آراسته کتاب فصل الخطاب در مناقب و
مفاخر ایشان بشر کمال بلاغت و فصاحت تصنیف کرده آنرا در سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه

وشانزده واقعیت حیات سپرده و در جوار مزار شریف حضرت عباس رضی الله عنه مدفون گشته
رحمه الله علیه خواجه ابونصر پارسا رحمة الله علیه جناب خواجه در نفی وجود و بطل موجود چنین
زمانه نبود و ابواب هدایت و ارشاد بر روی جهانیان گشوده در سنه حمس وسبعین وثمانمائه
در قبه الاسلام بلخ سفر عقبی کرد و عبد ربی این قطعه در تاریخ وفات آنجناب گفته قطعه خواجه
اعظم ابونصر آنکه بود تا یکه کاهش سمنه دار البقاء سر او چون باخدا پیوسته شد زین سر بتاریخ
شد بشیر خدا امیر عماد الدین محمد قدس سره عمده سالکان طریق یقین بود و مدتها در باد عیش
طرح اقامت افکنده لشکری عالی احداث نموده و بادشاه عصر را به انجناب اعتقاد صافی بود و
یکبار و دو کبار شب بخدمتش خانه بوده تحصیل سعادت میکرد و سید انوار برای دیدن ایشان
از هرات می آمدند و قاسم درسنه اربع وعشرین وثمان مایه دست داد خواجه حسن عطار دار خواجه
عطار الدین عطا بوده اند و فقر و درویشی یکانه زمانه بوده در علوم ظاهر و باطن دستگاه وافر داشت
وفاتش بعد سفر حجاز در سنه سبع وعشرین وثمانمائه در بشیر اباد دست داد سید یحیی الدین تلوکی
بغایت عالم و عامل و زاهد و مستور و متشرع بوده و با سلاطین و امرای عصر بکمال استغنا مکانی میکرد
و چندنوبت بگذاردن حج متوجه گشت در سفر اخر در حدود حلب در ماه رمضان سنه ثلاثین
ثمانمائه رخت هستی بر بست کاشف اسرار ازلی میرقوت اله ولی مساعف ومغاثر انجناب مشهور
افاق است بادشاهان ایران و توران و هندوستان را اعتقادی تمام بر انجناب بوده و کشف و
کرامات بسیار از ایشان بظهور پیوسته و با وصف کمالات معنوی کمالات ظاهر را استکی داشته

دشاه و سپاه و الولایت را اعتقادی تمام بمخدوم زاده ها دست داد و چون یکی از نبایر سلطان
احمد بهمنی همایون شاه فلام نام درست حرارت و بی باکی در زار کرده اکثری از اولاد مخدوم زاده ها
را بشربت شهادت خشانیده و سراج الدین و اولاد بمالک در انداک زمانی بر شته سلطنت رود و مانی
بهینه منقطع شد و بسیاری از اولاد امجاد انجناب بهندوستان رسیده در سلک اعاظم امرا منسلک
گشته اند و باسلاطین خفیه اهل بیت انه و دمار و اعتبار کلی دارد و بخطاب امیر اداب بزرگوار ممتاز
اند و اینقاچی در عصر بادشاه سلیمان جاه حضرت محمد اوزبک زیب بهاد رعالمگیر غازی جعل الجنه
مسوده بتقریب بتابت دیوانی در بلده احمد اباد سدره رحله اله رسیده بشرف زیارت مقابر اولاد
امجاد انجناب رادریافت عجب نوری ظهوری دارد و از برکت خلوص عقیدت الحق ایشان سلطان احمد
بخطاب ولی تا حالت کمر بر دران دیار مشهور و معروف است و قبر شریف برادر بزرگ بدر اکبر و غیر
نسابج غیر معتبره مسطور است که انجناب بدکن تشریف آورده باز بولایت تشریف برده آند اما شانان
اعتقاد نیست چنانچه در رقم گردید خواجه در هند دشاه در ماهان تاج بخشی چنین کند شاهان
چون حالات میمنت ایات انجناب در کتب مبسوطه بتفصیل مندرج است در ین محل همین قدر
تمتا و تبرکا تحریر رود آورد وفات انجناب در سنه اربع وثلاثین وثمانمائه در ماهان دست داده
و قبر منیر شان مزار و متبرک باهل دیار است رحمه الله علیه و در حالت استحضار این قرل گفته اند
نعمت الله جان بجانان داد و رفت برد و میخانه مست افتاد و رفت کل بی باک الا وجه
خواند و دنیای دنی هیچ و پوچ چون برائی از جهان نقش نشست زنده دل از عشق او جان داد و رفت

نعمت

دو دیوان اشعار آبدار ایشان فیض تحریر خاص و عام است و در تاریخ فرشته مسطور است که سلطان احمد بهمنی
بادشاه دکن را بانجناب انحضرت ارادتی کلی غایبانه بهم رسیده و بعد رحلت حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس سره زری معتقد به برای صرف انحضرت فرستاده و عریضه مشتمل بر تشریف اوردن بدیار دکن بکمال
مبالغه روان فرموده انحضرت نیاز اورا بدیرفته در باب امدن عذر انوشته و تاج و دوازده بتری
دو دیگر تبرکات جهت سلطان دکن فرستاده مواعظ دلپذیر بقلم آورده و منقولست که بعضی
از وصول ان تبرکات سلطان احمد در عالم رویا بشارت داده اند که فلان شخص بفلان لباس
فلان متوقات برای تو می آرد و سلطان از خواب بیدار گشته بطرف صحرا شتافت و بلوازم استقبال
رسوم شاهی در صحرا توقف نموده از اتفاقات فرستاده انجناب بدر انصحرا نمودار گشت سلطان
گفت نیز گفت که این همان شخص است که تحیتهای عنایات خطاب شاهی را برای من می آرد و عالم
رویا در ایمن نموده بود پس تعظیم وافر بجا آورده او را دریافت و تبرکات بر سر و در چشم
نهاده و دقیقه در اعزاز فرو نگذاشت و بارد یگر بنیاز بسیار از نقد و جنس فرستاده التماس تشریف اورطن
انجناب نمود انحضرت ولد ارشد خود شاه خلیل الله رحمة الله علیه را با دو پسرش که جیب الله
و حبیب الله نام داشتند همه با بس خلعت سلطان دکن بهندوستان روان فرمود سلطان استقبال
نوازم تعظیم و تکریم تقدیم رسانیده و جمیه خود و پسران خود را در جمله تلامذه مخدوم زاده ها در آورده
خوانین و مدارس تبع و عمارات دلنشین در احمد اباد بنیاد جهت بودن ایشان تعمیر کرد و جهت
قربات و برکنات برای صرف خدمتیشان تعین کرد و از ایشان اولاد و احفاد بسیار در دکن بهم رسید

نعمت الله دوستان باد شنید گفته تا نه پداری که رفت ازیاد رفت سید نور الدین بطف الله
بشنو یکاخطاب ابوی هر دو ای الاصل است فاضل و عالم و شاعر و متورع بود در اواخر عمر رنده
التواریخ بموجب امر امیرزاده بالسنعبر را حاطه تحریر کشیده که مشتمل است بر بعضی از وقایع و حوادثات عالم
و چگونگی احوال او و خلق مبنی ادم و مملو از فصاحت و بلاغت است و از اتفاقات روزگار این عبد ضعیف
ان بزرو دی رخت هستی بر بسته چنانچه سخنوری گفته جو حافظ سخن را به آخر رسانده سپهر
بساط سخن برفشانده و در تاریخ فوت او گفته اند قطعه بسال هشصد و سی و چهار در شوال
وفات حضرت حافظ بشهر زوان بود سید قاسم نور موضع جیب السیر در تعریف انجناب
مینویسد رباعی عالی کهر یکانه قدوه احرار است در نوع خیر کاسف اسرار است خورشید جمال
و مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است آورده اند که انجناب بعد تکمیل کمالات
صورت و معنی از ولایت آذربایجان که متولد و منشا او بود بدار السلطنه هرات تشریف آورده
به ارشاد خلایق کمر بست و در اندک زمانی بسیاری از اعیان ازیاد در حلقه ارادت او در آمدند
داد کمال آزادگی می داد بی تکلفی زندگانی میکرد و در رعایت استغنا با سلاطین و امرا احتراز مینمود و از
میرزاده بالسنعبر که از پسران خاقان سعید جنوت و مسطور است بسیار احتراز داشت و از انجناب ازرده
و رنجش بخاطر داشت و در هنگام تفحص حلیان بعد از انجناب را نیز مصاحبت او متهم ساخته
بطرف ماوراء النهر اخراج نموده انجناب در ولایت رسیده بعهود خاقان سعید جنت مکان گشت و امیرزاده
کورکان حاکم ماوراء النهر دقیقه در اعزاز و احترام او فرو نگذاشت و در اواخر بار بخراسان مراجعت نموده

وکمال فترت وقوه تارزنده کانی میکرد واز علوم ظاهره باین شغل فاخره اهل انزیاد میرسانید وبدین
بکتاب علوانی اشتغال بیشتر دارد وفرایض عاشقانه دارد ونسخه انیس العاشقین بکمال
فصاحت نگاشته ودرسنه سبعین وثلاثمایه وشان ماته درموضع حرجرد من مضافات جام وفات
یافته مدفون گردید رحمه الله علیه وقد سنح زاره تبرک بسکنه انزیارت مولانا شمس الدین
مزدی دیبی اعلم الاعلمای ولایت ایران بوده ودر علم معقول ومنقول وتاریخ ومعما دستگاه
کامل ومرجعیت حسب الایامی امیرزاده ابراهیم سلطان ودرشهر صفر سنه سبعمان وعشرین وثمانمایه
ظفرنامه بکمال بلاغت وفصاحت تصنیف نموده وهموارة نزد سلاطین عراق وفارس منزلت ومقرر
بوده وخانقاهش دریرود مدفن در خانقاهی که خود احداث نموده مولانا جمال الدین محمد سمسار کاشی
سرامد خوشنویسان العصر مولانا شمس الدین هروی بوده او شاگرد مولانا میر ونسبت بوده خط
نسخ وتعلیق را بکمالی رسانیده که درخط یاقوت داد همچنین از خطاشناسان فرقی نمیدانست ودیگر
مولانا جعفر سریری که درخط نسخ تعلیق یگانه زمانه بوده مولانا اظهر ومولانا شهاب الدین عبدالله
آنش پرده مولانا سنبع محمود واین مقاله از او فیض یافته ودیگر استاد وقت شد وقلم نسخ را
بوضعی رونق کار گذاشته سایر ملک عقبش نگاشتند مصرع هرکه نه مرده است ونه پژمرده کیست ذکر امیرزاده
که بعد از انتحال خاقان سعید در میان اولاد امجاد بتوقع نشسته اورده اند که چون خاقان
سعید در ممالک ری سفر عقبی گزید از جمیع پسران دلبرزاده ماه انتخاب وبه نظر پرزاده ایلسنگر
امیرزاده عبدالطیف بن امیرزاده الغ بیک کورگان که فرمانروای ماوراء النهر بود ودوم امیرزاده ابوالقاسم

سلوک میکند که تو با بچه نزگوار گردی عبدالطیف گفت که من کردم سزای ان با منم تو نیکی کنی که
وفا نمی امیرزاده علاء الدوله بر احوالش بخشوده در جرگاهی نخته جاداد وجره مصیر را سرافراز مقرر
ساخته داخل برات گشت دامیرزاده عبدالطیف در احصا اختیار الدین جاداده بر مسلوده
سلطنت خراسان جلوس نمود ذکر واقعات امیرزاده الغ بیک کورگان بن خاقان سعید
امیرزاده الغ بیک کورگان بن خاقان سعید در حالت رحلت پدر بزرگوار بحکومت خراسان و
ماوراء النهر استقلال گرفته ودر انوقت در سمرقند تشریف داشت ودر علوم ریاضی وهندسه دخل
صاحب دستگاه بود وعلما وفضلا وشعرا واهل دل وهنر را دوست داشتی ودر بلده سمرقند
مدرسه علیه خانقاهی بنیض ده وکاهلی خرج قرر کرده وبرطبق ایامی او اخر سلطان عالی فطرت ودستور
وافی خبرت در نجوم رصدی بسته اند ویچ کورگانی بستاره دارد واین یادگاریست کرنافع بستارگان
عرضه هلاکت وفلک نبود خواهد بود ونام نیکوی ان بلند شاه زاده از عرصه روزگار بر اوراق لیل ونهار
محو نخواهد شد ومنقولست که چون خبر انتحال خاقان سعید در سمرقند رسید امیرزاده الغ بیک بطرف
خراسان متوجه گشت ودر سرخس فرمانروای ایلی تحکم گشته انگره کورگانی بسر گرفت هرکنار اب سمنون بسر
خبر گرفتاری عبدالطیف ورسیدن امیرزاده علاء الدوله بسلطنت خراسان التماس نمود امیرزاده
گشته الجیان زبان دان نزد برادر زاده فرستاد بجهت خلاص والوجود مبالغه نمود دیدست خود قرعه
بپای خود زده در استخلاص عرض حالی خود سبق نمود امرای نیکخواه بمیان آمده علاء الدوله را بران داشتند
که عبدالطیف را خلاص داده معذرت خواسته نزدش روان فرمود وامیرزاده الغ بیک امیرزاده ابوالقاسم

باز دوانیده راه مستقر عز وعلا پیش گرفته در بیشاد آمده حرم محترم الجناب دیگر خواتین عظام و
ایبا وعیان بر پلاس ماتم نشسته فریاد وزاری بآسمان رسانیده قرة قاسمه روز نوازش مخر
دسکواری بجا اورده روز چهارم از یورت قشلاق بصوب خراسان نهضت نموده نزد فلک
منطقه بر دخته انگیزد معامله جیله بازی در آمده قضیه را انچنان که در رسایل وقایع شورشی عظیم
وفتنه قویی دارد دیبی خاقانی بدیع آمده معاملات بعید العقل بر عرصه روزگار نمودار گردید
بیان این سخن چنانست که وقت کوچ امیرزاده عبدالطیف در سیاه طوس خاصه جا گرفته وامیر
زاده ابوالقاسم بابر را امینی ماکو را آمده باتفاق امیرزاده خلیل سلطان خیشه خاقان سعید از
اردوی سلطانی جدا شده ونشکر بانش دست جرات دراز کرده امیرزاده عبدالطیف کار خانجات ظاهر شده
امیرزاده عبدالطیف که در اصل نهاد سعادت نوشته طالب بود وقوی امینی را از تحریص مهد علیا
کوهر شاد امیرزاده نزگو را فهمیده نقاب تمرد بر رخ انگنده خیان قتیل ان عصمت قباب
را غافل یافته که وقت کوچ ان خفیفه عصابه بست گرفته پیاده روان شده ویکی از شکربان
بر لاسش حشم ترم وحرت کشوده اسپ سواری خود پیشکش کشیده وان عصمه را سوار ساخت و
ان ناسعاد تمند چون انکرده واخل وامنان گشته دقیقه در قتل وغارت فرو نگذاشت وقتی که
در نیشاپور رسید کمال غفلت شروع در عیش ونشاط کرد امیرزاده علاء الدوله میرزا اصلح آنرا
را بانوچی جرار بر سر عبدالطیف فرستاده او در عالم بیهوشی بدست اصلح خان گرفتار گشت وان را
نزد امیرزاده علاء الدوله بردند زبان بتقاب کشاده گفت ای بی سعادت همچکس با نزدگان چنین

امیرزاده چوکی را از قلع معزول کرده امیرسید حسن خود را بحکومت نیشاپور منصوب
ودر تقویت دعاوت دشمن خود کوشیده با برادرزاده عقد مصالحه کرده بطرف سمرقند
نهضت نمود وهمچنین امیرزاده ابوالقاسم بابر با امیرزاده علاء الدوله طرح صلح انگنده وولایت
جرجان متعلق گشت وسید محمد حاکم ساری را ایالی خود ساخته دختر او را گرفته وولایت مازندران
را متصرف گشت ودر خلال انحال بسبب شرارت امیرزاده عبدالطیف میان امیرزاده الغ بیک کورگان
وامیرزاده علاء الدوله اتش مخالفت مشتعل گردیده ودر منزل پرتاب کنار واقع شده ونسیم فتح بر
جهنم رایات کورگانی وزید امیرزاده علاء الدوله وامیرزاده ابوالقاسم
با بر مقدم هر دو را مغتنم شمرده وقتقه در انوار واحترام فرو نگذاشت وخانب کورگانی داخل
بهمات گشته خواهران وقتقاین خانان سعید را تصرف در آورده ویار علی بیک ولد زاده یوسف
ترکمان را بسعید داده نهضت برات را در قلعه بردنو مجموع ساخت وهمدران حال متوجه ماوراء النهر
گشت وبسیاری از قریات انولایت را پامال غارت ساخت ودر غیبت سلطان بایزید
ترکمان در وسعید داده نهضت برات چیکسل اهل حصار بردنو را بر فیق خود ساخته در دو فرقه قلعه را
دستبرد کرده وخزاین ودقایق انحصار را بنهب وتلف داده آوردند افواجی جرار فراهم کرده متوجه
برات گشته امیر بابر بداده نهضت برات بر عرصه خوزده در قلعه ارک مستحص گشت امیرزاده الغ بیک
اگاه گشته بطرف خراسان متوجه گردید یار علی ترکمان ودیگر خانان دولت انحاسره نهضت برات
بازداشته در حصار بردنو مستحص گشته وجناب کورگانی انتس قبر بسکنه بلده برات انوده فتح خانان

این بیچاره کاری بجا رو بیداد و ظلم رو فت و صغیر و پیران شهر را مغلس و مفلس نواساخت و ایشان
برادر مبارک نیامده از سماعت این عمل بیرحمانه پسر خود گرفتار کشته سفر عقبی کردند چنانچه اسیاقی
کلام ایشان و مشهور میکرد و الحاصل جناب ایلچی هرات و ایران را بجانب الطیف و قرار داد و سپرده نظر
سمرقند متوجه گردید امیرزاده ابوالقاسم بابر از مدیرات هم خود اگاه گشته قوی حواله از نزدیک
بجناب هرات فرستاد عبد الطیف بعد حکومت پانزده روز سلطنت هرات را الوداع کفته بصوب
سمرقند روی آورد و امرای بابری بیمرحمت داخل هرات گشته دست بچور و ظلم کشادند و ایشان
عاجز و مستوه گشته التجا بیار علی بیک ترکمان آورده نداد از حصار بره نو برآمده متوجه هرات شد
امرای بابری بجوار کار گشته ترکمان زاده بجنگ و جدال بر سلطنت هرات غالب گشته دنیا بطالم
خود دیده مستعرق عیش و نشاط گشت و بقولی که بسمع نارسیده دست کرد نعامیرزاده ابوالقاسم بابر و
امیرزاده علاء الدوله بر سم یلغو بقطع مسافت پرداخته داخل هرات گشته یار علی مست باده غفلت را
بدست آورده در عالم بیهوشی از باب فتح خونخوار شربت ممات بکام زندگانی او در بخشید امیرزاده بابر
در سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه عود بسلطنت خراسان و در آغوش تصرف کشید و بشتوال باده پیمائی گشت و از
کاسه کامرانی دور و در مسرت گشته علاء الدوله برادر خود را بپاس ابراهیم سلطان دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین
فرستاده ذکر گشته بیشه ان امیرزاده ابلغ بیک بسمیر سیواد عبد الطیف شرح پرسش چون چرخ دوار
رسمی است قدیم و عادتیست دیرینه که گاه با ستیصال سروری گردند و چشم در اکور و کر سازد اگر می
سازد در نیوقت همان قال با مادشاه ماوالنهر بظهور آورده چنانچه گوید بیت قضا استخوانی است سخت که گاه

ابو سعید در امال ارغون بناه برد اما امیرزاده عبد الطیف خزه گشته تحایف بدرخور گوارا ارسال
گشته بطرف سمرقند روانه نمود گردیده جناب کورکانی از جسارت ناخلف اتش قهر او فروخته جرم
محاربه غیاثیه کشیده در قریه دمق تلاقی فیمابین روی داده و یعین زدوکرد قاید قضا عنان
اسپ سلطانیرا بجانب سمرقند معطوف گردانیدند و کشان کشان ازمعرکه گریزانیدند افواج سلطان
بهزیمت خورده متفرق گشته و منقولست در هنگامیکه جناب کورکانی بدروب قلعه سمرقند رسید
میرانشاه توجین کرد جانب سلطانیه و از دروازه حصار سمرقند لودیه در دروبرا مسدود ساخته اماده
جنگ و جدال گشت جناب سلطانی بکیاب مشاهیر عطف عنان نموده ابراهیم بولاد علم انجناب
برادر و هنکی انخضار مقام دولت بقول الکه لاخیر فی بعید ای الوداب حصار شاهیه را مضبوط ساخته آثار
نفاق و بی سعادتی بظهور آورده جناب کورکانی از کردش روزکار عاجز گشته بارلطرف سمرقند متوجه گشت
امیرزاده عبد الطیف پیش از رسیدن سلطان بر سریر سلطنت سمرقند جلوس نموده بود پدر بزرگوار را
محبوس ساخته انوای اهانت رسانیده و عبد العزیز برادر خود را که در نظر مدبر کردن رزه و در باب قتل پدر
حیله برانگیخته کاغذی بامرای اشراف و اعیان اندیار مشتمل ساخت بحجة قاضی شمس الدین المشهور بعاصی مکس کتابی
اخره مهر بران مخمر گردانیده ان ناخلف جناب کورکانی را بامیرحاجی محمد برلاس سپرد که باطراف حج رساند
و بهانه در حاجیان از ملازمان خود را از عقب روان فرمود که انجناب را بشربت شهادت رسانیده معروض دارند
که جناب کورکانی با امیرحاجی محمد حرف زنان میرفت و از اطوار زمانه و زمانیان حکایتی میرزمان
داشت که ملازمان پیرسش از عقب رسیده و امیرحاجی محمد را بگمان اینکه گاه ساخته امیرحاجی محمد عنان از رفاقت

چون خواجه جان سخصی را برارده و در چشمش هندیگرد و بر گردش نیکی برلب نهد گویند خانوش
تفصیل این اجمال چنانست که چند انجناب را همسفران زنده کار و اخر شناسان فطرت
دیار اگاه ساخته که بادشاه را از جانب شاهزاده عبد الطیف خوف سطوت جلالی است و
مولانا محمد ارد ستانی که در فن رمل هندسه استاد وقت بود مبالغه بکار برد که از او ضمان خلاصی
مفهوم میشود که از دست شاهزاده اسیبی قوی بجناب عالی نرسد اطلاع موثر نشد و همچنین شیخ خان
بادشاه دهلی از همجان اندیار امنیتی را دریافته از صدق عقیدت معروض داشت و جناب
سلطان خود نیز در علوم رسمی و فضل بهایی تمام داشت چون مقرر چنان بود در فکر دفع این سطوت
شد و ان ناخلف را بگکومت بلخ نوبت دیگر مامور ساخت و او در اندک ایام رایت مخالفت برافراخت
جناب کورکانی متوجه دفع فتنه شده بسرعت رشید گردید امیرزاده بدافتر افواج بلخ و بخارا جمع کرده تا اب جیحون
باستقبال نهضت نمود محاربه بوقوع نپیوسته بود که مرسلی از سمرقند رسیده بامرای کورکانی خبر رسانید که
امیرزاده عبد العزیز دلدار گوکلتاش جنابت کورکانی بر اصل و عیال اشراف و اعیان دست دراز کرده ابواب جور و
ظلم بر روی خلایق کشوده است امراء خود سگان زاده بستکر کرده بعبد الطیف بسپارند سلطان
بدانوات ملتفات خاطر امرا مطیعی ساخت بعد از توقف مسرعان تیز رفتار از سمرقند رسیده جزئیات
کار امیرزاده ابو سعید و لد امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده میرانشاه بن امیر صاحبقران بافوجی جرار
نظر بسمرقند رسیده دست بمحاره کشاده و امیرزاده عبد العزیز مستخلص است جناب کورکانی ناچاشته تخت و
دولت راه دادگفته بطرف سمرقند منهضت نمود پیش از وصول اصل خاصه سمرقند فرو گذشت و امیرزاده

لقصص حبیب جناب مولوی بحر علوم اشکی داشت و تصنیفات بسیار دارد از انجمله شرح منهج و شرح اسباب و علامات مشهور آفاق است مولانا محمد ارد دستانی در علم رمل و دانستن جنایا یگانه زمانه بود و هر حکمی که میکرد خطا نمی افتاد روزی جناب کورکانی از مولانا مذکور خلوت فرمود که چیزی بخاطر رسیده فرمود بیندازد مولانا رمل انداخته گفت سوال از اهل حرم است و زنان قتال و ان لال سلطان فرمود هر چه بخاطر رسیده میندیشی و بعرض رسان مولانا گفت حضرت سلطانی دو خاتون دارند یکی را بافضل پرستاند و ان دیگر را سلطانه میسازند پادشاه با ان محبوبه تعلق افزون داشت از طلاق او تجنب نمود از اتفاقات روزگار شبی از ان خاتون چنان حرکتی بوقوع آمد که خان او را بثقل رسانیدند و ان محبوبه خالی چندان شماتت کرد که خاطر سلطان از زوجه مذکوره طلاق داد و در روضة الصفا مسطور است که روزی مجلس از اهل این فن مخصوص سلطان منعقد بود اکثر از هندسان و رمالان پادشاه را بشارت فتوحات و ولایات میدادند مولانا محمد سرخاوی سلطان را طرف مولانا دید مولانا گفت بهت همچنین اما اگر امیرزاده عبد اللطیف ملکدار شود همچنین حکایات بسیار منقولست بهمین قدر اختصار رفت قاضی شمس الدین محمد المشهور بخواجه شمس وی بصفت علوم و تقوی و اجرای احکام شرعیت غرا و حیدر زمانه بود و در فصل قضایا خاطر هیچ کس منظور نمیداشت منقولست که امیرزاده ابن یگانه کورکان در ایام کامرانی خود بسیکی از تجار سمرقند مبلغ معتدبه تقاوض نمود که وجه مضاربه را انچه حاصل شود داخل خزانه سازد ان تاجر زرهای پادشاهی را داخل خزانه نموده بداخل طبع سفر عقبی گزید دفتر و حساب بسیار گذاشت از جمله

قضایی بود قضیه باشتاه چند کس بها بطریق مزاح و پیشه ترد قاضی فرستاد که میل از سر کار بادشاهی بردند آن بود ان اهل العوض ها ان زر خزانه بادشاهی بیازند قاضی گفت اصلیل پنجه گواه بنویسند از سر معامله بشتابم خلاف مسلمه شریف اهل قوم آورد مگر انکه در برود ت هوا این مسکین را خبه ان موظوه دهند که حاضر آمده بگویم که اهل نه کورچی سلطان است سلطان از استماع این خوف بر قرین قاضی تحسین کرده از سر معامله در گذشت و همچنین در وقتی که عبد اللطیف بادشاه سیصلی بهوا پیشرف داعیان در باب قتل جناب کورکانی هیاهو ساخته برای مشورت قاضی بخانه او رفتند قاضی بران بهر گرد و جواب مشتمل اینکه بر کسانی بناحق کشته شده قصاص بر او واجب است قاضی بران بهر گرد و جواب نوشت که این مسئله بیدیست برای تفحص جناب کورکانی و بادشاه آن برای مصلحت نگاه دارند هرگز انجا نمیکشند قصاص ندارد رحمة الله علیه سید عاشق گنجه وی بصفت زهد و تقوی موصوف بود و در باب امر و نهی مبالغه تمام بکار بردی و منقولست که در وقتیکه بادشاه مالوه را امیرزاده ابن یگانه محفل طوی خاتان امیرزاده عبد اللطیف منعقد ساخت قیدار جمیع سکار و مغنیان بپرداخت و خوانندگان و سازندگان هر ولایت دران محفل حاضر گشتند سید عاشق در محفل حاضر گشته از غایت قهر و غضب تغلبات تمام بسلطان گفت که طرفه طوی داد و نحوسی که در ین مجلس است صلی الله علیه و آله و سلم بر داشته رسوم کفر بادران وهی سلطان فی الحال ان مجلس را بهم زد و همچنین روزی گزاردی در حمام خواجه عصام الدین سیخ الاسلام العصر افتاد و دید که چند زن مغنیه و چنگی تفرج نموده در حمام نشسته اند فی الفور بحجاب شیخ الاسلام رفته زنان بیحجاب کشوده دان رسم را بهر طرف انداخت

دفتر انجا نهای پادشاه را کان را بدست خود بشکست و چنان احتیاط بکار برد که کلیس را طاقت نبود که علانیه تیک خلال خلاف شرع کرده کفاره بدهد ذکر احوال عبد اللطیف و دیگر امیرزادگان اورده ماند که چون عبد اللطیف از قتل پدر بزرگوار و برادر کوچک خود فارغ گشت امیرزاده ابو سعید را از اهل ارغنیان بدست آورده محبوس ساخت و با اطرای پدر سلوک ناهنجار پیش گرفت از ینجهت فتنه خوابیده بیدار شد و شاهزادگان را نی او دگر نشسته بود که روزی از نباح سگان سمرقند شوریدگی رفت چند کس را نا برابر هم اتفاق دیدند از کمین گاه عقاب حمله بلبل او پرواز آورده خواندگان قضای یسانی تیر با با حسین نامی بصدف سینه او رسید که او را با مرد بیدار برابر ساخت نخانان سرا نگ جدا ساخته امیرزاده عبد الله حاکم شیراز را بدست او سلطنت نشانده و امیرزاده ابو سعید سلطانرا از قلعه اختیار الدین بخلاص داده امیرزاده مسعود را بنخارا را بتصرف درآورده با نوجی جرار بسمت سمرقند متوجه گشت و از امیرزاده عبد الرزاق بهت خورده بطرف ترکستان رفت و ابو الخیر خان بادشاه ترکستان را بدعا معاونت آورد و در موضع شیرکه بر چهار فرسنج سمرقند است اتفاق ملاقی فتشین افتاد عبد الله بقتل رسید و از لشکریان بسیاری را اسیر ساخته و تاراج کشاده امیرزاده ابو سعید سلطان از غنایم دولت بسیار بدست آورده بنخارا مراجعت نمود و امیرزاده مسعود از ان هزیمت بسمرقند رفته در ان اثنا خبر رسید که

وجناب بابری صاحب‌زاده در حین ساخته بطرف سمرقند آمد نهضت نموده و در بسطام بسیده بخدا
قشلاق انداخت و بعد انقضای ایام زمستان بصوب مازندران متوجه گردید همین حال
همنان خبر آورده که امیرزاده سلطان محمد باتفاق رئیسان حرب بعزم محاربه به نواحی
رسیده جناب بابری تیرا افواج را راست و بستقبال نموده در موضع خاران قلعانی معسکر گردانید
شد و جنگی در نهایت صعوبت اتفاق افتاد و کاریکای رسید که هر دو شاهزاده نفیس خود
مباشر حرب گشتند آخر الامر هزیمت بر افواج عراق حرب افتاد و امیرزاده سلطانمحمد خطایی بشتابه
کرده مکرر فتا بنجه تعدی گذشت ✻ چون طالع مساعدت نمود جناب بابری رعایت صله
رحم نموده چنان صلاح دید که بهاورد را کار ستم زمانه نبود تیغ بی رحمی بقتل آورد و امیرزاده
بین امیرزاده علاء الدوله کشته اما خلدان ان فعل رعایتی کرده چنان احتیاط بکار برد
که آسیبی به پیشانی او نرسید و ان امیرزاده فرصت یافته بجانب خراسان گریخت و جناب
در یزد رسیده طرح فساد انداخت و چهار ماه بعیش و نشاط بسر برده دوازدهم شعبان بطرف
خراسان کوچ نموده در سبزوار حسین و ثمانمائه نهضت نمود و بربیع الاول هزار و نهاد و پنج سعادت
قدوس سرور بجوار رحمت حق گرائید جناب بابری لعل الحضرت را از غایت عقیدت بر دوش
گرفته سر خیابان رسانیده بخاک سپرده بجهت تزیین روضه انجناب اس بفرنگ ترتیب داده هزده دانه
بستگان رسانیده و ختاب کلام مجید را صلحا و فضلا بحصول در اورده هر سال هنیارا خیر
اورده و گاه مرجانشاه ترکمان با افواج جرار بصوب آذربایجان متوجه است و حکام ولایت امیرزاده

سبزوار رسیده از اخبار گذشتگان روایات بابری متوجه تفصیل گردید و در اثنای راه چنان معلوم شد که امیر
خلیل سلطان خجسته خاقان سعید با چند کس اتفاق فرزند اراده نموده جناب بابری متحمل بر خواسته تعجیل
اثبات اعیصی امیرزاده و نیفتاشی را بدیار عدم فرستاده بعزم توسن دیگر قطع کرده بود که ایلچی از جزیره
کرمیزاده ابو سعید سلطان ارسال سمرقند رسیده ولایت را شرف گذشت جناب بابری فتح و نصرت او را همان
کرده بطرف او متوجه شد سلطان ابو سعید چون فرد در رنگ صف بسته بطرف سمرقند روی آورد و چون
سمرقند را در داخل حصار متحصن گشته در اسحنگام ربیع و باده گریبت و جناب بابری آنجا قرار داده
بسمرقند سمرقند رفت بعد محاصره چهل روز باشارت اعیان و اشراف ولایت دستار محاصره بر داشته
بصوب خطه اسمان نهضت نمود و ابو سعید شاه قرار یافت و جناب بابری ایلچی بخدمت
الجکومت بیغ نزد امیر علی فارسی و امیر شیخ نوادنون و احمد مشتاق را در اندخود گذاشته
چهارم محرم بیرات ترول نموده و در اوایل سنه نسعود و خمسین و ثمانمائه طلایت غیرو زمستان و اطراف
بابری در آنجا و امیرزاده و سفیر حکومت شاهجهان و مرو قیمین نمود و پنجم سبعان عشرین و
ثمانمائه بطرف مشهد نهضت نموده بزیارت مرقد شریف امام ضامن ثامن حضرت علی موسی الرضا
صلوات الله علیه فایز گشته قدرات بسیجه گذرانیده و بعد انقضاء دو امر مجاوران ان قبعه مبارک را
خوشدل ساخته و از ارتکاب شراب توبه کرده خیمه گاه در مستراحات مشهد مقدس ساخته نگذاشتند و
نوازندگان بخطوط بوکه در سنه احدی و ستین و ثمانمائه تشکر اجل بسران شاه رخ کرده انجناب
را مسافر ملک بقا ساخت تفصیل این اجمال خجالت کریم این الله است مسطور انجناب ایلک

را دکان رسیده بصیدگفتن و نخجیرزنی مشغول گشت و خاطر سلطان بشناکاری متوجه بود که در بیشه‌ی ندیده
موی‌ی تریک بادشاه رسیده این ترجمه میخواند ایهها المطلق کن فیکون هیچ
است بیشه اصل جنون این بیت در دل بادشاه اثر کرده بسیار رقت نمود سهدران ایام وا
روزگار ناخوش شتافت خاطر شکشت و بیمه‌یکه شکستگی خاطر سلطان کرد و با خاطر ناشاد و دل محزون تمام
مقدس رسیده این بیت انشا نمود توبه زی کردم و ادبهار ساقی نوبه بیار کنم از روست
و لقمه از نوانی شیشه تو به را نادرست شکسته بمستحق مناهی کردید که شاید از زین حیدوش قرار کرد
و تقویت بهم رسدان تدبیر ثمره بالعکس داد و ناتوانی و ضعف مستولی گشت بست و پنج ربیع الآخر سنه
شش‌صد برای تغیر خاطر جانب چهارباغ توجه نمود و چند ساعت سیر کرده متوجه منزل گردید بیان رسانیدند
روحش از قفس کالبد پرواز نمود اعیان و امرا حسکش را بخیر و تکفین کرده در جوار روضه مبارک خاک
سپردند و امرای هرات سلطانحمود پسران بادشاه مرحوم را بخرخت خراسان جاداده ند و میان امرا خلاف
در ایام بدر آمده بازار قتل رواج گرفت امیر حاجی محمد سیاری از امرای ترخان را بقتل رسانید و امیر ادبس
کار دبه امیر حاجی رسانیدند ان جراحت کارگر نیفتاد و امیر ادبس پاره پاره کردید و هلوان حسین دیوانه
امیر احمد فیروزشاه را بکشت و درین فرصت امیر زاده ابراهیم سلطان که در حصار هرات محبوس بود فرصت
یافته از زندان برخیست و چند نفر امرا بدان امیرزاده پیوسته بطرف هرات متوجه ساختند سلطان محمود سراسیمه
گشته بجانب مشهد رفت و امیر خاجی در حصار هرات متحصن گردید و امیرزاده ابراهیم سلطان هفتم جمادی الاول
رسیده بر سریر سلطنت متمکن گشت و امرای خود را تعاقب متهزمان تعیین نمود و انها با مرکاهشی هرات

قاسم

در سیستان ملکات سیم بیره قرا یوسف بر کنان و در حصار اجتبا الدین مولانا احمد یاسل و در سرخس امیر ارغ
و در خبوشان شیخ حسن تیموره در قلعه طبس امیر دبس قابض مستقر گشته زد جمعه هفتم جمادی الاول
سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه امیرزاده علاء الدوله نزد امیرزاده ابراهیم ولد خود رفت و امیرزاده
ابراهیم پدر را در هرات قایض گردده خود بطرف غوریان شتافت و امیرزاده علاء الدوله نبود چند
کامرانی در ولایت بکار نبرده بود که خبر لشکرکشی امیر جهانشاه بر کنان بجانب خراسان بهسمار
دکانش عیش امیرزاده را مکدر گردانیدند باچار بادلی گریان و خاطر پریشان هرات را گذاشته نزد پدر خود
رفت و امیر جهانشاه هرات را متصرف گشت و در ولایت غوریان ان بردو پسر کار بجا لفت
انجامید و پدر پسر را محبوس ساخته قیتول او را غایتبدا میخواجه عبدالله ترخان مشروط و خانجا نزد امیر
زاده ابراهیم را از چخال پدر پس خلاص داده مصوب اسباب و تولک برد و امیرزاده علاء الدوله الجانات
زبان دان نزد امیر جهانشاه فرستاده قول و پیمان درست کرده علاء الدوله خوست در خلال انحال کسرتی
از اذربایجان رسیده به امیر جهانشاه خبر رسانیدند که والده یوسین از جهت امیره اعلام لغنی برادر است
امیر جهانشاه با امیرزاده سلطان ابوسعید صلح کونه کرده اوایل صفر بجانب اذربایجان کوچ نمود و هنام
شهر صفر امیرزاده سلطان ابوسعید داخل سقرند کردیده از انجا بهشت نموده هرات را گذاشته رحلت
ازاده و شد افواج مخالفان و بیرانی تمام در راه دست داده بود بسبب فقدان اذوقه امیرزاده سلطان
ابوسعید تاجایی لشکر خود را بسقرند باز گردانیده زیاده بر دو هزار کس نزد خود نگاه نداشت و هنام ایام
بر اقتضای قضا و قدر امری انجاب رکیک ان بادشاه با عدل و داد بطهور پیوست که بر اشارت این

فصل

قاسم ولد اسکندر بن قرا یوسف و دولت کیلدی وجاجی خلیل و حاجی عبدالله را مستکر گردانیده و نذر
قاسم بیج کی از بیجوسان از چخال اجل بکجات نیافت در اواسط شعبان خواجه وجیه الدین
سمنانی که سالها وزارت امیرزاده مالیسنه کرده بود و دیر جنب اروغه هرات از سلطانحمود جدا شده
بهرات آمده و به پاداش حرام نمکی در زندانی محبوس شد نذر کرد کر خرزا نها نیاید و چون سرعان خرزانده
که سلطانحمود با فوجی جرار از مشهد بطرف هرات متوجه است امیرزاده ابراهیم سلطان دار و نکی هرات
به امیرزاده بهادر سپرده فرمام وزارت بخواجه شمس الدین محمد کاری مفوض ساخته بیست و نهم شعبان
بجانب مشهد روان گشت و سلطان محمود هرت خورده بطرف مشهد رفت و ابراهیم سلطان بطرف
مشکوطه در هرات تشریف اورد و در ماه رمضان سال مذکور خبر قرب وصول امیرزاده ابوسعید سلطان
به اوسید امیرزاده ابراهیم بجنبک فرا نمود و جناب ابوسعید میرزاده داخل هرات گشته بر تخت
خراسان جلوس کرده و در ماه شوال بطرف بلخ متوجه گردید و امیرزاده احمد ولد عبداللطیف میرزا را
گشته و بلخ قشلاق نمود و دران زمستان خبر رسید که امیرزاده ابراهیم باجانقه ترکمان مجارا
کرده امیر سلطان حسین و امیر سعادت جاو بیشاه و دیکر امرا را بکشش داده و در هرات رسیده و اهالی الغیلد
مقدم او را فیروزه اشته طلقه الماعاوه و کوشش انکنده اند سلطان ابوسعید میرزا السلطنت فتح
و ماوراء النهر قناعت کرده تمامی ولایت خراسان و ماوراء النهر و عراق و فارس از انتظام افتاده و در
یک فرمانروای علم حکومت برافراخت چنانچه در اسفران جهانشاه ترکمان و در طوس سلطان محمود
در ابیورد امیرزاده علاء الدوله در هرات امیرزاده ابراهیم پسرش و در بلخ دستر قندامیرزاده ابوسعید

فصل تحمل نزکانی بجانب نیروی منقطع کردیده میان این واقعه چنانست که بکاوان بادشاه و شیبان حضر
کرده که جناب کوهرشاد آغه بر عایت پسران امیرزاده بالاستعجلت کاشته خراسانیان را تسخیر فرضه
وفا دهیشود به این کمان باطل ان ضعیفه را اواسط رمضان تقبل اورده و به پاداس اعمال روزکار
فایز کردیده سرخوش ایشت که امیرزاده علاء الدوله و امیرزاده ابراهیم و امیرزاده سنجر از ملک سپاه امیرزاده سلطان
ابوسعید الماکشته باقی بماند بطرف هرات بعجلت نمود و باعث قدوم اکحرکت قتل کوهرشاد آغه شد
و جناب سلطانی با سرخوشی استقبال میزبانان نموده و جنکی قوی کرده شد او امیرزاده سنجر کشته شده و ان بزرد
پدر و پسر بطرف نظام و امغان کریخته و ولایات سلطانیه مطلق و منصور در هرات رسیده و اواسط رمضان
خبر رسید که امیرزاده سلطانحمود و امیرزاده ابوالقاسم در یکی از معارک کشته شد و امیرزاده ابراهیم
سلطان ولد امیرزاده علاء الدوله به اجل طبیعی رده نود و ملک بقا کردیده ذکر خروج سلطان حسین میرزا و دیکر
شهر رمضان سال ایل و سنین و مان مائه فاصدی از جانب هری رسیده به امیرزاده سلطان ابوسعید رسانیدند که سلطان حسین میرزا فابن غیاث الدین محمد میرزا بن امیرمیانقوران امیر میانقوران نمود کوکران
توجهی حرز راهم آورده ولایت حرز اتصرف گشته رایات سلطانیه بالصوب هرات حرکت نمود و نیقان سلطان
امیرزا بی تحریک سیف و سنان متوقف گشته و جناب میرزا سطور بصوب اوبق که علاء الدوله بود و فت
جناب سلطانی ولایت اسپرزاده و حرجان را الضبط و اورده به امیرزاده سلطانحمد تفویض کرده بطرف هنا
نموده و سیستان را از خلیل بیک و متعلقان سنه ۸۷۰ بگرفته و بکرمسیر داخل هرات گشته اعیان و اشراف
ازیاره و کوشش فرموده و چون اهالی ولایت امیرزاده سلطان حسین موی الیه قریب سیصد شتر از اموال و اجناس

فصل

میسود که رئیس کمان اخباره آثار راحت فزاید پوشیده نماند که نسب پدری بخجاب بهمراه امیر جلال جغتای
ونسب مادری بتیزه اکثر صرف منتهی میشود وفلاوت انجاب از لبلبن فروزه میکیم تبعه امیر جلال جغتای
اتمی والاربعین وثمانمائه در باره هرات بست داد ومدتی باسلطان بابر ابوالقاسم بسر برد وبسی از زده
کشته بامیرزاده سلطان ابوسعید پیوست وبحریمه لقصدی که از دیگر امیرزادگان بوقوع پیوست محبوس گردید
دوالوف ماجن انجاب در ماوراءالنهر رسیده زبان بشفیع گشاده انجاب را از زندان نجات دادند
ونوبت دیگر بملازمت امیرزاده ابوالقاسم بابر رسانیدند بعد وفات امیرزاده بابر انجاب بخدمت سلطان
محمود پسرش بخجاب سپهرآباد شتافته واز ولایات ارسلطان محمود جدا شده صحرا البحر الطلب وبر مقصود
سیر میمود در اواق چند گاهی اقامت ورزیده چند کس را رفیق خود ساخت وآهنگ بابر بی تبرزد کوشش
ودو نوبت با افواج بیکمانان محاربه کرده ظفر یافت وبا حسن جلایر جهان کشته در سنه اثنی وستین و
ثمانمائه صاحب سکه وخطبه گردیده در سنه اربع وستین وثمانمائه با امیرزاده سلطان ابوسعید محاربه کرده
هزیمت یافت وبطرف اواق شتافت چنانکه در صدر مرقوم شد وچون در سنه خمس وستین وثمانمائه
امیرزاده ملاذ الدوله در سنه سابق وفات یافته تابوت او را بهرات آورده وچون حوکی ولد امیرزاده
عبداللطیف در ماوراءالنهر بر ضد انجاب بسلطانی برخاسته او بصوب سمرقند شتافت سلطان حسین
میرزا فوجی جرار جمع کرده بولایت سپهرآباد متوجه شد امیرزاده سلطان محمد ولد امیرزاده ابوسعید سلطان
هزیمت یافته بطرف خراسان بخدمت نمود وسلطان حسین میرزا تمامی ولایت را بصبیه داماد خود
ارغون داد ومازندران مستحکم گشته بطرف خراسان متوجه گردید بسبب میل ارغون بسعید مراد مردم بلوکات

بحوس ساخت وخواجه شمس الدین را بجای بزرگ آورد وانچه از خراسانیان گرفته بود وا گذاشت وشد و در
سنه ثلثمائه وستین وثمانمائه بجهت فسلاق بطرف مرو توجه نمود ودر ایام بهار روز جمعه دوم شعبان
بجانب هرات کوچ کرده ودر سنه سبعین وثمانمائه حق سبحانه تعالی ان پادشاه را فرزندی عطا فرمود
میرزا بالغور موسوم گشت وان شاه فرخنده خصال در شکرانه ان مولود مال بسیار بفقرا وارباب
معاف فرمود وحشر ختان دیگر شاهزادگان را در بای زانغان ترتیب داده چراغانی عالی حکم
فرمود وتمامی صحنان باغ القبتهای رفیع وعمارات منیع ارسته بدیبای چین وزربفت ردم دوز
گردانید واهل فنون هر دیار جمع گشته جوهر خود را بمنصه عرض رسانیدند وبلوکات وصحرا اطراف
مملو از مردم خاطر شکسته از اوایل شوال رایت فرخنده فال چراغان بشهر دیگر کوچ کردند وبرشت ودشت وصحرا
رشک نگارخانه چین میباشد خصوصا در ان محفل طربی خواجه علی از بوه کرا صفهانی با
چهارسو دو جماعت از اهل حرفه ترتیب داده بودند بمقام تماشا اعضای انها حرکت میکردند
نظارگیان از حیرت میفرودند وشاه وسپاه بمجاه اقوال ارغوانی را در گردش اورده وداد عیش
ونشاط داده ودر سنه اثنی وسبعین وثمانمائه در مرو فسلاق نمود ند وبرای زانه سفله در ازدیاد
زیاده از این کامرانی دکامرانستانی ان پادشاه سلیمانجاه معقول ومطبوع نیفتاد وآهنگ شاه طهاراد
بخراسان سوگواری مبذل گردانید ودسلسله جمعیت شاه وسپاه را بسنگ تفرقه از هم گسخت وتفصیل
قصه تاریخ صبیه این است که دریورش فسلاق در زمان همایون بغرسیده که امیر حسن بیک اقبال
جهانشاه بترکمانان بتیغ کشیدن بر ولایت اذربایجان دست تصرف دراز کرده است ورایت یعنی وشوکت

را فراهم کرده سر بسر وحصار خبوشان بود وحصار هرات را منهدم ساخته سلطان حسین میرزا قلعه
سنرخش را تصرف کرده بیست وچهارم شهر ربیع الثانی از راه کلکوپای بختیار دربای راغان نزول
نموده بعد دو هفته از راه الانک کهدستان بکمچه رسیده بمجاهده هرات متوجه شد از انجا
ابوسعید میرزا که بمجاهده مسمر قند اشتغال داشت از نیواقعه اگاه گشته با امیرزاده محمد جوکی مصالحه
کونیه کرده بطرف خراسان نهضت نمود سلطان حسین میرزا طاقت محاربه در خود نیافته جانب
استراباد نهضت نمود سلطان ابوسعید دست از تعاقب برداشته حصار سرخس ودولاب
استراباد را تصرف آورده با امیرزاده سلطان محمد ولد خود عطاف نمود ودر جرجان طرح فسلاق
انداخت وسلطان حسین میرزا بطرف اواق شتافت ودر فیقانش اواره گشتند ودر سنه
وستین وثمانمائه رایات سلطانی بطرف خراسان حرکت نمود ودر راه از جلیل هندوخان
متوهم گشته هرود را بسیاست نمود وبعد قطع مراحل ودریای سپید هرات نزول کرده واوا خر شعبان
بلای طاعون در خراسان بشیوع یافت دلسیار از خراسانیان مسافر ملک بقا گردیدند در سنه سبعین
وستین وثمانمائه بار دیگر رایات سلطانی بمرغزار مشهد امیرزاده جوکی در اغتراز آمد امیرزاده عاشق
میرزا بیگ خواجه عبدالله مارالدین مقدم سپاه وخجاب سلطانی بهرات وصول وبمصدر عفو
وکوشش گردیده روز نهم محرم سنه ثمان وستین وثمانمائه خجاب سلطانی بصوب هرات متوجه
گشت ودهم ربیع الثانی بدریای سپید نزول واقع شد امیرزاده جوکی را بموسسانیده در حصار
اختیار الدین فرستاده دیگر خبری از او نیافتند وخجاب سلطانی از وزراء متوهم گشته خواجه طاکوس را

ایرحسن بیک کرد انتهای فرصت بود و درین برف و باران از قلل جبال باد و زرا کس مسافر
برسر امیر جهانشاه تاخت شاه و سپاه بدست باد غفلت بودند تا حسن جهان بود و بردا شتن
جهان بسیاه ترکمانان رده تبر از گذاشت امیر جهانشاه و یوسف پسرش بسر پنج تقدیر بدستیکر
گرفتند امیر حسن بیک پدر را تیغ کشیده پسرش را مکحول ساخت آری ثمره غفلت و نتیجه
بیهوشی اینست در نظم گوید جو دولت ازان خاندان در گذشت یکی گشته زندیکی
کور گشت گفتار در بیان توجه خودن سلطان ابوسعید میرزا بجا دیار بکر و شهادت رسیدن بابت

در خصال دراوایل شهور سال اثنی و سبعین و ثمانمائه سلطان ابوسعید میرزا بعزم تادیب امیر حسن بیک
بطرف اذربیجان نهضت نمود چون پیشتر درموضع کنه دل نمود در خصوصات زیارات تعاهد
بزرگان دین تقصیر نکرد اما قضا نمیخواهد کبوتری که دکر انسان نخواهد دید قضا همی برد ابوا
بسوی دانه و دام و درموضع کالبوس الیجان حسن بیک رسیده نامه ادرا با بعض تحف و
هدایا بنظر اشرف در آورد ند شمول عنایات گشته رخصت مراجعت یافته و کلاه نوروزی با شمشیر
طلا و مرصع بجواهر آبدار بخلعت حسن بیک بسمت تبریز سیل یافت در سواد تبریز جرسنغی داد جانقاده
ترکمان با کمتر پسر خود بطریق مستقبلان بملازمت عالی رسیده شکایت ایرحسن بیک کرد
رایات سلطانی در قطع مسافت بمهانه متوجه گشت و چند مرحله دیگر قطع شده بود که اوضاع بیک
برادر حسن بیک برسم الیجان بدرگاه سلطانی رسیده لوازم تقدیم بتقدیم میرسانید و از جانب برادر
التماس کرد که از صدمه سال پرورده فلک این دودمان عالیشانیم بعد بستان بملازمت فائز گردانم

خواهم شد تحریک سید در کمین بسر ترکمان ایمنی مقبول خاطر اشرف نیفتاد و چنان دشمن قوی را ضعیف
دانسته اعیان و سرداران افواج را بضبط ولایت عراق و فارس تعیین فرموده این خطا
عظیم بود که ازان پادشاه اجل رسیده بوقوع پیوست نیز اگر پیش از محاربه افواج خود را متفرق
ساخت و خطای عظیم تر آنکه فکر سد و ذوده بخاطر نیاورده بر جیده گیری خصم اعتماد کرده در اواد
قریه بلاغ نزول نمود حسن بیک جمیع راه ازا مد و رفت خلق بستد و بکاه و جو که تنکی معاش
و فقدان اشیای ماکولات بحد کمال در اردوی سلطانی بهم رسید ناچار اعلام سلطانی بطرف
محمود آباد متوجه گردید و در راه عبور لشکر در صحرای افتاد که پر از کاه زمرد بود و صحرا
بود بهر آنچه کاه بدست لشکری خورد انا سید و سقط شد از نهیب لشکر راه فرار
ت کردند سردار دایره اطاعت نشیده روبقرار گذاشت و بسیاری از نهادران نامی بیادگار
گشته اوازه دشت کمانهای گردنده و چنان لشکری غلیظ بیک و جدال متفرق گردید و قشلاق
شیراوق خرد جلال در سواد محمود آباد رسید نرخ نامین غله بدرجه دینار کسکی فایز گشت و میوانات
سرکار سلطانی از سر انجام باز ماند چیره دزد سود ان شاه بجمله مصارف اشیای ضروری زیاده
دریا میر شناد حسن بیک براو تهدید کرد او خالف گشته دست از نهاد اری کشید و بهمانات
شاه و دستاه بصعوبت بگذرانید و ازانجا نوفت کرد عالی غریب بدرگاه جهان میکده شت افواج
حسن بیک نوه از شده افواج سلطانی حرکت الدوجی کرده هریمت خود و دیگر نهاد از اطراف
مقابله و مقاتله نماند و افواج نکبت داد بار بران شاه عالی مزاج حمله کرد بادشاه دیران و

عاجز آمده والده ماجده خود را با نفاقی سید ابراهیم قمی و دیگر ایلچیان و اشراف اراده و امرا حسن بیک
فرستاده طالب مصالحه گشت او از شقاوت جبلی رافتی نشد بادشاه عالی که چار کاردان
دید که بر اسپی باد رفتار سوار گشته بدر زنده خود را از چنگال اجل خلاص سازد لاجرم پیک بردم
چهارشنبه سال اثنی و سبعین و ثمانمائه بر اسپ البلقی که گرد از باد و اپری برد نشسته رو باصفر آورد
حسن بیک اکاه گشته بر خود لرزه بنکامیسی فرستادان بی سعادت ان شاه عالی
فطرت را دستگیر کرده پیش پدر برد و آن مدبران دلاور اد را بشربت شهادت چشانید
و اسباب اد بار و نکال برای خود مهیا ساخت ۵ دریغا کاران شاه عالی نژاد ۵ زاد در
شلش بکتی نزاد ۵ تیغ ستم نقد جان برنشانند ۵ ازو غیر افسانه چیزی نماند ۵ بحر
خاک خوبان درین دشت خیث ۵ بخون شاهان درین لشت بیث ۵ اورده اند
که چون مهم سلطان مغفور بدان نهج مفروغ گشت اثار حشر نخصر دران ارزو نمود ارشد
مخالفان دست غارت و تاراج کشاده در رافه العین ان معموره را که صدر ابر سر بود مانال
حوادث ساخته و نزدیک بود که پیش پا هم نرسد چندی خواجه سرایان و حاجیان اردو
بر سر بارگاه سلطانی رسیده دست بدر افته کشاده نه حسن بیک از نیخ حادثه اکاه گشته خود را
بر در دولت سرا رسانیده و چند کس غلامگی را تیر زده از غرم نادرست باز داشت و ضبط
و رو ب در کاه خاقانی را بخواجه سرایان سپرد نقود خزاین و جواهر و جمیع کارخانجات
سلطانی را بصفه در آورد و اهل حرم سلطانی را معزز و محترم بطرف خراسان روان فرمود و

خراسان داد و بایجان را متعرض نشد رخصت مراجعت داد و کر چند کس امرای خراسان
کر یلی و رفت خود بملاحظت امیرزاده یادگار میرزا و امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده
ناسعد بودن اختیار کردند ان امیرزاده از مدتها نزد او بود و منقوست در همکامی
خیاب سلطانی را دستگیر کرده او رد بند بحکم حسن بیک بلاقات امیرزاده یادگار برفتند
در حرکاهی علاحده نشسته بود ستقبال کرده به اعزاز تمام در یافت علازمان حسن بیک زاده
ازین فرصت اده بیرون جرکاه امیرزاده یادگار محمد کردن زدند اتفاقی الملک المعبود
بادشاهی خیر اندیش عادل و صاحب علی بود و سلوک پسندیده با امرا و اعیان میکرد و ایام
سلطنت بازده سال و چهار ماه [illegible] اورده اند که از وقت
بادشاه غفران پناه یازده فرزند یادگار مانده بود بدین تفصیل امیرزاده سلطان احمد
امیرزاده سلطان یعقوب امیرزاده عمر شیخ امیرزاده محمد سلطان امیرزاده شاهرخ امیرزاده
رستم بیک امیرزاده ابابکر امیرزاده مراد امیرزاده خلیل سلطان امیرزاده محمد سلطان
امیرزاده و هر دو از بطن امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده شاهرخ در اردوی سلطانی بودند که
حسن بیک آن هر دو شاهزاده را دستگیر کرده بر یکی از قلاع فرستاد و در حبیب السیر مسطور
است که از تمامی فرزندان انجناب چهار شاهزاده بر سند فرمانروایی قدم کذاشته اند بتفصیلش
امینست که امیرزاده احمد بر سریر حکومت ماوراء النهر جلوس نمود و امیرزاده سلطان یعقوب بر ولایت
خراسان مسلط کردید و امیرزاده عمر شیخ بحکومت محمد و مرغنان و اندجان فایز کشت و در حسن

اقامت ورزیده و امیرزاده والی بیک و کلبای و غرض رانیت اقتدار بر او فاخت و بعضو بدیدار
و عیان مدتی با بعد کرد ممدو معاون بوده و چون به انقضای حوادثه روزگار و در حصل محاصت
و شکست کشتی و دامنه سلطان حسین میرزا که سباتی در آن انجناب بتحریر در آمده از دار بکر رسیده و در ولایت
خراسان مسلط گشت و چون عرض اصلی اینجانبی مشود و انحالات انست که حالات بادشاهان
و دیگر الاقدار و ولایت هند و ستان بهشت نشان تحریر در آرد و لست این شاهان و والاگهر
امیرزاده عالیجاه و دلاور سلطان ابوسعید شهید مهمی مشود و زبان قلم از ذکر احوال دیگر زبدان
سلطان ابوسعید مرحوم کوتاه ساخته بخست شمه از حالات سلطان حسین میرزا و ایشان بحریر
در آورده به تصدید حالات امیرزاده عالیجاه و دلاور اسحاق انجناب که بادشاهان هند و ستان
از خواهد پرداخت ان شاء الله تعالی ذکر خلافت فرمانروائی سلطان حسین میرزا در روضه
الصفا چنین مسطور است که چون در سنه ثمانی و ستین و سمانمائه سلطان حسین میرزا
در مملکت ماوراء النهر با نواب امیرزاده سلطان ابوسعید محاربه کرده منهزم گشت و در کولاب اقامتی
نزدیکانی میکرد و در اعتبار غرده و غیب جی بود چون از قضایای روزگار در سنه اثنتی و سبعین
و ثمانمائه امیرزاده سلطان ابوسعید در ولایت بکر اندرست امیرحسن بیک قراخان شریعت
چنید و لشکر او اصفهان خراسان را دوبی غارت زده او در کاب خواجش و اعیان معظم خراسان
او در نزد امیرحسن بیک بولایت او در باجمان و دیگر پایه بلاد عراق عجم و فارس مسلط شده
فضاعت بهاندر کرد و چیلتر قدم کلاهت و بیقا فرزند احمد ان شاه مغفور بر ولایت سمرقند

و مصدر اوامر گشته مقرب الحضرت خاقانی گردید بادشاه جوان بخت متوجه احوال اولاد امیر
سلطان ابوسعید مرحوم نگشته بسلطنت خراسان قناعت نمود و منشور سالیانی مکرمت کرد
امیرحسن بیک خونخوار جرار در کاب امیرزاده بادکار محمد ولد امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده
الکبیر بن خاقان سعید تعیین کرده به تسخیر خراسان مامور فرمود سلطان حسین میرزا مراد
او علاجی و امیر علی میرآخور و مشیم علی را با هزار کس بر سم مقدمه روان ساخته نفس خود از
اتباب زاده گان گذشته در رشاب جبال خراسان مستحکم گشت با افواج دیار بکر و لشکر خراسان
کارزار صعب واقع گشت مراد او علاجی گشته شد و دیگر امرای خراسان منهزم گشته بعلامرت
میرزا بیوستند روز دیگر سلطان حسین میرزا بمیدان رزم رسیده صفوف خود را راست و افواج
او را بجان راهبت داده مظفر و منصور خراسان معاودت نمود و امیرزاده بادکار منهزم
گشته بدیار بکر گشتافت و چون ایام فلاق دستان به اتمام رسیده افواج سپیده دشت و
صحرا را فروگرفت امیرحسن بیک بار دیگر امیرزاده بادکار محمد را با فوجی از لشکر بطرف خراسان
فرستاده و امیر ابراهیم بیزه امیر جهانشاه ترکمان را با دو هزار ترکمان و لشکری از خویش و اقربا
خود را تعیین رکاب امیرزاده کرده و شیخ حسن تیموری را بحکومت استراباد مامور ساخته بر اعانت
امیرزاده اشاره نمود رشاب سلطان حسین میرزا از کثرت افواج مخالفان اکاه گشته هردو در
محاربه ندیدند و چند کس از بیاده ران نامی را بر سم قراولان تعیین ساخته بطرف سیر ارسال نمود
و بهادران خراسان کاری ساخته خود را نزد سلطان رسانیدند و بادشاه خراسان از زاده جرم

و غیر ایشان و کلای و غرض سلطان گشته ابواب خصومت و نزاع بایکدیگر منفتح ساخته و جهات
اولویات از انتظام افتاد سلطان حسین میرزا این واقعات را تعبیه کارسازی سلطنت خود
دانسته با تمکی کس خود را در ابیورد رسانید و بسیاری از لشکریان ماوراء النهر و خراسان که
سرکردان بودند بملازمت او پیوسته و انجناب با فوجی از لشکر بجانب خراسان بهضت نمود
در بلده مجده امیر احمد ارغون علم سرکشی افراشته حقیقت ویرانی داد از کل اهل خراسان التزام
رسانید امیر شیخ ابوسعید را با فوجی جرار بدالصوب بر سم مقدمه روان فرموده خود نیز
بر سم عساکر قطع مسافت مشغول گشت و نهم رمضان سال فوت و سبعین و ثمانمائه دل
هزار کرده ابواب عدل و داد بر روی خلایق گشوده و از خوان فضل و احسان بهره وافر بهضمیر
بگیر رسانید اعیان و اشراف خراسان خوشدل و مسرور گشته و بهم رمضان بنظیف خاطر
مشکوه و حضیره ان بادشاه دوی الاقتدار پرداخته از انجا بمین نهضت فرمود و شاه بیگ والی
اسوات بر هم خورده ولایت بزودی منظم گردید و همانی موجده را ارمشی بدولت نقاد
امیرزاده احمد و امیرزاده محمد و پسران سلطان ابوسعید شهید دست از خراسان باز داشته
بطرف ماوراء النهر شتافته وده اخل سمرقند گشته بیرون دیوار انحصار را منصوبه ساخته و امیر
علیشیر کوتاه قدم دم هواخواهی بادشاه جوانبخت میزد از سمرقند عازم گشته شرف الازمت
سلطانی دریافت و قصیده هلالیه بنظم انشا کرده بادشاه جوانبخت میرزا سمرقند عازم
گشته شرف ملازمت سلطانی دریافت و قصیده هلالیه بنظم رسم راه آورده منظور اشرف واقع

بمشهد مقدس رسیده شرف زیارت مزار منور امام الجن والانس دریافت و نقود و اقمشه
و مماوران این بقعه مبارکه رسانید و امیرزاده بادکار محمد و شیخ حسن تیموری
و ثمانمائه مرخص سلطنت فرمانروائی خراسان گردیده تا کنار اب مرغینان با لعاقت سلطان حسین
میرزا پرداخته در بر مجال کامکاران خود تعیین نموده معاودت کرد و در باغ زاغان اقامت
در زیده بانشاط عیش و نشاط گذرانیده و هر یکی از امرای او در باجمان و دیگر جاها
به بیوردن اقوال از رعوانی مشغول گشت و از حقه بازی روزگار و سفیته بازی فلک غافل
گشته بخوردن خون هم مشغول گشتند و چیلک مستقر گردیده سلطان حسین میرزا از این
اخبار اگاه گشته بقصد امیر علیشیر خیان آهنگ کرده خود را جلده دهیان بر سر حریف باید
رسانیده تا از خواب غفلت بیدار شود کار بشمشیر انجامد بکلوان تدبیر موفق نگردید
افتاد و بیان این سخن چنانست که سلطان حسین میرزا از لشکر خود یکهزار کس در سپیده
انتخاب کرده از سمیشه قمس بطرف ایلغار کرده نوید امیر علیشیر بیخبر یکی از قراولان او
خود را گاه ساخته بطریق استعجال تمام ره نورد کردید و ناشته او را با چندان مسافت بعید
ساخته در نصف شب بر در باغ زاغان فرود نمود و معتمدان را بر ابواب ان ریاض
فرستاد که هیچکس را داخل باغ نکردانند یادگار محمد را و عالم سپاه مستی باده غفلت او رده
سلطان حسین میرزا و همان تیرکی شب از اب تیغ انتقام سرشت همان چشانیده و قتل و نهب
این شاهزاده و هواخواهان تیغ بیدریغ از انها گذشته و سلطان حسین میرزا کوس نصرت بنوازش در داده

واقبل بهات کشت وایمان واشراف الولایت بلازمت او رسیده لوازم تهنیت وشکر بجا آوردند
وامرای اوربایجان ودیار بکر که درنهایت غفلت مستغرق عیش وعشرت بودند از استماع
اینحادثه مضطرب وسراسیمه گشته بالارشناخته رو به اوطاق خود کذاشتند وخائف وهاسر
بقطوه نافت پرداختند ازی سه کس نتوانست کرفت دامن دولت بزرکوار وسلطان حسین میرزا
عروس سلطنت وحراست را درکنار کشیده زمام وزارت را به امیرعلیشیر سپرد ودرتی تمهید کارها کوشید
درتربیت احوال اولاد امجاد امیرزاده ابوسعید سلطان شهید فروکذاشت ودرسنه خمس وثمانین
وثمانمایه درقبیله الاسلام ملیخ شمس الدین محمد نام عزیزی که نسبت خود را بجناب حضرت سلطان
ابویزید بسطامی قدس الله سره العزیز میرسانید از طرف کابل رسیده بلازمت امیرزاده نائل الفوز والرفعت
وتاریخی که دربیان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف درآمده بود بجناب امیرزاده کذرانید
ودران مندرج بود که پادشاه اولیا غزه اصفیا اسدالله الغالب حضرت علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه درموضع حیران که ازبلخ سه فرسخ است واقع است واز نقالیب روزکار زیر خاک
پوشیده کشته امیرزاده با نفر ناتاق اشراف وایمان بلخ متوجه انصوب کشت وبجستن آن مکان
مقرکه بهشت کماشت بعد کاوش آن سرزمین کنبدی پدیدآمد مبنی بسنک وکچ دلوجی از سنک
سفید بر پیشانی آن کنوا شته بودند واین عبارت بران منقوش ساخته که هذا قبر اسدالله الغالب
رسول الله علی ولی الله صلوات الله علیه بمجرد دیدن آن غیر از حضار رخواست وشاه سپاه
رهی برخاک آن آستان فیض نشان سوده لوازم زیارت بجا اورد وند وند ورد فتوح بمجد کردانید

بادشاهزاده محمود از اکابر شیعه الاولیا مینویسد که مولانا عبدالغفور لاری همشیره زاده مولانا
عبدالرحمن جامی قدس سره بما روایت میکند که از حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم
وجهه تیر در باغ است وبه بشارتها نهاده ودیکر مورخین انچه درسیر میوسند مشهور آفاق
است واز اطلاع اهل اسباب والله مرجع وماب حاصل چون ازین خبر استشعار یافت پرده عفاف
دکر زان نمیداران آزرم ملک وهنر دیار بدانتظام فرصت انجام رسیده بفضل حق سبحانه وتعالی
شفای عاجل یافته وهجوم ناامیران ومحتاجان ازحد کذشت وچندان جواهر نفیسه ونقایس
اقمشه ونقود اجزا وابیض در انوک مدت تزد محاوران ان مکان مشترک فراهم آمد که کنجها
وبهانه آخوان زبان بحجز کشاید سلطان حسین میرزا ازین مژده شاد وخرم کشته باجمع از
خاصان حضرت تمام روز در کشته بشرف زیارت دریافت وقبه درکمال رفعت بر سنکهای
شریف تعمیر کرده در هر چهار طرف ایوانها جهت بیوتات احداث نمود وباری درسنج متصل درکانین
والواحی بطرح افکنده یکی ازانها بلغ زاد وقف امرفضه شیرلغه نمود که نهر شاهی استمرار دارد وابو
الفضه رانتاج الدین حسین نام فریری سپرده خدمت شیخ الاسلامی انجا بشیخ زاده قطبای عطا
نمود ومضمون الرام کشته نجراسان معاودت کرد وبعد سالی دو سالی برین نعمت فائز کشتی و
مقبوضات کرانمایه در بمر ربا وداد باش هرات جوشش بهم رسید ومعرکهای سپرد
چندکس بالازاد وباشان ماخوذ متفق ساخته بشهرت افکنده درکاه قبر حضرت امام پیدا شده
فی الفور عامه خلایق بهجوم آورده جواهر بسیار نقود بسیار نثار کرده پند کثرت مرتضیان وعلیان

وان را نوعی دیکر تفسیر میکرد وقبر مقرر میساختند که بصحت رسیدم واز خلاف رای انها میکفت
درزیر مشت ولکد پست میکشت اتفاقی بعرض سلطان حسین میرزا رسید مولانای میرزا این
محنت درسنج حسین واسطه تعیین کشت که انجا بعنایت را تاد بیکرده ازان قبل سنج
بارادید ذرایران را ازهجوم نان شوند انها سعی کمال ورزیده قرود ازاز جرد قوسنج تعلقه سا
ودرحالات تصنیف وتالیف این کتاب خان وزارت نشان حاجی الحرمین الشریفین
عنایت الله خان صورت اسوا قوازین دره خاکسار استفسار نمود معروض داشتم که انچه
مصنفان سیر باحاطه تحریر کشیده اند درکلاسته سعادت خاکسار نیز ضبط کرده ومنا
حسب السیر که معاصر بلطان حسین میرزا بود شیخ صدر تعلم اورده خان مسطور بتحریر کشته خاکسار
ماند دست ازتحریر انموافقه کشیده به احوال سلطان حسین میرزا می پردازد آورده اند که پون
کبرسن میرزارا دریافت بدیع الزمان میرزا بتحریک ارباب حسد وحفد رایت مخالفت در
تبلغ برافراخت وچندین کسرت میان پدر وپسر محاربات شدید واقع کشت وتوبتی امیرزاده
محمد مومن ولد بدیع الزمان میرزا بدست سپاه جلادکرکار کرفتار کردید ووالده سلطان مظفر
میرزا بمقتضای حیات کزخامه طایفه لسانست درعالم مستی اجارت قتل ان شاهزاده
نوجوان راکه بحسن صفات موصوف بود حاصل نموده بپایه شهادت فایز ساخت وشاه
وقتیکه بهوش آمد ازان حکم پشیمان کشته نظام الملک وزیر خود را کرفتاری این حادثه بود مالاو
تربیع کشیده وخانمان اورا پایمال تاراج ساخت ودسایس انکیخته امیرزاده بدیع الزمان بتاخت

منصوبه اما با تحریر میکشد ان شاء الله سبحانه تعالی فضاره در اصطخر اولاد سلطان حسین جمع
و پدید آمدن سلسله صفویه و مسلط گشتن بر ولایت ایران و خراسان و آذربایجان و
و فرار کردن شیبانیخا بوجنزا و بر ولایت ماوراء النهر و بلخ و بدخشان

آورده اند که چون سلطان حسین میرزا اجل زندگانی بریست و یقین سلطنت جهان ارا اقتضا
پدید آمد و بعد قیل و قال بسیار بسی بر وفق هر اش بجان قرار یافت روایت کرده اند هر ایشان
در تعریف بدیع الزمان میرزا و مصطفر حسین میرزا مشترک باشد وده و خطبه نام هر دو شاهزاده
داخل کنند آما در فردی چه سال مسطور همچنان بعمل اورده و در دو بنیاد مخالفت و عناد در میان
قسته خوانیده را بیدار کردند و در جمعی و در خرابی قصر دولت ان دوده مان تعبیه انگیخته
شرح این بیان چنانست که چون خبر این دو خطبه بسمع دیگر شاهزادگان رسید بنا طاعت انها
ناگوار آمد و سر از اطاعت پیچیده هریکی بصاحب سکه و خطبه گردید و این خطای عظیمی بود که شاه
زاده گان و امراء و اعیان لوقوع انجامیده خطای دیگر ایکه امیر مبارز الدین دیلیک مالک
بهمات امیرزاده سلطان حسین بود محوس ساخته تمامات او را لفظ در اورده قدم و او گیهان
خود را با طوای مخدرات هموش ساخته از حصار اختیار الدین بلرکت و نزد کلنک میرزا رفته
مقدمات شورش انگیز ترتیب نمود و نزاعی تمام در ارکان سلطنت خراسان راه یافت
همه الخالات همچنان خرسلیده که شیبانی خان بانوی خود کوار از اب اموبه گذشته در بلاد بلخ و
و قتل و غارت فرو نگذاشته متوجه خراسان است شاهزادگان کورکانی سپاه مخالفت در

تسرعات خط و اخراندوخته در خلال انجال قاصدی تیز رو رسیده و خبر رسانیدند که شیبانی خان
بلخ را گذارده ب غارت رو نهاده غره محرم سنه ثلاث و عشر و تسعمائه را ب آب کرگ گذشته
سمرقند را تصرف و اورده امیرزاده سلطان علی را زیر تیغ کشیده هر سو بسکی افنا موش را در چاله
نگاه کشیده متوجه خراسانست امیرزاده آماد بار رسیده امیر ذوالنون ارغونشاه را طلب داشته در میان
قرار آماده حرب و پیکار گشته شب انیخان باذر نگان خود گذار در دوی پیش اناقدار اقتدار
ماتند باد و باران جلد و چسپان رسیده آتش کارزار بفروخت سرهای بهادران ماتند گوی
در میدان افتاد و دوها خون بگرشت و صحرا رسید و دران زدو گیر ذوالنون ارغونشاه داد
شجاعت و مردانگی داده بشربت شهادت چشید و افواج خراسانرا شکستی داده افتاد و
بدیع الزمان میرزا بطرف مشهد مقدس شتافت و مصطفر حسین میرزا از مرکه گریخته در هرات
نمود دان شب را هزاران حیرت گذرانیده اهل و عیال را دعوی کرده نزد برادر دوانست و
تورنگان تکاپوی مراجعت او بجایی رسانیدند شیبانیخان منظفر و منصور گشته در بارگاه نزول
گزیدند ✻ چو تقدیر الهی بود زیسان ✻ که کرده دوسوخته ملک خراسان ✻ نیامد کار از دردان
صفدر ✻ نه از تدبیر دانایان کشور ✻ بشنیدیم این سخن از پیر کرک ✻ که تقدیر الهی را چه تدبیر
روز دوم از فتح اشتراف و اعیان هرات مثل امیر جمال الدین عطاء الله حسینی و امیر عبد الباقی
و امیر غیاث الدین و امیر یوسف و امیر صدر الدین و قاضی اختیار الدین حسن و سید رئیس
و خواجه عبد الاول و خواجه جمال الدین و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب دیوان بملازمت خانی رسیده

در نوردیده در خراسان فراهم گشته و شجاع الدین ارغونشاه و النون ارخصار قندهار باده هزار
کس یاغی کرده و را فواج شاهزادگان پیوست و یا و شاه یکسی ستان انگابل رسید و بخبر رسید
حسین بالشهور بکیک میرزا همکس از شاهزادگان مخالفت نگزد و فوجی که از عهده او
توانا بر آمد جمع آمد اما چون قلم انمای پیشگاه اطلاع سلطان حسین میرزا جاری شده بود باید
اقتباع مرتب نشده و شرایط تحریک و مجال متوقف گردید فضلیت چنانست که چون شاهزادگان و امرا
بهیئت اجتماعی انگان کل بهمت نموده و سه بر طرق گشت بخبر مخالفت فریدون حسین میرزا
و امیر مبارز الدین شیخ گشت امرا بمجلس محفل گفتگوش ارا سسته بعد در ازی سخن قرار بر احتیاط
خلاصه عزیمت انکه اگر فریدون حسین میرزا را امیر مبارز الدین دیلیک بر سبه هرات آرد
و ازتقام خود اهل و عیال اعیانرا محبوس ساخته خاتمان هریکی را غارت کند از بعده غنیم خطر
توان بر آمد و از انجا را بار و کمیت این رایی متقول صغیر و کبیر افتاده و از مال کار نه آید
یکی از شاهزادگان راه اقطاع خود گرفت و چنان هم قوی را ضعیف پنداشته در قبضه تصرف
بعیش و نوش مشغوف گشتند و چون جشنوه زمستان از ظهور فرو رفت دین هزیمت یافته و افواج
سبزه در صحرا و دشت خیمه زد محمد بدیع الدین میرزا امیر شجاع الدین و ذوالنون
را در هرات گذاشته او اخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه بجانب بادغیس رایت هزیمت
برافراخت و ایدخدی مظفر حسین میرزا نیز شوق دیدن برادر بدانصوب متوجه گشت و در منزل
سبزه زار بهشت انبار بهر دو برادر بهم پیوسته در عیش و سلامت مستغرق گشته داد تجمل و تنعم

بتخصیص حال اهالی قبول کرده بدرد شرفاء اعیان بهت برانگیخته مقرر شده و بر دو مرحله یکصد
هزار تنکه بخزانه بیاورند و مولانا عبد الرحیم بازده هزار تنکه نوشته شد و حالو قیمرا تحصیل مال
امانی داده و یکی هراسب بامور گشت و مولانا عبد الرحیم را حوالت کردند بعد ازان اهمات و زوجات
و بنات امیرزاده و اولاد امیرزاده بمظفر حسین بارگاه خانی آورده ند منکوحه مظفر حسین میرزا
مقبول خانمرحان افتاده ان رنگو بادفا در تحمل اول گذرانده سال مظفر حسین میرزا این ضعیفه
را طلاق داده و گوا ان بعد از ان بعهدی خود عاقد آورده و بی در و سر دیت بجمال خانی
در آمده و را نوش شوهر تازه جانشین مرحوم باب فرقدان حضرت خانی گشته قدس الله روحه
اگر چنین بی بود افعال زن نازا حزن نام بودی زن در همان مجلس دختر مظفر حسین
میرزا و جمال خان عبد الله سلطان در آورده تمامی مستورات را برات در اورده و سوگان
شدید مؤکد خورانیدند روجهت تحصیل مخفیات بران بیچارگان گماشتند بهره چنان یافته
طلعت بهت اهرمان گرفتار گشته دختر رشید خان پری پیکر بجنگال دیوان بدکردار اسیر گردید
محصلان آویخته بغدا آشامیدند چندان گوهر شاهوار و یاقوت بدار و عاجل بدخشان و خلجیه
رخشان و قشقه لطیفه و دیبای چینی و دریبی و ملبوسات قیمتی ضبط در آورد کز حوصله
خیال و مخمدان پرده نشینان هویدا مضمحل و بینوا ساخته بدانسان بعقوبات
گرفتار ساختند بعض اعیان بارگاه خانی زبان بشفاعت کشاده ان ضعیفه بارا بنیابت
دامنیدند و همچنین اعیان و اشراف خراسان در طلب زر مصادره و جزیه در قیمن و شکنجه گرفتار

بودند دانوای امانت زبانی و فعلی میکشیدند ۵ علم و دانش ظلم اندران یوم : جهان تازه
شد از آمد مظلوم : برامد از شیون نرم دم : بود آن قوم را اصلاح تر مم : بعد ازان کرد
دار دیه بندو بکس روز جمعه او اخر محرم سال اربعه و عشر و تسعمائه خطبه شیبانی خان ولد
ابوالخیرخان پادشاه ترکستان در مسجد جامع هرات خواندند ولقب الخباب در خطبه امام زمان
خلیفه رحمن مذکور شد و در همین هفته قلعه اختیار الدین و حصار بره بتوفیق کرده میدان
انحصون بملازمت رسید استقبال ابواب طلبجات را حاضر ساختند و تمامی خراسان
خراسان را احاطه ضبط خالی در آمد همدران ایام خبر رسید که ابوالمحسن میرزا و محسن میرزا در
مشهد مقدس شحکم گشته آماده حرب و پیکار اند از جناب خاقانی تیمور سلطان و بعد الله خان
بجار به میرزاده کان خراسان لشکر کشیده در سواد مشهد محاربه عظیم واقع گشت و بسیار
از امرای خراسان مقتول و اسیر گردیدند و هزیمت فاحش بر اقوام امیرزاده کان افتاد امان
هر دو برادر بنفس خود مشاهده حرب کشته دستگیر گردیده معروض عشیره قضا کستند از انجا شاه
زاد کان جوجی نژاد متوجه سر براد کشتند و ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و دیگر
تا فته بسمت نجواد رفتند و تمامی ولایت ایران و توران و ماوراالنهر و خراسان تصرف
شیبانیخان در آمد در عرض نه سال از واقعه سلطان حسین میرزا الغایت سنه عشرین و
تسعمائه امیرزاده الغ بیک امیرزاده مظفر حسین و ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا خیدین
نوبت محاربه کرده ردی طفر نادیده در ولایت جرجان داد زبانیان درستوات متعلقه میکنی

طبع مسافر ملک عقبی گزیدند و دختر محمد زمان میرزا و لد بدیع الزمان میرزا ازان پادشاهان و شاهزادگان
سیح کسی در قید حیات نماند و خانه کاراه و پیران او در متن حالات بمیمنت سمات پادشاه سلیمان بارگاه
حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی مرقوم میگردد ۵ خورشید حیات کی بود پاینده : ذات
نبود نور بقا پاینده : چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده : باشد همه را بیک اجل اینده : و چون نگین
پادشاه زمان و ابن ولایت ایران و توران و عراق عرب و عجم و اذربایجان و شروان و گرجستان و گرجستان و
ماوراالنهر و خراسان از تصرف اولاد امجاد حضرت امیر تیمور صاحبقران بعد کامرانی یکصد و پنجاه سال درسنه
هفتصد و ست هجری بالکل بدر فت و بجز پادشاهی مهستان حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی
کرد دران ایام دگابل و غزنین رایت سروری افراخت سیح کی از شاهزادگان تیموریه بدین رتبه کامیاب
و شیبانیخان و دیگر شاهزادگان جوجی نژاد در ولایات مستولی گشتند و چندی نگذشت که پادشاه
جمجاه اسمعیل میرزا صفوی که تختنشین پادشاه سلسله صفویه است از کوهستان شروان دایروان بیرون آمده
بعضی اولاد ایرجس یک را که شته بر ولایت اذربایجان و فارس و عراق عجم دست یافت و بهمچنان
چه و چسپان در مرو با شیبانیخان او یکه خانمسطور را با دیگر شاهزاده کان شربت شهادت
چشانید و بجز بابر و ماوراالنهر و خشان بدست شاهزادگان جوجی نماند و تا حالت تحریر اولاد این پادشاهان
بهمان دیار حکمروا ولایات کامروا اند پس لازم آمد که شمه از احوال سلسله علیه صفویه بتحریر در آورده
مطالب اصلی نماید تا طالبان این فن را حالت منتظره روی نماید و از چگونگی ان آگاه شده شکر فیضهای

برین داستان بکشاده شد از ین حکایت کوشش کن تا بدانی که فاعل حقیقی کیست و تیر تکبهای
چیست پوشیده نماند که راویان روایات و حاکنان حکایات غریب هزار داستان قلم را در
ایرا رانست و حسب ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان صفوی بنطق در آورده اند که شاه اسمعیل بن
سلطان حیدر بن محمد خنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن خواجه
شیخ صفی الدین بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صلاح بن قطب الدین بن صلاح الدین بن
بن محمد الحافظ بن محمد تویس بن فیروز شاه بن محمد بن سرفا محمد بن حسین بن محمد بن ابراهیم بن صفر بن محمد
بن اسمعیل بن محمد بن احمد عراقی ابن ابو محمد بن ابی القاسم حمزه بن امام سفتم موسی کاظم علی
علیه السلام بوده اول کسیکه از عرب تبدیل آورده در ولایت شاه بوده و در انجناب در سلسله شیخ کیلان
و موضع زنکین منزل گزیده و چون وی سفر عقبی اختیار کرد دو پسر او سید عوض در قریه شهر بن
مصافات ازدبیل متوطن گشت و او را پسری بود امیر محمد نام و در سفت سالگی او از نظر مردم
غایب شد و بعد بهفت سال ترماده و پدر رسیده تقریر کرد که طایفه جنیان مرا دیدان خود برده
بحفظ کلام الله فایز ساختند و چون او نیز بدار عقبی شتافت سید صلاح الدین قایم مقام او گردید
و بعد رحلت او سید قطب الدین پسر شش از فرض گذاران وارد دبیل نقل کرد و از ترس خبر کرد جسیان خانه
زیر زمین متحرکرده با اهل و عیال زندگانی کردن گرفت و در انجا او را حق سبحانه تعالی فرزندی عطا فرمود شیخ
صفی الدین موسوم ساخت و انجناب بعد از رحلت پدر بزرگوار طلب پرکمال بسیار از زفت و بدل در خانقاه شیخ
عبد الرحیم قدس سره بدیع فیض و فیر دانست و بصحبت شیخ صلاح الدین سعدی بشرازی فایز گشت و سید

صلاح الدین برادر خود را دریافت و از امیر عبد الغنی فهمانی و خواجه علی و اکرامات حضرت شیخ محمد را
گیلانی تدقیس سره و استغال نموده بکمال شوق در عین سرما متوجه گیلان گشت و بمبارعت تمام قدمران
رسیده بکلبه درخت شیخ موسی الله که مردی مرتاض صایم الدهر قایم اللیل بود فایز گشته طریق ریاضات
و قاعده عبادات اموخت و بکمالات صوری و معنوی بهره یاب گشت و بشرف دامادی جناب
شیخ رسیده خلعت خلافت و ولایت ارد بیل پوشید و دران ولایت سعادت کرده ابواب
هدایت و ارشاد بر دری خلایق گشود و چون در سنه سبعمائه شیخ زاهد قدس سره دار فانی را بدار بقا
رسیده و در کیلان مدفون شد جمع صوفیان و مریدان شیخ مرحوم بملازمت شیخ صفی الدین رسیده و
ارادت و در انگرو ندو کثرت و هجوم مریدان از حد گذشت و در روز بهجوم ازدحام کرده نان بدرویشان
تقسیم میشد و از مولانا عبد الملک و او مولانا شمس الدین منقول است که من نوبتی مردمی را که از راه شرق
جهت ارادت بجناب شیخ صفی رسیده بودند شمار دادم در عرض سه ماه سیزده هزار کس شمار در آمد
پس تعداد دیگر مریدان و ارادتمندان ازان قیاس باید نمود جناب شیخ دوازدهم محرم سنه خمس
و ثلاثین و سبعمائه در ارد بیل سر عقبی گزیده و در همان منزل مدفون شد قدر شش نیز از دشتر یه
بعد ازان شیخ صدر الدین موسی و او الخباب بر مسند هدایت تمکن گشت و علم فقر و درویشی او بر اکناف
عالم بسیط و هجوم صوفیان از حد گذشت ملک اشرف چوپانی حاکم شیراز بانجناب راه یافته ملاقات
طایفه سنیه محسوس ساخت و چون در سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیگ خان بر ملک اشرف اغالب آمد
و او را بکشت جناب شیخ بنجات یافته بر ارد بیل شتافت و بعد چندی مسافر ملک بقا گردید بعد او شیخ

خواجه پیش قایم مقام او شد و لزم زیارت حرمین شریفین را دهم الله قدر السفر مجاز متوجه گردید و در همان
سفر سفر بقبی اختیار نمود و سیع ابراهیم خلف الصدق جانشین او شد و او نیز سفر آخرت در همان
گزید بعد از سلطان خلیل بکجای او متمکن شد و از دعام خاص و عام کجوری رسید که ایلچیان شاه
ترکمان از او هراس خورده بکلی وطن اشاره کرد سلطان جنید بطرف دیار بکر متوجه شد و او انصراف
حسن بیک حاکم آنجا را مقدمش را غنیمت دانسته از حسن کیقباد را السلطنت همان بود و
چیچکه نام خواهر خود را در حبال نکاح حسن بیک انواع تجویل نمود و انجناب بعد چندی شاد کام و مقضی المرام
با اهل و عیال بکانب اردبیل متوجه شده با صوفیان در خالقاهش هجوم کردند ایلچیان شاه
ترکمان حاکم آذربیجان ارتوسل ایرجس بیک پیشتر رتقام مخالفت در آمده فوجی جرار بکانب
اردبیل تعیین نمود سیع جنید بطرف شروان نهضت نمود ایرخلیل شروانشاه بموجب اشاره ایلچیان
جهانشاه مسدود راه کشته آتش قتال و جدال بفروخت سلطان جنید دران معرکه با سیاری از یاران
بشربت شهادت چشید و در همان دیار مدفون گردید سلطان حیدر بجایش در اردبیل بر مسند سروری
نشست و تاجی دوازده ترکی از مقولات قزلباش اختراع کرده بسر صوفیان گذاشت و انجا عرا القزلباش
یعنی شیخ سر سوم گردانید و چون دران سنوات ایرجس بیک ایلچیان شاه ترکمان را تتبع کرده بعد
سالی سلطان ابوسعید میرزا کورکانرا بشربت شهادت چشانیده بر تمامی ولایت عراقین و آذربایجان
مستولی گشت نسب سلطان حیدر بشیخ زاده خود کمال سفقت بجا آورده جبه صلبیه خود جلمه بیکی آغ
را در سلک ازدواج او کشید و حق سبحانه تعالی انجناب را ازان عفیفه سه فرزند سعادتمند عطا فرمود یکی را

سپرده و چون در سنه اثنی و تسعین و ثمانمائة امیر یعقوب بادشاه آذربایجان و عراقین
در بلاغ ارّان باجل طبیعی از تخت بر تخته جا گرفت و در همان دو تره رو یوسف میرزا را در دار السلطنه
بدامراض مختلفه زه نوردِ ملک عدم گشته چنانچه یکی از سرایی ان عصر این بیت گفته

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار کشته چه شد یعقوب را کی

و صوفیه خلیل و دیگر امرا میرزا یوسف را بر سریر سلطنت نشاندند و بعضی امرا را
مخالفت بر افراشته مسیح میرزا و امیر حسن بیک مرحوم السلطنه برده گشته در محرای ارّان
اتفاق محاربه هر دو بادشاه افتاد مسیح میرزا کشته شد میرزا یوسف صاحب تخت و تاج گردید
و صوفیه خلیل سلطان ازین فتح کلاه نخوت بچرخ گذرانیده با امرا مخالفت بشروع نهاد و سلیمان بیک
در وقت قتال صوفی خلیل بالقتل آورده عنان فرار بدست گرفت امیر سلطان حاکم
غزه و دیگر سلیمان بیک بناورده بگوه بالنجق رفت و امیرزاده رستم بیک بهزیمت امیر حسن بیک مرحوم
را از حصار النجق فرا آورده بر تخت فرمانروایی متمکن ساخته بالشکری جرار روبه تبریز نهاد گذاشت
بعضی امرای منافق امرای موافق و امیرزاده مالسعیر میرزا را مصوم ساخته با امیرزاده رستم بیک
اطاعت نموده و امیرزاده مالسعیر گریخته نزد سروانشاه رفت امیرزاده رستم بیک دار السلطنت
اذربایجان را بتمکن و جدل بدست آورده قاصد بیک را بحکومت دیاربکر مامور ساخت و سلطانعلی
و محمد ابراهیم و محمد اسمعیل دو اوده امیرا را قلعه اصطخر طلب داشته در مقام تربیت انها بود پیش آمد
و چون سروانشاه سر از اطاعت او پیچیده بود فوجی جرار همراه سلطانعلی کرده بعزم تادیب امیرزاده

بالسعیر طرف سروان روانه فرموده و امیرزاده مالسعیر از پیش ساخت امیرزاده سلطانعلی و امیرزاده
سلطان بابر سروانشاه محاربه کرده امیرزاده بالسعیر بالقتل آورده منفذه منصور بملازمت
امیرزاده رستم بیک رسیدند و امیرزاده رستم بیک شاه فرخ کشته بر تبه شاهزاده منصوب
نمود و اباء الده انها رخصت رفتن اردبیل داد انها بمنزل مقصود رسیده بعد ساعتی کامیاب
مدعا گشته بصوفیان و قزلباشان از هر گوشه سر بر آورده بسر انها هجوم کردند و غلغله عظیم
بساحت امیرزاده رستم بیک افکنده فوجی بدفع فتنه انها تعیین کرده شاهزاده کان صفویه
با طایفه قزلباش آماده حرب گردیدند سلطانعلی از دست ترکمانان بشربت شهادت چشید و
بسیاری از قزلباشان معروض تیغ قضا گشتند و محمد ابراهیم محمد اسمعیل باتفاق حسین بیک لله
و خادم بیک عنان از معرکه تافته بطرف کیلان متوجه شدند و همگی دو صد نفر از مریدان و صوفیان
و قزلباشان رفاقت نموده نزد و بست و شش تمان و تسعین و ثمانمائة وارد ولایت لاهیجان اتفاق افتاد
شاهزاده کان صفویه بافتاده میرزا علی حاکم انجا بلوازم تعظیم پیشکاری آورده دقیقه در تعمیر کاری و نوازش
فروگذاشت بعد چندی محمد ابراهیم لنگر لباس اجداد کرده کلاه مشعرات بدستور ترکمانان آق قویونلو
بسر گذاشته از لاهیجان بر آمد و شاهزاده اسمعیل باتفاق خیر سگالان خود بدون در ولایت شیروان
و اکثر ممالک آن شاهزاده بلند اقبال بعد تجرید حالات اولاد ایرجس بیک بضبط و ربط آن دیار
اندکی از جنایر ابوالنصر ایرجس بیک احمد سلطان نام دران فتورات خود را نزد دقیقه روم رسانیده
بود دقیقه روم بر تو التفات بحال آن کشته و دقیقه از حمایت و همداری فرو گذاشت و علاوه ضیافتها

عنیزه و انیزه رجال لکاحس درآمده چون خبر سلطنت امیرزاده رستم بیک باد و سیدقوی جرار امیرزاده
بدرآرفته بطرف اذربایجان متوجه گشت امیرزاده رستم بیک تیزاز فقر سلطنت خود با لشکر کیا
عظیم استقبال نموده بر ساحل ابه ارس اتفاق محاربه با قادر رستم بیک با اکثر اعیان گشته شد و
نوبت سلطنت باحمد سلطان بنی عم او رسید که گفته آند هر یکی بنجر و نوبت او مست انواع
روم احمد سلطان را کار مرد اساخته بیاوطان خود مراجعت نمودند و هنوز شاه ارسلطنت او
بگذشت که ایه سلطان و قاسم ترلک اتفاق و رزیده ان بیچاره را تیغ علدر از تخت برتخته نطع فرستاده
و عایانه خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد امیر یعقوب که بعد قتل امیرزاده مالیسفر در روان
میکند را بیند رایج ساخته اورا طلبداشته و بر تخت تبریز اجلاس دادند در خلال انحال احمد کیا و
اولاد پسران یوسف میرزا سراز کوشه برآورده فوجی جرار فراهم کردند ایه سلطان و قاسم ترلک و
دیگر ایمان ان دیار سلطانمراد را بر سر امیرزادگان بردند در موضع عرعری محاربه عظیم واقع شد ایه
سلطان کشته شده سلطان مراد هزیمت خورده بشیراز رفت امیرزاده محمدی عروس سلطنت
بتبریز آراد اغوش کرفت و امیرزاده اولاد را حکومت دیار بکر داده و چندی نگذشت که امیرزاده
اولاد نیز از نوخان فراهم آورده بکیابت تبریز روان شد امیرزاده محمدی بمقابله و مقاتله مستعد نبود
شکست فاحش یافت و حیران و پریشان نسبت بشیراز شتافت و بچنگال سلطان مراد گرفتار
گشته آوازه دیار عدم کردید امیرزاده اولاد بر سلطنت اذربایجان و دیار بکر فرمانروا گشت و
سلطان مراد بر تخت فارس کامروا کردید و چون فلک دوار در صدد دکارسازی سلسله علیه صفویه بود

هزار و پانصد کس زیر رایات شاهی فراهم آمد چون کزاران لشکر در سواد سکزآباد بسلطان حسین
بیزد ایه جهانشاه ترکمان حاکم ولایت خواست که سبکبار آرد عمدهای شاهی الکا گشته
و دلاوران جهای شیرین غافل ساخته دفع ان افت کردند و ازان دیار نهضت نموده در موضع
قرقره منزل نموده و چون دو ماه در موضع قرقره رایات شاهی متوقف گشت فراولان لشکر
و دیگر امرای قزلباش کوشش بر این زمزمه داشتند ماتند باد و برق خود را ازدوم رسانیدند
بعضی شایسته بهمرسیدند و نخست از معسکر شاهی خلیفه الخلفا با جماعتی ازبهادران بطرف حصار
مهین شتافته بغفلت بیخبر و قیاس عربت اورده بملازمت شاهی پیوست و تمامی ان اولجه
را بموجب فرمان عالی بهادران لشکر منصور قسمت نمودند و قسمیکه بسواد شماخی مصروف خیام
دولت کردید سه روز شاه بموجب عبادت قدیم بیست هزار سوار و سی هزار پیاده از دشت مصر
فراهم کرده آماده محاربه کشت و شیخ اسمعیل با هفت هشت هزار کس بر اعدا حمله کرده صفوف اعدا را
هزیمت داد سروانشاه بقتل رسید و غنیمت بیشمار بدست بهادران افتاد شاه طغرپناه
سه روز در مکان فتح توقف نموده روز چهارم داخل شروان شده و سکنه انجا را بندای امان
داده ضعیف و کبیر را از خود راضی ساخت و خلفا بیک را بسیجر شهر نوتعیین نموده ابراهیم ولد سروانشاه
خوف در پراس نخود راه داده بحنگ و جدل رو بفرار گذاشت و شهر نو در تصرف شاه نو
در امد و کلانتران ان بلاد بانعام خلعت فاخره قرین مرحمت خوشدل و ممنون کشته و عهدران حالت
در محاصره دو سه روز حصاریان کوکه بر سر پاهلو بفلک میرسانیدند مفتوح کردیده اری چون غنایت

نیز از ان دودمان اولاد امیر حسن بیک بر عرصه روزگار زمانه شاه ارکان دولت را بیکدیگر شمشیر کین میزدند
کرده در استیصال سلطنت ان دودمان رایتی بقصد کشته که بتقریب معلوم رایتی نکته قبلاق
میکردد خانیکه حضرت نظامی کنجه میفرماید ۵ خرامیدن لاجوردی سپهر ۵ همان کردن کین
ماه و مهر ۵ پسندد اکر نهبازی کهربت ۵ سر ایرده این چنین سر بریست ذکر خروج شاه
اسمعیل صفوی نراد از کوهستان لاهیجان تفاریر کشتن بعد عازم دیربنه خوردن عهد عنایت نمودن شان

درجیب السیر مرقوم است که چون ایرزاده الوند و امیرزاده سلطان مراد بر ولایت اذربایجان
و اران و فارس و عراق و جمعستولی کشتند و مخالفان خود را ازمیان برکرفته بر دو تفصیل
مملکت بر سریر سلطنت تمکن کردیدند امرا و اعیان سعی کرده میان بر دو بادشاه عقد مصالحه
درست ساخته و قرار یافت که قزل اوزن سرحد بر دو شاه باشد ۵ جوشش کرفتند
مرجانیان سرزلف ساقی ۵ کر فلک شان کذارد کر قراری کرند ۵ آورده اند که چون خبر شکست
اولاد امیر حسن بیک در لاهیجان انتشار یافت و غلغله و شورش در افتاد ولایت اذربایجان
و عراق عجم و فارس بلند کردید شاه اسمعیل که در انوقت دوازده سیزده ساله بود بالاتفاق
خود که عبارت از بیک و لواجی بیک و حسین بیک لله و خلیفه الخلفا باشند مشورت در زده
غرم برادران از کوشه لاهیجان نمود پیر علی حاکم اندیار بر چند مبالغه کرد فایده مترتب نشد و
در ماه محرم سنه خمس و سبعمائه با سیصد کس از قزلباشان و صوفیان ازان کوهستان خروج کرد
و جار جیان و شراه لان را جاهت اوردن قزلباشان و صوفیان تعیین نمود و اندک مدت

ایرد بچون اعانت نمایند چه مراد لی کرد و کاوش فرماینه چنان رود نماید و حسب الحکم شاه طغرپناه امرای
نیکخواه ۵ قبال امانی از سکنان حصار با کوشش تحصیل در آورده بر بهادران جنکجو تقسیم نمودند و جواهر
قیمتی و خزاین و دقایق و اسباب زیاست سراوان شاهیان در سرکار شاهی ضبط کرده
استخوانهای باد شاهان اولوالامر را از قبر برآورده بمشهد کار شاهی ضبط کرده ۵ باغات و
ریاضات انهارا بر بد و اینچه و بناد بزرا خشده دار طوت و صولت انواج شاهی کوتوال حصار کلستان
بجنکی و جدل بقالیقه قلعه را بدرکاه شاهی حاضر ساخت و خزاین و دقایق انحصار نیز داخل خزانه شاهی
کشت شاه طغرپناه خاطر ازان حصن پرداخته ازرود کذشته متوجه اذربایجان شد امیرزاده
الوند بر بجوان بود کر این اخبار بوحشت او رسید و در سر رشته هوشیاری از دست داده عنان کام
سبکسری را بافوجی جرار بر سم استقبال روان ساخت فراولان لشکر شاهی جلو و چسپان بر فوج
مخالفان تاخته هزیمت فاحش داده و اسب و شتر و اسلحه فراوان غنیمت کرفته دقیقه در قتل
و غارت فرو نکذاشتند امیرزاده الوند دست و پا کم کرده بخجوا مراکذاشته در میدانی وسیع بحالی
جنک اقتدار نمود شاه طغرپناه بخت بخجوا مراتصرف کشته رو بمعرکه اورده و جنکی در غایت صعوبت
بوقوع پیوست و بهادران هر دو لشکر حملهای رستمانه کرده در کشش و کوشش دقیقه فروکذاشتند و چند
هزار کس از طرفین در میدان افتاد و دران زود کیر شاه طغرپناه کرد انوقت عرش بهادر ده سر سیده
بود بنفس خود بر اعدا حمله کرد و هیچکس از بهادران نامی را بنوک سنان اردا کزار و صدمه تیغ
آبدار از خانه زین جدا ساخت و صوفیان و قزلباشان از شاهد و ان شجاعت اسلاف جلادت و

ومردانی بر آنجمنه باحرانیان درانوختند و جانستانی و جانستانی درین گرفته سرگمانان را بخت
داد و نوا میرزاده الوند روار سرکرتا نقه بجانب روم شتافت و در همان دیار بمانه قدر نفس
بدر گشت و شاه اقبال پناه در محل تخت مصر بخیام ساخته بعرض او رفته و مسنت فرمان داد
جنان نرد و جواهر و سیان برای و سراسر و اسباب تجمل و ریاست چندین خواقین نامدار را جای
کرسحاب قسم از تعداد ان زبان بتعریف کشاید بادشاه قوی طالع بره و لشکر نجاح عام و منصور کبیر
لشکر رسانیده سه روز در عیش و نشاط مستغرق شدند از انجا روز چهارم بعضت نوده داخل دار السلطنه
تبریز گردید و بر سریر فرمانروایی و ولایت اذربایجان و ابران و کشوران جلوس نموده و سکه و خطبه بنام
جای سلطنت و سامان لشکرکشی از قیصر روم و خاقان عراق عرب بگرفت و اسباب امارت چندین پادشاه
در سرکارش جمع گشت سبحان الله چندین سرداران رستم آن دوره و زمان در تنهایی این دولت
زندگانی تلف ساخته و با وجود سامانی شایسته بوی خود بسامان هیچ کی نرسیده و عالمی درین آرزو
بخاک ادبار رفت و چون بخشوده فضل الهی جلوه گر شد شاه طهماسب شاه طهماسب شاه طهماسب
و اندک مدت بر لوای قوی دست یافت الحق الامور مرهونة باوقاتها اگر زر جانب معشوق
نباشد بدوی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد شاه طهماسب شاه طهماسب حسین بیک لله را بمنصب
وزارت جاداده و بهم وکالت برانیز دگر را مقرر گردانیده قاضی شمس الدین را صدر الصدور ساخت و
بتعیین نواب ایران خود را بر سپهات شایسته تعیین نموده قشلاق همستان در تبریز انداخت
چو تو نیت قبلهٔ ابی گردیابی برگزیده بخت شهریاری ایران را لطف خویش بنواخت بانعام

فرادان

سنوات بحکم سلطان حسین میرزا نور گهان بادشاه خراسان ولایت دربیسو خال امیر دلی بیک صاحب قران
مقرر بود حیدری بیک تمامی ولایت را از کماشته او مستخلص ساخته و حصار طبسین و قلعه تون
آورده بعلامت شاهی موسوم و چند کس بر کشان انجا را معین ساخته بنظر اشرف در آورده
چندان اشنا الیجیان حکم رفت و بهم مهر درگاه شاهی رسیده نامه حکم را با دو معانات پیشکش فرستاده
و بعد تا لمنا ظرین سپهران ابرقوه را در نظر الیجیان و فرنس اجنین انگذه به الک گشته و
الیجیان را از مشاهده قهاری شاه لرزه در اندام افتاده و بعد رخصت بلدرفت حکم را
رسیده و انحکایت را بتقریر در اورده و در سنه اربع و عشر و تسعمایه بمجرد یک علامت را نوشته
متعاقب سلطان مراد تعین مشدان نامراد انده و اقتدران جوا گشته بطرف نواحی طبسین
افواج شاهیان قلیل را مایده علامت شاهی هیوست و همدران سال رایات سایه پیچاق انعطاف
در اهتزاز آمده دار السلام را از دولت یار یک نام کوتوال نرگمانان مستخلص ساخته حکومت انجا
بخلفان یک مقرر نموده بطرف دشت کربلا متوجه گردید و بعد زیارت شهدای کربلا علیه الصلوة و السلام
متوجه قم شده در انجا بلشکر ستان شرف نزول افتاده و ملک رستم حاکم ولایت شرف ملازمت
دریافته و چون رستم کالانی داشت بفرمان شاه رستم را در لکهو مرا جا بر تصرف نموده و خلعت فاخره
پوشانیده نواخته مقرر داشته و بهمان منصب دارد و بنیابی میگردید و بشمول عنایت شاهی گشته رخصت معاودت
یافت و چون خبر استیلای شیبانیخان و دولت تعرف او رسیدن بولایت خراسان و هلاک شدن
کشته شدن اکثری اولاد سلطان حسین میرزا لوغرض شاه رسیدن از ولایت خاطر او پرداخته متوجه

فرادان شهر تبریز را بهتری داده سریر جاه و تاج سروری داد و چون دشمن دیرینه
سر تسخیر و استعداد منهیان تیز رو رسیده تمخاب شاهی خبر رسانیدند که سلطان مراد با هفتاد
هزار سوار مسلح و کامل از فارس متوجه تبریز است شاه طهماسب شاه طهماسب با پنجاه هزار سوار از تبریز راه
نموده و چکی نهایت تصعوبت برقی آنجا رسیده از گشتها گشتها پدید آمده در دره های خونریزان
گرده پدید آمد لاجرم سپهر و فیروزی بر پرچم رایات شاهی وزید سلطان مراد و لعینان او
بفرار گرائیده و چندان غنیمت بدست قزلباشان افتاد که در حوصله خیال نگنجد شاه اقبال
مورد فتح و ظفر گردیده متوجه قارس گشت و عراق عجم را منقبض ساخته بر سریر سلطنت
جلوس نمود و سکه بنام شهریار به انعام نقود احمر و ابیض نوا خته رعایت تمام بحال اعیان دولت
بروز بیدول نموده و علم یکدلی بر افراخت و چون سرمان میرزا و دیگر سلطان مراد در شیبک
رسیده در صدد فراهم آوردن لشکر بودند رایات شاهی بکرمان متواتر داخل کاشان گشت سلطان
مراد از بیکار گذشته در قیاطل علاء الدوله فرود آمد چون خبر شاهی در کاشان محقق شد
ترتیب داده امراء اعیان را طوی داد و اجرای امور مالکولات و مشروبات هر یکی از سرداران انوا را بعهده
خود بیاری او عوانی داد و ترتیب و نسق کرد از هر کدام عهد و پیمان گرفت و اسپان تازی با
ساز و لجام مرصع و قبای کرانبها و خلعت فاخره و نقود وافر بهر یکی از سرکرده های لشکر بخشیده و در سلک
سپاهی مصاف فرموده تسخیر ولایت فرمود و بشمار و تعریف در کمر بست و تمامی حصول ولایات را
گشته ساخته و در سنه عشر و تسعمایه جیک یا ما جود آمده و بصوب ابرقوه رخصت نمود و خود

ممات پیشه و اخر الامر بسم فتح بر سریر سلطنت قرار یافتند و شیبانیخان بالاصد کس از خویشان را قربانی خود و اکرده کشته و مرده
که صحیح ابو سعید متحقق نشد و اتفاقات غریبه بظهور پیوست و بعضی از ان بخط را بی فیکوده قرار یافتند ماتنه و وقایع ان اعلوا اعلم
محصور از انست ممات چنانند روز دهم رمضان سال نهصد و شانزده هجری شاه اسمعیل بقصد تبریز داخل عراق گشت خطبه بنام حضرت
اثنی عشر دران دیار مکرر گردید و فتح ممالک اطراف اکناف سمت ترسیل یافت ایزاده اولوس الخ خان میرزا حاکم
بلاد شاهی سیده و بلخ فاخره و بعضی از ولایت بدخشان تسخیر سلطان حسین مکرر روم بطرف آذربایجان متوجه گشت شاه اسمعیل
با فوجی جرار بقصد ممانعت نهضت نمود خنکار روم ترتیب اقوال کرده در چالدران علی زنجیره تپه ساخته اماده حرب و پیکار شد و دوازده
نفنگی را بشیوه ی توپخانه اماده و هر روز میان آن دو لشکر محاربات عظیم واقع میشد و بهادران طرفین بمیدان کارزار میامدند
و مردان کل بطور می اورد و شد مقتول گردیدند یکی از بهلوانان روم در هر مرتبه از آثار سیده شاه اسمعیل را الحق خوانده شاه را
تقاضای مبارزه مینمود شاه اسمعیل نیز بمیدان نبرد خانه گشت و دو سه دست حربه با هیکر بمیان آمد یکی از هر دو کار گذار نشد
شاه اسمعیل جنان برتی شیر بارتبار بر فرق قیصر رسانید که خود و کمر قیصر را بجامه حلقه دری او شکافته تا نصف قامت رسیده و پاره از
گوشت او را جدا ساخت پهلوان را بخنجر خنکار روم رسانیدند ازان قوه و دست پنجه جران ماند و محل عبرت دیگران گشت و مصالحه کوزه در میان اورده طرفین
روم را حضرت شاه اسمعیل بالسلطنت معاودت فرموده بنظم و نسق ولایات پرداخت چون مکرر پادشاه کیتی ستان حضرت ظهیر الدین
محمد بابر بهادر غازی را با سلطان حسین مرزا در ان سنوات تسخیر بلاد بخارا و سمرقند و اقالیم دیگر دست داده بودند و محاربات فیمابین
شاه اسمعیل اتفاق نموده بود پادشاه کیتی ستان فرستاده باسلس محبت و یگانگی را استحکام ساخت و چون ایجنگامات بمقبول
دو عالم ارایی عباسی و حبیب السیر سطور است خلق ان باب گزین و زیاده ازین باعث تحریر حالات ان شاه والا جاه نباشد
بر داخش خیالی زفضولی نمانند و بیان کتب بسوله اکتفا کرده زبان قلم را بتحریر حالات میمنت سمات پادشاه کیتی ستان
منطق مدارد و هم که اصل مرعا بحصول انجامید و انچه نوشتنی بود بعرض رسید و اید المسیح نبی و الاقتسام من الله

کفتار در ذکر حالات میمنت سمات پادشاه کیتی ستان حضرت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی

موزخان بشیرین کفتار در ادیان فصاحت اثار چنان در رشته تحریر کشیده اند که چون پادشاه
سعید شهید سلطان ابو سعید کورکان در ولایت اران از دست امیر حسن بیک قراقوینلو
شربت شهادت چشید از اولاد امجاد انجناب چهار فرزند ارجمند بتفصیل ذیل بوجود امدند
مادر البنر دیگر کامروا و مستولی بودند امیرزاده سلطان احمد در سمرقند و امیرزاده سلطان محمود
در بلخ و امیرزاده عمر شیخ در فرغانه و اخصی دانه جان و امیرزاده الغ بیک در کابل و غزنین
و امیر حسن بیک بعد شهادت ان پادشاه شهید بعرض بلاد و امصار عراق عجم و فارس
را مستحر ساخته متعرض احوال شاهزادگان کورکانی و سلطان حسین میرزا بیقره امیر صاحبقران
امیرزاده بابکار محمدی عم خود را تیغ کشیده عروس سلطنت خراسان را در کنار کشید و کرمان
و سیستان را نیز منقوع ساخته متدلی معارض اولاد بادشاه شهید گشت اما سلطان احمد
سلطان محمود و چندین کرت باهم اتفاق و رزیده بر سر امیرزاده عمر شیخ بطرف فرغانه دانه جان
لشکر کشیدند و کاری نساخته نماند البنر معاودت نمودند و همچنین یونس خان بادشاه مغولستان
با او زبکان خونخوار در سواد انه جان ورود نمود و مصالحه کونه بمغولستان رفت
و چون روز دوشنبه چهارم شهر رمضان سال ۸۹۹ امیرزاده عمر شیخ در اخصی از بام کبوتر
افتاده بر حمت حق پیوست از انجناب سه فرزند ارجمند یادکار ماند از انجمله مهتر کرو بهتر حضرت
ظهیر الدین محمد بابر بهادر و دومین جهانگیر میرزا سیومین بابکار ناصر میرزا در حالت رحلت پدر بزرگوار

حضرت ظهیر الدین محمد بابر که دوازده سال بود در حصار اندجان تشریف داشتند و چنانکه مرقوم شد در اخصی اقامت
داشت امرا و اعیان ولایت بجناب حضرت ظهیر الدین محمد کمال طاعت و انقیاد دکر میرزا ایشان را
مطیع و منقاد و انحضرت ساخت سلطان احمد سلطان محمود را طمع حصار اندجان و اخسیکر شد و در
بخارا برادره کورکانی میرزا در زاد کان نیم لشکر گشیدند امرا و اعیان اندیار بحضرت بابر حصار اندجان
و اخصی را باستحکام داده کمر بحصار داری بسته شاهزادکان کورکانی طاقت دست تصرف در ان
قلعجات نیافته بطرف سمرقند معاودت نمودند سلطان احمد در بهان سنه عزم تسخیر عقبی کرد و سلطان
محمود بعد چند کاه مسافر ملک عقبی شد در سنه ثلاث و ثلثمائه حضرت ظهیر الدین محمد بابر بهادر
بطرف ماوراء النهر لشکر کشیده حصار سمرقند بهیب ماتمد را متصرف گشت و در انحصار طرح فتنه و فساد
زمستان انداخت و عزم جزم نمود که ان حصار را بدستور قدیم مقر خلافت ساخته تاجایی ملوک
از خسرو خانمک مضاف سازد لیکن امرا موافقت نکرده بطرف اندجان روان شدند
چنانکه مرقوم شد امرا را بسرداری برداشتند و ایشان را بر انواع شدند و بهدران ایام مرض جدری
طرح انحراف طاری شد ناچار دست از ولایت برداشته بطرف اندجان متوجه گردید امرا و اعیان
استقبال کرده ابواب حصار را واکرده و امیرزاده چنانکه مقرر است بهیئت لوازم اطاعت بجا آورده
در غیبت انحضرت اعیان و اشراف سمرقند امیرزاده سلطان علی را بحکومت سمرقند مقرر ساختند و چون
در سنه تسع و ثلثمائه شیبانیخان پادشاه ترکستان بلخ را غارتیده بمحاصره سمرقند مشغول گشت و مدت
محاصره بطول کشید حاد امیرزاده سلطان علی و سایر انحضرت بنجان چوچی ترادبنام داد که از خان

ضعیفه راد رحبالهٔ نکل بکرد و امیرزاده سلطان علی را بکیان امان بخشد ابواب حصار را بفتوح
سازم خان قبول المعنی کرده و ان ضعیفه ابواب ان قلعه را کشاده امیرزاده سلطان علی را باعلاء مت
خان شیبانی نزتاد و اشراف و اعیان اندیار بالجمله و بدایا بملازمت خاقانی شتافتند خان جو
نژاد ان ضعیفه راد رحبالهٔ نکل درآورده عروس سلطنت ماوراء النهر را در اغوش کشید و بعد چندروز
امیرزاده سلطان علی را تیغ بیدریغ کشیده و لبساری اکابر و اشراف اندیار را بضرب شهادت
خسانیده و دقیقه در غارت و تاراج فرو نگذاشت و جانوفا میرزا را اکجا است سمرقند کذاشته
متوجه بصوب خراسان کردید حضرت ظهیر الدین محمد بابر بهادر را بار دیکر هوس تسخیر سمرقند در
دل کشت و شبی با تفاق دو صد دهل نفر بلیز کرده بدستیاری کمند بر بروج دکنکره انحصار صعود
نموده جانوفا میرزا با جمعی از دکان از قلعه بزار رفت و جناب حضرت بابری بیرق دبار انحصار
را باستحکام داد شیبانیخان ازین واقعه اکاه کشته با فوج جرار بسواد سمرقند رسید و بمحاصره
کماشت و مدت محاصره بکسال کشید و از قحط حصار تصرف درآمد و قوت محصوران بدرک انجار
و ریشه جوب کشیده و طاقت و توانائی حصار داری نماند جناب حضرت بابری در شبی تاریک از حصار
سمرقند برآمده بطرف اندجان متوجه کشت و چون امرای مخالف ابواب حصار سمرقند را مسدود ساخته
اماده پیکار کشتند رایات بابری بطرف تاشکنت متوجه کردید و در سنه ثمان و تسعمائه با سپاه
اوزبکان که در تاشکنت هجوم کرده بودند محاربه کرده هزیمت خورده بطرف کابل متوجه کشت و
چون در سنه تسع و تسعمائه امیرزاده الغ بیک عم انحضرت حاکم کابل بوبا اجل طبیعی وفات یافته بود

امیرزاده عبدالرزاق پسر شیبک خان ازبک بود ان توانست برآمد محمد مقیم والدارغون زود
شاه حاکم قندهار انعاده تکابل آگاه گشته ان لشکر بالصوب کشید امیرزاده عبدالرزاق کابل آگذاشته
بولایت محمد مقیم ارغون کابل راتصرف درآورده دختر امیرزاده ابن شیبک راد رحبالهٔ نکاح درآورده بود
اوزده آمد حضرت ظهیرالدین محمد بابر بهادر بلند کردید محمد مقیم ارغون بجنگ میرکابل آگذاشته
بولایت حضرت بابری جناب داسباب امیر خسرو شاه حاکم قزاق بالصفید درآورده و
اورا در سلک ملازمان خود داخل کرد انوری و فیروزی درسه تسعه وتسعمائه ظل عاطفت برسران
کابل آفاقت ودولت جاوید نزل گشاده دیدهٔ تحیر قلوب صغیر وکبیر عیان نمود و بیخ وبلد حصار را استحکام
داد و در سال دیگر ایل والوس افغانان را تاخته جهانگیر میرزا برادر خود را فرمتن داد طغان داد و
از کرس سلطان حسین میرزا و استظام مهمات سلطنت خراسان منوط بقصور داقع گشت و امیر
بدیع الزمان بیرکلان انجناب حاکم بلخ رایت مخالفت برافراشت شیبانیخان جوچی شیرافگن تاب
وقت یافته بعد مخاصمه و کیمال بلخ را منتزع ساخته در قتل و غارت تقصیر نکرده و اختلالی کلی در ان
بدیع آمد حضرت ظهیرالدین محمد بابر بهادر تیمور قلعه قندهار تو بوجود محمد مقیم و میرزا پسران ارغونشاه و رسال
صفوف نبرد آراستند و هزیمت فاحش جزوه بلطرف بلخ رفته بادشاه گیتی ستان دانخل قندهار
گشته تابی خراسان و جوار دقایس ارغونیانزاد کابل فرستاد و بایکار نامه میرزا را بحافظت قندهار
باز داشته بکابل مراجعت نمود تیمور سلطان و عبدالرحمان فرمانروایان بلخ کمر بعبد و پیمان انجناب
بسته و فوجی خونخوار بسرداری آنها کرده بلطرف قندهار روان فرمود نه بایکار نامه میرزا کار سامان حصار
[illegible]

نداشت بجنگ و جدال انحصار اگذاشته بکابل رفت و لشکر از بک ارغونیانزاد داخل
قندهار ساخته بجناب بلخ مراجعت نمود و چون جهانگیر میرزا بعد ان سنوات بمرض اطلاق منجر شد
گزیده از جناب حضرت بابری بایکار نامه میرزا به اقطاع غزنین متبرگشت و چون در سنه احدی
عشره و تسعمائه سلطان حسین میرزا بادشاه خراسان مسافر ملک بقا گردید شیبانیخان جوچی تکاوه
که ماوراءالنهر و بلخ را بتصرف درآورده در انتهاز فرصت بود ما لوز بکان شکوه و اطراف
خطه خاور و خراسان تراست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و دیگر پسران سلطان حسین
میرزا جمیع شاهزادگان و امرا را از اقطاعات قدیمه خارج ساخته چنانچه مسرحان بزرغفار را بکامران
بادشاه گیتی ستانزاده عالمیان تشریف ارزانی نموده جناب بابری بالشکر کابل خود را بخراسان جهانیان
فوجی هزار کهنه لشکر از بک تواند برآمد بالیران سلطان حسین میرزا فراهم آمد اما چون علم
تقدیر بر استیصال اولاد سلطان حسین میرزا نرفته بود اسباب سلطنت شاه اسمعیل صفوی نژاد ماده
میکرد فایده بران انتمای انوار مترتب نشده و بسبب نفاق ابن حسین میرزا و فرزندان حسین میرزا
پسران سلطان حسین میرزا تفرقه دران جمعیت افتاده و حرب انگیزه بیکی از زبوان این به انقطاعات
خود مراجعت نمودند و شیبانیخان اولاد سلطان حسین میرزا را در دو سال بالکل مستاصل ساخته فرمان
روای خراسان و یزد و کرمان و ماوراءالنهر بیخ گشت و هنوز چندی نگذشت که شاه اسمعیل صفوی
از کوه لاهیجان فرود کرده ولایت ارران و آذربایجان و عراق عجم و فارس را از نایبان امیر حسن بیک
قراغان مستخلص ساخته بعزم تسخیر خراسان منهض نمود و در سواد مرو شیبانیخان را بقتل آورده خراسان

و یزد و کرمان را متصرف گشت و در تصرف تیمور سلطان و عبدالرحمان برادرزاده های شیبانیخان
معقول بجز ماوراءالنهر و فرغانه را نسبت بجناب بابری الحیان زبان دان نزد شاه اسمعیل صفوی
فرستاد و رابطه اتحاد و یگانگی را منصوط ساخته و در سنه تسع عشر و تسعمائه باتفاق سلطان اویس
میرزا حاکم وخشان رایات حضرت جهانستان بصوب بلخ منعطف گردید حمزه سلطان و محمد سلطان
شاهزادگان چوجی بافغن جرار بمیدان کارزار رسیده بعد محاربه بصعب مقتول گردیدند و شکست
بر اولاد اوزبک افتاد و بادشاه گیتی ستان مظفر و منصور گشته حصار شادمان و خلمان و قندز و
بغلان متصرف درآورده و صوبه دار الخلافه اسمعیل نوشته بجهت تخلص ماوراءالنهر و بلخ و بخارا
فوجی بعده فواست از جناب شاه صفوی اجد بیک صوفی اغلی و شاهین بیک افشار و محمد خان
ایشک آقاسی باتفاق تعیین شدند بادشاه گیتی ستان باتفاق امرای شاهی بصوب ماوراءالنهر شتافته
تیمور سلطان و عبدالرحمان را بهزیمت داده عرصه سلطنت و ولایات موروثی را از اغوش غصب
شاهزادگان چوجی نژاد و منهزم گشته بطرف ترکستان رهنورد گشتند و از جناب حضرت باری امرای
اسمعیل مصدر انواع عنایت گشته و حضرت معاودت بایافته و تکالیف و فواد در بادشاه گیتی ستان
نژاد و سمت ترسیل یافت و هرچند بر عایت خاطر شاه اسمعیل خطبه بایه اثنی عشر علیه التحیه در تمامی
خوانده شد و مراعات اخلاص و یگانگی بوقوع آمد اما بسبب سعایت بعضی اصاغر که بعده آمده بود و با
آزاده دوستی که خاصه بادشاه گیتی ستان بود نفاق در میانه شاه صفوی نژاد مرتفع گردیده و بعضی حرکات
منافقانه بظهور رسید امیرزاده عبدالرزاق چوجی نژاد از مخالفت شاه صفوی آگاه گشته با فوجی جرار متوجه

تحمید و ثنا و اسهال مصنوی در تحقیق اصفهان از بین اخبار آنها گذشته خود را بر بدیت تمام مراقبت
رسانیده و مدارک شکستگی آگرد چنانچه و جیب اسیر تفصیل مرقوم است زبان قلم از تقریر
تقطیع سانحه را بر از اصل مدعا قرون میداند

ای جویای اخبار پیشینه عبرت بین گشا و بدانکه زمانه دوار را ماه و سنت قدیم
و جمع صفدار را قاعده ایست مستمر که هرگاه بخواهد که آفتاب دولت صاحب اقبالی را بحضیض
روزگار جلوه گر سازد نخست او را و چندان اتفاقات و ملیات گرفتار میکند که چشم بینندگان
خیره گردد و در هزه خشونت و گمان نکنند و پس ازان بنا بر مقصود و مسائل بخشد و تسبیح جهانیان
میگرداند و اینهمه نه تنها بر احوال اهل دنیا سایه و محیط است بلکه بانجناب قدسی صفات سلطان
دین پناه و ادیان شاه و اله و هدایات والقین صلوات الرحیم الجبین که دیباچه خلافت
آسمان و فرین بوده اند بیشتر میدول و میشتر که در نوادر تاریخ سیر و کتب سیره مفصل و مبین است
و دل اهل درد از مطالعه آن میفارد و خیالخود را نگران میکند کسی بگردن مقصود دست حلقه کند
که پیش تیر بلا را سپر تواند نمود - الحاصل بتلفیق اینمقال و شاهد این قوال بدیار احوال پادشاه
سلیمان بارگاه فریدون فرخصت ظهیر الدین محمد بابر بحث که انجناب را چه محنتها و تلخیها کار ایام صبور
رو بداد و از آن پادشاه مجباه پشه شیر زنیل دلشکر کشی که در تسخیر مملکت مورونی نظهور نیامد اما فلک جنگ
زن و هر هنگامه پرور اگر بیها تا سحری جام امید بدست داد پیش از ظهور شفق شام بدید سر خاریش نگذارد
نمود و اگر بسهو و غلط بوصال عروس مراد عنانرا نگردانید قبل از طلوع نیر عالم افروز به الم مهاجرت و غم

مفارقت

و هزاریجات که در خیال و شمار آید از اقامت دهستد هیچ نگاشت و چون متواتر اخبار بگوش شاه
هندوستان بفرخ اشرف رسید چهار کرت بطرف هندوستان نهضت نمود و بسبب بعضی خطرات در هیچ
بعضی از ولایات پنجاب را بتصرف در آورده بکابل مراجعت نمود و تو بت پنجم بفتح و فیروزی ولایت هندوستان
خاتمه یافت تفصیل این داستان در واقعات بابری که انجناب بزبان ترکی خود تصنیف نموده اند
و در عهد حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بهادر غازی مجدد الرحیم خانخانان بهادر ترکمان جایان
کتاب را در فارسی ترجمه کرده چنین مرقوم است بخلاصه میرساند که نوبت اول در ماه شعبان نهصد و دو
بخیبر از راه بادام چشمه و جگدلک از دیه کذشته عازم هندوستان کشتند لشکر شش مرحله آمد دیه نوبر
شد و لایت کرسکه سرحد هندوستان عالم دیگر منظور در آمد کیاه و درخت بروش دیگر دیدن
و طیور آن بالضد دیگر در منزل جسم مخیل بخیال کابلیش مضعفه کشت و از بیدیل بعض امرا فرخ عزیمت
هندوستان بیان آمد و بعد ماخن کپ و بنکش و بنور بخانه عیسی خیلی متوجه کردیدم و از کابل تا سیمه
بر لبه که بر کنار آب سنده تو لان ستان واقع کشته عبور کرده بدره دکی نزول نمودم و پس از چند روز
بغزنین رسیده در ماه دیکچه بکابل رسیدم و بار دوم در ماه جمادی الاول سنه نهصد و سیزده از راه خرد
کابل متوجه هندوستان کشته و از ناسوافقت سپاه ازان از نوای هندوال مراجعت دست داد و بر راه
بادیخ رو بسر کشته بکابل نزول نمودم و در سوم که بالای بادیخ تاریخ این عبور را بلفظ قولاد کنده یافتند
که بر عرصه روزکاران یادکار بماند و لفظ میرزا را تغییر داده لقب بادشاه بر اسم خود افزودم در روز شنبه
چهارم ماه دی قعده سنه سبع و تولد با سعادت حضرت ناصر الدین محمد همایون بادشاه در کابل در ساعت

مفارقت مبتلا ساخت ای چرخ جهان خراب از کینه تست بیداد گری عادت دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس کوه که تهمتی کمر در سینه تست واگر هنر انصاف
باید دید و جنبه انصاف باید خود اینجا نه ناسازگاری روزگار و بیمهادی چرخ دوار خطای
از مکنت الهی نبود که گفته اند فضل الحکیم لا یخلو من العلت چه اگر ان بادشاه والا اقتدار را
فتوحات بلخ و بخارا و ماوراء النهر مسلم سیانه جهان آگنده کرده شاهباز جهت والا همت
بسیط ولایت هندوستان بهشت نشان به پرواز در نیامی آورد و چنین ولایتی وسیع سیر حاصل
کو کمترین برکناش بر حاصلات بلخ و بدخشان تفوق دارد تصرف آن خسرو کامکار والا
اسجاد انتخاب محروم نمیاید و این مملکت و لکشا از خار خس وجود مخالفان و شریکان و بد
اعتقادان مصفا نمی کشت و قوانین جهانداری و قواعد کیتی ستانی بظهور نمی آید و حضرت
اعیان و اشراف سمرقند و بخارا و بلخ و بدخشان که بهین ترتیب اولاد امجاد آنحضرت و خویشان
بدارج اعلی امارت و سروری رسیده صاحب مال و جاه شده اند و خزاین و دفاین و جواهر
خانه و دیگر اسباب دولت اینجا به سرکار خانجات بادشاهان خراسان و عراق بحکم قضا رسید
تفوق جسته خطور اینمعنی بظهوری آمد لاجرم در بین نوبت که شکست بر فوج شاه اسمعیل صفوی
افتاد و امیر سم ثانی که بیک جناب خاقانی رسیده بود بقبل رسید بادشاه کیتی ستان
دست از مملکت موروثی برداشته و قتال تسخیر ماوراء النهر مرجح از صفحه خاطر محو ساخت و در
حصار جصار برآمده داخل کابل کشت و ترک غزم تسخیر توران کرده مابقی الوسات افغانستان

داد آنحضرت سیوم روز دوشنبه نزده محرم سال نهصد و بیست و پنج بکابل مراجعت نمود
راه دارای عظیم واقع کشت و امداد ان بانیمساعت بخوبی کشید و صحارا بحور را مفتوح ساخته
بحوالیکه طلان بیک سپرده صبح روز چهارشنبه شانزدهم محرم بکجکه کوب رسیدیم و در کوه جود منزب
خیام ساخته از سکنه بهیره چهار صد هزار شاهرخی را بطریق مال امانی عوض تحصیل در آورده
عبد الرحیم خشتاوی را بحراست بهیره حکومت خواجه شاه حسن سپرده بکابل مراجعت نمودم
و چهارشنبه سلخ ربیع الاول عرصه کابل مضرب خیام دولت کردید و چون در اثنای سلطان سکندر لودی
بادشاه دهلی وفات یافت و سلطان ابراهیم بسریر فرمانروای نوابت منکمن کشت
علم رشد را بر سم اخذ بکری بطرف دهلی روان ساخته که لوازم تعزیه بجا آورده را سم نهضت بر آنصوب
مقید پرسانه دولتخان لودی که از طرف بادشاهان دهلی بحکومت لاهور و دیپالپور و ابدهلی
رفتن بداد و از بهم انجا باز کردانیدند و چون مکرر از زبان منهیان معلوم شد که ابراهیم فرمانروای دهلی
بعضی امرای پدر را بقتل رسانیده و بسیاری از اقوام ظلم و جور بر رعایای انولایت روا میدارد نوبت
چهارم در سال نهصد و سی هجری بقصد تادیب خودسران هندوستان متوجه هندوستان کشتم و بسیاری
از امرای افغانان بملازمت اشرف رسیده بذولها و یخان در لوای سیاکوه محاصره کرده بگرفت جلاوز
شجاعت را از خار و خس وجود مخالفان روفته لاهور را مسخر ساخته و حسین خان را بحکومت انجا
مامور کرده بکابل معاودت نمودم

در وقتی که فرخنده اختر سریر سلطنت هندوستان بطراز جهانبانی و کامگاری شاه دوران عباس

فتح چون وقت آن رسید که مملکت هندوستان بهشت نشان از خار و خس وجود مخالفان صفا

کرده و عروس سلطنت الوفیت و کامکاری را بموشش اولاد امجاد حضرت امیر تیمور صاحبقران

جاگرده علاء الدوله والد سلطان سکندر لودی در کابل بملازمت اشرف رسیده از جفاکاری سلطان

ابراهیم برادر خود استغاثه نمود و خانخانان ولده دولتخان لودی نیز ادراک دولت ملازمت نموده

شکایت بسیار از برادر ابراهیم نمودند از زبان منهیان صادق القول نیز تواتر بعرض رسید که ان اوضاع

رسیده میان بوده و دیرینه گویا بسیاری از سران فوج افغانان در حبس انداخته و ارکان سلطنت

هندوستان اختلال تمام پیدا ساخته انتظار افواج قاهره میکشند و چشم و دلوس بر ملازمت آمدن موکب

منصور دارند چنانچه مولانا جمالی مصنف سیر العارفین که با وصف تفضل و کمال علم تجرد و درد

بدست داشت این مطلع گفته است

ای سلیمان زمان آه کجای اخر تا کنم پیش تو از فتنه دوران فریاد

یادشاه دادگستر و خسرو عدل پرور از استماع این اخبار در جوش و خروش آمده متوکل

علی الله مصمم بالهام جلیل و علی وعده من الغیب والاستمرار و بمدد جمعه غره ماه صفر سنه تسع عشر

و تسعمایه هجری حضرت خیر البشر صلی الله علیه و صحبه وسلم بادر رکاب اشهب جهان نورد که آشنه راز

دار الملک کابل متوجه هندوستان گشت فلک یاور شد بخت مرحبا گفت دولت استقبال

نمود زمانه بانقیاد کمر بست میرزا کامران بحراست کابل دستوری یافت و بنام شاهزاده جوان

بخت محمد همایون بهادر سریر سپهلی صادر گشت که خود را بالکه بدخشان بملازمت اشرف رسانده و همچنین

دیگر امرا فرستاده بسعادت ملازمت فایز ساخته و بعد ازان خانخانان را بسرشش راه بسیار گاما

اورده و نیز در سر نتیجه پهلوانی بهره کردن ان خودسران راکج ساخته بقاعده جنگ پرداخته

زدن امر خشید و از پیشگاه خلافت و جهانداری بر دقق عهد و پیمان ان هر دو برادر چون پدر را

مصدر عنایات ساخته حسب الالتماس انها را بطرف دهلی رخصت دادند و چون ابواب

حصار بمنتهی گشت غازیگران دارد و یاریان دست بغارت گشادند و نزدیک بود که

نا مانوس افغانان پایمال حوادث و تاراج گردد پادشاه عادل بنفس نفیس متوجه گشته چند

کس تاراجیان را تیرزد و دست جسارت بشکر ما نیاگشودند ساخته اهل و عیال افغانان را

برگردونها نشانده به احتیاط تمام بسمت دهلی روان فرمودند و فقد و حبس بسیار در رکاب بادشاهی

ضبط در آمد از جمله مخالف غازیان کتابخانه عارفان بود که کتب بسیاری از بدل و دفاتر

خوش خطوط مجلدی و مجدول کشیده و جمع آورده بود که الحضرت را از حصول ان خط و اقبال حاصل

و پاره ازان بشاهزادگان تقسیم فرمودند و فرمان شد که هیچکس از لشکریان بندوبست نساند

چرا که ما بدرگاه حضرت ظل بخش عهد بسته ایم هرگاه که بفتح هندوستان فایز شویم متوقع احوال

هیچکس نگردیم و حصه و اقبالی بصغیر و کبیر ازو در رسانیده خانخانان ولد دولتخان را که از زبردستی طالع

در کابل ملازمت رسیده بود بحکومت انحصار مامور ساخته بطرف دهلی متوجه گشتند و از اشتهار

بصیت عدل و داد و آوازه جود و بذل الحضرت بین و دیگر سران افواج هندوستان ملازمت

پیوسته مطرح تفصلات بادشاهانه گردیدند سیزدهم جمادی الاول در سواد انباله از زبان منهیان

خواجه کلان بیک فرمان شد که سپاه مغرتین فراهم کرده در رکاب سعادت حاضر گردد نهم

شهر صفر در باغ وفا شاهزاده همایون و خواجه کلان بیک با سپاه ظفر پناه شرف ملازمت

اقدس دریافتند غره ربیع الاول معسکر عالی از آبسنده عبور نموده بظاهر کوت نزول اجلال

فرمود و فرمان شد که مارصان معسکر همایون سان لشکر بعرض رسانند همگی دوازده هزار سوار

از ترک و تاجیک بعرض دالار رسید و قبیله در ظاهر سیالکوت مطرح خیام دولت گردید بهادران

صف قدیده بدخشان و جوانان کابل و غزنین بشکار کرکدن مشغول گشته و بسیار بر الطه تیمور

ساخته و دمبرخ را نده بدام کمندا و رده بودند باعث نشاط صفدر و لبر گردید و چون معسکر عالی

از قرب جناب عبور کرده در سواد بهلول پور مضرب خیام ساخت روز ادینه چهارده هم ربیع الاول

محمد سلطان میرزا و عادل سلطان میرزا و دیگر امرای بادشاهی که بحراست بلاد پنجاب مامور

بودند بملازمت فایز گشتند و در کلانور خواجه حسین خان دیوان باجرانه لاهور رسیده شرف

ملازمت دریافت خسرو عالیهمت آمدن خزانه را شکون بخشی دانسته بهره وافر بخاصان و عام

گردد رسانیدند در انوقت از زبان منهیان بعرض دلار رسید که دولتخان لودی و دیگر خانان

پیرش با بیست چهل هزار نفر بر کنار راوی مقام داشت از صولت لشکر ظفر اثر گریخته داخل حصار

ملوت گردیده متحصن گشته اند لهذا قلعه گشا را بتسخیر القلعه دستوری یافت در هفته مهدوان

زمان بموجود الحاج گشاده و بعد عهد و پیمان سرداران فوج افغانان از حصار برامده لشکر ایشان بهرام

صولت و جاودستان رستم شوکت دولتخانرا گفتند همین دو شمشیر در کمری بست بود و شمشیر مانند ماران ضحاک

بعرض رسید که حمید خان افغان حاکم حصار فیروزه با فوجی گران از اتباع لشکر ظفر اثر می آید از خبر خانخانان

بادشاهزاده جوان بخت محمد همایون بتادیب ان خودسر دستوری یافت و امیر خواجه کلان بیک

و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر سجف علی و خواجه خلیفه و سید

و محمد علی جلیخنگ تعیین رکاب بادشاهزاده گشتند بهادران جنگجو در رکاب بادشاهزاده والا

قدر جلوه جهان بر سر غنیم رسیده بیست و یکم جمادی الاولی الانس محاربه برافروخت و بیک

شیرانه افواج مخالفانرا هزیمت فاحش داده اسپان بادرفتار و شتران بادپرداز و اقمشه

لطیفه بیش از حد و شمار به اردوی گردنکشان بادشاه درویش نهاد از اشتیاق این مژده سجده شکر

بجا آورده بادشاه نوازنده جوان بخت را بگرفتن این ظفر فیروزی حصار فیروزه را که یک

کرور تنکه حاصل داشت اقطاع داده و یک کرور زر نقد عنایت فرمودند و جمیع سرکرده

های لشکر منصور را مصدر نوازش ساخته و رایات ظفر را بگوی متواتر بسمت دهلی متوجه گردید

در سواد سرساوه حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک که بزبان کبری زده بود معاد در کرده

بعرض رسانید که اودهان و خاتم خان با پنج شش هزار سوار از لشکر ابراهیم لودی بر سر ستم فرار

هرم پیشکدا شته اند نهم جمادی الاخر حین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان

و مهدی خواجه و سلطان جنید و شاه حسن و مقتلق قرم و بونس علی و عبد الله کتابدار و

احمدی کنه در جمیع دیگر مجالس آن خودسران تعین گشته شکی بصعوبت تمام بوقوع انجامیده مخالف

در اندک زدوکرد بهم خورده و ان هر دو سرداران افغانان با بست و هفت نفر دیگر از سران

خود سپرد سرنچه تقدیر کشد و هفده فیل و دو صد اسب و شتران پیش از شمار و اسلحه و ذخیره فراوان
و نقود وافر بدست بهادران افتاد و بموجب حکم قضا شیوه جهت عبرت دیگر خودسران و
گردن کشان جمیع اسارا گردن زده و براستی و حصولی عظیم در دهان مخالفان راه یافت و مسلک
اخر سلخ جمادی الاخره بر عرصه چمنی تهیه شرف نزول اجلال ارزانی داشت پادشاه شیر شکار سوار از جهت
حرب پیاده در موده هشت علی به ترتیب صفوف گماشت و بر اغار لشکر منصور در محلات شیر
واقع گشت و استاد علیقلی با سور شد که بر دوش روم از اهار تو نجانه را بحزم خام کاو در خیر بیشتر
زره بیخ با کلاه گرز اتصال بر دوده بهمان هر دار ایه خشم هیبت توره تهیه سازد که لشکیان لشکر منصور
بطرز خاطر تفنگ انداز ند و مخالفان را هدف تیر قضا سازند و افواج غول پیکر پشت گرمی بهادران
تو نجانه معین شده پیش روی افواج جوانغار بدستان باغاب و خندق مستحکم ساخته شد و بهمین
به اشتغار رسیدن مقامات دران محل واقع گشت نهم رجب منهیان و قراولان خبر آورده ند که سلطان
ابراهیم با یک لک سوار از افغان و راجپوت و جلادت نشان هندوستان سر خیش کرده از
اردوی مظفر قریب رسیده اماده محاربه است و یکهزار فیل با کمیه و برگستوان اراسته همراه دارد به
لشکر منصور فرمان شد که بکشیک و احتیاط قدغن نمایند و دقیقه در باب حزم و هوشیاری فرو
نگذارند کارگاه حضرت شیخ مصلح پیر محمد بابا پادشاه غازی سلطان ابراهیم لودی را
سپه هندوی سرچشمه رایات خاقانی گشته شدن چنان خصم قوی چون شکست چون نهم رجب سنه
نهصد و سی و هجری نقارب فیتین دست داد هشتم ماه مسطور ابراهیم نخجت کشته بر کردگی صفوف افواج را باهیان

از خانه کمان به پرواز در آمده در صدد قوی سپر بهادران رخنه افکنده و زبان سنان از دهای گوارنجام
اجل بهلوانان جنگجو ریانیده بر آماد خود شدند نیکبرداران در آمد و زبهادران روزگار رخون
یلان تجو بدریا رسیده همه از کشتها پشتها شده پدید زخون یلان خاک اغشته شده
تو گفتی زمین ارغوان گشته شد یکسیک تیره افتاب ملمد شده بود کز بهادران او خنجر بان هر دو لشکر
بهم آمیخته خصام خون اشام دمجوا بدار انیام برآورده تقصیر در خانفشانی و جانستانی نکرده در
در سر چنگیزه سوزن انداخته پیوند جان از تن و محبت تن از جان بگسیخت و مرغ روح از آشیان
یلان زقفس کالبد پرواز کرد در نصف النهار نسیم فتح بر پرچم رایت خاقانی وزیدن گرفت و
غلغله لفر و فیروزی از شش جهت زمانه بلند گردید معنی کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة گره
بطهور پیوست ابراهیم آوری با پنج ششصد ار کس در میدان کارزار بقتل آورده و دو قریب
جنوی زمخالفان مجروح شده و بقیه السیف رو بفرار گذاشتند فتحی و نصرتی عظیم نصیب پادشاه
واسپ و فیل بسیار و جواهر و نقود و سلاح بیشمار و خیمه و خرگاه بیحد و اسباب و آلات بعد بر حسب بهادران
اعتقاد پادشاه در دولتخانه مسجد و شکر گاه آورده هر یکی از سران و سروران سپاه را مصدر امور شایسته
بتکاپوی کرگیان و نوشهود و به پادشاه زاده والا گهر محمد همایون بهادر فرمان شد که بسرعت باد
در قرق پرهیلی شتافته اهل آنجا را دلاور بهداد امن و امان جاوده در دار السلطنه اگره رسیده و فتح نامه
و فتوحات را بخانخانان فرا سیه آورده فرامزد ایران و هیلی است پردازد از راه ایران ایلغار منصوبات
دران عصر سید عبد الوهاب بخاری صاحب جذبه و شوقی در سواد دهلی نگین در دست و ابراهیم لودی را

افغانان را بهادران هندوستان سپرده و اقبال مست را شیب روی لشکر نکبت اثر گذاشته و آن
جنگ دو گونه و نظیر بر قابت پیاده تصور پذیرفته و عجب تمام کشته اش بکبت و ادبار است از نگاه
خود سوار گشته متوجه جرگاه گردیده حضرت گیتی ستان از جرات و حمیت غنیم لئیم اگاه گشته گوس
محاربه در نوا رش آورده و غلغله کوس و کرنای را در گنبد گردان رسانیده صفوف بزرد را بدین تر
را راستش داد فوج عوال بذات اشرف زینت پذیرفت و دست راست عوال که نهر گان آنرا دانش
غول می نامند چون تهمتن سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاش و
امیر یونس علی و امیر برده دانش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار تعیین گشته و بر دست چپ غول که نهر گان
سوال غول انرا سیکویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر صدر و امیر احمدی برادر انچی و امیر دیگر
برادر قوچ بیک و محب علی خلیفه و میرزا بیک ترخان مامور گشته بر اغار یورش نمودند و پادشاه زاده
محمد همایون بهادر ارایش یافته ایرخواجه کلان بیک و سلطانمحمد دولدی و امیر هندو بیک و
دیوانه خازن و خیر قلی بستیانی تعیین رکاب پادشاه زاده گردیدند سرکردگی جوانغار محمد سلطان میرزا
و سید مهدی خواجه دعادل سلطان و سلطان چند برلاش و خواجه شاه میر حسین و امیر خلیفه مقدم و
امیر محمد بخشی و امیر جان بیک متعین گردید و سرداری قوچ هراول بخسرو کوکلتاش و محمد علی جنگجو تفویض
گردید و امیر عبد العزیز سرداری قوچ طرح مامور گشت و در اوج بر اغار دیو سر پل و ملک با با قاقشال تعین
مقرر شدند و در اوج جوانغار فرا قوریی و ابو محمد تیره باز و شیخ علی و شیخ جمال و بیکری قلی متعین ما مور گشته
نخست توپخانه هر دو لشکر را آتش داده نرازه در زمین و زمان انداخته بعد ازان عقاب سهام جان

طرفیانه انکه سلطان محمود غزنوی که در سنه نهصد و چهل هجری با صد و بیست هزار سوار جهت
نوبت بهندوستان در آمد با وجود آنکه در هندوستان یک راجه با استقلال هنود چندان بغارت
قاراج اکتفا کرده مراجعت نمود بلعد سیصد بسیار دست در کار دن عروس سلطنت هندوستان کرد
دوم شهاب الدین غوری المعروف معز الدین سام که برادر شش غیاث الدین بادشاه خورد و
خراسان و ماوراء النهر بود با صد هزار سوار دو کرت بهندوستان رسیده مهزم و منکسر گشته ولایت
خود رفت و نوبت سیوم در سنه ششصد و چهل هجری بفتح مظفر مقرن گردیده سیوم امین حضرت
تیمور صاحبقران کورکان که در سنه هشتصد و یک هجری داخل هندوستان گشته و بر ولایت
مولانا شرف الدین علی یزدی احوال سال الحضرت مشعش مرقوم بوده و چنین بیاید معاودت
هر مرتبه دوازده هزار سوار دارد و غرضش بر محل استادن نوکر نوکر است دو کروه بوده و بضاعف
دو هزار کس نوکر نوکر موجود بود و مخالف انحضرت که فرمانروای دهلی بود سلطان محمود نام
زیاده بر صد هزار سوار و پیاده نداشت و یکی صد و بیست فیل همراهش بود و از مدتها میان
سلطان فیروز شاه کشاکشی بمیان آمده و قضیه در خرابی و پریشانی امر او رعایای هندوستان
نکذ نشته بود حضرت امیر صاحبقران دهلی و ملتان و لاهور را غارتیده و سوخته و قتل عام
نموده بولایت ماوراء النهر مراجعت نمودند و سلطنت هندوستان بخضر خان مفوض ساخته و قشیه
و چهار صد خباب بادشاه کیتی ستان است که بفضل او سحانه تعالی با فی قلیل بر سپاه چندان خصم قوی ظفر
یافته و بجز کابل و قندهار و خجستان و غیرین در تصرف انحضرت بنود و حاصلات ان ولایات در

یک چکله

از پنج لک تا ده لک تنکه مرجعت گشت و نمای کیه جوانان زیاده از ریته خود به انعام مستعد
و پیکیش اهل محاوت کرده در رکاب حاضر بوده از تنکدی تا آرد و بازاری محروم نماند و بهره وافر بر فرد
خورسید و همچنین بجمیع شاهزادگان و امرایان و امرا که در کابل و بدخشان و قندهار بودند از راه امر
ایضن و خواهر انضیه و اقربا تعلقه حصه مرحمت شد چنانچه بهندوملک تنکه بخبث کامران میرزا و
عسکری میرزا و هندال میرزا اعلاحده فرمودند و برای محمد زمان میرزا داماد بدیع الزمان میرزا بن
سلطان حسین میرزا که بعد از انقطاع رسنه سلطنت امید او خود زیر سایه عنایت ماه شاه
گیتی ستان بکمال فراغت میکذرانید پانزده لک تنکه عنایت شد و برای جمیع منجمرات عشرت
جواهر قیمتی در رسن و سفید تمیت مرسیل مانت و در ما توقف کیخرد و کلان متوطنان کابل صد
و اسک و حوست و بدخشان یک یک شاخی رسانیدند
باطنی نوا کنجت بروز کار خوش است ارمغانی که آید ز دور که در بزمین ریز دار جور
و مبلغ خطیر بر سم نیاز بطرف حرمین شریفین زاد هما الله قدرا و کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد
مقدس و ان فرمودند نذور بیحد و عنایات متبرکات مشایخ و اولیای هندوستان معهود متعهد شدند
و ازانکه در بدل و حصول و تحصیل احسان مبالغه رفت مراسم مبارک انجنایت لفظ طلدار اوزه شد و خاص
و عام ان حضرت را بابر قلندر بر زبان آورده و اگرچه انحضرت لاهور و دهلی و آگره را در تحت تصرف
آورده و قلعه و شهر هر یک را بسکام گشته ابواب آمد و شد و دکران را مسدود ساخته خانخانه در سنبهل و کنجان
در قلعه و هر شهر هر کس بود سکام گشته ابواب آمد و شد و دکران را مسدود ساخته خانخانه در سنبهل و کنجان

یک چکله هندوستان است از بیخا قیاس باید کرد که تسخیر این ظفر مخصص بتایید الهی بوده و بسامان
ظاهر اورا ان علاقتی نیست القصه بادشاه کیتی ستان بعد حصول ان فتح عظیم بدهلی
بسمت دهلی آورده روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب عزصدان دار الملک را مطرح خیام دولت
ساخت و جهات تولایت را بر انجام داده بطرف اگره متوجه گشت روز آدینه بیست یکم ماه مسطور
دار الخلافه اگره از نزول رایات حقانی نورانی گشت بادشاهزاده و الاقدر و امرای عالیشان
که پیشتر اگره رسیده بودند بملازمت پرشرف فایز گشته بادشاهزاده جوان بخت از جمله مخلصان
و نوادر که دران دوسه روز بحصول پیوسته بود الماسی که چنین بیرشت مثقال که متعلقان راجه گوالیار
بادشاهزاده گذرانیده بودند بنظر اقدس در آورد و التماس نمود که ان تحفه ایست که از خزانه
راجه بکرماجیت در سرکار سلطان علاء الدین خلیج رسیده بود و از انجا بدست راجهای گوالیار
افتاده بادشاه دریا نوال پیشکش بادشاهزاده در اینولا فرقه و خزانه و فاین حصار اگره را
کرد آورده چندین بادشاهان بود بضبط در آورده روز شنبه بیست و نهم رجب بشروع در زنان
دانشا کرده ندوامری که مهمات مروت و احسان بود اینست که اموال عامه و خزاین دالوه و
ابتیاع سلطان ابراهیم همه معاف نموده هفت لک تنکه بشکرخان مقرر فرمودند و جمیع اقربای
اورا بوظایف و ادرارات نوازش نمودند و داد و کرانی و فیروزی سوا و بحکم اعیان الوس افغانان
بذریعه امرا بملازمت رسیده مصدر عنایات کردیدند و نهصد لک تنکه سکندری و یک چرخ جواهر بدیکر
مشتمل بر شمار و حساب بپادشاهزاده جوان بخت عطا شد و به امرا و لویان تبفاوت درجات

و در قلعه بیانه لطانخان و در میوات حسنخان میواتی و در دهولپور محمد زمنتور و در رکابار
تاتارخان سارنگخانی و در رانپری حسین خان لوهانی و در راتاو قطب خان در رکابی عالمخان
و در رهتاس کرمتوک اکره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم و در قنوج و الطرفها
نصیرخان لوهانی و معروف فرلی ولایت اقتدار برخاسته اظهار مخالفت نمودند و بهانخان ولد
دریاخان در سرق رو بخلعه مخالفت بر افراخته خود را سلطان محمد لقب داده و رعایای شرقیه هم
کرد قتال انواع قاهره حضرت امیر صاحبقران ها را سان او دند چندان نمانده
ازین مرقدان اذعه و تشکی اسباب معاش و اراده و سعی معلی بر بر آمد و عفونت جوادث
ایام کرما باعث بدلی سپاه و زنجاه کردید و بسیاری از یکه جوانان بی حصول خدمت بسیت کابل
رفته و کاتا بجائی رسید که خواجه کلان بیک که عمده قدویان بود و شمس برادر او در رکابی
خدمتی لقد جانبازی انتظار کرده بودند و تسخیر هندوستان لقیده کمال داشت باتفاق احدی بر دانی
دولی خان و ترک و ولایت هندوستان مبالغه از حد فزونتر بعد تسخیر دکنایه بکرات التماس انتقیی
کردند حکایت امیر صاحبقران را که او مقال ساخت بادشاه کیتی ستان جمع امرا و اعیان را حاضر
ساخته بزبان کوهبار آورد که انچنین ملکی و سپاهی را بچنین سعی و اهتمام بدست اورده شود و در
تعب و کلفت او دست داده به تکنایی کابل خرسند نه رسم چنانکه انصفت شادی فرصه و فراغی
و تشکی با هم مناسبت دارد از درکاه ابزد عطا بخش امید دارم که بتقریب مهمات سرانجام یابد و
فتوح احوال امرا و سپاه کرده دیکر از تقسیم سیمخان شود از انکه بکویند هر کرا میل زیاده دارد مضایقه نمیکنم جمع

اعیان دارا سطوت متقاد فرمان عالیشکوه بودن هندوستان اختیار کردند مگر خواجه کلان ملک
اجازت رفتن کابل گرفت و این بیت بنگام روان شدن برطاق رواق کوشک سلطانی
نوشته رفت ۵ اگر بخیر و سلامت گذر زسنده کنم سیاه روی شوم گر بوای هند کنم ۵ و از مشکلات
ازانجمله و چنین آنچه که برای شاهزادگان دامراو پردگیان تنق عصمت جدا ساخته بود و بخواجه
مسطور کردند فرمودن و کرد بیرو بر ارحه سلطان محمود ی بجا گیر او مقرر سده در هندوستان سر کرده کرام
در انقطاع او دار یافت و چون مقدر چنان بود که جمع ولایت هندوستان در طرف اولاد امجاد منحصر
در آید و پادشاهان وقوی الاقتدار از نسل انجناب بر عرصه هندوستان دلکشا اعلام نصرت برافرازند
مدتی متمدد نصب سازند و جمیع راجها و رایان و گردنکشان این دیار را در حلقه اطاعت و ربقه
تبعیت درآورند بادشاه داد کستر که عقلا و فرزانه ظاهر او باطن مملو از نشانه دستقامت بود بر مسند
نشست ۵ سایه دولت چنانست که چون بر هندوستان دراز شود وصیت عدالت او بدانجا رسد
بذل وجود به درو ترد یک رسید نخست از همه شیخ کهو آن نام سرداری از امرای هند علامت
رسیده شه نزد او فرد در حلقه بندگی بادشاه جمجاه آورد و بعد ازان فیروز خان و محمود خان لوحانی
یا بزید و قاضی جاکر از عمده های افغانان بودند ادراک دولت ملازمت نمودند فیروز خان را
از جونپور یک کرتبه بمحمود خان را از جاذری پور دو لک تنکه جاگیر مرحمت شد و همچنین شیخ جون
دیگر متعاقبان را جاگیر مرحمت کرده جمعی شایسته بزیارت بادشاهی فرا یاد و محفل خشن پیدا شد و در تبدل
سلطان ابراهیم از ایالش یافت و داد فتنه و فساد داده چون او نیز بدست مغرور ابراهیم شکسته و ولایت

گشت جناب بادشاهزاده او را بقاعت بسیه میسی خواجه محمد سلطان میرزا مرکاه کیتی پناه در دان فرمود
و فیکه کشور اندوز ملازمت خاقانی کشت مصدر کمال نوازش گشته بانعام جاگیر خاص و خطاب خانخانان
سرفرازی یافت و یک کرور شش لک تنکه بجاگیرش عطا فرموده رخصت جاگیر او یافت و محمود خان پسرش را
مصدر نوازش ساخته در حضور نور نگاه در گشته و همدران وقت نظام خان حاکم بیانه بندگی امیر
رفیع الدین صفوی دولت زمین بوس دریافته انحصار را بنظر اشرف در آورد و تاتار خان غیر حصار کوه الیاس را
بخلکش نمود و محمد زمان دهبلپور را به بندهای خاقانی سپرد و یکی مطرح نورنگش گردید و شاه دیر حسن و امیر
سلطان حنید بر لاشش را بکلوت جونپور و شیخ بایزید را بگالنر هایی او ده مرخص فرمود و چون دران اثناء
زمان منهیان بعرض اشرف رسید که رانا سانگا فوجی جرار از کثرت کپی شمار از مسلمان و هنود فراهم آورده قصد
جرات سیکری نشسته بهمت همایون اجهام صفدر فرمان طلب بنام بادشاهزاده دلاور مصحوب محمد علی ولد مهر حسود گلدار
مشرف صدور یافت و در گشته سیوم شهر ربیع الثانی ۹۳۲ چهار بانغ دار الخلافه اگره که بیشت هشتم موسوم بود
بادشاهزاده والا قدر از ملازمت اشرف فایز گردیده خواجه خاوند دوست از کابل رسیده بهمان
ملازمت فیض بحصیل در آورد و اراضی این سال انست که در جمادی الاول سال مذکور والده سلطان
ابراهیم لودی با جاشینی گروه سلطنان حامه ساخته زیری در مایده صرفحاص داخل کرده و هنوز یک دو لقمه
بکار نرفته بود که کرفتکی طاری و دیگر علامات بمرض اسهال مشرف پدیدار کردیده فی الفور ان لقمه را باز آورد نمود
به استعمال زهر مهره ابو ده فرمودند مقتضای بیت خاص ازان بلیه محفوظ ماند و بعرض رسانیدند
فردیت شعار بطریق امتحان قدری ازان طعام بر زبان نگذاشته و بهزاران سعی از دست خیال اجل نجات

یافته بادشاه داد کستران حراخوار انرا سیاست کرده و الده ابراهیم را در حصار کامل فرستاد
که بقیه عمرش در همان دیار بسر برد ذکر مصاف آرایی و محاربه بادشاه کیتی پناه حضرت
فیروز اورنگ آرای سلطنت و جهانداری با رانا سانگا حکمران هندوستان و فرزندان نصیر فتح و فیروزی
چون رایت خاقانی متوجه تسخیر چیتور شد و رانا سانگا حکمران هندوستان بکثرت عساکر چون ازین قصه
واقعه را بیانه متواتر حقیقت شورش انگیزی رانا سانگا بعرض اقدس رسید و ازان بنیان شر
مکشوف شد که ان بخت برگشته جمیع راجها و رایان هندرا متفق ساخته و خانزاده میوانی و سیار
از افغانان را نواهم کرده بنسبت دار الخلافه زده سپر شده است بادشاه کیتی ستان متحمل
تحمل کشایش راست از اکابر و اعیان بارگاه خاقانی طلب مشورت نمود بعضی عمدها بعرض رسانیدند
که هجوم مخالفان از حد کذشته و سرکردکان انواج هندوستان که ضرور تا بمدد رسیده اند تعداد
نمیتوان کرد و قلت و اپسان از حضرت پوشیدگی نیست مناسب وقت انست که بالفعل حصون سرحد
را بمستحفظان سپرده حضرت متوجه لاهور شوند غالبا کافران سیه بخت نواح اکره را تاخته جانب دهلی
بطرف وطن خود راجعت خواهند نمود و در انوقت بار دیگر حضرت تشریف آورده به انتظام مهمات
پردازند و محمد شریف منجم که بارها حکم او بظهور آمده بود از اقران تحسین و دیگر تعبیرات ناخوش عرض
بادشاه کیتی ستان منجم فرمودند که از نجوست اقران است بر هر دو لشکر است دیگر از تقصیر او
که باعث تقویت رای بیدولت بزبان نیاورد و بدار فرمودند که چنین ولایتی سر حاصل را از
بادشاهان اسلام بر دشمیر ابدار کرفتن و جنگ و حصال بکفار نابکار کذاشتن قوی کدام عقل پسند

داده بخاطر آن نرسد و سه و ایران تورا هم درین باب چه خواهند گفت و معهذا حمیت و غیرت ما چگونه
گوارا خواهد کرد پس همان بهتر که موکب کارزار کرم سازیم و حوالت امور را بکرم کارساز بسپاریم جمیع
امرا را که این رای مستقیم پسند آمد اگرچه بحسب چست بشد سرانجام کشتی همین است و پس
گنایمی پس از درک جائزه کس روز دوشنبه نهم جمادی الاول بعزم استیصال رانا از دارالملک فتحپور
نهضت نمود و در نواحی شهر داخل سراپرده عز و جلال گشته و متواتر اخبار رسید که آن سیه روز با اشکر
در نواحی بیانه رسیده و قتله در قتل و غارت فرو نگذاشته و از ملازمان بادشاهی لشکر خان بتصور رشت
شهادت چشیده و امیر آکله بیک زخمی است و دران منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم متوجه بیش
شدند و در عرصه موضع منه اگر مضرب خیام دولت ساخته امیر محمد و درویش سارمان را بحراست تعیین
دو تخانه بسیگری فرستادند امیر مسطور در نواحی کول آبی که برابر سیگری است و عذیر لیست بنیاد
و ابکیر لیست در یا صفت در محلی شایسته خیام دولت نصب نمود و روز دیگر بادشاه درویش بنا بالفتح
و فیروزی داخل سراپرده خاص گشت و بموجب حکم اشرف مهدی خواجه محمد سلطان میرزا و جمعی دیگر
در بیانه بودند بملازمت اقدس پیوستند و بیک میرک و چند کس دیگر که بزبان کبری رفته بود ند مرخص
نموده مسودض داشتند که لشکر مخالف از بتهاور بیک کرده بمشتر رسیده است بقراولان در گرد اوان
فرمان شد که تعاقبه و ایلی کرده پیش لشکر مخالف را تاخت نمایند بهادران لشکر منصور چقلهای تلمان
برجنبش قدمان سپاه عظیم کرده مصدر تحسین و آفرین گشتند روز شنبه سیزدهم جمادی الاخر قراولان خبر
آوردند که لشکر غنیم در نواحی موضع خانوه فرود آمده ترتیب انواج داده است و تفصیل سپاه ان بخست

شدند و جانب یسار فیوج بادشاهزاده و میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد خانزاد زاده گشتند
و عقب برانغار خانخانان و دلاور خان و ملک داد و کرزانی و سیج کهوران و دیگر امرای نشان
تعیین کردیدند و آگاه فوج هراول مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میرآخور
و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میرآخور و محمد علی خلجخانی و امیر قتلق قدم قراول
و خان بیک اکه و شاه حسین یاربیکی و وزیر امرای هند جلال خان و کمال خان پسران سلطان علاء الدین
و علیخان شیخزاده فرنلی و لطافخان سپاه و جمعی دیگر همین گشتند و در لوقه نزدیک و ملک قاسم و
مومن انکه در ستم ترکمان مامور گردیدند و بجهت ترتیب و انتظام صفوف نظام الدین علی خلیفه
مقرر شد و سلطان محمد بخشی مراتفرمان شد که برای استحکام احکام بادشاهی حاضر شده و سپاه دین پناه
صولت و جاه و شان زبان دان را به اطلاع احکام سپران انواج مستعد دارد و بهیکس بیحکم از جای خود
حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه نگذارد و آن روز نیکاس بلند شده بود که آتش محاربه
استعمال یافت و توپخانه طرفین در گرفتن آمد نهال حیات بهادران سوختن گرفت و نخل زندگانی
کندن اوران در بریدن آمد داده براندند هر دو طرف دو دریای کین بر لب آورده کف
سپاه ازدو سو جنبش انگیختند شب و روز را درهم امیختند سم باد پایان فولاد نعل نخون
دلیران زمین کرد لعل جهانوار در موکب خاص خوابش خرامیده ترکتک رقاص خوابش گشت
جوانغار مخالف بجانب برانغار بادشاهی حمله کرد مزار زاد در زمین و زمان انداخت خسرو کوکلتاش
و ملک قاسم با قشونه و چین تیمور سلطان بکومک الغ شتافتند قتالی عظیم واقع گشت چین تیمور

شکسته بدین نوع است سپاه را تا خانه خود یک سوار کجا رت از صد هزار کس باشد تا کری و
حسمان بیوائی هر یکی با دوازده هزار سوار محمود خان ولد سکندر خان لودی با ده هزار سوار و
نربت با شش با نهصد هزار سوار دستروی کج با شش هزار سوار و پیر دلو حاکم هرتة و زنگ لو
چوان و بهار هل امیدی هر یکی با چهار هزار سوار حاکم جرهل با سه هزار سوار و تعداد مجموع سپاه
مخالف سیه روز به دو لک و یکهزار سوار رسیده بادشاه زیب تاج و تخت خداوند اقبال و دولت
از افزونی سپاه مخصم اصلا و خدنه بخاطر راه نداده همانروز مانند شیر غران کوکش جنگ نواخته
به ترتیب صفوف پرداخت نخست بموجب فرمان عالی استاد علی علی روی از آبهای توپخانه قیامت
اثر را میش پرده سحابی هر گاه نصب نمود و جمیع زنبها را بانبر و جرم خام مستحکم ساخته فاصله
انزان لشکریان را در میان هر دو را به حادادو سوکب خاص و غول متمکن شدند و اعلام از
و با بیکر بادشاهی زیب ده آن فوج گردیدند و در فوج یاسین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و
خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاش در و پس محمد ساربان و عبد الله
کتابدار و دوست آیشک آقا تعین گشته و طرف یمین علاء الدین پسر سکندر بن سلطان بهلول
و شیخ زین خافی و امیر محب علی و ترکوی بیکمان و پسر امکن و ارایش خان و خواجه حسین و جمعی
دیگر مقرر گردیدند و برانغار بوجود مبارک شاهزاده محمد همایون بهادر رونق یافت و در یمین بادشاه
زاده قاسم حسین سلطان و احمد یوسف از علاقبی و بسر بلی سیستانی و خواجه بهلول بخشی و عبد الشکور مامور
بیک اردو شاه و ولی خان فراقوی و بسر بلی سیستانی و خواجه بهلول بخشی و عبد الشکور مامور

مخالفان درست دوکمان کشیده خدنگ کوته برق در غایت صعوبت توجیح میوست و سران سپاه
استاد و ملتفتی هر آتش کوا بجای او نگاه باد شاهی را پیش برده در انداختن تفنگ و توپ زدن دقیقه
رستم نگذاشته و آنحضرت خود نفیس خود نیز بر محل ایستاده در حرکت کردند و قوی چند بطرف مخالفان
شکر فرستاده از اطراف و جوانب لشکر منصور مانند دریا تموج در آمد و نایره قتال چنان اشتعال
گرفت که میمنه و میسره و سپاه منصور انجای روز سپاه دست راست و دست چپ مخالفان بدرجه اول
بقول رسانیده دو از کسها پشت بر حواله دند و انواع مخالف حسن خان میوانی و ... اول لبود سند و ما
جوانان و برای چند همان و در لیست پیای دگر سنگه و دگو و دگر سیمی و جمعی دیگر از سران و دران طریق
بهادران کشته و سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و تفصیلات سخای و تمامه اسمای نسخ
بر رجیم رایت خلافی و دیدند تر دیک به ترکی شام را ساکا نشیت بکوه داده خاک مذار بر فرق
روزگار خود بخت باد شاه کیتی ستان یک زده در ترکی شب بخلافت اورشاقته مراجعت نمود
مکور شیخ علی خلف فیروزی در نوازش آورده بعد از گذشتن چند مراقی از شب بمنزلگاه نزول فرمود و سحرگاه
شکر کجا آورده بسران انواع تاخته محمدی کوکلتاش محمد امین میرزا خود علیخان جلایر و من و مکر امرا
بخلافت ما ساکا تعیین فرمود اگرچه در همراهان را ما حالتی نمانده بود بیاندک زد و گیر گرفتار شدند
اما بسبب تردد ات خدنگ در بهادران طاقت نگاهداشتی نبود چندان سعی بعمل و نیاورده بیت شعر
اسلحه بسیاری بها و گرفته معاودت نمودند و الحضرت میفرمودند که وقت تاراج بود باید که مشغول نگشته
مال خود را بیاری قناعت نمود و چنان بعید انبار بسیار نگذاشت المقصد روز دیگر از فتح محمد علی خلخالی

میرزا سلطان ناصر الدین عنایت فرموده بتعاقب ایشان تعیین یافت و بیست و پنجم جمادی الثانی رایات ظفر پیکر بطرف دارالخلافه
برافراشته و اهتمام کار ما ساکا و اگذاشته مخصوص است که قبل از توجه رایات عالیات بصوب
چندیری رانا با نوعی از زر نوال بین رسیده بود اوتاق نام غلام خود را اتاق حصار ایرج را مضبوط ساخته
اراده حرکت کشت و در ایام مجاهده شبی از یکی نرکان را راجان در خواب بصورت هیئت خوفناک گرفته
در هشت ان از خواب بیدار گشته بهر تب لرزه فتار گردیده بنا گاهات دست از مجاهده باز داشته و
مراجعت نموده در رشای راه سپاه اجل بر همگی کرده در مدرک استقبال رسانیدند از بوالهوسیها تقدیر بعید
سکر حالی از راب برنا پذیر میشود که از زبان مهربان بفرض الدر سیدند که بسبب بعد مسافت کریبان
لشکر ظفر افروز الخلافه واقع شده افغانان تجربه سر بگریبان فساد برده اسمی از مدوف و بین و بابزه
افغانان قلعه شمس آباد را از ابو محمد تیره بازه و تفویض را از ملازمان باد شاهی مستخلص ساخته و در صدد خشونت
انگیزی افتادند لاعرم خان جزئیت بصوب دارالخلافه معطوف گشت و چون از بهادران برسم قراولی ما
گشتند کرزه در خود را بر سر آن نخاذیل رسانیده بجرد دیدن سپاهای قراولان لشکر منصور سر بگریبان
از خجلت کرکیت و بین و مدوف و بابزه را راب یکنگ که رشته پنجال گردنبندی شیشه رایات عالیات
بکوچ تواتر رود خانه شور شروع سال هفصد و سی و پنج هجری در عرصه دکشای کوالیار مضرب خیام دولت
نموده و جانزد و حکیری میرزا خلف سیومین التحضرت بوجه کم اشرف از کابل رسیده علیرت عالی هوشت
و صحبان با تفاق امرا و اعیان و حصار کوالیار داخل گشته عمارات راجه بکرماجیت و رایه مانسنگه را بسر
فرمود ند و زداران بصوب دارالخلافه مهضت و اقع گشت روز پنجشنبه بیست و پنجم محرم سال مسطور عمارات دولتخانه و دارالخلافه

و شیخ کهون و عبدالملوک قوچین را تادیب الیاس خان نا که تصحیح کول را تنبیه و آورده مصحح تنبیه بود
تعیین نمود و دران آوان بسیاره و دستگیر گشته بیانا رسید و رایات اقبال بطرف میوات مبذول گشت
و آن خود سران بجنگ مبعمل نصولت لشکر باد شاهی گریخته پناه بکوههای دشوار گذار برده و در دره چهار
پنجم رجب سال هفصد و سی و چهار حصار الور که حاکم نشین میوات است بتصرف باد شاه کیتی ستان
و قرار این و دقایق میوانیان گردد اگفتار بود باد شاهزاده خواجگت عطا فرمود ند و سیح رزین مصحح
بگرفتح را نا را فتح باد شاه اسلام یافته صلاح را بنعام گرفت و دیگر نیز از کابل بهمن تبریز نوشته مرسل
و بعرض خبر شوکت خان میرزا حاکم بدخشان لعوض اشرف رسید بهم رجب قرة العیون خلافت باد شاهزاده
خواجگت ابوالفتح نصیر الدین محمد همایون بهادر را بحکومت الولایت ماوراء سانحه رخصت فرمود ند
و در همین روزها دی جادیب من افغان کرد آشوب را با کشور را محاصره کرده بود همت گماشته
قاسم حسین و ملک قاسم با قشته و ابو محمد تیره و بازید حسین خان و زارای هندیخان قریل و ملک داد
گرزانی و تاتار خان و غاجیان را بسرکوبی محمد سلطان میرزا بدان سمت روان نمود و ان مزبور
بستان آمد آمد افواج قاهره اسباب خویشای خود را گذاشته آواره دشت ادبار شد و نخضرت در لاهور
سیر بازی نموده از راه کول بیکانیر بتوجه نمود ند بهم قاعده شکار انگشتی بسل آمد و هم در سه جا نخچیری
بتقدیم رسید و چون بتواتر خبر رسید که میدنی رای حاکم چندیری لعوض فرار پیکند و رانا سانگا از در تکر
او با خود بهت نبا ران رایات جهانگشا بصوب چندیری معطوف گشت و در دوجا شکار نمود ند بهم جمادی
فتح چندیری بتائید الهی بصورت رفت و تاریخ این فتح دارالحرب متوکشت آنرا بیاید الحمد شاه

بفرمان قضا جریان خبر دکتیی ستان خنک فرود سی بهن نمود ند دهم ربیع الاول حاصدان باد شاهزاده و اقبال
محمد همایون بهادر از بدخشان رسیده عرایض باد شاهزاده را نظر انور در آورد و مضمون مرقوم بود که بعد از
چنانچه باید ضبط و ربط آمده عزم آنست که با سی چهل هزار کس باتفاق سلطان اویس بر سر قندهار
برود و دران ولایت مور دقبل الضبط و در ایام فی الفور بدست مسر خان فرمان صادر شد که اگر
کار زار مصالحه نگذشته باشد فتح انیر بست نامیده کران شمارا تعالی بعد از فاقت شدن بدخشان
خود متوجه المنصوب میگردد و در باب طلب هندال میرزا لوچارم قرمش رفت و نهم ربیع الاخر
میرزا عسکری را بجهت تادیب افغانان بطرف حاکمک سرقه مرخص نموده خود بجهت سیر و شکار
بسمت دهولپور توجه فرمود ند سیوم جمادی الاولی خبر رسید که محمد خان ولد سکندر افغان مملکت
بهار را متصرف گشته قرار سوار شش هزار کس بر انگیخته بهت از شکار دهولپور دست کشیده بتعاقب او
از اب چون امور انوده متوجه سرق رویه گشتند در هانه در الیچپان قصر شاه و ابی شکار رسیده
پیشکشهای باد شاهانه گذرانیده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده نهم جمادی الاخر بر ساحل
دریای گنگ نیز ا عسکری با جمیع امرا شرف ملازمت دریافت فرمان شد که بر سم منقلا میرزا
با لشکر خود مرتبه باشند در سواکر که تیر و میان شدن محمد خان پسر سکندر شاه رسیده رایات
فرخ جلال بسمت نهضت نموده به بیعی پور تنزل نمود و حکومت بهار بمیرزا محمد زمان عطا فرموده
پنجم رمضان بحکمه فتح پور بین و بابزید بجانب سرو اهی نهضت نموده و مخالفان را بهزیمت داده
و خیمه سکندر پور سیر نمود بر سم المعتاد بحکمه دارالخلافه گشته و از ساحات اقبال این سال

فرخنده فال اینصف کرد بادشاهزاده جوان بخت همایون بیاور را بمشتاقی ملاقات برید بزرگوار جان
آغوش درکه در بیکرد و رازبه خشان ابتهاج کرده بدخشان را میر اولیس مفوض ساخته و میرزا کامران
را بحکومت کابل و قندهار گذاشته بزیور ملبس طرف دارالخلافه مبضت نمودند از عرایب حالات یکی
حضرت گیتی ستان و حمارات دارالخلافه بادالزه ماجده و انجناب بتخت نشسته بحرف دلخواهان
ایشان مشغول بودند که اعلام نصرت فرجام بادشاهزاده جوان بخت از جانب بدخشان
گشت و همین که نظر بادشاه در دریشی صفت بر فرزند سعادتمند افتاد در آغوش صفقت کشیده مشغول
عیش و انبساط و جشن سور و سرور داشتند پیکاه بکمال فرحی دفتر خندگی گذانیده و بار دیگر
گوهر بار بیکنگرشت که همایون مصاحب بی بدل است و میان فرزند سعادت پیوند و مدتی بود
صحبت بهم نشستی که باهم عهد کرده بودند که هرگز جدا نشوند و هماناً حکمت الهی اقتضای این کرده بود
بعمل آید زیرا که ایام رحلت بادشاه گیتی ستان نزدیک رسیده بود و اگر این حوالت حاصل
نمی بود اختلال تمام درارکان سلطنت راه می یافت چنانکه از سیاق کلام ایشان مکشوف میگردد
بالجمله بعد چندی بادشاهزاده والاقدر را بطرف بنکش جهت تنظیم و تنسیق کار رخصت داده مدخان
را بسلیمان میرزا بخشیده میرزا هندال را بطلب بخود بادشاهزاده والانژاد در بستر نشسته بود
که تب محرقه بمزاج اشرف مستولی شد و آن مرض بشدت او کشید حضرت گیتی ستان از استماع
این خبر بیقرار گشته فرمان نوشتند که بادشاهزاده را زود بدارالخلافه آورده در راه لوازم خدمتگاری
بحضور اشرف او ننگذارند اطبا و حکما در حضور انور تشخیص مرض نمایند و بهر ادویه کار بردارند چون

بعمل آورده و چون مرض تخفیف نیافت یقین شد که ایام حیات حضرت گیتی ستان بسر آمده و وفای
حضور هم منفیر بیشتر از پیش شروع در تزاید نمود حضرت گیتی ستان خود را بنهایت کمال انضباط
داده مشغول مداوای بادشاهزاده را از حکماء فضلا خواستند میر ابوالبقاء که از اماثل اطباء بود بکار
بود بسر فرسانیده که از فرزندان سلف خویش دیده که در اشتمال هیچ امور بهتر از اختیار الهی
تصرف بستعاق دعا خیران زمانیده آمد حضرت گیتی ستان فرمودند که هنر و شرافت همایون کسی
از من بیشتر نیست من خود را فدای این بادشاهزاده میسازم امیر جهان آفرین قبول کناد و خواهد
خلیفه دیگر مقربان بعرض رسانید که چرا حضرت انحراف را بر زبان می آرند گر جان الماس را
در جنگ ابراهیم در سنگار بادشاهزاده رسیده تصرف پر نهاده تر است انحضرت فرمودند که
این چه عالیت است وجه فرق دارد کلاه همایون تنگ شده و من بیطاقتم نمیتوانم
بیطاقتی او را دیده همان تر که خود را فدا سازم انگاه بخلوت در آمده بشغل خاص پرداخته
در قبله تکاه اجابت دعا بود سه بار کرد بادشاهزاده سعادتمند گردیده اثر گرانی در خود یافته
فرمودند که بروم دستم بدارستم و فی الحال حرارت شدیده در بدن انحضرت شیوع کرد در مزاج بادشاهزاده
بصحت میل نمود و هر دو حالت در هر دو مزاج بر زمان تبدیل میکرد تا انکه مزاج بادشاهزاده دوا
تر او صحت کلی یافت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال انحضرت پدیدار گردید ارکان
دولت و اعیان سلطنت را حاضر ساخته دست همایون بادشاهزاده ابوالمظفر ناصر الدین محمد همایون
بدست گرفته بجانشینی و ولیعهدی خود ارشاد نموده و بر تخت خلافت جلوس داده تردیک سریر

سلطنت خود صاحبقران گشته خلیفه و قنبر علی و بزدی بیک و هندو بیک و دیگر امرای خضا
دست بیعت در آنکرده خاشیه اطاعت و انقیاد بادشاه جوان بخت بر دوش گرفته و
از جناب الحضرت قضایای بلند در باب خود پذیرفتن کنه کاران و بیچارگان و در گذشتن از تقصیر
برادران بمبالغه تمام بموقع آمده و در باب حزم و هوشیاری و اطاعت و انقیاد و رعیت پروری
و حشم آگاهی مواعظ بسیار به امرا و اعیان و سران و سرکردگان افواج برزبان گوهر فشان رفته
وقت لبیک اجابت دعوت حق رسید ششم جمادی الاولی سنه تسعه و تسعین و تسعمایه جای
ان بادشاه عرصه خاک بسوی رحمت حق شد و در دوسی جوار رحمت قالوا انا لله و انا الیه راجعون

دو در دارد این باغ ارم بسته ۲ در و چند از هر در و بیرون خسته ۳ بیازد در باغ بینکر تمام
در دیگر در باغ بیرون حرام ۴ و بموجب این حضرت نقش الحباب را از اگره بکابل انتقال کرده در مرتفعات
مدفون ساختند که مزار و متبرک به اصل امزار است و این حکایت بس غریب است که ازان بادشاه
درویش نهاد بوقوع آمد چه بادشاه ان در امور سلطنت رعایت صله رحم نکرده حقوق برادر
فرزندی را بر طاق نسیان گذاشته آنچه بحال آنکه مرض طاعون در اگره در آنحضرت هزاران خلق را هلاک
گرفت و شایع همگنان باطن و اقدس طمانیت الحباب بوده این چه باشد که دعای آنحضرت بدرگاه
حق سبحانه تعالی بقبول انجامید و بادشاهزاده و لامزاد ازان مرض مهلک نجات یافته سبحان الله
امور و احوالات در دور درویشان و متاصفان یافته نمیشود تا به اهل خانه چه رسد بالجمله واقعات نگار
بزبان تری از خیال طبیعت آنحضرت بود و در عرض سیاق شریف است که از آنکه گذاشت منفصل گردیدن

نوانده

توانده بود در فارسی اشعار ابدار دارد این چند بیت از ان بقلم آمد رباعی درویشان
زاگرچه نه از خویشانیم یکبیک از دل و جان معتقد انشانیم در راست بگوی شاهی از
درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم مطلع هلاک میکند م فرصت نوانستم دگر بیت
زین شهر هیوانستم تا بر لب خشکش دل بستم از پریشانی عالم رستم و در تفصیل تاریخ
مسطور است که ان بادشاه فردوس ارامگاه در ایام شباب به بنیرم ارای داده بجای و
مصاحبت گلعذاران شوقی تمام داشت و با زنان فصاحت شعار و شکرلبان بلاغت شعار
دمخسره زار گابل بگلگشت توجه منیر مود و حظ وافر بر میداشت و در قلمرو بهار رسانا
سالخار ارد ارا الخلافه اگره بنصت خود از جمیع منهیات و مسکرات توبه کرده انام سلطنت
انحضرت در هندوستان چهار سال و یازده ماه مدت کامرانی در کابل و مدفنشان و قندهار و مدت
سال و در اندجان و مرغینان و سمرقند چهار سال و ایام زندگانی انجناب چهل و نه سال و در
رحلت چهار فرزند نیک اختر در قید حیات بودند و سه دختر عصمت سرشت از هر یک بهتر و بهتر
آن اولاد ان حضرت ناصر الدین ابو نصر محمد همایون جهانبان بوده اند و از انشان حرد کامران میرزا
و ازدهی گلبدن بیگم و عسکری میرزا اردبی خرد هندال میرزا و اسامی دختران بدین تفصیل گلرنگ شکم
گلچهره بیگم گلعذار بیگم و ازنده عفا حضرت انجناب میرزا ابو البقا بود که در علم ریاضی و حکمت درجه
غلبه داشت و دیگر شیخ زاین صدر که بجود و طبع انصاف ذات و در نظم و نثر بیعدیل بود و از ملک
شیخ ابو الوا احد فارغی بود که در شعر درجه عالی داشت و دیگر سلطان محمد کوسه که لطف طبع و سعرا فزود

پیرتی در صحبت امیر علیشیر میرود و متوطن گزیده دیگر مولانا شهاب سمایی که حقیری تخلص میکرد و دیگر مولانا
یوسفی طبیب که بموجب طلب آنحضرت از خراسان آمده بود دیگر شیخ دوایی که در ترکی هم دستگاه
کمال داشت دیگر مولانا لقایی که مثنوی در وزن مخزن بنام نامی آنحضرت نوشته داد و تخلص داد
دیگر خواجه میر موزج و مصنف جیب السیر و خلاصه الاخبار که لعبد القطع سلسله سلطان بخشش میرزا
در ملازمت اشرف میکند نامبرده از عهد بابای در گاه آنحضرت تعداد انچند کس بزبان علم آمده خواجه
نظام الدین علی خلیفه که در قدم خدمت و محرمیت تکیه زده نشست و بکمال علم و فضل از علم طب بهره
مند بود و دیگر امیر درویش محمد ساربان که مرید حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله احرار قدس الله سره
یگانه عصر بود و بکمالات صورت و معنی و قرب بارگاه سلطانی اتصاف داشت و دیگر خواجه کلان بیگ
در سنجیدگی و فهمیدگی بیدیل بود و برادر شش کنجیک خواجه مهردار و معتمد خاص الخاص بود و دیگر
سلطان محمد دولدای از امرای بزرگ بود و اخلاق پسندیده و دست و اگر به احوال دیگر امرا ناظر
باشی و الاتراد پردازد کتابی دیگر باید که تحریر در اورد و نظر به اختصار زمین قدر اکتفا نموده و
در اگر نامه مرقوم است که اسم الجناب را ولایت پناه حضرت ناصر الدین خواجه عبید الله احرار قدس
الله سره العزیز و ظهیر الدین محمد گذاشته بودند لیکن بزبان ترکان استعمال ان دشوار بود و بابر
میگفتند و اثر توجه حضرت خواجه بود که الجناب السلطنت هندوستان فایز گشته دوان مقدار دگر
دولاوری و تحمل کند انجناب بظهور پیوسته از کم و بسیاری بوقوع آمده باشد اللهم اغفر
وارحمه ذکر سلطنت پادشاه صاحبقران مغفور اعلی الله مقامه حضرت اعلی الدین محمد همایون پادشاه

اورده و انکه گویند پادشاه گیتی ستان فردوس اشیان متوطن رضوان گردید پادشاهزاده جوان بخت
نیک اختر محمد همایون بهادر بر سریر جهانداری مملکت هندوستان نشستن اجلاس نموده بر بقیه
وصیت پدر بزرگوار هرکونه سفقت در رعایت بحال برادران مبذول داشته جمیع امرا و اعیان دولت
و سرکردگان انوار را مسمول عواطف خسروانه ساخت و بازگشتن و بذل وجود را بر ارائش داده
بر اقطاعات برادران و امرا افزود و از نقود و اجناس بهره وافر بصغیر و کبیر اورده و رسانید و در
اندک تاریخ جلوس آنحضرت را خیر الملوک بانفته و هرچند در انوقت سنین عمر شریف ان جناب
بیست و چهار رسیده بود و در عین شباب بود ند اما بیاوری بخت جوان و تقل پیر در تسخیر
قلوب سپاه کمال و رزیده در سلک دقیق و ایات بدیهیات شائسته بکار برده منقولات از زبان
ایام روزی لشکرشی توجه نموده یک کشتی پر از زر بحضار محفل خاص انعام فرمود دیکی از فضلای العصر کشتی
تاریخ ان یافت بود و اهل سال از جلوس بدایات فلو آیات بصوب کالنجر متوجه ساخت و بعد محاصره و پناه
حاکم انحصار ناچار بطاعت و انقیاد نموده دوازده من طلا با دیگر نفایس مصحوب ایلچیان بر رکاب سلطان
فرستاد و انحضرت بر عزم الحاق او بخشوده بطرف قلعه چنار که در متانت و استحکام دوم سادات افلاک انحصر
ندارد متوجه گشته در اوقت انحصار منصرف شده چنان صورت بود که از حسب و نسب و چگونگی ان بجای خود گزارش
باید و صورت تسلط او در انحصار بدین قسم است که در عصر سلطان ابراهیم بودی حکومت انحصار متعلق بجهانخان
خاصه خیل ساز نمائی بود بعد قتیل ابراهیم سلطنه جهانخان را بسر نامنجار ش هلاک سلطنت و جهانخان
را سوای مادران پسر دار زنی بود لاد ملک نام که بکلیه حسن و جمال اراستگی داشت آن نامساعد نمیدانسته را ما

ازشکر میرزا جدا گشته بر سر پیر خود ابا مهور رسانید میر تولیس علی از جناب پادشاهی بحکومت ان
حدود انخالت مامور بود و از قدیم با خواجه خان را بطه اخلاص و یکجهتی داشت آن عذر را راست
پنداشته خواجه را در حصار لاهو رجا داده در مهمانداری و اعزاز و اکرام دقیقه فرو گذاشت نداشت تا انکه شبی
در محفل شراب خواجه قابو یافته میر تولیس علی را دستگیر کرده رنجیر بر پا گذاشت و بیرح و پاره حصار
مستحکم ساخته صورت واقعه را بمیرزا کامران اعلام نمود و این بیت مناسب مقام است بیت
دشمن چنکه کردون الهی است پای لویسی سیل از بالا فکنده دیوار را میز لیغور کرده خود را هم
و کسان خود را بر کنار فرستاده تا دریای ستلج لصه در اورده میرزا عذر خواسته روانه بارگاه
سلطانی کردید و از راه کمر بزت و مکار کی ایلچیان حرب زبان نزد انحضرت فرستاده بظهار عقیدت
و اخلاص نموده فرمان عطای صوبه پنجاب درخواست کرد پادشاه عهد پذیر عذر میرزا
غدار را بموش قبول جا داده از صفای طینت و عقیده پاکان حرات را تبار بر اوری نیز
آورده فرمان عطای صوبه پنجاب با ضمیمه کابل بدان فرستاده میرزا کامران مستحق احسان
اضعاف زاد طبیعت خود را در عرایضه نوشته فرستاد عزل حسن تردی مدام افزون باد اما طاعت
فرخ میمون باد: هزار خاری که زراعت خیزد: تو خرشم من مجنون باد اد: کردکان از راه اصل آدمی
جای او دیده مجنون باد: هر کرد تو چیز کار کشت: او از ین دایره بیرون باد: کامران تا کجا جهان
راست بقاء خسرو دیهیمان همایون باد: از پشکاه مفضل کرم در جلدوی تیول حصار فیروز رنجیک
کردد تنکه حاصلش بود میرزا کامران مرحمت کشته و چون محمد زمان میرزا پناه بسلطان بهادر کجرات

برده و مراعات احوال کرده با فوجی جرار بسیت ماوه هجمت نموده قلعه چنور را محاصره کرد و بخشی خان
را بسایل خطیر داده چنور و ایل فتنه و فساد را استحکام داد ایلچیان زبان دان از درگاه سلطانی دستور
یافته که سلطان بهادر را از خواب غفلت بیدار ساخته پیغام رسانند که زنخانان درگاه را بسته نپوشند
و کر نمیخواند از پیش خود اخراج سازد و الا بکرام دلیل اقتدار بر موافقت توان نمود سلطان بهادر جواب
فرستاد که رعایت احوال پناه آورده کان هیچ وجه ننموده سابق بر سلاطین زاده هایل
سلطان مظفر داده بودند در چنور و موانیق قصوری واقع نشده بود حضرت این مژده
شوق بنده را مسعاف داده بادشاه جهانستان را ایمنی بسیار کران امده و آثار مخالفت سلطان کجرات
را در یافته در جلوی اللوای سنزه بندند چهل و یک دار الخلافه اکره نهضت نموده متوجه مالوه کشته
درکالپی از زبان همیان راست گفتار بکوش انحضرت رسید که سلطان بهادر به تیر غیب و تخویف خانخانان
کبیده پوسته اندازخاده اتحاد و اخلاص تجاوز کرده علاء الدین لودی را با فوج جرار بطرف کالنجر
جهت نموده و تاتار خان پسر خان پسر خان را بسیت کرور رز قدیم که چهل کرور تنکه رایج الوقت هندوستان
باشد از خزانه خود رعایت کرده به تسخیر قلعه مذکور مامور ساخته و برهان الملک کرانی را تابیک
عظیم حضرت داد که ازراه ناکور بنهاب رفته کرد سورش برانکیزد خود بلیمرده جمعیت مشغول
همکی همت مصروف انست که پادشاه جهانستان تیغ خود را مشرق سازند خادمه
تاج و تخت محفل کنار استه بصوابدید امرا و اعیان بصوب اگره عطف عنان نموده کرد در
طرفی رضخانان سزد لایق انها زاد دیعت داده سعی و استقلال پادشاه گیران بایه نموده و این تقریر

بیدرخود برسر اسباب و اموال مخالفت و مخصومت کمال بود شیرخان سور که در صدد فتنه و فساد بود در فصله
او اریکی داشت از واقعه خلاف و نزاع زن و پسر جانخان گاه گاه بمیان چرب زبان فرد ان چیزها
فرستاده بمرده نگل خوشدل ساخت و دان رکه ناقص عقل فریفته و مسلل گردانیده شبی بیک ناگاه ابواب
انحصار را مخروق ساخت شیرخان با رفقایان داخل قلعه گشته بوشش تیغ بنده اورا زه ساخت پسر جانخان
مقتول بانه دست از مال و اسباب برداشته بی انحصار برآمده داد و فرار داده و دشت ادبار کرد شیرخان نفس براحت
در کمین پذیرفته ان رکه را در حیاله تحکم درآورده اسباب و اموال بیقیاس تصرف گشت و دیگر
را استحکام داده اسباب دلالت محاربه مهیا کرد و چون از ظفر آمد آمد افواج جهان کشا اگاه گردید
دلخود را بانحصار داری گذاشته خود را بگوشه رسانید و الیجان چرب زبان بدرگاه سلطانی فرستاده ملتمس
برد و شش گرفت و بعد از نقش عهد و پیمان عهد الرسید پسر دیگر خود را بحضرت دوام خدمت گفتگو
و پاره از تحائف و نوادر نیز فرستاده خاطر امیران و امرا را بدست آورده و بدین تدبیرات گذرانیده
خود را از چنگال حکم جهانیان بخلاص داده عنان رایات جهانگشا را از ان مملکت معطوف ساخت و بگاه
جوان بخت مظفر و منصور براحت فرود و داخل لکهنوتی شده و چون از زمان همایون بوضوح انجامید که
و بامیر زه افغانان در ولایت شرقی رویه گرد و غبار شورش برانگیخته آمد در سنه نهصد و سی و نه هجری رایات
جهانگشا بصوب بهکت نهضت فرمود و بامیر زه گشته شد و مین و فیقان او اورا آزرده گشته از بنگاه خلافت و
جهانداری سلطان چندیری بلاس حکومت جونپور سرفرازی یافت و اعلام نصرت فرجام بقلع و قمع فرومی دار
نزول فرمود و طفله جهانگیری و جهانستانی به اقطار ممالک رسید در سنه نهصد و چهل هجری الیجان سلطان بهادر

فرمانروای گجرات با تحف و هدایای لایقه بدرگاه خاقانی رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و در
عهد این سال قریب دار الملک مندو بیلی بر ساحل دریا چون جنور آباد کرده و عمارات عالی اعمارات نمود
موسوم بدین پناه ساخته و یکی از فضلای اللغه تاریخ اتمام ان شهر یاد شاه دین پناه یافته
و هم در آن وقت سرخان تیر دار زاده و رسیده بعرض رسانیدند که میرزا محمد زمان میرزه سلطان حسین
میرزا و محمد سلطان میرزا و پسر ارشد ایشان میرزا وطی خوب میرزا محصور ترتیب و نوا رشش و بعد از کشش
برد و شته اند بانحضرت اعلام نصرت فرجام را بدالصوب بقصد انهزام آورده یکبوی متواتر داخل جونپور
گردیده از انجا یاد گار نامه میرزا بایسنغر از خود سران و مشهوری یافت میرزا مسطور بحمل استعجال
پرواز کرده سلک جمعیت میرزایان را برانگیخته ساخت و محمد زمان میرزا محمد سلطان میرزا و طی
خوب سلطان میرزا را و شکر کرده بحضور شرف آورد و محمد زمان را در حصار بیانه فرستاده آن دو کس را
فریبان شده گرفتار و حبس کرده و ایات جهانگشا بصوب اگره متوجه گردید محمد زمان میرزا و خان
جعلی بگاه حصار بیانه ظاهر ساخته خلاص گشته نزد سلطان بهادر فرمانروای گجرات رفت و دل
گاسه هر یکی از ان میرزایان شورش انگیزه مقام خود بتجویز در می آید ذکر اوضاع کامران میرزا الخ
کابل بلاسم اورده و آمد که چون خبر شورش میرزایان فتنه شرست و خبر بوجه بادشاه انجم
سپاه بعزم تادیب اینها بجانب شرق بسیج کامران میرزا رسید دمدان طمع بر مملکت پنجاب تیز
کرده از کابل بصوب لاهور متوجه شد و نوزاده مکرو تلبیس فرا جه خان مدار المهام خود را احضار
نمود و قلعه از خود آزرده ساخت و او بسبب طاهر بخشش جلادم رسانیده باتفاق سپاه خود

موافق قصد در افتاد و بنیمه تردد ات فرمانروای گجرات بیغاره رفت و فتح و نصرت نصیب
فاجره گردیده که در محل خود گذارش یابد اکنون اندکی از احوال تاتارخان و پدرش میران خانجهان
بر جویای اخبار بوسیله برگه علاء الدین پدر تاتارخان والد سلطان بهلول برادر علائی سلطان
و هنگام نوا رشش هندوستان خود را بخدمت حضرت فردوس استانی رسانیده بود و در سنه ۹۳۲
برادر زاده خود و در خانک انا سبا نکاه تاتارخان بر رکاب سعادت بوده چون بداند نشینی اورا
خاطر اشرف و حضرت فردوس مکانی ظاهر گردید اورا دستگیر کرده در قلعه اگره فرستاده و تاتارخان بر
گریخته بگجرات رفت و علاء الدین بر شکری افغانان سور دار الملک خود را از نظر گذرانیده سلطان بهادر
در وقت ان هر دو پدر و پسر مصدر فتنه و فساد گشتند چنانچه گذشت القصه تاتارخان را بحضرت
راصرف کرده قریب سی چهل هزار کس را فراهم آورده حصار بیانه را گرفت از خباب خاقانی بگریخته
میرزا دهندال میرزا یادگار نامیرزا قاسم حسین سلطان و میرقنبر علی قرابیک و دوست بیک
با پانزده هزار بدو فشان خود سر تعین گشته چون افواج قاهره بقرب لشکر مخالفان رسید خان خود
و هراس بمزاج مخالفان مستولی گشت که هر روز جوق جوق از سپاه جدید آواره شدن گرفته و
رفته رفته کار تا بجایی رسید که زیاده بر سه هزار سوار همراه تاتارخان نماند و چون اوا این فوج کشی را
به انجام تمام بعهده خود گرفته بود و زرهای بیقیاس بمجرد در آورده آماده حرب گشته بمجرد محاربه و قتال
صرفه کار خود ندید و در موضع سندیل صفوف ترد اراسته بالبیاری از رفیقان و قدیمان خود
طریقه تیغ بهادران گشت و غنایم بیحد و قیاس بدست مجاهدان افتاد و منقولست که تاتارخان مذکور از

مقابل و رگ دولت سلطان بهادر در آمده افواج قاهره را بغایت ضعیف پسندیده و سلطان بهادر بر
عهده جوانان بیکلفت که من دست و بازوی بهادران معولان دیده ام افواج گجرات را طاقت محاربه
نیست تا انکه او خزانه عظیم بادشاهان گجرات را صرف کرده گشته شد و سلطان بهادر بر سریر
و تخت و خود بیتکلف بجمال سپاه بیحد خود را آراسته ساخت و در هنگام آویزش بگرفتار کردن پیاده
از سیاق کلام آینده معروض میگردد داری در نشست از دقیقه شناسان گفته اند که هر یکی از جوانان ناطق
و صاحب تنه خبر را میشاید یکی خصم دوم نزدیک سیوم سنگ حواله السلطان کر الشرف الملوکانی
این بر سه خبر را بهتر میشاید بعد از استماع بحضرت الفوج گشته شدن تاتارخان علاء الدین پدر شرش و
برادران الملک ترک نصرت خود را کرد سلطان بهادر فتح شد و بهراسی عظیم بخاطر او راه یافت که
در محل خود احوالش تحریر می آید ذکر اوضاع دولت سلطان بهادر الخ

[illegible]

پادشاه جهانگیر نفس مخالفت و مصاحبت فرمانروای گجرات بواقعی نشست و تدبیرات ناشایسته
او به برخلاف افتاد خداوند تخت و تاج در سنه نهصد و چهل و یکهجری پای عزیمت در رکاب شهنشاه جهانستان
گذاشته با سپاه زمخواه بصوب مالوه نهضت نمود و بگوچ متواتره داخل مالوه گشت همدران اثنا جلگی
قلعه رایسین عرصه عجز آمیز با پیشکشهای لایق بدرگاه سلطانی فرستاده التماس نمود که بگاه مهم سلطان
بهادر سرانجام می یابد این قلعه را بیشک و جدل بعلاء الدین بادشاهی مخصوص میسازم بالفعل از علاقه
معاف باشم نهراد سمع شد و رایات ظفر پیکر متوجه پرسش گشت و منقولست در وقتیکه سارنگپور بحضرت

خیام عزم جلال کردید سلطان بهادر که بمحاصره قلعه چیتور مشغول بود محفل نخجوانیان را بسته از اعیان خود حضرت محمد
بعضی کفتند که هم قلعه به وقت میسر است بهتر آنست که دست از قلعه کشیده به استیصال لشکر افغان مستعد شویم
صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل و مصاحب سلطان بود التماس نمود و صواب آنست که ما قلعه را بحال خود
که بر غایت جاه و تمکن است علم بادشاه اسلام بر افراخته آمده ذکر ریاده و ترک غزا نموده بر سر سلطان بهادر
رای او تحسین افتاده و در تسخیر قلعه میرسیدی نموده و چون بدین پیرایه بادشاه دین پرور رسید تیر و تیک او بحسن صورت
ساخته متوقف شد تا که سیوم سپهر جمادی سنه نهصد و چهل و یک قلعه چیتور را متفق ساخته لوازم چهارم
رسانیده و فتح نامه بدست لوده بطرف بوک عالی نهضت نموده آنحضرت نیز توجه بیشتر نموده در روزی
مذکور بر ساحل کول آبی که بغایت بنیاد و عمیق بود منصور خیام هر دو لشکر شد و فردای آنروز بهادر
دیگر فراوان لشکر ظفر پیکر را با سپه ظفر نشان مصطفی خان که بطلایع فراولی از لشکر نخجوانیان برآمده بود تعاقب
محاربه افتاده فتح نخجوانیان مبرهن گشت و فراولان لشکر بادشاهی بفتح و نصرت مقرون مراجعت نمودند
کجی و نادانی و سبکی و انزوا بحدی کرفتند سلطان بهادر که محاربه بهادران عسکر همایون را بالوجه ادنی
بود دل شکسته و پریشان خاطر کشته از اعیان خود مشورت خواست تاج خان و صدر خان که عمده لشکر نخجوانیان
عازم لشکر بادشاه اسلام پناه اند و بتازکی چیتور را منقوع ساخته غنیمت فراوان بدست آورده اند
بهتر آنست که بلا توقف صفوف نبرد آراسته آماده پیکار شویم کوهر چه خواهد شد و رومی خان مرد آزموده
جنگ صف نماست و تو نخجوانی عالی همراه است التماس خان آنست که حصار را بدو و در لشکر خود کشاده بجنگ
تو نجا قیام نمایم و عسکر او را بسته بگذاریم که بیمانه در لشکر بادشاهی نرسد و چند روز نرفته ان آزرقه

لشکریان

لشکریان بادشاهی آواره خواهند کردید سلطان بهادر که از بیم قلب مخالف و هراسان بود تدبیر رو
راکه صفحه خیال او پسندیده افتاد خود را محبوس ساخت دان حکما علیه بود که ارسلطان
صادر شد و نظامی دویم انکه بادشاهان مالوه را متاصل ساخت والا جهل پیاده بار سوار
مسلح و مکمل ملازم فرمانروایان آبی دیار بود و قوت کار بادشاهان بکرات موافقت نمکرده لفظ
جوانان هر دو لشکر بمیدان کار رسیده التفات حال و مآل نمی افزودند روزی که تاران دو بهادر
لشکر منصور نزدیک بادیه بهاکی آراسته در وقت سرخوشی و مستی لطایف بهادران کذشته و میان
اورده یکی نهانا گفت حرف کذشته دفینه تاکی امروز که حریف حاضر است بیاید بمیدان کار را تمام
و معیار مردانکی بظهور آریم چون بحسب اصل مجلس علاء الدین بسیار زیاده برد و صدر خود انیز حریف پسندیده افتاده
مسلح در برکرده بر اسپان بادرفتار نشسته بطرف اردوی خنیم جلا کردند یکی از اعیان کجرات با
چهار هزار سوار بطریق بامبداری تزدیک لشکر خود ایستاده بود انجماعت مستان بی توقف مانند تیر از
کمان افغان در انجمله کار نامه رستم و اسفندیار بظهور آورده و در جوش مستی باده سنج زنک سیف
دستان بلطایح دل بر مخالفان رانده هر صد زمین را رنکین ساختند کجراتیان منهزم کشته و رنکاه ارابه
کرفته و بهادران غنیمت بسیار بدست آورده نزد لشکاه خود رسیدند و ازین جرات و دلاوری چندکاه
همچنان لشکر سیاه کجرات احصار ارابه بر نیاده و لشکریان صف همایون کرد و پیش لشکر کجرات را تاسه
بقصبه نسداد رسیده کاه و نموده کیاهای کاه و علیق بحال رسیده و دراردوی کجراتیان قحط عظیم
پدید آمد و تدبیری که سلطان بهادر برای لشکر همایون اندیشیده بود بکار خود رسید آنچه روی داد

محمد زمان میرزا با قصد سیصد نیزه‌دار از لشکر گرجستان سر آمده معرکه کارزار بیاراست و چکلی کرده بهادران لشکر
نصرت پیکر را بر روی او نهادند که گرجیان بسیاری اگر چه چندین کس از یکه تازان بهادر را از آتش تو خانه سیب سیمین
را مانند ساخته تن جوانان مرد و دست بیشتر ریشته کمر بستگان گرجیان را در اضطراب انداخته بود و
صفحه را بر لشکر سلطان بهادر دستوه آمده شب نشینی دیگر مولای تمامی خیر نهادند و
از کار افتاده در تاریکی شب با تفاق میرزا محمد بر خرقه‌ای خانه پس و پانچ شش کس از ایشان خود را
از پشت سراپرده بر آورده بجهت غلط کردن پی چندین قرمنج بطرف اگره قبل کرده بسرعت تمام بطرف مقصد رفته
ره مسکر گشت و صدر خان و عماد الملک خانه جیلی او با بیست هزار سوار بهمانوقت روان شده شهر زمان
میرزا با چند کس بطرف لاهور رفته نزد کردیه و ازدو یا زاریان دشمکاریان گجرات در مال و اسباب خود را
سپر برده بانظام اب کمال اداره کردیه ند دشوری و غوغای مهیب در لشکر گجرات بنیه شد و الکس بیقرار
گشت بادشاه چشم افکنن عدو سوز بگمان انکه مبادا مخالف بشبخون آرد با سی هزار سوار تیغ زن خنجر
گذار از خیمه و خرگاه خود بر آمده در میدان تمام شب ایستاده بود هنگام صبح خبر تحقیق رسید که
بهادر بعرف مشهور کجیه و سنگ سپاهش اداره کردیه و القوقر تعظیم و راه دوری را طی نموده بهادران لشکر
منصور داخل اردوی او گشته بغارت و تاراج گشادند و اسباب و اموال بیقیاس بدست غارتگران بدنهاد
آورده خراوند خان که وزیر سلطان مظفر بود دستگیر شد و مشمول عواطف خسروانه گشته از حبس خانه
یافت بادشاه جوانبخت بادکار نامه میرزا قاسم سلطان میرزا و میرندو ملک را بانکی هراول تعاقب
ایلغار تعاقب سلطان بهادر روان فرمود و خود نیز متوجه الصوب گشت چون سلطان بهادر با تفاق صدر خان

و اداء الملک داخل حصار منده گشته سرخ و باره ان قلعه را استحکام داده بود رایات نصرت پیکر در حقیقه رسانده
لشکر ظفر اثر را بهمراه ان قلعه نامور مسافت روز چهارم از محاصره سلطان بهادر حرف صلح
آورده و بزبان صدر خان پیغام داد که گجرات و جمیع متعلق بسلطان بهادر باشد و ما وه و غیره
بلاد زبان بادشاهی تعلق داشته شده و دو اخر همین شب از سپاه نصرت شعار نصف شب بعد از دو ایست نفر
بیاآمدی نزد بان و دستیاری طناب بر برج دیواره حصار بر آمده دروازه حصار را وا
کرده دیگر سپاه از خواه را در ون گرفتند ملوخان حاکم منده که بخطاب قادر شاهی متمایز بود از خوا
کاه کشته خود را جلد بتش سلطان بهادر رسانیده سلطان بهادر که در خواب غفلت بود خود را بر اسب
رسانیده راه فرار پیمود در اثنای راه بهوپت ولد سلهدی با بیست سوار خود را به او رسانیدند چون
بدروازه سر میدان رسیدند از سپاه منصور قریب به دویست سوار در برابری سلطان شده سلطان
با چند کس بران سپاه حمله کرده الفرج نا شناخته بدر رفت و بقلعه سونگیر در آمده از سپاه نصرت شعار بیشمار
فرستاده ایران نصیب جوینر فرود آمده را گجرات گرفت و تا پرسون چاپا پنجهزار و یازده کس
سلطان فراهم آمده سلطان در حصار مستحکم نشسته از خزین و جواهر هر چه توانست بقلعه نیرو فرستاد
چون سخن بدینجا رسید خان اعظم تلم را مطوف ساخته سخن را بحوالش در سلطانی داستان اقبال بادشاه
جوانبخت تحریر در می آرد چون بهادران نصرت شعار اینچنین تیز دستی نموده بر حصار شده مظفر تا نشسته
بادشاه جوان بخت وقت سحر از دروازه دهلی داخل شده صدر خان بر در خانه خود ایستاده خبر
میکرد بعد از انکه مجرح شدن اعیان او چنانش را گرفته بجانب قلعه سونگیر بردند و سلطان عالم نیز فتح و

بتسخیر در آورد و صورت این واقعه عجیب چنانست که چون مدت محاصره بدرازا کشید روزی بجهت تفریح
سوار شده با چند کس از امیران و مصاحبان در اطراف کنار دامن کوه مشغول بوریش تجویز نمود
که یک ناگاه در ان هنگام که از کثرت اشجار و افراط خارزار راه بصیار دشوار بود دیده بینا و
در آمده فرمان شد که تحقیق احوال اینجا نمایند که چه کسانند انجا و بعد تادیب بتقدیم کرده مکرر قسم علیه و قسم
بجای دیوار قلعه می بریم اهل حصار بطمع امان خویش را بالا میکشیدند و در قریب مصاحف بالا
فرود میریزند تا کاه را همراه گرفته بجهت دیدن ان محل متوجه گشته بعد قطع مسافتی لشکر متوالی بالا رفت
قلعه تو در تو در کرده که بشمار نهاد در سه ارتفاع داشت در غایت هواداری و نغز بندی بحکم عالی بنیاد
بستاد و سنج اهنی بکار آورده بفاصله یک گز چپ و راست دروازه قلعه فرو کوفته بودند و جوانان دلیر که آنرا
بران مصالح مردانگی و دلاوری بر افراشته چون سنگ فرو کس صعود و فرود نمیتوانست بر افراخته
بعد از تحقیق بایران خزینه پایه شجاعت و بهادری کوشیده چنین عنایت انیزدی از ان
خطر ناک بادشاه قلعه کشا و فدایان جان نثار بالای دیوار حصار رسیدند دیگر اندازه از ان
ظفر انتساب خانه بود نه اشاره صعود نمودند همکی سیصد نفر بشمار در آمده و بجمیع سواران سپاه دستور
فرمان صادر شد که کوشش کرکه را در نوار نرش در آورده یورش نمایند بهادران معسکر تا یون غلغله
در زمین و زمان انداخته از جاده مقام خود حرکت نمودند و محصوران بر بریه و باره قلعه بر آمده بجهت
گماشته شده دران شور و غوغا بادشاه سلیمانگاه از دیوار قلعه فرود آمده متوجه فرو فشته مخالفان گشت
و بهادران رکاب سعادت نیز خانه بر کشیده علم خاقانی را بلکوه در آوردند مستحفظان برج و باره

دست از مدافعه کشیده بکمال اضطراب و اضطرار بطرف ارک قلعه گریختند بهادران رکاب سعادت متقلل
در دو قلعه به تیر کشته انواع قاهره را در ون گرفته چنین نقشی علیه بندند میران بادشاه قلعه کشا
نصیب بهادران گشت و بمنیت بیدد قیاس بدست لشکریان افتاد و اختیار خان چاره بجز امانت
ندید در حصار ارک بر اره و کفن و نشسته در کردن انداخته بدراجه امیر را دراک دولت ملازمت نمود
چون آثار مردانگی بکمال از ناصیه حال او ظاهر بود بمنصب و فضل از سکی دانست قلم عفو بر جرایم او کشیده
داخل بندیان خاص ساخته و مشمول کوناکون عنایات کرده و دران دو و خان و جواهر بغنیمه داشته
بطایفه گزانده و خته خیرین سلاطین گجرات بود بضبط در آورده حصه دانگزاران نقود و اسباب بهادران
سپاه رسیده و دران مسالک گرشته بهنده چهل و دو هزاری بود نامی بلد و امصار گجرات بقدوم بادشاه
در آمده چون فلک مدار همین کاسه زرین دارد و رسم کهنه شعار دوست امیری بطور آورد که بر
نصرت مبارک نیامده بازار فته و فساد رونق گرفت و مملکت گجرات و اکثر بلاد هندوستان بر
تفصیل این داستان چنین است که زینی چهار صد کس از سلاحداران خاص نرم باده بهادران رکاب
تیمور نامه را در میان آوردند چون حالات خروج امیر صاحبقران بمیان آمد ان آجل رسیدگان را
خیال دیدن بخاطر رسیده و عالم بیهوشی سایه گشته بر سپاهیان بادیه شار نشسته رد بصحرا کردند و معنی این معنی
مناسب اینمقام است هر که دیوانه شود دامن صحرا گیرد و چون صورت واقعه بدینجا رسید
انواع قاهره بمعاقبه آن بخت برگشتگان تعیین گشت فی الفور انهه خام خیالانرا دست و گردن بسته
بدرگاه خاقانی حاضر آوردند اتش قهر شتعال زود بادشاه بر ام انتقام چاه سرخ در به کرده بسر بر

شد روز منازل مخالفان پایمال غارت و تاراج گشت روز چهارم حکم منع صادر گردید و مستحفظان گماشته
مصدرخان و سلطانعالم فرستاده امان داد چون این گفت و شنید بسیار مصدرخان سلطانعالم
بلازمت شرف قابز گشته سلطانعالم را که چندین نوبت مصدر فتنه شده بود بی کرده را خود
مصدرخان مصدر کونا کون عنایت گشت و روز سیوم از فتح قلعه سوگند اعلام لطف فرجام یافته بزیر
بطرایق اظهار بصوب گجرات مرخص گردید و قاضی کرد ایات نصرت آیات تر الاب عماد الملک که قریب
قلعه جانیا نزول نمود سلطان بهرائچ شهر جانیا نیز را آتش داده در حصار استحکام ساخته از قلعه
قلعه کریجانت شکر ظفر مآثر بیرون آمده بکجانت کپانت و رایو و بادشاه قلعه کشا نیز بندگی سلطان
لشکری چرار زنواح جانیا نیز گذاشته با یکهزار سوار خویش بمعاقبت سلطان بهادر ایلغار فرمود سلطان
بهادر بکنبایت رسیده بلا توقف بکجانت و بی شتافت و از ملاحظه تعاقب لوای منصوره مضروب
جنگی را آتش زده رخصت بادشاه جوانبخت بکنبایت شتافته بر ساحل دریای شور مصب
خیام ساخت و قضیه غریب در انتقامات دست داد خرچش صاحب کرجن در رکاب بادشاه بسلطان
بارگاه مردم کم رسیده بودند ملک احمد لادن و ملک داود امرای گجرات کرده رکوبی داده همان شب فرود
از کبی فیع رکاب سعادت الکاء گشته بدستگاهی سلطان بهادر اقامی خود باکولیان و صحرانشینان
اندیار هم سخن گشته خواستند که برادر دوی الفقر قرین شیخون آرند پیره زالی ازین مشورت آگاه شده
خود را بحوالی سراپرده بادشاهی رسانیده بیکی از مقربان گفت که مرغی خوردنی در رم دستیاب
بواسطه بعرض بادشاه رسانم حسب الامر چون او ان پیره بحضور اشرف بار یافت صورت واقعه را عرض

دانست

دانست بادشاه فرمود تا این یک اندیشی و خیر طلبی از کجا نجاطر رسید او التماس کرد که در سر
این معامله در قید یکی از لشکریان منصور است بجلدوی این نکوئی نجات فرزند خود را نظر
ایم بخضرت فرمود تا سرشش را نیز حاضر آورده و آن هر دو کس را بحواله معتمدان کرده بحفاظ
خود را از سر اپرده بکنار گشته نزد بهادران معسکر جانیان را نیز در باب بیداری و جستجوی
قدمن نمود نزدیک بطلوع صبح کولیان و بهیلان قریب صبح بشهر از کس شهر آمده سراپرده
و اطراف بخیمه دست بغارت کشادند بعد فروغ سحر بادشاه جمعی از بهادران نیز از
برسر تلی رسیده آن هجوم آشیر شیبه تر کرفت و بخاطر فصاله را زده زده از اردو برآورد و
کرد بهت محافظت کار خانجات دست نداده بود کتابخانه بادشاهی بتجارت رفت از انجائی تمور نامه
بود بخط ملا سلطانعلی و تصویر استاد بهزاد و شیخ ابوالفضل در حالات بادشاه و جماعت جلالین
محمد اکبر بهادر مذکور میشود که آن متبرک نامه بالفعل در کتابخانه بادشاهی موجود و بهیاست
بهرست کولیان و بهیلان بادشاه قوی طالع و اهل سراپرده خاص گشته ان پیره بپرسش نامشغول
فرزانه ساخته رخصت کرده لبسوختن و خاییدن کبنبایت فرمان داد و فی الحال از کجات ممکنه
اندیا یکشتری و زنانی نماند و در بایت منصور جانب جانیا نیز متوجه گردید و بکنج متواتر سایقت
ان حصار فلک تمثال آخر الامر خان کرا از قاضی زاده های نزاده استاد و معتمد فرمانروای
گجرات بود کمر بخدمتداری بسته و رتوب اداری فرحرم و احتیاط برزیده و قبقه فروگذاشت نکرد
و بادشاه قلعه کشا چهار ماه بمحاصره پرداخته بانحصار مستحکم را بوضع غریب کرفتند بادشاهی توقیع یافته بود

جماندار جلوس خجسته و شعاعات اطراف بخاطر نیاورده جمیع سپاه را بر پای فیلان مست و تیغ بدست فکنده و از
اتفاقات روزگار بوقت صلوات عصر مسکین نام پسر سلیمان نام مسوده الم تکلیف را بسر به فاتحه خوانی
کرده و محمول بگمان شده بجهت فراغ نماز فرموده که او را بر پای پیل مست اندازند هر چند مردم التماس کردند که
بیچاره را بحال خود گذارند و مبنی قران نیستند مفید نشد و کار خود بانجام رسیده و ساخت این سانحه
سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی بادشاه ایران بفرستادن قندهار و خواجه کلان بیک ایلچی
میرزا کامران بحکومت انجا قیام داشت لکه در واقعه بیست و دوم محاصره بهشتاد رسید میرزا کامران از بیوفائی
اکابر شکسته بافیونی حرارت زلال هور بلیغ کرده غره شعبان خود را سواح قندهار رسانیدند و محاربه قوی اتفاق
افتاد و فیروز خان اتابک شام میرزا با بسیاری از قزلباشان کشته شدند و سایر امرا منهزم گشته
بایران رفتند و حسن بهدران اثنا از میان مهیان تیز رفتار بمیرزا کامران خبر رسید که محمد زمان
میرزا که از جلک مندسوراز رفاقت سلطان بهادر جدا شده بکابت تهته نزد شاه حسین ولد
شاه بیک ارغون والی سنده رفته بود عزم لاهور را خالی یافته بر الصوب رسیده لاهور را
محاصره کرده میرزا کامران قندهار را بسنور قدیمه خواجه کلان بیک سپرده خود را تندتر میرزا
رسانیده و محمد زمان میرزا خایب و خاسر گشته بطرف گجرات روان شد و بعد رفتن وقت میرزا
حیدر کوکلتاش از کابل سر راه بدخشان سر کرده خود را نیز نزد میرزا کامران رسانیده و بعد وصول
میرزا کامران شاه طهماسب خود بجده و قندهار آمده و خواجه کلان بیک جمیع کارخانها را از
توسکخانه و رکابخانه و غیره از رسته مقابله قلعه را پیش خانه فرستاده و پیغام داد که سامان قلعه داری

تمام

است که چون بطرف جانبازه بسر شد نزد بیکخان باد جود سامان قلعه داری لفانیس خرین و جواهر را
برآورده بقلات اشرف فایز شد و صلوات واقعه بعرض رسانید سلطان بهادر جهانبازه را مصحوب کرده
و انواز عایا بجهت پیشکش برآورده بخدمت اگرچه اراده نداشتند که مالوه را جدا باد را کذا زند اما از سورش لشکریان
میرزایان فشنه شرکت ثابانه ضرورت ارمنده و بخدمت بوده براه جنوب بسرعت تمام توجه دار الخلافه گردیدند اتفاقا
روزگار در نوابی چنور اتفاق درود و رایات جهانکشا و نزول میرزایان فساد اندیس بکجا واقع شده
میرزایان فجالت زده چاره خیر ملازمت نیافته ادراک سعادت حضور نمودند بادشاه خطا بخش بدستور
اصلا تقصیرات میرزایان را بخاطر نیاورده بمعدرت کوشش فرمودند درین اثنا مهیان خبر رسانیدند
که محمد سلطان میرزا و اولاد میرزا دلاور که در ابتدای جلوس سلطنت انحضرت معصیت تیغ و شمشیر شده بودند
انواع فاجره اینها را دستگیر کرده اورده بود و حکم اشرف بنابنیاساختن ان فساد انگیزان در انوقت جهاد
شده اما کاکا پرداران چشم پوشی کرده بتغافل گذرانیدند نزد یکسال از گذشته خیال براورده فتنه را گیخته
اندوهناک میرزا با لشکر بادشاهی از دار الخلافه بقصد تادیب اینها متوجه شده بادشاه گشته شدند
بیستحال رو نموده گشته داخل اگره شدند و نهال میرزا محافظانه مالیده و بهمیت دارو ملازمت اشرف
و بعد متوجه شدن انحضرت بسمت دار الخلافه بهوپال آمده حاکم بیجاگذه حصار مندو را تصرف کردیده و قتنه ان انحال
ملوخان قادر شاه از احمد آباد بدده تمامی مالوه را مسخر ساخت و میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس نخست خود را
دران مملکت رسانیده و در احمد آباد دعا خوانده و خیلی بلازمان بادشاهی نمانده تتمه احوال سلطان بهادر را
که دو هفته در جانبازه بسر برده برای ملاقات سردار فرنگان که در وقت او بارا در آید و طلبیده بود بقدر

چون نرخ

ندارم و امیر رسیدن ملک بیست و آمده دیدن در این نکوخاری بعید نباشد چاره اراستن و همان کار است
و خود را کار کنان مناسب دولت شاه متوقع احوال خواجه نشد و خواجه از زاده آنچه و او چه ظاهر و آمد میرزا کامران
یکماه بار کورنش نداده و مساعدت بسیار نکرد بی که من خود را میرسانیدم و بنفاقت دیگر لعبا
بعد یکماه از سر تقصیر خواجه در گذشته تشکر اتر تیب داده عرض قندهار نمود و میرزا حیدر کوکلتاش از امیر
گذشته سیلقر تمام متوجه ان سمت شاه طهماسب صفوی شود از سیدین میرزا قندهار را بمراد خان محمد خان
تنخواه خود مراجعت نموده لودمزا قندهار را محمد مراد بن خان طاقت حصار دار آمده خود نیز ده امان خواسته
تردد شاه ایران رفت و میرزا کامران قندهار را مسخر ساخته به استحکام برج و بارو پرداخت و از خود دریاب
انبار فالج گشته ملاهور را جعت نمود بادشاه جهانبخت از شنیع این اخبار خواست که بلا دو هنصار کرات را
بتحکام سپرده بیاید و مراجعت نماید بنابراین غیرت حصار جانبازه بر تردی یکجان سپرده بطرف گجرات
بتوجه شد و حکومت احمد آباد و ایمزا سکری حواله غزده دکابزهایی کهنیاید رد و ده را بباد و دست یک
لشکر گی غارتیده و ریاست محمود آباد بمیر کوچک بهادر متعلق ساخته و سر و دری بتین بر باد کابزهایی را
داده بطرف دیپ و بهنصت فرمود نه بعد ازین اشاره عرایض خیر طلبان مزور گشت که محمد زمان میرزا
پسران خود شاه میرزا و اولاد میرزا نوروز بسیبل کرد سورش فساد بر انگیخته است و در مالوه ملوخان و سکندر خان
آتش فتنه را دامن استعمال اورده تخت هندیه را از هتیر بنور جاگیر دار انجا بتصرف در آورده راگها متوجه
و چین شدند و در پیش کتابدار حاکم او چین منهزم عقبی گریزد او چین نیز بتصرف سورش انگیزان در آمد
انحضرت از زیاده کهنیابت بوده و بهروچ رسیده بجانب صوبت متوجه گشته در بعرت تمام بیرمانا پنور نزول

چه رفتنی که گویی خود را خود بپای دار رسانیده آن کیش غدار بسیبب کشیده بیرنه خود را در تمارض انداخت
سلطان غافل اجل رسیده را یاعادت او در فرو رشد روزی بر سر خرانی نشسته با معدودی بدرون
و بصورت نقش اثار غدر در یافت و دقوم مراجعت نمود آن نابردار سد راه گشته کفت سلطان اقتدر
توقف نماید که اسباب پیشکشی بیارند سلطان کفت از عقب بفرست و بر دوی متوجه خراب خود گشت
قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفت سلطان او را بغیر سیتیره دو پاره کرده خواست که جست زده
خود سوار شود فرنگان چابکانه سقیکی که خراب خود را حرکت داده سلطان در آب افتاده و دو بار
ارابه سر بر آورد بار سیوم یکی از فرنگان تیغ تیزه بر سرش رسانیده و ان نوبت چنان رفت که
واز زندگانی سلطان بجز رویه نیجان هیچ یکی از چه اجل نجات نیافت اگرچه بر سال و احد آباد و دو کس
یکسلطان بهادری پدید امید اما هیچ یکی مطلب فایز نشد و حدوث انبوه واقعه سیوم رمضان سال نهصد
و چهل و سه درست داده و مدت سلطنت بهادر یازده سال و سه ماه آورده انکه چون مقدمه جلوس
سلطان اسعد آباد دران قسم الفصال یافت والده سلطان چندروز تغیر کرده بعد نوازم عزا از ساحل دست نجعت
نموده و سمد رانخلات محمد زمان میرزا که زنبواه لاهور اداره شده بود در اردوی سلطان رسیده جاگیر یافته
پوشیده و الفقره تعلق واضطراب نموده کار سلطان او را بخواهنده دقیقه در نخجوانی کرده و همه داری فرد گذاشت
میرزایی سعادتمند خود را مراجعه آورده روزی بوقت سواری بشکرانان خزاین در راین سلطانی رسیده
هفصد شتر بار خزانه بدست آورده از اردوی گجراتیان بدر رفت واز کهنیابت زری واز بیرمیتی جواهر
فرنگان نفرستاده خواست خطبه خود در بندر دیپ نموده و حسب الدرخواست او چندروز در مسجد چنقابلیه

فرستاده از پیلاوی قلعه سپهر کرکشته داخل حصار شده و شانه فشانگیران اوارد کشته هر یکی مکوشته خرد و
تمامی ولایت مالوه بحاکم ملازمان رکاب سعادت تفویض شده و بهوزارت تنسیق و تنظم آنولایت خان مشارالیه
ولایت گجرات از تصرف بادشاهی بدر رفت و بسوی بخلیم در آگره و سرف رویه بدیار آمد و خرد در تاخت
رایات غالبات بطرف دارالخلافه واقع گشت بشرح این اجمال چنانست که چون اعلام نصرت اعتصام
مالوه متوجه گشت در میان میرزایان و اعیان و امرا و اعیان گجرات احمدآباد بحاکم مانده بودند تفاق
و مفاد که بدترین آفتضاحات پدیدار شت و چون آن ماه بنگذشت که امرای گجرات که در انتظار چنین فرصت بودند
از هر گوشه سر برآوردند چنانچه رو میخان که صفر آغا نام داشت و قلعه سورت بنا کرده دارد ست باتفاق
خانجهان شیرازی لشکری جرار فراهم کرده قصد تسخیر سارنگپور و سارنگپور را از تصرف عبدالرحمان او در تاریخ
و خان او در یک خود را بدروچ رسانیده و میخان بر عرابهای خشکی سوار شده بطرف بروچ متوجه شدند فتاح
را از راه خشکی روان ساخت قاسم حسین خان حاکم بروچ دست و پا گم کرده بجانبا نیر شتافته و از آنجا
نزد میرزا عسکری و امیر مندو بیک رفت رو میخان و خانجهان بروچ را متصرف گشته و ستاخان نزد
آنجا بحکمرانی گجرات متصرف در آورده و یادگار نامه میرزا پشتن را بخک گرفته داخل نمود میرزا عسکری
رفت در پاخان و محافظ خان گجراتیان از حصار رالبس برآمده پشتن را در تصرف آورده نزد او
اتفاقی و بی تدبیری میرزا نگذاشت که یکجای رسیده که غفتنظام کوکه میرزا عسکری با شصد کس از قوم میرزایان
جدا گشته نزد سلطان بهادر رسید چه افواج بادشاهی بالنهایت ضعیف و زبون و انبوده و بی اتفاق
و بیدل و شرد اران افواج با تدبیر در آورده و بسانه تمام بحرکت تسخیر احمدآباد گردید سلطان بهادر که در انتظار فرصت بود

باتفاق امرا و اعیان خود بطرف احمدآباد ارنجه و نهضت نمود و بنزدیکی قریه سرکج که منزل اول لشکر
میرزا یادگار بود میرزا دامیر مندو بیک و قاسم حسین خان و عبدالله خان با بیست هزار سوار بجنگ استقبال
مقابل لشکر سلطان بهادر فرود آمدند سه روز میان قزلباشان محاربه بکمر واقع میگشت روز چهارم
میرزایان دامرا بجانب جانپانیر پسپر شدند و بخان مملکت و سیع پسپر حاصل را بالمجالف و اگذاشتند
سلطان بهادر احمدآباد را متصرف گشته تعاقب میرزایان مشغول شد روزی یادگار ناصر میرزا که از خداوندان
لشکر بادشاهی بود با هزار اول فوج مخالف کرطراری ان بسرداری بجک بخاری مقرر بود خبک مرحانه کرده بسیاری
از لشکر گجرات بقتل آورده و خود تیرخورده بزخمت بسیار سلطان در محمودآباد متوقف شدند
میرزایان از راب مهندری بی کشتی عبور نمودند اگرچه بسیاری از یاوران که الاغ نداشتند
در راب مهندری غریق شدند اما میرزایان بجانبانیر رسیدند سلطان نیز تا آب مهندری رسیده و بخان
ساحل مصرف خیام ساخت و هر چند تردی بیکخان لوازم مهمانداری میرزایان بتقدیم میرساند میرزایان
باعتماد اتحاد طرفین نیاورده و ندانکرفتن تردی بیکخان بسلطان قرین قلعه جانپانیر شتافتند در روزی که بیکخان
پیغام آوردند که لوازم امور متعلق بحضور شما دارد خان بیچاره نرم ملازمت میرزایان نمود در راه یکی از نوکران
میرزایان خانزاد بخشم اشاره نمود خان دریافت که میرزایان اراده غدر دارند بی الحال از راه بگشته
دوباره حصار را مضبوط ساخت و قوپل از بالای قلعه برداشته بنجام کرد که زیاده ازین توقف نکنند میرزایان
دانسته که ان صید بدام نمی افتد ناچار از پای قلعه برخاسته از کهات کرجی که گشته بطرف والاخلی قریب
خانسه دران کشتند و سلطان بهادر از حالت میرزایان آگاه گشته از آب مهندری که پازده کروه از جانپانیر

او خانواده مادر سلطان حیران بطور امیر زاگشته حماد املاک گرجانی را با سپاه و بخواهد بسر میرزا مصطفی
فرستاده میرا کشت فاحش خورده بطرف دکن رفت تا احوال میرزا در محل خود گفته شود
و متعلقان که چون والده سلطان داخل احمد آباد شده باتفاق امرا و اعیان احمد آباد خطبه سلطنت بنام
نامه میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس یا سلطان بهادر نسبت بشیر خان راکی داشت عاجبانه فرستاده
والده را نوقت در مالوه رسیده بلوا از استیلای این لطیفه چیدان نشاط کرده شادی مرگ سلطان محمود
از تخت بر تخته خاک گرفت و والده سلطان بهادر با بقیه سه زنیه گاه بشیر خان و دلاور خان
بن سلطان مظفر را که بحکم سلطان بهادر در قلعه تمالیر سن مضاف خاندیس محبوس بود طلب نموده
مبارکشاه و امیران محمد شاه حاکم خاندیس بطلب سلطنت احمد آباد در فرستادن محمود خان نقد
والده سلطان مرحوم فوجی جرار بر سر شیر خان تعین کرد او طاقت محاربه با افواج گجرات نیاورده محمود خان را
تمالیر برگردانده به احمد آباد فرستاد و بموجب اجازت والده سلطان مرحوم در سنه ارسلوه و الف
و تسعمایه بر سریر سلطنت جلوس نمود و سلطانی محمود مخاطب گشت تمره احوالش در بقیه کلماش مضبوط
و تحصیل زیاده ازین گنجایش دیباچه ندارد بر سر مدعا میرود ذکر بقیه احوال بابر بادشاه و گذشتن
حضرت گیتی ستان بادشاه از سر حد هندوستان و فتوحات کرده ران نامور و فوجون
جهانگشا جمیع سرکشان گردن سواد دار الخلافه آواره شده بودند نگوشه خمول فرو رفتند و عموم رعیت و سپاهی از
وامنیتی و آسایشی درین دیار پدید آمد تحریر خواسته شد که باز بطرف مالوه و احمد آباد متوجه شود و احوال
را از سرکشان متخلص سازد عهدین اثنا خبر سرکشی شیر خان سور از ممالک شرقیه رسید لهذا فتح قلعه رنتهنبور را

از فضل علی نگاشته بطرف سبهرام رود سپرگشت حضرت بعد فرو اطمام از سلطان حسین بهرسبهرام نگاشته
است که قلعه و علازمان من نرسیده باشد فرموده اند که او رفت حالا کی بهتری آید سبهرام ایراد
ذوی الاقتدار را در اجرا دریافتی شگرف وجه دیده و دریافته بین نخشیده اند که بیک نگاه از زبانی الاصبعین
آگاه میشود اری ظل الله یعنی دارد القصه فرمان سطور چون سبهرام رسید پدر بشر حسین وفات یافته بود
آمده خبتهای پدر را برادر باشان صرف کرده حاقی برادر خود یکدل ساخت از انجا با جمل من عمه
و همگی شته جاهایی بگرنگ پوشانیده و اسپان با رفتار در سلسله بیک تا بیش نخشیده بین سه روز قرآنی
کرده بسیاری از تقربات و قصبات ان مملکت را تاخته و حوالی هندوستان و بنگاله را غارتیده صاحب
سامان حالی گشت و روزی بشیر خان را بشیر آباد بر خاک هلاک افگنده بشیر خان مخالفه
شجاعت و مردانگی بحدی ملتزم شد که سلطان بهادر با دشاه احمد آباد در وقت انهزام صلح غیر
متعقدان برای او فرستاده بمدد و اعانت خود طلبیده و او ان زمان را گرفتگان فرمانروای احمد آباد
را بای نیل مقصود باز گردانیده و با سپاه و زر بخواه بر سر بهار رفته مال و اسباب بی حابان بحد تصرف
در آورده و دو سال دیگر بر سر مال سر و مال نصرا محاربه کرده ظفر یافت و غنیمتهای مقتنا تحصیل
انجامیده بهمه را نوقت بنارس را غارتیده نقد و جنس فراوان بحصیل آورده و در رسور جگدیو با افواج
نگاله محاربه کرده ظفر یافت و تا یکسال با نصیب شاه فرمانروای نگاله جنگ کرده فرار این متعاقب
متوقف گشت و نصیب شاه و رخی گشته بدرگاه حاقانی آورده و چون دران ایام شیر خان
خبر رسید که راجه و تیه متحی صاحب حکم دارد و مهمات را و برای او فرمان ان بحسب فرمان سلطان محمود راجه و تیه

کرده غازیان عسکر جایون را به اضعاف لشکر خود برابر و ترتیب افواج فرمان داد اکنون محال است
که شمه از حالات شیر خان و چگونگی فتنه و نمایی او معروض بیان در آورده و زبان قلم را بر ادای آن
اشنا سازد تا خوانندگان اخبار و جویندگان آثار را دستور العمل عبرت باشد ای جوانبخت
صفر میدان جلادت جایگاه این شیر خان فرزندم دولت پدر بشر حسن ابن ابراهیم سور بود و از ان الوس
جلالی بیگرد و در رسوخ شیمه من احوال با نزول سکونت داشت چون ابراهیم درگذشت پسرش
حسن بتمرک سردار گردید و در زمره سپاهیان داخل شده و بقدر ترقی یافته چند ای سال دار غه
علازم بوده از انجا ترک نوکری کرده پیش نصیر خان لوحانی گزاهای سکندر لودی بود و در سپاه او
نوکر شده و در موضع جونپور توطن اختیار نموده و چنگه نصیر خان در گذشت در خدمت دولتخان برادر
نصیر خان گریست و از انجا که گذشته در سلک نوکران بین افغان منسلک گشت و پسرش
فرید از پدر رنجیده چند گاه نوکری تاج خان اختیار نمود و بسبب بی صداکشته در علازمان قاسم خان
اوزبک از همدانی حضرت فردوس مکانی بود داخل گشت از انجا در نوکران سلطان حسین پسر
انتقال نموده در اکبر نامه مرقوم است که روزی سلطان حسین فرید را دید و افغان دیگر که علازم او بود
در محفل حضرت فردوس مکانی همراه خود برد و انوقت شیطان گشته نه بادشاه و امرا و اعیان و در خانان
او را بر سر خاطر نگشتند فرید نیز بر دستار خوان یافت و انچه را بر سر خان ریزه بر گرده
بعنوان شایسته بکار برد حضرت فردوس مکانی بچشم عبرت در و دیده بسلطان حسین فرمود
که این افغان بلرزه فتیلی دارد و چشمان او خیر بر فته است او را و تا فرمایش فرمود ایمنی کار دزد

او را نگذاشت اما ان بچه شیر خان نوشته فرستاد که بعد کمال ترا بنگاله فرستاده خواهد شد و در دون
تا بچه درای کنگ یکیات پایاب خواهد شد و به اقتضای قدرت قاهره حکیم علی الاطلاق
همچنان شد که گفته بود [illegible] شنیدم زدانا که دانش بسیار است ولیکن برافتد با هر کسی
الحاصل چون خود سیهای شیر خان تواتر عرض اشرف رسید امیر قنبر علی را که از خاصه و عمای میر
محمد نخشی را بگومت اکره مامور ساخته باتفاق عسکری میرزا عزیز کوکلتاش میرزا را بطرف بنگاله رخصت
فرمود و قنبر علی ایرا با عالیشان کره در ان شهر در رکاب سعادت کامیاب بود ابراهیم بیگ
خالوی جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ اماده بجرا صفهان قراسم
حسین خان اوزبک و تردی بیگ خان و بوجکه بهادر ذوالریاست بیگ و دست بیگ و دولت
و بیگ بیگ و حاجی باقشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و ردشور بیگ و مقبل بیگ و
جمع دیگر و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم هشره الحضرت در حباله نکاح او بود بحراست قشون مور
شده یاد گار نامه میرزا بهمراهی فلت کامیابی فراوانی یافت و بنگام بهضت بنگاله حسب الالتماس
بیگم خود خود مصحوبه سلطان بیگم کرده در مقدار دو لک محمد زمان میرزا بود فرمان بعنوان نصیر
میرزا مسطور گردانیده میگردد صادر شد و بنگاهی که رایات و فرحلال بمجاوره حصار فیروزه مشغول گشت
محمد زمان میرزا در رسواد عسکر جایون نزول نمود نخست جمع ابراهیم الحکم اشرف سیستانی فشد
و بعد ازان عسکری میرزا و نهال میرزا و بهرانشه نوشیرزا را دریافته بملازمت اشرف آورده ند مسمول عنایات خسروانه

کشته در یک مجلس دو نوبت بخلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا مفتخر شده و احوال خجسته
که انحصار فلک تمثال و تلقب شرفخان بود از طرفه آمد معسکر همایون قطب خان والد ارشد خود را
در انحصار گذاشته بطرف بنگاله شتافت و معتقدان خود را به محافظت پرچه و پیاره قلعه گذاشته رفت
رو نمیان بگرائی که پیر اتش سرکار عالی بود تجسسهای جویس را باید کرد وصل داده و خبان سابا طها
و کچر بهار بردی در یاتر تعیین داده و دیگها و قمر تنبار ایران تعیینه کرد که باعث حیرت نظارگیان
گردید و تقبها پر بواز قلعه رسانیده بیارود برساخته القشر داده و قریب ازدحام اکان انحصار انما
قطلبخان شنیدی صورت یافته از حصار کریخت وه دیگر محصوران بان لبخر کشاده امان خواستند
حسب التماس رو نمیان محصور انرا امان داده و حصار پیاده و بسیاری از لات و بنگاله و بعض
خزاین انحصار بضبط در آمد و بکلوی تردوات حکومت پناهاده بیرو نمیان معروض شده و جوان
بجاره محمود و تفرمان کشته مسموم گردید حراست پناهاده بیک میرک عنایت کرده و جوانمود و انحمد و
پسر هنوز بیک عطا شده و بعد از فوت اغیب شاه والی بنگاله زخمی و مجروح بملازمت شرف رسیده مشمول
عنایات فرخر خانه گشت و از راه بروجپور ایات جهانکشا بصوب بنگاله متوجه گردیده رتبه بتقرب خان
خانانی التماس نمود نه که موسم بنگاله برسر رسیده و در ریموسم حرکت در مملکت بنگاله دشوار است
بهتر انست که درین عرصه وسیع مضرب خیام ساخته بعد انقضای هنگام بارندگی رایات نهضت بیکر
بسمت بنگاله متوجه شود حضرت این تدبیر را پسندیده کرده میخ استند همچنان بعمل آمده و الی بنگاله
تمام التماس کرد که هنوز شیرخان در بنگاله قایم نشده هر چند زود تر متوجه شوند بهتر است از انجا که
تقصیر

تقصیر نموده بکر رفته بود و زمانه میخواست که بوالعجبهای خود بر دی روزگار را در التماس و انکار
بصوبش تعیین افتاده و در سرعت تمام متوجه پیش شدند و رهبا کلپور رسیده به بهدال میرزا فرمودند که
با پنج و شش هزار سوار از شاه بکشته انطرف دریا میرفته باشد و موکر از زبان همیان بعرض
رسیده که شیر خان جلالخان را بره هد سکری کیلی گذاشته راه چاره کهد پیش کرفته میرا محمد
دا برا هیم بیک حاکوق و حاجیکر علی بیک و پرم بیک و نهال بیک و روشن بیک و کرکر علی بیک
و کجلی بیاده در راپانچ شهوار مقرر بر رسم منغلا مالس جلالخان تعیین شده دانجا و حبک
تور نگاه کرده هر نیت خورده و علیخان جهادلی و حمید بخشی و جعفری و دیگر شریت شهادت چشیدند
انحضرت در قطع مسافت استعجال فرمودند جلالخان از قرب لشکر منصوره اگاه گشته کریخت
و معسکر همایون داخل سکری کیلی گشته تمامی ولایت بنگاله را بتصرف در آورده در سنه نهصد
چهل و پنج فتح بنگاله دست داده و میرزا هندال بگرات پورنیه و ترهت دستوری یافت و جوان
از زمان همیان موروثی گشت که شیرخان غلامه خراین و تحایف و نفایس بنگاله را بدو گذاشته از
راه بهار بکهند بطرف رهتاس رسیده انحصار فلک تمثال را بحیله گری بضبط در آورده بر وزنی
قطع الطریق کرکسته بود و شیخ منیر الفقیه چنانست که انحصار مستحکم در عایت و فصحت است
و کنکره داش بر کنکره حصار فلک همسر فاخ شده و در انوقت انحصار را چه تماس نامی متعلق او
و شیرخان در ابتدای شورش انگیزی با او در رابطه اتحاد و یکانکی درست کرده بود و درینوقت که خزانه
بنگاله در میان دیار رود و مزبور اجاره مسطور پیغام داد که گنجهای بیحد فراهم آورده ام اگر انجزانه و اهل و عیال
و دواب را بمن سپارد و مزبور اجاره مسطور پیغام داد که گنجهای بیحد فراهم آورده ام اگر انجزانه و اهل و عیال

را طلب میکنم و اگر گشته میشوم خزانه متواز انی باشد البته عیال را بحافظت فرهای که بالتعول آنجا
بود فرو در طبع و دیده هوشمند راجه را مدان طبع پرسند و هوشش و دانه اشی انخیال
رفت اجازت داد که اهل عیال خزانه راه انحل قلعه سازد ان زیرکشته مضمر بخشه ترتیب داده
و در جوان صلح را در نهر تفته بطرف حصار روان کرده و پیش مجتمعا کیران در پیره زمان
را تعیین کرد و در خریطه های پول سیاه و رابر سر سپاهیان کار انموده بنا داده جماعتی عظیم را طرف
حیله داخل حصار کرد راجه بجاره با جمیع فرزندان و خویشان خود بسر دروازه رسیده همانا مدارکی
مشغول بود کا افغانان دیوسیت از محفظه ظهر اوه بشمشیر اعلم کرده و خود بان راجه القدر مجاز
و مدافعه پرداخته که راجه و پشر انش از دروازه دیوکر بر زده خود و سیر خان بدین چشم فریب ان
حصار را منصرف گشته عیال خود را دران گذاشته و صبح دوباره انرا مستحکم ساخته راه بنگاله گرفته
گرده یا اقتضای مقدرات انحضرت را از سمع این اخبار اصلا حظه نخاطر نگذشت و هوای بنگاله
بغایت پسند خاطر اشرف افتاده و شاه و امرا بانشاط عیش گسترده و فکر تنظیم و لایات را از خاطر
خیال محو ساخته و متوجه است که انحضرت مارها نرمان هر بار اورده و نه گذاشتند بنگاله
و دریای شور بتصرف مادر آمد احتیاجی بلشکر کشی نمانده و به امر اقدمن شد که خبری کرهلال اردو صادر
بعرض رسانید و افراط بارش علاوه ان گردیده و اگر مسرخان بحیله خبری او رده همکی یا برای عرض انشاءات
و از تعرجان و تردیکان هیچ یکی را بار مجرا نبوده و گاه گاهی از چهره کشاده سلام امرا میکرد فتنه بلی فلک
دوار و رهبد و مقدمات غریب بود که خیان بادشاه صاحب عقل و هوش و ضابطه دان قواعد جهانگیری

دهجانیتی را چنین غافل و ماطل ساخت که ان غفلت باعث قتل عالمی گردید و جهانی آرمیده
بخون خویش غلطان آمد و زمام سلطنت بدست ناکسان افتاد و عروس جهانداری با ناکسان همنشین
گشت اما الحق که نیابس هنرمند اگر گرفت و زمانه از کردها پشیمان شده و تو سن فلک رام گردید
خجسته دوراخاسته بطاعت بردوش انحاضت چنانچه از فحوای عبارت آینده موضوع السطور ان حرفت
پذیرفته میگردد اگر رایت بادشاه گیتستان از بنگاله بصوب اگره و دهلی نهضت و انطاف عزیمت افراز
ایمی جهانیان اضاءت چشمی برایین گماشته مدت اندوه این دودمان عزت افزا کوشش کن که
دستور العمل هنرشناسی و هنرپروریت آورده آنکه در حالتی که شهریار بنگاله رو بدوس بنگاله را در آغوش
کشیده تجوشی فتر حی بروزان و شبنمان میکرد زاهد فلک بلبعد بازسر حقه بازگرد و رخ دوار انگ
غدر سازنمود و زمانه پشمک زن مدکین ان شد که گنجشکی را بر شاهبازی ظفر و بدشاهبازی اجلا
مسکن چنیده سازد و چرخی سرا رحلقه اطاعت سیزان بشته بیجاده رسیده بر اطاعت روماپان
گمام گردیده نباران امری بظهور انگه عقل عقلای روزگار دران حیره مانده و تعبیه بر انگیخت دانایان
زانه نشین انگشت حسرت بدندان گرفت شیخ انیواقعه چنانست که میرزا هندال در حین بازدیدی
و آشوب بشکال بطرف دارالخلافه از پورنیان نهضت نموده و بهر چند مبالغه بر نصیحت صادر شد
بکار طرفه اده به اگر قرار نمود و چیزا که والده میرزا دلدار اغاچه که زنی عاقله بود الوالت نصیحت
و اندرز بمیرزا گشود فایده مرتب نشد دران مصقله لباس کبود پوشیده گفت اینک میرزا
در ماتم تو این لباس در بر کرده ام و الا بشاهراه هدایت بیاد از مرغزار ناصر دست و در کذر میرزا بعقبا

وضع خود قایم بود و نصیحت بمحمان حاکم کرمان برگشته و خسته بهمدان افتاد میرقنبر علی که از امرای معتبر
حضرت فردوس مکان و حاکم دهلی بود از دهلی رسیده میرزا را از واقعه خاسته مازاد و ده فرسخی تا
شوشتر از اب جوان گذرانیده خود بطرف کاپی رفت که با دکار میرزا را بمیرزا قوی شوکت رسانیده
سازد تا هر دو میرزا در کره با هم پیوسته بتادیب افغانان بپردازند و ستمگاران اکثال خود را چنانچه
گوکلتاش و حاجی محمد با شصد ذرا هر یک و میرانفرد و جمعیت دیگر از امرای عمده طریق حرامکاری نموده
در تقویج بخش میرزا نورالدین رسیدند فرمان همایون کشاده بتصحیح پیغام داده بدکه ما دیگر سر بند
بادشاه نیست اگر میرزا هندال بنام خود خطبه بخواند حاضریم والا بخش میرزا کامران ملاحظه میرزا
چون محمد خانی تو فقا پیغام امرای حرامخوار بمیرزا هندال رسانیدند میرزا در انه نشده فرو رفت و گفت
کی از دو کار باید کرد یا خطبه بنام خود باید خواند یا از را بطف طلبیده بحبوس باید کرد میرزا
که از شفتگی و ساده لوحی امرای حرامخوار را بعهد و پیمان مزدحوه طلب داشته باگره مراجعت نمود و در
حالت سیخ پهول برادر سیخ محمد غوث کوالیاری بدرسم ایلغار از درگاه خاقانی نزد میرزا هندال رسیده
وانچه موظفه و اندرز میرزا بان آورده و میرمحمد بخشی حاکم گره را حکم رسانیده که انچه مطلوب
جنس بمیرزا حاضر سازد میرزا سخنان سیخ را بگوش هوش جا داده امرای حرامخوار را بطرف کوال
در اقطاع زاهد بیک بود رخصت نموده و ذکر سامان لشکر کشی از اقتضای بخوست ایام بمیان
میرزا نورالدین از تقویج رسیده فرمان میرزا هندال را بشورش در آورده و همه غازی تعلقان را نزد امرای سرکش
فرستاده پیغام موافقت نمودن حرامخواران جوابها فرستاده که اگر میرزا سیخ پهول را کردن بزنند یا ما یکی

از معاملو کشته شد گمرد اطاعت میرزا می بندیم والا اعتماد بر قول و فعل میرزا نداریم میرزا تجویز یک
یک بعقیدان گشتن سیخ پهول کرده وصف خواشتنی خیر طلب این دو دومان بود بقبول نمود و در حالتیکه
سیخ جماعه در لمان لشکر بود میرزا نورالدین بنزد سیخ رفته سیخ را دستگیر کرده و از اب جون
گذرانیده در ریگستان نزدیک بلدا باد شاهی گردن زده و اسباب گنج و اوتاق زنانه را بتصرف
اماده ساخت امرای مخالف روز دیگر راگره آمده میرزا نی لی سعادت را دیده خطبه بنام او
خوانده نزد بیرخود و اما باجاده والده و دیگر همشیرگان فطام شیون و نوحه کرده میرزا بان شتافته
سعادت را منظور نخیاد و یاد گار نامیرزا و میرقنبر علی در کابل از نجا دثه اگاه گشته بطرف
دهلی ایلغار کرده و در حصار دهلی رسیده بیع و بار بشهر را مستحکم ساخته میرزا بان سعادتمند و
امرای حرامخوار یکبوی متواتر بر دهلی تردد می نموده بهمت به تسخیر قلعه گماشتند میرزا یادگار ناصر
میرقنبر علی صورت حادثه را بمیرزا کامران نوشته استمدادهای او نمود نه میرزا از لاهور بطرف
استعمال بطرف دهلی روان شده نزدیکی لبسون بهت ترول نمود میرزا بان لی سعادت و امرای
حرامخوار از گره حصار دهلی برخاسته خالیف ذخایر بطرف اگره شتافته و یادگار ناصر میرزا بان لی
در حصار داری مستحکم بود و میرقنبر علی از حصار دهلی برآمده میرزا کامران را دیده و به پند و نصایح
بجانب اگره روان ساخت میرزا هندال چابت قلعه الور رفت و میرزا نورالدین که مشار الیه بود بتقویج شتافت و امرای حرامخوار را در کول مسکن گشته میرزا کامران در اگره رسیده والده
میرزا را گفت که میرزا را مطلقین ساخته از الور بطلبیدن عقیده و از رسد خود را تنبیل داده طلبیده

و گردن ننهاده ملاقات میرزا کامران رسانیده میرزا بان به این لایق پیش آمده برادر را دید
روز دیگر امرای جرانخوار علانیت میرزا کامران فایز گشته قلم عفو بر صحیفه جرایم ایشان کشیده بتفضل
گستاخیش اراست دایره شور بتهای بسیار قرار یافت که بطرف جونپور جهت دفع فتنه شیر خان
متوجه شوند پس ازین فرصت درست میرزا بان دارا انتقاف و رزنده از آب جون گذشته یک
دو منزل قطع نموده اما زمانه در مقام ناسازگاری چنان بود که ان گفتگا لیس براصل الاصیل
در بنا ورد چنانچه تفصیل آن در محال خود گذارش باید اکنون زبان قلم تغییر حالات شیر خان
انشا ساخته حالات عسکر همایون را تقریر خواهد آورد و تا سر رشته سخن از دست نرود محصول
کرسنیخان قلعه رهتاس را بتسخیر درآورده در صدد شورش انگیزی و سرکشی بود که خبر شورش
افزای میرزا هندال و روان شدن بطرف اگره و برهمزدگی امرای جرانخوار که در صدر آشامی
انجامه مذکور شد باو متواتر رسید او که در کمر نیرنگ و دمار تزویر بانه زمانه بود اعتنی راز آثار
اثبات اقبال خود تصور نموده و نفس مراد از زاویه طلاع خود خوانده بطرف بنارس نهضت و میر فضیلت
حاکم انجا را کشته ان شهر را متصرف گشت و از انجا رو بجونپور گذاشت بابا بیگ جنید بیگ
شاهخان بعهده دفاعات امیر هندو بیگ از خباب خاقانی بحکومت الوات قیام داشت مرد دانشمند
بداغه بست از اتفاقات یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ حاکوی که بغرم رفتن بکالنجر از اوده خود را
بجونپور رسانیده بود شریک ماباییگ گشت و بروز میان قراولان هر دو لشکر محاربات شد
اتفاق می افتاد روزی یوسف بیگ با مردم کار آزما جونپور برآمده با منحالفان در آویخت و مدتها

رستمانه که در شرف شهادت چشیده بابا بیگ را بهمراهی استقلال یکانه جونپور را گذاشته
بگورکهپور رفت و شیرخان آن تمامی مملکت را همسر ساخته راه بنگاله چنان سد و ساخت که کسی
خیال راهم طاقت پیرامن نتوانست داد اگرچه در حضور انور قرار چنان یافته بود که هیچ یکی از امرای
خبر موحش بعرض نرساند اما بعض دانشوران ازین شور شها آگاه گشته مفصلا عرضداشت
شهریار جوانبخت و بعین خورشید بشکال که صفحات زمین را بر آب بود و چهره خورشید جهانتاب
در آینه خیال پرتو نمی نمود جهانگیر قلی را بحکومت بنگاله مامور ساخته خان عزیمت بجانب جونپور
معطوف ساخت شیرخان از استماع این خبر متوجه شدن میرزا این
را بر اگره بست از جونپور برداشته بطرف رهتاس سپر شد چون ماگهان از دور سواد
لشکر بهمراهان و دور نمود و بسیاری لشکریان در رهتاس و منجمله گنجینه که قطار مانده و انچه در رکاب رسیده بود
از کار رفته و بی یراق و پریشان حال شیرخان از بی سامانی و آوارگی سپاه بادشاه اسلام پناه
و از بی اعتنایی میرزا یان بی سعادت و امرای جرانخوار که از اگره برآمده بودند سپر کشته بافغو
و سکل از سواد رهتاس کوچ کرده تردیک لشکر همایون رسیده دو سه روز فاصله شد
این خبر قراول بیکی بر سر هم دران گنه تاز تخته یک لشکر عظیم رخنه پذیر چگونگی ان اگاه گشته صورت واقعه
بدرجه محمد زمان میرزا عرض رسانید بادشاه گشور ستان از خبر گی غنیم بر گاشته اعلام نصرت فرجام
را بطرف اردوی مخالف معطوف ساخت و در موضع پهرمن مصافات بهیو جونپور تقاطعت هر دو لشکر
اتفاق افتاد و در انجا سیاه آبی است کبا شتاب دریان هر دو عسکر واقع شد و طبل خندق در

لشکر منصوران ایاب حرسته عبور کرده رهتی مسند بیان قراولان بر دو لشکر محاربات شدید و قایع
دشیرخان پاره توپخانه و دوم ناکاره را با قلب لشکر منصور گرسته خود در منزل عقب گذشت
بفسون و فریب خود را حاجز فریون دانود در میان سپاه رخنه داده دشمن جلیل نگاه را غافل یافته دو
محافظت و احتیاط از دست داده در رشته لیاقت نگاه بیاقلی بهادری عظیم راه یافته و همری کرد
خیال کنجد بطور پیوست **صعوبت واقعه حیرت افزا** بست نهم صفر سنه بیصد و چهل شش
شیرخان خبیگر کرده وقت طلوع صبح روشن اردوی معلی نمود اگشته نگاه خود را در توپخانه
بود یک توپ خود و یک توپ بسرداری جلالخان و یک توپ بسرکردگی خواصخان و این سه توپ
لشکر بادشاهی را فرصت زین بستن نیست و فرصه چیه پوشیدن نداده مانند طلای ماکیان از
ریخته شیر بارکاه را تیرکی تقدیر حیران مانده بابا بیک جلایر و فتح بیک و جمع دیگر را برای
اورون حرمه عیسا حاجی بیگم مامور ساخته خود بر اشتیاق جان نورد سوار گشته بطرف پل آب کنار
متوجه شده انپه پل اشکسته یافتند ناچار اسپ بر آب زده و در میان آن دریا از اسپ چیره آمیخته
در آنوقت سقای خود را به بخشرت رسانیده بر ستیاری شتابان از گرداب حادثه رسانیدند
بخشرت از وی پرسیده که نام تو چیست گفت نظام فرمود نظام هرگاه بر تخت سلطنت اگره نزول
فرمایم تو حاضر شوکه ترا میر در بر سریر فرمانروای ممکن ساخته به بادشاه ملک نیمروز بسپارم
همدران حال میرزا عسکری خود را بعلامت اشرف رسانیده و به اتفاق همه گر بطریق ایغار بسمت اگره متوجه
شده نزد بابا بیک جلایر و تردی بیک فتح بیک و بسیاری از قزلباشان بر در سراپرده حرم محاربت بسیار

چشمه و همدران میرزا کوکان و مولانا محمد برخلی و مولانا قاسم صدر و مولانا جلال
باقی دیگر فریق بحر خونخوار گشته و حادثه عظیم از دوی ابوشاهی افتاد و رافتی قوی
بر لشکریان گذشت و اسباب سلطنت و اموال و اسباب امرا و اعیان و خانان خاص و عام
بایمال غارت و تاراج گشت و شیرخان جمیع حرمان و اثقال و اموال بایست آورد و مخصوص همدیه
شاهی بیگم و جمیع مردگیان حضرت را با انوار تمام مصحوب معتمدان خود در دانه اگره ساخت
چون بادشاه عالمیان از سر سایه عنایت بر سکنه دار الخلافه اگره انداخت بعوجه چند و زیر را کامران
و میرزا ابدال و دیگر امرای جم خوار شرف ملازمت دریافته و قلم عفو بر جرایم میرزا امان
امرایان کشیده مقدد و مشغول مواظبت نوازش گشتند و سران سپاه زیردست
بانگشت حیرت بدندان گزیده همدران حالت نظام شقاوت خود را رسانیده چند تن نقود امرا و اعیان حضرت
را مشتمل حیرتی بباد بخشیده بتقضای او فوئیدی او ف بعهد کم تا نصف روز بر سریر سلطنت
و اکثر احکام و اوامر بادشاهی همان بیروز از داد و ایراد گرفت و کامران میرزا که بیاء طلب بود و نفاق
و شقاوت در ضمیر پستی اوسرشته بود نه از این مقوله اظهار زره کی در کوشش نمود که گفته اند خوی
بد را بجا نمیرسد و اورده اند که چون شیرخان را چنین فتح عظیم و غنیمی بیحد و قیاس بدست افتاد
یاران او خواهش کردند که خود را به اگره رسانیده خیال صف ارائی در میان نیاورد تا بدینگونه
بسر خود و در بسر کار بی سر شاه خود بطرف بنگاله رفت و بهاکیر قلی بیک و دیگر امرای بادشاهی
را گسسته و منهزم ساخته تمامی بنگاله را مسخر ساخت و ضمایر طرفه شرشت را از نهجات الوفا بدست

بطرف جونپور راجعت نمود و قطبخان بشنیدن بطرف کالپی اداره کرده بدار پنگاه و خلافت وجه
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان او و سکندر سلطان و دیگر
بعد محاربه صعب قطبخان کشته شد و افواج مخالف بهزیمت فاحش خورده آواره گردیده و بیاوران لشکر
مظفر و منصور گشته بجا و مقام خود اقامت ورزیدند با وجود حصول این فتح کامران میرزا اخلاص
اتفاق کرده رخصت لاهور خواست آنحضرت فرمودند که از مخالفت شما و برادران شما کامران میرزا
رسیده که چنین ناکس خیانت نام گرفته ولایت بنگاله و تمامی بلاد و مضافات شرقی را متصرف شده است
بهتر آنست که بیشتر متوجه نشدن و از خواب غفلت بیدار نگشتن اقتضای کدام عقل است و فتنه که در کمین
از بساط دیگر شما چقدر توانند روی خود نمود و اگر احیاناً بالفرض غیر خواست شما را در هر کجا که
که یکدل و یک رو گشته بایستیم زایل گردانیم بعد ازان هر واقعه که مرضی باشد برای بودن یا رفتن
نماید میرزا بی غفلت سپر نخواهد انداخت اصلاً انظار روی باز نشاید و نصایح هوشمل افزا را بگوش هوش جای داده
رخصت رفتن لاهور نمود و سه هزار سوار خود را در رکاب بادشاه گذاشته
هزار سوار مسلح راه لاهور گرفت و خواجه کلان بیک را که نسبت قدیمیت بخاندان خانی تعلق
باخود برده و نیز خواست که میرزا حیدر و اله محمد حسین بیگ نواسه خان زاده فردوس مکانی بود با خود ببرد
بر او فرمودند که تو حکیم نیستی و دارو سناشش نمی که همراه میرزا میروی الفتح مرحمت کرده در رکاب
سعادت تکاوژه آنحضرت جمیع میرزایان و امرا را حاضر ساخته بتعجیل بلند دادند رزوپند دلالت
نموده بتعاقب و تعاقب رخصت ادبار بسرعت مستعد ساخته و بعد رخصان لشکر همایون فرمان شد که

یورشی

یورشی همایی سازند دو چند روز لشکری چرا در زیر رایات جهانگیر فراهم آمد اما چون قلم قضا بر جبهه
اوگرفته بود فایده بران اجتماع مترتب نشد و امیری که در دهم محرم بطهور آمد اری بفصل
و حکم مادر مهربان پادشاه صاحبقران ناصر الدین محمد همایون بادشاه غازی
[illegible] ای هوشمند حضرت بر آرزین دلستان عزیمت
گیره و نخاهی رزف بر پیکر کوی این حکایت پیدا و شیعیت الهی و قدرت نامتناهی را تماشا کن کز زنگی
تقدیر بروبی آنکه بر ایشتر بران طفر میخشد و فوکر کوری را بر یاد شاهی بخشم سیاهی تصور میسازد
و این نه از امروز است بلکه تا کون و مکان را خلقت هستی نخشیده از شکر فهای روزگار و انقلابهای
پیل و نهاد بر سه کشتی قارغ نبوده و نخواهد بود اما کی دل هوشیار و دیده بیدار که مستغرق بازیچهای
این نا پایدار نگشته و دامن مقصود بچنگ آرزو مالک الملکان خود را بگوید چه خوب بر ساند القصه
بیان اینجا شه غریبه است که بادشاه مشار الیه از آگره نهضت نموده به بیعه پور تردول نمود و شرمان را
بانبوه انطرف دریای کنک رسید و مشهور شد که افراسته و بهادران لشکر مسفور بعیوب حکم بشرف یکسی و
صلاحی بروی انوار دریای سوار جسری عالی بسیند و روزی که تا زمان بنزدیک دست قریب صد و پنجاه
نفر براسپان تیز تک نشسته چون بنگان خونخوار از آب گذشته بنگاله کرد و ارکرم ساخته و با
مردمان و را نخته ضحا افغانرا بهزیمت داده و خواستند که مراجعت نمایند افغانان فیل کوه پیکر
که از خلخانه بادشاهی بدست اینها افتاده بود و در جوش مستی میخکیده شکستن پل اشاره نمودند
ان فیل جونخوار فواعد پل را درهم شکست و نزدیک بود که چشم زخمی بران گیرد تا زمان برسد که بهادران

حال تو دل از معرکه عالی شرارند و کلویان ارکان هستی فیل کوه را پاره پاره ساخت و بنیه و توان
افغانان افتاد بهادران حضرت افکن بسلامت و راه دوی بارگاه شاهی و اقبال گشتند شهریار شیر شکار
بصوابدید امرا از کنار ستاب کنک اعراض نموده بطرف قندهار متوجه گشت شیر خان نیز بساحل دوم
بقطع مسافت پرداخته در قابوی نزدیک رسیدی از مخالفان نمود ارشد و کلویه صرین بنیه
گلان حضان رسیده گنتی چیاب بسیاری راه نیز علاوه ساخت مدت یکماه و نیم ایام صوب مقصد
بر دو لشکر بهر دو ساحل دریا بود و کاه بیگاه جنگ توپ و تفنگ بتوقوع می پیوست رفیع محمد
سلطان میرزا و پسرانش الغ میرزا و شاه میرزا که نسب ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود و شیبک
سلطان خسین میرزا کورکان بودند بمقتضای کینه قدیم از معرکه عالی گریخته و خندین هزار بر دلان
و گریزندگان را بهنا گشته و بسیاری از لشکریان رهگرای فرار گشته شهریار عالی فطرت امرا را
بدان متوال دیده به بهادران رکاب سعادت فرمود که بر دوی دریا پل بسته عبور نمایند تا بر یکی
که باشد جنگ پیندایم که بر چه باشد تهتمان چابک دست پل مستحکم ترتیب داده عبور نمودند و امرا
توپخانه را پیش برده خندق عظیم حفر کرده دقیقه در احتیاط فروگذار نگشته و باوجود گرشت اشکر
توپخانه و سامان جنگ مخالف رایات و طافت ان نبود که در برابر معسکر عالی رسیده دست بمحاربه
بگشایند جوانان نبرد دوست از پس توپخانه برامده بمیدان کارزار رسیده مورچه قتال بپا استند
و دادشجاعت میدادند و شیر خان از راه گریزت و حیلی همیشه بمقام صلح میفرستاد روزی اکثرت
یکی از مقربان زبان دان از ترد شیر خان فرستاده نکته مافی الضمیر او را دریافته بعرض رسانید او آمده بلوح حضرت

که در وقت ملاقات شیر خان را دیده که پیل بدست خود گرفته و بزیر سر چال کار میکرد و خلوه گاهش
انکه بادشاه خود بنفس نفیس خواهان جنگ اند لشکر بادشاه و امرا را بیمی چنگ نیستند همان بهتر
که صلح کند اکثرت دقیقه این پیغام دریافته به بهادران قدغن نمود که از مکروکید او باخبر باشند
درین اثنا تحویل سرطان شده موسم باران در رسید و اقبال سحاب و جوشش و خروشش آمدند
و در کمر و ریشه روزگار اینها چنین گرفت و صفحات زمین را اینها فرو گرفت و چون این قصه
برای هر بیست انواع بادشاهی بود از فضای آسمانی در سرزمینی که مضرب سراپرده خاص و موردخیام
لشکر او شکریان بود سیل عظیم در رسید و شیر محمد کاه بادشاه و سپاه و اینها فرو گرفت و اردوگاه را
فرشید اکثرت فضای بلند کرد از سیب سیل محفوظ باشد جهت در دوسراپرده خاص و خیام لشکریان
تجویز نموده روز عاشورا دهم محرم سنه هفده و جهل و هفت سوار شده ترتیب صفوف کرده متقابل
غیم اماده حرب شدند و قلبیان شاکر و پیشه را برای انتقال خیام دولت مامور ساخته و ترتیب
صفوف بدین تفصیل مقرر شد محمد خان روهی و میران استاد علیقلی و استاد احمد روهی در میمنه خلفات
که گاه فرمایان اشتهانه بود ذکر دوستهایی دیگها و ضربتها باتفاق مقرر نصب کرده بچگیر شیدند و قول
بوجود شریف اکثرت راستگی یافت و هندال میرزا را بشش قول اشتها فرمودند و میر ابراهیم لشکری را در
فوج برانغار شده و با کاتا مر میرزا بکر دکی جوانغار مامور گردیده میرزا حیدر و علات جانب
چپ مقرر شدند و بیست و هفت امرای توقدار در فوج یمین و بیست و هفت امرا در فوج یسار و چند اول تعین گشته
که دیگر بوی چنین وقت با دو فوج خود را بتوپ ساخته متوجه کارزار شدند جلال خان و شیر خان و

و تمامی نیازیان را بسرکردگی میرزا فرستاده و بهادر خان و رای حسین حلوانی را
گذرانیان را بتعاقب بادشاه کامگار میرزا قاسم حسین خان فرستاده و خواجه سلطان بهریرده و میرزا
را بمحاربه عسکری میرزا تعیین کرد و خود در قلب طرح اماده گردید تا هر طرفی که اقتضای افتد خود را رسانده
نخست محاربه شدید میان هندال میرزا و جلال خان وقوع یافته از هر دو جانب خطه شهای مردانه
بظهور پیوست جلال خان از اسب افتاده و بهادران جوانغار بادشاهی غیم خود را بمردانگی تمام
انها زده شیر خان از شاهده اینحالت با لشکری جرار خود راست و چسپان بدو رسیده و
خواص خان همراهان او بسرکردگی میرزا حمله کرده اتش محاربه برافروخته و محاربه شدید و قتال
چون زمانه بدکردار در پانجاری بود میرزایان و امرا را پای ثبات قایم نمانده و تزلزل عظیم
در ارد دوی بادشاهی راه یافت اکثرت طافت عزیمت نیاورده و دولت بنفس نفیس متعاقبا
ناهشده دو تیره بدست مبارک بشکشت و بسیاری را طعمه تیغ بیدرین ساخته در فوج بر فوج بر هم خورده
خود رسیدند و خواستند که گرد سیوم دران دریای اتش غوطه زنند قدوه یان عنان شکیب
جهان نورد را گرفته به الحاح تمام ازان مهلکه برادرده و اکثرت ازرو داد اکثادثه حیرت
گشته بر فیلی که کوه پیکر سوار شده از اب کنک عبور نمودند و بسیاری ازامرا و سرکرده های الوغ
غریق بحر فنا گشتند و تمامی اساسه سلطنت و خیمه و خرگاه و انیه و شتر سکریان و توپخانه و فیلخانه
و اصطبل بادشاهی بدست افغانان افتاد و چون اکثرت بر ساحل دریا رسیده نه راه برامد
میسر شد یکی از شکریان در انوقت سر رسیده دست مبارک گرفته بالا کشید و بر سیده نه نام تو چیست و چونی

وجه کسی او جواب داد که نام من شمس الدین محمد است و اکثرت فرمودند از ملازمان میرزا کامران
فرمودند امید وار نورزیش باش چهار اکثالت مقدم تیک نامی که از اعیان کامران میرزا
بود بملازمت اشرف فایز گشته رکاب سواری خود را بانگشت کرد اکثرت سوار شده بقطع مسافت
مشغول گشته مدتی مسافت قطع نشده بود که میرزا عسکری و میرزا هندال و میرزا یادگار با جمعی کثیر
نجات رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و بقدر یکنیزه و کمتر و بیشتر از عقب اکثرت بر سیدند
زبان همیان از حرص رسیده که قریب سی هزار کس صحرا و بیابان گرفت گرد فراهم آمده اراده فاسده داشتند
میرزا عسکری و میرزا یادگار نامزد شدند که با جماعتی از بهادران یکه تاز میدان جسارت انبوه محاربه کرده تا دیب
نمایند عسکری میرزا عذر آورده یادگار نامزد میرزا چند قبچی بر سیر زا نواخته گفت که از بی اتفاقی شما حالت
به اینجا رسیده هنوز متنبه نمیشوید و خود با اتفاق هندال میرزا متوجه مخالفان گشت و تادیب واقعه
در کنارا ن خود سران نهاده بملازمت اشرف پیوست و دیشکه به الغ میرزا تمام در دار الفاتحه اکره متوطن
فرمودند ناظران عالم کاه تیم زده کی تمام گرفت و از جا بجوی زمانه فتنه و شورش میبارید در منزل
الاگاه میرزا فیض تبریف برده محفل گلگال را استشراق جمیع میرزایان و امرا برین قرار گرفت که حضرت
متوجه لاهور شوند اگر میرزا کامران رفاقت نماید باز آماده محاربه باید شد و الا هر چه رود بهتر در خوان
بعمل آید پس بدین عزیمت در الغ الغه اکره را دوباره گذاشته بسمت لاهور نهضت گشته و عسکری میرزا بایستقبال
و میرزا هندال به اردو شتافته که سامان خود کرده علامت اشرف فایز شوند میرزا هندال محرم قاسم حسین سلطان
و یک برلاس در ساعت دهیلی شرف اندوز ملازمت گردیدند و روز دوم دهیلی اقامت ورزیده بتسخیر

مسطور بتوجه پیش شده در بیست و یکم ماه نوبل قصبه رهتک هندال میرزا و حیدر میرزا بملازمت اقدس
پیوسته و معلوم چنان شد که رهتک ابواب قصبه امصدر و ساخته در صدد دفعه آمده
ماه مذکور تادیب انجا کرده بلطاف شهر نهضت فرمودند هفدهم صفر عرصه سهرند مضرب خیام بادشاهی
گشت و بستم انماه ایرفقر علی قدیمی رخت حیات بربست و باعث ملال و اندوه خاطر اقدس
گردید رضا بقضا داده در حوالی لاهور در باغ نزول اجلال فرمودند میرزا هندال در باغ خواجه خان
مسکن گزیده و متعاقب ایشان میرزا عسکری خواجه دوست از سهسنل رسیده در خانه امیر ولی یک کروهی
گرفت میرزا کامران به استقبال رسیده ادراک دولت حضور نمود و غره ربیع الاول سنه بهصد و دهل هجری
جمیع میرزایان و اعیان دولا بهور فراهم آمده نذر دیدی محفل گلخانش ایات گی یافت و تمامی میرزایان
دامراد مجلس خاص حاضر شدند و از مشایخ عصر خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق دیر الوالتقا
داخل محفل گردیدند چون قبل و قال بسر حد طول کشید و سخن بجایی نرسید الحضرت فرمودند که شنیدم
ای میرزایان و برادران ایمه صباحتوان چقدر دلایات را تصرف درآورده و از بی التفاتی اولاد حضرت
غیر از ایران و توران در تصرف مشایخ میرزا نماندند و جمیع مخالفان بر دلایات مفتوحه غالب گشتند
دیی پیروز سلطان حسین میرزا کورکان که در خراسان و فارس و عراق عجم و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر
اقتدار می افراشت از نا سازگاری پسران ناشایسته و نشناختی درانمک زمانه از اولاد و احفاد جناب
نمانده و در ایران شاه اسمعیل صفوی و در توران شاهزادگان چنگیزیه مسلط گشتند و هر کاه نتیجه مخالفت و نفاق
و عناد همین است شما چرا این سنجه نامرضیه را اختیار کرده آیده اکنون کاما بایه نخجیر رسیده که از ولایت بدر
سلطان

بادشاه که با شاه سنجها بود و میرزایان آخر کرده و میرزا کامران از پوست برآمده قاضی عبد الله عمده خود را
نزد شیر خان فرستاده به ادا نامه نوشت که از کمبوه پنجاب با خیال تسلم دارند در مقام دوستی کار اکنم
که بیچ دشمنی نتواند کرد و نهی سعادتمند نامور دار که با دلی انعت که با فته پناه با مخالف دین دولت
به برده بلکه خانمان خود الاتش کینه چشم محو ازیل ارضم دانسته باشد القصه شیر خان بر طی رسیده
از اتفاق و اجتماع دشاه و اراد خوف و ریا بود و اشتهار کرده و معسکر همایون میکشید که صدر بیشتر
میرزای نا سعاد تمند میرزا رسانید شیر خان از اتفاق میرزایان از نگرل برادران کشته
بگمیله کبری راهبر صدر کرده مردان فرمود و بجرب زبانی میرزای ناهنجار را دلاسا داد تکین دو فرود
بیرباتمامی لوکار و فیلخانه و دشکری بچنگ آورد و بهای نهضت نمود میرزا کامران فرستاده شیر خان را
در باغ دیده سماجت بسیار شکر کرده همراه خود در محفل خاص الحضرت برده نقد نا سره نفاق را
بسنا فه اندر محک عرض در آورد و الطاف شیر خانه از خاتها کرده رخصت داد و ترغیب و تحریص
زود آمدن نمود شیر خان بر کنار دریای سلطانپور رسیده نزدود کذشتن درخت که فرستاده او
رسیده و پیغامهای میرزای نا بر خوردار رسانید شیر خان دلیر ترکشته از دریا بعبور نمود در بن اثنا
سطوت ترکمان که بر کنار دریای سلطانپور تواولی تعس شده بود مراجعت نموده حضور و الوالعزم
و اواخر جمادی الاخر بادشاه و میرزایان از راب راوی که با یاب بود کذشته کوچ بکوچ بر ساحل گنجایش
رسیده از انجا میرحیدر کورکانرا که با میران کشمیر اتفاق درهمت به تسخیر الخطه دلکشا رخصت فرموده
و غرم ان کردند و کران ولایت ماموس بر بست میرزا حیدر مستحر کرده خود و نیز مرا لصوب متوجه شوند و میرزا

بجمیعه پنجاب تصرف ما تامانده دولا تیهای دوسیع سیه حاصل که حضرت فردوس مکان و مابرد سیر
ابدار مفتوح ساخته بودیم در تصرف غنیم رفته دکسی کمتر از نوکر لوکران مالیده طفر یافته اکر از ارم
ماه رست مخالفت و نفاق در کذرید تدارک نمیتوانست شد و بالاتفاق همکر حریف را توانیم انداخت
بر داشت والا یقین بدانید که در چند روز پنجاب هم از تصرف شما بدر میرود و مطعون خاص و
عام خواهند شد و پشیمانی دتاسف نفع نخواهد بخشید که گفته اند وقت رفته و تیر از کمان
جسته غالب عود ندارد میرزا کامران که تحقیق از نفاق بوده در جواب گفت بدرانست که ما بادشاه و جمیع
برادران چندکاه جریده در ظل جبال سر برده و اهل و عیال امراء و سپاه و دیکران موس عصمت ماه شاهی
بودن من کابل می برم و دران کوشه سلامت همه را کذاشته مراجعت مینایم بهتر چنین کرده رخصت یافتند
بعد ازان تخلیص الخیاک بوجه احسن میسر خواهد شد میرزا حیدر کفت کرفتن کشمیر اسان است
بادشاه و میرزایان در کوه سوالک آیند و من دره و ماه ان کوشه را سنجر میانم اهل و عیال را دران
کوشه که مامنی بدازان نیست داخل کرده اماده جنک افغانان میشوم و هنوز چهار ماه باید که شیر خان با
کرده نهای صرر زن و یا دلیخ در کوه سوالک برسد الحضرت فرمودند که همه تدبیر اب چنین است حضور
حریف از ما می ترسد و خود نهراسم نیاورده و القدر مردم که از عبده او برامده بالفعل موجود میشوند کار
امروز را بفردا نباید کذاشت هر چه باید کرد امروز باید کرد چون دیر نا سازکار دد فکرهای دیکر بود الحاصل

حالت میرزا کامران و میرزا عسکری بساحت تمام عرض شده بطرف کابل ره نورد کشتند و خواجه
عبد الحق و خواجه خواوند محمود را همراه برند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا کاکه از زکاب
سعادت جدا کشته در سواد ملتان اواره میکردیدند ملتجا کرده بر لب دریای سند به میرزا
کامران ملحق شدند غره رجب سال مسطور میرزا هندال و یادکار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
الحضرت را کامیاب سنده کوچ کنانیدند خواجه کلان بیک از رکاب بادشاهی جدا شده نزد میرزا
کامران رفت و سکندر توچی خود را بکوه سانکه کشیده واقعه قطع چند مرحله نهال میرزا و یادکار ناصر
میرزا تجریک بیک میرک از ملازمت اشرف جدا شدند و از اتفاقات روزکار قاضی عبد الله بایزیدی
قندهاران بدست قراولان میرزایان افتاده افغانان تقبل رسیدند و عبد الله بشجاعت بادادت
ساحل از سیاب بجات یافت و میرزایان تا بیست و دو ته حریث سر کردان فاوار میکردیدند
روز دیکر ادراز تقاره بکوش بادشاه رسیده یکه تازی را فرمودند که خبر بیارد که تقاره کیست آمد
و بدیده خبر رسانید که میرزایان از میر البوالبقا از جناب خاقانی به اوردن میرزایان مامور کشته و
ایشان میرزایان را تسکین داده بملازمت اشرف رسانیدند نزدیک رایات جهانکشا بطرف بکره استعجال
متوجه کشت و چون همراهان الحق بعرض رسید که خواصخان افغان با لشکری جرار بتعاقب می آید حضرت
در قطع مسافت مسارعت نموده در اوچ نزول فرمودند و چون بوطن بخشوبی انکاه مخیم سراده اقبال
کشت فرمان عنایت و خلعت فاخره مصحوب یک محمد کابل نام او صادر شد و در ربیع معلی
صدور یافت که رسد غله و دیکر ما یحتاج به اردوی همایون رسانند او استقبال کرده فرمان و خلعت را بالواز

تمام گرفت و آنچه حکم شده بود بوجه احسن بتقدیم رسانیده دکنیان بسیار سامان نمود که لشکر بادشاهی از آب
متوجه بگرسند و یاد کامران میرزا بهم قرا میل میسر گردد میرزا بهم در شهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه
نزول رایات عالیات بحدود کرانه افتاد و در قصبه گوهری که در کنار سنده در بری بگرد حضرت خیام عالیات گردید
و آنحضرت در عمارات بانی که در حوالی ان قصبه واقع شده نزول نمودند و سایر امرا بمناسب مراتب
خیام میرزایان و امرا اشد سلطان محمود بگری که از اتابع میرزا شاه حسین بیک دالی تهته ارغون بود
برج و باره قلعه را استحکام داده کشتیها را در زیر قلعه لنگر کرده این معنی چون بیک والد شاه بیک
ارغون رسانیدند که چون حضرت خود دست بکاری قلعه قندهار از کرانه او در حدود سنده رسیده این دیار
را مستحر ساخت چنانچه راقم این داستان در کتاب هفت کشور الهی در طبقه بادشاهان سنده
را مفصل بقلم آورده القصه از جناب خانخانی امیر طاهر صدر و میر سمند دستوری یافته که نزد
رفته او را به اطاعت و انقیاد هدایت نمایند و الی تهته فرستاده را به اعزاز و اکرام در یافت
و سنج پوران نام برشد خود را با پیشکشی لایق مرکاب خانخانی همراه ایشان فرستاده التماس
نمود که ولایت بگرکه حاصلست اگر ولایت جاجکان مغرب خیام عالی گردد در حضوری و نصرت
زراعت نظر ندارد و میرور خود را برکاب سعادت میرساند آنحضرت از نجابای پیغام او دانسته که نزد
دعایی باز میرزا بهتدال بالجانب مابتروان ساخته خود بسیج بشکار و دریای مصب خیام عشرت فرمود
در همان اثنای سنه نهصد و چهل و هشت هجری ببهد علیا مریم مکانی را که حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه
بهادر از بطن او قدم در عالم هستی خواهد گذاشت بدین حمیران در حباله نکاح در آورده محفل دلکشی منعقد

بیگ میر اتفاق نزول افتاد و میر سمند را پیش مالدیو فرستاد که از بانی الغیر اظهار کرده او را بحدود
کرده بلیغ میرسانیدند که هرچند در ظاهر تمهید عقیدت میکند اما معلوم از عذرات در مخالفت سپیچگانی
ناکوری که از معتمدان مالدیو بود در اردوی معلی رسیده حرف خریداری الماس گرانبها زبان
آورد آنحضرت فرمودند که بداد بگو بندگرا مثال این جواهر بکار نیست اگر خریداری هم نمیرسید باید
ایده یا بعطای بادشاهان میگردید چه خیال خام است که در سرحد مالدیو براه یافته او را از شر
بدر رفت و آنحضرت نفاق و غدران کافر نعمت را در یافته از عرض بهلوی که بسی گردهی ارجوعه
بهمور موطن مالدیو بود عطف عنان نموده بطرف ساتلمیر متوجه شدند و بجهت احتیاط نوری بیگچانی
و منعم خان و جمعی دیگر را بر سر راه ممالک مالدیو بر پرگنات مقرر داشته پرگنات مذکور را منضبط
خود بقطع مسافت مشغول گشتند و در رکاب سعادت چنین گرد بودند تفصیل اینها بر این قسم است شیخ علی
بیک جلایر و ترسون بیک ولد بابا بیک جلایر و فضیل بیک و مولانا تاج الدین و مولانا جانید
و نیز غلامان خاصه هم شاکر پیشه بودند که عدد ایشان زیاده بر بیست نفر بود از اتفاقات غریبه
امرا که بمانس مخالفان تعیین شده بودند برابری دیگر افتاده فوج مخالف از طریق دیگر در یک
ساتلمیر نمودار گشت آنحضرت لشکر بر دو گیان عصمت را پیاده ساخته بر سپاه ایشان مردم شاکر
پیشه را سوار کرده بطرف غنیم متوجه شدند شیخ علی بیک با سی چهار کس بر سر تل اول بر منش شده
بر سر مخالفان حمله کرد حمله کردن همان بود و هزیمت دادن همان بادشاه جوانبخت بلغزه و طغیان
همچنین نکشته متوجه جیسلمیر شد عزه جمادی الاولی حدود جیسلمیر مضرب خیام دولت گردید و میرزا امرا را

و لقمه امید بدامن ارزو مندان و محتاجان نرسیده و نهفته رفته از بی سعادتی حکام بگرسته تابی
زمینداران فقدان و عسرت خله در لشکر بادشاهی پدید آمد و میرزایان بهانه طلب را لشکر
مخالف بهم رسید همدال میرزا با غوایی یاد کامران میرزا بصوب قندهار شتافت و ان صوب
در فکر رفتن بود که آنحضرت از دواعیه او آگاه گشته میرابوالبقا را نزد یادکامران میرزا فرستادند
که بنصایح و پند پدرانه راه هدایت بسپارد و میرزل میرزا را شریف برده به پندو اندرز او را از
مخالفت باز اورده جهة ملازمت شرف اماده سازد و قرار یافت که بهر کا فتح کابل و قندهار
دست دهد غرضش و تو ابن ان تعلق بمیرزا داشته و سه پاره و اگر الفصل او سجانه هندوستان مفتوح
گردد از هر حصه یک حصه از میرزا باشد اما در وقت مراجعت از منزل یادکامران میرزا اهل بگر
برگشتی میرابوالبقا تیر باران مینماید گردند میرزا خیهای کاری خورده بملازمت شرف رسید و
اخبار پیغام کرده و داع عالم فانی نمود و آنحضرت را از دواعیه خباب میرکه بکمالات صورت و معنی
متصف است حسب المنسب ممتاز و مخصص بود حسرتی تمام دست داد و بر زبان گوهر بار او رفت که تا
رفتن هندوستان و مخالفت برادران اتفاقد مضرت مجسم بطبیعت مارز ساینده که از جدائی میر
و تسویش بهم رسیده ناچار رضا بقضا داده نوروز فاخره بجا آورده و حدود دیگر را یادکامران میرزا
و اگذاشته غره جمادی الاخری سنه نهصد و چهل و هشت بصوب بهته نهضت فرمودند نزدیک قلعه سیوستان
جمعی انقطه برآمده معرکه کارزار بیاراستند فضیل بیک برادر منعم خان و ترسون بیک برادر شاهی محمدان
با بیست نفر از بهادران از کشتی خود برآمده بران جمع سران حمله کرده زده و کشته تا اندرون قلعه رانیدند

م کرده بودند بملازمت اشرف رسیدند رسیدن ایشان جمیلیکه گویای نوکرن نام داشت قول آب را انحا
کرده ابواب سعادت و اداب بروی خود گشود و شیران بیشه حقیقت و مردانگی که دران وقت
کربلا سخت صعب از پی ایشان کشیده بودند مانند شیر زیان بران روه بهان حمله کرده سگشت فاحش
دادند و زبردست آب تیغ انتشاران آب زلال را بدست آورده سیراب گشته و بصوابدید نیکخواهان
اعلام نصرت فرجام بصوب حصار امرکوت متوجه گشت و در جمادی الاولی در سواد انجا فرود
سعادت امود خیام دولت اقتاد حاکم انحصار که رانا پرشاد نام داشت نوروز عقیدت و ارادت
بجا اورده مقدم بادشاه دلاستراد را اقتضای و امور از خود دانست و خدمات لایقه بتقدیم رسانید
و چون بر اعتقاد خود رانعرض در اورد و آنحضرت باتفاق رای امرکوت اسباب و احوال بعضی امرا را
مثل ترددی بیگخان و غیره باحاطه ضبط در اورده بعضی اشیا را جهت ضرورت گرفته تیز راه اب
داده و چون ببهد علیا مریم مکانی حامله بودند جهانم تولد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه
غازی قریب رسیده بود غره رجب سنه نهصد و چهل و نه موضع عفت ان مریم مکانی را داخل حصار
امرکوت کرده ابعیص جان نثاران راه را که آنحاله شش نهضت فرمودند در شب یکشنبه نهم
رجب سنه نهصد و چهل و نه در ساعتی سعیده و وقتی میمون ان بادشاه جهانستان در انحصار قدم
در عرصه هستی گذاشت و تیر روان مژده رسان در اداین نوید را به آنحضرت رسانیدند و در ان
بادیه نا امیدی خوشی و فرحی را روز بازار رشد و محفل عیش و نشاط ارایش یافت و رندقلندران
که در این سفر حاضر بودند غلغله خرمی و فرحسندی به اسمان رسانیدند و الصغیر و الکبیر از دو دختر وقت

اگرچه قلعه را به امانی مفتوح ساخته بودند ولی ناگاه شبهای بادشاهی دو هزار بودند و از کمک مایوس بودند
ناگزیر راه اجابت نمودند و بعد از هم رعب الحضرت خود پیای حصار سیوان رسیده و کرمحاصره بسته و مایکم
نتیجه از بی سعادتی راه را چنان مسدود ساخت که یکدانه غله در اردو نمیرسید از امتداد ایام قحط و
فقدان غله گندمهای لشکر بادشاهی را زمام مصابرت از دست رفت و عازم بیوفایی مرخود دیدند و همه
ظاهر صدر و خواجه عیاث الدین جامی و مولانا بصیر الدین جایی و جدایی اختیار کرده نزد حاکم آنجا رفته و میر برکه و میرزا
حسن و میر مظفر علی و ملا میر فقیر علی قدیمی و شیخ علی بخشی خود را بهش بادکار ناصر میرزا رسانیدند و منعم خان
و صمصام بیک و دیگران را در صدد گرفتن بودند که الحضرت از عزم انها آگاه گشته انحدود را گرفتند و
در جلال انحال دون نوبت بادکار ناصر میرزا را با سپاه تهمتن یکه مبارزات قوی و فاتح شده و هر چند
محمد علی قالوچی و امیر شیرول از عمده های میرزا بشهادت رسیدند اما میرزا را اثار شجاعت و مردانگی بظهور
آورده و چهار صد پانصد کس را بقتل آورده و بالفتح و ظفر مخصوص شده و سپاه سنده را طاقت مقاومت میرزا نماند
و بقول انکه چون دشمن ستوه آید تسلسل و دستی رسای بگمان ناصر حاکم تهته با میرقلی هردار و خیمه خود را
نزد میرزا فرستاده پیغام داد که این ضعیف پیر شده و یکپسر یک صبه ندارد اگر میرزا موافقت بگذران
صبه را و حوالی انحال میرزا در آورده مقابله جزاین نرا قبوی سپارم و تبریک ولایت احمد اباد را از و جوه
حاکم باستقلال خالی است بتسخیر درمی اریم میرزا از این مژده نهای نادرست و وعده های بظاهر خوش نما
بسیار پسند آمد و بطبع خام از باده اطاعت و دلی نعمت انحراف و رزیده بادشمن بهمدستان شد الحضرت از
مانی العمیر را انگاه شته بسیج عبد الغفور را که از نسل شایخ کرمستان بود برای بندو نصحت نزد میرزا فرستاده زبان

باطل رفته برخلاف ترغیب نمود و همدان زبان بهریان کشاد که میرزا ای بی سعادت کند مرد اله
زمیداران را که دم بوا خواهی سرکار بادشاهی میزدند دستگیر کرده نزد دایی تهته فرستاد و انحا
ناحق شناسش ان بیکارگان را نزد الحضرت بهدیم دیی فعده دست از محاصره سیوان باز
داشته بطرف لهری نهضت نمودند چون رایات بادشاهی نزدیک لهری رسید بادکار ناصر میرزا
بقدم زرم سوار گشته روبمیدان آورد و باسم یک کز از معتمدان قدیم میرزا بود عنان میرزا را تاب
داده عتاب و سرزنش بسیار کرده گفت که بادلی نعمت خود صف آرایی کردن فتوی کدام عقل
است مگر رسم مروت و اداب ادب از عالم رفته که مردی بادشاه و میرشد خود بیکسی
و عنان میرزا را گرفته کشان کشان درلهری رسانید روزنه کرخاسم حسین سلطان و شیبانی
عمدتا از رکاب بادشاه جدا شده نزد میرزا رفتند و الحضرت از نمایشای انقلاب دوران خود شد
که ترک تعلقات ظاهر کرده در تحصیل عبادات کمر بندند که گفته اند دست و پائی زدیم
در گرفت پشت پائی زدیم و وارستیم جمعی از عدائیان الحاح و سماجت کرده چنان
مقرر فرمودند که بطرف مملکت مالدیو که از زمان قدیم ظاهر بعقیدت میکنند عنان عزیمت معطوف شود
الحضرت شهور ثمانیات بنام بادکار ناصر میرزا نوشته این بیت را در ان درج فرمودند

ای مرغ سحر چو چشم دجران دگران سوختم خدنگ شوی مرهم داغ دگران والطاف مملکت مالدیو
متوجه گشتند بیت دیگر محرم سنه بعضد و حمل و نهصد هجری رایات خافانی در اوجه نزول نمود و بیوم
روانه پیش گشته بیستم ماه مسطور در سواد اصل لکهنور بضرب خیام دولت گردید بعضد هم ربیع الاول

بدیار ان رسانیده صورت واقعه التماس نمود الحضرت چند اسپ از نزدی بلکان خواستند که بعضی میرزکان
خصمت رانشانه بطرف عراق متوجه شوند ان بی سعادت عذر اورد و ازین بی سعادتها بمیرزا ان
عدار و امرای منافق انچه رسید و رسل خود کدار شی یابد و باعث عبرت خواندگان میشود القصه
بیرام خان لتماس نمود که وقت تنگ است زود تر متوجه مقصد اصلی باید شد الحضرت بر شهب
جهان نورد سوار گشته بلک و دولت راه داد ای گفته باتفاق معدودی بخلصان فرد بیت شعار
راه در گرفت پیش گرفته و بیابان نورد راه عراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میرزا توشی
و خواجه غیاث نظر نا فرمود نکه بادشاهزاده جوانبخت و الا قدر محمد اکبر را که در انوقت یکسال و نو دو نه
ماه بود حفظ حمایت حافظ حقیقی بسپرده بعهد علیا مریم مکانی را بهر طوری که داند برکاب القدس
رسانید این سعادتمندان کرم و دست مساعدت بهودی حضرت مریم مکانی را بخصوص اشرف رسانیده
منقولست که در وقت سواری الحضرت میرزا ابو الحسن صدر از جانب میرزا عسکری پرغدند بخصوص اگر وه
خواست که بحرف و حکایت پرزنگ ریو الحضرت را نگاه دارد الحضرت به ان صدر پرغدند
فرمودند که کنجایش امثال انچه حکایات تنگ و فرصت تا طاف حول و دخت متوجه گشتند مصدر مسطور
برگشته بمرزا عسکری رسیده صورت حال بیان نمود میرزا ای بی سعادت شاه ولد و
دیوانه زیاده دیگر ملازمان خود را برای دستگیر کردن امرای پادشاهی و محافظت آردو و تعجیل روان ساخته
خود نیز بسرعت روبسر شد و برابر اردوی پادشاهی خیمه خود نصب نموده فرود آمد و نزدی بلکان
دیگر امرای بیوفا را بحبس ساخته هر چند بسمعش باز خواست داده و بلعنه بیوفایی را در

نوار شهامت بندد دل شد و معتقد آنرا برای آذرون هوچ بهمد علیا و کهواره بادشاهزاده جوان بخت
تعیین کرده بصوابدید نیکخواهان بسمت تهته بار دیگر متوجه شدند چون موکب عالی در سرحد
درود تودار زبان میهنیان بعرض رسید که جماعتی کثیر از رعونیان و قصبه جون فراهم آمده اراده
فاسد دارند میرزا علی بیک را با جمعی بهادران برسم منقلا روان ساخته میمود از عقب متوجه شدند
ان بهادر بیک چو سلسله افواج مخالفان را شکسته مصدر تخسیس گشت در همان حالت ایلچی شیخ
بزبان ها بود سخنه بهمد طیار میرم مکانی کهواره بادشاهزاده حالی نژاد ورود سعادت بنمود و
او را دانسته خرمی دوبالا گشت و چندگاه در کنکان فتح طرح مقامات افتاد و هر روز با نجا لغان
محاربه میشد روزی سلطان محمود بکری جمع بجوم کرده و بهادران معسکر همایون کرده
بسته شده محاربه عظیم واقع شد و اگرچه مخالفان هنرم کشته اما آثار اعیان مکاب بیکی
جلال پر دستیج تاج الدین لاری شربت شهادت چشیدند و بعوض امور دیگر هم بمیان امد
که ناگزیر ارخده و بکرا اراده کرفتن قندهار نمود ند از غرایب حکایات ان ایام انکه نجیده نوه سان
پیر امخان در نکابی کرانش محاربه با لشکر سنده افروخته شده بود ان بهادر از کرد راه رسیده
پیشتر از انکه بملازمت اشرف فایز کردد با تفاق شیر زمان بر سر حصان تاخته کارزاری کرد که
دیده بینندکان در انحیرت بماند مردو بهادران لشکر منصور پیدا شدند که بما ما از مردم غیب است
چون حریفان را کشته و مایده بملازمت پیوست فیروز شادی از بهادران برخاست و اعضرت
پیرس سر در کشته دران کل زمین چندگاه مقامات فرمودند و محلا از سر کرفت پیر امخان

سکنه کشت در انحالت میرزا نوروز و با میر اکه بادشاه زاده دولا تزاد را پیش میرزای بدکردار
اورده زهر چشید زهر خنده کرده اظهار شکفتکی نمود اصلا بادشاهزاده بتسخیر میرزا اکفت اری
پسر بیت با با کی منتخد در یک شهر میوه برای بادشاهزاده دولا تزاد اورده دانکه با با کی
داده و اسباب و اموال بادشاهی را از الفیضا در آورده بضرب قندهار را مجهت خود و هر دو هم
سنه هفصد و پنجاه هجری داخل قندهار کشته بر دربرش و محافظت بادشاهزاده دست
سکم منکوحه خود نمود و با هم انکه و مجی انکه و میرزا نوروز بسعادت اندوزخدمت اتوالا تزاد کشتند
تمر احوال میرزا یان نیکو حصال در محل خود تحریر در می آید اکنون مدتستان بادشاه سلیمان بارکاه
پی پرداز د داستان میرزا نوروز بخدمت بادشاه سلیمان بارکاه از سمت کنک بجناب دولتش
اورده اند که چون ان بادشاه دولتش نهاد نیک طینت پاک اعتقاد از مخالفت برادران
ناهموار ناسازکاری و همچی بکردار بادیه خارخار و خاطری پر از ارقدم در بیدای یکدستی و غرب
کذاشت چند فرسخ راه قطع شده بود که شیبی تیره تر از دل مخالفان و سیاه تر از بخت بدکنکان نمودار
شد شهریار درویش صفت در محلی مناسب منزل کزید ما بسبب مفارقت عروس سلطنت و همبر دولت
برادران بر صفحه خاطر اشرف ملال افزوده بسیار پدر ارشد بیرام خان در انوقت التماس کرده اکر خاطر
مقدس متعلق بفتح قندهار باشد امروز به سهالی تمام دست میدهد اعضرت فرمودند که چکونه نرفتن
میرزا عسکری بسیار زره دست و طعای است غالبا که اعتماد بر دکری ناکرده در یموقت خود بادوس نوانیده
در خیمه نشسته بتفصیل اسباب و اموال مشغول خواهد بود بیندد با چند کس نفدایان که در رکاب سعادت اند بطرف

ایست که در محاربه تفنج جانفشانها کرده بطرف سهسل رفت از انجا بلکهوستافته براجه تهرسیکی از امرای ان
حدود در پایه بنیاد برد چون شیرخان از ایواقعه اطلاع یافت کسان خود نزد راجه فرستاده خاطر راجه
راجه بر اطاعت چاره ندید و مصحوب معتمدان شیرخان روان فرمود در انوقت شیرخان متوجه برا پنور
بود در ماتود خان ملاقات شیرخان فایز کشت سیدخان در اول مجلس بر خاسته خاطر او را بانعت هدد تسخیر
قلب جوهنهای شیرین کفته و دقیقه در ضبط خاطرش فرو کذاشت بیرامخان در بین کرکی کشت و بفنون
برزبان آورد که هرکه اخلاص دارد خطا تخواهد کرد و دیدی شیرخان بود از انوار پرتو انجناب ملتاق
ابوالقاسم حاکم کوالیار روزی قالو یافته بطرف کجرات رخصت کرده در راه ایلچی شیرخان که از انجا مراجعت
کاه کشته بر خورد ابوالقاسم کرد ظاهری درست داشت کفت بیرامخان منم بیرامخان
بادجوانمردی بسیار نه تمام انکار سخن او کرده کفت حاشا که این بیرامخان نیست ابوالقاسم مردی
بیحا لود و کفت این علامم نیست اما خود بیت میخواهد که خود را کرفتار سازد زنهار او را متعرض نشوید
چون ابوالقاسم قوی جثه درسن و سفید بود ایلچی شیرخان حرف او را بقبول کرده او را محبوس ساخته نزد شیرخان
برد و ان ناقص شناسش چنین فرمان داد حقیقت اشنا را بقتل اورده بیرامخان ازان بلای مهم نکات
یافته بهراران تک و دو خود را بملازمت اشرف رسانیده سعادت قدمبوس دریافت و ایدشت مصرعه ایکار دوست
کنون ناکه رشد ذکر توجه رایات بادشاه سلیمان بارکاه بصوب قندهار و شرح دیکر حلات میرزا
فرا چون بسیاهدی روزکار اخر کذشت و نقش مراد بر کجنین تقدیر صورت نسبت بصوابدید
نیکخواهان ستاره نحوی طالع اندراه بسیوی بصوب قندهار از قصبه جون بعزمت فرمود هفتم ربیع الاخر بقصد

حولی بهادر روان فرموده در عنوان ان مکتوب این بیت مندرج بود ؎ که گدایت از زبان ما بگو

گر نیست ؎ چه بر یاچه بگسارد چه دشت همران اشاقبدالحی مسطور التماس نمود که مکتوب مکرم و مکه

میرزا عسکری ازلی سعادتی جاعتی را مسطرف ولایت گرمسیر تعیین کرده اصلح انست که ورود سعادت

امود اعلام حضرت فرجام بادشاهی در انکای سیستان واقع شود که مخالف بیدولت تا محال فتنه اندوز

بناشد انحضرت ملتمس او کنخالی از معقولیت نبود دنبه دل داشته ازاب برنیزد. بموجبه جهاز کول آنی

مضرب خیام حضرت ساختند احمد سلطان شاملو که از بدایت شاه جانباه بکلوت ولایت سیستان

مامور بود مقدم موکب عالی را سعادتی شکرف پنداشته باستقبال پرداخت و والده و مستورات خود

را ترد حضرت سپهر علیا حاضر ساخته انواع تحف تشکراری تقدیم رسانید و تمامی نقود و جنس خود را بخشش نمود

و در همان حال حسین قلی میرزا برادران سعادتمند را از مشهد برای دیدن والده خود آورده بود و ادراک

دولت حضور نموده بسبب فصاحت و ذهانت که داشت منظور نظر خاص گردید و در مجلس محفل خاص

گشت روزی انحضرت در باب ملت و مذهب سخن داشته ازو پرسیدند که اعتقاد شما چیست بموجب

عرض رسانید که محبت است که در معتقده شیعه و اهل سنن غور کرده میشود و کسب طرفین مطالعه

انچه مفهوم شد مستفاد الیه باعتقاد شیعه است و علمای اصحابه بیار رضی الله عنهم موجب درجات و ولایات

و اهل سنت و جماعت این عمل شنیده را محض کفر میدانند پس لکمان تو اب کافر نیستی ان شاء الله تعالی از حسن

تقریر او تحسین کفته تکلیف ملازمت دوام نمود نداد و التماس نمود که اصبح بلازمت میرسم و در خیال انکال

حاجی محمد با جمعه و مسکری از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوسته و مساحبت تمام التماس کرده بحضور

پناه بردان نموده لبو در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید مضامین فرخنده آن از اغاز تا انجام

واضح و لائح گشت انچه در باب توجه نواب کامیاب شهریار کامیاب خورشید قباب کوهر دریای سلطنت

و کامکاری دوحه چمن آرای فرمانده‌ی و فرمانروای نوعالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرور آرای

جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره بخشه خلافت و جهانبانی قرده و قدوه سلاطین

و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی پدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی قرده و قدوه سلاطین

عدالت آئین مهر سپهر خواقین صاحب یکتمین شهریار عالی نسب تخت سریری بادشاه والا حسب

ملک عمل کشوری خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحبقران

و یقین همانیان صاحبتاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق

خواقین نامدار تایید الهی المویدمن عندالله ناصرالدین محمد همایون بادشاه خلده الله تعالی عز جلاله الاقبال

الی یوم الملل نوشته بود چگونه که چه مقدار سرور و حضور روی نموده مژده ایی یک مبارک

خبر مقدم دوست حیرت بهست بودای همدم دوست یا نغمه از زرگ در بزم وصال آن

بنشینیم براده دل خود همدم دوست اقدام بعلال و توجه جهان بادشاه فرشته احترام را بمثابه

دانسته بامانده که بمشتاق ان خبر مجسمه اثر ولایت سپیدار را از ابتدای سال حال التعرف نموده باید

لشکر ظفر اثر ظفر و ریات خود حرف نمایند و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و

روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع لازم الاتباع فرمان تخلف نمایند و بالصد کس از مردم عاقل و کار دیده که

یک اسب کتل و استر کاب و یراق و جوال آن داشته باشد تعیین نمایند که باستقبال ان بادشاه صاحب

زمین بوسه باید رسانید امید یک جاکه بکناد چل یک قطعه رابست اجرای سعادت خدمت دارند و

دیگر علامان میرزا عسکری تیز عزم علامت دارند عنقریب فتح قلعه قندهار دست میدهد حضرت در این فکر

متامل بودند که احمد سلطان شاملو بحضور انور رسیده عرضه داشتند که تهمید مقدمات میکنند نظر

بر جاده انکه سلیم چراق هم جهت انست و اول است و جهت سیر هری راه قلعه اوک متوجه عراق گشته

آورده اند لهذا چون مکتوب انحضرت بشاه طهماسب فرمانروای ایران رسید از مسرور و شادی در جامه

نگنجید و در مدت سه روز در قزوین نقاره شاه‌نامی بنغاره در آورد و مکتوبی در جواب نوشته علاء

شهر لکمان انوازد و احترام در باب آن شریف مصحوب معتمدان خاص خود ارسال داشت و مخالف و

اگر مخابات شایسته روان فرموده و بر عنوان مکتوب این بیت نوشت ؎ همایی اوج سعادت

بدارم تا فتد اگر ذری بر تمام ما افتد و بکام ملاء و امتداد تعلقه خود مناسبه نوشته قرین آمود

در باب ضیافت و همانداری و انواز و احترام انحضرت تقدیم آورده مصحوب ستراولان شایسته روانه

نقل یک فرمان که بنام محمد خان حاکم هری نوشته بود بنظر خسیس و بخیال اکبر در آورد که دستور العمل

و جوانمردی ان شاه بستود و خصال مرعی صدور کاران باد کار بماند نقل فرمان شاه طهماسب

منتوا بادشاه ایران که بتسلم محمد خان حاکم هری صادر گشته فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه

شوکت و مکنت اسمن الایالت و الاقبال محمد خان مشرف الدین اوغلی تکلو ازفرزند ارجمند ارشد و حکام

دارالسلطنت هرات و میرزا یوان به انواع الطاف و الطاف شاهی سرفراز گشته بداند که مضمون و واجب

العرض او کرده رنمولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیک برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو بدرگاه دولت

اقبال رفته باسعد راس سپهر بوده که از درگاه معلی صعد زین طلا جهت انحضرت فرستاده شد و روان

ایالت پناه از طول ایل خود شش راس سپهر بوده آمده خونشرنگ قوی جثه که لایق سواری ان

شهسوار مرکوه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجورد منقش تا بنا گوش

رز باف مذهب و زرکش لایق سپهان و سواری بادشاه چیجاه باشد برسم آن سپهان مذکور نهاده

است و روضه ملازم خود داده روانه کرده و دگر هیچ خامه نیارد که از نواب کامیاب منصوری مرحومی

اشیائی انار الله برهانه یا عالم نواب همایون ماسیده و دیگر اقتباس لطیف محلل بود منتشر طلا و لاجورد

جهت فتح و نصرت و شکون ان بادشاه سکندر نشان فرستاده شد موازی چهار صد توب مجلی و ملمس

فرنگی و نیزه‌ی مرسل گشت که کمیده و سپه جامه جهت خاصه انحضرت تمت جهت ملازمان مکانب لطف

نسبت ان کامیاب و عالیجه مخمل دوخواز ملاباف و نه یکه کرکی سترا طلس و سه زوج قالین دوازده

درعی کوسکانی خوشقماش و دوازده چادر قزمزی سبزه و سفید فرستاده شد نسبت بطراق احسن بساند و زرین زاد

اشرفه لایق سر براه نموده با ماهیانها بسفید که بارد غن و شیره تهیه کرده باشند مکمل نموده جهت انحضرت

باشند و جهت مقربان محفل عالی و دیگر ملازمان فرد فرد ارسال همیوده باشند و ایخان قرار دهند

که فرداد نقرل و متقای که نزول نمایند امروز چادر ها بصفا لطیف و سفید و منقش و سیاپانها

اطلس مخمل و کاکنجه و سلیخ و جمیع کارخانهای لایقانه مرتب ساخته باشند و در هر کاخانه خیمه و

ان میانها باشد و هر کاه بدولت و اقبال فرود نمایند مشربت کلاب آب لیمون خوشطعم ساخته

برف ریخ سرد کرده بگذرند و بعد از ان بشربت برا های سیب مکان مهیا دی و نهاده و انکور و غیره

حاضر سازند و پیوسته میکشند که بشرب تنهایی خاطر ان سلطنت پناه و آیه و کلاب و دیگر اسباب داخل آیه
هر روزه با قصد طبق طعام ایوان باشد تهیه میکنیده و باشند و ایالت پناه فراق سلطان الاکرم
مالی جعفر سلطان با فرزندان و قوم خود ما بر اکس بیرون از سرد قوران با قصد کسب رفته باشند و بیشتر
برامیده و دران شده و زمیران و لشکریان مغفور و ما در تنگ بنظر عالی در آورده و بسیاری
بملازمان خود و هند که هیچ ترسیب سپاهی تر از اسپ خوب نیست و دباس ان هر در ارسش چنان خوب
باشد و جمیع امرا که ملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت بلیق بوسیده خدمت نمایند و اسپ لیاقت
کشته که ملازمان بادشاهی بحوجه آورده انشوده امرا نوبت بنوبت کشیک برده آورده و هر دو اسپ
گر تشریف آورده بکار بحوجه هیچ مغفور ان عمل نمایند و هر کدام بسیاری از امرا و اعیان ایشان
بملازمت آنحضرت ما میرود و بیشت طبق طعام ایوان در مجلس عالی حاضر میساخته باشند و
هر یکی از امرا سر در میانی خود تراس اسپ پیشکش میکشیده باشند گر در اسپ خاصگی و یکی را میشیم
محمد میرم خان و پنج دیگر بدیگر اعیان بکار سعادت لایق باشد و خاطر انکه در آنجا حوادی و ناگوار
خباری خیلم دارد بداری محفوظ یک برست از دو چون آنحضرت بده دارد و فرزند برات برشند ایت
ایالت پناه یکی از اولیای کارداران خود را بخدمت فرزند اختر رشد سعادتمند گردانیده باقی لشکر را نیز
از شهر بدولت و سرحد ما از نهاده دگری و خیره تاهی بزرگش فراهم آورده خود بیستقبال اشتمار و بیاده
و سایبان و اسباب مزدی و دواب بسیار از شتر و اشتر بهراه بیرد که از دوی راه رسته بنظر سعادت اقتدار بادشاه
در آید و بکاه بملاقات رسیده پیش از همه چیز تکایات از جانب بادشاهی بیاده بخدمت ایالت پناه گمشته رخصت بیرانی

الصلوات بین گیرد و دو بست طبق طعام ایوان که الطباق صینی و علاوه شده بر سر پوشهای طلا نقره داشته
باشند و بهمکنند و هفت راس اسپ لایق و رضا باجتکایی مخمل با اللس ایلغار علیه فرزند دلبند شیخ شیر
و شتقاد و بانده جره و خ و باشه و شاهین و دیگری از کچه در توشخانه فرزند م باشد بنظر بادشاه
دارانده و حافظ صابر و فاق و مولانا قاسم فاقولی و استاد شاه محمد سرنایی و معاد دوست محمد
و استاد یوسف مرده و دیگر کوینده و سازنده مشهور حاضر باشند و ملازمان بوتشاهی بیرقهای
ابریشمی و مخمل و طلایاف با کمکه کلاه توان بپوشانند و چون آنحضرت بمنزل خود رود ملازمان رکاب
ایشان را تا بنظر ان فرزند دلبند ارجمند بخلق کریم بدیشان معاش نموده هر یکی را ایشان بسرا با
و اسپ سربند و نیاده از سه تومان انعام نمایشده و دوازده تغور بار چه ابریشمی از مخمل و اطلس
کمخا بی قیمتی و بیزدی و قاقته شاهی و نیزه دسیصد تومان زر نقد در سرکار بادشاه و اصلی سازند
و التماس کنند که آنکه روز در سر خیابان و کاه فرکاه بسیر و گشت نمایند و در بین سراه را در
چهار باغ سر خیابان کرد رباغ عید کاه است محترم قطع طرح اصناف را قدمن نمایند که بهیچ طاق
این شیرین نیفزند و هر صنعت کری یکی از امرای صاحب دولت رکاب بیک و کاه فرا سازند تو
انواع صنعت بعمل آیه در خدمت عالم که آنحضرت غرم در دو شهر فرمایند مردم خوش طبع و شیرین کار و
و پیکها و هر دو کان بازار حاضر کشته هر مقام شیرین کاری و شیرین کویی در آیند و بر سر هر کدام
صاحبان نکته حاضر شوند و در امر فرزند دلبند ارجمند بهر نیز تیز و رکاب سعادت حاضر باشد و ان ایالت
پناه نیز حاضر بوده از عمارات و مجمع باغ و چمن بستان و بساتین هر چه بپسندد از یکوکی ان حاضر صنایع و

سر خیابان

یکشنبه

سر روزه

سر روزه حاصل نماید و روز اول جمیع لشکریان بادشاهی بانجلاع فاخره کرا طلس و کلاه تبریزی و اسپهای
مشهوری و خانی با زین مرصع سازند و مجموع را بالا بوشهای مخمل هر بند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان بادشاهی
دو تومان تبریزی یوم الرخ هر بند و نوعی سلوک نماید که زبانها بحسن و آفرین کو یا باشد و سیع دوازده
یا قصد تو مان تبریزی بحویلات سکا خاصه صرف ان نمر دزیات نمایند و از سر انکه کوتاه نشه بجهار
روز بیده دیکر روز اولاد و خویشان این ایالت پناه ما نند چاکران خدمت کرده و شکر آنحضرت و زیر
خیمه بادشاه کاه هدیه است از بدایای الهی بکار آزد و رفرد خول شهر و باغ بیدکاه سر چهار سته
با تنبا تنبا چادر او دن الطسق قرمزی و بالا منقالی اصفهانی کرد بین الیام اتمام پذیرفته ترتیب و نهد
در مقام انکه این بنده دولت کر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب هست و در راه و سکونی نمایی
بشاست و خرقی نموده خاطر اشرف را مسرور و خوشوقت ساخته و رفرزند و شهریکی از اولیای
کلکوره الهات شهر سپرده فرزند ارشد را بهستقبال برانند و چون میان آنحضرت و فرزند ارجمند
کمشاید هر اب فاصله نماند ان ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که آنحضرت از اسپ فرود
میاید و اکر قبول نکند فرزند عزیز را تعجیل پیاده بسانند بملازمت آنحضرت رسانند کر ان وقت
آنحضرت را بوسه دهد و قواعد خدمت بجا آرد و اول آنحضرت را سوا کرده بعد ازان فرزند عزیز را سوار
اسپ سازد و در وقت سواری احتیاط کند که اسپ فرزند عزیز بر اسپ بادشاه نماید و ان ایالت
پناه خود را در هر وقت حاضر دارد که هر چه از فرزند عزیز بپرسند و ایشان تواند جواب او خود الهاس
کند و هر وقتیکه بمنزل در ده نماید فی الحال سیصد طبق طعام بطریق ماضر بخصوص هفت این حاضر از دو

بسعادت بشهر در اینده تخت جهانبانی را سیر فرموده در باغ که جهت خوابکاه دلشکر ما تعمیر
شده بود و الحال بباغ شاهی مشهور است نزول فرمایند و حمام جهانبانی که کرحمامات را سیفه و
پاکیزه ساخته بکلاب و مشک خوشبو کرده که مسل اسایش آنحضرت باشد و صفر الدین جنکی نشر
دار السلطنت بیرات مردی خوشنویس بیاکبره کاز دوقوف داشته باشد تعیین نماید که در دوری
کرانه بانکه مشغول نبوده تا مروز کر بشهر در اینده در زمانچه شیخ نوشته بپرداخته و بهر آن ابیات
بناه رسانده رواته درکاه و دلاسازد که بر جمیع انعطاف نواب همایون مالا الطلاق دست بده و در
خود ان ایالت پناه بر بین و مشهور علیشاه از طعام و حلاوه و بیشه و میوه سه بار طبق حاضر سازد
و بیرانی ضروری بر بین تفصیل چهار چادر بزرک و بیست سایه بان دوازده نوع قالین دوازده
دریچی دوده دریچی بیست ضربی بیست نوع قالین بنجدریچی دوده قطار کشته و دو بست و پنجاه
طبق چینی با پوشهای سفید و امرای دیکر بدین تفصیل بعمل اورند از طعام و حلاوه و میوه مکرار
و بالجمله طبق و سه اسپ خاصه و یک قطار شتر و کچکه قطار بهشتر و حاکم غوریان و قوشیخ در دولت
خود مهمانی نماید و حاکم باجر در جام و حاکم جاف و تیر شیر فراوه و کولات در محال سرای زاد
که فرسخ فرسنک مشهور است با قسام رسید این دستور العمل منسوب و جوانردی شاه عراق اکنون مهمان
اقبال می پردازد القصه چون موکب عالی در نواحی فراه رسید الچی شاه با فرستاده درکاه خاقان
بحضور اشرف رسیده نامه محبت امیز کاکانی آنوار سانیده شهریار عالیقدر منبسط و مسرور کشته لوازم
برات متوجه شده در هر منزل یکی از شاهزادکان جهانبان با مستقبل رسیده خدمات مسالمه کاکایی آورده در

زیارتگاه محمد خان اتکلو با تفاق اعیان و امرا و صدور و اکابر مثل ولیس سلطان و شاه قلی سلطان
و میرقضی صدر و میرحسین کربلایی و سایر افراد اهالی ان دیار به استقبال رسیده بر سر پل مالان
که از رودخانه‌های مشهور هرات است به دولت ملازمت عالی مشرف گشته و نخست از جانب شاه
دعا و سلام و تشریف شوق و الواحب تواضع که تحفه جوهر نزدیکی است تقدیم رسانیده جواب و قواعد عبودیت
بجا آورد و چون رایات پادشاهی منزل در قرا تنزول نمود شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا
باستقبال رسیده بموجب امر پدر بزرگوار خود در اسم احترام و اخلاص بانجام رسانیده و شهریار قاعده
دان شاهزاده والاگهر را در آغوش شفقت کشیده انچه لازمه والا تشی و مزیدی بود بظهور اورده و
چون بشوق دیدار سعادت آثار پادشاه دریا نشان نهاد و لفقد خلایق جام در بیرون و بحر خروش
استقبال ایشان در هرات فراهم آمده بودند کنار زیارتگاه پل مالان تا باغ جهان ارا که سه چهار فرسنگ
مسافت هست تمام رفت و کوه را مردم تا شائی از شهری و قصباتی فرو گرفته بود غلغله شادی
و سرور بفلک بلند شده بود که دریا یم عید و نوروز نباشد غرقه فی قصه بسته بمقصد و تمنای خود
در باغ جهان ارا نزول سعادت اتفاق افتاد محمد خان بموجب فرمان شاه عالیجاه لوازم ضیافت
و مهمانداری بحد پرسانیده و دقیقه در تحصیل سعادت فرو گذاشت و در مجلس اول صباح قاق که در
یکانه خراسان و عراق بود در مقام مکالمه انعم ال امیر شاهی را خواند از ارباب دل و اهل ذوق را
بوجد آورد مبارک منزلی کجا ان خانه را باهی چنین باشد همایون کشوری کان مرحله را شاهی
چنین باشد و چون باین بیت رسید زریخ در احت کیستی مرجان دل مشو غرم که این جهان
کجا ای

تحصیل در آمده و بحجاوران ان مکان شرف نفوذ و افر رسانیده و بسمنان مشرف و روانه شدند
بعزم زیارت شیخ علاء الدوله سمنانی بصوب آباد توجه نموده و دقیقه در تحصیل مستوبات و حسنات فرو
گذار نشده و منزل بمنزل حکام و اکابر بر دولایت بملازمت شرف رسیده انچه لازمه لیاقت و فتوت
است بانعام میرسانیدند و چون موکب عالی داخل انجا شد حاکم انجا شرف ملازمت دریافته بتحصیل
مهمانات نمود از انجا بطرف قزوین که تخمگاه پادشاه عراق بود متوجه گشته شاه جهت مشایعت تا فاقه
بود اکابر و اشراف به استقبال برآمده به انواع و اقسام احترام تمام در منازل خود عبدالغنی و کلانتر اهل اندیار بود
فرود آوردند و از جناب حضرت میرابخان دستوری یافت که تره شاه بسلطانیه رفته لوازم دعا
و اخلاص رسانده شاه بخود رسیدن بهرام خان بطرف قزوین معاودت نمود اول امراء اعیان علاء الدوله شرف
رسیدند بعد ازان بهرام میرزا و شاهرخ میرزا برادران شاه عراق حضرت را دریافته مراسم اخلاص بانجام
رسانیدند پس ازان شاه فتوت پناه گاه استقبال کرده بانحضرت ملاقات نموده و از هر دو جانب
شرایط توقیر و تعظیم بجا آمده هر دو پادشاه عالیشان بهمدیگر رسیده و مهمانیهای شایسته و ملاقات
و ماهیاب در وه نمودند در اوایل جمادی الاول سنه تسعه و تسعین و تسعمایه بیک آذران سعدین در محلات پادشاهی
نجابت نسب و رشید ابراهیم یافته بود واقع گشت و مکالمات بلند و لقات عالی میان مهد میرزا
قاسم کوه پایه مثنوی در باب ملاقات ان دو شهریار برشته نظم کشیده این چند بیت ازان نقل آمد

دو صاحبقران در یکی بزمگاه قران کرده با هم چو خورشید و ماه
دو نوآیین تخت و دو نوآیین بخت دو نوآیین بزم و دو نوآیین رخت
دو عهدی مبارک مه و سال را دو گوهر کنار ایشان فلک راست زین بهم در یکی عرصه چون فرقدین

شاه قلی سلطان استجلو انچه لازمه عبودیت
و وجاهت از اقدم بتقدیم رسانیده

کاهی

کاهی چنین باشد انحضرت رازرت در گرفت و لنجایت شاد تر شدند و لقود و افر مراسم امید و رگفتند
و چون ایام تحویل افتاب بقرب رسیده بود و تهیات هرات پسند طبع عالی افتاد و چند گاه بمقامات
فرموده اکثر اوقات بگلگشت و سیر متوجه میگشتند و در اکثر اوقات باغ مراد و باغ خیابان و باغ
باغ سفید و بگل رسینی که لبود مطرح نزول سعادت میشد و از صحبت تجرد منشان خدا آگاه و متماشی
فرزان گان بهمعاد و عالی فطرتان صافی اعتقاد و بلغه طبعان فضایل آثار و شعرای شیرین گفتار خط
و افر میگرفتند و چندی بزیارت مرقد مزده و اویسی گرام پرداخته عبدالله انصاری قدس سره و دیگر
انولیات ستانه فیض و افر میبردند و در کوشه گزینان ان اماکن متبرکه میرسانیدند بعد فراغ مزارات
متبرکه انحضرت بطرف جام متوجه شدند پنجم دوالحجه داخل جام گشته زیارت مرقد منور شیخ
خداشناسان حق پرست حضرت زنده فیل احمد جام قدس الله سره العزیز دریافته متوجه تبرک شدند
پانزدهم محرم بهمدره و پنجاه و یک هجری بمشهد مقدس نزول فرموده بشرف زیارت روضه منوره ذات
برکات علیه الصلوة والتحیه فایض گشته چند روز در حوالی این بقعه شریفه اقامت فرمودند متوجه شادیاخ
شدند شیخ الدین علی سلطان حاکم انجا دقیقه در تقدیم عبودیت و بندگی فرو گذاشت کرد انحضرت
سیکان فیروزه نموده بسبزوار رسیدند از انجا بعد اصفهان نزول نمودند در انجا حشمه عجیب منبعی الاوصاف
آمده که در آن حوضه سابق طلسمی در ان تعبیه کرده اند گاهی چیزی بلند و از ان ظرفان مادو ابر دران جاری
پدید اید میگردد و از ان شور شی باد خاکی روی هوا تاریک میشود انحضرت ایمنی یافته متوجه
بعظام گشتند و در زیارت روضه منوره شیخ بیشه حقیقت و معرفت حضرت بایزید بسطامی قدس سره

دور دور

دور دور کبکی دری دری

دو دیده جهانی بهم همخان بهم چون دو ابر دو تواضع کنان دو سعد فلک را یکی مهبط جان دو اورده
انکه کلمه از تمهید دیگر مقدمات شاه عراق بزبان آورد اگرچه پنداشت که وقتی اتحاد و نه گذشت
از ما موافقت مراد ان حضرت دست داده اما در سیر زنی و ملک گشائی و حشم اگنی پادشاه
شکستی هست اکنون امید است که حضرت ما را برادر خود تصور فرمایند و منت احسان خود گذاشته
شرایط اتحاد و اعانت بجای ارم و امثال اعقده مکالمات شیرین بیان آورده راحت بانزای خاطر
اقدس گشت و سبان تا بالجمله رسانیدند که اگر احتیاج میشود بنفس خود رفاقت میکنم و چند گاه اتمام
محفل ارا مستقر مزده خود گرفت بروز چهارشنبه علا یوم دیگر ترتیب میداد و کابر دار ان خراشتخانها
چندان جام آزوده و زرخ کاهیای لاجوردی و منقش و شاهیای زرافت و نخیل و مقرلاطیس
کرده بود و ندکه موجب خیره ی نظار کیان میشد و هر روز اسپان عربی و عراقی با پیشانی طلا و مرصع
و عنانهای مکلف و استران برجی و شتران بدایه بیکره و سمنبر با و خنجر با براق مرصع و پوشیشهای
کیش و سنجاب و جاهای زرافت و نخیل از زرد و زرخیرین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای طلا و نقره
و خرگاههای مزین و چنین طشت و افتابه و شمعدان از زر و نقره و کلیمهای ابریشمی و قالینهای قیمتی
و سایر اسباب پادشاهانه بنظر انحضرت در آورده نذر کرده و حوصله تقریر و تحریر کنجد و جمیع ملازمان رکاب
اشرف را علاحده علاحده از نقد و جنس رعایت نموده و بادشاه دریانوال در همان حشتها الاسبی
کرا بها که در اوایل فتح هندوستان بدست آمده بود با دولبست و پنجاه قطعه فیل بدخشان بسیم زده و در پیش
شاه عالیجاه گذاشته و از طرفین مراسم اتحاد و اخلاص تقدیم رسید و در تاریخ فرشته مسطور است که

در تحالت گزین هر دو بادشاه در مقام دوستی و مستزن کاری بوده از اتفاقات بشگفتی
شاهزاده بهرام میرزا بعرض شاه رسانیدند که اولاد امجاد امیر تیمور صاحبقران
گورکان دعوی ارث سلطنت بر جمیع ولایات و بلاد و امصار دارند الحال که سلطنت هندوستان
از دست ایشان بعدر رفته چه لازم که جناب شاه بتوجه امداد و اعانت ایشان
خود را خود قوی و مستقل میسازند و بعقیدا اختلاف مذهب علاوه انست شاه عراق فرقه اشعریه
امرا را بخاطر آورده در صدد تامل شد سلطان بیگم همشیره شاه عراق گزارش خاطر روزگار او داد آنحاضر
آگاه گشته براه راه عتاب و خطاب شود که چنین بادشاهی دلاور شاهزاده بیدماغ داد و گفتگو
برسد و شاه خود را در یغ دارد و در نظر اهل روزگار بسیار بد نما جلوه نماید که شاه گفته است
بخاطر جاداده در مقام مردومعادنت باشند و این رباعی زاده طبیعت آنحضرت را بمیل شاه داد
اورده چندان مبالغه کرد که شاه مکرر بمعادنت بست رباعی ما نیم هم بجان بنده داولاد علی هستیم
شاه و دریاد علی چون سر و لایت از علی ظاهر شد کردیم همیشه در رد خود زیاد علی و دلدار باد علی
از ده روزه راه جانوران صحرائی را رانده در حشمه سادق بلاق کاه اول منزل بسلاق سبق آنحضرت
شکار قرعه انداخته نخست هر دو بادشاه و الاقدر بهمعان گشته داخل شکارگاه گشته قاعده است
تا ختن و شکار انداخته را بعمل آورده نخجیر بسیاری از پادر آورده بندگان بهرام میرزا و سام میرزا
برادران شاه و ازامرای شاهی عبدالرحمان استجلو که اشرف دامادی شاه سلیمان بارگاه شاه سلیمان علقوی
مرحوم منصور آغا یاره و شتا بوالقاسم خلفاء و سوگ سلطان قوچی باشی افشار و بدیجان استجلو و صفی قلی بیگ

یاد نخجیر و بیرانجان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان هر دار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمع دیگر از
اعیان رکاب سعادت حضرت شکار یافتند پس ازان بانعام شد که جمیع شکریان داخل شکارگاه
گشته بکام دل نخجیر افگنی نمایند و طرفه العین چندین هزار اهو و دیگر وحشیان صحرای طمع تیر بهادران
گردیده و بهرام میرزا کرا از هتاقاق و یکه از جناب خلفاء در سینه داشت دران زود دیر یک حمله به
دیگر کار شش بانعام رسانیدند و از پا من خاطر میرزا همچنین امینی را بفرمان شاه نیز سینه و تیر دیک حمله
سلیمان بارد دیگر شکار قرعه طرح انداخته و دو تیر کچکان بازی دقیق انداز ازی هر دو شاه چیجا هر دو
اصناف قسون را بظهور آورد و ندیکی از دیگری پای کم نمی نماد و دران مجلس طوماردو از ده میرزا
سوگ بر سر کروکی فرزند آنحضرت شاهی مسیحی میرزا مراد بحضرت مدد انحضرت کامیاب گردانیدند
بنظر اشرف در آورد ند که اسامی اعیان و امرای القوع برین تفصیلست بداغان قاجار الله
میرزا مراد شاهی سلطان افشار حاکم فرح مارغلی سلطان تکلو سلطان علی افشار احمد سلطان
شاملو سلطان تقی قورچی باشی سلطان خسرو قلی سلطان تکلو برادر احمد سلطان حاکم گیتاکی علیقلی بیگ بهادر
پسر انش مقصود میرزا اخته بیگ محمدی میرزا بیزه جهانشاه ترکمان شاه تردی بیگ کلهر علی
سلطان حوالق حسین سلطان ساملو یادگار سلطان سوسلو احمد سلطان الاش اوغلی حسن
ولی سلطان ولد رضوفیان خلیفه رو ملو علی بیگ و دلفشار کش محمدی بیگ کتابدار فاجار و سید
نذر قورچی خاصه سوای آن تعین رکاب سعادت شدند و مقرر شد که میرزا مراد با افواج شاهی بر ساحل
آب بلهند خود را بکاب سعادت انحضرت رسانند و بموجب اشارت شاه عالیجاه در اق زیارت

داغ خشک سلاق سه روز بشکرت میسوم گذارند فراهم آورده دانوای فرح افزا توسیعی بعمل آمده و در
عرصه دلکشای میانکه در لطافت هوا مشهور آفاق بست شاه والاقدر بمزید انحضرت تشریف فرما شده
با حسن وجوه از بعد گرد بعد گشته و انحضرت بموجب اقتدای سنت سنیه حضرت صاحبقران متوجه
اردوی معلی و بشیر گشته هوس مریم مکانی را براه راست متوجه قندهار ساخته و ایلچی گوکه خان کوکی
را بشکر ساخته در رکاب مریم مکانی داده و در ایات جلال چون تردیک تبریز منزل نمود و حکام
و اکابر را بخاطر آمد که امیرزاده میرزا شاه بررود خانه کارانده استکبار و جی ایده بسته استقبال فرستادند
همانی بخاطر خود و انحضرت از تماشای کرگ دوانی و صید و چوگان بازی که معمول بریاست قبل از
داخل تبریز گشته و سیر عمارات عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضیه است نموده چون
گسوده از خرابی و صدمه حالت این رباعی بزبان آورد ند رباعی افسوس که سیمرغ بلند پرواز شد
از دست اجل بسی جگرها خون شد کس نیامد زانجهان که پرسیم باز گوا حوال که دشمنان عالم چون شد
ملا فطرت امین خلیجو انجیر ادبی زاده کار سحر امین خواجه عبدالصمد شیرین قلم شرف ملازمت دریافته
مسئول عواطف گشته و از سخنات ادبیه او را مستفیض گردانیدند و سیاحات ایرانی
توجه کمال بود روزی به یک محمد اخته بیگی فرمان شد که تفحص کمال کرده بکاب آید همه سیاحان سیاه
بوج چندگره و اسپان را با مادیان اماخر آورده انحضرت تبسم نموده جهت تفول اخر را جریده فرمودند
و از جنبزات تبریز فاخ گسسته بطرف اردبیل عطفه عنان نمودند در قصبه سیاهی جمیع خویشان شاه
با سیاری اکابر و اشراف انجا بملازمت مشرف رسیده و بلوازم خدمت پرداخته انحضرت بقریه دیزه که داخل

اردبیل گشته لوازم زیارت تقدیم رسانیده و یکهفته در انمقام توقف فرمود و در انمدت خلعای فاخره مرصع
نزل خود بجهت لطافت هوا و از فرنی نامبرده دیگر هوا که ستوده در مقامات کرده در سبزه زار
به اردوی معلی پیوسته و در نزل اول مریم مکانی بعیادت رسیده قدم همشیره مهتری گذاشت خود را
بدین همت مقامات کرده بشهد مقصد مستقبل فرموده و اعیان و اشراف و حکام انمدیار بملازمت
لوازم سیاهی بجا آورده بکهفته انتظار رسیدن میرزا مراد و افواج شاهی خیمه گاه و اطراف بشکریان
توقف بیان آمد و مولانا نورالدین محمد ترخانرا بطلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی
که فضلای جهودی و مسیحی را سیکی داشتند فرستاده دان هر دو فرقه را بملازمت رسیده و
قرار دادند که فضلای جهودی و مسیحی را سیکی داشتند فرستاده دان هر دو فرقه را بملازمت رسیده و
مقدس شریف و انشعبه مولانا جمنیه معمائی و ملا حیرتی را دیگر آبیاب فضل ملازمت میرسیده بندگی
دانفرد بمسند انشعبه روزی ملا حیرتی انمنزل خود را بنظر اشرف در آورده صله مستوفی یافت که زوال از
عمش بتان که بحکم میسوزد حق هر لحظه بدانی حکم میسوزد همچو پروانه بشمع سروکار است مرا که
آرمش روم بال و پرم میسوزد و لیه چندی انحضرت از شبه کاران سرای طرق تزول خود و از انجا
بقلعه کاه بستان تشریف آورده در روز سیخ دوشنبه مراد و سران سپاه و افواج شاهی بملازمت
پیوسته و از انجا در ولایت کریسیتاق و رود رایات اقبال افتاد و میر عبدالحی کرسی را از قلعه لیکی
برآورده فتح کش در کران انداخته شرف ملازمت دریافت نهایات یاد خانهای سالطان میر گشت و در منزل
آسیابی و فاکیشان فردیت شمار راکه در رکاب افتاد سس حاضر بودند تحریر در آورده و استان عبر

فرمای پادشاه جانستان را قلم در پی آرد سرافراز فرمان پادشاه جانستان سرگردان بوده دیگر خواجه معظم
برادر حضرت مریم مکانی دیگر قاتل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب ایلچی سلطان
میرزا انس پیر سید دیگر جانی کند کوکی که در درویشی اندازی او نسبتی نزد دارشاد ملیده دگرفت دیگر
روشن دستگاه که بحسن خدمت مقرب بوده دیگر خواجه مقصود هروی که از ملازمان حضرت مریم مکانی
بوده واصفات حمیده اختصاص داشت داراده و فرزند ارجمند آمده نذیکی سیفعان دوم زنجان
کرکوکلتاش حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بیاد رشده دیگر خواجه اعتباری تبریزی که از اصفهان
ماخر بوده و هر دو از سیاق و انوداشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از شده سکندر ابراهیم
در تحقیق محاسبات موشکافی میکرد و در همه حضرت جلالی بخطاب جانخانی نامدار گشت دیگر
ترکمانی دیگر حسینقلی بیک اتاکه در عراق مانده بعد فتح کابل بخدمت عالی پیوست و بالاخره سلطنتی
بوده دیگر ابراهیم آیشک اقا و دیگر شیخ یوسف جوانی دیگر شیخ بهلوان که در ذکر پیش تر گفته شد
دیگر مولانا نظام الدین محمد بخشی که از علم بهره وافر و انصاف باخبر بود دیگر محمد قاسم هروی و دیگر حمید محمد
بسکی دیگر سید محمد نکیبه که صاحب قبضه بود و در براعت او فضیلتی نزد دیگر سید محمد قاینی که میر عدل لشکر
بود دیگر حافظ سلطان محمد رخشه که در همه حضرت جلالی و در سهره بانی عالی اعداد شکرده گذاشت امروز
سیگاه اهل اندیارست دیگر میر ابابیک بلوچ دیگر حسین دلدر که اجداد او اباد خراسان برآمده بودند
دیگر خواجه خیر نظر مرد معتبر که بهر حضرت فردوس مکانی بود و در همه حضرت جلالی بخطاب ایشک اقا
گشته بعراقب چهاری سرفراز شده و باین اکبر اباد و متهر اسرای عالی اعداد شکرده که تا امروز آن نگاه

مسافران است دیگر عارف توشکچی که در عهد حضرت جلالی بخطاب بهادر خان نامدار گشت و از اعیان
خاصه بحضرت انجمه کس نبوده بهتر خان هرمزه دار و بهتر عامر توشکچی و ملا جلال کتابدار بهتر خوار
سرخی بهتر جوهر اخباری بهتر و لیکه چراغی بهتر داصل و بهتر بنبل میرانش بوده دیگر سلطان محمد
قراول بشکی و بعد ابواب صاحب طباق دیگر جایی بهادر دیگر لولک نالش نویس خرص انجا
وفاکیش عزده تنها کشیده بود به پاداش ان عاقبت مراد حاصل رسیده بود مذانیم رفیقان
چرا واپس گذارد کردن ارادت بجایی رسانند و از حضور [illegible] بر جوبای اخبار بوسیله نماند دگر
رایات عالی بولایت کرمسیر نزول نمود علی سلطان نگلوا را با جمع از یکه تازان تسخیر حصار لیست تعین
فرمودند شاهم جلالیرد میر خلیج گیز نیز جانب میرزا کامران بحکومت اندیار مامور بود در یورش
باره حصار را انجام داده اماده پیکار نشده در اثنای رود دگر تفنگی از بالای قلعه بسلطان
رسیده غالب ها ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بالجلالی و سرکردگی بر داشته بدرون بردند
حضرت پیشتر از پیشتر سایقی کشته و در صدد براهل حصار شکر ساخته منتخبان ناچار فریاد امان
برآورده از قلعه برآمده ترک پیکار کردن اما فاخته بملازمت شرف فایز گشته قلم عفو بر جریده جرایم
انها کشیده در سلک ملازمان منخرط گردیده و الحضرت درون قلعه تشریف فرموده در حوالی ان
منزل خیام ساخته شد همدران اثنا خبر غلط انتشار یافت که میرزا سکری از قندهار خزانه و
خلاصه اموال را برآورده بطرف کابل رفته و در گشت جماعتی از قزلباش بسراحت تمام حضرت رفتن

قندهار بعزم تعاقب میرزا سکری گرفته و فیکله تلوه نزدیک بالحصار رسیده هم از بالای قلعه توپ
اندازی شده و هم جماعتی از حصار برآمده آتش کارزار بغرد و خشه و در خیالات بسیاری از ان قرار یافتند
بکوی عدم رفتند و دگر با این پسندیده دولت الحضرت بود و دگر برای فتح جسم ستم اندوخته شد و الحمد
خاقانی خواجه معظم و حمید سلطان و جانی محمد با فاخته و خلیفه و الله حمید سلطان ارشاد علی بابا چی
و جمعی دیگر از بهادران چنباده و دران قرنباش تادیب ان خود سران تعین گشته بهادران
نامبرش دست کرم دگر اشتافته تادیب خود سری در کنار اگاه کردند بشتابند با بامهر بری را که
از بکهایی نامی میرزا کامران بود بقتل آورده مطفر و منصور براحت فوده [illegible]
فرای [illegible] چون از زبان هنیان فنگر [illegible]
گریز میرزا سکری از جاده اختلاف و نبی بر گشته و اسباب بکبت او بدرای خود اماده ساخته
با دشکاره و ملاقات علی گهر محمد اکبر بهادر و بهشیو تحریر سیاست نامه همراه خضر خان نزد میرزا کامران
بکابل فرستاده بریه اده قندهار را استحکام داده است اعلام حضرت فرجام بادشاه دادگر بهشیو مفهوم
محرم انحصر و پنجاه و دو از حصار و بست نهضت نموده بکوچ متواتر در حوالی حصار قندهار رسیده در ضلعه
در دزه ماشوده نزول جلال فرمود و در پیشگش از منزلی خاصی قندهار مضرب خیام و دولت گردید
بر فرق جوانان بزرد از ما از طرفین بمیدان رسیده کارزار پا میکرد مردی حمید سلطان و برادر بزرگش
علیقلی خان و بهادر خان فوجه معظم تا خرده عیم را از پیشگش خواجه حضر بر دوشش نامزد را بکهنه
دکوچه بند رسانیده با باد دست لسبا دل جمع خود سران از حصار برآمده در برابر ایستاده تیر اندازی میکرد

از دست او تیری بر بغل حمید سلطان گزارده پیش پود رسید و تیر از دوشش افتاد و خواجه معظم
تیر زخم بر برداشت و چهار ان چقلقتهای برشانه کرده معاودت نموده با باد دست
تیر زخم بر برداشت و چهار ان چقلقتهای برشانه کرده معاودت نموده با باد دست
تیره حمید سلطان را مرد اشت تر دمیرزا عکری بر دستقوبست کرده را نوقت کهبهادران معکر
همایون بهادران میرزا سکری تاخته بودند و حمید سلطان را تیر در بغل رسیده میرزا سکری حمید را گرفته
که برابر حمایت با تفاق اسمعیل سلطان خانی کرا نتر دمیرزا کامران بود امده بود تا خانی تاخت
و او کهتین بهادران میکرد و هر چند فاصد بسیار بود و تشخص چره نمیشد اسمعیل سلطان میرزا گفت
ان شخص که تیره از دستش افتاده و تیر خورده رفت فالگا که حمید سلطان باشد بزیرا که دولت مند
بگمان بودیم و از نظر تفاخص او شنام ام چون ما بدوست این تیره را آورد و کنده و اسم حمید سلطان
برادر خوانده تر برحسن دریافت اسمعیل سلطان تحسین کردند القصه روزی همیان بخباب خانخانی خبر
اوردند که رفیع گو که میرزا کامران با جمع از بهاره دگر دری بطرف زمین داور برابر آب ارغنداب
کمین کرده در صدد دفعه است بیرام خان و محمدی میرزا و حمید سلطان و مقصود سیرا خانخانی
بسکیل و جمعی دیگر از بهادران بالشکر اولتمین گشته رفیع پست فطرت لبه اندک مکاربه کرد قتال
گردیده و رفیقان بدطریق او اوارد گشتند و غلبت بسیار از آلات جنگ بر سند غله و مواشی موفور
بدست بهادران افتاد و همچنین چون نوبت خود سران از حصار قندهار برآمده مکر و تزویر
گشته داخل حصار میگشتند چون مدت محاصره بامتداد کشید شهر یار سلیم القلب کریم المتعلق
را بر سم رسادت نزد کامران میرزا بکابل فرستاده و فرمان موقفه امیز بنام میرزا اسطور و مضمون

عنایت آمود بنام هر یکی از میرزایان محبوب خانمی ایلچی صادر گشت و برای هر یکی از میرزایان مخالف
دار مغان اسباب عراق بسمت ترسیل یافت خان مسطور خود سران هزاره را بر کتل رود
و ساحل آب ایستاده آمادگی راه داده در سواد کابل در رود موزه مانوس یک و جمعی از کابل
رسیده خان مذکور نشان رانده میرزا کامران برونده میرزا برای بی سعادتی بر انروده و چهار باغ
محفل خوش آراسته بود بمرام خان فرمان بادشاهی را با تحایف عراق مظهر میرزا در آورد و در خدمات
بهرش افزاید کور ساخته اجازت دیدن بادشاهزاده والا گهر محمد اکبر بهادر و میرزا جهانداران و میرزا
سلیمان و یادگار ناصر میرزا و اتالیق میرزا کامران ماهوس بیک را که از معتمدان او بود
مامور کرد که در دیدن میرزایان رفیق خان باشد خان عقیدت شرعت نخست برای ملازمت
بادشاهزاده والا گهر در پل مکتب رفت در آنوقت به پرورش انتخاب منصبت قباب خانزاده
بیگم همشیره کلان حضرت فردوس مکانی تقیید داشتند نام یکه اکه ان والا نژاد احاطه کنار
گرفته از محل سرا بیرون آورد میرانجان فرد یانه ملازمت نموده از تحایف و نوادر چیزها
آورده بود بگذرانید و پیغامهای زبانی آدا نمود بعد ازان هندال میرزا را که در منزل او بود
اغاچه بیگم والده ماجده خود میکرا نید و یافت و تشویر عنایت انیز و خلعت و اسب خاصه
که میرزا مرحمت شده بود رسانیده امیدوار عنایات ساخت و پس ازان میرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم پرسش را در بلخ جلال الدین بیگ ملاقات کرده عنایات بادشاه جهانستان رسانید
و از انجا بجلگه سیاه سنگ محل اقامت یادگار ناصر میرزا بود شافته به مژده عفو تقصیر تو بداد

و کابلیان بعرض شرف رسانیده هر چند خیالی مهد علیا بیگی و اهتمام بکار برده که میرزا لشکری شقاوت
سرشت نزاده و مخالفت نگراید و زبده تحصیل سعادت گوهر نماید اصلاً فایده نبخشید دران نا
سعادتمند انتخاب حضرت شهریار جوانبخت نداده در سنجاگام موافقت داد و بار پشتیر
گریبانست انحضرت از نقادت آن نا سعادتمند اثرش قهر افروخته خیام دولت آرا در چهارده کروهی
سنگسه بیگی از بالای تلوه دران محل میرسید نصب کرده موجال راقیام ساخته دارین جرأت دو دلاوری
بهادران قرلباشی تیر دایره محاصره تنگیر ساخته تیشخیر قلعه قندهار مستعد کشته دران تنگنا فعلهای افعال
افزون بادشاه بخشته خصال انکه مهدیران اتالیق میرزا ابن محمد سلطان میرزا کز نسب از خانواده والده
سلطان حسین میرزا میرسید و میرزا افکن یک ولد قوچ یک و فضیل یک برادر مهتم خان و میر
برکه و میر حسینجان پسران میر عبدالله کتابدار و جمع دیگر بهره یی سعادت از میرزا کامران خدا نداشته بسر عقبت
تمام از کابل رسیده شرف ملازمت دریافتند بهادران قرلباش که از امتداد محاصره دلها تنگ شده بود
زادن ابرای چشمائی خود شمرده کشته سر گرم فلوکشای گشتند پس ازان قاسم حسین سلطان و ده یک
هزاره با اعوان و انصار خود شرف اندوز حضور گشته انحضرت بر کدام راه و خور یته بعطای خلعت و اسب
و سنمیشیر تمتاز ساخته الغ میرزا را ضمن دا دریجا گیر داده دقیقه در تسخیر دلها فروگذاشت نفرمودند و ازین
صیت خطا بخشی و کرم پروری انحضرت مرالفه بسیاری امراکه جدا در ملازمت کامران میرزا بودند
بدرگاه خلافتی رسیده باعث انبساط عظیم اهل اردو گشت و تر لزل در ارکان محمدیان آفتاد
و فیقان میرزا عسکری عنان مصابرت از دست داده هر دو زحامتی خود را از بالای قلعه انداخته شرف

تحایف و نوادر عراق را بنظرش در آورد اجمالاً احوال میرزا مسطور انکه چون میرزا کم سعادت
بوعده وصال دختر حاکم سنده دامید خام سلطنت انمیار از کباب سعادت جدا گشته بیرزان
پیروزی وبی رویی در دیار سنده ماند لجه متوجه کشتن بادشاه قوی طالع بسمت عراق حاکم
سنده او راق عهد و مواثیق را کردا نیده را البطه اتحاد را بانفاق و مخالفت مبدل کردانید
از بیخ راند و از انجا مانده چاره جران ماند که خود را نزد میرزا کامران رسانده و بهرزان
تنگ و دو و تعب و شقت بکابل رسید انحضرت از حالات میرزا اگاه گشته قلم عفو بر صفحه
میرزا کشیده عنایات بادشاهانه مبذول فرمودند چنانچه در صدر مذکور شد القصه میرابراهیم خان اتالیق
میرزا بود بگذرانده راه دیده دقیقه در تسخیر قلوب فروگذاشت و هر یکی را جدا جدا مطمئن ساخت اما
فسون و افسانه خان عقیدت نشان در میرزا کامران اثر نکرد و اصلا از دامیه یی باطل نگسسته
بعد یک و نیم ماه میرابراهیم را خصت مراجعت داد و لازمه اطاعت و انقیاد انچه بطور اقرار دانبود
که حضرت خانزاده بیگم همشیره والا نژاد را بطرف قندهار روان فرموده و به تبرز میرابراهیم نوشته که
به اختیار من بیست انتخاب اگر بزرگ قبیله اشتی تصدیه داده ام کداد امعقول ساخته شاه را
مبارند و خلاصه مطلب میرزایی عذار منافق انکه هرگاه کار بمحصوران تنگ شود انتخاب میرزا
راه کنار سقفت کرفته زیر داس شفاعت از ضرر داسیب محافظت نماید الحاصل چون محفه
مهد علیا حضرت خانزاده بیگم و میرابراهیم بقندهار رسیدند مهد علیا از کرده راه در عفو تقصیر
برونده و خان عقیدت سرشت بملازمت شرف رسیده مقدمات میرزایان و کیفیت کابل را

ساخته بدست میرزایی بدکردار دادند از غایت جهالت و انفعال زندگانی بر میرزا تلخ شد
و در وقت اختتام صحبت فرمان شد که میرزا را نظر نگاه دارند و بکوشش می‌اورده باشند روز
چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال هفصد و پنجاه و دو هجری پادشاه نیک نهاد با تفاق میرزا
مراد اورای قرلباشش در میان سپاه پختائی داخل حصار قندهار گشته مژده امن و امان
بگافه برآیاد دادند و تا سه شبانروز ان بلده فاخره بقدوم همایون ضیا پذیر بود روز چهارشنبه
مشهور بالمجد مراد میرزا غایت فرموده خود بدولت و اقبال در جهانبانی حضرت فردوس مکانی
که در کنار آب از عقداب واقع است نزول فرموده در انمنزل کابریدار ان حضور طومار تفصیل اسباب
و اموال میرزا عسکری را درست کرده بنظر اشرف در اوردند فرمان شد که پاره تعالی کتاب
و غیره اشیا را جهت خانه نگاه داشتند ان تمامی اموال را بر سپاهیان لشکر منصور تقسیم نمایند
همچنان بعمل آمد در ینوقت از زبان همایون سانحات کابل بدین تفصیل بعرض رسید که
کامران میرزا از استماع باخبر تسخیر حصار قندهار دیر خاسته رفتن اورای کابل سرپرسته تدبیر ازدست
داده بادشاهزاده والاگهر را بسلطانم جام زده خود سپر چه خود شمس الدین محمد اتکه و دیگر
وابستگان ایشان را در جلیل انداخته میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پسرش را بمستوری سابق
بحکومت بدخشان روان نمود و یاد گار ناصر میرزا نیز بنظر حضرت اولیطرف بدخشان زده نبود
شده و میرزا سلیمان که بتعاقب میرزایاد گار ناصر از جانب میرزا کامران مامور شده بود
بطرف قندهار بعزم ملازمت اشرف عازم شده است و میرزا کامران حیران و سراسیمه گشته

در استحکام مرج دوباره کامل گرسته است بخصوص از هنگام بارانهای هنصت بنوده بالا دست از شهر باغ آهن
ابدال در کنند نفیده منزل گرفته محفل لنگایش را استند جمیع امرای جغتائی التماس کردند که مردم محل
و اسباب و اشیای زیادتی را در قندهار گذاشته متوجه کابل باید شد بحضرت به بدانخان گفتند که میرزا
محمد را بود بپناه داده اند که ما بر همان عهد خود مستقیم ایم اما برای نگاهداشتن اسلحه و کارخانجات
بادشاهی ما نمی مطلوب اگر منازلی چند در حصار قندهار مقرر سازی بصلاح اقرب است اورا بعنوانی
نموده در استحکام مرج دوباره سرکرم گشت شهریار معدن مروت در تسخیر ان حصار متامل نشده چیره
از زوی کابر دانستن و ابران سپاه بادشاه نمیه اخض مناسب ندیده نشد و لهو و لعب و اسائی
محل این قضیه دشوار بود بهدران حال میرزا محمد مراد پسر شاه به اهل طبع متوجه ریاض نعمان
گردید و بسیاری از قرلباشان از امتداد سفر دستوه آمده به اوطان مراجعت نمودند مقربان
و منصوبان نشاط عزت بمرسانیدند که ایام زمستان نزدیک رسیده اهل و عیال را همراه
توان بود و پیر شاه رحلت نموده قندهار را به ترکمانان گذاشتن و خود بی خانمان گردیدن
از اصطلاح دولت بعید است بهتر انست که باشد قلعه را بدست باید آورد و نامه محبت امیز بجد دست شاه
نوشته باید فرستاد شاه که معدن مروت است امنیی را منظور خواهد داشت و لعد قلعه کابل بدستان
و دیگر ولایات اگر قندهار بگماشته های شاه سپرده شود کنجایش دارد الحضرت فرمودند که اینهمه مسلم
اما محاصره کردن و جنگ انداختن بهیچوجه تجویز نمیکنم که در نظر ظاهر بینان حال از سماحت و قناعت
بیست چیزها و اغیان التماس کردند که بصلح میکریم الحضرت سرگشته تدبیر را بانجنبیا را مرا گذاشتند

بیرام خان و جمع دیگر بطرف دروازه کشکان کمین کردند و ان میرزا و حاجی محمد خان بکنار دروازه
ماشور در صدد قتال گشتند و موید بیک با جماعتی دیگر بطرف دروازه لوه در کمینگاه نشستند و وقت
انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند بر ان
بار علف در حصار میفروشند ان بها در در میان شتران خود را شیروارانه داخل قلعه ساخت و در ان
در تمام در بستن باشندان بها در شیر آبدار دست او را قلم کرده چند کس از بها دران لشکر منصور
جلو گیر رسیده دست شمشیر کردند و جمع از قرلباشان که دران جوار بودند بجنگ پیش آمده بجنگ
کشتند در انحالت بیرام خان جلو دار خود را از دروازه کشکان در حصار رسانیده و دیگر
سران و سروران فوج بادشاهی از طرف رسیده ان حصار را مسخر ساختند قرلباشان فرار کرده
در حصار اوک متحصن گردیدند در نصف النهار شهریار بکاکار خود تیر از دروازه کشکان شرف
نزول در قلعه انداخت و غلغله مبارک دشادیانی بلند گردید بدانخان بدریعه حیدر سلطان شرف
ملازمت دریافته مشمول عنایات خسروانه گشته رخصت معاودت یافت و نامه بکمال محبت
و اتحاد بشاه عالیجاه نوشته مصحوب او روان ساخت و معذرتهای چند دینا دارانه در وضع خیانت
و حکومت قندهار به بیرانخان تعویض نموده و مهد علیا حضرت مریم مکانی را در انحصار گذاشته
بعزم تسخیر کابل نهضت نمودند ذکر توجه موکب عالی بصوب کابل و شرح فتوحات و سانحات

آمدن چون رایات جهانکشا از قندهار در اهتر آمد و مقام با حسن ابدال مضافات قندهار
را بدین تفصیل بجاگیر امرا تقسیم نمودند و اهم لکه تبریه ایلچی میرزا مقرر شد و پیرکنات لهو بیکار حاجی محمد

اختصاص یافت و چنین داد و به اسمعیل بیک و قلت لشکر لکن و شتال بحید سلطان مفوض گردید
و بهدران روز شتال میرزا اعلان اشرف رسید و مصدر فتحات فراوانی گشت و حقوق جوق
و فوج فوج از امرای کابل بامال استعمال پرداخته و ادراک سعادت حضور نمودند و در خور درجه یک
الطاف بادشاهانه مبذول گشت و در انمقام میرزا عسکری قدیم تقصیرات و ذنوب تقصیرات نداشته
روبگریز نهاد و اخراجزار خانه فعالی میرزا از زیر پلاسیی گرفته آوردند بادشاه سعادت
بپاس و صیت پدر بزرگوار از سران تقصیرهم درگذشته میرزا را حواله مریم گوکلتاش فرمودند
فرمودند که با حتیاط نگاه دارد و پاره نقد و جنس با تفاق سپاهان عربی و عراقی که سودا گران هندوستان
از قرلباشان خریده بودند از سران قافله بطریق قرض گرفته بلشکریان گرده های سپاه تقسیم نمودند متوجه
کابل گشتند و ده یک هزاره اعلام نصرت فرجام را بطرف قلعه تبری که وطن اصلی بود برده لوازم
ضیافت و مهمانی بجا آورد و بتبریز بیک و کلکشت آنها چند روز در ان دیار اتفاق مقامات
افتاد و از سانحات آن ایام آنکه در انمقامات مهد علیا خانزاده بیکم سفر عقبی گزید الحضرت
بجهت تروی روح ان مغفره مراسم خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده کوچ کوچ متوجه کابل شدند هندران
حالت از قضایای فلکی عفونت هوا و صعوبت وبا در اردوی معلی شیوع یافت و از مردم نامی حیدر
سلطان و چندی دیگر سافر ملک بقا گشتند بادشاه دریا نوال چشم شفقت بر احوال علیقلی و بهادر
پسرانش گشوده از ماتم برادر مغفره و بادیلی قوی روانه پیش شدند در راه جبین یک برادر مانوس تیک
از غزنین رسیده و شرف ملازمت دریافت و چون در نواح لغمان و از قندیز در یورش شیخ علی حضرت

عروجلال شد منهیان خبر آورده بدکه میرزا کامران هنوز از خواب غفلت بیدار نگشته بیرون ارگ کابل
حرب و پیکار ست و قاسم برلاش را با جمع بیشتر فرستاده از جناب خانخانی خواجه معظم و حاجی محمدخان
وزیر امکن بمقابله او مامور شده قاسم برلاش تاب محاربه نیاورده روبگریز نهاد و میان هر دو
افواج فاصله کمتر ماند مالوس بیک که از معتمدان اخص میرزا کامران بود باتفاق شاه بردی خان
که گرد بر دنگلش و فیجر یکار گذاشت بملازمت رسیده التماس نمود که زود متوجه باید شد جمیع امرا
بملازمت میرسند الحقدت میرزا خندال را سر دارفیج برادر ساخته متوجه شدند میرزا کامران چنان
تفاق سرنشت خواجه جلال الدین محمود خواجه عبدالحق را جهت شفاعت بدرگاه سلطانی فرستاده
خود بکابل رفت حضرت قدر شناس خواجه ها را باحترام در یافته عذرهای میرزا ای شنیده
راه بدرگاه فرمودند که زود میرزا را بملازمت بیارید خواجه های نیز کوار بکابل رفته هر چند میرزا
را دلاسا داده ان برگشته بخت اصلا از وضع خود برنگشت و در تاریکی شب میرزا از اردو بیرون
خود و اهل حرم را همراه گرفته از راه دروازه مسجد حصار بطرف غزنین روبه سیر کشت چون خبر
او بعرض اشرف رسید مالوس بیک را با جمع از معتمدان بکابل فرستادند که بمحافظت رعایا و سپاهیان
و میرزا خندال و جمیع دیگر را متعاقب میرزا کامران تعیین فرموده خود بهمعنانی دولت و اقبال
متوجه کابل گشته و در ساعتی سعید که منجمان زمان کوکبه اقبال بلند او را ذروه سعادت دریافته
ماه آذر جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان سنه بتصد و پنجاه و دو در اهل بلد
گشته ظل عاطفت بر سکنه اندیار افکندند غلغله شادی و سرور باسمان رسید صغیر و کبیر ان بلده

روح افزا زبان تهنیت و مبارکباد کشادند نویدی تاریخ این فتح کابل را کاشف کفته صلهٔ یافت و
چون الفال تعداد حروف مصراع شمارد و ماده تاریخ دیم دو عدد زیاده آمد شاهزادگان دوران وقت بکابل فیروزان
نرسیده باشند این مصرعه مبطر در آورد بی خبک کرفت ملک کابل از وی و همانوقت
باهم اکثر دشمنش الدین عزلوی اکثر جناب بادشاهزاده والا کهر محمد اکبر بهادر را که بده سال و ده ماه
دهبت روز عمر شریف ایشان رسیده بود بملازمت شرف رسانیدند بوشاه و امرا را نثار فراوان
وضو شمال دوه بالا شد و کاکش عشرت بالا کرید انحضرت ان قره العیون سلطنت و شوکت فیروزه
خلافت را زیبائی دراز دراز و بخش سفقت کسترده بسجده شکر فیوضات الهی بتقدیم رسانیدند و
زرهای وافر بر اس مستحقان ریخته و فروای ان از رود بخشیده سیزده هم رمضان بود در حصار
ارک تشریف فرمود و بر سریر جهانداری جلوس فرمود و اعیان و امرا و خدمه و حشم را بمصدر
نوازش سا خشد و قشلاق زمستان در ارک قرار یافت و از سوانحی که دران فصلا وقات
رویداد بهنیت کزارزبان متقدمان مسوض کشت که مقدم بیک خواجه معظم نیجوانند که قرار
کرده بیش میرزا کامران برود مقدم بیک را بجانب کشمیر اخراج نموده و خواجه معظم را التفات
اندا خشود و در ایام اوایل بهار که موسم سبزه زار و هنکام هجوم کلزار و در رسید فرمان شد که در
چهاربای محفل جشن و سور ترتیب دهند و طوایف محترفه و ارباب صنایع بهزاد فنون خود را بظهور
ارند و اهل شهر بولزم انید بندی تقدیم رسانند که کلهای خسته بادشاهزاده والا کهر سراسیمه بابد
کلاه ران شهر و درویش صفیدان روزکار چیدن اهتمام لبار برده که در اندک ایام بولزم سنود

سرو بوده بخواه سرانجام یافت و اسباب عیش و نشاط آماده کردند و در همان ایام فراجه خان و حاجی محمدخان
هوبرچه بعد علیا حضرت مریم مکانی را از قندهار آورده دو چشمها بدیدار و سینها بوصال فیضیاب
کرده بدیار و کنار نامور رسیدند و در ساحش بملازمت عالی رسانیده مشمول عنایات بادشاهانه
کشت و در ساعتی سعید سنه سنه خسته بادشاهزاده والا کهر بوقوع انجامید و رعایا بآسایش و
کیاکشت و کاغتهای روزکار بفشه تهامبدل کردید بعد ازان بسیار خوان را بطرف خواجه
ستاران متوجه کشته داد خیری و خوشدلی دادند همدرینوقت دلربیک نامه الچی شاه طهماسب
میرزا از عراق رسیده بیمار کباد فتح و تحف و هدایا میرزا اشرف در آورد موجب ابتهاج کردید
و بهرکونه عنایت و تشفقت بحال او مبذول کشت و متعاقب انحال شاه قاسم از جانب میرزا سلیمان
فرمانروای بدخشان عرضداشت تهنیت مشتمل بر ارمغان دلپذیر رسانید هدایای مرسوله او را بنظر
کیمیا تاثیر خاطر بانتخار در آمد میرزا ست رفته بکوکزه و بابد آمد و از مسافات حیرت فزای ان سیاق
یادکار نامه میرزا قدر عنایات و خطابات بدخشی عزریز بوشی انحضرت نجاطر نیاورده و بالصوا مرد مطلقه
کوکه میرزا عسکری بازده مقام تعاقب و عذر خشونت که راه آو بارچش کیرد و سنج عذبه الحیار کرد
کلهای معتبر بوده از اکاه کیرت با مخالفان همداستان کشته آزمائی الصغیر ابهاد عرض اشرف رسانیدند
سلطفر کوکه را بیاسا رسانیده میرزای ناسعادتمند را بزبان فراجه خان پنجاهای هوشمل اطری موعظه
بنیه کفته ابراهیم اتشک اغا و جمع دیکر را فرمودند کران فتنه سرنشت راه سنکر کرده ببالای ارک کابل و جیب
میرزا عسکری بحوسیت لکاه دند فرمان میران اجل لبوده زدجون چنکهای سلطان بکیر جیب مصوب

دبیرت منظور نظر خاص بود در همان ایام وفات یافت خاطر اقدس مشوش کشت و میرزا
کرازشوای الفعیر بود این قضیه بیت و تاریخ فوت او کفته منظور سلطان حقنی بود کل کاشن
خوبی ناکه اجلش سوی کلستان راه نمون شد در موسم کل عزم سفر کرد ازین باغ و بهارش
منجمه صفت فرقه نجون شد تاریخ وی از بلبل ماتم زده جسته دور زمانه شد و کلف ازین باغ بیرون
شد فرا بود و ایات علایات لعیوب بدخشان و سانحه کشته شدن زمان یادکار میرزا در شرح
رویداد ازینها چون ارزبان منهیان صادق القول بعرض اشرف رسید که میرزا سلیمان بالاطلاع
ادب و اخلاص بیرون کذاشته خوست و اندرات را تصرف آورده خطبه بنام خود خوانده
است و بدخشان و مضافات آن انچه حضرت فردوس مکانی به پدر شش داده بود تمدان
اکتفا نکرده بالارکلیم بیرون کذاشته لاجرم شهریار صاحب تدبیر بادشاهزاده والا کهر را کابل
مانده اوایل سال نهصد و پنجاه و سه بطرف بدخشان نهضت فرمودند و از دوراندیشی میرزا
عسکری را درین سفر همراه کرفتند و در باب یادکار ناصر میرزا متامل شدند که با او چه باید کرد
در ارک قرایاق نصوابدید امرا قرار یافت که میرزای ناهموار را بکمرای سفر عقبی باید کرد و بهمین
این امر بعهده قاسم بوچی مقرر شده او را در ارک کابل نشانده بچله کمان تیر اجل میرزا رسانید
از شور و شر زمانه بدکردار نجات داده و چون رایات نصرت ایات بحدود اندرات نزول نمود
و در باغ علیقلی اندرابی تحویل سراوقات جلال کشت میرزا سلیمان بلغزم زرم بیرنیع تیر کران
استقبال نمود از جناب خانخانی هندال میرزا و فراجه خان و حاجی محمدخان بتادیب او تعیین کشته

خبکی صعب بوقوع آمد و بمجاهده رشید بظهور پیوست و از طرفین چشمه‌های مردانگی جوشید و بسیاری
از بهادران لشکر منصور را تخم تیر رسید و اسپان سواری اکثری یکه‌تازان از کار رفت و در
هنگامی که خبک تر آزوشده بود از لشکر منصور سنبل بلبول و سلطان محمد فواق و لطفی سپهری و سلطان
حسین خان و محمد خان چلایر و محمد خان ترکمان و میر باقی برادر حیدر خان و میر راقلی چلایر و شاه‌قلی
تاریخی و جمع دیگر از سپاسیان فرود آمده با تیغهای خون چکان از رودی که میان جنگاه بود ما تند
نهنگان خونخوار گذشته بر میرزا بیک هزاول لشکر میرزا سلیمان بورد و کامداری کرده داد
مردانگی میداد حمله نمودند و مخالف را طاقت محاربه نیامد و پای غیرت سُست کرده بهزیمت خود
رو بفرار گذاشته و فتح بر پرچم رایت خاقانی وزید میرزا سلیمان از زاه بازی دا شکست خجالت
تنگی خوست ره تورد گشت و میرزا بیک پرلاش و تولک طوغانی و اوس سلطان که از امرای
سلاطین منوچستان بودند از دجا گشته بلارت شرف رسیدند میرزا هندال بموجب حکم شرف
بدامرتعاقب برداخته اسپان بزخمی و غنیمت بسیار او لجه گرفت و متعاقبان اتحال اعلام نصرت فرجام
از زاه کتل شاشان بدره خوست درآمد میرزا سلیمان سراسیمه وار زما معدودی بصوب ولایت ره
نورد گردید و بسیاری از اعیان بدخشان و لشکریان ولایت بلا رخصت اقدس فایز گشته عازم سمت
بردوش گردیده و از تخدرت چندروز از شکار مرغابی و کبک و هابی و اقسام نوا که انواحت متلذذ
گشته متوجه رشک گشتند مخصوص اندیار شکار دام گنجشک بوده و در تعقیب ان لذت از تخ
براه کلان دکشم اتفاق نزول رایات جلال افتاد فندرا لخود و در ا بمیرا نهندال مرحمت نموده

راکه منصب وزارت دشت تخ میمنی بوقت افطار روز هشترت شهادت چشانیده در راه فرار نموده
بکابل رفت کارپردازان کابل بحکم الحکم اشرف عدالت پژه در او امحبوس کرده در ارک کابل
نگاه دشتند و بعد آثار خبط در محفه محفوظ گشته متوجه قلعه طغر شدند و بعد نزول در قلعه مسطور
بحث تدبیر مولانا بایزید که از طبابت بهره داشت شفای کلی لمزاج اشرف دست داد و مولانا
مصدر نوازش گردیده دکاه و رد و خاک بامیان بجاگیر شد لکن دلدوز بیک مرحمت شد و از کشمر
همتومین صحت گشته بشکار تسفاول که به اصطلاح چغتایان نهلم گویند چندگاه نشاط ورزید
و در خلال احوال فلک غدار تتبعه برپا کرد که جهانی آرمیده بشورش در آمد و فتنه خوابیده بیدار شد
و بسیاری از امرا و اعیان را چشم زخم رسید و اکثری دود مانهای قدیمان تلف گردید تفصیل
این اجمال چنانست ذکر تسلط میرزا کامران بار دیگر بر کابل و مصدر خونریزی و سفاکی گشتن
ان نابی باک و شرح دیگر سانحات منقولست در وقتیکه خاطر اشرف بر شکار دعیش و نشاط
و قلعه طغر مشغوف بود تیز روان بادرفتار ارکا ۲ رسیده مرقوم داشتند که میرزا کامران بملک
و داخل کابل گشته انحصار فلک بمثال را متصرف شده است و میرزا لکن بعلاقات میرزا فایز گشته بجاده
بحر القیاد میتافته ار صوت این واقعه چه از مردمان انحصار ریع و چه از مضرت بادشاهزاده والاگهر
خاطر اقدس نهایت انحاف مکدر گردید و اشوبی و کدورتی عظیم بهمه خمیر اتور نمود ارکشت اکنون
شمه‌ای از احوال بدمال میرزا کامران تحریر در آورده بدستان اقبال خواهد پرداخت ان سیاه‌دل
سیه‌روز تا سیکان اخبار را انتظاری باقی نماند در اکبرنامه مسطورست که چون میرزا کامران بملک

دشمع خان را تحصیل خوست ما مور ساخته اموال طالقان بجهود ابن سبک سنگر کرده بطرف قلعه
طغر متوجه گشتند در موضع شاندان که ما بین کشم و قلعه طغر است براه اشرف از جاده سلامت انحراف
ورزیده و بر صعب بر طریق عالی مستولی گشت و در بادی این عارضه چهار روز غشی عظیم
عارض شده و خبرها را ناخوش در عام و خاص اشتهار یافت و هندال میرزا از جاگیر خود کوچ کرده تا
سراب کوکچه رسید و سه اخوان میرزا سلیمان جایگاه بر داشتند قراچه خان باتفاق جمع از تکاوران
بر سر ابواب حرمگاه عالی حاضر بوده لوازم تکبوخدمتی بتقدیم میرسانیدند و میرزا عسکری را دو چادر
خود آورده بمتعلقان خود بسپرد که مبادا گرد و خاشاکی بر انگیزد و دران دو شبه روز غیر از خواجه جاوید
محمود خواجه معین هیچکس بحضور اشرف بازنداشت روز نجم که افاقتی دست داد میرزا که بحضور انور
رسیده اضطرابها نمود الحضرت فرمودند که میچرا اضطراب میکنی حق تعالی بمن ترحم کرده
شفا بخشید خاطر جمعدار میرزا بهم رد کی رو در کار و قدر دیت قراچه خان لعزم رسانید قراچه خانه
طلبداشته انواع عنایات مبذول داشتند و همان لحظه منشور شرعی بصحت و عافیت بدولت مبارک
نام بادشاهزاده والاگهر نوشته مصحوب اسمعیل بیک روان ساختند و از اتفاقات حسنه همان
شب که خبر خوش در کابل رسید اقبال دارا رکان جمعیت انداخته بودند منشور بر سر نهادند
و در خمود و بلغ امید هوا خواهان از سر شکفت و بدا ندیشان دفشه اندوزان راک ها دبار از کردید
میرزا هندال و دیگر جاگیرداران مراجعت نمودند یکی از گیر خود رفشد و از ساکنات انکه خواجه معظم کنجا
از شنوید یکی منود بتعصب مباحثه مذهب و ملت بیت و یکم رمضان المبارک خواجه سلطان محمد

والدهٔ خلیفه را که از قدیمان محترمات [illegible] بوده از زمین داور در همان نزدیکی بکابل رسیده فرم
ملازمت داشت بعد اوت سیاه غداب معذب ساخته اعضای مجسمه او را تقطیع ساخت و چون
بهادر را که از متزمان درگاه بود بتعجیل آورد و خواجه معظم داکخان و بهادر خان و ندیم کوکه و چند
از بندگان بادشاهی را در محلی مالایق محبوس نمود و از انجا مکرر و تریه چیده حسن بیک کوکه سلطان
محمد خشتی را از رکاب سعادت جدا ساخت و دقیقه در وبال و نکال خود فرو نگذاشت ذکر مراجعت
رایات جهانبانی بطرف کابل و تسخیر سایر مخالفان آنجا چون سایهٔ کابل فرخنده اگنری و مورش افزای
میرزا کامران مفصلا بعرض شرف رسید در خور مصلحت وقت رقم عفو بر تقصیرات میرزا صادر
گشته بدستبار بدستور حضرت فردوس مکان بود گشته و قندز را اندرات و حوالی بکاکر
هندال میرزا منفوس ساخته اوایل دی حجه سال مذکور متوجه کابل شدند و چند روز از بارش باران
و طغیان مقامات نموده در قندز نزول فرمودند هندال میرزا لوازم مهمانی و ضیافت بتقدیم
رسانیده بعد عید قربان براه کتل شهر نور رکشته بکتل و مملک عبور نمودند و در خواجه سیاران
شیر علی که از معتمدان کامران میرزا بود بنکی آمده دره را عظیم محکم ساخته بود هندال میرزا و
خواجه خان برسر او رسیده شکست فاحش دادند و دیگر موضع جار یکاران مضرب خیام
دولت گردید امرای عمده مثل اسکندر سلطان و میر ابسنجر برلاس و لد سلطان حمیده برلاس
خواهرزاده حضرت فردوس مکانی بود و دیگر امرزه صوتی تنگ و ترتیبی طاق نسیان گذاشته
از رکاب اشرف جدا گشته نزد میرزا کامران رفتند از نیمه در زمه چند گاه توقف ورزیده متوجه پیش

حاجی محمد خان وجیهی از راه کتل مناسب الحکم اشرف روان گشته متوجه بود و ات از راه پایان
کتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال بطریق قراولی پیش پیش و دست نزدیک رفته بتاخت کتل
افکن با فوجی از جانب میرزا کامران در بخار رسیده اماده محاربه گشت و چنانچه شیوهٔ تیمانیان
بطهور آورد اکثری از امرای بادشاهی را بای شجاعت برقرار نماند راه فرار پیمودند هندال میرزا
ثبات تمام و زیده داد شجاعت و مردانگی داد قراچه خان و میر بر که ذوالنون علی تاریخی و
جماعتی دیگر بکمک میرزا از فوج خاصه تعیین شدند جنگی بنهایت صعوبت بوقوع پیوست
و اخر کار هزیمت بر مخالفان افتاد و شیر افگن به بادائش اعمال گرفتار گردید آنحضرت از کشتن
مروت بودند میفرمودند که قسم عفو بر جریمهٔ او گشتند قراچه خان و دیگر امرا سعایت
کرده او را بقتل اوردند و دیگه تازان رکاب سعادت بتعاقب گریختگان پرداخته بسیاری را
بتیغ گذرانیده و بسیار را دستگیر کرده خود را بدوازده انهین رسانیدند میرزا حضر خان وجیهی
و غیرهمنیان که در اطراف بودند راه فرار پیمودند و بهادران در انمقام قایم گشته و انحضرت
از راه خیابان دره نور رکشته در باغ قراچه خان نزول نمودند شهر بتصرف عمال در آمد
و تره بک بود که میرزا کامران نیز راه فرار پیماید شیر علی خود را از راه غیر متعارف بقلعه در اورد
و باعث پشت گرمی میرزا شده و گر بحصار داری لبث و انحضرت دیوانخانه دره باغ را که در
برکوه عقابین که بر کابل مشرف است نزول جلال فرمودند و کار پردازان آشیانه صبر بنا
و توپها بمحلی مرتفع نصب نموده شروع در سوختن خانمان مخالفان کردند و هر دو فریقان

میرزا کامران از قلعه برامده بتردد ات پیغامیده گردد اصل حصار شدند روزی از امرای او در
نفاق نغرشت مثل مهدیقلی خان و چلبیک و اماد او بابا سعید قچاق و اسمعیل کوره
ملا میلانی و چند کس دیگر از معسکر همایون جدا گشته نزد میرزا کامران رفتند انحضرت بتعاقب
محمد خان و قراچه خان فرمودند که معادی دروازه بابک محلی برای دیوانخانه تعیین نمایند
در دروشکر و اطراف اصلح بهت نام برده باید انصوب بشتابند و قفص محل و مکان بودند که
شیر علی با چند کس از دره اوا آهنین برآمده انش بحاربه برافروخت و با حاجی محمد خان
هم دوش گشته رزم کاری بدست خانه کود رسانیدند امرای بادشاهی هجوم اورده
شیر علی را بهزیمت دادند و حاجی محمد خان محروح گشته مدتی صاحب فراش بود و چون خبر
قوت او در عوام شهر یار یافت نخستین فرصت فرار پیش گرفت انحضرت بمکان سلطنت و جلوس
فرمود و شده بگوشمالی دشمنان در صدد حال بایدار بهادرانه خود را بهمنان نمود در اندک
مدت شد روزی میرزا ابسنجر ولد سلطان حمید برلاس که داغ عقیقی بر پیشانی روزگار خود
گذاشته نزد میرزا کامران رفته بود از قلعه برآمده اظهار تجلد نمود اسپ سیخ خلو بود او را بیاغ
نفقه رسانیدند قوی بازدان خصم افگن از لشکر منصور خود را جلد و چسپان رسانیده دست
و گردن او بسته بدرگاه عالی آوردند از گشتن معاف فرموده در خانه زندان جاداده
و از رسانحات اقبال ایام محاصره انکه روزی محمد قاسم و محمد حسین خواهرزاده های همایون
و در حدت میرزا بر چی که مابین دروازه اهنین واقع است خود را بیرون انگنده بلازمت

فایز گشتند و بهترین الفت که در میان ایام میرزا کامران خبر رسید که قاضی [illegible] از طرف او
بخارا رکاران رسیده اسپان مرغی و عراقی بسیار همراه سوداگران اورده و در باب مصلحتی دارد
میرزا دندان طمع در احوال این همجاران تیز کرده شیر علی و تره بی و حاجی محمد خنجیک را که خدایانه
او بودند تعیین نمود که اسپان و اسوال سوداگران را از نزدیک قلعه رسانیده نزدیکی
گردروی که سپاهی نبود میرزا گفت که اگر جرم آمدن مالوفس بادشاه بر سود سه کشتگان افواج
بادشاهی مضبوط سازد احوال بادشاه گیهان بخاطر ما زار نخاکه صاحب طمع را نظر بر جواب
اسود نباشد میرزا محمد تمام آن برد و صاحب مسند خود را بارزوم انتخابی بطرف جار یکاران
مرخص گشته و چنانچه او گفته بود اسپهای بر پشکاه میرزا نور بادشاه سلیمان بارگاه میرزا
گشت خود منقسم نفیس از گونه فراآمده حاجی محمد خان و جاعتی دیگر را بر تنگیها و کتلها
مامور ساخته دقیقه در ضبط و احتیاط فرو نگذاشتند شیر علی و تره بی محمد و قنبک کار دانها
غارتیده مراجعت نمودند راه ها مسدود یافتند ناچار خود را کنار رکشیده منتظر فرصت گشتند
روزی صلاح نام یکه سوار میرزا کامران را تحریص کرده بدروازه اهنین آورد و زبان بلاف و گزاف
گشاده باجماعتی از قلعه برامد محمد قاسم موجی و قاسم مغلص و چلبیک بمقابله او برداخته
داد شجاعت و مردانگی داد و ندا از فوج منصور چلبیک بشربت شهادت چشید و صلاح طالع بکلی
بندوق ره نورد وادی فنا شد و در انحالت بهر سنبل باشت هفتاد نفر تفنگچی دست حراست
گشاده و قدم همت بر کنار رشته اهل حصار را از سوگ گریزانیده و جلال الدین بیک که از بهترین میرزا

بود رحم نموده پرداشتهٔ در حصار رفت و دروازه قلعه را بشدید سپرد علی مالوس کشته
غرض رفت خطر احتیاط نمود صاحب بیک و اسمعیل بیک دو ولدی از شکاه خلافت تعین
شدند که بسرعت شتافته بهمه علی در نیفتاش را تادیب نمایند بهادران معسکر همایون درکشتی
سجاده نزد شیر علی رسیده بارانبجا به کرم ساخته شده دو اندک زوده کرد بسیاری نمحافظان را کشته
اسب و شتر بسیار گرفته شیر علی هراسان خیال کاخود را در ارجات افکنده بکاخانه حضرخان پناه برد
بهادران لشکر نصرت اثر منظفر و منصور بملازمت اشرف پیوسته اموال و اسباب غنیمت را
از حساب و الحق متجاوز آورده نه در انخالت سود اکران غارت زده بدرگاه جهان پناه رسیده
استغاثه نمودند که شیر علی قافله را غارتیده بود بتفصیل او بجا بهادران لشکر منصور اورا هزیمت
داده اسباب و اسپان بنده را بحضور آورده اند فرمان شد که از اهل قافله هر چه اسباب خود را
بشناسد بستانند حق هر کز قرار گرفت دان بجا کان بحق خود رسیدند چون میرزا کامران از
جمیع تبرات عاجز گشت سخن رو در ظلم و تعدی کرده دست تعدی بر اهل و عیال امرا که در رکاب سعادت
بودند دراز کرد چنانچه زن مالوس بیک را با اهل بازار سپرد و پسر معصوم او را کشته در سور حال
انداخت و جوان بیک پسر قراچه خان و خداوند دست پسر صاحب بیک را بر کنگرهای قلعه
و بپیغام داد که مرا به بندید و الا راه بدید تا بدروم امرا این هر دو امر را بقبول نکرد جواب داد
که جان و مال و ناموس ما فدای سر حضرت است هر چه شما خواهند کرد جزای ان از حق تعالی خواهند
میرزای بدگوهر از زن و جوانها پشته در مقام ملالت رفته بادشاهزاده والاگهر قوی طالع امجاد

توجه بادشاهی در محلی که کلوله تفنگ و تیر زن شتل کمرگ و تاریخی
که صیانت الهی سجانه شامل حال ذات مقدس او بود و در حمایت الهی جبار دمته که بدلی متعدان خسرو
جهانگشا و اولاد امجاد شش بر سریر سلطنت و جهانداری خود شادان بهشت نشان اعلاس و مانند
و تواضین جهانستانی و اداب عالمگیری بنظهور آرند هیچ افتی بذات قدسی صفات نرسیده
مرهمه بر میرزا تنگتر شده دهدران اشامیرزا الغ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی
و خواجه عازی از قلات و شاه قلی سلطان از بدخشان رسیده شرف ملازمت دریافتند
و کمر بمجاهده بسته یورزم فدویت و جانفشانی بتقدیم رسانیدند میرزا کامران طاقت محاربه در
خود ندیده به تزلزل گرائیده عملهای روزگار نفاق بشرف عزم ملازمت فتح کرده شب سیزدهم
ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه و چهار از حصار کابل برآمده ازراه موچال چنسفلی اقبال صوب بدخشان فرار
نمود شبهر یارکاسکار از فرار میرزایی نابخوردار اگاه گشته داخل حصار کابل شدند و اندیشه
نابرامسر و پنجیده گشته بسیوه شکر بجا اورند و حاجی محمد خان و جماعتی دیگر بتعاقب میرزا تعین
گشته و اگرچه امرای دوردیه میرزا را رسیدند دیده نادیده انگاشته اق سلطان و دیگر چند کس
از رفیقان میرزایی ادبار گرفته را اسیر ساخته معاودت نمودند از جمله اسارا سلطانقلی اگه
و ترسون میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی بیزنوه و مولانا قدم و دیگر چند کس پاسا رسیدند
و میرزا کامران از مسجد دره کدشته بطرف نوری ره نورد گردیده و رنواحی فتحاک شیر علی با
چند کس بملاقات میرزا فایز گشت و بر استظهار رفیقان تازه قوتی را از تصرف میرزا ایک

برآورده بشدید سپرد و دیگر را سلیمان و میرزا ابراهیم پیغام فرستاده طلب بیک نمود میرزایان
جواب صاف فرستادند میرزا کامران مالوس کشته فتح غربیت بدخشان نمود گلبرف قندز
معاودت نمود چون اینمقدمات بعرض رسید قراچه خان را با بعضی بهادران تهادیب ان حدود شیبانیان
نمودند و نیام میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم را بدال فرمان صادر شد که باتفاق در بنده بمقابله و مقاتلهٔ ایشان
اماده شوند بهادران معسکر همایون قلعه غوری را از شیر علی متخلص ساخته و میرزایان با تفاق
قراچه خان بطرف بدخشان معاودت نمودند و در هامتردی قراچه خان معاودت کرده بشرف
ملازمت دریافت و کیفیات ولایت بدخشان التماس نمود و غربیت هفت بجانب بدخشان مصمم گردید
و قرار یافت که بعد از فتح اقلیم تخستان بدان صوب متوجه شوند و چون از سر شرف بادشاهزاده جهانگیر
بخت و الاتر از بوده چهار سال و چهار ماه و چهار روز گذشته بود ابجناب را بمکتب نشانده بملا
ملا عظام الدین ابراهیم را تعلیم علوم مکتبیه تعین نموده لوازم حشم و سور و طوی خرمی در سر و تعین میرزا
و غلغله نشیت و مبارک بلند گردیده و صغیر و کبیر از دور و بر از دل رسیده و در نیوقت که روی هوا از گرد
و باران مصفا گشته و خوشی بهار و موسم سبزه و گلزار هویدا گردیده از زبان مهمانیان مسموع گشت
که میرزا کامران باتفاق هیر محمد خان بعضی بدخشانات را تصرف در آورده در صدد فراهم آوردن
لشکر است و میرزا سلیمان و میرزا هندال تاب محاربه نیاورده بطرف بنگ بدخشان رفتند هیر محمد خان
جمعی را بکمک گذاشته بطرف بلخ راجعت نموده و باید دیگر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم با میرزا کامران
صفوف بزدار استه هزیمت خورده بکوه و کوهستان شتافته اند و جماعتی کثیر از مردم دو دره بسر

بطرف بلخ رفتن و دیر محمد خان فرمانروای بلخ را رفیق گشتن

و اندر ازا سلیمان و میرزا ابراهیم بدخشان جلد دوم
رسیده شرف ملازمت دریافتند

قبض نماید کما اتفاقا چاره فراهم آورده مصمم در طالقان بخلافت برسد و حضرت بهبود علیا را بریکی
و باد شاهزاده و رشید را بدیگری موضع کل بهار رخصت مراجعت بکابل داده قاسم بیوجی را برادر دیگی
کامل باموری ساخته و متوجه پیشگاه کشته از موضع بازارک حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و
تردی بیگخان و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان میر سلف و حیدر محمد جوبی را بر سر منقلا بیشتر
رخصت فرمودند بمجرد آنکه انجماعه از کتل هندوکوه گذشته مهدی سلطان و تردی محمد حسکمک
و دیگر مخالفان که در قلعه آمراب بودند رو بگریز نهادند و اهل و عیال خود را از خوب برآورده
بطالقان رسانیده در حصه و قلعه ظفر نمزا کامران نبوسیدند و الحضرت تردی بیگ و محمد قلی برلاس
را باجناب خوب فرستاده متوجه بیش کشته تردیک آنداب میرزا ابدال از قشقه فرار سیده بمشرف
ملازمت دریافت و بیرعلی را که دستگیر کرده بود باطوق و زولان بنظر انور درآورد الحضرت حسن
شجاعت او را پسندیده از قید نجات داده خلعت خاصه عطا فرمودند و غوریری نامزد او شده
میرزا ابدال و حاجی محمد خان و جمعی دیگر را بر سر منقلا مقرر دوان ساخته و او اسط جمادی الاولی
سنه نهصد و نهیجا و نهم الملک قامتان مضرب خیام دولت گردیده قاضی آنداب و مردم کوهستان
و سایقانچی بلوچ و جماعتی از اوئیماق بدخشان و ملازمان مصاحب بیگ بشرف ملازمت درباقتند
از آنجا کوچ کچی متوجه طالقان گردیده در آنوقت میرزا عبد السمد اکثری از امرا که بدگمانی او در دلها
شده بود نه بحالت رفته بملازمت عالی پیوسته و مشمول عواطف گشتند میرزا کامران از حدود قلعه
ظفر نمزا گذشته خود را بطالقان رسانیده بود میرزا ابدال و حاجی محمد خان که بر سر منقلا بیشتر شتافته بودند

انتهی

الحضرت ایل سعادت میرزا الکاه گشته بهادر از آنسو بخلافان قرین نمودند بعد از آنوقت میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم از قلاوئی بخت بیدار با لشکری جرار بملازمت رسیدند و جاکر خان ولد و پسر
قیچاق از کولاب رسیده و عرصه جامره تنگ گشته و مدت محاصره بیماه و بیست روز کشید و محصوران
از قلعه داری عاجز و ستوه آمدند میرزا رقعه ندامت آمیز نوشته مرتری بسته در معسکر بادشاهی
انداخت حقوق عنایت و رعایت الحضرت را نمانسته و یدم انچه دیدم الحق از گذشته شما
و فردم طواف کعبه منظور دارم اگر میرزا عرب بگذی و حصار آمده بقبول عهد خاطر مرده را تسلی دهد
قلعه بگشایم و راه مقصد اصلی پیش گیرم بعد مراجعت بملازمت رسیده حقوق خدمت یکجا خواهم
آورد الحضرت از مضمون رقعه آگاه گشته از امر مشورت طلبیدند میر گفت جواب این نوشته نباید
نوشت بعد از ان چه جواب میرسد میرا بعبارت نوشته مرتبسته در قلعه انداخت که اعلموا
یا اهل القلعه انی من صمیم الاخلاص السلامة فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی میرزا با جوانی نوشته
و لشکر انداخت خلاصه عرض شد که هرچه میفرمایند و قرار میدهند از ان عدول نخواهیم نمود حسب الحکم
اشرف میر بقلعه رفته نوازم پند و اندرز بکار آورد و نامه اعمال میرزا را و اکرده سر فرشتها و نقاب بها
میرزا القصه بغیرت میگفت بعد اختتام مجلس میرزا از قلعه برآمده مالوس میک راه راه گرفت روز دیگر
رجب سال نهصد و نهیاه و نهم جلوس ابا عبد الباقی صدر در مسجد قلعه طالقان خطبه بنام نامی الحضرت خوانده
و الحضرت از موجال سوار شده در باغی که نزدیک ان حصار بود مضرب خیام دولت ساخته و دکا
فرموده حکم کردند که بر رقعه میرزا بوده از حد و بدخشان بسلامت بگذرانند و علی دوست خان باریکی

از پیش اب گذشته رو بشنه او اخر جمادی الاخر بالخان رسیده و الحضرت بنفس نفیس بالخان در آمدند و بعد از ان بسر یک بلندی
ایستاده مردم خود را بحنک میفرستاد و تردیک بود که افواج بر آورده دستهای هزیمت بگردد
در انوقت شهباز کاکا میرزا بیرمردانه خود را بحریگاه رسانیده میرزا کامران را از مشاهده طلیعه فتح
باد شاهی پای ثبات منزلزل گردیده پشت بمعرکه داده ندر قلعه طالقان مستخلص گشت بحث
از غیب مخالفان بشیم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان و سرحلقه منافقان بود دستگیر کرده
او را بموجب اشاره عالی بقتلگاه شکرانه خوار انداختند زبر شت و با لگد کوب کردند
بیهوش شد بعد از ان سمیل بیگ و دولدی و سحی سلطان و تردی بیگ و بریک بیرون آمده با
جوجک و جمعی دیگر را میرزا ابدال مسلسل ساخته بنظر اشرف در آورد اسمعیل بیگ را حوالهٔ حسن
کرده دیگر انرا دو خور جرایم تادیب فرموده و نهیت بعید بدرست بهادران افتاد شهباز کاکا
سجده شکر بجا آورده امرا و اعیان را بمحاصره حصار طالقان تعیین نموده و از راه نیک طینتی با
نهادی منشور عاطفت بخط خاص بدین عبارت نوشته نزد میرزا کامران فرستاد کوکبای برادر
بد خودای عزیز جنجو از تدبیر اینکار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بی شمار است نا آگاه
بودند خودرا بدریای مهلکه نیفکنند و بر ذمهٔ همت نگذارند که در روز جزا بر ما مواخذه کنند
بر مردم شهری و لشکری رحم نما امروز انچه بر مردم گذشته میشوند فردای قیامت بخون القوم
برگردنت بود دست از جمع و دامنت همان به که بر حبل رای اوری طریق مروت بیما
اوری میرزای مخالف را این موعظه در نگرفت و این بند را ندر ثمره بخشید و از راه جهالت و
غرور این بیت در جواب نوشت عروس ملک کسی در کنار گیرد دست که بوسه بر لب شمشیر یار گیرد

عبد الوهاب رسید محمد یکه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سپهری و جمع دیگر قصبهٔ کرده مذکر الوا
قلعه را محافظت کرده امرای باغی را بملازمت بیارند چون میرزا قدری ذره قطع نمود کلی از اطراف
میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخته از کسان میرزای ناسعادتمند گشیده دارفت میرزا را ملاقی
عظیم نخابر رسید و اسمعیل بیرش اشرف رسید میرزا ابراهیم را بنواب فرمودند که در آنوقت چنان اداچه
مناسب بود میرزا ابراهیم نخالفت کشیده دل رخصت نجزد و کشم شتافت و حاجی محمد بر مجانات
کرده یکه چراد رحصور تو چنین بیحرمتی بمیرزا برسد سبحان الله چه مایه پاکی طینتی است که چنین
حصم خانه برانداز را انقدر خدمت روا نباید داشت و بدان کفت و شنود الکفا که در مشور
عطوفت آمیز و خلعت فاخره و رسیدن تجاق برای میرزا و افاق شرشت مصحوب خواجه جلال الدین
محمود میر بیوتات فرستادند و محفل عالی ترتیب یافت و جمیع میرزایان و اعیان در حد مرتبه
قیام نمودند و چون برخی از شب بگذشت امرای باغی را خاطر آورد تخت تر از چه خانه آمیشیر دو
کردن انداخته علاز مت فایز ساختند کنا و ارد بخشیده میزبان ترکی فرمودند که طاقم سیاه بگرد
اشال این قطعا نشده آمده و محفل نشستن او پایان دست تردی بیگخان مقرر شد بعد از ان
مصاحب بیگ را شیشه و ترکس در کردن انداخته بخفه آوردند قلم عفو بر جرایم او کشیده شد پس از ان
سردار بیگ ولد قراجه بیشتر خانه شیشه در کردن انداخته بدولت ملازمت فایز ساختند فرمودند گناه از
کلا نانست نه از خردان همچنین دفعه حرامخوار انرا می اوردند و عفو تقصیر انها می شد از انجمله
قربان قراول با اوردند او حقوق قدیم الخدمتی مسلم داشت زمان ترکی فرمودند تراچه بلا شد انقدر

بزبان ترکی جواب داد که دست درویشی چاقی که از زر سیاه شده باشد از اینها بیرون آید و بیرون
حالت حسن قلی سلطان پرورد که تقریب تمام داشت این بیت خواند و جمیع امرا که ریش دراز
داشتند بخجالت کشیدند چراغی را گذارند و برفروزند هر آنکه اوف کند ریشش بسوزد و دیگر
از انجا کوچ فرموده بکنار اب طالقان که انسکی و لکشاست نزول اجلال واقع شد هفدهم رجب
سال مزبور کسبی از نزد میرزا کامران بمرعت رسیده التماس نمود که میرزا پیشمان گشته از جوانی
چشمه بادام مراجعت نموده بشوق قدمبوس بخلیج استقبال پرداز کرده بحضوری آید فرمان شد که
نزدیک معسکر همایون خیمه و خرگاه برای اسایش میرزا نصب نمایند که میرزا نفسی برآرام کشیده
بحضور بیاید میرزا مانند باد و برق قطع مسافت بعیده نموده در جایی که برپا کرده بودند منزل
گاه بساعت روز دیگر منتهی تجمل تمام ارایش داده بخدمتی خان و قنبری بیگ خان و میر محمد منشی و
حسن قلی سلطان هر دارو مالیون بیک و لوازم بیک و جمعی دیگر را به استقبال میرزا فرستاد
بعد از ان قاسم حسین سلطان سیستانی و حضرتخواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر
خان دستوری یافتند پس از ان میرزا عسکری را بخجالت پاکرفته باتفاق میرزا ابدال و میرزا سلیمان و مامور
ساخته بخلیمان دامرا باحترام و انعام میرزا راه یافته بحضور انور رفت اورد و نذر میرزا ابدالوهاب
بساط بوسش گشته بسجدات شکر و سپاس بجا اورد بحضرت فرمودند که الحال در ین نزدیکی
بجا امدیگر بیاکه برادر راتا دریا پیش باز خواهیم شد و از ینجا بر خاسته و از ینک هنادی و صاف باطنی و
پاک طینتی میرزا را در نوشش سفقت کشیده کریه های زار کشیدند و زمانهای عظیم نمودند هندکان زاول بردند

و ماه و سال بروی کار امده این بنشته بزبان لوح حسابی نصب نمایند فرمان یرلیق جلم اشرف
بصدور پیوست و نذر کرده بر صفحه روزگاران پایدار و یادگار رهست و انشا نجا بموضع باری انتقال فرموده
بتقسیم ولایات برین نهج بصل بدختلان که مشهور بولایت ناسر حدوسوک و قارلغ و کهمرد بجاگیر میرزا
کامران مقرر یافته و بجاگیر خانزاده امیرالامرای میرزا کرده و میرزا عسکری را همراه داده قرا کمین را
بجاگیر داده و قطغن و طالقان بمعه مضافات بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مرحمت شد و قندز
و خوریی و کهمرد را بقلان دادسکش و باری بمیرزا ابدال عنایت گردید و شیر علی امیرالامرای میرزا شد
و محفل نشاط ارسته از هر یکی بهود و پیمان تجدید کرده بطرف اقطاعات رخصت داده در ینولا ایلچی
وفاکیش علم و نقاره و طوغی نوبت مرحمت سده و رایات جلال بجانب خوست متوجه گردیده و از انجا بر
ظاهر حصار پریان بعبور افتاد و اتفاقا ایست که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان لوغ و بیتند و ستان
اصلاح فرموده اند انحضرت شکشت در بخت انحصار را ممتنع کرده حکومت انجا بیکی از
حواله نمود و بلب پرلب بنجهیر دیگ کتل اشکرام مضرب سراپرده عز و جلال ساخته و روز دیگر رایات
پیش شدند و در عین در امد ن ستان که روی زمین را برف گرفته بود عزیمه دلکشای کابل را در
نزول اعلام نصرت فرجام ضیا گستر و نورانی گشت و بادشاهزاده والا گهر باتفاق اکابر خان با استقبال
رسیده در اغوش شفقت و محبت جا گرفت و باعث ابساط و سپاه گردید و جهت تعین سلخت چند
روز متوقف گشته بر فرقدم دوم رمضان سال مذکور بفرخی و فیروزی داخل حصار کابل شدند در انوقت
سمندر نام ایلچی از جانب کشمیر رسیده مژده دادن میرزا حیدر را بنظر در اورده تعریف و توصیف مولد و

آمده و خاندان مجلس را رقصها و ست داد و در ان حالتی و انجوبی بهرسید و پس از نذر و پیشکش و اختلاط میرزا را در
جوار خود جا داده ند دیگر را سلیمان و میرزا بندال و میرزا عسکری در برابر قرار گرفتند و تمامی امرا و
اعیان در خور مرتبه جا یافتند و قاسم جنگی و کوچک بیگی و مقیم میدری و حافظ سلطان محمد خزینه
و خواجه کمال الدین حسین و حافظ بهری و دیگر سازندها و گوینده ها حاضر گشته نقاره و نوای طبل شنیدند
و خوانسالاران حضرت پر بر انواع نعمتهای رنگین و اقسام خوراکهای شیرین و لطیفه بریدی دستارخوان کشیدند
و ذالقه صغیر و کبیر را متلذذ و مسرور ساختند و وقت انصرام ان مجلس حسن قلی سلطان هردار از میرزا
کامران پرسیده که مسموع شده که در مجلس پیر محمد خان اوزبک ند کور میشد که هر گاه بعوض مرتضی علی
کرم الله وجهه بمقدار یک تاریخ در دهان داشته باشند او اسلام نمیتوان گفت نمیدانیم که چرا
بنده ها باشند که بر ایزد دانا بعوض داشته باشند میرزا در هم و برهم شد و گفت مگر ما را مورد مخاذیل
پنداشته اند که امثال انحکایات ند کور میکنند انحضرت بحرفهای سخیف میرزا را تسکین داده در انوقت
غبار دلگیری برگردید و عسکری میرزا را بمیرزا کامران سپرده از مجلس مرخص شدند روز چهارم از ین
منزل نهضت نموده تردیک اشکش بر سر چشمه بندکشا نزول رایات جهانگشا گشت و مجلس
انبساط ارسته بلبیش و عشرت گذرانیدند از اتفاقات روزگار در ان منزل حضرت فردوس مکانی
و زوجه تی رسیده اند و جهانگیر میرزا و خان میرزا سر بخلقه اطاعت در اورده در ان محل بشرف ملازمت
فایز شده اند بلغو سوده بحضرت تاریخ و صول برادران و قبول انجناب بر تخته سنگی منقش شده بیکر
کامکار نیز فرمود که کیفیت ملازمت میرزا کامران و اجتماع برادران و اعیان بقید در تاریخ

و مرغزان و بهار انولایت همیشه بهار را بتفصیل تعلیم اورده و برای بیشتر بهارستان ترتیب و
تحلیس کرده بود و جواب انرا بوضع شایسته تحریر در اورده مژده توجه رایات عالیات درین
مندرج ساخته رخصت معاودت به ایلچی دادند و خواجه جمال الدین محمود را بر سم رسالت
با تحف و هدایا بطرف عراق رخصت دادند و بنام شاه مقتوح دستگاه نامه محبت امیز بخط
خاص مرقوم ساخته و همدران ایام عباس سلطان که از سلاطین زاده های مغولستان بود
بشرف ملازمت دریافت مشمول عنایات ساخته عصمت قباب کلهره سکم همشیره کوچک خود را
در حباله نکاح او در اورد و خود ایلچیان عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر
و الا رسیده تحف و هدایای انولایت بنظر اشرف در اورده و مشمول عنایات گشته رخصت
معاودت یافتند و از سخنان انسان گشته شدن نوه میرزا و شاه میرزا ابنای محمد سلطان
میرزا است که از دست برادر ها سربت شهادت چشیدند و در عین داد و از انصال میرزا ان مسطور
بجاگیر تردی محمد خان مقرر گردیده و قتلاق نرستان در ارک کابل بانجام رسیده و زمانی بر قضا
فلک غدار در صدد فتنه و فساد گشته تعبیه غریب بر پا کرد و که باعث قتل جنداد امرا و خرابی سپاه
و بلاد گردید که از سیاق کلام اینده موضع و مکشوف میگردد ذکر نهضت موکب مقدس شکار
چون بخت بطرف یورغ و مراجعت انحوالی بره و اران دیار و بی نیل مدعا سبب بی اتفاقی برادران
و بدا عتدال اورده و در نهضه روز کار را باد برف مصاف گشت بالتون بیک را ترد میرزا کامران فرستاده
پیغام نمودند که بر طبق قرار داد عهد با اوفا آنچه متوجه بلخ باید شد و تمانیز تاکید اکمود بنام میرزا نوشتند

ومیرا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا عسکری در بابات ساختگی راه ها و اماده گی سپاه و صاده شد
در ایات جهانگشا اوایل حال ایشان صد و پنجاه و شش بنزم بلخ از کابل در اتهراز آمده در بلورت جلاک
یکماه توقف افتاق افتاده و میرزا ابراهیم بر سبیل افغار بملازمت رسیده مشمول الطاف گشت و
خواجه سلطانعلی بخطاب افضل خان منزشده و میر موتات کردید و از انجا باستالیف شرف نزول
شد و عباس سلطان اوزبک از رکاب سعادت جدا گشته راه فرار بتود و انحضرت از انجا بجهر بطرف
غان نموده در اندرات رسیدند و از انجا کوچ کرده از کتل تاری گذشته بسیر و کلگشت دشت نیل
برکه از سیر گاههای مشهور بدخشانست اشراط خاطر اشرف افزود ند دران نواحی میرزا هندال و
میرزا سلیمان از جاگیرهای خود رسیده و ادراک دولت ملازمت نمودند و میرزا ابراهیم بطرف
بدخشان رخصت یافت و از نواحی تغلقان هندال میرزا و سلیمان میرزا و صاحبی محمد خان و کسی دیگر
به پیشخبری یک کس از توابع بلخ است دستوری یافته در جان افشانی شیر محمد تیغ بکف چنگی بادتیز
زده بحضور اشرف آورد حسین قلی سلطان مهردار میرسانید کز تکان بوقت لشکر کشیدها
زدن پلنگ را خوب نمیدانند و این را قال بد گفته اند حضرت بکوشش رضا نشینده متوجه بلخ
شدند روز دیگر ابایات جهانگشا بنظار ابیک نزول نمود و میرزایان و امرا شرف ملازمت
دریافته التماس نمودند که دو روز قبل از رسیدن بندها خواجه باقی آنالیق و ابیل میرزا حسین سعید
و ابیل محمد قلی را بسرا وجوبک میرزا الغ رسیده فکر خصار داری ابیک بسته اند انحضرت بهادران لشکر
همایونرا به تسخیر انحصار مامور ساخته دقیقه از امور محاره فرو نگذاشتند یکهفته نگذرست که محصوران زبان

بامان گشوده قلعه را بادیای دولت سپرده بشرف ملازمت دریافتند انحضرت خواجه باقی آنالیق را
در جلوس طلیده مسرت نشخیر ماوراالنهر و بلخ خو شخبر شد او بعرض رسانید که اصل حکایت از من
پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که اثار راستی و درستی از چهره تو پیدا است انچه گاظم
تو برسید بتلاخط عرض رسان او تبسم کرده بعرض رسانید که مردم کار را مدتی بدست حضرت افتاده
از انجا ناچار اما ملک عدم باید ساخت که ماوراالنهر بچنگ و جدل برست می اید شهر بادیس
نهاد فرمود که امان داده ایم خلاف ان چطور بعمل اریم این فعل از ما نمی اید اگر این تدبیر بخاطر
انور نرسیدی نمی آمدیس بنده رابیش خود نگاه داشتن دیگر از اخلاص باید داد و حرف مصالحه
بمیان آورده مراجعت باید نمود مشروط بانکه انچه متصرف و الاد آمده متعلق بحضرت باشد
و وقت تو رش هندوستان جاهتی در رکاب عزمت نماند چون مشیت الهی بنوعی دیگر رفته
بود این مرد و سبتی پسند خاطر اشرف نیفتاده دارایی بلخ را که بدست افتاده بود بنده میرزا قاسم
مخلص بکابل فرستاده آنالیق را بحضور اشرف نگاه داشتند و مدتی ممتد بحوض شیر کلگشت انبک
گذشته بتعجیل آمدن میرزا کامران در بدخشان و بیرون مقامات فرمودند و از آمدن میرزا بی سوفانا
امید گشته از راه خلم متوجه بلخ گردیدند اما فاقبوا زدست رفته بود و از ممر توقف افواج او زبکیه
از هر ولایت رسیده آماده محاربه گشته روزی که نزدیک انشاب بحضرت مراجعت بی علی کرم الله وجهه
نزول رایات عز و جلال گشت قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی قتاقان
سلطان و شاه محمد سلطان از بلخ برآمده اند انحضرت افواج را نیت داده بمیدان کارزار متوجه

گشتند و خلقی بنهایت معرکت اتفاق افتاد و از فوج منصور کابل خان برادر قاسم کوهی و
شیر محمد کهبه و محمد خان تیرکمان داد شجاعت و بهادری داده از بکانرا شکست دادند و
او بکان او علان که از سلاطین زاده ها بی نایی بود دستگیر گردیدند و را بر محمد احمد تسپرده
بلشکرگاه نزول نمودند روز دیگر باز اوزبکیه بهجوم کرده اما ده در گشتند عبد العزیز خان و ابیل خان
در غول جا گرفت و بیر محمد خان سرکرده فوج برانغار گردیده و سلطانان حصار و جوانغار تعلق گرفتند
و انحضرت تیر به ترتیب صفوف توجه نمود و خود بنفس نفیس در قلب جا گرفته و میرا سلیمان
را در جوانغار و میرزا هندال را در برانغار تعیین کرده قراجه خان و حاجی محمد خان و مردی بیگ کان
و شیم خان و سلطان حسین جلایر دیگر ابرار اردو فوج هراول و جداول ماموریافتند در تعریف انها
خبک در پیوست و از طرفین چقلشهای نمایان بظهور آمد نزدیک بشام بهادران لشکر منصور
تیر دستان اوزبکیه را بهزیمت داده از جویبار تا گذر امیده در کوچه بندی بلخ رسانیده معاودت
نمودند انحضرت بسراپرده خاص نزول نموده محفل مشورت و گفتگو ترتیب داده شد و غرض ان فرمودند که
از جویبار تا گذر شته معسکر خیام سازند برای اتفاق مشورت باین امر هم در ستان گشته موضع
در شده که لشکر را در انجا نهایت قلیل است دامید گلک از هیچ طرف نیست و مخالفان با اشغال
لشکر عالی اند و هر روز انواع تازه ملک اینها میرسد و اگر درین وقت میرزا کامران بر سر کابل رود احوال
بگجا کشد انسب انست که بجانب دره کز عطف عنان شود انحضرت ناچار التماس امرا را موقوف داشته
جاده را طرف دره کز متوجه گشته میرزا سلیمان را با بهادران سرداران فوج جداول ساخته بیرغلول را

بر جمجمه و امور نامطایم بحسب تقدیر موجه و زنگاریدار گردید الحال متوجه کابل ایم رفت دیگر قافی این خبر
خواهد شد و از انتابی راه میرزا سلیمان را بطرف بدخشان و میرزا ابدال و قسم خانرا بقندهار و قلعت
فرمود تا بتوانند سایه عنایت بر مفارق سکنه کابل افکنند و بیدار گرایی بادشاه زاده والا گهر
کرده سجده شکر بتقدیر بسایند زود امرای رکاب سعادت که پراکنده شده بودند چون بکابل رسیدند
کامکاری بهمت بی ترتیب امرا و سپاه گماشته از نقد و جنس بصغیر و کبیر زده بهره وافر رسانیدند و امرای
بلخ را نوازشها کرده بطرف بلخ رخصت نمودند امرای توران مدتی زیسته تردد میر محمد خان و بهادر خان لشکر
کشا و نذر خان اوزبک ممنون گشته امرای ماوشاهی را تخلیف در سپه بدایت کرده معزز و محترم
رخصت رفتن کابل دادند و بکامه بیمن حسن نیت بادشاه داد گستر از نقد و جنات بافته خرسند و
ملازمت کشتند اکنون عنانی از احوال عمال میرزا کامران به اعاطه تحریر کشیده بدستان اقبال میرسد
پرداخت ان مشارالیه سبحانه تعالی برحمایای اخبار پوشیده نماند که چون میرزا کامران در تولی طلاقان
مشغول بغایات بیغایات بادشاه دریش نهاد گشته بکولات رفت عهده جلالت میرزا طاق بلیسباق
گذاشته جاگیر خان و امرا سلطان اولیسی کولابی را که از درگاه خاقانی به ایلاق میرزا آقیسی مقرر بود
از نزد خود بدرساخت و در سیاق مبلغ موهای غلط گذرانده خود را بر کاب سعادت نرسانید
و چون همه رعنی بر افواه بادشاهی رسیده میرزا سلیمان و میرزا ابدال بطرف اقطاعات خود رخصت
یافته از شایستگی احوال میرزایان آگاه گشته افواه اورزیکیه را بدره طلیده میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
را بهزیمت داده بطرف بلخ شتافتند و قلعه بلخ در حصار طالقانرا تسخیر در آورده بکابت قندهار

خاقانی فرستاده اظهار شوق ملازمت نموده از انحضرت از پاک طینتی و صاف باطنی کلمات موده مان
غدار را مقرون بصدق انگاشته بکمال عظمت میکدرانیدند تا انکه بعضی نمکخوارا مان پای جرات
پیش گذاشته در خلوت بعرض رسانیدند که از چنین مخالف بدکردار غافل بودن مقتضای عقل و دور اندیشی
نیست انسب انست که سر ایرده خاقانی را از کابل برآورده بر چند فرسخ نصب نمایند و حضرت بروا
و اقبال داخل سراوق غرور و جلال شوند اگر میرزا از راه صدق و صفا می آید بملازمت خواهد پیوست
ولا کسرای اعمال او بوجه احسن داده شود شهریار کامکار بر حسن تدبیر خیر سگالان عمل نموده فرمود تا سر
پرده خاص را در قرابل نصب نمایند و بادشاهزاده والا گهر را در کابل گذاشته دقایق و عقد مهمات را
بعهده قاسم خان برلاس سپرده و اسط سال تصدر و نیمه و سنت هجری خود بدولت و اقبال
داخل سرایرده فلک شد و از انجا بچارکاران و از انجابه آب باران نزول فرمود تا چند روز
بحضت و مصاحب منافق که باعث تحریک و تحریص میرزایی بی سعادت بود نه در پرده نمکخواهی
شروع در مخالفت کرده بعرض رسانیدند که گوقتل جبال مختلف است و میرزا با معدودی می آید اگر
اعیان و امرا براه مختلف تعین شوند میرزا را بند بر اشده بحضور آورند اتفاقا این سخن
بقبول اقتاد و میر بر کرد و حاجی محمد کوکی و میر احسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و جلایر
و محمد جان بیگ برکمان و جمع بهلوان و حمید قاسم کوه و رشاه قلی نایکی بصوب قندهار بایمان
دستوری یافته و منعم خان و جمع کثیر را مسال اولنگ تعین گشته چون خیر اندیشان اداره
کرده منهزم مخالفان او بار سرشد و رایمال کرده صورت واقعه میرزا نوشته در باب آمدن مبالغه نمود

بحضت نموده میرزا عسکری را دو کولاب گذاشت میرزا ابدال در حصار قندهار مستقل گشته سر بسواد
نیکخواهی بشهریار جوانبخت نهاد و نگرده که رهبت چست بسته متروع در توپ اندازی گردد و بحکمت
علی سپاهیان او نیکیه را از میرزا کامران جدا ساخته و بعد ران انشا بمیرزا کامران خبر رسید که
جاگیرخان میرزا عسکری را در کولاب محاصره کرده است میرزا کامران از قندهار بالوس گشته مراجعت
اسطلاس کولاب ره نورد گشت جاگیرخان دست از کولاب محاصره بازداشته خود را بقندهار کشید
میرزا کامران و میرزا عسکری باهم اتفاق ورزیده نظر بر پریشانی و پراگندگی سپاه رهجوا و بطرف
کابل ره نورد گشته دلیری سعادتی جبلی و شقاوت ازلی تحریص و ترغیب امرای نفاق سرشت
بعزم فاسد داراده باطل شتوه کابل شدند و ازاده تخوذ و بیره فکر میرزا کامران مراض پرستیاق
امیر نوشته بجناب خاقانی فرستاد و این بیت را دان درج نمود بازامدم که سجده ان

خاکیان کنم گر طاقتی قضا شده باشد او اکنم قضا بعضت موجب طلای ازکابل بسجده ابدال میرزا
کامران و دعوای انتیات میرزا سلیمان از در بیری سودای گرانقاده دور بره ماهی صیاد سکه
نقد است بیع تادیب نکرده از سیت که عادت را طبیعت خاسته اند طبق انتقال احوال میرزا
کامرانست که پر چند از جناب بادشاه و روشن ضمیران بمقتضای مطوفت و رافت ذاتی مجبول
پیاس مصیبت در زکوبت بخت یاوه و انوای تفصلات دیرباره و مبدل گشت اصلا از جاده
انتقاد نه و محاصمت بر نگشت و بر طبق شقاوت جبلی خود در نوشت که این سلطانی داوار کی سپاه
بر کمال بوجه نام درست از انصافات نیمان منوچه کابل کرده در نوشتجات مذکور تیز حیلا انگیز مرکاه

میرزایی بر کرد و انفاق نشست بلخ و چیپان برده تصرف پیوسته پس دولت و مقدم گردیده
هراول ساخته خود زغول جاگرفت و در دم خود را دو توپ ساخته براه او بارده نورد نکبت گردید
و خوف و بیم بحضت صفای اعتقاد را نسبتا منیا نیده در استعجال مبالغه کرد یکی از رهایای انحضرت
ماتقدم باد و برق بخباب بادشاهی رسیده حقیقت اراده باطل او بعرض رسانیدند فراخوره بحضت و
مصاحب بدعال بعرض رسانیدند که حضرت حرف اشال اینرا هم بگوش جاندهند میرزا این
رفعه سوای خود نگاری و اطاعت عرض ندارد و نمیخواهد که تلافی گذشته نماید همدران حال میرزا
غیر بدانجا بیمی میرزا رسیده و طلیعه افواج مخالف نمود ارشد بادشاه سراپا غیرت بسر انجهان
نورد سنوار گشته با معدودی بدفع مخالف بدکردار کمر بست پسر محمد احمد خان و محمد خان جلایر و جمع دیگر
از نگه با میرزا خان سجده کرده داد سجاعت و مردانگی داده و نقد جانرا فدای دلال نکی کردند
انحضرت از غیرت بر اعدا اسف نفیس تاخته سلک جمعیت ایشانرا گسسته مساخته
در انموقت قرن بقرب سواری خاص رسیده از کاه انداخت و بکمک یاکوانی فرخ خنجری
بر انحضرت انگند یکی از فدویان خاص قرچیان نام ان شقاوت منش را گیر انده میرزا انجا
نام سعادتمندی اسپ خود را پیش کشیده انحضرت را سوار ساخت حضرت بازعم پوشش
مخالفان کرد عبد الوهاب سیاول خود را رسانیده جلو اسپ حضرت را گرفت و گفت چه وقت
تاخیر اسپ برای منافقی کامران است اینخبر رسانیده اند مخلصان درگاه حاضر شته بادشاه زادگی
سزد که با وجود بودن فدویان براعدا تاختن این بگفت و به الحق و سجاعت تمام اسپ سواری انحضرت

را کشیده از میرکلان بیرام آورد و در حضرت تیر محجب خرد و ت التماس نمود و مبذول داشته باتفاق او در
رسید خان و محمد امین و دیگر چند کس بجانب ضحاک بامیان متوجه گشتند و بواسطه تردد بسیار
و اسیب نرم ضعف بسیار بمیرزا راه یافت و حبیب خانه را از بهر گشوده حوالهٔ سید خان
کردند ان مرد از ساده لوحی ان بطلیجه را انداخت و بدست کسان میرزا کامران افتاد و
ناسعادتمند از دین ان جمعیت شادمانی ما کرده بود در حریگاه منزل گزیده و را نخالت حسن
سلطان هرداره با باد دست یاول و تاجی بیک جغانر اگاه از دمامیان خاص بوده بجانب
گرفته نزد میرزا آورده ندان ناسعادتمند بدست خود بهر کس شمشیر زده بحضور خود پاره پاره
ساخت و روز دیگر بدامن کابل رسیده بجاده آمن گرفت قاسم خان سرا مرحوم شده روز
سپهی در حصاره داری نمود و میرزای او با رسرشت جبه بهر در سد خود را بانجا نمد کور نموده بشیوه
و فسانه حصار کابل را بتصرف در آورد و بادشاهزاده و الاگهر را محافظت کرده رفیقان
خود را قطعات مقسوم کرده خواجه سلطانعلی دیوانرا مقید ساخته در سنه اطاول خراسان
بادشاهی گشود و میرنیچه ملایم خود عمل کرده در صدد ترتیب اقوای گشت و روز دیگر فتحقان
اعمال خود رسیده دخان تادیب یافت که دیگر بفسون و فسانه روی مدعا ندیده بسزای ان که
قابل ان بود رسید چنانچه از سیاق کلام اینده مکشوف میگردد تمامی احوال منیت اشتمال شهریار والا
تبار انست که چون انحضرت در یکه اولنگ تشریف نزول انداختند بسیاری از ملازمان عالی
شرف ملازمت اشرف دریافته محفل کنکاش ایراش یافت نردبی سخنان که علیقه وردان

بود اظهار نمود که بطرف قندهار متوجه شدن خوبست و همی التماس کردند که بطرف بدخشان توجه
باید نمود و میرزا اسمعیل و میرزا ابراهیم را همراه کرده سنرای خود میرسانیدن خان
باید داد و بعضی قدر انسان معروض داشتند که هنوز کار از دست نرفته و لشکریان از نو
بملازمت رسیده اند از همین منزل مراجعت نموده مرکه قتال باید ارات حضرت رای اخیر را پسندیده
اما چون تبازگی اثار مذبوحی بظهور پیوسته بود میرزا خانه اعتماد نکرده
متوجه بدخشان گشته و منشور مشتمل بر صحت و سلامت ذات قدسی صفات نام بادشاهزاده
والاگهر بخط خاص نوشته مصحوب شاه بیرادر حاجی محمد چاکر دار بغزنین روان ساختند از انجا
مصاربت بعضی دوردیان از دست رفت و از رکاب سعادت جدا گشته ره نورد وادی ادبار
شدند و در حدود دولکی و سالهای کلتران اوتاقات شرف اندوز حضور گشته از اسب و کوشش
بسیار منبط اشرف در اورند و از اتفاقات حسنه در انوقت کاروانی عظیم بسرکردگی میرسید علی
سبزواری از عراق رسیده میر مسطور از نهایت ازلی اسپان عراقی دعوی داشته لطیفه بطور عالی
رغبتنا منبط نوکر گردانیده فی الجمله سامانی در رکاب اشرف بهم رسیده و از انجا کوچ کرده شب در میان
تنگی آب تردد فرموده در انمنزل از اطراف آب سنجیدی فرا رسیده و در کرای کاروانیان در میان
از بادشاه چیزی هست حضرت بتقریبی فرموده اند که چه کسی فرستاده کیستی او جواب داد
که من فرستاده نظری سال لنگم و بجهة تحقیق خبر بادشاه او را فرستاده انحضرت او را بحضور طلبیده
فرمودند که برای شناسای و التماس کرد که فرمانی بدو سپارند نبشته باز فرمودند پس بردو بنطاق خبر

مانده و بگوکه اقوام و اتباع خود را اماده و ارابنگ بانواج بطرف کابل مراجعت پیکنند و در ین
سفر حسن خدمت بتقدیم رسانان او در ین خدمت بوسیله روان شده و انحضرت سرود دیگر از نغمات
عبور نموده و در موضع او نی جشنجان نزول فرمودند و میرزا هندال مذبوحیت ملازمت مشرف
گردیده انعامات یکجا اورده از انجا کوچ نموده بدامنهٔ سرخیم سراوقی اقبال نمودند میرزا اسمعیل و
میرزا ابراهیم شرف ملازمت دریافته مراسم مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانیدند و انحضرت
چند روز مقامات کرده از کردراه اسوده محفلی بکمال عظمت ارائه از جمیع میرزایان و امرا و اعیان
هندوستان بتجدید کرنشه و سپاهی از نخواه ترتیب داده عزم مراجعت کابل فرمودند اگرچه
[illegible] بدخشان بصوب کابل و منزم گشتن میرزا کامران نا
سپاس و قرین تسلیم فتح و فیروزی مومی حسن عنایت خواهد بود قدری
چون
میرزایان سعادتمند یکدل و یکزبان گشته و در باب موافقت مقصود عهد و پیمان بسته شهریار کامکار
خاطر از برادران و امرا و امیران وا پرداخته بساقی سعیدیه بکابل گشت و چون سواحل پروان
نزدیک برج اشتر کرام نزول فرمود میرزا کامران از مقامات جبلی منفصل گشته با افواج از استالف کابل
استقبال نموده محاربه نمود و در ین سفر بسبب قساوت قلبی بادشاهزاده والاگهر را تیر همراه گرفت
بادشاه سلیمان بارگاه را با رفاقت قدیم بخاطر گذشت و جرایم نامحصوره میرزایی پاک را
بیاد اورده از فراخی حوصله و قلت ترش ذات میرزا شاه و داماد پیرگیه را بر سم ایلچی گری فرستاده
بپیروزی فرخنده و چند ین کلمات هوشمل از کمالی ابدار بود آوینزه کوشش او ساخته خلاصه مضمون

از آن جا کرده در پای رخس جهان نورد انگذند فرمان شد که بدروازه اهنین حصار کابل افزرند
میرزا کامران رابزار نهاده از کتل بامرخ گذشته بجانب افغانستان رفت میرزا عسکری و سپاه
از خود سران جیاداش اهالی گرفتار کشته و جمعه خاطر اشرف فرخناک نمی شد بزیرا که نفوس اشرف
رسیده بود که در چنک میرزای برگشته بخت بادشاهزاده و الاقتدار راه هرا گرفته است که بدین
حال از خیمه بادشاهزاده والا گهر را بحضور اشرف آورد یا بادشاه کهرستان بسجدات تشکر بگذارد
طفر تخمین بتحقیق کیا آورده مدعیات و خیالات بحمد کمتحقان و متجاجان رسانیده واز غرایب حکایات
ان محاربه انکه چون شکست فاحش بکمال متخافان افتاد و دیوانه وار راه فرار پیموده بهادران لشکر
منصور دست بغارت کشاده افتاقاد و شتر هزار باری سازمان منبع اشرف در امد فرمودند
هرکس اولجه میتکیز و این شتر از اما به اولجه گرفته و بدست همایون اشرف در امد گرفته متوجه ان را
فرمودند که صنده و قیما راد بالمکتبه چون دو کرده تمامی کتابخانه سرکار بادشاهی که در حادثه کابل
تلف شده بود در میان ان صنده و قیما بود الحضرت نهایت مسرور گشته در مقام کامران صفه
خیام ساخته زوره دیگر بفتح و فیروزی و فرخی و فرخندگی داخل کابل گشته غلغله فتح و نشاط بلند
کردان رسید و شهری و بازاری و خاص و عام زبان بتهنیت کشاده بسجدات شکر تقدیر رسانیدند
و از قندهار میرزا کامران و میندار بیک و حیدر دوست و مغل قاسم دست علی توپی کمکبر ات
مصدر قبسه شده بود چون باسار رسید نوده دیگران در خانه زندان جا یافته میرزا سلیمان متصدیات
گشته بحضرت شتافتند و میرزا ابراهیم را بالزوم مصاحبت در حضور اشرف نگاه داشته و میرزا

هندال

هندال و حاجی محمد خان بتعاقب میرزا کامران مامور گردیده میرزا عسکری را بسلیمان سپرده
که بسفر حجاز روانه سازد و مسقر است که چون میرزا کامران باتفاق اوزبک سلطان و بابا بیگ
متفاق و قرابتش انکه و فیلقدم و علی محمد و جوکیخان و ابدال محمد و مقصود توریجی از جانب
وه بسفر خود را و میان افغانان آمده خت میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان
دست از تعاقب باز داشته بلازمت اشرف رسیدند و شرح گذشت میرزا کامران این است که
افغانان دیوزاد سر راه بر میرزا گرفته هرچه همراه داشت همه را گرفتند میرزا جاده مغرب نزد بلخاب
قلندران در آمده خود را ترد ملک محمد مندار دیهی رسانیده او را ارباب معتبر لطفها نموده و را سم
مهمانی و دلجوی بجا آورده و چند کس از قشه اکیران هر کرده میرزا فراهم آمدند و اهل نفاق که
سیه کلاب بودند از نو اقامه سر و کشته و در رواج مدعای خود کوشیدند چنانچه حاجی محمد خان شتابی
رخصت بطرف غزنین مشتافت الحضرت همت دفع فتنه میرزا کامران بهادر خان شهابی
و محمد قلی پراس و قندق سلطان و صبی دیگر را بدین صوب دستوری داده ند میرزا کامران از
استماع قرب اقواج بادشاهی بدره علیکار و علشنک غزنه و از انجا دو تیر کوچ نموده بشتاب
افغانان خلیل و همند شتافت و در فیقان بدر طریق او اورده شد بهادران لشکر همایون
از موضع مزبور بشهیدان مراجعت نموده بملازمت اشرف پیوستند و نایره فتنه و فساد میرزا
پر نفاق فی الجمله تسکین یافت و درینوقت جهت تسخیر قلعه میرزا سلیمان جنان تدبیر بخاطر
مقدس گذشت که هدیه میزار ابرای بادشاهزاده والا گهر خونکاری فرمایند بهمه تقدیم این

خواجه جلال الدین محمود تعین شد و خلاصه پیغام انکه میرزا عسکری را از راه ملج به احتیاط تمام زود تر
هجاز روانه سازد میرزا سلیمان خواجه را اعزاز و احترام نموده هر چه فرمان رفته بود بالرأس و
العین قبول نموده و میرزا عسکری را برای احتیاط بتهجاز روان ساخت میرزا دیگر فکر براخت کلاه
نیاورده چند سال در همان دیار بود تا باجل طبعی در سنه هفصد و شصت و نهم در میان شاهد
رخت هستی بربست و از شر و شور زمانه نجات یافت **در ترجمه موکب همایون حضرت**
فتحه میرزا کامران چون درینوقت از زبان مخبران بعرض والا رسید که میرزا کامران از طالقان
خلیل و همند جاهتی کنفراهم آورده در قالوی فتنه و فساد است بهرام خان خانخانان فرمان
رفت که بکمال استعجال متقدار بحضور رسانیده و از عزیمین حاجی محمد خان را تسکین داده همراه
آورد و خود بفرخی و فیروزی بعزم تادیب میرزا فتنه سرشت از کابل متوجه گشتند میرزا از خبیث
نهضت شهریار کامکار سر در پای کوه خیره براه تنگش و کرد بطرف غزنین ره نورد گشت
از اتفاقات حسنه بهرام خان خانخانان پیش از رسیدن میرزا بغزنین رسیده حاجی محمد خان
را بالطف و مهر همراه گرفته بعزم ملازمت ره سپر گشته بود میرزا از وفاقت حاجی محمد خان که
از دیرباز با او همداستان بود مایوس گشته بطرف کابل عازم گشت و الحضرت بر اراده میرزا آگاه
گشته بطرف کابل عطف عنان نمودند میرزا بیک منزل از کابل رسیده بود که خبر مراجعت اعلام
نصرت فرجام باو رسید سراسیمه گشته بطرف لمغانات معاودت نمود و پیش ازو رود رایات
عالیات بغزنین بهرام خان و حاجی محمد خان بکابل رسیدند روزی حاجی محمد خان خواست که بکابل

درآید

روان کردند و عرض و کروه و بنکس و توپان نوه کرا بالجا کیر میرزا ابدال مقرر نموده بدالصوب رخص
کردند و قندوز و بغلان که دولت شده و همدران ایام شاه ابوالمعالی کز سعادات تربه بود و بحسن صورت
و سیرت و راستکی و است بدرایو خواجه عبدالسمیع شرف ملازمت دریافته منظور نظر خاص گشت
و کر هفت سوکب بهاران بار دیکر بطرف بنکس بقدم تهور پیش میرزا کامران و در درجه شهادت
رسیدن میرزا ابدال و در شکجون افغانان دیو سیرت درین هنکام ازدیان
مهنیان بعرض رسانید که میرزا کامران از خود و نیلاب متعاودت کرده در سواد حوی ساباط کردش
برانکیخته است و بسیاری از اوزبکان پی نمک و نام بکرد او فراهم کشته اند انحضرت میرزا ابدال و
دیکر کارکزاران اطلاع داشته بدولت تمام بدفع فتنه ان فساد انکیز از کابل نهضت نمودند و از شرکل شاب
حیدر محمد احمد پسکی با اکثر یکهاز قوم اولی دستوری یافت او پیش رفته بر کنار سیاه ال کریهان
سرخاب و کلنک جارسته فرود آمد میرزا کامران در مقام حیله کری در آمده مراد بیکجون زداو با
ثبات متحکم کرده رجهای متعدد بر دست میرزا کامران ساخته در شکمهای کوهستان رفت و انحضرت
از مواقعه اکاه کشته بستعجال تمام در موضع حرار کرمن مضافات شکنبهار است معسکر خیام
دولت ساخته و هر چند در کندن خندق و پاس و هوشیاری دقیقه فرو کذاشت نشد امانمیرزا کامران
در مقام تدبر در آمده باتفاق افغانان دیو صفت در شکر شیجون کشت اخر ای روز پنجشنبه
شهر ذیقعده سنه ۹۵۸ در نصیر و شجاعت و بخت و اقبال تمرد یک سر آورده خاص سیده اظهار امیدوار نموده بودند بحص
از دولتخانه چهار آسیابه پشته اقامت فرمودند و جمیع سرداران سپاه را بالزم و احتیاط تاکید فرمودند

باد شاهزاده والا کهر متعلق ساخته بانجناب را که دین منور همراه بوده بکابل فرستاده و در مرتفع
بهسود حصار خاکم کرداره دی نفر قزلباش کشیده به استیصال میرزا کامران بهت کماشت
میرزای بوکشته بخت برکزد میان یک قبیله افغانان میشد و از جالی بجالی و از محلی بمحلی میکریخت
چون ایام فشلاق رستان به اخر رسید و دی هوا از برف و سرما مضاعف کشت انحضرت بقصد
تادیب میرزا کامران از موضع بهسود کوچ کرده بسر تپه بابل افغانان خلکزی و محمد خان جلایر
و سلطانخواجه و قاق و سیخ بهلول و شاه قلی مارنجی را به پاشلیغی سلطانحسین خان برسم قراول
بیشتر روان فرمودند همدران اثنا با هم علی طغانچاق و با اخرازبی از رفیقان میرزا داد با هم
شرست و شکر کردیدند قبایل افغانان متفرق افتاده بود با هم علی کفت بیراه من چا بهتر
میرزا را نشان میدهم بهادران شکر منصور او را چشم کذاشته بر سر تپه لیلی سیخ یوسف کرا تی
و ملک سنکی ریخته و خانخانان را شکست داده بر هم زدند با هم علی در خیمه میرزا در آمدند میرزا
در عین خواب غفلت بود بهزاران سراسیکی از خیمه بیرون زفت و بیک میرک محبوب سیه میرزا را بدست
افتا د بهادران نزدود ست غنیمت بیحد دست آورده کلاه زفت اشرف بیهوش ستند و از زبان
مهنیان بکوش هوش رسید که میرزا کامران بحال تباه کلاه کسان باشد بطرف هندوستان
نورد کشته انحضرت مراجعت فرمودند در موضع بهسود بخیم سراد قات اقبال ساخته و کوچ
متوجه کابل کشته در ساعتی سعید طالع شقفت بر مفارق سکنه اندیار افاخته در هفت جوزا
بار سنیوم بجانب بنکس و پسکلم کشته مکول الکشن میرزا کامران در راجعت بنودن بهسود بکابل

خصم جان و مال بی استیصال تمام خود را ترک یک لشکر مخالف رسانید سلیم خان پسر خود را در خان
مخدوم الملک بطرف مولانا عبید الله سلطانپوری و دیگر امرا را بی استیصال فرستاد اینها پی برانده
میرزا را پیش سر کرده افغانان آورده بدو صفی نالایق اتفاق ملاقات افتاد هنوز چندی
نگذشت که میرزا از ضیع افغانان ارزده دل از آمدن خود بشمان گشت چنانچه گفته اند
ابر کرم آب زندگی باده از ابر شکر نخوری آبی قوم افغان معلوم و مهمانداری و مخدومی
انسب طایفه معلوم بالقصه میرزا بی اده بار رسیده نادم و متحیر گشته شاه مرا خان را که تمرک سفر
هندوستان شده بود در خلوت سترش نمودی تا اگر سلیم خان مهمات صوبه پنجاب را بقصد
خود سپرده بطرف کوالیار گردد السلطنه او بود مراجعت نموده میرزا را دعده ها ی درفع داده
براه کرفت و خلاصه مطلب اینکه در وقت قابو دستگیر کرده بر یکی از قلاع مستحکم محبوس ساخت و
در ماهی داده مضرب بیام افغانان گشت میرزا کاکر نوم مخالف آکاه نگشته در صدد دفع نمی بود و
معتمد خاص خود را پیش راجه مکهو که از ماچهی داره بود فرستاده و میرزا را تسکین و
الحاح تامی برای خود درخواست نمود راجه فرستاده میرزا را تسکین داده و بقصد
اکفکنده خود را بزودی تمام نزد راجه مسطور رسانید راجه مراسم فتوت بجا آورده چند روز نزد خود نگاه داشت
سلیم خان ازین معنی آکاه شده فوجی بسرداری راجه تعیین نمود راجه بکهو محاربه با لشکر افغانان در خود ندیده
میرزا را نزد راجه کلور فرستاد و نیز پراس افغانان بخاطر آورده میرزا را پیش راجه چون
نمود راجه چون بدو همراه داده چند یا کوت رسانید از انجا جیرا سهی افغانی کراسپ چلالی میکرد پراس

قبوب افغانی کراسپ چلالی میکرد پراس
از اراده ماچهی داره بطرف کوالیار
سلیم خان

زنان بوشیده بطرف کابل رفته در کشت چون در ملک سلطان آدم کلکر بهبوشش افتاده او در
بادشاه جمجاه را بخاطر آورده میرزا را بکسان خود سپرده عرضه کفتند او نیز فرستاده چنانچه در مصور
مذکور شد چون اعلام حضرت فرجام بکجرات و سنده رسید قاضی القضاة قاضی حامد را پیش سلطان
آدم کلکر روان فرمودند و فرمان رفت که زن و دختر میرزا را همراه کرده مشرف بلازمت در یابند
کلکران و سوکهایی رسیدار را بخاطر آورده خیکاه و بلیت دلعل کذرانیدند رایات جهانکشا
از اراب سنده عبور کرده براهنکی متوجه ولایت کلکران کشت و منعم خانرا پیشتر نزد آدم کلکر
فرستاده مضمون مسطور به استعمال شتافته او هم صحرائی را بوادی آدمیت و انسانیت آورده
اماده ملازمت ساخت و نواحی همایونه منعم خان و او هم کلکر بعلازمت عالی پیوسته میرزا را بمستمدان
خاقانی رسانیدند بادشاه درویش صفات در ان شب سجده شکر بجا اورد و محفل نشاط آراست
و باوجود چنین جرایم و تقصیرات میرزا کامران را مصدر عنایت و منقبت ساخت امرا و اعیان
ارکان عنایات و رخوف و هراس افتادند که مبادا ان فتنه شر سرشت درین نوبت نیز خلاص
یابد چندین مستحل و محضر بمواجب میقنیان و اکابر دین در باب قتل میرزا مرتب ساخته بتقبیل اشرف
در اوردند و مبالغه را ارصه کردانیدند الحضرت که متعلق ازحله و خلق و مروت و فتوت بود اصلا
بدین امر نکشتند اخرا التماس کردند که اکر این مواد بدیدگاه خاطر اقدس جا نکیرد فرمان شود که میل در چشمان
میرزا بکشند بعد تامل بسیار در استعراق فی حد التماس امرا مبذول کشت و بحکمه تنسیت ایهم علی
دوست مار یکی و سید محمد مکه سه غلام علی تیش انکشت در خیمه میرزا در اهند میرزا دانست که برای

کشتن آمده اند خواست به انها بیاویزد علی دوست کفت میرزا اهسته باش که حکم بقتل تو صادر
نشده یکبار نمانیا کردن سادات را سید علی و غیره بامنند حکم اشرف به نابینا کردن تو فرمودند دل
میرزا ازین بقصاد اده در از کشید فرستادکان در هر دو چشم میرزا میل کشیده از جلیه نمایی
انداختند و بهیت احتیاط بیشتر زدند میرزا بشکرانه جانبخشی دم تردد انواقعه را دانسته بشجاعت
و شهامت بسری درست داده و الحضرت از رفق این امر نهایت ملول و اندوهکین کشته در تحصیل رضای
میرزا کمر همت بسته میرزا را حضرت سفر حجاز خواست الحضرت التماس میرزا را مبذول داشته بکار
بردازان فرمودند که سامانی شایسته ترتیب دهند و بجمیع تر خیص باجمع از قزلباش بمنزل میرزا الشرف
برونده میرزا انوازم تعظیم و التزام بجا اورده باین بیت خوانده کلاه کوشه درویش بر فلک ساید
کر سایه بهمچو ما نشاهی فکند بر سر اراده بعد ازان این بیت خوانده بر جانم از تو حرچه رسد جای
شکایت است کزاماکی جفاست و کر خیری ستم الحضرت از سنیدن بیت ثانی متاثر کشته و قتها
نمودند و بزبان الهام بیان کذشت که علام الاسرار و الخفیات اکاه هست که انچکارنه باختیار
من واقع شده معهذا بغایت شرمسار م اکاشکی انحالت ارشما نسبت بمن وقوع یافتی میرزا در مقام
خجالت و شرمندکی در آمده زبان بمعذرت کشاده و کفت ای حضار مجلس برانید که از من
تقصیراتی چند واقع کشته که مستوجب سیاست بود الحضرت ترحم فرموده جانبخشی نموده اند در
سفر حجاز میفرمایند بعد ازان بشفارش فرزندان خود پرداخته مرخص شدند و هرکاه حضرت متوجه
سایره خاص شدند میرزا الغوزهای نابکس کریهای زار کرد الحضرت بیک میرک منجم میرزا را

بوده در فسح قندهار استقبال و مرتبه خاک سم جهان نورد را توتیای دیده اقبال ساخته
نوتم ضیافت و مهمانداری پرور مرشد حقیقی را سرمایه سعادت کونین دانسته دقیقه از تبجیل و تعظیم
فرو نگذاشت و امرا و اعیان رکاب سعادت را در منازل بلازمان عمده خود فرود آورده بتجوارکی
و دلجوئی بزرگان معاصر عهده ملازمان خود متعهد نموده و فقد خلوص عقیدت و صمیمیت خود را بر محک
زده تر و ارتر از دخالت و مداخلت اقران گفته اند خوشش بود گر نمکی تجربه باید میهمان
که سیصد روبهی بود هر که در خوش باشد پادشاه قوی طالع فشلاقات بدخشان در فتح قلعه خانان
تحویل کرده هر روز محفل عیش و نشاطی را راست و داد خرمی و فرخندگی میداد و اکثر بنصیحت مولانا
زین الدین محمود کهالکی که از جمله زهاد و عباد بودند فایز گشته کلمات شریفه ایشان را گوهر میساخت و فحوای آن را
بکلیه در دیوان و زاویه صفا کیشان توشه میساخت و در تسخیر قلوب اصناف بشر کمر همت میبست
سعادات دارین را بهمین موفوره میدانست و همه احوال خواجه غیاثی که بر سر سالان بارگاه
شاه عراق رفته بود معاودت نموده نامه شاه را با تحف و هدایای نفیسه و اسبان خاصه و ادوات
مزید انبساط خاطر اشرف گشت خواجه را بالقاب افضل خان و اشراف دیوان امتیاز بخشیده نزد و
نزدیکی معتمدان محمد خان حاکم هرات با پیشکشهای لایقه مرغوبه و نوادر غریبه را بنظر انور در آوردند و
معظم سلطان از ایشان داد و رسیده مراسم عبودیتگاری بتقدیم رسانیده بالجمله اقتضای ایام زمستان بالطاف
رایات ظفر آیات متوجه گشت و در نواحی موضع شورآب نزول اجلال فرمود و در شکار قمرقه انداخته شاه و افراد مردم
و میر انبخان خانخانان را مصدر نوازش ساخته بمشورت قدیم حاکم قندهار ساخته از هر جا دفع فرمودند که رود و در سامان

بهشت نشان متواتر در ورود بادشاه عدالت گستر محفل نگارستان آراسته در باب تدارک امر تسخیر
باصواب مشورت خواست جمیع امرا و اعیان اتفاق و زبده اتحاس تسخیر ولایت کردند شاه
و سپاه بدین عزیمت درست که همت چست بست اکنون محل است که شطری از حالات شیرخان
و سلیم خان پسرش و دیگر افغانان که منطاع ایام سلطنت بانقضای اقتضا و قدر شده بود در اطاعه
تحریر کشیده بداستان بادشاه کشورستان شروع نماید آورده اند که چون شیرخان بحسب اوضاع مزبور
الحرام سنه نهصد و چهل و هفت بفتح و ظفر مخصوص گشت بادشاه عدالت گستر به اگره رسیده بر طبق
عصمت و خلاصه جواهر ایراد انشقی بطرف لاهور متوجه گشت میرزا هندال و یادگار نامه میرزا دو
برکاب بادشاه پیوسته در شهر ندیمرزا عسکری و بعضی امرا که عقب مانده بودند شرف ملازمت
در یافتند شیرخان بخطاب شاهی خود را مانع ساخته بر سر راه فرمانروای تمکن کرده و با قوج جرار و لو
عالی اگره و متعلقات امنرا بتصرف در آورده در دهلی رسید در وانه شدن بلاهور متردد بود
و با نهضه سامان طاقت رفتن پیش نداشت چون بی اتفاقی میرزایان و نفاق میرزا یادگار مان و اهل
بحقیقت پیوست بکوچ متواتر داخل و طایه شد انحضرت ارر فاقت برادران مایوس گشته بطرف سنده
گشتند و میرزا یادگار مان و میرزا عسکری و خواجه کلان بیک بطرف کابل رفتند و میرزا حیدر و غلام
بر ساحل آب جناب از رکاب سعادت جدا گشته بجانب کشمیر شتافتند و بالتفاق و امداد عبدی رشنا
و حسین یادگار یخان و ملک دولت چک ان کوشه و الک را مستحکم ساخته سبب دوم
سنه نهصد و چهل و هفت هجری در سلطنت خلوص نموده و ده سال و چند ماه بسر برده در شیخوپور کشیریان

و انحصار را بتصرف در آورده کابل را بسایه کوه پرورش هندوستان و پرستش است در پیش داشته
سمادر خان او زبک را مرخص کرده فیکس را بایات عزت و جلال در معرض عرشین نزول نمود و بادشاه
والاگهر محمد حکیم خان برادر اکبر خان بکابل رسیده او را که دولت ملازمت نموده
او اخر سال نهصد و شصت و یک عزیمت کابل از نوقدوم میمنت لزوم شهریار یگانه گشت
و منعم خان بدانالیق بادشاهزاده والانژاد سرفرازی یافته خانه شاد اله در برابر لشکر این غایت
شاه و امرا را طوی داده محفل جشن آراسته پیشکشهای لایقی کشیده و مقارن اتحال آن مالک
بلبل سلطان پرسم رسالت از جانب شاه عراق رسیده تحف و هدایا بنظر اشرف در آورده مشمول
عنایات خسروانه گردید و حسن عبد سعید عزه شوال را لباس یافته و صیغه و کبیر از دوبهره یافت شد
روز دوم ان خانخانان میرانمان با فوجی از استقبال قندهار رسیده شرف اندوز ملازمت شد و تحسین
جهته فرید انبساط خاطر اشرف گشت خواجه را بالقاب افضل خان و اشراف دیوان امتیاز بخشیده نزد و
محفل دلکشا بلطیف اندازی و تیراندازی فرمان شد اعیان و امرا برابسبان باد رفتار سوار آراسته
جوهر نهفته را نظهور آوردن گرفتند بادشاهزاده والاگهر با وجود صغر سن دران مجمع عشرت پیرا
قیق زده و باعث انشاط و ابساط شاه و امرا گردید میرانمان قصیده فی البدیهه در ستایش آنحضرت
شبه انشاد نموده و صله شایسته یافت مطلع آنست عقد قیق بود خدنگی تو از
کجکاک کردار هلال صورت پروین شهاب جاک همانوقت سعادت رخت عزالدین ارباب
اخلاص و اهل عقیدت مشیر قوت سلیم خان و الد شیر خان سودهٔ سائحات سورشی شهر و شتان

اقبال بادشاه سلیمان بارگاه در صدر مرقوم شده در ضمن آن پوشش فصول دانست العاصل سیر
عرصه را خالی یافته با بهره و خواب بقاعت بادشاه سلیمان بارگاه مشتاقانه مراجعت نمود و
خواص خان حامه خیل را بر سر حدیکه گذاشته در اقطان گکیران در آمد و با سلطان سارنگ داود
گکهر محاربه کرده کاری نیافته بطرف لاهور مراجعت نمود و بصواب دید افغانان که سال قلعه شاهی
احداث نموده معلوم از آنشیانی و مردان کاری ساخته بگوچ متواتر بنظاهر کوالیار رسیده انحصار را
از امیر ابوالقاسم ملازم بادشاهی سحر ساخته بطرف قلعه کالپی و رالبش متوجه گشت و از انجا که خبر
رسیده راجه پورنمل راجه انجار یتیه گشته اسباب و اموال امجد بربت اورده و اولاد راجه مادهو را
راتا دیب واقعی داده و کوتاهنیاد متمرد و انداخته بتواگره نزول نموده و بجهت اسایش ساقوان
سراپرده عالی نصاصله شکوه ده کرده تعیر کرده و قلاع لکهان هوشیار و هر محل تعین نموده و در باب
هوشیاری و مرحم حیاط جهان مبالغه بکار برد که سانحات هر دیار به بر وزبا و بر سیده و اتی اسباب
سپاهی رواج داده بسیاری از نواحی و قواعد جهانداری پدید آورده و میدار ان سنهل و اودکارا
مالیده بطرف برنامپوره نوردکر و بیرام خان را از راجه سنهل طلبیده انواع دلجوئی از دل
و فاکیش از نواح برهانپور از شکر او جدا گشته از راه گجرات بعزم ملازمت بادشاه سلیمان بارگاه
ره نورد گشت و در سواد تهته در عین شکار بشرف اندوز ملازمت گردید چنانچه در محل خود مرقوم شد
القصه بر شاه عادلخان ولد اکبر خود از بحر اسب اجمیر و رنتهبور و نیره مامور ساخته بطرف قلعه کالنجر

بهشت نمود و جلال خان بسر دوم خود را از تپه طلب داشت او دن نمود که پیش از تعیین محل قلعه
کالنجر را محاصره کنن را بجا کالنجر گرفته حصار داری بسته اسباب دیزه و آلات محاربه مرتب ساخت و چون
دو باره مهم انتظام داده اماده حرب گشت شیر شاه با قوی بزرگ در سواد انحصار رسیده محاصره پیوست
و تا چهل روز متصل توپ و تفنگ بر قلعه میریخت و از طرفین هر روز به از دو صد نفس هدف تیر مرگ
و باد اجل میشدند و چون کار بر محصوران تنگ شد و بیرون رفتن و جنگ کردن را بر خود بسته دیدند
سه نقب حفر کرده بر از باروت نمود در یکی از ان التمش برده قدری دیوار قلعه را بهوا برد و محصوران
هیجده زنان آگاه گشته دیواری عریض در انطرف تعمیر کرده بودند کاری ساخته نشد شیر شاه از این مهم
خود را بدست خود و مصلحت داده خود در صوبجال رفت و از صدری و همدیگر کار دانست بتقدیم باروت
بنفس خود سرگرم گشت بیک ناگاه آتش در حفرهای انتشاری افتاد و در رحمت بسته شیر شاه
و سیع خلیل بر شش را احمر سوخته شد و شیر شاه نیم رمقی داشت که مژده تسخیر قلعه شنیده و الحمد لله
گفته جان سپرد را و رواج نموده و در حدوث اینواقعه اختلاف فاحش است اما مصنف تاریخ
داود شاهی انچه نوشته انست احرزه بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نه هجری اتفاق
افتاد و مدت سلطنت او از تاریخ فتح پنج سال دو ماه و چهارده روز و انچه مصنف تاریخ گفته
ضبط نموده دهم محرم سال نهصد و نه هجری و سنه اینها علی بظهور آمده و تاریخ امرا فضلای العصر از انجا
اند و الله اعلم بالغیب و اسامی پسران شیر شاه و امرای و اعیان او و برین تفصیلت عادل خان
پسر کلانش کرد و قت قوت پدر در قلعه رنتهنبور بود و جلال خان و لی عهد دوم او که بخطاب اسلام شاه

بعهد پدر متمکن گشت و حیبت خان و فیروز خان و احمد خان و تاج خان و دولتخان سایر قطلقان
و عیسی خان شجاعت خان زنگیان شمس خان بازید خان اعظم همایون سور متیخان
سعید خان داود خان بهادر خان قطب خان معروف بمبارز خان جاجاخان محمود خان عیسی خان
محمود خان نیازی نصیب خان مجرخان ابراهیم خان جلال خان شهباز خان امین خان
ستار خان گوهر خان و لاور خان حسنخان موسخان ولی داود خان کبیر خان اختیار خان
و دلاور خان در تاریخ داود شاهی مسطور است که چون شیر شاه سفر عقبی گزید در تعیین
میان امرای افاغنه که منشا وقایع شد بعضی بطرف جاد خان و اکثر شاه میل داشتند
و بعض بطرف جلال خان پسر دوم او و در همین گفتگو بودند که جلال خان بطریق یلغار شرقی بقصبه
رسیده و بسیعی جاجاخان فریبی عیسی خان همایون بستیلای بهم دیگی قصبه مسند بتصرف و بنجاه و دو
بر سریر سلطنت جلوس نمود و به اسلام شاه ملقب گشت و قلعه کالنجر را احمد خان مقرر
بطرف اکره بهضت نمود در اثنای راه خواصخان بلاقات شتافت چون شاه داخل اکره
گشته بطرف سیکری روان گردید در خلال انحال جاد خان پسر کلان شیر شاه از تهنه سور امده و
فاصله کتر ماند قطبخان نیازی و عیسی خان و جلال خان جلو و خواصخان استقبال کرده او را نزد
اسلام شاه اوردند و بعد درین مناقانه مستحکام جاد خان بکاکیر هاری تنبیه و سیاست شد رسید
مرخص گشته و عیسی خان حاجب و خواصخان بهراهی او تعین شدند و امر فرمانروای بر اسلام شاه آشکارا
اسلام شاه بسبب قساوت قلبی که خاصه طایفه است ذکر کرا از اقربا برادر شده قابل محلی ندانسته

جثه و شکر کردن او معطوف نموده قلعه زین تر شناه خواصخان عاری محل او شکر کرده قوی حال
فراهم آورده جلال خان را بطرف اکره برد و امرای اقامه بسیاری خطوط و پیغامهای نوشته تا او
بهضت کردن اسلام شاه بر زبان خوف و هراس ندارد اکره بهضت نموده مستعد محاربه گشت و
در میدان سکیری آتش قتال و جدال اشتعال داد و انواع جاد خان بر هزیمت خود و جلال خان کرد و دی
سلیم الفقس بود بتنها بجانب دره کوه نوردگشت و ترک دنیای دون گفته دیگر بدنیا نمود
و هواخواهان او خواصخان و عیسی خان راه فرار خود و ند اسلام شاه لشکری از عقب ایشان
نموده و اینها در نواحی فرو بود چون محاربه کرده بهزیمت خورده بطرف کوهستان سوالک رفتند
اسلام شاه از امرای بزرگ کسانه بسیاری را کشته و بسیاری را دستگیر نمود و از انجا
سلطنت از روی قتل و گشتن و بستن روقی یافت چنانچه قطلقان و بهزیر و خان نمود
و سعید خان نیازی مزاد حبس امر افته بخود ایشان گذاشته مامور گردانید و لیکن خان سایری
که خویشه شیخ خان که داماد شیر شاه بود بموجب اسلام شاه بسیره تمام کوته اندیشی و عدم اهلیت
شهباز خان نوعالی داماد بر زا بجاده کشی و دیگر بیخبری در پیش انداخته در حصار کالنجر بر ستاد
و خاطر خاص و عام ازو دی از رده گشت و اعظم همایون و طایفه تیازیان رایت مخالفت برافراشته
در نواح سمرند فوجی عظیم و اقبال بسیار جمع کرده با اسلام شاه تمرین و دغا بین بر دار آمده
طلب دگشته در حصار اکره داخل عهود و بر فع فتنه نیازیان بطرف بنجاب کوچ کرده و چهار دهم محرم سنه
نهصد و پنجاه و چهار محاربه کرده و مخالفان را بهزیمت داد اعظم همایون و عیسی خان و اکثری دیگر از

قلعه دیگر فتند اسلام شاه تا قلیر بنهاب تعاقب نموده بطرف دهلی مراجعت نمود و خواجه
اولیس مشهدی را بتاخت دیپالپور نامزد کرد و بعد از ان سال بر دهلی رسیده در عمارات دین
پناه که تغیر نموده بود حضرت فردوس مکانی بود حصاری مستحکم احداث کرده موسوم بسلیم گر
ساخت و بر گاه بدهلی رسیدی در شیر منذر که نزدیک دهلی کهنه شیر شاه احداث کرده
بود داخل شدی و بخته تعمیر در همان عمارات سیری بر دولبه تعمیر ان کوچه کوچه داخل کوشیار
گشته ان قلعه را دار السلطنت ساخت و اکثر اوقات خود در همانجا بسر برد و چون شهنشاه
به اوفیر رسانیده که خواصخان حامیه خیلی و پناه راجه کمایون رود کما میکند اسلام شاه به
تاج خان کرانی که حاکم سنبهل بود فرمان نوشت که او را بهر قسمی که تواند بدست اورده و او
دیا بدهم ساده و نوشتجات مزوره بنام خواصخان نیز در باب عفو تقصیر روان نمود خواصخان
راجه کمایون را مانع آمده او کماکان بنا دره خود را ترقی تاج خان رسانیده تا مجان نتیجه عمر
در لوسر اده از زن جوانسا خته آورده امکه خانه شاد الله منبع فرات و حساب بود و بدل قرص
و صلاح و تقوی منوط و بخت و اقبال او را در دهلی گمنه اورده در مقبره که خود اعمارت کرده بود دفن
ساخته تا حالت تحریر مجمع انام مسند عالی اشتهار دارد و مزار زبان خواص و عوام بدعا دیانه مکرر میگردد
همدران اثنا نوشته قطب خان حاکم لاهور به اسلام شاه رسید که بادشاه کابلستان محمد الحکیم
همایون بهادر از کابل بطرف لاهور توجه نموده اند ما وجود کما سامان لشکر کشی میباشد
[illegible] نوشته بود نه هنوز فرقه که اخبر رسیدند بطرف لاهور روان گشت و دوازده [illegible]

از جالشکر کیان دیگ کلانرا کشیده بمنزل میرسانیدند و بهرین منزلگاهی استخوانها را جمع نموده میساختند
سهزند ابراهیم خان و شجاع خان و شهباز خان و دودو امیانه را بر سم منقلا روان نمود و اخبار
کردکه تا رسیدن رفته انتظار افواج بادشاهی بکشند و خود بشکار مشغول بود امرای افاغنه
دو سال دران دیار بسر برده بدو پیوستند داود تالاش هوخشانه تهیه مراجعت کرد چون سال میرزا
کامران از شقاوت جبلی گریخته بناه بدو آورد و آن خود سر فکر حبس میرزا کشته ازلا هور بقصد
گوالیار کوچ کرد و میرزا اهینی را دریافته اراب بود تا نگریخته تردد راههای کوه سوالک رفت و
خانه کارش بصدر تحیر در آمد و چون بناچار عنانش تردیک ابرز رسید امرای مغل او
بهم رسیده و بوج و شدت در هر روز زیادتی می پذیرفت و عرصه نه کابل براو تنگتر میگشت
در روزها بنالداری قلعی و بیوفائی میگذرانیدند تا آنکه روز جمعه چهاردهم ربیع سنه مذکور
در کوالیار رده نورد وادی عدم گردید مدت کامرانی او هفت سال و شش ماه و بانزده روز و قنت
واختصار فیروز خان نام پسر دوازده ساله خود را به تاج خان کرانی که از امرای معتبر او بود سپرده
او شفار شها نمود امرا و اعیان بسر در رسم تعزیه تبدیر سانیدند روز چهارم فیروز خان را بر تخت
بدست خود کرفت و قلعتمان بسازی بخشیکری قیام نمود چندی برین نمط نگذشت که طایفه افاغنه
خود سر شوند هر کسی در کشمکش کفاحه استقلالیه جهالت نصرت شاه در پیش گرفته بوالده فیروز خان
پیغام دادند که ما را بهیچ قسم سرداری مسرور نمی تا نجمان قبول نیست ان ضعیفه بموجب
امر آنا خان را بحراست صوبه مالوه که از انتقال شجاعخان بر باز بهادر خالی بود مقرر نمود و میز خان
برادران اسلام شاه که برادرزاده شیر شاه بود در انتظار فرصه بود بعد یکماه از رفتن تاجخان
عرصه را خالی دیده زود تر از پیمانه در رسید و بهانه زده هر سرای اسلام شاه رفته فیروز خان
همشیرزاده خود را از زیر دامن مادر کشیده و بگردن گرفته هر چندان ضعیفه نالوزاری نمود
ان دیو نژاد شیطان صفت کوش نکرده و به آن امر شنیعه دست بکشته بر سر بیکار آن نشست
فرخ شاه بادشاه صفت کوش نکرده و به آن امر شنیعه دست بکشته بر سر بیکار آن نشست
و خود را بسازخان عادلشاه کنیزادان لعنت بر عدلش باد خطاب کرده امرا و اعیان اسلام شاه
بدین تفصیل یاوری شایعت کردند تاج خان و دولتخان رستم خان قاسم خان کوهر خان حبیب خان
احمد خان الب خان نورنگخان ایمنخان ستارخان سلیم خان محمود خان اسمعیل خان بهادر خان
محمد خان بهادر خان برتخان فرد جمالخان سیفخان الهداد خان بهراد خان نرسنگه کوتوال
را چیتوان همیون بقال القصه چون از ظالم خود را عادلشاه کفته صاحب تخت و تاج کردند
و خان زباه حیله کر بجای شیران میدان دغا متمکن کشت امرا کرکاه و چیرکاه اوا طاعت و انقیاد
کردند الا سلیم خان سهرکه از کشتن فرد خان اظهار رندی کرده رایت لغی افراشت و ان
شقاوت سرشت زرهای بیقیاس بناکسان داده انبوهی را فراهم آورده بدفع سلیم خان
کمر کرده همیون بقال را سردار لشکر ساخت مجملا از احوال ان بقال بد مآل اینست که او از قوم
دهوسر که کنده ترین اقوام هنود است بود و در ریواری سن مضافات نارنول او و اباواجداد او تا کاه
تبک فرودغی اکثر اوقات بسر می بردند و بهدیه شیر شاه که باز اراضه و جز اموال و اسباب مردم کرم
شدان بلیده که مملو از سرارت و بدنفسی بود بحسن تمامی خود را داخل فدائیان سر شاه ساخت

دیار این بنا خانهای اهل شرم خراب ساخته زنهای سیار اندوخت و در افغانستان سیمی پیدا کرد
و در نوبت کامرانی اسلام شاه از جمله اعیان کشت و باد خودی کر سواری اسپ نمیدانست در
محاربت جرأت کمال و رزیده شجاعت و عدالت نام برآورد و اعوان و انصار خود را بهم کرده صاحب
خشه و خدم و اسپ و فیل کشت و بقصدهای الحشات ملحشین الن بنفس شقی رایه ان سپرده
موافقت کلی شد و باتفاق همدکر سلیم خانرا مالشی داده به تسخیر صدر مملکت راجه اندر دون متوجه
کشته و خزاین و نفایش جواهر و اسپان تازی و اقمشه کلان بدست آورده بلطف کوالیار مراجعت نمودند
و فیروز خان طفل جهال از بکی هزار انبوه دهلی را افاغنه دهلی مقهور و دلکیر میکردند چندی
حاکم بیانه و احمد خان حاکم ابهیر بر خود سر شده همیون با سه هزار سوار و چند فیل بر سر قتال
سنبهون زد تمامی لشکر او را بهزیمت داده غنیمت وافر بدست آورد و از انجا چار مدد سپ و نه فیل
و ده صد شتر و اسلحه بیحد و غیر محکاه بیرون از شمار بسیار عدیل بر سانیده صاحب وقار و اعتبار کردید
و سران فوج افاغنه ازده بکر شدند تاج خان کرانی که عمده ترین امرا بود بر خاسته بکاله رفت و
احمد خان حاکم جونپور با او در مقام موافقت در آمد عدلی سر شته هوشیاری از دست داده دولتخان
حلوانی و فیروز خان کاکر را به تیغ کشید و نصیب خان شروانی و اسمعیل خان و الهداد خان مازیلطام
شاهو خیل را صاحب بهات و ارت ساخت ابراهیم خان نیز نه عدیل ازده کشته بایلاف دهلی
روان شد و عدلی بر سر او لشکری تعیین کرد او فق عدیل را در نول اکره هزیمت داده بدساتیر دهلی
و صاحب سکه و خطبه کشت جلالخان حاکم سهسرام محمود خان نوح کر شظامخان و الفخان نیز بر دو بیوستند

او به بخارا رسانیده و در انواع جنایت و اقوال سوء خبث کرده فتح یافته محمد خان کشته شد و مدت حیات
بدست همین افتاده و ان تعال حیال در نهاده دو خبث را افغانان سطر کشته از نار سانی
عدلی صاحب ۱۰ قصد فضل و بخاوه را مواد شده خود را بر اجابه کرد ماجیت مخالب ساخت و سعی
بداد فی نمیوسید که همدران ایام قحطی عظیم در دهلی واکره و مضافات ان دست داد و خلق کثیر
نام نان بر زبان می اورد ند و جان میدادند و در حالتی که دانه جوار بر دانه مروارید شرف و شمت و
غیرازدانه بر بر دین دانه خوشه کندم نمود از بهر خود امید دار ذخیره همیون بهیاد موجود بود کرصرف
میلخانه او کرز یاده بر بیاض ۱۱ قصه بخیر بود و رابته اصطبل او بر خ خامه بر دد کر اساسه امارت و حشمت
خیر روزه ان باطل را از ان قیاس نماید چون مرحم این خاصی بیچ طغان خان بود کر از اختیار صاحب
ان سنوات اطلاع دست دهد از تواریخ افاغنه و دیگر کتب انتخاب کرده داخل این کتاب سازد
بهذا نظری بر داود شاهی از داخت غیر از عبارت نارپوط و اخبار واهی و الفاظ اجنبی منظور نیامد
استقالفه را موزع چنین باید و در عبارات اکبر نامه دفتر شته و حبیب السیر اختلاف کلی یافت شد می
تصحیح اخبار ان سنوات بنیاده پنداشت و تحریر ان پرداختن و صرف اوقات کردن عقل نیست
دانست برای انتظام حکایت بادشاه دین پرور بهمین قدر اکتفا نموده زبان خامه و قلم بکار را بتسلیم
فتوحات سپهر بایچه صفات مظهر ستات برگشاد امید از تفصلات ارسجا نعالی و لقد حسن حنا
در زره کر بعضوان مسلسله معبارات بالسته بلا اعراق صورت انعقام پذیرد السعی منی و الاتمام من الله
ذکر توجه علی یوفی از کابل بطرف هندوستان و شرح ماجرا تا احت افغرا هر جا بای اخبار

هر روزه کل زمینی متزل میکرد و داد عیش و نشاط میداد در مرزه فرار مخافان از هر طرف بکوش ها
میرسید و باعث اسباب داد آشوب خاطر خیر طلبان میشد و اسباب شرف اندوز ابرای رکاب نصارت
بدین فضیلت بیر انجان خانخانان شاه ابوالمعالی آخضر خواجه خان ترکی بیکجان سکندر خان حضر خان
تراره خواجه معظم عبد الله خان اوزبک میرزا عبد الرزاق مصاحب بیک محمد قلیجان بیرام سلطان قلیجان
اندرابی علیقلیجان بهادر خان سیستانی نانوس بیک اسمعیل بیک دولدی میرزا احسان همدانی
نجات محمد خان جلایر سلطان حسین خان قندوز سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نایجی
تولکمان کاکر علیجان باقی بیک پاتینین بیکی اهل خان برلاس بیک بیک محمد اخته بیکی خواجه
بادشاه مریض کیچک خواجه خواجه عبد العزیز میرمعین میر عنی شاه فخر الدین میر محسن دانی خواجه حسین
هروی میر عبد الحی میر عبد الله قانونی منجم بیک عارف بیک خواجه عبد الصمد میر سید علی ملا علی کتابدار
ملا حیدر اتقاد ملا الیاس اردبیلی شیخ ابو الفاتح هر جایی هوا خواه ابدالی افضلخان خوشحالی قرا
عبد المجید دیوان اکبر خان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطا دار الدیوان هوتات خواجه ابو الفتح
معین خان رکنوری شهاب الدین احمد خان خواجه امین محمود ملک مختار قرختان چون بیک
عالی بر سواد فصیله کلانور طل طاقت انداخت میرانجان بردی بیکجان خضر خان هزاره سکندر خان
اوزبک و اسمعیل بیک دولدی جمع دیگر اطراف هر یانه بتادیب نصیب خان بیچ بهیه حضرت
فرمودند شهاب الدین احمد خان و اکبر خان و مغرتخان را فرمان شد که بر سرسم علیر ملا مور شته خانه
رعنا را از سیب خلیه تعالی حراست نمایند و خود نیز تعاقب و تالی جانب لاهور نهضت فرمودند

و خوانندگان آثار تحقیق و تجسس نمانند چون از سکرفی اقبال روز افزون سپهر ایه جواهجت خود
سران افغانان بکوچیدم فرو رفتند و متعلقین چندکه ماندند از تاقابلیت و شفاعت ناچار
در افتاده دقیقه در سفاکی و خونریزی و غارت و اسیری و استیصال خود فرو گذاشته و خواتین
ملوک بدیدار گشت و در سر هر بانگی از فعال و دعوی سلطنت بهم رسید و متواتر عرایض نگران
و خبر نگاران مخبر انجکایات از هندوستان رسیدند بادشاه عدالت گستر و سپهر اقتصف
در ساحتی همایون و قتی همیون عزم سفر خیر اثر هندوستان بهشت نشان کرد و از ساحل

دیوان حافظ شیراز قدس سره تفول جست این بیت سرفال برامد دولت از مرغ همایون
و طلب و سایه او زانکه بانی و زمین شهپر همت بنود انحضرت ازین اشارت بشارت
شاد و مسرور گشته او اسطه ذی حجه سال هفصد و شصت و یک هجری سراپرده دولت بابریان
برادرده و چمین پرده دلنشینان تنق عصمت را با محمد حکیم میرزا در کابل گذاشته شاه دل الکاه ال
یکی را الکه میرزا گرزندهمات کارفرمای کابل بر منعم خان قرار یافت و تمنا باد شاهزاده
والاگهر محمد اکبر بهادر را بهراولی فوج ماموز کردند و متوکل علی الله ایده و ستر روز نهضت واقع شد
و از اب تلاب بر حاله نشسته عبور فرمودند سلخ محرم سال هفصد و شصت و دو در حرصه کهرام
خیام اقبال گردید پنجم صفر بهیر اجان خانخانان از کابل رسیده شرف ملازمت دریافت تاثار
کاشی که از طرف افغانان در حصار رهتاس جهت انسداد راه افواج قاهره ماموز بود از
رسیدن رایات ظفر ایات بتنگ و جبل قلعه را گذاشته عبور رفت و شهریار سپهر اقتدار تمام قلعه

دویم ربیع الثانی سال مسطور عرصه ان بلده و دلکشا معسکر رود رایات ظفر و جلال شد و طوایف انام
کرا از قلی متظر بارقه اعلام دولت بودند به استقبال رسیده ضیر و کبیر و ضعیف و شریف زبان
تهنیت کشاد ند و از اثار استحکام دولت ابد پیوند انوایت و سیع سپاهان بی در دسر بتصرف
در آمد و اواخر اناد لیوض رسیده که شاهباز نام افغانی در دیپالپور کرد و شورش بر انگیخته است
شاه ابو المعالی و علی قلیجان از زانی و علی قلیجان سپاهانی نیالیس او تعیین شدند بهادران
لشکر منصور کرم و کیر اشته شاهباز را مانند کنجشک از اشیانه و هیالپور بر ساخته و
غنیمت موفوره بدست آورده بملازمت اشرف رسیدند همدران حال مژده فتح از جانب بیرم خان
رسید و اقبال کوه شکوه و اسپان مرلی و عراقی و تازی که خان مسطور از نصیب خان افغان
بدست اورده ارسال داشته بود بنظر انور گذشت و باعث ابتساط خاطر شاه و سپاه گشت
چون زمانه در سازگاری ایه جمال شاهد مقصود از هر طرف رو نماید و ابواب فتوحات بر روی
همه کان کشاید قضا را ان خال نوید نصرت و ظفر دیگر از جانب بیرانجان رسیده شاه افزای خاص و
عام گشت پیش ازین سانحه اقبال انکه خانمسطور نصیب خان پیچ بهیه و دیگر افغانان خود سر را در هر جا تاخت
و تاراج داد و غنیمت بسیار بدست آورده بحضور اشرف فرستاد و با لتفاق تردی بیکجان و خواجه معظم
و سکندر خان اوزبک و دیگر امرا جهت و جسپان متوجه پیش شد و حالنه هر دو ماهی دواره در سیحر
اراب متلبع گردیده تا تارخان نام افغان با نوجی غلیم و سامانی شایسته و فیلان کوه
عالی پیدا شد بهادران لشکر قلب لشکر خود را خاطر نشان کرده صفوف افواج اراسته اماده محاربه گشتند تمام روز

نشستن او نوشتن کرم بود چون پرده ظلمانی شب مرتفع شد و نگارنده رایت برافراخت بیرون آمد و لشکر بکنار آب تقدم خود مستقر خیام ساخته فرود آمد و از لشکر ترکی دولت روز افزون در مقابلت لشکر غنیم دیده بینی واقع شده بود افغانان از اخبار شب دران دیده ترس رفته و خانهای خود را برافروخته بهادران لشکر منصور انتهی از فور غلیم دانسته برفور بر سر خیمگاه افغان رسیده و دران روشنی آتش خود سراسر اتراک باران کرده جان اعدا را بر خنجر تیغ بلا ساخته افغانان تاب نیاورده و خیمه و خرگاه و اسباب و فیل و شتر و بر تال را گذاشته فقد کر نیز اسف خود دانسته و بکمال اضطرار فرار بر قرار بر جهودند فتحی مبارک و نصرت لوایای دولت کشت و خیمه و خرگاه و فیل و شتر و اسباب افغان بدست بهادران افتاد بر امتحان ملاحظه غنیمت را موجب عرالفیض بدرگاه والا ارسال نداشت مخالفان فرار کرده بسمت بنگش رفتند امیران لشکر نصرت از سر بنگش گذشته کوشش شایانی بظهور رسانیده و فتح و فیروزی بایشان رسیده متابعت امیر شجر تحسین و افرین و علی خانزاده بدران لشکر فلک اشر شرف صدور یافت سکندر افغان که در دره پیلی در کمر صاحب سکه و خطبه بود از هر دست تاتار خان دیگر خود سران منصور کشته با هشتاد هزار سوار و فیلخانه و توپخانه عالی مقابله و مقاتله را بر خود سهل تمام رسیده بر امتحان دو لشکر بهادران بیان نثار در سر هر پشته و کمین گشته قواعد هوشیاری و احتیاط و حزم و بادسار ای تحکم ساخته و صورت واقعه بدست بریدان باد رفتار بخضور شرف ارسال گشته خواندند تاج و تخت بادشاه داده والا هر محمد اکبر بهادر را تخت دوازده سال دوده و داد از هر طرف ایشان منقضی شده و در بهم منقلاروان ساخته اوایل رجب سال سلور خود تیر عزیمت تمام توجه سمرقند گشته شب نهم رجب مرحله بندار قرن ماهچه دولت و اقبال نور ازیا گشت و

چون کشیده و در بخارا بر آمده از اقبال و اهمال و اتفاق و نفاق سمرقند و سنجاس بادشاه منبسط بهادران و افتاده و حتی کر خیال نمی کنند تصیب اولیای دولت کشت شهر بادکا و حکام و محل طرف مضرب خیام دولت ساخته و با حضرت بانوار شد و در دو مدرکاه و لشکر کش تحقیق سمرقند لشکر بقدر میرسانیده و در خود نیکو خود پنهان از بشیاری بادشاه با حوال ایراد احسان و سران و امرای افواج بمنزل و ساخت جلوه دی این فتح بنام نامی بادشاه زاده کرامی مقرر کرده و بر سر خان مقتضا فرودیت و خلافی بجلوه خانخانان و عنایات خسروانه مقرر گشت و زمان لشکر جمیع ملازمان خان مقیدت نشان زاد اقبل امرای بادشاهی کرده بنا سب عهده و خطابها لایق مقتدار سانده و چون از خواجه مظفر بعد از کشت و در خود تقصیر سرزد از مسند رسانیده بادشاه والا میانی بحکومت لاهور دستوری یافت و محمد قلی برلاس و ابراهیم بیک خان اوزبک و اسمعیل بیک ده لایی و مصاحب بیک و جمعی دیگر کمک او مقرر گشته و بهرات آوردن سکندر افغان معهود او مقرر شد و سکندر خان اوزبک بتعاقب کوچکان و برای ضبط و حیلی با جمعی از بهادران بسمت یافت خان اوزبک بسیاری از مخالفان را مالش واجبه و نصیحت واقعه بدره آورده داخل حیلی گشت و مژده امن و امان بسکنه اندار سانیده بضبط و ربط مهمات پرداخت و بدانجا نزدیک بدرگاه اساتاخانه نوشته التماس تشریف نیابت بحضرت نمود بادشاه قوی طالع بساعتی سعید متوجه حیلی گشته و چون بکشرت بازیکی غره رمضان المبارک نزول سایت بسکنه حیلی انداخت و در عمارات سلیم کره نزول فرموده چهارم آنماه بر سر مزار خلافت و جهانداری تمکن کرده ابدا بعشرت بسکفت و

در باغی که نزدیک شهر بود مضرب سراوق غزه جلال کرده نذر و فرا بای ان افواج قاهره را بکمار قسیم فرموده ساخته فرمان شد که هر روز نزدیک فوج در میدان کارزار رسیده آماده حرب باشد و با علیم مرتکب محاربه نشود سران افواج تیر جلادی کمند سرور دی فوج بتقسیم مقرر شده سرداری فوج کلان بنام آنحضرت مقرر کرده و سرداری فوج دوم بنام بادشاهزاده والا گهر منوط گشت و کارفرمایی فوج سیوم بر پیر احسان قرار یافت و فوج جهارم بامیر شاه ابوالمعالی متعلق شد هر روز یکی از ان فوج بنوبت در معرکه کارزار رسیده آثار مردانگی و شجاعت بظهور میرسانیدند داد دلیری و دلاوری داده مصدر تحسین و افرین میگشتند تا انکه بتاریخ دوم شهر شعبان سالمذکور که نوبت نزد ملازمان بادشاهزاده والا گهر بود خواجه مظفر و انکه خان و جماعتی دیگر از بهادران حضم افکن بمیدان مردانه رسیده اما قتال بود ند که افواج مخالف سیه بخت کالا بهار نام افغانی سیه روز کار در میدان آمده آتش کارزار بفروخت و هر چند در انه و زاحتمال سوزن غلیظ نبود محاربه قوی اتفاق افتاد و تیران بزد شعله زد و از طرفین مردان جنگ آزموده در عرصه کارزار رسیده داد شجاعت داده ند و از هر زمین از خون بهادران رنگین گردید و سرهای بلان مانند کوه در میدان افتاده بهادران لشکر منصور از هر طرف رسیده مانند قطرات سحاب عقاب تیز پرداز خدنگ را از خانه کمان شاد داده ند و بر تیر باران عظیم کرده بنیاد هستی بسیاری از تیره بختان بخاک افتاده و اشاپس زندگانی مخالفان از نیخ بر افکنده شد پای مصابر بر قرار خانه خاک بینا موسی برفرق روزگار خود بخته ماند بنات النعش اوارد و منفق گشته و هر کس که عمر گریز پا نقید راه فرار بسمو ند سکندر افغان خود را بکنار منفرد

در نوکر خود فراهم آورده دست تعدیت و تاراج گشاده و از قوای سهروند عاجز دیده بسهنل سپیدار رفته
الله نام پسر خواند خود را بدادن گرفتاده رای حسین حلوائی از مخالفان در انجا دیده بجیک راه
فرار پیموده و غنیمت بسیار بدست قنبر افتاده دیوانه انبوه را نقد و اجناس را بردی سر و دامان
منخدیده رنخته فوجی عظیم بهم رسانیده و خود را بکابلت کوله رسانیده و از کن خان افغان جنگ سر
تورکمانه کرده خود را بدادن افکنده و هر چند ان دیوانه عرالفیض بدرگاه پسانجاه فرستاده اظهار
عبودیت و انقیاد کردی اما بردم کنام علم فشارده و خطاب سلطانی و زر قبول نخشیدی و الیخی مزاج
اشرف ناپسند آمد الجلی قلیخان فرمان شد که او را هر قسمی که تواند بدست بیارد علی قلیخان بلوچ
به برادون مشافت دیوانه مستحکم کشت خان سپهانی مردم او را دون قدیه الیقون و فسانه آنجا بهم
کرد انجا نه تا بوده دیوانه را در زنجیر کشیده ابواب قلعه را کشادند خان سپهانی سر دیوانه را از
تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاده و تمامی ولایت سپهنل را آباد آورده بدست آورده به انتظام
مهمات اند یار سرگرم گشت آری این عروس دنیای ناپایدار سر چند بن دیوانها خورده اما طرح
تراکه شوریدگی از سر دیگر طالبان او بدر نمیرود رالده دیوانه شوهای پر فریب او زده الله اعلم که عنقر
چند هزار دیوانگان دیگر خواهد خورد القصه از ساسانجات اگره بعرض والا رسید که حیدر محمد اخته بیگی حصار
بیانه را بعهده دیمان از عار یگان سور گرفت و اندازه طرح بهبود و میثاق را بر طاق گذاشته ان افغانرا
بقبول آورده فرمان عتاب امیز بنام حیدر محمد اخته صادر شد که او ایل در الله هند رستانست خلاف قبول
بعمل اورده فرمان قضویی کرام عقل است و حکومت القلعه بر ایمان اخته بیگی عنایت فرمودند و چون از

ساسانجات

وحیرت فزای حواننده کاره نشنه ندگان میشود ذکر حادثه تسخیر بخشی شتعار شدن کتور ستان
حضرت ابو المظفر نصیر الدین محمد همایون پادشاه

مهمات این دم سر بر آورده عاقبت
ناهموار دارد این روزگار غدار راچه فائده الیت نا استوار که هنوز کاشی عشرت بدست نگرفته
بیگاه نداده است که سنگ بی رحمی بر شیشه امید رسش نیزند و هر دم زخم هر جراحت در دمندی نگذاشته
که بمرهم ناکامی سینه تمنا لیس نمی نموده دست شفقت بر سر دل سوخته نهاده که بخشم قهر در دیدی
نگیرد و لب تشنه را بزلال شکیبی آشنا گرداند که بدست بهبودی طلسم بی اعتبار و کوه صاحب اقبال کرد
داد در دمندان ستانده و کجا فریاد رسی که مستمندی را فریاد کنان را در طریق انتقال دادستان
بادشاه جهانستانست که چون پانزده سالگی محن و الام گشته و در کوه و صحرا
و سفر و حضر بقضا و شقهای گوناگون کشیده بزور شمشیر آبدار و همت جهانگشای مملکت نشود
را منقح ساخته قدم بر سریر سلطنت گذاشت و چتر جهانبانی بر سر گرفت بنور پایه بر سریر اساس
مکدر نشته بود و سر بر بالین آرامش ننهاده و در سفر از چهره تردد بشره و نفس بی آرام نگشیده و گه
فلک بیداد گر آسیش انجناب گرفت که بر خیزد فرمانه مستکبر او را در اکه از تخت بر تخته بیاد
نفیر کل نفس ذائقة الموت بگوش انحضرت رسانیده و ندای کل شیء هالک الا وجهه بر کشید و ساغر
جهانفسور چنانست که اخرهای روز جمعه نهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری در عمارات دین
پناه بر پشت بام کتابخانه بر آمده بتفرج خاطر متوغل بودند که شاه بداغ و علمشاه و بیگ مکوک کتابدار
میرزا کامران بسفر حجاز رفته بودند بمعاودت نموده شرف ملازمت دریافتند و چنتی چان و بعضی دم

از بکرات

مسرحان بادشاهزاده و اتابک او میرانخان خانخانان ارسال داشتند و در اینولا
امرا که بطرف بسنبل و بهار و اکره تباديب مخالفان اشتغال داشتند بودند و گرسیوز
بنده بیرات مخفی و دستور خانه شورش غریب و هیجده ساله بود و چون بدرجه
بکسنت و چهار سالگی رسید بر اتابک و میرانخان و دیگر امرا مستولی شد و
دختر حواجه خان و علی قلیجان سلف فتحه خان نواده دقدق خان و اشرف خان و قتیبه علی
و افضل خان دیوان جمع مشورت میکردند و روزبه ملایکه که در لباس آنحضرت قلیچ خان
دارد تجمیه باره شورش فرو نشاند و بعد چند روز انتقای ان حادثه را از جهیله وقت روزبه تاریخ
بست و بهشتم ماه مسطور گرسیوز بعزم سلطنت جهانداری بنام نامی بادشاه عالم پناه
حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خوانده مژده هیئت و مبارکباد گوشزد عالمیان گردانید
قرعه دولت بنام همایون بادشاه زد و اسامی امرا و اعیان مملکت را بر کاغذ
میدید مسطور خلعت معتاد میپوشانید و بخطبه سلطنت جهانداری بنام نامی بادشاه عالم پناه
حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خوانده مژده هیئت و مبارکباد گوشزد عالمیان گردانید
یاد ایام حیات آنحضرت کردی که پنجاه سال و ایام سلطنت هندوستان کرت اول دو سال و چند ماه
و نوبت دوم یکسال و دو ماه و ایام سلطنت قندهار و کابل و بدخشان هشت سال بادشاهی عالم
حاصل دعوا و ماحل تود حوصله فراخ و دم روقی و فتوتی عالی داشت و در علم ریاضی و هیئت سرآمد
ماهر بود و در آنه که در روزی که رحلت خواهد فرمود بفرزندان خود میگفت که از انوار فلکی چنان مفهوم
میگردد که امروز در میکی از بزرگان دارالعبان زمانه آسیبی قوی برسد که بهان سبب از عالم مرود و چنانچه گفته بود

دارو غگان اینار و دیگر کارانی میخواندند و وزارت این بخواجه حسن مقرر بود و مهمات
عمارات و زراعات و مثل انزا کارخانجات میگفتند و وزارت بخواجه جلال الدین مفوض بود و
از جمله تحرکات آنحضرت بنجاران فرمان شد تا صد کشتی بزرگ را بهر دری آب چون اتصال داده
بودند که چهار چهار طاقها مستطیل دو طبقه نمودار شده بود و در وسط ان حوضی مثمن مانند
میگرفت و بحکم اشرف دران کشتیها بازارها مواسع قماش ترتیب یافته بود و اهل هر حرفه دران
دکانها معین حاضر بودند که انچه در شهر یافته نشود در انجا میخرید و فروخت میشد و قصبه مذکور
برای جلوس آنحضرت باقراس و مدارج تمثال مرتبه دی کشتیها مرتب بود و در نظر بینندگان
چنان معلوم میشد که گویا از نکوبست دهر بکاه بیخوا استند از هم جدا شکر دیده و سخاوتی ان
کشتی تا هر دری آب باجانان تیز قدم باغی عالی ترتیب داده بودند که بسیاری از خواکره
سبزی از انجا حاصل میشد و در عمارات بادشاهی بعد دوازده برج سهر دوازده دروازه
برج جوی ساخته بودند و در هر برجی بحساب نجوم در یک سیارات بسالها کسترده و آنحضرت
بر هفته موافق سیاره طبیعی نشسته دران برج جلوس میفرمودند و نقاره عدل بردر و دروازه
بادشاهی کوفته بودند که اگر کسی را دعوی بآنحضرت باشد بیاید و بی نوبت بر نقاره بزند
و اگر از عدم وصول حواجب و علوفه دعوی دارد بگوید که از نوبت و ارسال و اسباب بیخبر است
باندک نوبت دار دعوی خون میکند چه از نوبت از تعلقات همین قدر آگاهی دارد و آنحضرت
در نشسته دکانهای شهر میکشید این چند بیت بطریق یادگار نوشت

را انواع گوناگون از اتفاقات روزگار بهان عاده نه برآنحضرت میگذشت و این رباعی را بنام خود گاهی گاهی
میخواند و گریان میشد

ای دل غم عشق او بجان باید ساخت ۰ با محنت و اندوه گران باید ساخت
یارب بجمال سلطف عاصم گردان ۰ وانف بجمالی خواصم گردان از عقل
جفا کار دل اطمینان مباشم ۰ دیوانه خود خوان مدانم گردان و از تحرکات طبع وقاد آنحضرت
بسیار نقل کرده اند اگر بتفصیل مواد سخن بطول میکشد اینجا بقدر لطایف اجمالی میرود
انعام را سه فرد قرار کرده بودند اهل لشکر را اهل دولت نام کرده بودند زیرا که حیاوت بخانه
عروض بر مدارج دولت و شوارست و علما و فضلا را اهل سعادت موسوم ساخته بودند زیرا که
تحصیل سعادت بدون صحبت ایشان نیست و ارباب وزارت و بیوتات را اهل مراد نام کرده
بودند زیرا که ارباب اقبال را بایشان احتیاجست روز یکشنبه و دوشنبه با اهل فضل و علم مشغول میگشتند و روز سه شنبه و چهارشنبه با اهل
و روز پنجشنبه و جمعه بار عام میدادند و روز دیوان داری وقت جلوس کوس دولت میکوفتند و وقت
نوب سرنا میزدند و سه عدد توپ را اصطلاحا ساخته بسم موسوم کرده بودند سهم الدوله و سهم السعادت
و سهم المراد و در روز دیوان هر توپی بدست یکی از سردار الطایفه ی بود و مهمات سلطنت را بخاطر
رابطه نسبت داده بودند آشپزی و هوای دالی و خاکی و این عناصر اربعه را بچهار وزیر متعلق ساخته
بودند و بدین تفصیل مهمات توپخانه و الات حرب و مثل ان را سرکار آتشی میگفتند و وزارت
ان بخواجه عبد الملک مقرر بود و مهمات کرکرا خانه و بارچیخانه دیگر کارخانجات را بسرکار
هوائی میگفتند و وزارت ان بخواجه لطف الله مقرر بود و سوچیخانه و شتر بتیخانه و ابدارخانه و

حال دل خود بکوی یار طبیب ۰ کاری کن ترا بان جفا کار افتاد ۰ بر قصه شکایت دیگر بر مرهم
رایای دل رضوی یار فروزی کن ۰ در خدمت او بصدق دلسوزی کن ۰ هر سبب نخیال دوست غم
بنشین ۰ هر روز بفضل باید نوروزی کن ۰ نعش گذشت ازان کشته ناوک ستمش ۰ جانا بهر سن
لذت تقدی المشق عیشکه شق گذشت میلی ۰ عیب باشد زاخلاق دیشوا گر مشق ۰ و
سیر جمله الی این تاریخ فوت آنحضرت گفته ۰ ای وای بادشاه من ازبام او فتاد ۰ مولانا اسعود
همین گفته ۰ و اصل حق شد بهایون بادشاه ۰ و مولانا قاسم کاهی این تاریخ یافته ۰ همایون
بادشاه ازبام افتاد ۰ و دیگری این مصرعه گفته ۰ وارث ملک جلال الدین یاد ۰ و در جیب السیر مسطور
است که آنحضرت بطریق ایار و اعراد کرام خود مذهب صفی و معتقد پاک و شیعه بودند و بر ایمان آنحضرت
و حسن و آنحضرت با تشیع بیشتر قیام میساخت چنانچه روزی در سواد بدخشان آنحضرت و میرزا محمد
سلیمان و بعضی از خواص بر سر سفره طعام نشسته بودند و سخن بمدح و منقبت امیر المومنین علی علیه السلام
در میان آمد و آنحضرت بر زبان راند که هر که در مدح علی علیه السلام مبالغه کند ما او را از غلات نمیدانیم
و هر که در ذم او سخن گوید او را ناصبی میدانیم و بعضی از حاضران در مدح حضرت نظام الدین اولیا
و در ذم سرمد در سواد فیاض بود و اتفاق کشته باغی و سیع و اعاظم حکم و فقهه عالی ارکه مشک احداث کرده اند
و در وصف آنچه و کیفیت بنیاد آن گوید که از سه فرسنگ دور مشک خود را میشود و هر دوران حدود حوالی
و در ارس تعمیر کرده اند و بهمین حسن نیت و برکت صفای باطن ان بادشاه درویش نهاد خلق گشته از
سادات و شرفا و اعاظم و فضلای ممالک متفرقه و دیگر ممالک متوجه آنحدود را بهم آنچه قدرت با اهل حال و اهل کمال

جنت ارامگاه حضرت علا کاه محمود اورنگ زیب بهادر غازی جنب میسوا اگر از اولاد امجاد حضرت
دران حوالی سکونت گزیده اند و وجه معاش انطایفه مستمر از سرکار بادشاهی است و همین
فاتحه قاتحه میرون انحضرت داد اولاد امجاد انحضرت بخواهند اللهم انفعه و ارحمه و ازانطایفه اند رکاب
سردار بمقبره انحضرت مدفن بسیار از اولاد امجاد انحضرت است و قریب پنج کس از دکوداثاث دران
زمین اسوده خفته و روز وفات انحضرت محفل لکمال تکلف دران مکان میشکرانعقاد میپذیرد و نفیس
ماخوز از اطعمه لطیفه و اشربه بلذیذه مستحقان و عاجران میرسد اللهم زود لا تنقص ذکر سلطنت
عشرت آکین بادشاه سلیمانجاه حضرت ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه
بهادر غازی از بخاطر تو بهد بصوب سرمهد تا ایام دولت جلوس بر تخت سلطنت و جهانبانی
بر سیصد ران حضرت مدینه پرستور و محجب خانه کرچون موکب عالی بادشاهزاده خواهند دلالان کرد
بهادر بموجب حکم اشرف بکنج شوارع داخل شهر سرمند سکندر افغان که از کوه برآمده بود مازد رکوه همان
شد و امرای عالیشان که همراه شاه ابوالمعالی خارج شهر لاهور تعین شده بودند از اطوار ناهنجار او در ردکی
رخشش تمام داشتند از دیدگشته بملازمت عالی پیوستند تفصیل این اجمال بدین قسم است محمد قلیخان ملاس
مصاحب یکساله خواجه جلال الدین محمود فرخان خواجه طاهر محمد ترخان میر سامی و انجاب بصوابدید خانخانان
میر انخان از جالندهر بطرف لاهور بهضت فرمودند بر ساحل اب سلطانپور شاه ابوالمعالی از لاهور رسیده
او دراک دولت ملازمت نمود انحضرت او را مشمول عنایات ساخته در محفل عالی اشارت بنشستن فرمودند
و ندیگر بیلاد ی برای او گسترده شد و چون مایده خاص آورده بودند برای ان خود سر دستار خوانی جدا گانه

مبارک کشاده بودند دلوازم نثار گذارده و خطیب سعادت سرشت مژده سلطنت بگوشش عالیان رسانید
و روپی در اهم و دنانیر و روپیه اسرفی از سکه مبارک نورانی و ضیا پذیر گشت خانخانان سرنجام
وکیل السلطنه شده و تدبیر ملکی شایسته بکار آورد و شاه ابوالمعالی را که سر بهوسی نداشت و بادا و ده ها
دور از کار بسنجاط داشت دستگیر کرده در قلعه لاهور فرستاد و بهلدان کرر از مراعات منوانست لبول آورد
ان فتنه خزشت راه فرار بهود تمام اموالش و محل خود گذاشته پا بدامن خان معلوم بدلدان رای قلعه
اگاه گشته برادرش ابوالمعالی را دستگیر کرده کهر و خورند و ضحاک نابسان انضبط دارد و او را بصوابدید
جمیع امرا میان محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه میرا من خان و میرزا منعم خان بنا و
و مالوس بیک و خواجه جلال الدین محمود بخشی و چیس دیگر تعین شد که مبکات عظام را با اهل و عیال
ار اوسپاه از کابل بیارند که خاطر جمعه و کیه بهندوستان انس کرده و روز بروز از طوس انحضرت منصب
رایات عالیات بصوب هندوستان سوانح بلزم تادیب سکندر افغان واقع گشت اکنون بتفصیل
ار اکه بانتظام مملکت بادشاهی قیام داشته تحریر گزیده زبان قلم را به ابراد بقیه داستان آشنا سازد
و میرزا سلیمان بن خان میرزا ابن محمود میرزا بن سلطان ابوسعید شهید بکهوکت بدخشان قیام داشت
و حکومت قندهار بخانخانان پدر مخان متعلق بود و از جانب اوخان بمرتد قلول بمهمات انجا اشتغال
می ورزید و کار فرمای کابل بمنعم خان متعلق بود در دهلی و مصافات ان تردی بیکخان و در اکثر
اسکزخان اوزبک و در سنبل علی قلیخان شهابی دورکا علی عبد الله خان اوزبک و در کول جلالی
قیاخان کنگ و در نارنول محمود خان قاقشال و در بیانه حیدر محمد اخته بیکی کابل بود و منا شیر عنایات

ازدا خشد و هر چند بپاس رعایت خاطر حضرت جهانبانی در تحصیل مرضیات او کوتاهی نشد اما او
اکوته اندیشی خیام نرسناد که حضرت بادشاه دنیده و دیکه وقوف نیزی بهمیرد و هیچ یک دیگر نیشته
بیاده انحضرت خواهد بود انحضرت بادجود هیچ سن جواب داد ندکه قانون عشق دیکر است و قاعده
توره و دیکر عجب که میان این دو معاوقه فرق نکرده بیقطعا سخت کشیده و از پیغام خود پشیمان شده و چون
از زبان همیان دران ایام بوضوح پیوست که سکندر افغان در قلعه رهتاس گشت از مستی غنات شاه
میان کوه سوالک است تحصن جسته است رایات شاهی بمنع او توجه انخود و دکشت در کوهای پاکاه
میتر زوار د هلی رسیده خانخانان پسر مخان را خبر افتادن بادشاه جمجاه از زینه پایه در رسید حضرت صیب
رسانیده خان فردیت نشان بیشتر رفض مناسب بندیده بطرف کلانور مطعه عنان تافت و در نزدیکی
کلانور نظر شیخ جلال بهادر منصور عالی رسانیده و خاطر شاه و سپاه اندکی بتپیدگی گشت مقارن انحال
امرا و خبر آوردند شان مستعد جاده رحلت شهریار جهانستان محمد همایون انحضرت از بستان الواقعه هوشربا
رقتی عظیم و کدرت وجع و فزع کلانه مشیرت است عجل آورده نه پیرانخان خانخانان و اکبر خان و
باهم اکبر ابواب موطئه و اتفاق زکرشاه خاطر اشرف را تسکین داده ند و تمام روز نوازم تعزیه و سوکواری
بجا اورده اقسام اطعام بروح انحضرت و مساکین تعیین نموده ند و بمقصدای انکه جهانرا از زندگی کوخدا
یکی میرود دیکر اید بجا امرا و اعیان و سران افغانی در زیده زور جمع قریب لطف الهنا بحجاب
رویت دوم دیکر اید بجال سیوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سی هجری دهم آبان ماه جلالی در هنگام
ان شاهزاده والانژاد را بر سریر سلطنت و جهانداری جلوس داده و تاج سروری بر سر کرامت فرق ایشان نهیت و

ایشان نام هیکی از امرا شرف صدور یافت و قدغن رفت که از زنه روایات متعلقه خود ما خر نشمند
و در امداد و اعانت همدیکر تغافل نکنند متعاقب بعد انس سکه بر افغان رایات جهانکشا بالصوب
ماصواب متوجه میکردد و چون رایات ظفر آیات در حوالی قصبه دهیری شرف ورود انداخت غازیان
صف شکن بکردکی هیرمحمد خان بتاد پ سکندر افغان قصبه کشته افغان جهالت منحت بمکی ای افتاده
کرده بنیت خود بانسباب جمال دولت و سپاه ظفر پناه و فتح و نیروزی مراجعت کرده بازدهم
پیوست قریب سه ماه سکندر طالی در همان حدود اقامت نمود و شت از ستاخت فرخنده ان ایام انکه
نقاوه دودمان سیادت میر عبد اللطیف و میر غیاث الدین علی سرشکن لفنون علوم و فضایل امتیاز
دریشند از قزوین رسیده شرف ملازمت دریافتند و شمول عواطف خسروانه کشته و انقدری
از زمرد ان کوهستان مثل رابعه دهرم چند میسر از لشکر کوت بملازمت عالی رسیده غنایت لطاف
مرد دستش کردیدند و خطاب الفتیا و کوشش آباد خطه و منبع کرامتی کهنو و لدیع رحمانی دهلوی الرحمه آباد
کوارت رسیده ادراک ملازمت عالی نمود و چون بهنکام غربت در کجرات با خانخانان سلوک شایسته
نموده بود بدستیکری خانخانان بمنصب عمده صدارت کل و بیانه عالی سرافراز کردید و در خلال انحال
از جانب دهلی خبر رسید که حاجیخان مملوک شیرخان افغان با نوی هزار سوار نارنول رسیده نوید بحکومان
قاچاق تاب خبک صف پیاورده مقتضی کشت و چکه عرضه برادر خاک سند را به بهار دهل کهوا کیر از
تعیان خانخانان نارنول را متصرف کردیده مردمی بکخان از دهلی میلکر شتافته حاجیخان را کوشمال داد
و اکشوده حاجیخان نارنول را متصرف کردید مردمی بکخان از دهلی میلکر شتافته حاجیخان را کوشمال داد

واسلاف شاه و خطاب سیح الاسلامی و رشت و از خیابان پادشاهی محروم الملک شده باسکندر بهدار استاد
از راه کرمانشاه یاد نوشتجات نهانی فرستاده تحریک مواد فتنه و فساد کرده است ملارا کرفته یقین
شکوه و دیکر مقربان کرفتار زمانه اند و مختار و مخفیات او بتفصیل در آورده مدت صورت و اقعه
اشرف مرقوم و در نشد پیر انجان خانخانان طالع ام عزت سکندر خان او دیک یا عیالا نوقت روان
شهریار جوانبخت را بصوب همدان متوجه ساخت و در باب انتظام سکندر و مهم ازبکستان الغیب و ان حافظ
شیراز تفال جسته این بیت سرفال برآمد سکندر رانمی بخشیم آبی برو روز میر سیم بکار
اهل هوش را ثبت قوی شد و صاحبان دکار استطلاعی کیل هم رسید و مهدی قاسم خان کرجی
و اکذاشته جهانکشا بصوب همدان شتافت و در اثنای راه از لاهور خبر رسید که
خانخانان پسر کلان را از جهانکشا میوانی فرزندی علنا مرده و بحضرت یعنی دانسکون بخشی و
کرفته بدیدن عید الاضحی موسوم ساخته و از آنجا بحضرت ان هم بود سعادت آموده بخطاب خانخانان
و مهمات عمده از دست او تشویش پذیرفت چنانچه در محل خود کذارش یابد القصه چون حرده
خانام دولت کرد یکسکندر افغان کرد سنه هزار و شصت و از نکرده دولت کرد یکسکندر افغان کرد
سنه هزار و شصت و از نکرده دولت کرد یکسکندر افغان کرد
شهریار جوانبخت دست از تعاقب او برداشته از راه دلسوزی عبور کرده فلل و رود سر ساخت
ذکر سانحات سال دویم از جلوس حضرت
چون ارجس التفاقات در ان کل زمین بشت چاه شبه
بست و هفتم ربیع الثانی سال هفدهم و هشت و چهار شرف اقتاب و تحویل حمل دست داد و شروع سال دوم از
جلوس اقدس حضرت التفاق افتاد خداوند تخت و تاج محفل جشن ارسته جمیع سران و سروران اقوام را نوازش مرحمت

و تهنیت یاد دولت و سکانه و لقاب و انواع خلعت فاخره از قلمرو مدرفت دلیره و سال در ممالک
پیمانه عمرش لبریز کشت القصه چنانچه از زده ماه الهی موافق سنه بیست و هفتم ماه رمضان قلعه مالکوت
بادشاهی در آمد و از سکانه ظلمات ابوالقاسم برادر کوچک قاسم خان حویلی جلیسه ازی انحصار ماموز دیده دوم شوال
رایات بادشاهی بطرف لاهور توجه کرد و در شش الدین محمد خان اکبر کرد ضمائر الذی پیمان کشته
و در طلان شده ذکر خاطر اشرف را از خیال فروکی عقیدت شعار شرف ساخته زمام سلطنت را بدست خود کرفت
و در ان هنکام شنیه پانزدهم جمادی الاول سنه خناوی بر دامنی اوقات میکذرانیدند و چنین نوبت بر سلطان
بیجاپی فیلیان نسبت کرشته بخشک پی انداخته دکاه مرکسیان الکذرن شیخ دمان بدخوی سوار کرشته بسکار
تاریف پی بردند و بسیانه العبور ناکرده بیچاره ناشایسته بطوری او و زندموادر خس و ار دکی خانخانان
بر روز اماده تر میکشت و خبر مایه فتنه و فساد پیدا میکردید خانخانان از روی عقیدت این اداها را اصلا
بخاطر نیاورده بهمچنان بدستوری و زندویت کارها را انجام میداد یازدهم سوال بروز شنبه ضیاء دولت کشت
و سلطان ادم کلکدرت انور فایز کشته و مصدر ارسال کردیده بها در خان برادر علیقلیخان شیبانی بکالپی
شتافت و در ان ایام سنه پانزدهم هفتاد و شصت و پنج بصوب دهلی هفت و ان شده در قصبه حاجیپور
سلطان سکم خواهر زاده حضرت جنت شیبانی را بوجه احکام سپهر مقرر در حبالهٔ نکاح خانخانان در اورده
خانخانان جمیل را طوی داد و خبر رسیدن حسین خان فوجدار بهاده و قتلغ خان
بکراست لاهور تعیین کرد اغاز سال سیوم از جلوس حضرت
چون همدران ایام سکال دوم از جلوس
خانخانان بشش کشت محفل جشن اسکی یافت و ارادتمندان توران بارکاه سلطانی تسلیمات تهنیت بجا اورده

نامه مخلص بانخانان و ستوری یافت کرسکنه و دیکر کوهستانیان را تادیب نماید سکنه قلاع
بشوه محاربه کرده سکشت یافته و قلعه و شکوت مستحکم کشت و ان قلعه ایست محوشه استاده شاه بر قلعه کهی
بدیدی رفته خود تعیر کرده بود و سنبهار جواهت لشکر بر قلعه برده بهادر انرا بجاهد و ان شاه نموده و قلعا
برعسکر فیروزی تعلوم شداده خان کوکه حضرت چندین نوبت بر انخانان کرده و ابواب قلعه بسان و کمل
ایستاده طلب برایف میکردند و دستبردی نمایان کرده و خوفی در هراسی در دل انخانان انداخت که دیکر هیکس
سر از دریچه قلعه برنیارد هدا انخال بهادر خان شبانی که در زمین داور بر سر قلعه بود بشمان کشته بحضور انور
رسید در انجا خانخانان بمصدر نوازش کشته در همان حال تعیین کشت و از سانحات ان ایام انکه قباخان
کنک حصار کوپایه را از همدان علم شاه بصرف تصرف آورده مژده تسخیر بحضور انور عرض
و قاقزبان سیالی ترکن خان کوهانی با هزیمت داده اکثر اموال و مواشی و مغانم نفیسه بدست آورده خلاصه غنیمت
بحضور اشرف فرستاد برده مصدر تحسین و افرین کشته در همان ایام از ممالک شرقیه سنه هزار و سنبهان
عرض رسید که مبارز عدیل بامصد خان افغان محاربه کرده کشته شد بهادران لشکر عالی را دل قوی
کشته حضرت بمحاصره بیسنه سکندر را از استماع اینخبر در انطراب و اضطراب افتاده بعترات خود در بارکاه و الا فرستاده
انواع تضرع و زاری نمود التماس جانبخشی نمود و خلاصه ملتمس او انکه در بیوقت از طاعت معاف باشد از حضور
پدر کامکار اقدس کشته شرقی روبیروم البعد چندی علاقه شرف خاهد کرد م خانخانان بر سکان کرانق
و دقایق مهمات سلطنت بوده در اجرای اقتدارش می مشغول کشته سکندر بزور خود را بکابل کرانید و تصور ساخت و در وه
جانبخشی زبان متعرفان خود در ستاکه کند مطلبی کشته خلاصه انقاریه بصوب سیالکوت نهضت نمود

عالی اعداد کرده و در ان سال با هم انگاده بهم خان و صفیخان انبار خود را باد حمران یا صفیخان تعلق
کمتر اساخته معتمدی عالی بیاراست و معتمد گیرنده و راهمان ساخته دقیقه در مهمانی و ضیافت فروگذاشت
و در خلال انحال خانخانان بهر خان انصار ملک ملا محمد از ده گذشته اساسه لامات و جلاست بالاتر و
کشیده بطرف مجاز روان ساخت شرف الدین حسین میرزا داد - خان بداد نوشیده کرده محلی موقف
انتظار بطیفه عیش کرده داد و دناکور رسیده بصل قافله ملحق شده بکمال محبت خان سپهسالار میرگرفت الامانت
کرانی که بصدارت استفاده اشت شریک غالب شده و در جمع معاملات مداخلت میکرد و در دعمان این مقدمات
را بعرض پرشرف رسانیده فرمان پشیر بار اسم لخه از خانخانان صحبتی میساخته و صدران سال بهادر خان بسیالی
تسخیر مالوه و تادیب بازبهادر و راسجاول خان افغان کردران دیار رایت اقتدار افراشته بود در حضن
گردید چون تسخیر ان ولایت بروفق دلخواه شده بود بر هم خورده کی مهمات خانخانان بسامان امده و الفتح آن
سلسله پرپای کار ارش برگشت و از ساسانحات اقبالان سال فرخنده فال دو حرارت یکی آمدن شیخ محمد غوث
رحمه الله علیه از احمد آباد دوم شروع کشتن ولایت شرقی تفصیل این اجمال انست که خانخانان بهادر در مهمات
جونپور از تصرف افاغنه ملاعنه بر آورده بسیاری از افغانیان بخضور اشرف فرستاده در سرکار نشیع حقایق
آگاه ایستند که چون هندوستان از تصرف بادشاه جنت اشیان بدر رفت و سیر شاه بر این ولایت و ملک مستولی
گشت بعد از ان که ان بادشاه درویش نهاد را شیخ محمد غوث دیر اورکالنجر شیخ مهول اعتقادی
صافی دارا تقی و اتقی بود و الحق ان هر دو بزرگوار در ریاضات شاقه کشیده مدعوب سمار الهی بی تغیر و تبدل بوده اند
ان سرکرده افغانان و پرنی از شیخ محمد غوث طلبیده از انجمله که رئیس شیخ ترک هندوستان گفته بطرف احمد اباد متوجه

واطمان و بسرف فنیا بمقدم شیخ بازنجا بمتمنای مشروح پیش گشته به انواع احترام دریافته و در ان مدت
بجا اورده تدعلی الخصوص شیخ وجیه الدین که اعلم العلمای انمدیار بود هر دو آرادت صندشیخ گرفته و
دران دیار مدتی متمکن گشته تا حالت تحریر بر سیدند تا حالت تحریر بر سیدند هدایت تربیت نشکن
و چون مرکز قرار گرفت و بساط سلطنت و جهانداری بذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی
رونق پذیرفت شیخ در ین سال عزم هندوستان کرده در سواد اکبرا باد شرف دریوزه انداخت بادشاه
کامکار بکاشانه شیخ قدم رنجه فرموده دست محبت در گردن دوخته و تیقه در اعزاز و تعظیم فروگذاشت
و چون شیخ گرانی را با جناب شیخ فیاری نجاطر بود بطرف کوالیار متوجه گشته تولطی اختیار فرمودند و مبلغ
خطیر در وجه مصارف خانقاه و مسوغیان حساب شیخ تقرر گشت و کاکاهی در اکبرا باد بسر برده
آورده تا اکثر روز دوشنبه نهم شهر رمضان المبارک سال نهصد و نهاد و هجری متوجه دار البقا شدند
رحمه الله و برکاته و ریاضات و مجاهدات که در کوهستان حیاده کشیده اند در اخبار اولیا مختار و اکثر کتب
سیر مشهور است و این خورده چین کتب بزرگان فلکوار سعادت دارد اگر احوال بزرگان دین متربت
داده مفصل تقلیم آورده در اینجا بهین قدر اکتفا نمود ذکر سانحات سال پنجم از جلوس خلد مکان

چون سال پنجم از جلوس بادشاه داد گستر شروع شد محفل جشن آرائی یافت و شاه عیش و
گسترده شد و بدفرخی انوازم سور و سرور شاه دارا تتوجه بسامان سلطنت گشته در نهضت گیرانه
ارمغش کلی داشت فلک دوار را تیه پرانمود کی فی الجمله انقلابی در ولایات دست داد و بادث خوابیش
خاطرها گردید حرص این است که حاسدان سانحه دوراز کار بزدرخانخانان فرو ریخت شعار ایشان

مرفخ خورخرام اشرف ساخته و کلا بجای رسیده که فیل بسته بی را بحضیه خانخانان سرداده مدرخانخانان
خود را بتهیه ان تهیه میرازخیال ان کلاسیاه خلاص داد و فیلبانان را گرفته بگشت و اسپه بی را بر ای اهل کمال فرو
آورده خاطر اشرف را از خیان مدعوی رنجیده ترساخته و بجواب ایم که شمس الدین محمد خان اتکه در ازار
یافت که بحضرت متوجه دهلی شوند بدین روز در شش بسته باد جادی الاخر سنه نهصد و شصت و هفت هجری
بادشاه کامکار را از آب جون گذرانیده بمهانه شکار زاده کول و جلیسر بطرف دهلی متوجه ساخته و الوالفتح
میرزا و اکثر امران میرزا همراه کرفته در روز شنبه بیست و یکم جادی الاخره بر حدود دهلی لنوقدوم شهریار کشور
گشت بشهاب الدین احمد خان و باقیخان قتلغ تاش سایر برادران و خویشان خود شرف اندوز ملازمت
گشته با ماهم انگه هندوستان گشته در باب بکسور کردن معامله خانخانان با هم شورت در رنده مشایر
تهدید امیز از جانب بادشاه پسران اتوابه و خپارسان صدور یافته زبان بادشاه آنحضرت زمام سلطنت
را بدست خود گرفته و دست خانخانان را از زیل امور جهانداری کوتاه ساخته بر کرشته فدویت و اخلاص
وارد درگاه والا آمده حاضر شود و فرمان طلب بنام منعم خان خارشل کابل صادر گشت و دینار ستان
جاه طلب از هر دیار و هر شهر بدرگاه اسمانجاه روبنهاد نخست از همه تیاخان کنکاه از خانخانان جدا شده
بملازمت عالی پیوست و با هم اگه متکفل مهمات سلطنت گشته بصوابدید شهاب الدین احمد خان کار با از سر انجام
میداد و مناصب شده و خطاب خانی به امرای بخشید شمس الدین محمد خان اتکه بحراست صوبه پنجاب بعز رخصت
و علم و نقاره و وسن توبخ خانخانان میرا نخانرا به او بخشید و شهاب الدین احمد خان خارشل دهلی شد و بزرخ
و بارهه قلعه داری استحکام و دلو خانخانان از دقوع این معامله سر آسیمه گشته مرزبان محمد خان دهاجی محمد خان سیستانی

و خواجه بین الدین محمود و دیگر هم نشینان خود را بدرگاه والا فرستاده انواع عجز و انکسار و لوازم دلجوئی بجای
و فروتنی اتماس نمود حریفان فرستاده های خانخانان را خصت معاودت نداده جوابش را بآنجا رسانیدند
بیرام خان حیران المطوار در کار گشته خواست که خود را بملازمت رساند بسعایت مقربان فرمان شد
که پیش ما نیاید و در سرون محمد خان و میر حبیب السهت موافقت از صور تعیین گشتند و هر چند شیخ گدائی
و پای بیک نجاخانان نگفته که زود تر مدد باید رفت و بدایه شاه از ملازمت بادشاه جدا شده
زمام جهانداری بدست خود باید گرفت خانخانان از سعادت جبلی بهره ور بود و رائی بطلان جرات نشد و
عار نمی بر خود پسندید و اکثر امرای بادشاهی را بحضور اشرف رخصت فرمود و هر ایران حریف بطرف الموره
نهرد شده و بیغوقت عبد الرحمن و ایر سکندر و هاری خان متوجه بطرف شرقی راه فرار بسوی دره و ادنی
پیر و جرایم خانخانان مرقوم گشته و به ترغیب ما هم انگه فرمان عالیشان بدین عبارت بنام خانخانان
صادر گردید شما بیچ کدام سبب این بخشش و ازار نشده اند مشورت نموده و بمال و حال خلاص کرده بخوا
و اضلال اینها بیرون آمده باعث بر هم خورده کی والا شده اند و دولت سکندر افغانرا رخصت کرده اند
که بطرفی رفته مشورش نماید و همچنین بهدی قاسم خان و نیاخان بیچ بهنه نگذارند تا سبب شورش فراهم
اندازد خدای خود و دین خود نگاهدارید که بعد از چهل سال صحبت که با ایمه اخلاص و ارادت تقدیم
رسانیده و باشید نام ایشی بر خاکدان زنده دارید اگر شما رعیتی و دولتی ازانی دارید بعرض شیخان
خواهند رسانید که سبب بیاقی ازار خاطر اقدس خواهد شد اگر موجب اتماس خود و موجه جریمه شرمنده شوند
و کسان خود فرستاده اسباب نذر را الزاما و سپرند طلب نمایند بهتر است بعد از اجابت به درجه اراده شاه تواند

خواهد بود بعلی خواهد آمد خانخانان از سیدین ان زمان در مقام جرح و آمده بتجرد کشت که ایالکار رود و چند
همدین حالت امرا کر کصور رسیده بودند از نگهداشت تا هم آنکه پریشان خاطر کشته و خواهشگر که برهنه
دریاب اوغا میدان از نگه نشته سرشت بهادر خان سلیمانی را خلعت و کمالت داده بجیت لشکر
کسیخت قیا خان کنگ سلیم برای فرستاده و سلطان حسین خان جلایر را بحسوس کرد و محمد امین جوینی
آورده درشت فرار شده چون خاطر شرش از برای مخالف فارغ کشت بهادر خان را بطرف آگاه فرستاده
وکالت برشخود کرفت و تاریخ دوازدهم رجب سپهر مدار کامکار را بطرف جهر منوره سلطنت و رسوخ
نامرالملک علامت اشرف رسیده به استقبال خانخانان کریت و شاه ابوالمعالی از احداث
کشیر رسیده کمال بی ادبی علامت پیوست و بوجب حکم اشرف در تاد بیخانه زندان جایافت خانخانان
از توجه بادشاه آگاه کشته بتقضای برخ قدرت تمامی رفقا را علامت اشرف فرستاده و بجز خیر
از خویشان و اقربا بیش خود کذاشت و استقبال کرده شکوه و تمن توجه و علم و فتاره و سیاه بوام
بخصوصه اشرف فرستاده التماس مغرجانا نمود و بوجب حکم اشرف خواهش کرده بتجاب بقصد اصل
شود ماهم آنکه بادشاه کامکار را بطرف دهلی آورده داد بهم خان و شرف الدین حسین میرزا و ملا مرشد
الملک و شاه بدران خان و محمد خان قاقشال را بطرف اکبر فرستاد که سر راه خانخانان شوند و چنانچه
یابند دستکیری نمایند چهار شنبه بازدهم شهر شعبان عرصه دهلی مقر سرادق سلطانی کرده محمد حسین خان
و بهمت فوج شورش عبدالرحمن و لر سکنه افغان بطرف سنبهل رخصت یافته و فرمانی دیکر مشتمل بر عطوفت
و پند و تهدید و تعریف بنام خانخانان شرف صدور یافت که بجهاتی اسپیده دل کرد ماصل است چون بکیخ ترا در
دوار

دوار چاکیر داشته فرامین صادر شد که سر راه خانخانان کشته نکذارند که به پنجاب درآید چنانچه
میرزا عبدالله حیاء را منصوب کردند و شیر محمد دلوانه که برد اشته و برد رده خانخانان بود اهل و عیال
و عبدالرحیم ولد خانخانان را بدست آورده رایت مخالفت برافراشته و درویش محمد اوزبک را
مصطفی علی فرستاده خانخانان را محبوس بخود خانخانان حاضر اوغا و در دار و کیر شد و کشته بحسوس نور
نوشته که بنده همان پیر غلام قدیمی است و در ریوع بیشتر اصلا تغافل راه نیافته اما بجهه آنکه تا بتواند
خود سران و مفسدان کرد بیخ بکشد تا هم آنکه بخش کنکاش ایشان بسته فرستادن افواج بسر راه خانخانان
بتجویز خود پیش کرد کای شمس الدین محمد خان آنکه فوجی جرار تعیین بتجاب شتابند و یوسف محمد خان و لد آنکه
و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و یقیلیخان میر بطف و حسنخان خویشکی خانخانان
و جمعی دیکر تعیین نفوج کشته و از راه احتیاط و رکشته بسته و یقین بادشاه را بطرف بتجاب
برآورند و خواجه عبدالمجید دیوان بخطاب اصفهان و مراست دهلی مفتخر کشت بهادران لشکر منصور بفوج
متواتر در کرفته و کذارکه میان ستلج و بیاه واقع است رسیده و ظاهر منوی کوا چور ضرب سراوقی ساخته
بیرا خان خانخانان که در کرفتن جالنهر تقصد و تهلت خبر آمدن افواج بادشاهی شنیده فوج خود را آنوب
ساخته و فوجی عالی را با خود کرفته باجالندهر فیل نامی اماده پیکار کردید اسامی رفیقان خانخانان
که از شری خویش طاقتی یا دیوده ند بدین تقصیلت ولی بیک و شاه قلیخان محرم اسمعیل قلیخان و
حسین خان و یعقوب خان و بخشی بیرغ و جماقی و دیکر شمس الدین محمد خان آنکه تیر تکمه بر دولت روز افزون
بادشاه والا کهر نموده بر ترتیب منصوف داده کوش محاربه بخواهت اوایل دی ماه جلوس اسطنبه بدو سکر

وکالت عالی مقرر کردید و دیکر امرا مصدر نوازش شدند بهجده بهمن ماه الهی شمس الدین محمد خان آنکه معه همراهان
بملازمت عالی فایز کشت و ملاعنایم را با علم مرصع که خانخانان جهت تذرو نفته نموده امانت خان
ضامن علیه التحیه مرتب کرده بود بخطاب فتح خان و عطای
جابه افوه جاه فتاحی مفتخر کردید و یوسف محمد خان و دیکر امرا صلح نوازش کشته و اتفاقا عیال سپر حاصل
یافته و اسمعیل قلیخان و حسین خان و اجمد بیک تر خان و دیکر رفیقان خانخانان که در سکر کشته بودند بعد
چند روز خلاص یافته هر یکی بمنصب عمده و خطابهای عالی مفتخر شدند سر ولی بیک خویش خانخانان از
بعد ابدیکه سرق روبه فرستاده بهادر خان سپاهی تولچی را که سپر کوره به آناده و سیاه
دراورد و اسمعیل بزرکامتر بان بساط عرت بس کران امدا باجاره از الوند دیکر حواله کردند و
خانخانان را باتمامی لشکر در شهر ندکذاشته شهریار کامکار متوجه لاهور کشت بست و ششم شهر ربیع
سال نهصد و شصت و هفت مرصه لاهور بضرب سراوقی عرده علال کرده اعظم خان آنکه دوازده سال
بجا اورده بتقدیم خدمات شایسته پرداخت و خلاصه پنجاب بکماشته کذار در براوران و پسر ارشد خود
دلیعهد چغتای جاکشا بصوب شهر مذکور معاودت نموده و دهم محرم الحرام سال نهصد و شصت
و شش در سواد شهر مذکور فرود آمد و چون در زبان همکنان معلوم شد که خانخانان بیرخان
فرزند ارجمند کیتش خصوصا کوارده در کوه سوالک پناه برده روزکار بخود را بسر می برد بایات جاکشا
متوجه کوه سوالک شده و راشای راه راشیخ خان میر منشی خواجه سلطانعلی که از معاملهٔ تردی سکالان
نخور اده و متوجه شیر محاز شده بود مذاکره واقعه بر سیدن دولت خانخانان بیرخان لکام کسیخته

نموده رشحهٔ ملامت در یافته و قبیلهٔ ایلام نصرت‌فرجام داخل کوهستان شده راه‌ها را بدان تنگی
کشتن هجوم کرده اما عده قتال نشدند اگرچه شکست بر اتباع او افتاد اما رفیع سلطان حسین خان مدبر
علایر شربت شهادت چشیده خانخانان پسر خان ازین خبر وحشت اثر آگاه گشته از راه منع مقدمات جلالت
نام غلام معتمد خود را بحضور اشرف فرستاده بالکلال تضرع التماس نمود که از سبب عرایض مغرضان
گشته مجالت دافعهای کلی دارم و الحال تسویهم کرده سبب بنده و خواهان بادشاهی بعرض تلف وانیده
واخترشت درکوهسار تصدیقه گشته اگر قلم تقصیر صحیفه جرایم بنده گشیده یکی از بندگان ما را نفرستید پرونه علاء ملازمت
اشرف فایز گشته بمنزل مقصود رسیده و التماس خانخانان برحمه پذیرا مقبول گشت و منعم خان
و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی تعیین شدند که خانخانان را با قبول و همه مطمئن ساخته
بیارند خانخانان پرسخان رفتها کرده منعم خان را دریافت و بلطف بادشاه امیدوار گشته او نیز روی
درکردن انداخته ادراک دولت ملازمت نموده دگرباره‌ای را گشیده فتوحهای رقت برادر و دشمنان با کامکار
خانخانان را در آغوش مقفت کشیده آنچه مجلوبی کرده بودند بمشورت قرار عرف دست بتلاف
فرمود نزد منعم خان بامین دست او اجازت نشستن یافت و دیگر ابراز بقدر مراتب خود جایها یافتند و محفل
حشمت ارایش یافت و وقت اختتام مجلس بادشاه جواهر خانخانان را بالعطای خلعت ملوس خود نظر
حصص سفر حجاز داده و حاجی محمد سیستانی در بیرون محمد خانزاد الطریق بدرقه همراه کرد آنها نانا کور ساینده
نمودند مغلوبه دولت حشمت دکامرانی خانخانان فروگشت آسیت دنیاه ما فیهای او تمدد احوال خانخانان
بمحل خود گذارش یابد ذکر اجمالی جهانگشت بصورت دیگر چون خاطر از صرف وقایع متوجه

فراغیافت که چون خانخانان بعزم سفر حجاز در بین نزول نمود چندروز بگجه آسایش دوران سفر افاقت
ورزیده هر دو برادر سپهسالار را بعزیمت رونوی بگجرات روانه گردانید که بکاهای کنان ان شهر اهتمام
گشت و بنگام مراجعت وقت فرود آمدن از کشتی بهادر خان نام ملعون از قوم افغانان بوحالی الطبع
ملاقات نزدیک آن بهادر صفدر کیش رسیده بخنجر اورا بشربت شهادت بکام تشنه کامی آن جوانمرد قرار
بخت و در اندوقت حکومت ان شهر متعلق بمرتضی خان فولادی بود افغانان دیو سیرت از هر طرف هجوم
دست نهارت و تاراج بستدان سعادت شربت شکر نوش کنان و دشمنان بسیار بخنجر و هول قیامت در اردوی خان
شهید بدوار گشت و در طرفة العین اثری و نشانی از اسباب تجمل در بساط نماند و دران نگاه پرشور
زاده و دیوان خان شهید ماندند خواجه ملک و یادگار خورد و محمد امین دیوانه بسر خان شهید عبدالرحیم را که
چهار ساله بود بالاله او و بعضی از خدمه محرم سراپرده سیان بادرفتار سوار ساخته بطرف احمد آباد
نورد گشته با فاخته ملاغنه جنگ کنان خود را در شهر احمد آباد رسانیدند و مدت چهار ماه در انجا
متوقف گشته احمد رسیدن فرمان عالیشان عبدالرحیم را مونه متعلقان خان شهید بحضور آنوار در زند
فرزند سعادت پیوند بهمین مژدهٔ بشارت شهریار جوانبخت بخطاب خانخانان و منصب هفت هزاری
مصدر آنوار عنایت گشته دیگر در محل خود گذارش یابد روزی که خان بهادر بشهادت رسید وقت
جمعه چهاردهم جمادی الاولی سال هفتصد و شصت و هجری قدسی نزدیک مساکین فراهم آمده در حوالی
شیخ حسام تالب خون آلود او را بخاک سپرده بمنزل امین حسین قلیخان خانجهان بشهید مقدس منتقل
است دنیا وفایی دنیاه قاسم ایشان این رباعی در تاریخ واقعه او گفته ؎ بیرام بطوف کعبه چون

بساط عزت از هم خانخانان فارغ گشت اعلام نصرت فرجام بصوب منزل مقصود برافراخته روز دهم آوازه
موافق سنه چهارم ربیع الاول سال هفتصد و شصت و سه ساخت دهلی مضرب خیام دولت گردید و پسر کلان
پسر خواجه دودیس محمد خواجه دوست و خواجگی محمد حسین و حسین دیگر از سر گردکی ابوالفتح برادر زاده
منعم خان خانخانان بکمک غنی خان داد منعم خان خانخانان بطرف کابل روان ساخته روز جمعه دوم
ربیع الثانی سال مسطور متوجه دارالخلافه آگره گشتند روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاخر در حصار اکبرآباد نزول
افتاد منزل میرخان منعم خان خانخانان مزین شد و در منزل او تعریف برده فرق خانخانان را ایشان
خانخانان نوازم جبودیت بجا آورده دیار اخلاص را بکمک رسانید استخوان در خلال اخکال عرصه دارشت میرزا
سلیمان از بدخشان رسیده خبر جاده نگرشته شدن میرزا ابراهیم فلدخود نوشته التماس کمک و شرح
قتل میرزا مسطور خبانست که برده بدلیسر تسخیر تخ کمر بسته بودند رسکی معبد بیمان آمد سکشت بر لشکر
بدخشان افتاد میرزا سلیمان گریخته بدخشان رفت میرزا ابراهیم دستگیر گشته بحکم میرمحمد خان بقتل رسید
و میرزا سلیمان این تاریخ گفته و بقتل امیده بردیکی از فضلای بدخشان این رباعی گفته ؎ ای
لعل بدخشان بغم تو خون رفتی ۔ از سایه خورشید درخشان رفتی ۔ در دهر جو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی ۔ میرزا ابراهیم طبع موزون داشت و در روز پیش از کشته شدن قصیده
گفته که مطلعش این است ؎ رفته بخاک حسرت چون عاقبت دلی مرد ۔ آرام بخش مردن باد از برای دل
فرمان شد که بگجیان مطلع انوار قاهره ترتیب دهند که بکمک میرزا سلیمان روان کرده شود و از سانحات
ان سال و شهادت یافتن پیرمحمد خان خانخانان است و در سیدن عبدالرحیم پسرش بدرگاه والاشرح این واقعه

در اوایل شهادت تکش نام ۔ در واقعه آنفی بتاریخش گفته که شهید شد محمد بیرام دار الخلافی
مهابی ابوالفضل در شهادت ان خان بهادر ناوه ولایت دیگر نوشته اما بر عقل ظاهر است که سبب عمده
ان باهم انکه خان بوده اند و چون دشمنان دار المکافات دو سال نگذشت که آنکه خان را اوهم جانی
تیغ بیداد گردانید و اوهم خان بگکماد شاه بقتل رسیده و باهم انکه ازغم فرزند خود امید چهل روز از قوه اوید
عدم خرامیدایی این نژدوس شوهر خویش چنین نزاع طالب خود را گشته و خواهر گشت ؎ بحسرت خویش و هم
در گذر گاه ۔ که زد بر جان بوری مرگی راه ۔ هنوز از حمید متعارش نزدوده ۔ که مرغی دیگر آمد کار او
ساخت ۔ در اواخر این سال نهم ماه الهی سال نهصد و شصت و شش هجری بر منعم خان و عبدالرحمن و فتا
کنگ و شاه محمد قندهاری و حاجی خان پسرش و دهادفغان و جیب علیخان و حیدر قلیخان و محمد قلی تو قتا
حیدرخان صاحب حسن و سرک بهادر و رستمای خان و دایمنده محمد مقیل و خواجه کیف گیر و هنر علی شمدو و میرم
ارغون و شاه قنای بر دیگر بهادران به تسخیر مالوه تعین گشتند در سرداری الغ به ادهم خان پسر مانکلی
مقرر شد ۔ سانحات سال ششم از جلوس ؎ در ابتدای این سال ملازمان خانخانان شهید عبدالرحیم
و گذر خانخانان و متعلقان او را بملازمت اشرف رسانیدند پسر پارچوانبخت بمهمت بدرتربت او گماشته
منصبی بالایی و خطاب میرزا خانی سرفراز ساخت و زمانی اقبال این سال انکه در نیوقت فرزند شجر
بعرض اقدس رسید و باعث نشاط شاه و امراگردید بتفصیل این نوید انکه چون ادهم خان و دیگر امرای
منصور و حوالی ساگر بحضور رسیدند مالوه بهادر و ایالی مالوه که جماعتی کثیر از بهری بیکران صاحب جلال ادهم
اورده در باده میمای دشمنان پرستی و لقمه شتوی روزان و شبان کار متعرق بود و قتی از خواب غفلت بیدار

شده که افواج منصور بر سرش رسیده ناچار از سایکنور برآمده بسرکردهی آماده حرب گشته خود در فصل سایکنور
سلیمخان خاصه خیل حاکم رای سین چندیری را بر همین داده خانزاد بسیار تعیین کرده تا خان
خاصه خیل و صوفیخان را سر راه بر اول ساخته و دامنه محاربه خواهد بهادران معسکر بالون نزول
را ترتیب داده کوس جنگ در نوا رش اورده ند پاسی از روز نگذشته بود که آتش محاربه مستعل
یافت قالویان پاره کر دفرکرده تاب جلادت بهادران نیاورده رو بگریز نهادند بازبهادر در اصلا
مناسبتی نگذاشت به اندک زدوگیر عنان از صوکتافته بکاب خانه دیس شتافت و سعیف
را بر سر اهل و عیال خود تعیین کرد کریتن بیداد تخلی حیات ان بیهوشان از پنجه برانداز ان ایل القدر
بر سر لبقیان پری رخسار رسیده شروع در قتل نمود فذ و بعضی را مجروح و بعضی را بیرون ساخته بودند
ادهم خان و دیگر امرا چون خود را بسایکنور رسانیدند و چون حقیقت احوال و اسباب ابتر ان
بازبهادر مشغول کشتن و ان نابینان از دست جفاکاران نجات یافته اورده اند در ینگامی که
ادهم بر محل خانه بازبهادر رسید تفحص احوال او ده پسی که معشوق بازبهادر بود و در حسن و جمال مشهور
بود پرده خجلت او بهجوفا و سیم بسهل یافت بوسه و وصال بازبهادر خاطرش را اطمینان داده و در
جراحتهای کشت چون باره مراجات او رو دشفا گورد خان بی باک اظهار استیاق خود نمود
این نازنین طناز را دیده او ناگاه کشته بیاد حریف بیوفا پیاله زهر هلاهل خورده نقد جان را در راه وفا
صرف کرد و داع حسرت بر دل از رو نهاد ادهم خان نگذشت در بیخ کرتی اتفاق خواندن چنین قصه
مکرر قصه شیرین خسرو مطابق انتقاده و در آن نامه مسطور است که چون ادهم خان از احوال حقیقت بیخبر

بدست افتاد تمامی لعالیس را از فیل خاصه و جواهر نفیسه و زنان ماه طلعت از خوانسده در قصد در
اطاطه تصرف آورده و بخزر فیل چنیه و قدری اسباب هیچ بر رکاب سلطانی نفرستاده باد شاه جوان بخت
کراندیل متوجه جهات سلطنت شده بود و انتظار رعایم مالوه میکشید از تحریکت بعضی او مسخر گشته
فرمان قدر قدر امیر نفاذ او در باب فرستادن باجران و اشیای نفیسه فرستاده وجه باسن خلاصه الاسکنور
باجنده پرکنه معمور بحاکیرش مقرر شده او چون به پرسخه خان عنایت گشت در سرکار تهنیه تعلقاتش
کتک مفسده سرور انجده دلیه اقتحان و کالپی بعبدالله خان مقوس گشت و چون ادهم خان فرمان قضا
را بخاطر نیاورده از وفور حرص خود بگذشت و انچه طلایی شده بود بحضور نفرستاد شهریار یکا نگاری انکه با
امرا و مقربان مسورت نماید تا فی الغیر خود را بماهم اکبر ظاهر سازد یازدهم سعبان سال بهفصد و شصت
و هجری روز کیشنبه بلایق یکهزار مالوه متوجه گشت و ستم خان خانخانان و خواجه جهان
راه را گرفته گذاشت و ماهم اکبر را فرمان داد که پرگنه گوالیار را بحکم بادشاهی را بر عیت تمام بسپارد چون
موکب عالی نزدیک قلعه رتهنبور رسید قلعدار انجا اگرچه توفیق ملازمت نیافت
اما پیشکشهای بادشاه فرستاده اظهار انقیاد نمود و قلعدار یکا نگاروں که از جانب بازبهادر در انحصار
مستخلص بود در ورد سعادت اسود اعلام نصرت فرجام بادشاهی را مغتنم دانسته کلید انحصار را
بحضور فرستاد و مصدر نوازش بادشاهی بادشاهی گشت و انحضرت خالدین را بحراست انقلعه مامور
کرده متوجه مهیش شدند و تمام شب قطره کرده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق رسنبه بست و نهم
شعبان همین سال کامل عقیدت و مطابقت بر ساحت سایکنور آمد اخشند و در عرض شارزده روز انقدر

راه دوره دراز قطع کرده با حشمه دفعه در دارالسلطنت مالوه در ورود فرمودند دراین اولیس بغور انحضرت
بود که بر جهان و جهانیان جوهر جهانبانی و جهانداری را بمرسن ساخته و القدر سرعت لکار رفت که
قاصدان ماهم اکبر بهم بایی متوافق شده گرد از اتفاقات روزکار و انروز او ادهم خان غیر لغور مسیر
قلعه کالپی را بسایکنور برابر بود ملازمان او هر که نزدیک موکب بادشاهی میرسیدند انفور از
اسپ افتاده سر بر خاک عجز میکشید و چون اشنا نظر او ادهم خان بر حضرت افتاد سر بمیکشید تا چین
ادب فرود آمد و برکاب بوس عالی مفتخر گردید انحضرت دران مکان اندکی توقف فرمودند تا انکه
سید محمد خان و دیگر امرا که در مالوه جاگیر داشتند بملازمت اشرف فایز گشته بعد ازان تعلق مسافت
مشغول گشته داخل سایکنور شدند منزل ادهم خان از فرنزول بادشاه سلیمان بارگاه منور و منفجر
گردید و خاص منصور بر بساط عبودیت حاضر گشته نفایس و نوادر را بنظر انور در آورده انحضرت چشم
توجه بران اشیا نمی انداخته و اصلا اظهار مسکنتی نمیکردند و لقدر مزور از اشیای پیشکشی قبول فرمود
رخت بدن را تبدیل فرموده بمیرشکار تشریف شرافت ارزانی داشتند و دران اثنا سید محمد خان
و دیگر امرا که در مالوه جاگیر داشتند بملازمت اشرف فایز گشته بعد ازان تعلق مسافت
مشغول گشته داخل سایکنور شدند منزل ادهم خان از فرنزول بادشاه سلیمان بارگاه منور و منفجر
گردید و خاص منصور بر بساط عبودیت حاضر گشته نفایس و نوادر را بنظر انور در آورده انحضرت چشم
توجه بران اشیا نمی انداخته و اصلا اظهار مسکنتی نمیکردند و لقدر مزور از اشیای پیشکشی قبول فرمود
رخت بدن را تبدیل فرموده بمیرشکار تشریف شرافت ارزانی داشتند و دران اثنا سید محمد خان
و دیگر امرا که در مالوه جاگیر داشتند بملازمت اشرف فایز گشته بعد ازان تعلق مسافت
مشغول گشته داخل سایکنور شدند منزل ادهم خان از فرنزول بادشاه سلیمان بارگاه منور و منفجر
گردید و خاص منصور بر بساط عبودیت حاضر گشته نفایس و نوادر را بنظر انور در آورده انحضرت چشم
توجه بران اشیا نمی انداخته و اصلا اظهار مسکنتی نمیکردند و لقدر مزور از اشیای پیشکشی قبول فرمود
رخت بدن را تبدیل فرموده بمیرشکار تشریف شرافت ارزانی داشتند و دران اثنا سید محمد خان

ازصوت ان خجالت کشیده و انحضرت بر روی بزرگی نیاورده روانه مهیش شدند تفصیل این
احوال انکه ان خود سر بی باک که کوسالهٔ بیمرست بود با کنیزان مادر خود ساخته وقت کوچ دو
اسامی جمیل بادیده روزکار را کرا از جمله ماهران بازبهادر بود ند از حرم سرای خاص کنوز اندوه
بخیال سهوی حین وقایع خیانت بر پشانی روزکار خود گذاشت انحضرت فرمودند که امروز کوچ موقوف
تفحص احوال اینها پردازند کاریرداز ان حرم سرا این هر دو را بحضرت آورده نزد ماهم اکبر که امور منزل
خاص بود تعلق داشت حاضر کردند و ان رنگه فتنه شرمنده ان بیحیا کان بیگناه را بحضرت انحضای
بدارند بیشی بسزا بر خود دار خود مساز ملک لقاساخت و به ماداش آن هر چه به او رسید از عبارت سال
اینده ماکشوف میگردد و بهار یکا نگار بر احوال انکه در پرش انگاه گشته افتاض عین نمود و لطف کرده
ره نورد شد ادهم خان و دیگر امرا را بدستور سابق در مالوه گذاشته کوچ کرده معان
گشت و در نزدیکی پرسیری را بدست خود لغرب بیشمیر ابدار بر خاک هلاک افکنده و نیز بخیل انحضار
منعطل بحراست و در روز شنبه نوزدهم رمضان المبارک سال پنصد و شصت و شش هجری وارد مالوه گردیده
بوده موکب سعادت پر اضیا دیگر گشت و در یکماه و هفت روز این یورش سر انجام پذیرفت و
از جمله فتوحات این سال فرخ فال خانزمان علیقلیخان بشتابی است بر افغانان سرق رویه
سر حد جانست که افغانان شرقی قریب بیست هزار سوار و پیاده بهراه بوده با لصد فیل پیش آورده
پسر سار رعیل را شیاده نام کرده بسرداری بوده استقبال نموده و با انبوهی غلیه بر سر جونپور رسیده خانزمان
با تفاق بهادر خان و ابراهیم خان اوزبکان و محمد یخان قاقشال و شاهمان جلایر و میر علی اکبر خان

گلپرده دیگر جایگه داران آماده شکار گشت اما چون قشلم بسیار بود از سپهر در رفتن شتاب نداشت در سواد
شهر طرح خیمگاه انداخت افغانان چند توپ از سنگه قراب دریایی کوری گذاشته بدیاری تمام متوجه سپهر
چون نوکرشته بخانه پسر خان فتح خان و جمعی دیگر بطرف مسجد سلطان حسین شرقی روهنا و ند و فتح خان
و قمبو و سلیمخان کهرو از رسید سلیمان و جوهرخان و جماعتی دیگر بجانب دروازه لعل کرده و ند و حسن خان
پسر بکتوتی دادم پسر خان و بسیاری از اولیا شان جانب بندر پسر بلول زوار و ند و از طرف قلعه شاهی
مردانه بظهور رسیدند و بهادران معسکر ما لون اگرچه بر زیر پسر شجاعت حسنخان بکتوتی را گرفتار ساختند اما
سپهر خان و دیگران او را از حمله رستانه کرده بهادران نصرت شعار را بگوجه بندر شهر رسانیدند خانزمان
خیلی کس بکمیل را رفیق خود ساخته مردانه کمر بدانعه بست و مخالفان را از بر سپهر پسر کرفته زده زده غنیم
را از شهر برآورده در نجا لته جمع بهادران از بر چهار طرف حمله کرده سلک جمعیت افغانان را پریشان ساختند و چند زخم تعاقب نموده اقبال نامی و فتحیت بمجید بست اورند خانزمان و بهادر خان و سایر
ازان مقام بمحضور اشرف آمدند و مرتبه انبی در کاشانه دفع اعدا بفیروزی بازگشتند و بشهر بازگاه مکان
فرخنده بی را بر است اگر ما مور ساخته روز پنجشنبه چهارم ذیقعده سال هزار و صد و شصت و سه هجری از آنجا
کالپی متوجه سرشق رو گردیده دشمن خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری امرا را در رکاب کرفته و قتیکه
در نگالپی منزل سراوق بود دولت کشت عبد الرحیم خان اورنگ لازمه پیشکش ترتیب داده بادشاه را
بمنزل خود برده هر چیز فراهم آورده بود بدرویی عرض آورده دقیقه در خدمتکاری فرو گذاشت نکرد و روز
بندر شکار پرداخته در سواد کالپی اقامت ورزیدند خانزمان و بهادر خان از نهضت رایات عالیات کاکه

کشته

شده بدولت خانه خالفت می افراشت او نتوانم افعالی را در شمار کرد که از شه بسیار خانزمان کرشته بود
چون در جونپور بزیمت خورده ببطرفی بدر رفت خواجه عبد المجید افغان انحصار را از رفتن تعلل و
بهانه کرفته صورت واقعه بحضور اشرف اقامس نمود حسینقلیخان نزکمان تقصیر ای انحصار دستوری
یافت و بهادران اخته او بهم خان بسر راهم انکه بموجب حکم اشرف بحضور آنور رسیده انتظام صوبه الوه بعهده
بهرتخوخان شروانی مقرر کشت و در فصال انحال روزی بادشاه بشکار بیرم بحیر اکتفی بطرف فتح پور بقصد
نموده در موضع مندا کر منزل کزیده از اتفاق حسنه جمعی از نفره پردازان بحضور اشرف رسیده استغاثه نمودند
و صاحب قدوه مدار مهمات کرام حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس سره که در اجمیر سکونت دارند
حضرت را بسوی زیارت بخوش زدن اکدنک کرفراهم آورده ازان منزل با صوبه دیگر بطرف اجمیر بقصد
نمودند هاهم اکثر راه مسافت کرده بدرکاه معلی رسانیدند روز پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور بقصبه
کلاوای نخیمه کاه اقبال کشت عمده امرا حضرتخان خان بوجه رسانیدند که راجه بهار چل کجواهه حقوق نمکو
خدمتی بدرکاه عالی بسیار دارد و در نوقت میرزا شرف الدین حسین تجریص سو جا بر او زاده راجه
انجلی بر سر اجمیر کسیل بود راجه کرخیده در شاهآباد جبال مستحکم نشسته است و میرزا مبلغ هزار مهر
جکنات بر راجه مسطور را با چند کس از خویشان و اقربای او طرق کرده که بر ان هندوال کوشیده بدست آورده
اجمیر و ناکور رفته است بحضرتی خان فرمان شد که راجه را مستمال ساخته بحضور بیارد و در لوحه
برادر زاده راجه مسطور شرف ملازمت دریافته مشمول عنایت کشت و در سالکذیر راجه بار چل نزد بعهده
حضرتی خان ادراک دولت حضور نموده و بموجب التماس راجه در راهبر منزل او تشریف برده جبه کلان راجه

اکاه کشته از تعاقب خود پریشان کشته بسیم الغار قطع مسافت کرده در نولای کالپی ادراک سعادت ملازمت
نموده و اقبال نامی مسیحی بپیشکاری و بانیه و دلال و سیده لیاه و مکهو هن که هریکی از انجانات کشتن توپچی
کفایت میکرد با انعامات شایسته نوازش و اورده خلعت فاخره و متمارک کشته در رایات مادشاهی
بصوب اکره معطوف کرده بهفدهم ذی محه سال هزار و صد و شصت و شش مرحله اکره از منزل خواجه
تاج و بخت سعادت پذیر کشت و در اواخر ان ماه الهی سال هزار و صد و شصت و نه اوایل ماه ربیع الاول اعظم خان
از کجرات آمده دولت زمینبوس دریافت و بانعامات عطیات بادشاهی مخصوص کشته معاملات دیوانی
را مفوض شد و منعم خان خانخانان و بهاجه اکه اجینی از رده کشته بر بخش خاطر مهر سپاهیان نمودند و در فکر
برانداختن آورده را مه مدد شهر بارکاه کار در مقام می پروائی و استعفا و آمده آثار و علامات دالا
بظهور می آورد چنانچه در بیان ایام بر فیل هوائی نام کرد را دو کشتی بحوضه زیری معروف بود بکجای
فیلبان سوار کشته با فیل زن باکر بنام بخشک انداخت و ان دو کوه با همدکر خان او بخشک کرفته کنان
را بزه آب میشدند و ان بادشاه پیشه شکار اعلا و سوسه شکار فرا و رده بدین پیشه آن غربت منظر مستحکم
نشسته بود و خلایق از شاهراه دالخالت انگشت حسرت بدندان کرفته بودند راعظم خان در انوقت حاضر کشته
خود را بر پنه ساخته اظهار اضطرار نمود و بسیار سعی نمود خاموش نشد و الا از بالای فیل خود را بزیر خواهم
انداخت انکه ساکت شد و بعد مدتی ممتد فیل مرکوب سواری خاص حریف خود را کرفته اورد و بر دو فیل
ازده پنجه کرفته شده بشکار کاه فیل هوائی را از تعاقب باز داشته بدولتسرا منزل نموده حاکمی بر ده
را ارامش بخشیده متعاقب انخال خبر شیر قلعه جاده رسید بین اجمال اکره رنجصار بسیار عدیل کرسیر خان

رجله اسلام زینت داده بجایکاه نکاح در آورد و نوذر فرق عزت را بآسمان رسانیدند و این اول ملاقات
بود که براجهای هندوستان میدان کشت و براجه و تمامی خویشان قبا راه از قید میرزا شرف آنور آمدن
نجات یافته بدارالخلافه اکبرآباد شتافته بدرکاه معلی بشکار کاه کار آگوا ترا فائز کردانیده بمراحمات
حضرت خواجه قدس سره در یافت و رزی و افر مستحقان و همراهان ان مکان متبرک رسانیده بصوب
دارالخلافه مراجعت نمود و میرزا شرف الدین حسین را بسپهر مرتبه مامور ساخته سرمون محمد خان شاه
بدر خان عبد المطلب پسر او و حرخان و محمد حسین و جمعی دیگر را در اکبرآباد بکمک میرزا تعین نمودند
هنکونت دارس و در اواخر جمادی الاول مالسکه پرش را همراه کرفته بلغبر تمام در جمعه هستم جمادی الاخر
کره منزل اطلال فرموده نزدیک کلان شرقی منزل قطع مسافت کرده از عقب رسیده ساعتی
سال هزار و صد و شصت و سه در آمده این سال فرخنده فال بفرخی تسخیر قلعه میرته بعون اشرف اعلی رسید تفصیل
این مکالمات چنانست که این حصار در تخرت تصرف راجه مالدیو بود چنانچه از مادر او زاده از جانب او دکال
نام راجپوتی بمحافظت القلعه مستعد اداشت و دیوط سن نام راجپوتی با پانصد نفر جریده بمدد دکال
مامور بود میرزا شرف الدین حسین باتفاق امرا بهمت بمجاهده او بسته در کندن نقب و ساختن برج دال
مشغول کشت و به نزدیک ایام بسعی تمام نقبی بر سر برج قلعه رسانیده بارود علوفه ساخته ان برج را
بهوا فرستاد و حصار را بتصرف در آورد و دیوط سن را با پانصد راجپوت طوعا و کرها بخدمت خود
ساخت بادشاه اسلام بانگار مجلس جلالت آئین آراسته بهادران لشکر منصور را بانواع شهامای بیحد نمود و
بهدران ایام بنجم شکار بطرف سکیت کهاندار الخلافه مسیحی کرده بهت متوجه کشت و شکار ستانه کرده در کرخیان

اندیار را که در تردد و حلاوت مشهور آفاقی بود تادیب لایقی کرده مراجعت نمود تفصیل این اجمال آنست
که چون اعلام نصرت فرجام پادشاه خطه فلکی دره صوای ان ولایت که به انکینه موسوم اند بعد از کشتن
مشعول کشت سخنداد خواه گشته حقیقت ریزنی داد م کنجی دمران وصحرا سیان آن اندیار دیر ساعتی
بالاگرزیاده بر دو بست کس از عمده و سعید فیل در رکاب سعادت رسیده بود بر فیل قسکار نام سوار
گشته رویی توجه درمات نمود کوارده نمود آن مهران شقاوت سرشت در یک دیگر قریب چهار بزار کس
فراهم آمده دست به تیر و تفنگ کشاده محاربه قوی توقع انجامید از قلت حاضران رکاب فیروزی
متمران کاری پیش نمیرفت که همدران اثنا شتر بار جواهر سواری فیل خود را تندرانده در
دریایی آتش عبور نمود و بحلی رسید که پنج تیر از سر حلقه بگذشت و از عنایات الهی آسیبی بذات مبارک
نرسید و همان جلود چسپان داخل آن دیر کشته دیوار قلعه حیات مخالفان را از پنج برانداخت و دو پیل
نیز از اطراف بدیه در آمده شروع در کشتن و بستن کردند و چهار ساعت پاس روز نشسته فتح بر سر
رایت خانخانی در زید قریب هزار کس از کفار به کوار تقتل رسیده و بسیاری اسیر شدند تفصیل کشته شدگان
چرا بحث کوسن فتح نامه خواهد بود اما اجمالا در عنایت پاک طینتی و دیندار یی فرمان گزار یکه
از شکر یان زن و فرزند اهل نجد را دستگیر نکنند و اشیاء و دوات نزده باشند زیرا که مصدر این تقرب
هرگاه اینها را رسیده بدیگران چه گنجایش مزاحمت ارد و دین حکم هادی تمام هدایات و قرباحت
داد و هر یرا نه صورت معموره گرفت و از ساکنات این سال سالم غرق شدن بر محمد خان مرزبانی حاکم
مالوه است و بار دیگر متصرف شدن بابهادر انولایت معموره بالتفصیل این اجمال آنست که چون از پیشگاه فیض

دیگر مت حراست معموره مالوه به پسر محمد خان سرداری متورا دیده داد هم خان را کخنوه شهر شرف طلب نمود بر محمد خان
قلعه حاکم را متصرف گشته اقتدار خان قلعه را بنها با تقبل رسانیده در سیاب و بر نجو در ا در نکهار کوشته
بعزم تسخیر ولایت خاندیس از اب نربده عبور نمود در انوقت میران مبارکشاه ولی خاندیس و تتار خان حاکم
ملایه محمد خان جهل کروه و یک نیف قطار کرده ما نند بلای ناگهان بر سر برها نپور رسیده دو قبضه توپ قتیل
و غارت نمود و کلا بسته غنیمت بسیار دست آورده در زن و فرزند اهل نجد را مسیر کرده
مراجعت نمود در اثنای راه باز نها د و بافوجی ارسته بر سرشان رسیده هر چند بر محمد خان از قتفای او
از جنگ منع کرد نه شنیدند آماده محاربه گشت سپاه او از ماهای غارت کران با بود تن نماند
و هر یمتی فاش خورده بر ساحل نربده رسیده از نهایت انتظار اسب بدریا انداخت و خود را بآن
تسعی قتل خانخانان میرانخان در اب نربده فرو رفت و لشکر بانبوس تر بسیاری عریان بحر فنا گردیدند
و انچه سلاح بگذشتند بسیاب و اموال با ربست مخالفان گذاشته آواره گردیدند اری آوازه منظور ان
را اثری نیست انقدر حیف هست که از کارنامه برگشته خاندیس نوشته نبود که امید سلامت در میان
القصه با زنها د حلور نیز در مالوه رسیده رایت اقتدار بر افراخت و قتیا خان کنک و شاه محمد قطاغ
و حبیب عثمان و جمعی دیگر که در مالوه جاگیر داشتند از فوت رفتن پسر محمد خان دل اندوهناک داده در هنگامه
کیتی پناه گذاشتند انحضرت چهره فتح نشته باز بهادر عبد الله خان اوزبک را بحراست مالوه تعیین نموده
و دیوانی انولایت بمعین الدین احمد خان فرخودی متورگشت باز بهادر که بهرداز شجاعت بهره داشت
بجنگ و جدل راه فرار پیموده نزد رانا اودیسنگه رفت عبد الله خان در مندو منزوی شده بانبه تمام مهمات

مشعول گردیده معین الدین احمد خان خاکسار را تعاقب کرده مراجعت نمود و بحضور شرف رسیده صورت واقعه
التماس نمود و از رفتار پنجاب بعرض رسید که ابدیکنش نزیندان خان محمد تهوری ماکه با
دوا را کشته نقد و جنس بسیار متصرف شده بنام خان کلان قطب الدین خان حاکم پنجاب این نسبت
او ما تادیب نمایند او از دست بهادران کوکنه پناه بدرگاه والا آورده و داخل ملازمان بادشاهی
و از سانحات اقبال این سال رسیدن مسند سک نام انجی شاه مراتی طلبها سپ بعزت که در ساتقی سعید
بلازمت شرف رسیده نامه شاه نقوت پناه را با اسپان عربی و عراقی و دریی دو دیگر تقاضیس نمود
اندیار بنیاز انور در آورد و در عنایات بیحد کمال الطافی مبذول گشت و ارمغان شاه بعرض قبول اقتدار گذرانیده
شدن خان خانان اگر از است دم بر ان فیروزی فیروزی ما ما اگر دیدا ما ما ما

دعوایی قصبه سلطان آنرا محاربه بستعمال گرفت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت امرا وزید و خان و لشکری پریشان و مستأصل گردیدند امرا آن هر دو را بالکا خان سپرده و بر تمامی ولایت لگران قابض گشته را نموده او لشکری را بدیار عدم فرستاده او را مجبوس ساخت و مدت حیاتش در حبس سپری شد و در سنه مذکوره پسر ارشد امیر اشرف الدین حسین که همشیره آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود از ناکور بعزم انتی رو نمود و گذاشت از جمگاه خلافت حسین قلیخان نواده خانخانان بیرامخان بکاگیرداری ناکور و میرد فته مرا مامور گردید و اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادقخان و محمد قلی توقیا مرکب بهادر و جندیی دیگر با او تعین شدند نوابان بادشاهی قلعهٔ میرته را از کسان میرزای فته سرشت متصرف ساخته تسخیر جودهپور که موطن راجه مالدیو آراست مگر بست و میرزا از جالور گذشته بطرف احمدآباد آوازه گردید چندرسین و مالدیو کوچک رای مالدیو خودهپور در قصرف خود داشت رامرای پسر کلان مالدیو را قتا حسین قلیخان فایز گشته بعزم جنگی درگاه و قلا بطرف دارالخلافه ره نورد گشت آنحضرت را نوازشها کرده معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمع دیگر را همراه او کرده ملک حسین قلیخان تعین فرمودند و در آنوقت امام خود هبور بقصرف اولیای دولت درآمده و تمرد حالات میرزا شرف الدین آنکه در حدود کجرات شاه ابوالمعالی که از سلطنه اهل تمرد بود از دوران کرخته بدو پیوست و با همدیگر دست کرده کمر در استیصال خود بسته میرزا خود در جالو ماند و او را با شصت تیر انداز بعزم شورش امرا رخصت نمود او دیوسات سیده بلده نارنول را غارت کرده بر اجاصیا فیروزه بسمت کابل عازم گشت آنحضرت شاه بوانی خان و تاتار خان و رومیخان را بتعاقب او تعین کرده از آگره بطرف دهلی نهضت فرمودند

بیست و نهم ماه جمادی الاولی ساعت دهلی آرشوغه اعلام نصرت فرجام نورانی گشت و در آنوقت قصیده سرت اتفاق افتاد سرخوش خیالست که آنحضرت روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاولی بزیارت مرقد شریف سراسر انوار حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره متوجه گشته چون سواری خاص در حاجی بازار دهلی رسید یکی از اهل کرنته بدروازه مدرسه باهم انگه ایستاده گشته تیری بر آنحضرت انداخت چنانچه بر کتف آنحضرت بمقدار یک وجب خلیده شد و غریوی عظیم برخاست بندهای جان نثار بعزت تمام او را بدست اور در فرمان شد که متعرض نشود اما بارها بارها نمایند که مبادا از سر جاهلی بر زبان آرد و در استعمال خانواده کم نشود کار پردازان بعمل آورند و آنحضرت با وجود چنین زخم منکر سواری نشدند جهان تا بطرف دولتسرا متوجه گشته خواجه خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق کرده بچاره سازی آن جراحت مشغول شدند و بتدبیر حبایج خشک و بندهای پرزه و عرض پیچیده بر انوار مال و التیام آورده چند روز در نشستهای کلی نصیب دانستند بعضی صفات گشت و بعد تفحص معلوم شد که ان بی باک اهل سرداد علاوه شرف الدین حسین نوید و قتلق قولاد نام داشت و آنحضرت سیم جمادی الاخری بطرف آگره نهضت فرمود

[illegible] بیست و نهم شهر سطور ظل عنایت بر ساحت آگره انداخت ساحاب سال نهم از جلوس حضرت خلدمکانی

در ابتدای این سال بیا سا رسیدن شاه ابوالمعالی است در کابل تفصیلش خامست که چون ان فته سرشت در هندوستان کاری نتوانست پیش برد خود را بکابل رسانید بعضی قبایلت ماه و حکیم مرزا عسکری و در آن حادثه اردوی طالعه فرستاده و این بیت بر عنوان او نوشت

مابرین در پنهلی رحمت و حاه اطلوا ایم اردوی حادثه
اسجا پناه امده ایم بیکم ساده دل در جواب نوشت کنجا و فرود اکه خانه تست ان نقص

داخل کابل شد امرای کابل بمشیره میرزا احمد حکیم راه جارالکای او در آورده و پایه قدر و منزلش بر از امثال گذرانیدند اور اخیر پایه فته و فساد بهم رسیده در آنوقت امام متوسلان بیکم را از بهانات کابل بمدخل ساخته زمام کار خود گرفت و جندیی از نمکدان در قبال الطاقه ترف کرده بنفس شریر بر کار او را در آورده شورش آورده ندد ان بی حیثیت طبیعت او را سامان بتاتفاق سکون داده فراجه معقول و مشاومان قاضی زاده الف حسین دار در حرم سرا رفته بیکم عصمت سرشت را تبع بیداد شربت شهادت چشانیده حقوق سابقی و لاحقی این دودمان عالی را بر طاق نسیان گذاشته خسر الدنیا و الدین گشت و در بداش این زود گذر فتار سزای بد کردار بهای خود بدید که از عبارت اینده مکشوف میگردد القصه این ظالم بی باک بیکار گشته میرزا احمد حکیم را بدست آورده دیگر ا لگام خود بدید و در تعاقب ظلم و جور در اوده حیدر قاسم کوه سرخاص ملک خوانده سر از تقتل آورده فذکر کیران شد امرای کابل مثل تردی محمد صدانی و باقی قابل و حسنخان و محسنخان برادران شهاب الدین محمد و جمعی دیگر از ملازمان بیکم اتفاق کرده علم مخالفت بر افراشتند ان بدکردار خراجخوار را جا تعینی از اتراب را امرای کابل او نخته بهمت داده و هر یکی بطرفی بدر رفت از انجمله محمد قاسم را در حیدر قاسم کوه بربه بدخشان رفته میرزا سلیمان را تحریص و ترغیب کرد تا کابل بتصرف میرزا حکیم نیز نوشتجات پنهانی فرستاده از تلون و جور او استغاثه نمود میرزا سلیمان که از دیرباز آرزوی تسخیر کابل در داشت حسب ابته و از او ساعات بدخشان فراهم آورده بکوه متواتر بطرف کابل ره نورد گشت ان خراجخوار مردم آزار لشکرهای کابل را جمع کرده از شهر برآمده بکنار اب غوربند رسیده مسرور السبب حکمت و از شرارت جبلی میرزا احمد حکیم را همراه گرفت بهشت هشتم رمضان صفوف بر دار انتکی یافت بدخشیان

و کولاسان بطرفه العین کابلیان را شکست داده دو بعین زده و کار ملازمان بیکم مرحوم میرزا احمد حکیم را بر عزت تمام در موکبه برآورده تر در میرزا سلیمان برده از مشاهده انخالت ابوالمعانی را پای ثبات استوار نماند و راه فرار پیش گرفت لشکریان بدخشان بهنگام میتی یافته از حوالی جاریکاران او را دستگیر کرده تر در میرزا سلیمان آورده و میرزا سلیمان بقتل و طلف بهتر بن گشته داخل کابل شده بقاعه شادمانی بنوازش در آورده ان خراجخوار را مسلسل تر در میرزا محمد حکیم فرستاده لکران بیکم سپهر انور روز عید سعید سیر رمضان المبارک او را در سن کمسالی انداخته بهزاران خواری در سرای بدیار عدم فرستاده آورده آمدند که در وقت حلق کشیدن عجز و زاری بسیار کرده اما پاداش اعمال ناشایسته او را فرصت نداده و تارک خونریز بها بچشم خود دید میرزا سلیمان بحیث تصرف کابل تدبیری نخارا آورده و خراج خود را بجاریکاران لگای میرزا محمد حکیم در آورده در سنه مذکوره بدخشان تاخته کرده نیز بدخشان مراجعت نمود و میرزا احمد حکیم راه بکابل گذاشت و امیر علی نام معتمد خود الدین میرزا کرده

ذکر تسخیر ولایت کهمرد

نزد زمان زور شجاعت خواجه بدیع الجمال اصفهان آورده اند که مملکت کهمرد شکنه و لایتی است و سیع مشتمل بر حصون و قلاع متین و قصباب و قریات معمور و عرض ان هشتاد کروه است مشرق رویه ولایت بدخشان و داخل و ولایت جهارکند است و مغرب ان اتصال دارد برای معین از دهانات صوبه ملتان و شمال ولایت ملک پته است و جنوبی ان دیار دکن است و طولش زیاده بر یکصد و پنجاه کروه باشد و نهتاد و هزار قریه اباد دارد از انجمله که بهشهر کلان است و دارالحکومت ان حصار چورا گذه است و در عصر فرمانروایی آنحضرت چندین راجها در ایان لسبری بر نهاده چنانچه راجه کروله و راجه بریا و راجه

سلوانی در راجه لنکا و راجه نیلا و راجه نیلا و راجه دیوا رد و راجه لانکی و سر حلقه اینها رانی
درکاتی بود که در کدنه حکومت میکرد و بر ذر شجاعت و تدبیر بهشت و سه هزار موضع در تصرف داشت
و اگرچه سوار کمتر داشت اما پیاده بسیار جمع کرده بود و همیشه بشکار شیر مشغول بود و بی تفنگ
خطا نمی انداخت و چون اصفهان خواجه عبد الخیر فتح نموده کرد گذاشته مملکت رانی را گرفته بود هزار سوار و پیاده
متوجه کره شد و محب علیخان و محمد مراد خان و زبردست خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و چند کس
ز چاکران اخود در اما خود بر دند و چنگیز ساکر مقرر و بدیوان رسید لشکریان رانی دست بغارت و اموال
خود اگرفته متفرق گشتند و زیاده از پانصد کس دیگر رانی نماند رانی با همان نامردمی بستقبال افواج
بادشاهی بهضت نمود تدبیر نداشت و پانصد کس دیگر تفنگچی او پیوستند و بقربان و اصفهان رانی جنگ
مناسب وقت ندیده رانی را بدرخت زار ضعیف رسیدند و شتاب کرد تو یا دد شوار گذار پناه برده و
اصفهان باتفاق امرا در کوه رسیده بتصرف در آورد و دیهات و قریات ان ولایت را بیکبار و
غارت و تاراج رفته و هیچ رانی گدائی پناه برده باد در آمد و سر کرده را با همراهان لشکر منصور بسیار
سنبلیکر گرفته در همان محل فرود آمدند و هر چند مقربان برانی الحاح کردند که حلقه اطاعت و انقیاد بگوش
نکشده غاشیه فرمان بر دوش آورد نشنید و گفت قبول نکرد و جواب داد که اگر بادشاه خودی بود
قدر مرا میدانست الحال با امرا اطاعت کردن چه لایق ازین زندگانی مردن بهتر است و از غایت
شجاعت سلاح در بر کرده بر فیلی که پیشکر کشته کوس جنگ بنواخت و ترتیب صفوف داده اقبال
را پشت و کرده آتش محاربه در اشتعال آورد بعد جنگ تیر و تفنگ راجه بهر شاه پسر رانی و شمش خان میان

دمبارگمان تفویض شده نوبت بر فیل بادشاهی حمله کرد و چنین جنگ کرد که ما فوق ان متاخر نوبت اخر پسر
رانی زخمی شد رانی بمقدمان خود فرمود که او را از معرکه بیرون برده بامنی رسانند بدین سبب مردم لشکر
از رانی جدا شده و زیاده از سیصد کس نزد او نماندند ازین رو سنجل اصلا بخاطر نیاورده بمشغول محاربه
و مردم خود را بجنگ ترغیب میکرد بهادران لشکر منصور بشکر رانی را محاصره کرده تیر باران کردند بحدت
تیری بپیشانی رانی رسید و بدرجه شهادت فائز گشته و مستعد پیکار بود تا اگر تیری دیگر
بگردنش خورد از اسپ بر زمین خواهد افتاد و از غلبه و هیچ بیشی نیاورد مستولی گشت و از هوش رفت لشکر
کافاقت درست داد و بقلیلی گفت که بهمگی رعایت و تربیت تو برای امروز بود باید که پاس نمک
اری و مرا بخجر آبدار بکمر زنی و بدولت دشمن شیاری او گفت که القدر لفت از تو نخورده ام که دولت
تو در از کنم ابکار از من کی آید رانی بدولت خود کار خود را تمام ساخت و نام موس خود را بخجر آبدار
نمود و چند کس از خود مان او مانند کلیان بکبیلا و چکران کهر جلی و خانجان و کهیت و مهارکر بهمین
وجمع دیگر از اسپان پیاده گشته سر گرم پیش رفتن فیل افتقد جان نثار کرده بهادران لشکر منصور را قتع علیم
دست داد و قریب بزار فیل و دیگر غنایم نامحصور بدست نامداران در آمد اصفهان بانظفر و فیروزی بتخت گشته
تسخیر قلعه چورا گده که معدن دفاین و خزاین و جواهر و نفایس پادشاهای اندار بود متوجه گرده راجه
سیر شاه پسر رانی در کهاریوا اماده حریک دیده در اندک زده دیگر موعوض تیغ قضا گشت و بهمگی کاهته و
میان بهکهاری رو دیی معدنان راجه بودند برای چهر اهل و عیال راجه چوب و تنبه و رو غن و امثال آن
در محلی مناسب جمع کرده چنین عورات را دور محوطه آن در اورده ترس دندان خرس کال بدهن خاکستر گشت

ازین حکایات انکه چون بخصار منصور گشت و لشکریان بادشاهی ان گشکده را به اینها فروشانده بقدر رسیع
و سفید دست کشادند باد جودی که چهار روز آن دافقه گذشته بود و جیله را در ان تسخانه زده
یافتند یکی کلاه قیمی نام خواهر رانی دو دیپی دختر راجه بیرا کده که برای راجه بیر شاه اورده بودند بمنور
در تصرف او نیامده بود بقدرت قادر بر دانیز چون چولی کلان پسر بزرگ اینها کجاب صعب گشته نگذاشت
که بهیچ کس بدان کافران برسد و ان هر دو کلکهدار بخضور انور رسیده داخل پرستاران خاص گشتند
و انچه از قسم طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لالی و تماثیل اصنام و اقمشه حاصل ازان
مرصع و مکلل و دیگر نفایس اجناس بیت اصفهان افتاد بیرون از شمار بود و انچه بشمار در آمد یک صد و
صد و حق طلا و اسپ نقره ای طلایی بود و خانسلوار ان هفتاد و پنج فیل و قیاس هیکلی و مصدر تخریر فیل ان بمقدار
کوه صد و کوه رشد بحضور انور فرستاده تمامی غنیمت را متعرف گشت و قریات و قصبات و دلاور
گونه و انزه را مسخر ساخته معاصب بیاران سپرد انجام عمود گشت تمامی اشرف و محل خود گذرانیدند یا ماند
عدالت بخضرت یکی انست که درین ایام یکی از پیر دکیان سراوق عصمت خلوتی نام که محل اعتماد حضرت جنت
استیانی بود استغاثه نمود که زبره انوام صبیان صغیره در جمال لنکا خواجه منعم برادر مهیدلیا حضرت
مکانی بهتعداد انذر شت خیانتی و بدو فضیحتی اقسام اذرا بکار شاپرستاده الحال متواهد کان صغیره را بحبله
برده هلاک ساخته و دیگر انچه تعرف را بیان اورده حضرت فرمودند که ما نع متعرض و انزاه عدالت داده
کشتیری براه دریا مستعد نمایند خواجه گشته خواجه شتوریده و بیاع پریشان متوجه گشته و چون بیدا و قات
ساخته بلاده فاسقه بشیر بدرشت گرفته بحضور اشرف آمد و دیگر گرانی از ملازمان خود سلع ساخته بهراه آورد

و روز دوم به نخجیر ماده و بروز سیوم بهقادر نخجیر ماده و نر بدام مکنده درآمد و هر فیلی که از صحرا بیان
کردکشی و مستانی میکرد به وی بخجیر فیل او را مستحکم ساخته در حلقه اطاعت درآورده و دران سه روز
شب انحضرت در صحرا میگذرانید و نزد برای او را مستحفظان بادشاه بخشی انجوب نهایت مرتفع ساخته
بستر لاط های اقسام گرفته بودند و خاصان بساط اقدس مثل محمد یوسف محمد خان و میر محمد جان و صفی خان
کوکلتاشان و میر معز الملک و میر علی اکبر و جلیه خان و میر نیاز الدین علی و جماعتی دیگر روزان و شبان
در رکاب اقدس حاضر بوده نوازم ندویت بتقدیم میرسانیدند و بعد فراغ نشاط شکار رایات منصور بطرف
مالوه و راهنمراز آمد و اعراق کلان را به بعض امرا متعلق ساخته بطریق الیغار متوجه جیس گشتند و در دره
ساگر بفرمود محمد قاسم خان نیشاپوری که حکومت افضلپور و اشت بملازمت رسیده منصب هفتصدی و سپصد سوار و خطاب
در آورده و اکثر قلعجان و اعتماد خان مامور گشتند که به استعمال تمام در مندو و رفته خاطر عبد الرحمان را
تسکین دهند و به پندو موعظ بادشاه راه هدایت بسپارند و فیکه در سواد و اطراف خیام دولت
گشت ان هر دو معتمد بملازمت اشرف رسیده التماس نمودند که هر چند ان سخت بر کشنده انصالح و آورند
اطمینان داده در پایه درک ملازمت ترغیب نمودیم فایده نبخشید و بنده و بار خود را از شادی آباد آورده
بعد آورده و حضور مالوه بوده بررفت انحضرت از مدار اطلاع کرده و در قلعه مندو نزول اجلال مرحومه و
بیست و ششم شهر دی حمد میر معز الملک و مقیم خان محمد قاسم خان و شاه فخر الدین و شاه قلیچان محرم و
رستم خان و معصوم خان فرنخودی و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و حشتی خان و چندی دیگر را
بر سبیل مقدمه روان ساختند بدولت و اقبال خود در تعاقب عبد الله خان متوجه گشتند از اتفاقات روزگار را

اتفاق حرکت میران سابق شاه فرمانروای چاندیری مصحوب ایلچیان بالتماس و تملق بسیار بنزد اولیا دولت
برایران تمنا التماس کرده بود که بصید او داخل پرستاران خاص شود و در انجا التماس او توقف نیافتند
فرموده اتفاقا دخان خواجه سرا را بجهت تشفی انخاطر تعین کردند خاسطور صید میران را با سایر پیشکشها گذرانده
داخل حرم سرا ساخت و انحضرت قرابها در خانرا بگومت مالوه مامور ساخته او را محرم لعوب و اقبال فرقه
متوجه گشته و فرمان شد که هر که از امرا و ملازمان در بین لورش کم پایی کرده در مالوه بماند و در حین
بازگشت عنان عزیمت بر افراخته گرد یکی در سواد شیوپوری نزول اجلال فرمودند در انوقت فراوانی
جزء آورده که در صحرای این و یا کلا فیلان میکرد انحضرت متوجه صید انها گردیدند و امرا را بر ستور سابق
در اماندن کله بجانب اردو دی ظفر قرین اشاره نمودند بر این مقرر پاره راه قطع شده لوکه گوالیار
رنجور پیدا شد از ان ماده فیل بر سورش بر داشته فخر الدین رسیده او را از ایذا راحت و بتعالج امرا را
لشکر منصور رسیده میرزا از جنگال ان فیل ماده خلاص داده اما میرزا چنین افتاده علیل حضرت
بر لب گذر نشسته اشارت بخاموشی میکرد و این ادای میبود ستی نقل مخفیها بود بعد ازان بهادران فیل گذاری
ازان کله بدام کمندا بودند زده و تنی بر سواری رام شد گویا از حکام انوبا بود که در صحرا آواره شده باشد
بعد ازان فیل مستی همرای دگر نمود دار کرده بموجب حکم اشرف فیل مست بادشاهی با ماده بخشک سالی انداختند
حلها رفیع بیان آمد فیل صحرائی مانده گشته بدام صید درامد و باعث شگفتگی و انساط خاطر
گردید همچنین تا چند روز تفریح صید اقبال میکرد و بسیاری از اقبال بقید کمند آورده متوجه پیش گشته سیوم
ربیع الاول ساعت اکره مضرب خیام دولت گردید بعد از ادای بعضی جهانداریهای بهجت تاچین بعمل در نیاید لوام سلطنت

کرنهاوتی قلیس شده بودند برایشی دیگر افتاده و سپهر اجوجه انداز اهای دیگر قطع مسافت کرده در ساعت
باده بورق بر سران حرامخوار رسیده دان رسید و اطلاع همراهان رکاب سعادت را مکثر و مدید انداده محاربه گذاشت
دانش نبود و اداستعمال آورده و در چین زده که ایغوان منصور و که بهرا و ایلی تعین شده بود و تهلکه عظیم
بپوسته و هیکی سیه یکس و زیر رایات جهانکشا فراهم اینده انحضرت باهمان مایه برزم کرسیاری از ایشان
ابرای جانشان نبوده سر عزیمت برگشته بخت حلکرده سلک جمعیت منخذلان را تازه هم سیخته بصید انجهان
تاب نیاورده بطرف کرات احداره نورد شده و بسیاری از معتمدان طعمه تیغ بهادران گشته خانجانان هم
برایران العلی التماس نمود که در همین منزل حضرت توقف فرمایند و بنده را بتعاقب او مامور گشته التماس خانجانان
بموقع قبول انقاد و بنده مرخص ملک و جائیکه تعاقب او تعین کرده بود بوجود بارش تعلیم ایلی یافته
براه در سپرد و اهل و عیال خود را در دخت زاری پنهان کرده اماده محاربه گشت و در سرخ رسائی خواجه
خان بگرفت که نیز از یک پسر خود همراه نتوانست گرفت و بعزت باده برق در سرحد کرات داخل کردید
بادشاهی با تران و دیگر اهلحرم و اقبال و اسباب او را تعاقب کرده بملازمت اقدس فائز گشتند خطاب و
تخت و جیغه امرا را مشمول عنایات ساخته بسعت منصب و متوحکشت و در مرخص عسکر و داخل ان قلعه شده
عمارات بادشاهان مالوه را اشرف سرد ان گشته دیدند که بهشت اشیان سپاه یکاه دران حصار اتفاق اقامت
و جمیع رایان و راجهای اندیار بسر بخلقه ارادت انور و زده و متوحکشان دهنی اشرف ملازمت دریافته داخل
بندگان بادشاهی گشت و حکم عز الملک را زمان بخشکر تره و جیکر خان مدار المهام کرات رفته او را بهمراهی
کربعد اله خانرا ازیکه کرده بحضور انور بفرستد و الا ارتش خود بدر ساخته احوالش محل خود گذارش یابد

ازکجا دست دهد دهانی بر به خورده چنور انتقام بذیرد انحضرت بادشاه جهانستان داخل حرم انخلافت
گشته به انتظار رسالک پرداخت و بر سر کرهی از دار الخلافه کل ریتی مرخص معمور داشته بنکر چین کوچ ساخت
و بحکم عالی جمیع امرا از شانان و سایتین عالی و مان سرزمین طرح انگنده و در صحرای آبهن همین کوکبان باری و
سیب تازی بشتاف در آمده و در سایان عمارت نشانی بهشت نه از ان سواران کردهی و انغلکس علیها
خان بیدار از ساکنان اقبال انسال یک فتح یافتن خانه مالست بر افغانان ستمکاره و دوم بر سندان
شاه و طماست میرزا فرمانروای ایران سر بر حرص خلافت کنغ خان و صحن خان و ملوخان جمیع کشتر انافغانان
از حصار بهاسن بر اده و ادار خان و الده سلیمخان کا دست از ارسر کشکر فته خانزمان با اتفاق بهادر خان بهاد خود
و محمد یکان قاقشال و ابراهیم خان اوزبک و مولانا علاء الدین الاری و علاء الدین الحرم خان
و زیر خان آماده مدافعه انها گشت و لیکن محاربه ضعیف بر آن طایفه دیو نهاد ظفر یافته و فیلان نامی و قطار آنها
آورده باره ازان او لجه کحضور انور فرستاد و بعد از انکالت الهی شاه ایران رسیده و متصوفات و از معاونات الافاغنه
بنظر اقدس رسانیده نامه شاه و علیحده رابر سیر سفارت کلان گشته دعای شاه نهزمان شوق و کرمی اخلاص رسانیده
و در نزل عنایات بکمال الهی مظهر رسیدن اشد و فتحاری انکال سوانح کابل بدیوجیب فرمان رسیده چون میرزا همان
تمامی معاقات کابل را بایشان تفویض کرده میرزا عبد الحکیم را در کابل گذاشته بدیوجیب فرمان رفت خواجه حسن
نقشبندی را باقی قاقشال و سیوک محمد سیب و سید علی همدانی فرموده ایشان در خواجه خضر مان جمع شده
ولایت بوس را از تصرف فرقه ایمه و ایشان جسیکا بای برادر ده بقاسم سیک بای اکبر ذاده و بنگلش اکبر ده را از موا
گشیده خود متصرف گشته و جلال الدین پسر خانجهان و سعید خان و میار خان و بهاء الدین خان گشیده

میرزا ابراهیم حکیم مقرر ساخته بحرمتش ملتفت نگاه خود نمیده میرزا سلیمان رنشده و بتحمل نمیده کوشیده
سلیمان از متوجه کابل بود رسیده صورت واقعه ظاهر نمود تدبیر اسلیمان جمیل بطرف کابل متوجه گشت میرزا ابراهیم
باقی قاتل را بامردم خشک از نموده بحراست کابل گذاشته جریده میرزا سلیمان را برابر آمده بطرف جلال آباد متوجه
گشت میرزا سلیمان نیز کابل متوجه گردید از بهادر کابلیان تعاقب میرزا محمد حکیم نموده میرزا محمد حکیم عاجز
راستجیر در آورده درخواست اعانت نموده واز جلال آباد گذشته بامید عنایات بادشاهی متوجه شد شیخ ابوالفتح
حاکم لاهور نیز از آمدن خود آگهی داد خانخانان مطلوب وجهی دیگر که در بیجاپور مقرر شده بود قبض نموده میرزا
بادشاه داد کسر لیدوار ساخته میرزا سلیمان نا پرشاور تعاقب کرده بطرف جلال آباد رفت واین خبر را لشکر
نامی سپرده بکابل شتافته و مجامره این مشغول گشت و چون این عرض داداشان رسید و عزیمت میرزا محمد حکیم
کرد شت فرامین دالاقدر بنام محمد خان حاکم لاهور و محمد قلیخان برادر اس حاکم ملتان و محمد فاسمخان صوبه
سلطان دکهالخان نگهبر و فاضل محمد خان و دیگر امرای که در صوبه پنجاب و ملتان جاگیر داشتند صادر شد
رود تر خود را تر ده میرزا رسانند و نفود و فاذ و مخالف نوادر بیجاپور شرف برای میرزا همراه ملتمسان شرف
صدور یافت میرزا از رسیدن امرا و عنایات بیغایات بادشاه زمان مختار و سر رکشته بطرف جلال آباد
راحبت نموده انواع مفوره دیگر از جلال آباد را از تصرف خیشیان مستخلص ساخته بکسان میرزا سپرد میرزا شاد
و خرم بصوب کابل بهضت نمود میرزا سلیمان را از استماع این اخبار پای جرات برقرار نماند فی الفور از طلوع
کابل بر خواسته بطرف بدخشان رده نبود شده کابلیان از قلعه بر آمده دفتقه در بهضت و غارت فرو گذاشتند
علاوه ستاده مانده سلیمان رسیدند میرزا محمد حکیم مظفر و مقدور گشته باتفاق امرای بادشاهی داخل کابل شد

بادشاهی

وقایع ان بادشاه گیتی پناه اولاد امجاد و شمه از حالات و اکابر زمان [illegible] صدارت
اصل یا اعلم الملک الحق عبد النبی تبرک گشت ذکر نهضت رکاب عالی بطرف بیجاپور و بر گشته خانزمان علی
قلیخان و خلال این حال از زبان بیهمان مرقوم قلم گشت گفتار زبان طلیقی و بهادر خان برادر شش جاگیر داران
چونپور و زمانیه فوجی جرار فراهم آورده و انهزم نبی بصوب مالکپور گشته بهضت نموده اند و ابراهیم خان و سکندر خان
اوزبکان جاگیر داران اوده و سیدمیر بطرف قنوج رایت مخالفت برافراخته بودند شاهم خان جلایر و شاه عالم خان
و ابراهیم خان و سلطان خالد را و محمد امین دیوانه و جمله تو ابعی و شاه طاهر و بخشی و شاه خلیل الله برادر شش که اصل
و خانقلی ساربان و یوسف طغائی و دیگر امرای بادشاهی اقتدا و محمد امین دیوانه بدست مخالفان گرفتار
و دیگر امرا روز بروز متوکه تا قلعه نیکار متحصن گشتند و محبوب خان قاقشال و حصار مالکپور متحصنان گشته باطلاع
خانزمان و بهادر خان برادر شش مجاربه دارد و اصفهان تیز نوجی جرار فراهم آورده بمالک محبوب خان رسیده که گرگ
انه زبان بسته و بنود و حامله گشته و سه بار کالکهار تر سون محمد خانزاد بحراست دار الخلافه مامور ساخته منتوجه
خانخانان را بر سر متقلدران کرده روز پنجشنبه سیوم سوال از الحاقه بهضت نموده در قنوج قسانان
از خانخانان جدا شده بلازمت اقدس پیوست و صورت واقعه آنکه منهو و اعلام نهضت فرجام بطرف لکنهو
تمام ره نورد گشت سکندر از نزدیک دست از محاصره لکنهو کشیده راه فرار پیموده بحضرت در لکنهو شرف نزول داشت
جمادی الاخر شیخان از محاصره تعیین فرمودند فوجی بادشاهی به اتعاقب برافراخته هر کرا از فیقان او یافتند
تیغ بیدریغ ساخته و او را بزار و خواری از خود دور ساختند و خود را العلیقلی خانزمان و دیگر حرام خواران رسانیده بحضرت از انجا بعزمی
بطرف مالکپور متوجه شدند علیقلی بهادر و سکندر و ابراهیم از دست از محاصره مالکپور برداشته بطرف

بادشاه زمان خراج کلانرا بیش خود داشته دیگر از حضرت مراجعت داده و نگاه از میلات مجور گردانیده بتعاقب
متعلقه خود سرگرم گشتند از پگاه خلافت و جهانداری قلمع محمد خان دستوری یافت گرفتح خان بتعاقل
رهنمای سر انجام داده بدایت سیاه خان مسطور او اتکین داده حسنخان برادر شش با حضور انور او در
زمره غنایات مشمول احوالش گردیده در اخر این سال بحضرت بلغرم عید آقبال بطرف فرود متوجه گردیده
دیگر متواتر ان عزیمت دکنات از رود سرا فرق عزو جلال فیضیابد بکیفیت واقعه گجرات مامور شد که نزد اصفهان
رفته اقبال جنگی و دیگر غنایم را بی کده را بحضور انور میاورد ذکر حالات جلال ایم ارضطبوس حضرت جلالی
در ابتدای این سال و صد و پنجاه فیل از بیشه مزدور بدام کمند در آمد و باعث نشاط و انساط خاطر اقدس
گردید و اعلام نهضت فرجام بصوب برار الخلافه اگره در انتهاز آمد و در ساعتی سعید انهضت کرده و کشان مطرح خیام
دولت گشت و خاطر اقدس بادشاه کشور ستان تعیر قلعه دار الخلافه متوجه گردید بنیادیان چنانکه بیت و شکار آن
فرهاد فن کرهست بسته حصار سابق ان بلده بدون اثر از اکه بسیب تباریف لیل و نهار رکار رفته بود بر انداخته
تجویز نهضان دوانقدرت و منجمان حالی خیرت بنای قلعه نو گذاشته و اتهام ان بعهده قاسم خان میر بحر
مقوض گشت و بادصف انکه سر جانه از انتظر از معمار و مشکر اش و بیلدار و حمال هر روز کار دیگر فرمود و عرض
هشت سال انحصار فلک مثال صورت تعیر گرفت مشیا جهاد در داره عالی و اوسر اش سیسی در بعد عرض و ارتفاع
مشتمل بر بعده و تخته ای سنگ سرخ در و دیوار را از انر ابوشیبی فرو گرفته که اصلا در زینبار در نمی اید و بر ظاهر ان
معلوم میشود که گویا از یک سنگ تراشیده اند و التعدد مصالح الطیف و باکیزه در تعیر این بکار رفته که آنار فرد
و شصت سال از تعیر ان گذشته اصلا تفاوتی در کنگره اش راه نیافته و محتاج مرمت نگشته و معدن خیر و

چونپور راه فرار پیمودند و در زمینهای قلب ماتمزده و شمال غربی بمجبوبخان و اصفهان از حصار بالکپور
برآمده شرف ملازمت دریافته اصفهان اقبال کرده بمکاوه اسپان عراقی و فیل باسازو زین طلا و مرصع و اسلحه
آلات فاخره و نوادر کالا موال اوانی بدست اورده و دو نوبت داده مصدر تحسین گشت و انحضرت از مالکپور بهضت نموده
روز جمعه چهار دهم ذیحجه داخل چونپور گردیدند و چون ازبان بیهمان مکوف شده که جماعه جرار فراهم آمده اند
گرانی حاکم مکاله نشانه جبه آمد فتح خان و حسنخان پنج قلعه ازان حصار را تماس بر محمد و معاون انها شتافتند
عاجز علی محمد خان سر بیتوالی که نزد حاکم مکاله رفته از آمد و امانت مژده اخوان استماع نموده فتح خان پنج فرسخ
رهنمای مراجعت نمود که ناگهان گرد و غبار بلند شده از آمد و آمد و از نزد حرامخواران بردان فرمود کیفیت معاودت
روبکاری خود گذارش یابد بهران انتها حسن خان خبر رسیدن حضرت یافت که نزد راحه بنکه رود راحه او در پیشه افته
بشاه راه راطاعت و انقیاد در آرد و بهمان تهیه کرد شعر علم نهضت برافراخت او ماموکرد در راحه
او در گریه ایمنی اسعادت کونین و انسنه پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاده و از ساحات غرب آن اقلیم
فرود نزول خواجه عبد المجید اصفهانست از سوا جو چونپور شرح انواقعه چنانست که چون او بچونپور رسید و مکمل
خود را بنظر اشرف در آورد مصدر نوازش بیکرانه گشت بتعاقب حرامخواران ماموکردید و تفکیکه حقیقت حرامخواران
پیش مصدر رسوخ گشت خانمسطور را بحضور طلب فرمود نه نکام مراجعت حاسدان در میان آمد و بهر اس انواع خشم
خان بر پیشگاه خاطر این دو قابین رانی دیگر تا قوی از تو خواهد شد او خوف بتهاس در دل راه داده باتفاق دو
برادر خود راه فرار نموده خواست تا مکرم خان بکشد و خشیده حال را بسیاه خود در گذشته رفت خانخانان
منعم خان و شجاعتخان تعاقب او مامور شدند ناچار گونه تکاپوئی کرده مراجعت نموده بملازمت اشرف فایز گشتند

اصفهان و در جلو ریز خود راه داده که به انتظار یورش دوباره حصار جوار اگر مشغول گشته و انحضرت بخته
فتح قشه خانه زمان علیقلی در ارالاماره داخل گشته و بموجب التماس خانزمان قشقه از خانخانان منعم خان را فرمان شد
که با دو سه هزار مغل خود بیرون شتابد سوار گشته مقدمات حمل را ترتیب دهد از اطراف خانزمان تیز بازرسی متوجه شده
گشته عاکر گشت و الجمله بیورش رانه باجمه کرار ضیافت بیکاورد و ندر ایجه از قبال قال سیاه قرار یافت که خانخانان
والده خود و ابراهیم خان او در یک ابلاگاه و الا فرستد که مژده فتح بیاورد و در اینجا خانخانان و حاجی محمد سیستانی
والده او را با ابراهیم خان سطور بحضور آورد و انحضرت فرمودند که اگرچه عهد و قول خانزمان اعتماد را شاید
اما برای خاطر ایمان بالفعل هم از تقریر ضیافت و در گذشتن نمی باید بیرون باشد راه عقیدت مستقیم باشد و عاکر
نفاق اندوزد احوال کرده فرمودند که کلای اینها در اگره رسیده مستند عاکرات بکنند و بال بستند و احوال
ایشان بر سولان خانزمان عرضه حاصل یافته و در غرایب خطابات این ایام که منهو قلم عفو جرایم ان مرحوم نوشته
شده بود که از زبان همایون بعرض رسید که بهادر برادر خانزمان و سکندر خان از یک با تفاق حرارت در سرکار
رسیده که مشورتی فساد انگیخته اند میرزا الملک و اتمادخان خواجه سرا و میرزا اگره در ایجه تودر مل و شاه قلی خان
و فیاخان و حسن اخته و زمیر سلطان و راجه تیرسین و کرسی مهر علی شلمه زده و ماتمیخان و رشاه بداخمان و سلطان
و فتوه نامیر علی محمد امین دیوانه و معصوم خان فرخودی و قلیچ قدم خان و شاه قنای و صدر حمت اوزبک تعلق
بهادر و خانعالم و هندو مغل در ای سال در سایر ای تر داس جماعی دیگر با مور شدند که رسد راه مخالفان
گشته نگذارند که داخل مملکت بادشاهی گشته ابواب ظلم و جور بر بردی رعایا گشایند در زوایی خبر ایالت و
فتنه بین دست داد و حکمی نظام یافته بود بهادران لشکر منصور یا میرزا محمد برادرزاده سکندر خان را که شته فرمود و راه
داده بهادران لشکر تعاقب نمایند و سکندر خان از جلو تر و در تر مسافت قصد بهادر برادر خان نمود
گزنده و در کمینگاه بود و در اثنای حالت میدان کارزار رسیده آتش جنگ بغرخت و بسیاری از شاهقان
بنجاعان پیوستند و در اران انواع را بای مقاومت برقرار نمانده و نگر بلقه نیافته بر هم خورد و شکست
بهادر ان نتیجه سر عکس در اجه تودر مل و قتاخان و اتمادخان هر چند سعی کردند فایده مرتب نشد نا چار
بطرف منوج رو گشته و دیگر سران سپاه نیز بعد و در پی انجا پیوستند و صورت واقعه بحضور شرف عرض
در شته خانخانان و منعم خان زبان شجاعت کشاده التماس تقصیرات خانزمان نمود و جاعی از اهل
علم و فضل نیز با خانخانان شریک شده و قوع اینچنین را بر انیک دیگر دانستند قلم عفو بر جرایم
دیگر شیده و در ایات مقصور از الاماره بهضت نموده روز جمعه سیوم رجب در ساحت خانه زمان نزول
اجلال فرمود و ارای هنر کم سه موافق حکم اشرف از تفنج رسیده شرف ملازمت دریافته و انحضرت فرمود
هضت بطرف دارالخلافه بود ند که از زبان همایون مسموع شد که خانزمان علیقلی از اب کنک عبور
دست تصرف بر نوا جه پنور دراز کرده بهمراهان سپاه جواهر انجمت میکردند ایلچیان ایران
عالیشان مفوض ساخته با افواج گزیده و ایلغار استقبالی متوجه اطفار گشته خانزمان مناهی از خافیور
قرار نموده از اب کنک عبور کرده بمحمد اباد رسیده از انجا در پناه صحرای پر درخت در آمد انحضرت نا گاه از دور
سر و جلو پنور رسیده و ذکر عبور دریا بود نه که سر عان نیز فرار از جونپور رسیده بعرض رسانیدند که
بهادر خان و سکندر خان از یک بجونپور رسیده و شهر خان حاکم انجا را دستگیر کرده و ان بلده عالی را تاخت
غارت سوخته بطرف بنارس رفتند و در ان شهر نیز انچه توانستند از سکنه انجا گرفته بطرف اودی

باتمام امر استقبال ایلچیان بنورم نادر رتبت توجه انحضرت از ساحل دریا سیره و خان خزانیت معطوف ساخته بطرف
متوجه گشته و تعجیل تمام ان حدود را و شت پر خار اقطع کرده ظل عاطفت بر سکنه جونپور انداخته بهادر خان و
سکندر خان او زبکان خانه جاگر گشته نزد حلیقلی خانزمان رفتند و فرمان عالی صادر شد که امرا و میان در جونپور
منازل و عمارات ترتیب دهند تا اگر آسیبی حال حرانجوان لواقعی نشود دارالخلافه در کنار سلطنت مادر دولت
شهر خواهد بود امرا که با طاعت و انقیاد بسته بودند و در ذکر تعیین منازل کردیدند علیقلی که سر اندیشه اکثر زبان بود
مضطرب گشته عرض کرد که بر تربت و چاپلوسی کرده معتمدان خود را بحضور انور فرستاده معذرتها و ایی منبی شریف نمود
خانخانان هر چند از شفاعت سابق مخالفت و آشنا جار بار دیگر بهراهان نداشت التماس عفو تقصیر کرد و امرا
عبد النبی صدر الصدور و ملا عبد الله سلطانپوری را شریک خود ساخت انحضرت فرمودند که گذشتن از سر
تقصیرات زنجاه سپهلست اما چون از الحاج انها ثبات و قیام نخواهد داشت به تقدیر این نوبت هم عفو نمودیم و در
دویشه باید به همشان از جونپور نهضت نموده بکلوی متوالته داخل باکبور گشته دارالب کنک عبور کرده متوجه
دارالخلافه شده نه در نیوقت چند کرانی مراد زاده سلیمان داود خان و له اسلامخان سوار انجا خانان امرا
شرف ملازمت دریافته و مشمول عنایات خاقانی گردیدند روزی که رایات منصور در ساحت عاکر گشت
خیام ساحت خانخانان منعم خان و معتمد خان عالمزمان مشرف گردیده گاه و بیگاه بمهمات خانزمان
باشند و در دو جمعه بتقریب رمضان باچه اقبال علو عنایت بر در و دیوار دارالخلافه اگره انداخته و از زبان
خورد و کلان بر سبیل استقبال رسیده انقدر عقیدت را نثار فرق مبارک ساخته و ضمیر کبیر اندیا خاطمه شاه و جان
به اسمان سانیده ذکر سانحات سال بانزدهم از جلوس میمنت مانوس ۱۰۱۵ در ابتدای این سال فرمان شد که جمیع امرا و قتی

منصب خود با سوار ان کوکر کنرده به اتباع بادشاهی سانند گذرانده وقت عرض حاضر شوند و تنخواه امرا
امر ابقسم مقرر شد قسم اول چهل و هشت هزار دام و قسم دوم سی و دو هزار دام قسم سوم بیست و چهار
هزار دام و این قاعده از انحضرت در هند و ستان رواج یافت و در عهد سلاطین ماضیه اصلا کسی از
انتقدیات آگاه نبوده و از سانحات این سال اگر از دستگاه خلافت و جهانداری مهدی قاسم خان
بیگاه گیر ای مملکت گونده و تادیب اصفهان تعین گشت و چنانکه خانمنظور در انجا در رسید
اصفهان و در نیز خان بحال تباه و راه فرار پیش گرفته بطرف جونپور رفتند و خانزمان علیقلی که در عهد فیروز
سوز بش بود معتمدان خود را نزد اینها فرستاده و بزاران ساجت باخود رفیق ساخت و همچنین کس خود را
به احمد اباد فرستاده و عبد الله خان اوزبک را طلبیده و رفیق خود کرده و قتاریز بحال از زبان همیان لشکر فراهم
بر سیدکه مهدی قاسم خان و لایت گجرات را بتصرف در آورده و بنور یاکیم گردیده و حشتی کلی بر مزاجش
مستولی گشت و بی اجازت عالی ان و لایت را گذاشته از راه دکن متوجه سفر حجاز گردید تفصیل
تاریخی کار کرانیان با جمعی از بهادران بضبط ان مملکت مامور گردیده فرستادن عالی در اسرع اوقات بخود
نشانه ان و لایت را بضبط در آورده انحضرت بحوالی نشند که بار سیوم بطرف جونپور متوجه شوند و سران خود
سران را در کنار اب کنار گذرند خبر مورسش مرزا سلیمان در سواد کابل رسیدن مرزا محمد حکیم بر کنار بلاب بعرض
علا رسید سرح این واقعه چنانست که مرزا سلیمان نوبت چهارم باتفاق حرم بیکم متوجه خود کردن بدخشان
ملک شاهی بهتر از زار مرد بود از بدخشان متوجه کابل گشت مرزا محمد حکیم کابل را بتصرف در آورده در تکنکاب
و عبور نمود در آمد مرزا سلیمان در سواد کابل رسیده بمحاصره مشغول گشت و حرم بیکم با بعضی عقد خود در ارالسلطنت

تردد یک بیره خود تهیه رسانیده و متعلقان میرزا محمد حکیم را طلب داشته سوگندان شدند بدین آن آورده که در
نوبت غرض از آمدن میرزا سلیمان سوای از دین شما نیست متقربان میرزا مراجعت کرده میرزا آدینه خان
داده بعزم ملاقات بیکرم از نگارده بهراورده در راه یکی از نگاه بیان رسیده میرزا را خبر نمود که اسب میرزا
سلیمان از کمال ابتهاج کرده و زیر قلان نشسته یکتاخته کرده هست میرزا سریعت تمام مراجعت کرده بر اطراف
باقی قافله راه هندوستان پیش گرفت میرزا سلیمان قهر مراجعت میرزا آگاه گشته متعاقب متوجه شد
قافله را با سر افراز ان متوجه شان خود و چند اول میرزا کشته بر خشیان را بگویید حضم اکفن نگاه میداشت و میرزا
بر استعمال کیل نه تورد میکشت تا اگر هنگ کنان در جلال آباد رسیده و از نجا به پرشاور و دل نمود و از آنجا
نیلاب عبور کرده صورت واقعه را بحضور انور معروض داشتند میرزا سلیمان اسباب و اموال میرزا محمد حکیم را
بدست آورده بصوب کابل رفت الحضرت در فکر چیس بحال نشاط میکر زانیده که از اینده میرزا سلیمان
خیال میرزا را بسریعت تمام روان فرمودند که انتظام مهمات میرزا نماید بعد از ان موکب منصور خان را تعیین فرموده
و قلع و قمع خانه و رسیان عربی و عراقی فتقود و افر همراه او بسمت ترسیل یافت و بنام امرای پنجاب فرامین
عبارت شکر به دستور سابق سامان مقرر کرده آماده اعانت و امداد میرزا شوند از غرایب حکایات آنکه
فرهاد بن خواجه خان نزد یک خیام میرزا محمد حکیم رسیده میرزا با استصواب فرمان عالیشان براده تعلیم
تمام منشور جلال را گرفت داز دیدن فرمایات بادشاهی نهایت مسرور و خرسند گردیده و بعنایات بادشاهانه
بنده پرور مستظهر گشت فرهاد بن خواجه که جهت انهای داند میرزا تعین شده بود بقیه بودیت سیفعلی آنرا گشته
میرزا را بنفی و فرد دلالت نموده در کمر قتل بنجاب را بنهایت آسان دانست و خان براد شباب الدین محمد خان

بهمات مشغول گشته جماعتی از بهادران را بتعاقب میرزا محمد حکیم تعین فرمود و بهادران لشکر منصور تا کنار
نیلاب رسیده اثری از میرزا حکیم و همراهان او نیافته مراجعت کرده و بلاحضرت اشرف رسیدند سبب
میرزا محمد حکیم اینست که چون میرزا سلیمان پیش از مراجعت میرزا محمد حکیم بدست اقبال بدار السلطنت
بر خشان رفته بود میرزا محمد حکیم که از سماع ملاهره دست بر داشته بر عزیمت تمام از اب نیلاب عبور
کرده بکوچ بکابل رفت و بجیک و جیل داخل حصار کابل گشت القصه در نزدیک پشاور خجالت بمنقطع
صوبه پنجاب که داشته بود عرضداشت منعم خان خانخانان رسیده موجب خرسندی خاطر گشته بود که سلطان
و سکندر میرزا نیز ای سلطانحسین میرزا موسوم بمحمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا و عاقل حسین میرزا از نواب
سنبهل بسرعتی باد بر داشته نواده بیلی را تاخت و تاراج نموده و از انجا میرزا شاه رخ میرزا را بسیار ان ان میرزا
اهتمام انها نیز شروع سورش انها گشته از دوصوبه عالمه را متصرف در آورده خودهای اعلیحضرت
اند فرمان والا قدر صادر شد که تمامی عساکر منصوره دار الخلافه را همراه قطب الدین محمد خان
افواج منصوره بسیبی بکابر برد [illegible] در ابتدای این سال
خاطر اشرف لیکار فرعونه توجه فرمود کابر دازان خصوص از متهاد کرده و حشیان را از دست و صوابدید
در بحکر هی لاهور فرستاده و خود بقیه هفته بهر روز الحضرت در شکار کاه تشریف آورده به نشاط شکار
پرداخته بعد ازان کاصل مهام فرمان مشکره در رسیدگاه و اسامه براده دل شکار تنها بعزت ازدار شکار
اقبال ایتمال اکبر سلطان مراد در اصفهان را که در زیر خان ماشته از دار الخلافه بحضور آورده
التماس مقرون تصیرات اصفهان نموده بعرض قبول اقتران شرف این احوال است که ان هر دو برادر از دگاه

و سلطانعلی نام نویسنده و معاون طرف قرار داده و کشته میرزا را در چاه مغلات انداخته و خود بخجسته خانه حضرت
معاودت داده و در وقتی انجم نور شهاب و نجم ابها بالطرف لاهور بحرکت در آمدند میرزا خان و قطب الدین
محمد خان و منعم خان را بحضور طلبیده بعد از ان بصوب کشته بیرم و بار صعار را استحکام داده بصوب دانه بحضور اشرف الحاصل
نموده و میرزا محمد حکیم با مستصواب ابرای فتنه و شرارت متوقع بود بیش از اطلاق نشیمان کوکه تابع میرزا
گردیده و بسواد لاهور رسیده بمحاصره مشغول گشت و خبک توپ و تفنگ شروع شد انحضرت از استماع این اخبار
حیران بطور میرزا کابلیان کشته منعم خان خانخانان را بجانب دار الخلافه و مستقر خانه الطاف و دوانی
انجا گذاشته روز شنبه سیوم جمادی الاول سال هفتاد و چهار هجری الطرف دهلی متوجه شدند و در
ده دو فرسخی لشکر ساحت دهلی افتاده و تقدم آوادت ره نورد گشته شرف زمانیت مشرف
نزدیکان دیر کرد رنول آن آسوده و انه تاریف برده نقود و افر میحاوران و مستحقان ان اماکن مسرت
رسانیده مدت روزده از دهم بسمت لاهور نهضت فرمودند و چون گشت و قیقه سواد تهانیسر مضرب خیام دولت
گردید انحضرت بمقتضای ارادت خاص که بکتاب نیکمان دین داشتند بحضرت قدوة العارفین سراج
المحققین حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری قاصد مرقد منور تاریف برده بصحت متوفی داشته انحواد و متعلقان
حضرت شیخ فاتحه خوانده و بحضور قلب و دعای خیر نموده بهر کت دعای ایشان مبلغ از اکه بشهریار کامکار
در ظاهر لاهور نزول فرماید میرزا محمد حکیم را فراز نموده بگاه نامه نگاشته از ان مرز گشت تفصیل انموجب
چنانست که روزی رایات عالیات بساحل دریای ستلج و رود نمود خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید انحضرت
بکجرات خوبی حاصل مهمات لاهور گشته امرای پنجاب را در خور یکه خدمتی شایسته بایشان رسیده انحضرت بسیاط

دار و گردان کشته تردد علیقلی خانه زمان رفته بودند چون خواستند که از جدا شوند بمحاربه و اقع شدند و زبردستان
بر بیچاره چیره گشته مال و منال هر دو برادر را بدر خانه کنان خود راه دادند و سانیده و دلداری نموده
و خانات و زبردستان بدار الخلافه رسیده بخانخانان منعم خان التجا آورده و خانخانان بمراه مظفر خان
او زبک بحضور انور فرستاده و خود بقصد مهمات جزایر انبا کشیده شد و منصور غنایت بنام افغانان صادر گشت
که رهدو و دامکپور با تفاق مجنون خان قاقشال در تعاهد عقیدت و ارادت مستحکم بارشته دولتخواهی
رایات جلال داخل دار الخلافه شود و اگر دولت حضور نماید عهدا نوفت از طریقه خانخانان منحرف
گشت که علیقلی و دیگر عهدو پیمان را بطاق نسیان گذاشته بر جاده بغی استقامت دارد و
برده از رویی کار پذیرفته خلعت میرزا محمد حکیم را در چند خوانده گاهی سعادتی برافراشته آمده
در ده از دهه رضوان رایت جاه و اقبال بدار الخلافه مرتفع گردید یکی متواتر مرحده بشارت انجام
دولت گشت انحضرت بزیارات اولیای کرام قدس الله اسرارهم تشریف برده نقود و افر میحاوران
رسانیده و بعد فراغ حسنات بهیب جهان نورد الطرف اگره در جولان اورده بسرعت تمام منزل
عنایت برساخت دار الخلافه انواخته [illegible] در نوبت بعرض والا رسید که علیقلی و
ابراهیم اوزبک قاچلی و الایات بادشاهی را تافته و تخته برسیده اند و بهادر و سکندر در کره ما نکپور
ورود نموده با مجنون خان قاقشال اصفهان متعاقد و در اند شهریار کامکار خانخانان منعم خان
را بمحافظت اگره و اکذاشته باده نزاد خیل دست و فوج جرار در سنه ۲۶ سال عنان عزیمت سمت شرق دوده

معطوف ساخت قباخان کرنگ مستوفی مغل ومیرزا قلی وقلیچ خان وسید محمد موحی وحاجی یوسف
که بسرعت شتافته به کنگ میرزا یوسف که در حصار قنبوج متحصن بود پرداخته حرامخواران را
قنبوج بازداشته بانگبور رفتند الحضرت بطرق ایلغار از سیکری رفته کوچ بکوچ بر ساحت قصبه موران
برتو عنایت انداخت ازانجا محمد قلیچخان برلاس ومستقرخان در راجه تودرمل ورشاه بداغخان و
وفاخان وحاجی محمد خان سیستانی وجمعی دیگر را بتادیب سکندر اوزبک گذارده
تعیین ساخته روز سنبه ۲۴ دیقعده خود بدولت واقبال روی توجه بجانب کره ومانکپور آورند
درقصبه رای هرول عراقیل اصفهان ومحمود یکان بدیشمون رسیده علیقلی وبهادر برادرش
منجانبه از اب گنگ گذشته بگوالیار پیوندند الحضرت سبک دهم دیقعده ازان قصبه بطرق ایلغار
متوجه پیش گشته یکشنبه نوزدهم دیقعده بمانکپور نزول فرمودند اصفخان ومحمود یکان شرف ملازمت
دریافته مقدمه التجریش شدند درانوقت یکی ازمردمان رسیده اتماس نمود که حرامخواران در حدود
برکنه تنکر دریل گشته ازگنگ گذشتند الحضرت راجه بهگونت داس وحاجه جهانرا بدفع ایشان
کلان گذاشته بامعدودی برسر ایشان نهضت فرمودند مخالفان گشتند وفیل سواره ازدریای گنگ در گذشته
وخروش بود عبور نمودند همگی یازده کس مدبر بکاب سعادت ازاب گذشته میرزا کوکه سیف خان
کوکه وشجاعتخان خانخانام خواجه عبدالله دربار خان شهباز خان سید جمال الدین علیقلی خان
دلاور خان وبعد ازان جمعی قلیل ازانجا بتاخت در پای گنگ رسیده بهادران میرزا زن دریای گنگ
عبور کرده در ظل رایت جهانگشا فراهم آمدند اما چون پرده ظلمانی شب عرصه گیتی را فرو گرفته

بود به بیاحل دریا مضرب خیام دولت گشت درنصف اللیل مهتابیان خبر آوردند که لشکر مخالفان بمقابله گرد
فرود آمده است وعلیقلی وبهادر به باده پیمایی وعیش ونشاط اشتغال دارند وفال نیک بشکست دشمنان
خود میزنند فرمان شد که بهادران لشکر منصور جرم واحتیاط بکار برند واز کید ومکر اعدا آگاه باشند
فردای آن غره شهر دی حجه بود شاه وسپاه چیره بوشیله متوجه مخالفان گشتند ان هر دو نیز ادراک
بصلاحکان بنود که بادشاه به این سرعت تشریف اورده باشد وامداد لشکر منصور را هم کمتر دیدند
خمار الوده ومسلح ومکمل گشته باجماهیر سوار آماده پیکار گشتند وباوصف انکه زیاده از پانصد سر
پانصد فیل در رکاب شرف نرسیده بود بهادران لشکر بانمخالفان در اویخته داد شجاعت ومردانگی دادند و
ازطرفین چقاشهای نمایان بظهور پیوست درانحال که آتش محاربه میزان میرود نظر بهادر نام نوکر محبوبخان
ناقال بهادر خانه زاد شیکر کرده بحضور انور آورد وغلغله انبساط ونشاط بهادران بفلک اثیر رسید
الحضرت تفحص احوال علیقلی نموده شنیدند که متعاقب انحال فیلبان فیل مزبور بسنگ بحضور رسیده موروثی دارست
که ان فقره شرف را فیل مذکور در دوره پانصد سال یکبار بزیر فلان درخت افتاده باشد فرمان شد که سر ان درخت را
بیابند میرزا سنگ فاضل اکبرادی را از تن جدا ساخته بنظر اقدس رسانید وانحضرت از بهادر بر سیده مکرر از بابت
واقع شد که مصدر اینهمه طغیان وعصیان گشته او جواب داد که الحمد لله علی کل حال شهباز خان حسبی دانس
کسور زیاده ازین مرحمت زدن نداده سر او از تن جدا ساخته از شاهراه انحالت سکنت مخالفان

اقبال کوه شکوه در اسپان بزرگی ومرآت وغیره درگاه وغالب اقربیه وبقیاس بدست بهادران افتاده در
ازبهادران غالب فیلی داده عینیت را نیز بشرف دریافته مورد تحسین ممکنیت گشت ازان
حرامخواران اثری ونشانی نمانده الحضرت از فیل فرآمده بسجده شکر درگاه معطاکش حقیقی بکاله وظیفه
ومانند در اطراف الباشش متوجه گشته هنگام شام در ساحت ان بلده مضرب خیام دولت فرمودند در
نیز چه ازان نجبت سرشتگان بود باحاطه ضبط در آمد وسران این هرود حرامخوار را بجانب اگره مصحوب
خواجه عبدالله تعیین یافت روان ساخته وان شهر را بتصرف در آورده بستر روز بطرف بنارس توجه فرمودند
یاران دلیران بهادر مقتول دران شهر بودند بضبط در آمدند وجوق جوق از بهادران ملازمت
شرف اندوز گشتند دو سه روز دران شهر بتفرقا مانده در زده متوجه جونپور گشته وجونپور را
داده بطرف کره ومانکپور نهضت فرمودند بخان مانو شد که بسر برده رفته قبایل واموال او بخان مزبور
بضبط در آورد وزمرضی مکرر انجهه راداده ورود ازقطع نموده در مانکپور به اغوق کلان پیوسته دیار سراسر
کرم ساخته شهریار بکل وجانقلی اوزبک ویارعلی دنو شحال بیک ودلم شاه بدخشی وسیر شاه بدخشی وجلایر خان که
میرزا عسکری وشاه نامه خواجه جهی وبکرستیان حرام نمکان را در پای فیل مست انداخته از قصبه سکنات داده
وبزرامبرک رضوی وشهدی وکیل علیقلی باچهار پنج زمانه ضعیف از فیل یافته بسبب انتساب بسیادت از ورطه
خلاص یافت بهدران انشاءالله خانخانان حسب الحکم اشرف از دارالخلافه خود را بحضور انور رسانیده بنا بر
وجونپور دفاع پیوسته در زمانیه بخانخانان عنایت فرموده بجهه بطرف دارالخلافه متوجه گشتند وبکوچ متواتر
یازدهم محرم سال هفتصد وهشتاد ودو ظل اقبال بردارالخلافه انداخته در ینوقت مژده فتح اوده وبعض والا رسیده باعث

نشاط خاطر اقدس گشت تفصیل این تودراکه افواج قاهره که بسرکردگی مخلیچخان برلاس بسیاست اودده و تادیب
سکندر خان اوزبک مامور شده بودند وده دوازده روز پیشتر درسیده بودند سکندر از بک بسیار شخص جرار
وبرج وباره حصار را بتحکم حصانت بجنگ توپ وتفنگ مشغول شده بهادران فرصت شمار که هیچ پرسک در ازبر آنجا
ساخته باد نمیخورد بران بالا رفته وراساس ستی بعضی ازانرا تش گرفته بعد ازان چیزی در خور
شتران علیقلی وبهادر به اسکندر رسیده زهره اش اب شده وبابای استقلالش تمرا لرزه در پیاسها وعیال واثاثیه
انداخته بسرعت باد وبرق خود را بکوه کهبور رسانیده در پرستیاری سلیمان فیل اوزبک ازاب گذشته در مملکت
متعلقه افغانان داخل شد محمد قلیچخان برلاس مرا جعه تودرمل ودیگر امرای بادشاهی داخل اوده گشته بیشتر
را بضبط در آورده صورت واقعه را بحضور انور عرضداشت کردند اوده ومضافات انرا الحمد قلیچخان مرحمت
فرمودند دیگر امرا الحضور انور طلب نمودند ذکر تسخیر قلعه جونپور متعلق ولایت رانا چون خاطر اشرف شهریار کامکار
ازجهات شرقی فارغ گشت بجهات الطافی تازه فتح وفیروزی میزان مرحمتش انگیخته بیست وچهارم شهر صفر الظفر
بنصرت فرموده در شکارگاه باری نزول اجلال فرمودند درانجا اولان وقوا جیان بهرام صولت فرمان شدکه
سران وسرکردان سپاه را بجاگیر رسانند که بایشان اوقات خود را نیز رایت جهانگشا خاطر رسانند بعد از اعلام
نصرت فرجام ظل عنفت بسرکرده کوالیار افکنده وجمیع امرا با افواج آراسته خود را بدرگاه سعادت رسانیدند روزی از
خوش طبعی بیک شکه ولد رانا اوده بپسر فرمودند که جمیع رایان وراجها بلادت شعار وحالت
رانا بدر تو هنوز نیامده شیوه هم که بر مملکت او فتح کشی کنیم تو ما را فاقت خواهی کرد ما طرف پدر خواهی
اورد انوقت بلیت وعلل گذرانیده وقت مرخصی خدمه خرگاه گذاشته میتابید رفت این ادای او خاطر اقدس

بسیار کران آمد و فرمود تا کرا صلح انست که بخدمت او را با مال کنم بعد ازان متوجه مالوه شویم او اصلح الاصل
بدان ولایت کوچ داده شد و در سر سبوی و پور پهنه خبر رسید که گمانشته راجه سورجن حاکم قلعه رنتهنبور از رصولت
افواج بادشاهی انحصار انگاشته رقبه نیاز بر بساط انقیاد و دستوری یافت و از انجا بخدمتش مشرف شتافت
قصبه کوتهه مضرب سراوقی غرو جلال گردید راجه انجا خانه فراز نموده و بود شاه بمحمد قندهاری کلوت تا مور گردید
از انجا کوچ کرده در ظاهر قلعه کالپی نزول فرمودند در انمنزل نواحیان بادشاهی بسیج فیضی را که سرآمد شعرای
هندوستان بود بحضور شرف آمد در سیج این قصیده بطریق راه آورد بنظر اشرف گذرانید مقصد از سال
گردیده رفته رفته در رجه قبول و منزلت او بدیری رسید که از مقربان خاص گشت و الحق در سخن در نظم و نثر کمتر کسی بایه
بود و تصنیفات او بحضور روزگار یادگار است خصوصاً منظومه او در غایت فصاحت گفته و در قصیده
سحر نویسی مصالحه کار برده و این چند بیت از ان قصیده بطریق یادداشت انتخاب نموده شد
سحر نویسان قاصدی سیمابی ؛ رسید بمجو سنجاوت گشاده بنیانی ؛ نفی جوخلق مریزان بکلک مشکین
نفر فرینی ؛ نبی خود ست کریمان بکوهر افشانی ؛ کسی گرفته چو بهت بلند پروازی ؛ بپا گزیده مود دولت گرانی
میدانی ؛ بهوم کرده براد اشتاد بدیکانه ؛ جو بیزبان تو اگر مرد زبانی ؛ نمود سه پیر دالایی اورد ظرف کلاه
قدر و اوج عنایت بیان جنبانی ؛ نفوق بسته زدولت مخجسته منشوری ؛ که سجو عقل بمارک نموده منشوری
خطی که یافته دربار گاه جاه و جلال ؛ زفهر بان خلافت خطاب فرمانی ؛ میسر ان سعادت ندارکان گزینان
نجات نامه خدایی مرین ندانی ؛ و دقایق نعمت بشکر کی توان دادن ؛ بقید حرف نیاید انمود معانی
بده و رعدل تو زبان بلبل معنی لفظ ؛ بده و دش ماه بنادم لباس کتانی ؛ سفیر فرمس بر آید طایر ان جنان

چون خطه تسخیر شکنه بمیمنت تخم ملک بگمان برسته تو ای شاه گجارد معانی خوانی ؛ بلکه بگمین
ترجم بردن ریزم ؛ برسد و اینه براد بوی تکوانی ؛ بمن رسید رفیض نوال محلس شاه ؛ بروح انجد رسد
از سراب بکانی ؛ زبان خواهش من زاد ب نمی جنبد ؛ مرا ز آرزو یم انچنانکه میدانی ؛ القصه شهریار کامگار
جهت دفع فتنه فرزندان محمد سلطان میرزا تهیری صاحب بخاطر آورده مهتاب الدین بقدر خان و شاه
بداغ خان و محمد رادخان و حاجی محمد خان سیستانی و حاجی دیگر را دره اله جاگیر کرده بدا نصوب خصوصیت
میرزا یان بی سعادت پیش از دره امراد حده و احمد ابا د گسیل شده و ولایت مالوه که معلوا ز قوابه بالطف
و معدن زر است بشرف امراد یافته بحضرت از گذرون بطرف ملک رانا متوجه شدند و اصفهان
دو تیر خان را بسر عسکر روان ساختند ان هر دو براد ر طلیعه مانند اسباب ادبار گشتر سانحه بخصوص ارش
داشت نمود نکه رانا مدبر پرستش نموده در مملکت خود انتش زده اثری در صحرا نگذاشته و همه بکوه گشته متحصل
خیال تباه برده است و ذخیره اقرد حصار چیتور در آورده بیخبر ان را بچیوت معتمد خود حواله کرده بود
و جمیل و تباه دیگر ان سر دران خود را بکنار نربای هر اکحصار ما مور ساخته اسباب ادبار و نکبت بسرای خود
اماده کرده بود بادشاه جهانستان و عین پارسی و برق فصاحت رود بخشه نوده بسم رسانیده اخر
نظر حصار چیتور شرف نزول انراخت بشیخ فرزان کوه و ابواب دخول و خروج حصار را بضبط در اورد
مرچها را بهر اتفکر کرده و اصفهان را با نوبی جرار بسیخر ان سپرده ما موز فرموده حسین قلیخان را با بعضی
بهادران نامی تعین شد ان را بطرف او دیسپور نهضت نمودند بهادران لشکر منصور ان سپور را در محاصره
او دیسپور نواله انرا انتش داده بغارت پرستند و چون حصار چیتور را بعنایت مرتفع و مرتکه کوهی واقع شده

و مملو از رجال جنگی بوده و دست تسخیر بدین دیگ کلان برگشوده این رسیده و شنوده و بگوش هوش شنوی
گزینم من مکلوا نمیخورد در حضور انور برتب ساخته و در محلی مناسب نصب کرده شود و در نشستش رح و
باره نموده تا قامان حاکمیت و لشکر اشان فرا دفن آهستین همت مالیده در کندن نقب و کوشیدند
جمعتام در رسیدند و بالا گاه کلوله بقفنک دگوله صرین ازده دیوار حصاری بارید و باد صف سپاه ا
خام و دیگر از زمه احتماط صد و صد و پنجاه نفر بر روز خلاص رسیدند انجماعه بر دای ان کمرد بسعی
عالی زیر دیوار انحصار فلک تمثال رسانیدند در یک محوفه صد و بیست من باروت و در بحوفه دوم
هشتاد من باروت سرانشته و فرمان شد که بهادران لشکر منصور مسلح و مکمل گشته در صدد بر رین
باشند هر گاه محل لوریش هم رسد تیر دستی کرده مخالفان را مجال انسداد رخنه دیوار نه دهند سپاهیان بر
بخاصیه پوشیده اماده ناخس گشته و کارکنان اتشخانه فتیلهای هر دو نقب را اتش دادند چون فتیلهای
بسیار از بهادران رسیده بود یک نقب را اتش زدند کرفت و قریب پنجاه در عه دیوار قلعه را با سیار
از خیز و لان هوا برد و اوازی هولناک و غریوی مهیب بر آمد که برشصت و هفتاد کرده سکنا نه دیار را خبر
رسانید بهادران لشکر نصرت اثر انتظار افروختن نقب دوم نکشیده ماندند باد برق سیر رخنه دیوار
حمله کردند در انوقت نقب دوم را اتش کرفت و غلغله در زمین و زمان افکند و از کثرت دود و کرد یکدیگر
نه بر شد و نه دیدند که کس از بهادران نبرد دوست از تنگ خرمت ان دیوار بر شرت نهادند چنین شد که
چهل کس از انجمله روسناس بادشاه بودند چون این کیفیت بعرض رسید مخالفان مرعوب و دیوار
دیگر عرض دستکم از دیوار سابق تعمیر کرده قایم بر ان کشش و کوشش مترتب نکشت شهریار جهانستان

وجیهان خان حبشی شکرخان را بقتل آورده راست آمد اری افراشت وعلی قلیم در ولایت احمد آباد پرید
آمده بود میرزا محمد حسین تلوسورت وچانیر بحنگ وجدال تعرف نموده آورده و ابراهیم حسین میرزا چنداد
مرویخ به احاطه صفا کشیده دو زه و راهم آوردن او باشان وخود سران مشغول گشته تمته احوال میرزایان ودخل
خود گزارش یافته الحاصل بحضرت در موقت حسین قلیخان ورا دوش بسهیل قلیخان ما محراست تبخ
بنیاب انقیس ساخته و میر محمد خان معزول حاکم شیراب را بکار پسنبل وقطب الدین محمد خان برادر میرزا
تبخ بانگر داده و چهران انتشار شهاب الدین احمد خان از ناوه رسیده در امور و زارت شریک علیقلیخان
گردیده و انواع کفایت و دیانت ظهور آورده و توجه بدگر تسخیر قلعه بتهور نیاداشرف راه یافت
بزخیر حیت درست روز دو شنبه خود رجب سال نهصد و نهتاد و شش هجری لوای عزیمت فرجام افراخت
رهنمون بهت فرموده و یکی متواتر روز سه شنبه بیست یکم سعبان لقابله قلعه بتهور رسیده فرود آمد و
ساخته دران قلعه ایست میان کوهها ی بسیار و تسخیر ش بنایت دشوار آنحضرت روزی چند
بنفس نفیس متوجه گشته ابواب حصول مرام بر اسیر اعیان دیده بخشیان فرموده که بر اطراف
مورچال نامزد بهادران لشکر منصور کرده بسته در ساختن سایاوار گوب مشغول گشته و حصاران
به انداختن توپ و تفنگ صعب گشاد چهران انتظار مهدی قاسم خان از صفحه محاربه راحت نمود
شرف ملازمت دریافت و بسیان عرضی عراقی و خالص غنایم عراق عرب و عجم پیشکش کشیده مشمول
انشقاق ساخته خلعت فاخره عطا فرمودند و در سایخات چهارم از ربیع الاول حضرت جلالی
در اوایل این سال سایخه اقبال فتح قلعه بتهور بهت که بشکرانی مودت روز افزون در فرمان کیاه اقتدار

فلک

فتح انحصار پیشگشت و انحضرت بتبع وظفر مخصوص گشته زیارت مرقد مبارک حضرت خواجه قدس سره الاطهر فرمود
دوده روز دران بقعه شریف طرح اقامت انداخته روزهای دلفریبا دران مسحقان رسانده الصبوح
دار الخلافه بهفت نمود و از راه آبشیر شکارکنان و بخیر الکنان بیست چهارم ذیقعده ظل عنایت بر مفارق
سکنه بلند اراند اخته و در اراک قلعه در بنگاهی محل که تکلم انحضرت تعمیر شده بود شرف نزول افکنده
و چون هیئت جهانبانی و قلعه کشایی انحضرت به اتفاق عالم رسیده بسیاری از رباجها و رایان مرتبه عالیه
انحضرت بردوش گرفتند علی الخصوص راجه رایسنجید راجه بنیه که قلعه کالنجر را که از دولت افغانان در تصرف
در آورده بود بحضور شرف فرستاده و بموجب ارعالی انحصار را بسجو بخان فاقشال حواله نموده و بهدر بیگ
وزیرزاده راجه بکسی که بهراری ولایت و پیراز اقبال همرائی یافته و بمال و منال از پیش راجهار اندا کسته
بهت و راساس قرب و منزلت راجه بر برشرف ملازمت دریافته کاردی که خاصیت غریب داشت از حجاب
راجه پیشکش کرده و انحاسنجو که این کارد را امام سایق نزد کاز نصیبی عجیب یافته بود
خلاصه و مخلص اینست که بر هر آلایشی که مماس گشته فی الفور فوج میشود و بفرمان عالی باستحسان مزاد و مقرب
دولت کس کس کارها نهاز غایت اماس هلاک قریب بود صحبت یافته ـــ چنوخوش گفت دانا کز دشمن
بسی یاد ـــ ولیکن بر اکنده بابد بسی است (از ولادت باسعادت تا نهاده و الاد سلطان محمد خدابنده)
از سایخات اقبال فرحت افزای این سال سایخه حسرت بخش قدم در عرصه هستی گذاشتن بادشاه زاده
والاگهر محمد سلیم است که بیست و چهارم شهر یور سال نهصد و نهتاد و دو هفت هجری در قصبه سیکری بوقوع
انجامیده خلاصه خاطر ده خاطر خاص جام گشت تفصیل این مطلب اینکه از انحضرت هرزندی که بوجود آید

فلک شمال مسیر و مقنع گشت تفصیل این حال اگر چون سوکب همایون بظاهر قلعه نزول اجلال انداخت
انهنام مورچال بر جمیع امرا مقسوم گردید محمد قاسم خان میر بحر در اجه تودرمل که صاحب انهنام مورچال
بادشاهی بودند سایاطی یعنی مکان کلان مسطحی برفیع و سرکوبی عالی بدستیاری سنگتراشان فراوان
فن مدد کاری حصار شکافان سنگ بقلابه در زدن بوضعی تعمیر کرده که بر جمیع عمارات اهل حصار مشرف
گردیده و دیکهای عالی مقرر نردبانهای قوی هزاران بسی و مرتفع بالایی این سایاطها ساخته اساس
هستی اهل حصار را سرنوشت گرفتند و اکثری مرجع و دیوار قلعه را بشبک ساختند سور جن قلعه را از کا
داجل راه و چاره خود دیده چاره جز اطاعت و انقیاد نیافت فرزبان بنجز و الحاح گشوده و سلخ رمضان
پسران خود را با تحالیف و نوادر بسیار بکلازمت بهشرف فرستاد و بهنگام کار کامکار ظلال فاخره پسران نفیس
عطا فرموده رخصت معاودت داد و حسین قلیخان را که از عمده امرا بود همراه پسران او بحصار
فرستاده که سور جن را تسکین داده بملازمت شرف بیارد و سیوم شوال سور جن بحضور بهشرف گردیده بکلمه ای
قلعه که از طلای خالص ساخته بود بنظر انور آورد و شمول عواطف خسروانه گشته مهلت سه روزه خواست
که اهل و عیال و دنیه و اسباب خود را بامانتی سازنده قلعه بلازمان بادشاهی بسپارد و انتقال او بدرجه اجابت
مقرون گشت و مهتر خان بهم پائی او مامور گردید سور جن از غایت بادشاهی گشته درون قلعه رفت
و خاطر از بهمات خود جمع ساخته بعد سه روز انحصار فلک تمثال را با جمیع اسباب و آلات حصار داری بمهتر خان
تفویض نمود خواجه جهان و مظفر خان بهمات حصار مامور گردیدند و کوس فتح شادمانی در نوا در آمد
و در سیوم گزشته سلطان علاء الدین بحضرت کیهان قرودات بسیار و دست بران قلعه انداخته و انحضرت راه آبگاه

و بموجب آستانه بوسی بجا آوران بخارا از تغیر شیخ حسین تولیت ان بقعه مبارک بشیخ محمد بخاری کرانا کار سادات هندوستان بود مقصود ساخته و بتعمیر مسجدی رفیع و خانقاهی عالی فرمان صادر گشت بنایان تیزدست بدان امر استعمال ورزیدند و اوایل رمضان رایات منصور بطرف دهلی متوجه گشت او آخر شهر مسطور دران بلده روح فرا شرف دره و از اخته بزیارت مزارات اولیا کرام و مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تحصیل حسنات فرمودند ذکر سوانحات اغاز سال بانزدهم جلوس حضرت صاحبقران در ابتدای این سال همت رایات عالیات بصوب دارالخلافه اگره مائل گشت و از آب جون عبور کرده بهشت و ششم ذیقعده بمقر سلطنت شرف نزول ارزانی داشتند و از سوانحات اقبال این سال تولد شاهزاده والانژاد سلطان مراد است که شب جمعه سیوم محرم سال صد و هفتاد و دو هجری دست داد پادشاه دریا نوال محفلهای جشن اراسته بهره وافر بصغیر و کبیر رسانیدند و منعمان خانجامان از جوهر بیغوله تمام بمقصود انور رسیده لوازم تهنیت و مبارکباد بجا آورده خلعت خاصه یافتند از یمن اقبال شهریار عالم و فرخ فال فرزند ارجمند بعرصه شهود جلوه گر شد و بخجسته اختر و همایون طالع موسوم گشت و بعد از انقضای ایام نفاس و انتهای ایام حمل بعزم زیارت مزار اقدس حضرت خواجه معین الدین قدس سره متوجه اجمیر گشته بهشتم ربیع الاخر بدانجا رسیدند و بتقدیم خدمات لایقه و تحصیل حسنات فایقه پرداختند و بعد از ادای مراسم زیارت بقدم تامل و وقار روی توجه بدارالخلافه اگره آورده بهشتم ربیع الاول در انجا نزول اجلال فرمودند و در ایام توقف در اگره بتماشای عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که در ان شهر بمرور ایام بنا یافته بود پرداختند و از جمله عمارات عالیه که در ان ایام بپایه اتمام رسیده بود یکی عمارت رفیعه بود که بر کنار دریای جون بنا یافته و در ان عمارت بیست و چهار حجره بود و هر حجره بقدر یک تیر پرتاب از حجره دیگر فاصله داشت و در هر حجره بر سر راه آب حوضی بزرگ ساخته بودند و بر سر هر حوض فواره بلند کرده و در ان عمارت بیست و چهار فواره بود و در ایام تابستان که آب جون بغایت کم میشود و بر سر راه آب بندی بسته آب بحوضها و فوارها میرسانند و در ان ایام که آب جون بغایت زیاده میشود آب بحوضها و فوارها میرسد و بعد از ان بتماشای باغ نور افشان که در کنار دریای جون واقع است و بعمارات عالیه که در ان باغ بنا یافته بود پرداختند و بعد از ان بتماشای باغ دلکشا که در کنار دریای جون واقع است و بعمارات عالیه که در ان باغ بنا یافته بود پرداختند و بعد از ان بتماشای باغ شاه عالم که در کنار دریای جون واقع است و بعمارات عالیه که در ان باغ بنا یافته بود پرداختند و بعد از ان بتماشای باغ زرافشان که در کنار دریای جون واقع است و بعمارات عالیه که در ان باغ بنا یافته بود پرداختند و بعد از ان بتماشای باغ نگارست

و میرزا یوسفمان و قشتو و راجه بیرپل و همینی کشیر را داخل کوکیان موبتخاب ساخته بحسین قلیخان نامی
فرمان مرحمت شد که قلعه کوٹ را از راجه بدهیچند مستخلص ساخته براجه بیرپل تفویض نماید در درسنه هاء
ربیع الاول ساعت اجیر سفر خیام دولت کشت و بعزم زیارت مزار شریف حضرت خواجه
سره متوجه گشته توازم حسنات تحصیل دارد و قدر زر دیگر قطعه گذه پیشکی که بالای کوچه در بلده
گشت تشریف برده شرف زیارت مزار شریف یافت و للعارفین حضرت سید حسین خنگ سوار در
دریافت در سنه ۲ ربیع الثانی ۳ بگرده کی خان کلان فوجی عالی برسم سفلار بطرف احمد آباد دستوری
داشتر خان و شاه قلیخان محرم و شاه بیلی خان و سید محمود خان و فضل خان و صادق خان و شاه قلی الله
و حید محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و فیلقه بهادر خان و محمد قلیخان توپتا و هرمکان و بیک زنبورچی
و بیک محمد خان و محمد قلیخان و بهرعلی شاد و زرد سید عبد الرحمن و میرزا آزاده علیخان و بهادر خان جماعه
دیگر تعیین الویه گشتند بیست و دوم ماه خود بدولت و اقبال بطرف احمد آباد متوجه شدند و بعض بر دیگر
تقوق عضمت راد بلند اجیر گذاشته در حوالی پهلو و سفر تجام دولت شده لوکر قاصد ان جلالت مآثر
اجیر رسیده مژده تولد فرزند سعادت مند بخضرت رسانیدند محفل عیش و نشاط آراسته شد و
بازار شری و سرور رونق بذیرفت و بسبب آنکه پرگنات عصمت پور از توابع شیخ دانیال نام بجاگیر حضرت خواجه
متوقف شده بودند نام آن شاهزاده را اکبر میرزا محمد دانیال بزرگ نهادند و همدران ایام از واقعات
بنگاله بعرض رسید که سلیمان کرانی والی بنگاله بکلو گرفتن قورقت فرمان الاقدر بنام منعم خان خانخانان شرف
یافت که در تسخیر بهار و اودیه بنگاله بذیرفته لازم بسعی است تا بدیر رسانده از سانحه غریبه ای خیال است که خان

در اوده ند و همان معاونه پرازخون ان مشهوران کشت و همچنین قتل عظیم در شهر واقع شده و خلق کثیر
کرد و بیش خانه راجه تقدجان متاثر بگذاری کرد ند و در طرفة العین از رهگذر شهر نشان اثری نماند
در همان ایام مادعلی بیک سرخان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطانخواجه خدا بنده در اله شاه و گهات
بنزا فرمان نوابی ولایت ایران برسم ایلچی گری آمده نامه آقای خود را بالتماس تمام و انواع تحف
در آورده بشمول مرحمت خانیات گشت و چون خاطر متقدسش از همات سروری فارغ گشت رای رزنگ
و جمعی از فرد و یا نزد ران سرزمین کرانشته بطرف احمد آباد متوجه گشته از حدود تهن شاه نورالدین قشقاری
یافت که نزد اعتماد خان رفته بشاهراه عقیدت دلالت نماید در اثنای راه بهمان نهج بود
که محمد خان و بدر خان پسران سیف خان فولادی اهل و عیال و اموال و اسباب خود را از تهن برآورده
که بیاسی رسانند راجه ماتنگ که همواره با سیف خان دستوری یافته بود از آمدن آنها مطلع گشته
انواع قاهره در دست اهل و عیال خود گرفته در تنگی با ایشان برخوردند و همدران لشکر منصور بسیاری از اسباب
بدست آورده بملازمت پیوستند روز یکشنبه غره رجب مرحمت شد که در زمان سابق بهره والا موسوم
بتخسیر سراوق عز و جلال گشت فرمان شد که چون خانخانان میرانجمن در این شهر بشهادت
رسیده این شهر و مضافات امیر امیر اخان دار خانخانان شهید مرحمت فرمودیم و با تفویض خانبزاد را
سامان نگاه داشتن این بیت سید احمد خان بجرات انجا تعیین نماید نهم رجب بصوب احمد آباد نهضت
فرمودند در منزل چوناته در عرض سید که مطفر گرائی از سپهر جان فولادی جدا گشته در غلیه او را در دهیکه
ساول امیر ابوالقاسم بگین و دیگر کهین گشته که او را بیت از زده ابوالقاسم چیره و سایبان در دگر فولاد

و آمد و صفدر میرزا نیز بملازمت اشرف رسید و کلاه و نشان برلیان رسانیدند چشمهای حضرت از مشکی بافت و مخطها
سرور تمر شیب پذیرفت بهره فیض تخرد و نزک رسیده و عنایات خاص مشمول احوال گردید و بهشت مکلوت
احمد آباد تمام جواب ابتهاج یافت و چون میرزا لوگه عزیمت شد و انطرف نهضت فرمود و در پای مذکور برده و چاپلوسی
و مصافات آوای کوس میرزایان سمع خراش قرار یافت و تسلط و آشتی بجای آمد و کرامات مفوض گردید و اقتدار دهان
و کارفرمای انجا و بدو گشت و بحضرت رسیده و پای شوق بوسیدن کرده بیست و هفتم آذر ماه روز دوشنبه دهم صفر
بصوب بندر کنبایت بعزیمت فیروزی و ظفر ایمای کرامات بیهایان سمان ترخیص یافت و در شهر متوقف شد و علیقلی
الملک بموافقت انها تعین شد و در اثنای راه بفرق عالی رسید که اختیار الملک برای راه و ذکر کرده و اقتدار دهان
و دیگر امرا در صدد کرکین اند شاهنواز خان کنبو اخضور تعین گشت که زود بمیرزا ملحق شده گذارد که
انجا بوا داره و شت او یار شوند فرمانه دیی الهی نفذ گردید بیست و ضرب سراوق اقبال گردید چهارم ماه مذکور
بشهباز خان امرای گرات را بحضور اشرف او دازراه احتیاط هرکدام راهبری از امرا سپرده و ذکر کرد که از خود
انجا عه باخبر باشند و الحضرت باخاصان و مقربان بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند و انسبا طبیعی
بخاطر اقدس راه یافت و چون در ان وقت از زبان همنیان بعرض اللا رسید که سورت را چنین میرزا
متصرف است و پرده دهه مصافات آن ابراهیم حسین میرزا بارت دارد و چاپانیر را شاه میرزا مستحکم
کرده است باشاه جهانستان بندر کنبایت را بحستخان خزانچی مفوض کرده نهصد دی ماه بعزیمت
مرده مصور گشتند شهباز خان و قاسم خان و بازبهادر و طائفه دیگر از بهادران بصوب چاپانیر
یافته و خان اعظم میرزا لوگه بحراست احمد آباد مرخص شد و صفدر قلی خان و رستم خان و معصوم کابلی بقلعه

گشته و ستد نرانده تا اکه قصبه سرنال بر لبه بندری نمودار شده و آب مهندری پیدا گشت الحضرت بر کنار
ان آب بجنبه پوسیدن مشغول گشته هیچ جهل کس در انوقت در رکاب حاضر نبود ند و هنوز ارسیل
پوشیدن فارغ نشده بودند که شهباز خان امرای بادشاهی را اطلاع نمت آورد و قریب ده لست کس
زیر رایت جهانکشا فراهم آمدند و شروع بعبور کردن از دریا نمودند بر ساحل دریا شکستهای و تنگهای بسیار
بود هرکی از امرا بطرفی رهنمای شده الحضرت براهی متوجه گشتند که بدروازه شهر میجاذی بود در اینجا چکوتیدان
و متعلقان درکاب اشرف بودند و قبیکه داخل شهر شدند از هجوم هر سه ال لشکر ابراهیم حسین میرزا الحو
بود و در کوچه و بازار راه برآمده بهم نمیرسید بادشاه شیر شکار هزاران سپی از شهر برآورده و ازمان تقوم
زار دیدند که بها دران لشکر منصور از هم جانب رسیده آتش پیکار بر افروخته اند و هنگامه جانستانی
و جانفشانی گرم است ۰ بهر کورنه آویزشی سخت مشاد ۰ سرد کار یا کرد دستی نجست شاد ۰ چو لشکر بود
اندک و یار بخت ۰ بداز لشکری بیکران کار سخت ۰ کره در شک بیزوری از ترک راست ۰ تن کینخ
طلبیاری لشکر است ۰ در انحالات هر کس از لشکر غنیم بمقابله الحضرت رسیده راه بیگریز میداد و آنها بیش
ز قدوم زا زیخرد بر یکی حواله کرد کار شش بانجام رسانید و بهر دو دیگر الحضرت حمله کرده دار سکوه مسلمانان
پای ثبات انها بر قرار نمانده راه فرار پیشه و ند و بها دران رکاب عالی از هر طرف هجوم کرده محاربه عظیم
و جنگی در غایت صعوبت بوقوع پیوست ابراهیم حسین میرزا علم بادشاه کشور کشا را دید که شتافته
دست و پا گم کرده و بالکل اضطرار راه فرار اختیار نموده و هزاران او بهر طرفی رو بگریز نهاده و الحضرت
نفیس تعاقب نموده بسیاری رفیقان او را خاک هلاک انداخته و غنیمت بیحد بدست اولیا دولت افتاده

تجاری بود میرزا لوگه تعین گشته روز آدینه دهم دیماه وصله قصبه برده و محمد سراوق اقبال گشت و در ان
بعرض رسید که میرزایان فتنه آفرا قلعه سورت را استحکام داده و در حدود جانپانیر فراهم آمده اند فرمان اعلام
و شاه قلیخان محرم و سید محمود خان بارهه را بحوالهٔ هکو تیدان و ملازمان الوس ساله
اصفخان و کروهی دیگر تعین گشته که امیرزایان را تادیب نمایند نهمین از شب گذشته او دیکی از اخلاصان
بحضور انور رسیده التماس کرد که ابراهیم حسین میرزا از قلعه بیرون آمده از بست تک و دو بین کمپایت
میکذرد و میخواهد که بطرفی رفته کرد شورش برانگیزد هنداران بیحد و قیاس تعین یافته بود و تدوقوع
لشکر در رکاب بود انرشته علیرغم بخاطر اقدس مصمم گشت و شهباز خان فرمان شد که با سرعت شتافته امرای خاص
را گرد مجالس میرزایان تعین شده اند برگردانده بملازمت اشرف بیاورد میر بحر خان و خان کلان مخواجه جهان
و شجاعتخان و صادقخان و خدمت شاهزاده دیای و الاتراد و محافظت اوتوق کلان مامور ساخت باقی بیست
در رکاب شهاب جهان نور نگذاشتند خواجه عبد الرحمان و جلالخان قوچی و رایسال در بارگی اصفخان
و جمیل بیگ و بهادر خان فوجدار و مقبل خان و فاسع خویشی و متراد اس مشغول داده تلخ شده و قلی
گردیده انها زیاده بر سه هزار کس نبودند اگر نشته ده دقیقه از شب باقی بود که توپخانه گشته تجاوز گشته
فرمان شد که عقب لشکر معلی استاده گشته نگذارد که کسی از اردوی همایون اراده زفاقت رکاب همایون
نماید تا مر فرقه گروه اخراجی روز بقطع مسافت مشغول بودند که از زبان رهنوردی بعرض رسید که غنیم با
جماعتی کثیر از دریا گذشته دایره و گرده است و فاصله ده کروه زیاده نمانده بعرض اقدس مرا لتماس کرد که غنیم
بسیار رسیده میشود اگر سخن باید زد نهضت فرمود که جنگ رود از انجهت نهضت و بر عجلت تمام متوجه

طلائی شب مزده کتبی را نزد گرفت نهضت معاودت نموده و بسرنال مطرح خیام دولت فرمودند روز
دیگر نیز دهم سعیان گوسفند نخواسته بلطف اودی کلان متوجه گشتند شاه قلیخان محرم و
سعادتخان مامور گردیدند که در لوای سورت شتافته از تحصنان انحصار باخبر باشند که هیچکس از قلعه
بیرون نرود و چون اعلام نصرت فرجام ظل عاطفت بر بوده های انوق کلان انداخت جمیع امرا و اعیان
بحضور اشرف رسیده تسلیم تهنیت یکا و دو تدهمدران حال مژده رسید شاه قلیخان محرم و دیگر امرا که طرف
سورت شتافته بودند بنظر اشرف گذرانیدند معروض داشته بودند که کلانتر هیکم بیت میرزا لکامران رو صدا براهیم حسین
میرزا اصطرح حسین میرزا و اخود همراه کرده از حصار سورت بیرون آورده خنک کنان بطرف دکن رفت و چون
نام قلعه خود را تو در ملک دیگر نوشته بود که کلانتر بسرعت تمام رده فرود کشته سرف در رود نظام بسر راه گذشته
در اجره تو در ملک دیگر فرود مان را بکمین نقب و ساختن سابا طه قرین نمود در رود کشته بتعاقب فرمان
شروع در تسخیر انحصار کردید مقرر بها دو تو بها بر خته در دیوار و برج قلعه اماتش کر فشده و هر روز از طرفین
چشمهای نمایان بظهور می آمد و مردم در رونی و بیرونی با بکدیگر اوبخته دار شجاعت و مردانکی میدادند
ایام بهاء ان لشکر منصور کرد تعاون و تعین شده بودند خبر اقبال بر زمال و مسال میرزایان فتنه سرشت
اورده بنظر اقدس گذانیدند دشمنشکاران دولت ابد پیوند اینمعنی را مکون بخشی دانسته در تسخیر حصار
پیشتر متوجه گردیدند همدران حال ایلچیان بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا که از خنک سرنال
گریخته بود به اندیشه رفته با مجد حسین میرزا و شاه میرزا برادران خود بهوست و از برادران خود اندیشه
بطرف دارالخلافه رهنورد گردیده بهت رسید محمود خان بارهه و شاه قلیخان و راجه هکو تیدان و سنا سمخان بتعاقب

سرماه ایمی روده دشنه چهارم دیقعده بصوب احمد اباد نهضت فرمود در سال بزدهم از جلوس
حضرت جنابی در اقبدای این سال مادر شکر خان بحضور انور رسیده استغاثه نمود که چهار خان
جشتی بحراتیج بداد گشته است فرمان شد که ان جشتی بدکیش را بزیارتی فیصل اعلامند عزالدین
و یکصف دیگر دکنشان را بدیار عبرت بیدار شد بیست و چهارم فرودین ماه الهی طابر احمد اباد
مطرح سرادق اقبال گشت حکومت احمد اباد و جگان اعظم میرزا کوکه و کارفرمایی پتن بهمیر محمد خان
و سرکار بیرونج و نهروده بقطب الدین محمد خان ودوانه دوازدهم قرب بسید حامد بخاری مفوض گردید
بعوده رودر فرده دشنه سیم دیجه ازراه پتن وحالور بصوب دارالخلافه اکره نهضت فرمودند نهور
مانکپور شاه قلیخان محرم ومراد خان رسید عبدالله محمد قلیخان وجگنات وراجه گوپال وبهادر خان
وشکر خان وجلالخان وبهوجراج وجمعی دیگر را بر حسب فرمان بهو تعلقان انداده بدو تکمیر بود راجه
تهم دان را مایده بحضور انور بیاید ودراده علیخان حاکم خاندیس بمشمول عنایات گشته برخصت معاودت
یافت مظفرخان بکرامت صوبه مالوه ممتاز گشت از نواح سروهی مادهو سنگه مامور گردید که رشاد زاده
دلیتال را از آنجبره اجیر بیارد وخواهر راجه بهکوتیدا اس که در دیوستان خاص الحضرت بود در خصت فرمود
بآنجبره رفته بمراسم تعزیه پیوست منکه که در جنگ سرمال لکها آمده متقدیر ساند بهدران حال عرایض
امرای پنجاب مشتمل بر دستگیر گشتن ابراهیم حسین میرزا منظور انور گذشت و باعث نشاط شاه دیندار
گشت شرح این واقعه چنانست که چون ابراهیم حسین میرزا از سرمال گریخته در ایده به برادران پیوست
و از برادران ارزده گشته باتفاق مسعود حسین میرزا از زاه جود پیوره نا کور رسیده بجماعه این متحول شد

فرخ خان ولد فیجان کلان قلعدار انجا شروع بفتوت اندازی نموده به امرای بادشاهی در راههای
جان نثار کرده در تواح سروهی اقامت ورزیده واقعه نوشت رای راسینکه ورای راندوس
ونقیب خان وغیاث الزمان علی ومیرکجان کوالیاری ومحمد حسین واقتدا خان وعلی چولاق وقطب الدین
وزبردست تمام بصوب نا کور رهسپر شدند ابراهیم حسین میرزا از رسیدن امرا آگاه گشته دست از
محاصره بازداشته بطرف پنجاب راه نورد گشت امرای بادشاهی به امر تعاقب مشغول گشتند در موضع
کستولی تلاقی فیقین دست داده محاربه عظیم واقع شد رستم خان بزرگ بر ابراهیم حسین میرزا حمله آورد
وبسیاری از رفیقان میرزا طعمه تیغ بهادران گشتند و چون میرزا بر چشم به از کار رفت و میرزا ابراهیم ران
قدری مشقت برداشته یکی از نوکران خود سوار شده ازان هلکه بدر رفت و پرده ظلمانی شب بعضی از احوال
میرزا کرده بها دران دست از تعاقب باز داشته بجاگیرهای خود معاودت نمودند و میرزا ابراهیم حسین
بسرعت باد و برق در منزل رسیده بقدر سامان بهم رسانیده بطرف پنجاب متوجه گشت و از طاهر
لاهور بطرف ملتان رفت در اثنا حسین قلیخان حاکم لاهور بتسخیر قلعه نا کوت مشغول بود و کار
آنقلعه به انجام رسانیده بود که خبر شورش میرزا رسید حسین قلیخان ناچار بهادر شرزه اراده
گوپی چند راجه انجصار مصالحی نمود یکی انکه دختر خود را در شبستان خاص داخل سازد دوم انکه زرد
جواهر بسیار برای پیشکش الحضرت مرتب سازد سیوم انکه درین یورش فوجی از ملازمان خود همراه
نموده چهارم انکه چون مصالحات آن براجه بر هر تنخواه شده زر محصول ابرا براجه مسطور یابد سازد
راجه نا کوت هر چهار شرط را قبول کرده موافق ان بعمل آورد و از صدق عقیدت خود دستبرد راه امرا
اماده یورش گردید حسین قلیخان خاطر از متعدمات نا کوت مطمین ساخته باتفاق اسمعیل قلیخان و

و حسب علیخان دیگر را بیوسفخان دختر خان و دوستخان سپهاری و شاه نثار خان تربتی و راجه
و جمعی دیگر بتعاقب میرزا ابراهیم حسین مشمول گشت و نبه و اسباب خود را در لاهور گذاشته بسرعتم
بلغر متوجه ملتان شده در حوالی قلعه بملتان شکر مخالف رسیده میرزا ابراهیم حسین و میرزا مسعود حسین با رکسی
خنک نواخته آماده محاربه گشتند بهادران معسکر همایون نیز طبل یورش فرو کوفته آتش کارزار دو چندان
گشت بر مخالفان افتاده ابراهیم حسین میرزا بجانب ملتان انگیخت و مسعود حسین میرزا با لشکر
شد حسین قلیخان و دیگر امرا سعید خان حاکم ملتان نوشته گسیل داشتند که او را بهر نهجی که تواند دستگیر سازد و بحضور
و بحضور بالهور مراجعت نموده مژده این فتح بحضور اشرف موقوف داشته سعید خان بتعاقب
ابراهیم حسین میرزا بطرف بلوچستان متوجه گشت از یکی اقبال جوکه کامکار ابراهیم حسین میرزا با چند
خنک کرده رهنمای لشکر خود و در جایی پنهان شده بود سعید خان تفحص تمام او را بدست آورده ملتان
معاودت کرد در همان دو سه روز میرزا از نعقیبی گریزد سعید خان سرش را بحضور انور فرستاده مسرت
واقعه موقوف داشت یازدهم محرم سال نهصد و شتاد و یک هجری الحضرت داخل اجمیر شده بزیارت
عرایضه سعید خان و سر ابراهیم حسین میرزا منظور انور گذشت و غلغله تهنیت و فیروزی بلند گردید الحضرت
نوازم زیارت مزار بهارک حضرت خواجه قدس سره بجا آورده بعد یکهفته متوجه دارالخلافه گشته
و بطاریق بلغراه نورد گشته در فتحپور اشرف ورود انداخته ملاقات حضرت شیخ سلیم قدس
سره مسرت اندوز شدند و روز چهار دهم صفر بدارالخلافه اگره نزول جلال افکنده بدرستی
حسین قلیخان حاکم لاهور بحضور انور رسیده مسعود حسین میرزا و دیگر اسیران را و حرم کامکار منظر
اشرف در آورد بادشاه کشورستان چشم ترحم بر احوال اسیران افکنده از ان لباس مراد

باحمدآباد رسانید و میانه‌خان باظم مالوه دکنو مالسکه مراجعین صادر شده که جاگیرداران بکجوات و مالوه را قدغن
نموده و در آن ولایات هرجا که توانند بلشکر معلی ملحق شوند راجه بارسل دیسنگ راجه ابراهیم و شیخ احمد وجه حکم الملک
بحراست مستقر الخلافه و در رکاب شاهزاده با قیمانده بیست و چهارم ربیع الثانی بارگاه شاه
سیر کنار رسیم الغیر از راه اجمیر عزم احمدآباد نمود و گاه بگاه بر حمایه مشتمل جهان نورد و گاه بر کوه دون آسمان
سیر و گاه بر میان راهها سوار شده تقطع مسافت مشغول بکشت و روز سیوم از نصب سرخیه بیست و
شهر مقرر سرعت باد وبرق داخل اجمیر گردیده و از گرد راه بشرف زیارت مزار منیر ایف حضرت خواجه
معین الدین چشتی قدس سره مشرف گشته استمداد همت نموده و روز دیگر بیش شد روز چهارشنبه دوم جمادی الاول شاه قلیخان محرم رسید محمود خان
بابرد محمد قلیخان توشهای بموکب معلی ملحق شدند از اینجا بر میان راهها سوار شده متوجه جنوب
گشته در جالو امرای عظام که همراه بودند بان متوجه عصمت تعیین شده بودند بملازمت رسیدند و الکای
جمعیتی پذیرفت چنانکه فراهم آمد بگلخان جالوری فرمان شد که هریکی از امرا را ضیافت کرده بتسخیر
تسخیر قلوب همان لحظه متوجه پیش شده در قصبه بالبسانه که نیکاری بین است خان کلان و وزیر خان و
شاه فخرالدین و طف خان و دیگر چند کس که جاگیرهای خود ران شده بودند بملازمت فائز گشته
و بزنزل انحضرت تبریک انوار فرمان دادند و در غول تردیک قولنظام میرزا خان و راجه خانمان بپرانخان
و شجاعتخان و سید محمود خان باریه و سادتخان و جماعتی دیگر تعیین شده و در بیرانغار اقبالخان و دیگر
یکه تازان ماموریت کرده بودند و محمد قلیخان توپچیان و میر خان و دیگر امرا در طرح جایا قصد و در برانغار
و جمعی دیگر تعین گشته و انحضرت خود با معدودی سوار در طرح اقامت درزیدند و فرمان شد که بهیئت قاعده

نه روزه بنهیه مسافت قطع کرده آمده اند ادا یعنی را بخاطر آورده بلشکرگاه خود در رفت و بتر تیب صفوف
مشغول گشت دلیرخان و دلاور جیسنگ راجه بمقبول راد بسیار و محمد داد میر خان فولادی را دیر انغار با
ساخت و شاه میرزا برادر خود را با بسیاری از بندگان و خویشان سرداران طرح اول ساخته بطرف معرکه جاران
روانه گردانید شیر بلکه مانند شیر غران از آب گذشته بکنار مخالفان حمله آورد شهنشاه کرگ
کین برسنده جوانش کز باد کرده بلند: زره در برخسرو کهکار: زره دریا برانگخته چشمه سار: بالای
گرم کین عرقی جوشش همه نهان بهچو آتش دراهن همه: بهر سوی خشنده زرین علم: شب فتنه
را شمع راه عدم: چو بران بجولان عنان در عنان: بدل دودی هم سنان در سنان: دران دار و
زنان صف شکاف: زمین را بپیچش در آورد ناف: قراولان معرکه طفر اثر بافواج مخالف
محاربه عظیم کرده بسیاری را کشته و زیر و زبر ساخته معاودت نموده دلیر بر سانیدند که محمد حسین میرزا با انبوهی
چیده پیش می آید انحضرت غلغله الله اکبر در فرمه یامعین بر زبان آورده بر قلب محمد حسین میرزا
حمله کردند ناظرین چشمها بای نابان بظهور پیوست و از هر دو جانب حلهای مردانه بوقوع آمد بهادران
هر دو لشکر بانهم آویخته و قیقه در جانستانی و حریف کشی فروگذار نکرده کار بجایی رسید که رکاب
از قبض مخالف خود را بجناب بادشاه شیر کار رسانیده ترجم نشان شیر بر انحضرت آورد و بهادران
ایزدی بضرب تیغ خونی بدان اقدام رسانیدند دیگی از اتباعش خود بر حضرت بزمین افتاده دران دو دگاه
فرار نموده دران تردد و کوشش کرد معیا چوهر شجاعت و مردانگی گرفته میشد نهیبت بر قلب مخالفان افتاده
شاه میرزا بالطف نمود آباد کرکیت و محمد حسین میرزا تغی بی برده خواجه عزت الله علی بیک که از بیگهای

بقطع مسافت مشغول شوند و در کمین هزار ایشان قوافل ایشان و جمعی که بتعاقب مانده بودند بلا فرصت رسیدند و در
چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول بموضع احمدآباد اتفاق و رود رایات جهان نورد افتاد اسامی امرا و راجها درین ملحمه اراد
رکاب سعادت رسیدند بدین تفصیل اول میرزا خان خلف بهرام خان خانخانان سیفخان کوکه بیرمحمد خان
کوکه حسین خان خواجه عبدالله خلهانیه رایسال جیل جلال چغتائی خواجه عنایت الله خلجی اصفهان راجه جیسنگ
راجه وجیسنگ نقیب خان بهادر خان کمونر مالسکه لال کلاونت و جمعی دیگر در تفصیل اینها سخن بطول
میکشد بالقصه بادشاه جوانبخت در سواد احمدآباد رسیده چهه فاصله پرتو شیده امرا را بحیه پوشیدن امر
فرمود قضارا باتوقعات اسپ سواری خاص که نور سفید نام داشت بر زمین رسیده سقط شد انحضرت پیاده
بفرمودند گرفته گرانمایه گردیده گردانیدند و فرمودند که چکونه دانستی گفت قاعده مقرر گشت و تجربه
کاران مسلم الثبوت است که اگر اسپ سواری صاحب فوت شنید علامت طراوت است دوم انکه باد راد
از عقب لشکر منصور و بیراوی یعنی می وزد سیوم انکه زاغ و زغن بسیار براه لشکر منصور میرود و این همه
علامت فیروزی است

فتح پرتو بر رایت جهان کشا

روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول سکه طفر پیکر از دریای سابرمتی مسعود نموده در اشعار
لشکر احمدآباد بسلیمه و صدای نقاره و کرنا و زمین و زمان بچنبیده بود که محمد حسین میرزا سر آسیمه گشته بر
تفحص احوال خود را قریب بمعسکر عالی رسانیده یکی از بهادران لشکر طفر اثر او را دریافته گرانیدند که این چه لشکر است و
صاحب نوبت کیست او گفت نمی دانم جز آنقدر که حضرت بادشاه خود بدولت اقبال تشریف آورده اند نمیدانم که چه
یکوی چاره روز بهت که سلطان من انحضرت را در دار الخلافه گذاشته آمده اند ان بهادر جواب داد که در عرض

محمد حسین میرزا را از تن جدا ساخته در بای سنبه جهان نموده انداخته و مرخص شده که در این شهر رفته خبر
دارشدن او را بشاه بلند اختر رسانند ملک عرض فرستاده فرمودند که پسر ارسید الخضرت کو پسر زمان خان حاضر باشد
که نخست بسر منازل بادشاهان بگرات کرده در منزل میرزا کوکه را شرف نزول انداخته و بقدر میکوشد
های فدائیان هر یکی از امرا را نواخته به انتظام مهمات القصه بهمت کما شد میرزا کوکه از ترجمه الدین
که یعلم معقول و منقول مضاف بود و از فرزندان میر غیاث الدین قادری و دیگر خیدر کس کما شت
کرده که با مخالفان همزبان و هم از بوده اند ماما اجتیار الملک و دیگر فتنه سر شتان در شال انها
فرمان به احضار انجا عه صادر گردید شیخ وجیه الدین حاضر گشته صورت نفس الامر عرض بیان آورد که
بجهت رعایت عزوت و بیگانهای مجره چند از منزل خود برای احوال اختیار الملک داده اند چنانچه
حاضرت الخضرت را بر اکه آستی بسیج بسیار خوش آمده قلم عفو بر جریده انجا عه کشیده شمول عاطفت خسرو
از نکایات نوادر ان ایام انست که شجاعتخان که درین معرکه مصدر جانفشانی شده بود در محفل خاص
نشسته بمنعم خان خانخانان حرفهای بیمعنی بزبان آورده خاطر مقدس رنجش یافت اورا بالتماس
حوالهٔ کرده که نزد خانخانان به برد تا بهر چه مناسب بداند بعمل آرد فرامین والا قدر بنام مطلوب
ناظم مالوه و راجه بانسکه صادر شد که صورت فتح در اینولا چهره نماید از هر جا که رسیده باشند مراجعت
نمایند قطب الدین محمد خان و نور بیگ و جمعی دیگر بتعاقب شاه میرزا جانب برهنپور دستوری یافته و راجه
بهگوتیداس و شاه قلیخان محرم و شکر خان و دیگر سپاه داران مامور گشتند که ارزانی دارند در آنحدود ممالک متعلقه رانا
و بشمال غارت سپارند حکومت بتین نجان کلان و مادهو رای رندلقه و دولقه بوزیر خان مفوض گشت

پون در نرخرس یازده رقم جمیع مهمات احمد آباد صورت
گرفت روز یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی اعلام نصرت فرجام بصوب دارالخلافه مرتفع گردید روز اول
در محمود آباد و در فرد دیگر در وادی منزل شد از انجا میرزا کوکه را که راست آحمد آباد مرخص نمودند خواجه
عیاث الدین علی راقخطاب اصفهانی نوانخته به خدمت بخشی گری القصه بمعرفت فرمودند بقطع مسافت پرداخته
هفدهم بر ماه الهی وارد اجمیر منزل شدند روز زیارت روضه منوره حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سره متعدد بمرسید از ان منزل دلکشا راجه تودرمل را برای تفتیش جمیع کیفیات رخصت نمودند
کلان را که از عمده رعیت تمام بصوب دارالخلافه متوجه گشتند روز دیگر شنبه غره جمادی الاخر عرضه دلکشای فتحپور
مضرب سایه دولت گشت و این رفتن و آمدن در نرخرس چهل و سه روز طی شده صورت گرفت و شاهزادگان
و امرا ملازمت رسیده نوازش یافتند یکاا ورندیکاه ملکوتیداس کرا راجه بهگوتیداس سرسرشید را با بارا
سنه پنجکس لاکهی بدرگاه والا آورد انچه لازمه عنایات بود در باره او منذول گشت راجه تودرمل سرشته
جمعه ای احمد اباد را درست ساخته بنظر اقدس رسانیده خلاصه محالات راستعلق بجاگیر او انعقاد یافته
بقیه را به امرا تن کردند مظفرخان را کالت کل مامور ساخته درباب وضع قرضش فرمودند ذکر توجهه

و عبارت صدر رقوم یافت که لودیکان
ازداده و کرانی فرمانروای بنگاله نجش طرح پرسانده درحصار پرسا مستحص گشت و نجاخانان بمهام
دوستی داد استداد کمک نموده تنکری قلیخان و باری تواچی و مولانا محمود را جمع را بمدد او تعیین نمودند و او
ازان محاصره اجاگاه کشته بمنصوب بگ جرو قتلو افغانان لودیخان را بفرمان سماجت و الحاح از و بصلح

درگاه منحرف ساخته باخود رفیق ساخت نور مشاده گاه خانخانان برگشته صورت واقعه را بخانخانان عرضی
ساخته خانخانان چگونگی احوال را بعضور انور عروض داشت از حضور شرف راجه تودرمل تعیین گشت که بسران
لشکر خانخانان و بده خانخانان را بطرف بنگاله بگرد راجه بسرعت تمام در لشکر خانخانان رسیده بمشک مادو
گرد پته رسیده بود ترغیب نموده در انوقت از زبان بهیمان بخانخانان و راجه تودرمل خبر رسید که داود
کرانی از جهل و نادانی لودیخان را کرصاحب تدبیر عالی و سرحلقه افغانان بود در انولا ی گوجر خان را قتل رسانیده
و در کشتن راجه و جمعی دیگر شکر افغانان افتاده خانخانان در راجه تودرمل را بجگیر میرسد بر دیگ
اجمیری را از لشکر کرانی انفصال خواهند و دران پنداشته و بخاطری جمع با اتفاق بعضی خان و بابا خان و فاتح الله
و محمد قلیخان بر لاس و قیاخان کنک لشکر خان و خانجهان و میرزا علی و جمعی دیگر متوجه پیشکش گشته بر دریای گنگ
سه کروهی پتنه ساخته افغانان سر راه بر سلسل ان آب حصاری تمام احداث کرده اماده محاربه بودند چند گاه بمشک
گشتی بسیان بود آخر الامر بهادران از دریا گذشته افغانان را بهزیمت داده بسیاری بدست لودیخان و دیگر سران لشکر
او تنرخانخانان و راجه آورده اند طرفان فتح پادشاهی ان افغان بچه را لواگرش نموده بطرف پتنه روانه گشتند داود
با وجود کثرت لشکر و سامان تو بخانه و زراد بمشک صف نداده در قلعه پتنه متحصن گشت امرای خانخانی بسیر
محاصره پرداخته قریب بانحصار بهمت کما شته و صورت واقعه بانحضرت عرض گردانیدند فرمان والا بانجا صادر شد
که عنقریب رایات جاه و اقبال توجه بدانصوب می اندازد بدل گرمی بانحصار گرم باشند و از اسانحه سر رشته
الفتقاد یافته محصل حسن پور خشان شاهزاده کمان دولا تزاد کشکر بیت و پنج جمادی الاخر قرقوه این سنه
بطلوب پیوست و علمای دین و سرسر و کارای مدعا گردیده و بهر تحصیل تعیین گردید و در همان جنبش بادشاهزاده

و دهلی انگل عرایض خانخانان و راجه تودرمل منظر انور گردانیده بود مذکور شد مسموع داشته بود مذکور بهادران مصلحت
پسندیده انجامه کرده دقیقه در بیمی فرو نگذاشته اند اما محصوران لوگجانه و خلیخانه و سامان قلعه داری
و اقره دارند و از قلعه جاجی پور براه دریا اسباب مایحتاج فراوان بمحصوران میرسد اگر انحضرت در توقف
تشریف ارزند صورت فتح در آئینه خیال جهره نماید و نه زنجیر فیل کلان کر خانعالم از محصوران پذیرفته اورده بود
بنیر منظر انور در آمد لکهار پردازان حضور فرمان شد که چندگشتی عالی مستعد عمارات برفیع در ساخته باشند
و منازل و بیستند بر مرتب سازند که باتفاق شاهزادگان و والانژاد و بزرگان متقی مصلحت براه دریا متوجه
رویه میشویم بموجب حکم اقدس در اندک ایام بکاران بسیکار کشتیهای دریسی مستعد منازل علیحده بر روی دریا
ترتیب داده بودند که باعث حیرت نظارگیان گشت و علاوه قراشخانه ان عمارات چوبین را بچوب شیشم
رنگین آراسته داده بودند و بریکی از لکهار پردازان نگارنده فطرت و مزراکی خود بانظهور آورده چون اسباب نقش
اماده گردید شهریار کامکار شهاب الدین احمد خان دیوان حاضر شریفه را بحراست اگره مامور ساخته
رایی پرگهوتم را خلعت بخشیگری پوشانیده درای هکوتیاس را استیفای ممالک محروسه مقرر کرده در روز شنبه
بیست و نهم صفر با تفاق شاهزاده های والاگهر و محضرات متقی عصمت سوار شده و حسب الحکم اشرف
دو فیل مست را که یکی بالبسنده و دیگری سمن نام داشت در کشتی در آورده خود برای هر یکی در دو ماده
نیز دران کشتیها داخل گردیده و بسیاری از کارخانجات بیوتات و ذخایر خانه و دیگر اسباب سلطنت در کشتیها
در آمده در عین طغیانی بشکوه و کثرت باد و باران انفجارات چوبین را بصوب مشرق سمت روانه گردیده
از جوش خروش دریا و تصادم صوامع و خرشیدن بوارق اصلا و خود نخواطر راه نزده بطرف بنگاله توجه

بردوی اگر انحضرت همایون بیرد خاک کف داود بدیدن و این بیت تیز اشتهار امیر خود که است
کر چه باشد لشکرت جرار بیحد و شمار — لیک باشد فتح و نصرت در قدم شهریار چهاردهم
ارداد الهی مذکور چون سابقه خانخانان رسیده مرقوم گشته بود که عیسی خان نیازی با بسیاری از افغانان
از قلعه برآمده بر سر جل قیاخان رنجیده بود راجه تودرمل و دیگر بهادران لشکر منصور بکمک اصل رسیده
بنگاله کارزار برافروخته عیسی خان و بسیاری از رفقایش مرد خلیج بهادران گردیده و فتح نصیب
نیز پرچم رایت خاقانی وزید بادشاه والاجاه بشاد و خرم گشته متوجه پیش گشت و فرمان شد که
کشتی پرارا قسام اسلحه در لشکر خانخانان رسانند که انچه مطلوب هر کس شد تقسیم نماید نور دهم اردیبهشت
ماه الهی مطابق فصیده بیستم لشکگاه کشتیهای بادشاهی گشت پیر خواجه الدین علی اصفهان مطلق خبر خواه
در روضه منوره فوده بمازمان حضرت شیخ سترضا الدین گیی تعریض نموده بود که پیرالدین و همراهان رسیده
استعداد بهت نماید و بهت یکم اردیبهشت ماه الهی ساعت خیر پور مورد اعلام حضرت فرجام سند در انروز در کشتی
قاضی عسکر و همکو نه اسس خواجگی و میر بحر و میر توزک و میر آتش و میر توپخانه و میر منزل و میر آب و میر
شرف عمارت دیافت در خور تمکو خود نشستند مصدر نوازش گردیده فرمان شد که خانخانان از خشکی
خود حرکت نکنند و در تسخیر قلعه مقید و سرگرم باشند لشکر بادولت رسیده

بر نوشته بهت اندر اخلاق بادشاه
گوژ ژشتان نظر بر حصار بقته

چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی بظاهر رسیده انداخت خانخانان هر دو کروهی ارانجا حاریه بستقبال رسیده
کشتیها را باقسام انتظاری و تلویحیان و عدد انداران آراسته بنظر اشرف در آورد و تماشای تویها را التماس

کشته و فرمان صادر شد که امرای عالیقدر ایرانی کلان را از راه خشکی محاذی کشتیهای بادشاهی می آورده باشند
روز بهرشانزده هم تیرماه الهی محاذی آباده چندی ازیان منازل و مراتع اصلح در یافته فرود نفت و خرده
امرداد ماه الهی که از اراد آباد کوچ شد یازده کشتی مستعرق بمین خبر فراکرده بودند و تاسیس علیخان از قرب
خانخانان رسیده مقدمات حصار بتنه را التماس کرد انحضرت بانسوق تسخیر ولایت طغیانی در یا انجا خاطر
دریا منقاطر اراده بودند بهان وضع متوجه پیش شدند دوم آمرداد ماه الهی در ساعت خجسته ساعد شش و نقل
کشتیهای بادشاهی واقع گشت و از انجا شیر یک لواحی را بسرزمین قشانده بمنزل خانخانان فرستادند
که نوید رسیدن رایات جهانگشا رسانده و در منزل کراب کوشکی بر بالای کنک اتصال پیدا پذیرفت
سید پور از رد دیی کلانه امیر ابو سفیان بحضور انور رسانیده مشمول عنایات سلطانی گشت و از راه
دریای کوشکی شاهزاده ها و بیگمات عالیدار ایوب چوپور مخیم موده حکیم عین الملک و شیخ احمد و اعتماد الدوله
در رکاب شاهزاده های والاگهر بامور ساخته و خود دولت و اقبال متوجه پیش گردیدند دوم آمرداد ماه الهی
کشتیهای بادشاهی از آب کوشکی گذشته بر بالای کنک پیوست و حواشی موضع جوگ پور رایات
جهانگشا گردید میر ابو سفیان از دوی نزدیک را بر کشتیهای بادشاهی تیز گام پیما ساخت و از نظر گذرانید
این سفر خبر اثر انکه بالفعل خیل سنت از دریاهای خونخوار جان بسلامت گذرانیده در اردوی معلی حاضر بودند
هر روز انحضرت از کشتی فرود آمده بلشکها چیزی نشاط افزای خاطر اشرف بودند بر ساحل کنک قشقاولان
از لشکر خانخانان رسیده چگونگی مهمات حصار را التماس نمود و بهمدران ایام سید مرتضی و اریب سید ابراهیم صدر
اصفهانی موافق قاعده الشجاعه و نعم الباطن خبر مزبور از راه عروف راجه کردن این بهت منتظم نمود

کردیه کوشش شادیانی در اولوسش آمد و صفیر کرنا مژده ظفر نبرد سکنهای رسانید ذکر مقتل خرقن
محصار بقلعه و بیاعاقبت تحیر و ادبار افغانیه و کشوده و ذکر احوال و اسباب افاغنه
ملخص چون حاجی پور سنجر و شقق کشت و کشتیهای خلجی افغانان لشکر قزلباش را از علی و تسلط
افواج قاهره بدار کردید که در حصار بقلعه متحصن بود برگ و یارخود دیده و رعب و هراس تمام بر او مستولی
کشت و شب از محاربه کشیده بهزاران انفعال و اضطراب شب سیم نجم امرداد ماه الهی که قلعه را
بلاب دریا بود و اکرده کشتیها تیز رو نشسته راه بنکاله پیش گرفت و ملک و دولت را الوداع کفت و
نوجر خان که سیر شیراز بود از دروازه اهوخانه بر آمده براه خشکی رو بکریز نهاد و در حالتی عجیب و مقرب بران
فرقه کروه تعکش طاری شد جمعی بکریز از خوف شمشیر انتشار بها دران ستم کردار بی کسی خود را بدریا
افکندند و فریق بحر فنا کشتند و بسیاری از کثرت هجوم در تنکی کوچه و بازار پایمال عقلان و هراسان کردیدند
و جماعتی در کوچندق افتاده بلقمه منیتی شتافتند کردکشان کرسر لفلک ربوده میشد بزمان
افتادند و خود سران که خیال سروری بر دماغ شان عمده بود در زیر لکد پای ذلت و هوان فنون عجز و
کریه و شیون بکردون میرسانیدند شور بختی عظیم و ابتلای هولناکی روی داد چون خبر منحوس فرسید که سیب اینهمه وحشت و حسرت
بر فیل دل سند سوار شده با جماعتی از معتمدان از موج رجال برآمد و به استفسار تحقیق اخبار و میدان استاده
کشته به امرا و اعیان دسران فوج قدغن رفت که از نور چال خود را بیرون نیاندازند که مبادا اخلاق
خیال شخون در کشته باشد چون هر دو صادق بعقیده صحیح عالم افروز مسلم شد خبر هزیمت نمایان افاغنه
بحقیقت پیوست که با لجب سیاه و ظلمت شب ره کرایی فرا دار کرفته بودند بادشاه جهانستان با جمع از امرای دولتخواه

بیکار فرخانکان و سایر متصدیان تنخواه شد و در اجرا تودر مثل را علم و افتاده و کشیده و به انصاف منصفه
خلعت فاخره و فیل و اسب نواخته مهمات ان بهم را به و حواله کرده بنده جونپور را بکماره سپرد و خود
فراغت انزا بجونپور کان سپرد و مژده مشهور خود خانکان بطرف بنکاله رهنمود کشت و در نهضت
مراجعت فرموده در انروز قصبه غیاث پور مضرب خیام دولت کردید واقعال مست افغانان را کتاب
انداخته معسکر بریکی بکماره آورده لدی ورود بصوب جونپور توجه کشته میرزا یوسفخان را فرمان شد
از دیکی کلانرا بمحافظت تمام از راه خشکی بیارد بقصد طی دو سه مرحله ساحت دریا پور از ورود موکب
ضیا پذیر کشت و در انمنزل از زبان مهیمان لبوش دلالت رسید که حصار بهار بتصرف خان کرانی و بهادر
پرستش مضبوط ساخته بنور از جواب غفلت بیدار نشده از انحصار بیست و سیم تیر تا کوهی در نزدیکی بقصبه
دیه در حصار اباد است و شیهای خوشکوار فراوان دارد و زراعات وافر و دران قلعه میشود و قدرت
قاهره امیر و محبون در ان حصار به اندک کندن آب شیرین حاصل میشود و بنابین قلعه های آبیس عمیق
اری در چکونکی های شیت او بنکاله نقل بنکاله بست فرخخان و منظر خان و حاجی محمد خان سیستانی
و فتح خان سمندیالی و خواجه ادریس و خواجه کمش اللہ خانی و باقیخان کولابی و مرتضی دیکر سیستانی حصار
تعیین شدند هفتم شهریور از بنده کذشته در حدود سیتپور بمنزل فرمودند دران منزل میرزا یوسفخان از دکه
کلانرا بکباب افکر سش رسانیده روزه دکر در فتحپور بمنزل اجلال اشتغال داشت آب سون در اطراف امواج بود و مادقتان فرمان
شد که بحضور انامه و فیلهای عالی را به احتیاط بکذراند و خود کرم رفتار کشته از بنکاله بیرون آیند و هشتم شهریور
ماه الهی بروضه جونپور منضم خیام دولت کشت شاهزادکان و بیکات و امرا و اعیان که در بنکاله بودند بملازمت شرف

بست و ششم امرداد ماه الهی بمراه دروازه دهلی در شهر مژده شرف نزول افکندند و امرای عالیشان ماه آبه
تهنیت بجا آوردند و مایسور و سروفیله افکنده و کرنای ظفر صفیر فروریخت شیده و اقبال نامی در شادمان
مادر رفتار و خشیه و نیه و اسباب افغانان کرد کوچه و بازار بالای هم کرده بود فراوان به احاطه ضبط
در آمده و ساعت بخوبی بهمات نبردی پرداخته برابر نور بخشا سوار کشته بعزم لحاقت او در آمد
متوجه کشته خانکانان رافرمان شد که از دیی کلانرا از عقب بیارد و با وجود طغیانی آب توجه
کشتی نکشته از دریای هن بر ابر عیسی سنود و از یمن اقبال روز افزون تمامی سپاه بهمان وضع
ارباب بکرشت بهنکام غروب افتاب بتردیک قصبه دیاپور که سیسی کرده از بنده باشد اتفاق نزول
افتاد محمد یکان و سپهبار خان و جمعی دیکر شتافته که کجکان مامور کردند بهادران معسکر کامران
کرچه بسر کردکی افغانان نتوانستند رسید اما لیساری رفیقان و لشکریان ان بخت برکشته کار انکار
هلاک انداخته غنیمت بیقیاس دست آوردند و جمعیت کنار لران مادشاهی از همان زمرج
دسیفیه متهوران مملو کشت و در وقت و شعشعت رکیب قبول کوفته و شتران مادپیما و سپان مادرفتار و
ابیض و اخر که تعداد آن در حوصله خیال کنجکو بضبط در آمد و حسین سربدلی دران روز دستکیر کشته
بیاسا رسید روز دیکر بر ساحل دریای کنک سفر به خیام دولت کشت خانکانان از دیی کلانرا
رایت جهانکشا آورد و محفل کنکاش را شکی یافت منوخان خانخانان از دیی کلانرا بطلبی و فود و بنشست
بهم داد و کرانی برزه خود کرفت و لیساری از امرای عالی قدره خانان ستجاعت شعار و پیکهای سپکبار
یکجوانان کرتعداد انها زیاده بحیطه حساب بود تعیین خانکانان کشته و ولایت منصوره جدید و قدیم

رسیده فرمهمات کردند و چند کاه بجهة انتظام مهمات انزیار و جونپور طرح اقامت افکنده و دران ایام
تعرض رسید که قاسمخان و محمود خان افغانان بکجرد و بهار شورش افزا شده آند میرزاده علیخان
و شاه فارسیخان و دیکر بهادران بتادیب انها تعیین کشته بهادران جلد تر مستعد فته منخالفان
مالیده بلاکت رسیدند و دوازدهم بهر ماه از جونپور بعزمت واقع کشت و در موضع خانپور فرود فتحان از
عرضه خانکانان بعرض والا رسید بتقبیل این اجلال اکه چون خانکانان با لیساری از امرا از بنکاله
تعیین کشت تخت سپرد کلاه را متقبح ساخت لعبد ازان شکیبرا با احاطه ضبط در آورد و در راه مستکرام میدار
کهرک پور و پلور نزل را به کند هود لیساری از زمینداران انجا بملاقات خانخانان رسیده خلعه
اطاعت در کشاه و الا بکوش انداختند و بهاکلپور و جهل کالو بتصرف در آمد در انجا بخانه پور پوست که
بسیصد سلاحدار داود کرانی در کمین که بنزله دروازه بنکاله بست مستحکم کشته رایت مخالفت می افراخت
و کره بزرکی بست قلعه از یکطرف او کوه نفلک کشیده و از جانب دیکر خندق دریا یکمناک پیوسته
موج میزند خانکانان بر ابهری زمه داران آن ناحیت مجمو خان فاقشال را با قوجی لیسیار از راه غیر
معروف او خیان ولایت تهلی به تسخیر کده بی مرخص شود و قوجی دیکر بهراه قیاخان بر اهی دیکر فرستاد کرده
افغانان بیمکنک بدجال راه فرار پیمود و کده بی که بنزله دروازه بنکاله بست بتصرف در آمد در روز
که در سواد اسکندر لو کرته ترو باکلپور است مضرب خیام بادشاهی کشت عرضداشت دیکر خانخانان
رسید در موضعی کشت که داود و ثانیه را کذاشته بعزم او دیه بطرف سالکانو نرفت و شهر تانده
که دار الخلافه بنکاله است و مهمات ان بتصرف و الا در آمد و خدمات پسندیده خانخانان

وبالتفاق خانجانه بمنزل خانخانان رسیده خانخانان تا سر قپای استقبال کرده معانقه نموده و به انواز و اکرام
برسر مسند نشانیده و خلعت فاخره و شمشیر مرصع از جانب درگاه والا برای او حاضر ساخت داد و بعد از سلام
بحضرت خانخانان آمده بودند زبان بمعذرت کشاده که برگاه برای چنین دیناشل شما نمکحرامان را تجهیز رسید
دیگر چه جای شبهه که کمر بستن خانخانان عذرهای مقرر شما نه نکرده او را در اطاعت ساخت و کمر شما را
بر خون بشبیر مرصع فرمان کرد و از جای خود برخاسته مراسم تسلیمات بجا آورد و بعد از ان بنشستن سپند
و خانخانان هر لحظه از شرح تهای معنبر و معطر و بقلاوه های گوهر نثار پیشکش او گذارانیده اظهار ذلی تملق میکرد و از
بعد فراغ طعام فیلان کوه شکوه و اسپان باد رفتار و جواهر گرانبها بطریق پیشکش بادشاه جهان ستان حاضر
ساخته مرخص گشت و بخانخانان فرمان رفت که همان روز همراه زاده خود را تر و خانخانان گذاشت خانخانان پاره از ولایت اودیسه
او متعلق بسابقه بطرف بانده از جای خان نمود و صورت واقعه را بحضور اشرف معروض داشت نیکو خدمتیهای
خانخانان بعرض قبول افتاده و به انعام خلعت فاخره و جواهر گرانبها سرفراز شده بهران ایام زهره و داشت
مظفر خان بموجب سیده که چندگرانی و قلیچ خان و دیگر خود سران افغانان در ولایت بهار اداره شده بود
این تقریر بسمع افغانان رسیده سرکرده نبرد راست چند بطرف جهارکند گذاشت و قایله موضع جهاد ران کوه
از سنگلاخ مخالفت جهاد اری از حد و حد گذرانیده سنا گهد می بجا نسطور عطا نده و مخوف انواع تلطفات
خود را نگشت در اواسط این سال حکیم ابوالفتح و دیگر حکیم همام و حکیم نورالدین پسران عبدالرزاق گیلانی
از ولایت مالوه خود رسیده شرف ملازمت دریافته و بر یکی منظور نظر خاص گردیده و بمقتضای جوهر
هر یکی پایه امارت فایز شد و از مصنفات حکیم ابوالفتح نسخه لیست سیمی مجازیاک که حالی از لطافت
سال

گشت و بهمراه وقت فتح بهکر بدادایای دولت قاهره میرسند و سید محمد مستقل حکومت بخار مشوده
و چون رسم زمانه چنین است که کار تکار دارد هنوز خاطر اشرف از مهمات بنگاله جمع نشده دیگر مرتبه
از بنگاله رسیده باعث تو بیخها گشت صورتا نیز واقعه چنانست گرد و سنگ بیحرمت و نهب و تاراج مالوه
از عرایض سانحات نویسان بنگاله بعرض اعلا رسیده گرد خود را بهم ایشان بخانه حیات سپرده خانخانان
در تانده بپرسید و در همان چند روز بسبب سمیت هوا از شرفخان و حیدر خان و معین الدین فرخودی و احمد خان
و لعلخان و حاجی محمد خان سیستانی و هاشم خان و محسن خان و حاجی یوسفخان و صدر خان و مبارز الملکی خان و
ابوالمحسن شاهزاده خلیل سفر عقبی کردند و از بخیر از زبده منصبداران و احدیان و تابینان امرا
علت رخت هستی بوادی فنا کشیده و از ذکر تحریر بر پرونست و اقتاد خان و دیگر امرا را طاقت بودن
دران دیار نماند ناچار بصوب بهار بهضت نمود تره و ادم تاج بندقلعه خانه و اسباب خانخانان
را بصفیدار آورده عازم حضور انور گشته و او داد و کرایی کرده کوشه او دیشهان نخده بود اسمعیل الدین
طالع خود نهسته دست تصرف بر بنگاله دراز کرده بهت الحضرت حسین قلیخان خانجهان
بحکومت بنگاله و تادیب افغانان تعین فرمودند و راجه تودرمل مامور گشت که بمشورت همدگر مهمات آنجا را
سرانجام دهند و پس از انها را جا ماتعین القوم گشته تنبهها دران لشکر منصور بهت تمام ره نورد گشته
ببنگاله رسیده اکثر مکمل از دست افغانان متخلص ساخته تره داستان بنگاله در سانحات سال اینده
مذکور خواهد شد و در اواخر این سال الحضرت بدستور هر سال الطاف امیر متوجه گشته شرف زیارت روضه منوره
خواجه قدس سره دریافته و در ایای سنج و سفید مراسم مجاوران و ستحقان این بقعه مبارک بخشیده

گرانی باتفاق جنبد گرانی دهیا خان وکالا بهادر افغان کوشش نمود نواخته سپهر کالا را راست

بتوقع انکه بدکارداری سخت بیان آید بهادران لشکر منصور از هر سو ریخته سوزن قطع آمد و شد و
جهانخان طوعا تیغ جهاد بران گشت و چند راز خویشان رسید و کالا بهادر را بضرب فروگرفت و او را
افغانان بود و شکسته راه مدبم گرفت و دیگر افغانان را پایای استقلال بجا نماند کالا بهادر را دنبال
بهادران بنزدیک رسیده بود که افغانان بر پای استقلال بجا نماند کالا بهادر را دنبال
کوشش شادمانی بخداوند کشت الحضرت از انشای این نوید مخصل حسن ارسته در خور نیکو خدمتی هر کدام را
را مصدر نوازش فرمودند و برای یکی خلع فاخره و جواهر کرانبها سمت ترسیل یافت و بهادران ایام
فتح قلعه رهتاس لبرض الارسید تفصیل انکار اکچنین روزد که ۹۷۱ هجری
افغان قلعدار رهتاس بسته بود شیرشاه خان لکنو با فوجی جرار بدان صوب شتافته راجه را بهزیمت داد و
رهتاس را محاصره کرده مدت بر محصوران تنگ گرفت بیب خان چاره بجز القیاد ندیده خود را با جل طلاق
ساخت و انحصار ملک تمثال بالشیرخان حواله نمود از سنوح این نوید نشاط و عشرت دولتخانه شتابان
این حال کشور مالستگر ملک آنرا مالیده و الشی نهیب و غارت در تره خشک اندیازده بشرف
ملازمت کشت بار دیگر راجه بهکومتید اس ستاد یب رانا دستوری یافت و راجه تودرمل حسب الحکم بشرف
بنگاه رسیده بحیب اصطلاح مقدمات احمد اباد مرخص کشته و شهاب الدین احمد خان و قطب الدین خان و شجاعت خان
با قیخان و بهگوان داس بجات خان و علی و سنجان و دیگر جماعتی از بهادران بصوب خانبد یس مامور شدند و ظفر
این سال ارزش داشت راجه بهکومتید اس نوید فتح ملک اندر صورش کشت سرکرده این سپاه را کدراجه سلوتر باتفاق

ابرای عالی مقدار خود را بدرجه تمام بدان دیار رسانید قطبخان خولادی و دیگر خودسران بوده را بدید
رشیده بودند جهاد بهم استفدار ماه الهی بنگامه کارزار گرم کشت بسیاری از خولادیان مورد فتح قضا
کشته راجه در قلعل خیال بنا امرد و مقام بدست بهادران افتاده و تمامی ولایت ایدر بتصرف گردید
راجه وجوه امرا را به ترسیل خلعت فاخره و مناصب شایسته بلند گردانیده بدرگاه والا فرستاد

در ابتدای این سال مملکت نوندی بتصرف اولیای دولت در آمد رای سورجن
بحکومت اندیار دستوری نیافت در ولایت مزدحلال الصوب بحضور شتوحه کشت بهر اروفت ایلچی شایسته
میرا بزده میرا سلیمان حاکم بدخشان و الجی نظام الملک فرمانروای احمد نگر با تحالف و هدایای اندیار
بعلازمت اشرف رسیده مشمول عواطف کشته و عبد الرحمان پادشاه فتح الهی مدکاره الاد مشاد بانعام
تسخیر ولایت ایران بستداد انوار یافته فرمان والا قدر صادر شد که از هر قبل فیما بین رابطه یکجهتی و اتحاد
و اتفاق استوار تر شتادن انوار مناسب مروت نیست دوار سانحات ولایت احمد اباد بدین تفصیل الموض داد
رسیده که کلنج بیکم همسه میرزا کامران روجه ابراهیم حسین میرزا و اجوه دار کوسه دل سر آورده
و ولایت احمد اباد بسرفرازش سپرده شده بود راجه تودرمل و وزیر خان باتفاق مظفر حسین میرزا و اجوه دار کوسه دل سر آورده
شجاعت و دلاوری داده و هر علی شلدز که سه سردار مخالفان بود بضرب کلوله تفنگ براه عدم شتافت
و شکستی فظیم بر مخالفان افتاد کلنج بیکم و مظفر حسین میرزا بالظفر و کامرانی کشته و جمالی کنبو را سپر غلبه
دام قضا کردیده حسب الحکم اشرف راجه تودرمل ان اسرار اراده دار افتاده بتنبار اشرف در آورده و حضرت
دیکران بهاسار سیده بعد چین سال مظفر خان از نگار سیده چهار لک روپیه نقد و تحالف و نوادر بسیار

بشرف در آورد و الحضرت بدستور هر سال زیارت مرقد شریف حضرت خواجه قدس سره بتاب تیز
کردیدند و از آنجا بصوب علی هر خلیفه مامور شد که مطالب اهل استحقاق بعرض رسانیده باشد و بست دوم
هر ماه الهی عنان توجه بجانب میرته معطوف کردیده از آن شهر آب راکه از سادات صحیح النسب
شیراز نوید یکه معطله مدینه مسوره رخصت فرمودند و بجهه مشروبی ان اماکن مسافت سهنک
نقد ده هزار جواله میرسطور شدند و بجهه شریف کردیک لک روپیه علاوه مرحمت فرمودند
محمد خان بحکومت احمد اباد سرفراز کشت فاسمخان طاهرخان اصفهانی نصیب خان سیف الملوک قتلغ خان
و چندی دیکر بتعیین الفوج کشتند و لوزیر خان فرمان رفت که در مملکت ایدر آمده مخالفان ان سمت
دهند قاران اخیال الیمان رانا رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نمود ند راجه بهکومتید اس و الکدیو مانسکه
و بانیده مغل و لک لک ستر کهان تعیین شدند که بیرا کشته رانا را بملازمت اشرف رسانیده بعد ازان
سال منصب عمده امرا تجزیری قرار یافت و حکم کیفی دوازده هزار نفر احدی در سرکار والا نوشتند و میرا
و منصب شاهزاده محمد سلیم ده هزاری ده هزار سوار مقرر کشت و منصب شاهزاده مراد بهفت هزاری
و منصب شاهزاده دانیال شش هزاری قرار کرفت و چون خاطر اشرف از مهمات طاهرخان کشت
بصوب دار الخلافه عطف عنان کردید و نواب بیرم بعرض رسید که درین نواح حصاریست از آثار قدیم
از تعالیت روزکار و بیرانی نهاده و الحضرت خشت اساس امر بمرمت خود کذاشته بصوب کجرات
اشاره تعمیر او فرمودند و بعرض دو هفته الحضار بکمال استحکام باوج دوباره مرتب کشت و ان قلعه را بالضرور
موسوم ساخته بمنصور دلس الدوله و مکان غایت نمودند و از سانحات غریبه این سال انکه از تقدیرات الهی دو فرزند کامکار

از سنه ... هم در باشد بر عرصه نیلکون فلک نمودار کشت الحضرت صیحان دانشمندان شیوه
که در تعبیر و تقویم عدیل ندارشته حاضر خانه از حکومتی آن استفسار نمود انکاه منطق الطیر انامس کردند که
از آثار ملکی جهان مفهوم میشود که آثار نحوست آنچنین بر دولت ایران قوران نمود و در بنده دستان قحط
فلاکت بظهور پیوندد زیاده ازین بخوشحالی این ستاره در بنده پرداز کردد و در آن مدت بیاجی در سال نشسته
سنت دو هجری در زایچه دوازده شده بود انقیاب در اسد بود هشتاد و پنجم فرخ فالی داشت کرش عظیم
دست داد و در ماوراء النهر و صین و کاشغر و ختا و خوارزم و خراسان و ایران و توران جوادث شدید
پدید آمد و منظر قرار دمنان خیکر خان دران ولایات قتل عام نمود و انچه در انولایات نکاشته درکذشت
بتفصیل قرون است و باردیکر در سال هشتصد و سه و دوازده نمودار کردیده بود امیر جاجقران هرولایت
روم طغرا نشد و چندین هزار شهر و معمور بخاک برابر کردید و مخوست این دران مرز و بوم سرایت کرد و باز
سوم دوازده در سنه هشتصد و سی و هشت پرداز کشت پادشاه عالیجاه شاهرخ میرزا را با فرزندان کامکار
مکاتبات قوی بنیاد و خونریزی بیمان آمد و در برات و بلوکات خراسان آفت بارطاعون
شیوع یافت هر روز زیاده از ده هزار کس بخت هستی بر میکشید در نوبت هم انچه مفهوم میکردد اختلاف
عظیم بروایت ایران خاکز خواهد شد و چنین شنیده اند که در ولایت یقتل خواهند رسید چندی دیکر نکذشت که
قافله بزرکی از ایران زمین آمد اعیان قافله بعرض و الا رسانیدند که شاه غفران پناه طهماسپ میرزا پادشاه
ایران بنجم خرداد ماه الهی در قزوین بعفو عفتی کریند سلطان حیدر پسر سومین انجناب که خود را شاه
تخت و تاج میکفت و در همانجا بر مسند سلطنتی و ولیعهدی پادشاهی و ابادة تاج و سریری بر سر کذاشت پریخان خانم صبیه

انخاب کرده فاقد ماندند متین مذکور بود بلا پروا در آمده بدراز را خافل ساخت و در دروازه
بدست خود گرفته مخالفان حیدر سلطان را در محل سرا در آورد و در آخر ان شب سر سرا در را بر من جدا
ساخته در همین خانه زداخت و طرفه حالتی بر سلطان حیدر بان گذشت هر جا سر دری و سر داری بود
در کوچه و بازار قتیل و اسیر گردید دخانمان ایشان بیاد غارت فنا رفت و پسران خانمان
تیز رفتار بقلعه قهقهه رستاده اسمعیل میرزا را در دوم شاه بهمراهی سلطنت طلب
و دو سال بحکم مدبر قلعه قهقهه محبوس بود اسمعیل میرزا بسرعت باد و برق خود را در قزوین رسانیده
بر سریر سلطنت جلوس نمود و چون طبعا علی الصفت تهیاری موقوف بود بسیاری
زادگان و بنی اعمام را بگلوگاه عدم رستاده ابوسعات اگر شر قرباش را از بیم بر اخاست و
قلعی میرزا را بجانب حصار قهقهه فرستاده بقتل سلطان محمد خدابنده کمر اصرار بر اغیانی و مقصود الاسم
فرمان نوشت و همچنین ارشاد بکشتن شاه عباس در پسران سلطان محمد خدابنده کرد
نمود تا دولت سلطنت بیخ کی در قید هستی نماند از انجا که تقدیر الهی بر خلاف این رفته بود در مقصد
کرد شاه عباس بادشاهی دوشوکت بانسه و مدتی محمد بر سریر فرمانروایی تمکن یابد بدانند اسمعیل
میرزا را پیش گرفت و قبل از انکه اسمعیل بطهران رسیده بیک ناگاه اسمعیل میرزا مسموم گشته سنه هزار و
و پسری شیر خواره گذاشت بر یکان خانم با اعیان دولت را مجتمع گشته ارکاست بسبب سلطان میرزا فرزند
سلطنت بنام سلطان محمد خدابنده اجمعی افتاده قاصدان تیز رو در شاه قلعه را از قتل سلطان
خدابنده و پسرانش من نموده و در قزوین طلب داشته باوصف نابینائی بر تخت سلطنت جلوس

صوبه بالا و سرزار شد و شاه رخ خان تو قلمان و سلطانیان بتملک او مامور شده موجه
بهکومنیدان و کنوز الکه از ملک را نا محصور انور سیدند و شهباز خان کنبو با فوجی مرزا بالش را
تعین شد خانطوار بتسخیر حصار کوه گذشته مملکت را نا فته به تسخیر حصار کوه همایون
چندروز از تیر کی اقبال شاه جوانبخت تو پل که محصوران سر بر بن نگاه داشته بر افواج بادشاهی
در هنگام سروران بشکست و آن برج را با قدری دیوار را با فکنده بهادران که در صدد دلاوری
باستیغهای خون چکان و سنان زده با کرد ار بهادر در آمده محصور انرا از پر تیغ گذرانیدند و خانمان انها
را تالش داده دقیقه در قتل غارت و نهب و اسیر فرو گذاشت نکردند آورده اند که در وقت حصار
قرا میرزا در ان حصار اقامت داشت قبل از فتح آن برج روزان سنه پیر شه ریاست تسخیر بالش داده خلعت او را
در کنکر دان میرسانند اهل قلعه از ین معنی اندوه گشته بقتل ان درویش همانند تمایند
و سلطانعلی خون درویش کی فاکر گشته بجزئی روز ضعیف و کبر القصه بدر عدم شتافت شهباز خان انجا
بیغا رخان پیشی سپرده بتسخیر حصار کوه همت گماشت و در چند روز در حصار بدست آورده
او و پسر کرد ار فلکموت را نا ست داخل شده را نا دست ازان دیار بداشته مضطربانه بکوهستان
کرخیت آتش غارت و نهبت تر و خشک آن شهر را بالیوخت و غیام نا محصور بدست بهادران افتاد از
این فتح خلل عظیم بکلکل شکفت و کوشش سامانی موارش در آمد در همان محفل شاه طاهر خان و دیگر
سران نوع طهمان شرف ملازمت دریافته مخوف عنایت گشته و همدرین وقت فرمان شد که کار کنان
حضور جانوران صحرای را از سیس چهل کروه را نده طرح شکار قرعه اندازند فرمان سران بر طبق این عمل نموده

عباس را شربت شهادت چشانیده نماز ذقوع امیقدمات خلقی عظیم و در ولایت ایران راه
یافت و عبد المومن خان از نزک بادشاه توان و عبد المومن خان پسر شش دار السلطنه هرات و
تمامی ولایت خراسان را تصرف در آورده دقیقه در قتل و غارت و خونریزی و ستمکاری فرو گذاشته
و همچنین جنگاوران انواع قاپره فرستاده شیروان و گنجانی و ایروان و دار بابجان را متصرف
و مدتی ممتد الولایات بریت مخالفان بود چون شاه عباس پس تمکن رسید و زمام سلطنت بقبضه
بزرگ سیمای اقران تمامی ان مملکت در تحت تصرف ساخت چنانچه در عام ارای عباسی شرح و قایع
مرقوم است در اینجا همین قدر حکایت اکتفا نموده بدعایی پردازد القصه بادشاه جهان کشا کبیر
متواتر سیت و نهم از ذی الحجه الهی بدهلی شرف ورود انداخته بتحصیل سعادت زیارت مزارات
متبرکه مشایخ کرام و اولیای عظام قدس الله اسرارهم موزه زیارتهای هفت طرائف آن اماکن شریفه
ریعت هدر انوقت مرصد راجی علیخان حاکم خاندیس بنظر انور گذشت که سلطان حسین میرزا و الد را
میرزا را و شکر گرد ام فرمانرفت که بر احتیاط تمام بحضور شرف رسانند هم استعفا تیر ماه الهی از انواحی
هکلی جنگل عبور کرده بقدوم زیارت مزار شریف حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس سره بطرف پتن متوجه گشته
بیست و دوم ان ماه بشرف زیارت مزار شریف حضرت شیخ گنجشکر مخصوص گردانید و میرزا یوسفخان و
شاه قلیخان محرم و سید حامد بارهه و دیگر امرا بالش بلوچان و دیگر گرکشان نواح ملتان و دیپالپور
نافته و در ضمن سال بیست و سوم از جلوس حضرت جلد مکان در اوایل این سال شاه عثمان بحراست

بلشکری التصو بمقتار کشته حالات سال سی و چهارم از جلوس حضرت
سال اینست کز یونس خان واد علیخان حاکم فرمانروای بشیر از دست نبی اختام خود کرخته بر کاده الاپناه
آورد و فتنات خسروانه بخیال او بدل کرده و حکیم محمد علی مامور کشته که بر فاقت ایلچی عاد لخان فرمانروای
بیجاپور بدالصوب بشتافته نوید فتنات براد رسانده عهد و میثاق میر ابوتراب بشیرازی را که منظور
راد و هم الله قدر آمر احیت بوده لوح مرسانیده کفش قدم مبارک حضرت سرور کائنات صلی الله علیه
دا که سلم کرد بشکیل امین معبره الحضرت متقوس شده از مملکت عرب اورده ام برشید صدق اسیمی
بعید نمود نیز اگر چه صورتی و خبری درین باب بقتها نرسیده اما الحضرت از راه انقیاد بهر صورت
حضرت رسالت پناه چهار کرده استقبال کرده بر دوش خود و شهر دار الافتخار رسانیده و صبح دیگر
مصارف فروری مقرر نموده ، از فرود فذکر حفاظ و صلحا هر روز و هر شب حاضر کشته تلاوت کلام مجید
در دو ، احمد و قیام می ورزیده باستند و لحاها الوان و اشربه لذیذه مهیا کرده پیوسته بفقرا
برساند و بحور غیر و اکرو عایه خوشنود بعمل ارند تا حالت بحریر هر شب جمعه انشوه خلایق در ایشان متزاید
منیشود و در ایام نذر و زیارت بقدیم مرسوم و از نزی کرد حوض فیشور ملو شده بود بهره داد
و مسکینان مرحمت کشت و چون زمانه همچکاه از شورش و فسادخالی نیست از واقعات بهار
دلالار سید که سعادت بیک بدخشی و مغرب بیک جاگیرداران سهسرانو و سعید علی و حاجی کوالیار
جاگیرداران بهار بسیاری از سوارش انگیزان را رفیق خود ساخته و اغ بغی بر پیشانی روزگار خود کذاشته
و معصوم تپه را بآتش غارت و تاراج اسباب خفیه بیتفاوت کرد انگاه می آید رخته بود ند از کرده اعمال

و دیگر احوال و اسباب خانخانان بشمس خان مرحوم و داده داد کار رانی دران قافله بود بر سر وی انتقال
رود ، انوزن صحیح و سالم ماند اما اکثری از اهل قافله بامال غارت کشته و محب علیخان و دیگر امرای
فوجی انجوم حراخواران از نیقه مدکشته در حصار رهتاس متحصن شده اند بیت و سوم استفسار
تیر ماه الهی راجه تودرمل و شیخ فرید بخشی و هادر علیخان شتافته و راجه اسکرن و راجه نوکرن و تقیب خان
و قرخان خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالی و باقر سفرچیان بتادیب انجا به مامور شده و سایر علی قدر
باسم ترسون محمد خان و فاد علیخان بدخشی و معصوم خان فرخودی و رای سرجن و دیگر متعینه اتاش
صادر شد کرت ثانی شایسته بفتوح معصوم بلخی شتابد و همچنین بصابر قلیخان و باقیخان و الهخان
حشتی و طیب خان و میر ابوالمظفر فرمان رفت که از چندیری خود را بربت تمام بسکر لشکر
رسانیده و از سانحات غریبه این سال نبی و هر زمان بابا خان ذیر جان جلیل و دیگر امرای تهته بکناره
هات شرح این احوال آنکه چون مظفر خان به بکاله رسیده حسب الحکم والا در باب محاسبه جاگیرداران
و مناز جاست تفاوت واقع سر کرم کشت و خالد بیخان و لغبی دیگر اراد و فتنه و شکوه کشیده چنین امر اکه
از قدیم پرورده نعمت این دودمان بودند سر از اطاعت پیچیده در مقام سرکشی در آمدند و فتنه عظیم حادث
کشت و مظفر خان از فضل خود پشیمان کشته هر چند خواست که تدارک این نماید سود مند نیافتاد تا بجایی
کشید نا چار دجال الدین حسین و رضوی خان و تیمور خان و رای تیر داس و میر اد هم حسین بیک و
جگرام الفتح و خواجه بشمشیر الدین و جعفر بیک و محمد قلی ترکمان و قاسم سیستانی و معوض بهادر و رانف علی
و بیر دی بیک با کوچکی معنوی و مظفر بیک و چندی دیگر را از تانده بر ساحل دریای کنک فرستاده و مقرر

نمود که تا کار صایی صورت نپذیرد آتش قتال نه افروزند و صورت واقعه را بحضور انور عرضداشت نمود
تمام احوال و سانحات سال آینده مرقوم میکردد ذکر سانحات سال سی و ششم از جلوس حضرت
از سانحات معنونه این سال کشته شدن مظفر خان و طرفه بافتن امرای هراخوار است که در بکاله
بتوقع بیوست بیان این واقعه چنانست که نوزده روز بر ساحل آب کنک اتفاق تلاقی فیلان افتاد
افتاد و رانف علی و دیگر چشیان از مظفر خان حدا کشته بخالفان پیوستند و چون بخیر جمال الدین آنجا
و حکیم ابوالفتح و جعفر بیک و باقر انصاری و تردی بیک با یکدیگر متفق کشتند آنچه میتوانستند بفعل
در نیاید و پس از ان هر یکی بکارهای خود کرفتار کردید و مدتی منحل ارای شده ذکر بعضی از آیات
عالیات نصوبک و فتحنا فتحا مبینا چون شورش بنکاله و بهار بدان منهاج راست کشتار فرض
اشرف رسید بشهر اکبر آباد متوجه انصوب کشت در نواح جونپور ترسون خان صادق خان عالیخان
قیچان و پسیاری از امرا بلازمت مشرف شده نواحی تنبه محب علیخان و هاشم خان سابق و بها
کوالیاری ادراک دولت ملازمت نمودند و چون اتفاق از مجلس نمانده بود مخفی حسن ارائه از هر یکی
عهد و پیمان کرفته بدین تفصیل ترتیب صفوف دادند در قول ترسون خان و هتر خان در راجه تودرمل و
راجه اسکرن در اول سرجن و جمع دیگر تعین کردیدند و بر انغار محب علیخان و شاهنخان و میر مظفر
طایفه از دیران جا یافته و در جرانغار صادق خان و الهخان و نقیب خان و قرخان مامور شدند
و معصوم خان فرخودی و شیخ فرید بخاری و سید ابوالقاسم و سید ابوالمکارم و سید عبدالواحد و سید عبدالهادی
و دیکر بسی از سواران بهراولی تعین کشته در هنکامی که رایات خسروانی از نهضت کذشته روانه پیش شدند
ارای بغی از کرهی عبور نموده ، لشکر صف آرا قرین معسکر جالون رسیدند راجه تودرمل و دیکر امرای
جان نثار انها مکر نموده که هجوم بدانسان از خرد دور است و مردمی که در رکاب اند کر تشایسته اعتماد

بهتر آنست که آنحضرت حصار مذکور را مرکز دایره دولت ساخته مقرب الدوله را در آن حوالی مقام سازد
التماس فرمودیان بابراجابت موصول گشت و بموجب حکم شرف صدور یافت امرا و سران معسکر همایون احاطه نمایند و احدی
کرده قتیل تیغ خونخوار نسازند و مشارالیه را کس از امرا بموجب حال تعیین گشت و فتک توپ و تفنگ بسیار
و بروز جوانان کاطلب بیان رسیده جهت شجاعت خود نویس میدانند عمدران ایام خان دوران و صاحب
و شاه دیوانه و هندی از لشکر قزلباش جدا گشته راه اطاعت پیش گرفتند و فرمان شد که بر خاک
نیامده هیچکس در حرکات نرود و در نیوقت اعتمادخان کوکه بملازمت اشرف رسیده التماس سپاه
سید عبدالله خان و قاسم علیخان و میرزا علیخان و شیخ خان و شجاعت بیک و حیدر و دست و کمند
دقادرخان و حماقتی دیگر کوکلتاش تعیین گشته در خلال انحال حکیم ابوالفتح گیلانی ایلچی پادشاه
اشرف رسیده بلوازم رسانید که مرشد الملک و سواد جو نور رسیده شورش فراست نموده از حد بیرون افتاده
شده فرمانروای که اسدخان بترکمان از بالکپور بتادیب او شتابد و بدرش میر علی اکبر از راه ملتان
نبیرگان فرستادند و شیخ فیض الله نبی صدرالصدور و شیخ عبدالله سلطانپوری را آزاد و هر یکی بجای اعزاز نموده اجازت رسید
داده و هر چند ماده شورش افراد سعی بادشاه کشور ستان او دست ازان بازنداشته روز بروز
قایم بودند چنانچه شیخ قطب عالم سید را طلب داشته بزندان خانه فرستادند و میر قوام الملک و خواجه اکبر
را بکشتی نشانده در نواح گجرات غرق ساختند از نیمروز آتش شورش شعله زده و غوغای عظیم برخاست چنانچه
در ماله عوض بکصد و پنجاه محمد قاسم نهاوندی و صفدر قلی سپهر سرکوش برداشته شیخان فاروقی صوبه دار
تفصیل رسانیدند و حاجی شهاب الدین داروغه خبر سر کار فرستاده آنحضرت از استماع این کوشش قرین حیرت شده

سیزدهم بهمن شهباز خان و دیگر بهادران لشکر منصور بصوبجات ترکیدی تردک سلطانپور پرگنه کوره
کرده بی اوده بهت صفوف بزد و اشتند اگرچه شهباز خان روز مرکوکه تافته چو نور همان کشید اما
دیگر بهادران بر انفار دیده داور مردانگی داده بمخالف را از پیش برداشتند و نگاه او را تاخته
صورت واقعه بالشهباز خان اعلام نمودند خان منظور سعادت کرده در انحکام ان مملکت کوشیده
هیبت دیگر ناه مژده فتح لسمع آنحضرت رسید کوشش شادمانی و نوازش اورده بیمن بهادران
بنیرسیل تیغ فاخره نوازش فرمودند و از انجا که خاطر اشرف متوجه اخبار بوده در نیوقت خبر رسید
که دوازده سال براوده قرار داده جمیع امرا بموجب ذیل علمنامند در سال سیچقان ایل بوش را
نیارامند در سال اودی ایل کاو را براحت نرسانند مار سن ایل نور را صید نکنند و در توشقان ایل
مرکوش نکوانند و در لوی ایل ماهی شور نمکزند و مار اکشند و رایت ایل اسب را رنج نکنند و
قوی ایل مرنج ایل نشود و در یوسف ایل به احوال سکان توجه کمال نمایند و در تنکوز ایل کرز را زار
نکنند و در دوازده ماه هلالی بدین تفصیل علمنامند در ماه محرم هیچ جاندارنی را بسیل نکشند و در صفر
زراد کشند و در ربیع الاول سی نفر مسنی را رعایت کنند و در ربیع الثانی بشت و شوی میاشند و در جمادی
و در جمادی الاول لباس فاخره و تسبیح ابریشمی نپوشند و در جمادی الاخر جز مینه را استعمال نکنند و در رجب
اطفال مینو را رعایت بسیار کنند و در شعبان رنج تظلم نمایند و در رمضان المبارک مسی نپوشند
و پوشاک و مشکیزی نیابند و در سوال هر روز هزار بار بسم حضرت جهان آفرین بر زبان ازند و در دی قعده
تحقیق نصب را زنده دارند و در غایت احوال غربا نمایند و در دیجه اساس انتظام خیر بنیاد کنند

سزا نمی نماید و فشاله دستوری داده ندیه باز نهاد و در همان وقت که از احمدآباد خود را زده باوده
رسانیده تدارک اعمال خود سران نماید و دیسا والان تعیین گشته که امرا را از ممالک محروسه سزادیهی
کرده بکباب سعادت رسانند بفتح تیرماهی شهباز خان کنبو را قبول اجیر خود را اطلاعت اشرف رسانید
و نگاره فشه سازان بقدری فروگشت و دست از محار چه موجوده باز داشته پاره بطرف بهادر
بسیاری بطرف نگار رفته شورش فراگرفت معصوم خان فرکودی و میرزا شرف الدین حسین
بدیه رسیده کردفته بر انگیختند و کشتیهای جنگی بیارانشده صادخان بلوچ خان لوحانی را خود
حین دلسپاری امرا را از راه خشکی تعیین گشته و برای تهیه اسباب راه دریا ماموریشدند که از بندر
بافیا تا دیب نمایند بسیدیکه کشتی بر از سلاح جنگ و یراق محاربه بدست بهادران افتاد و دمار
بهمت خود مستغرق گشته خان اعظم و شهباز خان تنبه راز تعرف معصوم خان کابلی آزاده
رایت اقتدار بر افراخته توقف در بل و دیگر بهادران در حاجی پور اقامت ورزیدند از بخت
اقبال بادشاه و دوران واقعه میرزا شرف الدین حسین بهت آورده که معصوم خان چون از معرکه گریخت
نزد میرزا شرف الدین حسین به بنگاله رفت و کرد خیانت ان هرزه دیانی مرتکب گردید معصوم خان میرزا
محمود نام ساده عذاری که بحسب میرزا شرف الدین بود ساخته شربت حسنخاش زهر اندود بخورد میرزا
داد میرزا راه عدم سپرگشت و معصوم خان از وحشتهای او ایمت آورده صاحب سامان گشت
و چون دستخان در نواح اجیر خبگ مرده کرده شربت شهادت چشید میرزا خان و لد خانخانان
بحکومت منصوب دستوری یافت و نواح رنتهنبور و انطاع او مقرر گردید و تیرخان بجراست او ده مامور گشت

سوگلان البتدبری زده جواهر رانمی ساخته بدانکه کوشش در آمد که بر حالیکه تواند خود را الکال رساند
شوریش افزاشود آنحضرت قرین عزت گشته شیبانیان وده کرا امرا را تعقیب نموده قلع و قمع نمایند
خصمت فرموده که دیر بر جا تواند خود را معصوم خان رسانده سد راه گردد او باشد و هم سفر از بر عرصه
دهلی مضرب خیام اقبال گردید چون بشهر در شرف زیارت مزارات متبرکه قدس الاسرار هم در یافت روز آنجا
پیش نهند مقدم سواد تهانیسر بود در سرادق جاه و جلال شده و از راه صدق و صفا بمنزل آورده
حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره تشریف برده بمحبت مشغولی داشته و بتکلم دعوت فاتحه خود
از جناب شیخ حاصل کرده متوجه منزل مقصود گردیدند حضرت شیخ از دنبال آب دویده کرده این
بزبان آوردند آه رهسپنمای دلبر آه آه کز تعظیم بست بر گوبدین راه واز سانحات این حال
گشته نشدن خواجه منصور دیوان پیکی است شرحش چنانست که بعضی کتابات بخط منشی میرزا حکیم
بدست معاندان خواجه افتاده که نزد طرف میرزا نسبام خواجه بود خواجه تردیک بسرای کوت کهوه میانه
رسیده در امر وزارت تقرب خان متعلق شده و حکیم شیخ که زنیخان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح در مقدمات
وزارت شریک او باشند در خلال اکمال فرزار محمد حکیم میرزا از زبان سرخان بعرض فلاسیده و مانع
نشاد انبساط خاطر اشرف گشت تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد حکیم بسرعت تمام از کابل رسیده در باغ
مهدی قاسم خان منزل گزیده به تسخیر حصار لاهور کمر بست سعید خان در راجه بهکوت و شکس دکور باشکر
وسید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر جاگیرداران پنجاب مستعد بهمت بحصار داری گماشته بسبب دو دور
از شکر محاربه اشتمال داشت در اثنا لب خبر نهضت رایات جهانکشا از دار الملک دهلی بصوب پنجاب بگوش

رعب هراس بر او مستولی گشت فوج اول در رسیده بود بازگشته از راه دیگر رفت
تمام یکدو روز جلال آباد رسیده و به اضطرار اکثری از انجناب بکدست و بسیاری رفقان و ملازمانش
به آب فرو رفتند میرزا برای همراهان نگذاشته از آب بجست گذر نموده بکابل بیکبار ایمن گشت آنحضرت
بسبب صدمه زخم ازرا از تلاطف میرزا اشتمال نموده که بماه اسفندیار همراه بسلسله و کوچ کوچ بطرف
لاهور متوجه گشته از نواح ماچهی وارد آب شتاب عبور فرموده در نیوقت امرای پنجاب بمستقبال
رسیده مشرف ملازمت دریافتند هر کدام بوازشهای سرشار گردیده آخر صباحات سال بست و ششم آن
فیلوس حضرت بلاهور اتفاق افتاد این سال بحمایت کابل متوجه گشته در مقامات کلانور از زبان همیشه
بعرض والا رسید که عزت بهادر و دیگر امرای پنج در نواح سهسل کوه شورش برانگیخته بودند حکیم
عین الملک فوجدار انجا کمر بمقابله بسته مستعد گشت هر روز نگاره کارزار گرم بود که ناگاه یکی از
بداوئن و شیخ محمد غزنوی از آباد و شیخ معظم و خواجه نظام الدین از شیش آباد و کول جلالی و میرآخور حسین
از امروهه و غلام حسین از سیلم پور و جماعتی دیگر از نگهنو و سهسل رسیده مخالفان را هزیمت دادند
و راجه بیرون را مساعده نمکت سین و راجه کرن و بسیاری از زمینداران که بدد یا خان آمده بودند
تادیب واقعی یافتند هر یکی از بهادرانش مصدر نوازش فرموده متوجه کابل گشته قاسم خان کوه بر
ماکوشته که از شیب و فراز طرق و شوارع را بهتر از ظاهر شناسد صباح فتحان بکابل گذاشته
و بهمگی دستوری یافت همدران ایام فتح ابیک از کابل رسیده بود عرضه داشت که میرزا محمد حکیم در صدد
بست و جمعی کابلیان عزم بدرگاه دارد لاجرم بندگان فرمان شد که بزودی تمام

بکابل شتافته میرزا محمد حکیم را تسکین داده [illegible] سازد و نگذارد که آوارگی [illegible] کرده میرزا محمد حکیم ادراک ملازمت نخود قرار نداده بطرف غوربند رفت و امرا سیاب و کشفا
و تخت انبار او لاد و خود را همراه کنور مانسنگه کچهوا شرف عتبه ساده و پسران شاهنج میرزا سیم
حسن حسین که از بدخشان رسیده بودند بر فاقت کنور مسطور عزم ملازمت کردند در اثنای
بندگی شرف ملازمت دریافته غنایات بادشاهانه بحال هر ادزاده او دیگران که از زاده در
رسیده بودند مبذول گشت بعد ازان فریدون خال میرزا محمد حکیم و مظفر قاسم کوکه را نزد
خواجه خضری و کلربان اما لیق و حیدر علی عرب فرخ بیک و شاه بیک و کرا بیک قاش
و یحیی بیک کابلیان ادراک دولت ملازمت نمودند چون فریدون بکرامت مصدر شاه
بود بنفحه جاه دستوری یافت و دیگران مخلوف عنایات خاقانی گردیدند کنور مانسنگه
کابل مامور شد و رای رایسنگه و میرزا ابوالقاسم نمکین و جمعی دیگر از نهاد ران بکمک او تعین
گشته و خدمت بخشیگری بمیر بامشم مفوض گشته از نواح بکرام عرضی بشاه و سلطان سلیم
رایحه فطنت اغرق کلان تعیین نموده خود بلیاقت بلوغ متوجه کابل شدند و
شنگ جوق جوق و قشون قشون از کابلیان بملازمت رسیده بعطایای نامحصور
گردیدند بست و نهم ابان عرضه کابل مضرب خیام دولت گشت لطیف خواجه قاضی عبد اللطیف
بطرف غوربند رخصت دادند که میرزا را الطفیان داده بملازمت آستان رسانند میرزا ادراک ملازمت قبول
نکرده در نگهان راجعت کرد مشرف ملازمت دریافت آنحضرت خدیگاه بسیر منزلت کابل مفتخر گشته

گردیدن نظام ولایات بکشتن همرهان بدون حکم بشرف حراست گذید میرانخان میرابخان قاینی ان
نمود که قرض شود که جانوران زهره داشتن کنیک دهاهی که جنگ دهاشان بسیاران بدام بیاورند
تودهل مرشکر تماشای امراعظم شود که کوفته دهنه خوان احسان گشاده بهره دافر مستقبلان
رساته میرزا یوسفخان التماس کرد که تاکید دوکه سوانح وقایع هرشهر و هر قصبه هر روز بنظر انور میگذرانند
راجه بیربل امور سرانجام صادق التحول ماموز شود که زمان کم کاست اتفاق بیرت
بعرض میرسانیده باشند قاسم خان کوه پیمود عرض داشت کرد که طرق و شوارع الغا صلوده و دوازده
کروه سراهای بخته و مسجد و چاه تعمیر شود که مسافران در راه بدانها محمل اسایش یابند پسندیده
التماس کرد مردم بعرض تعیین شوند که منع خلعت و اسباب معاش هر روز بقاقا و نایزه میرسانیده
ابوالفتح التماس نمود که جهل علیلان و مریضان دارالشفا در هر شهر مقرر شود و دوات برای فراجات
داده خدای جاهجرین مرحمت کرد و بیست شانزده بعوض تعیین قبول افتاده و سیصد و سال فرمان شد که بقاقا
حیله ها میکفته باشند و بسیاری از نوکران داخل زمره حیله ها کشته و حسب التماس راجه تودرمل تواضع
جریب نگشوده و هیاولی پیدا آمد که بر هیچکس تعرض نفرماید و یا حیف و ستم نرود و از شکایت مظلومان
میرزا کوکه بتادیب مفسدان و محکومت بنگاله مامور گردید و سعید خان بکاربرداری بستهبل متعرکشت قادر بکاله
مقصود ازین سال اینست که چون ملا عبدالله سلطانپوری که خطاب بخدوم الملک تمام بود و ملا عبدالسلام
از مغز جاز زیارت نمود نزد بنگاله که بحضرت و صحبت مسرت اختیار نموده بودند بعرض رسانیدند که حکایت این بنگاله
مقبول خاطر اشرف نیفتاد و حسب الحکم بشرف طوماریستی ان هر دو عزیز در نور دیده شد نزدیک حیات مستقبلان

الطیبان داده بجنگ حالی بیوسته معصوم بکابلی رفته موکول باذ بلطرف کهوده نکات شقاوت و اتی
را بباد غارت داده بزنه و زاد فاقشالان نیم تاخت بفت میرزا بیک فاقشال که در بنگاله
بود اماده محاربه گشته از صورت حال سرکرده ای افغان یادشاهی را اگهی داد سرموکان در صحبت خانجهان و سیع الرتبه
فتحپوری و بالوی تخلی دسکره و هکلی و دیگر امرا بسرکرده فاقشالان بزیمت تمام شاخته معصوم بکابلی
دست از محاربه بنگاله و فاقشالان بازداشته راه فرار پیش گرفت و میرزا بیک و هالدون و دیگر
جلیل و دیگر سران فاقشالان بلشکر ظفر اثر پیوسته خان اعظم کوکه توپ فتح موعوض داشته التماس
طلب صفیر نمود ملتمس کوکه را پذیرفته هشتم خرداد شهباز خان کنبو را بحالیس منصوب نمود نداعتقاد خان
بحراست احمداباد دستوری یافت میرابوتراب به یمینی و خواجه نظام الدین احمد بخشیگری و خواجه
ابوالقاسم بدیوانی ولایت مامور گشته و سیع محمد حسین و میرابوالمظفر و بیک محمد لودنیا و میر عبدالله بدر
شرف الدین و میر صالح و میر هاشم و میر معصوم بکابلی و سید جلال بکهری و زین الدین کنبو و سید الاسحق
و دیگر بیک اتاجیلان و ملکی ستیان و جماعتی دیگر تعینات احمداباد گشته و نهم تیر باد الهی کوچ نمود و پیر
خوشبو مجانه برآورده شهاب الدین احمد خان سرداران حاکم احمداباد تعیین گردید و سعید دین الدین پسر شیخ
کبیر الدین از جانب مرتضی نظام الملک حاکم احمدنگر بدرگاه والا رسیده نوازش مصاحبت یافته رخصت یافت
بادشاه کشید و مقارن ذکال برهان نظام الملک از دست برادر خود مرتضی نظام الملک گریخته بدرگاه والا آورد و مخرف عنایات خسروانه گشت در نوبت از دافعات بنگاله بعرض رسید که
کرتلب باصادق خان و سیع قریب بجای رسیده که خانخانان و ابوالقاسم بکمین و محمد خان و دیگر امرا در محاربه

که در راه صدق و صفا بسری شود ذکر مسافات منازل بیت مستقر الخلافه سیکری
این سال خان اعظم میرزا کوکه تسخیر بنگاله دستوری یافت شاه قلیخان محرم صادقخان سیف الدین علی
قرچه بیگ و جماعتی دیگر بکمین کردند که چون این افواج در جای بود و تردد نمود سران بدرگاه والا
تهر بوکان و خواجه سجان قلی میرزاده عبدالله خان و سید عبدالرحمان غلط دو دیگر جاگیر داران بهار
در الفتح رسانیدند معصوم کابلی باتفاق با ماخان و دیگر طایفه فاقشالان و قتلوی یورجالی بر دولت
او دولت و برقی از قطاع بنگاله مستولی بود تهم فرودین بهادران لشکر پیالون کوهی یا سنبر ساخته
متوجه ماخان گشته و بر ساحل گنگای جنگ قلوقی پیش دست داد و چندی جنگ کشتی میان در آمد
و صورت واقعه از عرایض ابراهیم والا رسیده بود پیشتر میرزا خان اسمعیل طغیان محمود خان
سلطانخان رای سرجن سنج حال گذشته میرابوالمظفر میرمعصوم بنگاهی بعد و قصیر نموده دیوان ایرا
از دارالخلافه نزد آمده بود دیگر شرده متح و مظفر از بنگاله رسیده شیخ ابن سرکرده شت اگر چون یکها محاربه
واقعه شد فتحا فروکشت روزی قاضی زاده از جانب ماخان باگشتیهای ارراسته بنگاه کاراد
راکم ساخت از شست فضا کلوله توپی از لشکر بادشاهی کشاد یافته قاضی زاده با چند تن دیگر
ساخت روز دیگر کلا پیارام سپه بختی در عرصه دریا طلبکار بنزدیک از ضرب توپ اهل بستی ایم
بکسیت مخالفتر ابای همت شست کشت واز تائید دولت روز افزون کرد نفاق و غبار کدورت
میان معصوم کابلی و طایفه فاقشالان بالا گشت و کار بجاده اکشیده سرکرده های فاقشالان خالدین
و میرزا بیک و جماری و دیگر امرای باغ ستمران خود را سوی سران افواج فرستاده بعهد و قول خالد خود

گشت یافت و در باب هر دو راه تهر بست باخان نظم کوکه عنوف نبود اراسته بحال تباه گذشت
انواع نوازش بکابل امرای بنگواده و جوجس خدمت بندول کرده و از ساخات صنوده این سال کوشش
افزای مستقر گراتی است و راه احمداباد شرح این سرکذشت چانست کرچون احمداباد مقتح شیبانی
بدرات بحالقه الطاعت درآمد مستقر شاه کرخود را از نسل بادشاهان درات میکرفت و بنگاشت هوای
حدد باسداری امرای بادشاهی زنده کانی میکرد و در سال بیست و سیوم از جلوس حضرت جلالی از انجام بجاده
منصور دیوان بنگاکر نخته به احمداباد رفت و در بناه زمیندار جنیز رسیدن کرفت از انجا شاه بجاه
کاهنه شانت چون درین سال اعتماد خان کرایی بحکومت احمداباد متوکشت و شهاب الدین احمد خان
حاکم کجهات طلب شد رندی که اعتماد خان اهل شهر احمداباد کاشت میرجاده خلیل بیک میر بنادر بیک
بیرم بیک و چندی دیگر از بزرکان شیبانی و قورانیان طازمان و رفیقان شهاب الدین احمد خان بکرات
نسبی اختیار کرده بود رده رشته و مستقر را سیر دریای بردانشته کوشش مخالفت زد و اتفاق خان و میر
برای کرد انیدن شهاب الدین احمد خان بشب و پی مشغول شده و دیده کشتکوی بسیار زیست کرده
احمداباد خاص مستقر را بطرف احمداباد رده نزد و ساخته مستقر کرانی شهر را خالی دیده بسرعت تمام قطع
بعید کرده داخل احمداباد کشت و چون از مراجعت شهاب الدین و اتفاق خان و دیگر امرا کاکاه
باخبر شد از شهر بر سر ساحل دریای سابرمتی بستقبال کرده آماده حرب و پیکار شد و هنوز جنگ نشده بود که
از فوج بادشاهی بالفعل کوش شده حاجی بیک از بیک و بانده محمد سنک کشن و صالح قندوزی حضر
دکر هیی از زد و شناسان از لشکر مظفر اثر جدا شده بانیم پیشوند و همان شب از بابان عثمان پور

ابنوه از پانصد گرسته برادر دیوی امرا و بخشید لشکری که از هفت هزار سوار زیاده نبود فی الفور بر هم خورد و از اصحاب و پیرامل تمامی لشکریان اثری و نشانی نمانده در الحالت یکی از نوکران برشانه شهاب الدین احمد خان بمشیر رسانیده بضرب گلوله تفنگ کشیش را بیافتاد چندی و فالکشان هجوم کرده خانه را بر بالای نشانه بهران نگاه داشته آنگاه برآمد و بطرف پتن رهسپار گشته همچنین افتادخان و نظام الدین احمد مولف تاریخ نظامی دست از زمام حشمت و امارت برداشته راه پتن گرفتند ماهایی بیقیاس بدست تاراجیان افتاده انبوه جادته از کثرت غلامان و فیضان شهاب الدین احمد خان در آن لشکر دست داد و بعد دو روز بر سر راه لشکر در پتن اتصال یافتند و زیده و فریب سیصد کس ماالیان فراهم آمده مظفر قرس فتح را در کنار گرفته و احمد آباد را بر سریر دولت نشسته و هر یکی از امرا فیضان خود را بخالی و منصبی علیحده بخشیده چاکر عالیه و بخشی بخطاب خانجهانی و قربانعلی بخطاب کلانخانی شاه میرزا بخطاب نورخانی و نور قدر بخطاب قراچه خانی و امیده محمد سک کس بخطاب خانجهانی میر عبدالله بخطاب استخانی و بخشیگری و صدارت بخطاب مظفر خانی و وزارت کل و الوالوفا بخطاب افضل خانی و منشی دیوان و مستوفی محمد بخطاب معتمدی و میر سامانی و دیگر خطاب و خدمات کامیاب گشته شیر خان فولادی که در انتظار چنین روز بود بمظفر پیوسته اگرچه خواجه عماد الدین حسین حاکم بنجا چاره ملک روبه از کمینها برداشته در قلوی بریخ بر و قلعه الله آباد رسانیده اما چون لشکر بدو بتصرف سید دولت در آمد او در قوری نزد مظفر فرستاده تمامی خود تصرف و چون خبر خونریزی احمد آباد بتفصیلی بالقلم او بعرض پادشاه وقت رسید فوج عظیم بسرکردگی میرزا خان

بن

بن خانخانان بیرامخان تبادیب خود سران احمد آباد تعیین گشت و بسیاری از امرا مثل سید قاسم و سید هاشم بارهه و شیر و بهان و بایی و لکهاد و رای نوکرن و سید لی رای و بسیان بهادر و دریسن و رفیع سرمدی و سنبع کبیر و نصیب نرنجان تعیین انفع گشته و قطب الدینخان فرمانروفت گزرود مبتدارک این فتنه بپردازد و قلیچ خان و نور کنمان ماکور شده که امیری مالوه را به قدمی تمام بقبضه رسانند و هندوان بهنکام شیریار کسورستان در کشتی نشسته بطرف سترق متوجه گردیده بعد قطع چند مرحله بر یک بقصبه پیاک سترف و رود انزاخته بر ساحل دریای کنک که محل اجتماع سه دریاست حصاری عالی و عمارتی بادشاهانه طرح افکنده و در اندک مدت حصاری فلک تمثال قلعه اسمان شکوه در غایت رفعت و متانت بانجام رسانیده و بعد از اتمام حصار و عمارات بنام نامی خود شهر عالی و معموره اکبر آباد بنیاد نهاده و بعمارت و آبادانی آن پرداخته و بعد از انکه بتوفیق الهی و بدولت پادشاهی کار حصار و عمارات بانجام رسید و بمرور ایام بسیاری از اهالی و اعیان ممالک محروسه بدان شهر رفته و بمرور ایام بر رونق و آبادانی آن افزوده

افتاده طلعت فاخره و یکصد و یک اسپ برجی جواهر بر اجید مطاکره نه چهارم استقدار مرتبه ساعت دوازده
فتحپور را مضمحه اعلام نصرت فرجام ضیا پذیرفت و خاص و عام ان معموره بشرف طلعت فرحا
بهره وافر از نورش یافتند بعد ران اشتمالت دوم مژده فرزندی بمقرب الخاقان احمد آباد رسید و موجب نشاط
و انبساط خاطر اقدس گردید بیان این سخن خواهانست که چون مظفر شاه از موکب کامکار بگریخت
در کهنیات رسیده مالیای بسیار برعیت اورده بسر انبدگان رخت و حشمتی با خود فراهم اورد و دعا
ببرد گذشت میرا خان باتفاق مرادخان بدفعوب متوجه گردید و در رهوا تا دوشت تاختی
فتنش درست داد و مرادخان و شهاب الدین احمد خان در قول جا گرفت بسر لشکان و نوکران خان بر
رایت داد تا قلیچ خان و نوکران جا گیر داران مالوه در پیوان کار بستیم گردیدند پا بند و خان
در کار زار فیروز همراه گشته در خوابه نظام الدین احمد در میرصوم بیکی و دیگر دلاوران در کمینگاه
نشستند بمجرد نهم اناه موکب کامکار را ان یکی گرفت و هزار کس از لشکر مخالف بقتل رسید و باقی
گشته راه هزیمت پیمودند مظفر گرانی بحال تباه راه فرار پیش گرفت میرا خان و دیگر امرای جویده
بخطاب خانخانان و منصب پنجهزاری سرفرازی یافت و در رخصت مرحمت بسزا و دل پر مال مراحعت
مراحعات اضافه و خطاب بر پی گشت و لطفات خسروانه مشمول هر کدام از امیان گردید
شمال البته و نهم از جلوس حضرت جلالی مطابق سال نهصد نود و دو هجری
در اغاز این سال میرابک و دیگر جمیل و خالدین فتح میر علیشق و چندی دیگر از قلعه شالان که علم
یغی می افراشتند بحضور انور رسیده در حلقه اطاعت در آمدند قلم عفو بر جرایم ایشان کشیده شد

دیگر اینرا متوکر شت خانخانان مورد نوازشش گردید از سانحات مشهور این سال بر عیت یانتن
کنوست شرح این حکایت چنانست که خانمظفر را با عیسی ترخان پاهائی پر سامل دریای بهم
نیز اتفاق محاربه کشتی افتاد و مدتی متمدد جنگ توپ و تفنگ در میان بود ز سیدار مظفر از نا تردهی
دریا را بر همه بر جوال سپرد اسیلاب بلا در رسید و در هر جوال عالمی مشارف بوت دا
و خانه علیحا نخوم رد بوال لها شته چنین نهانه دره ما لیه بت غنیم گرفتار شده و شهباز خان
از خود غمر ا رایت غنیم داده بطرف تاندره راه گرفت و سید حمد الله خان و میرزاده علیخان
راجه کوپال ما تر خان دیوانه و میرزا احمد دنو روز علی فاخشالان خبک کنان بشیر پور رسیده تا
اسباب و آلات محاربه و لوازمه امارت و ایالت امرا با مال غارت و تاراج مخالفان گشت و مخالف
خلاف بشیروحان و خواجگی فتح الله را که اس کجوا ز سجاید کنود لسیاری از همراهان ملک
شهباز خان تعیین گشته و بجاگیرداران هاره بیک فرمان رفت که اماده محاربه و قتال باشند
بهادران لشکر همایون بمجرد نام ستانه تمامی مملکت گرفته راسته خبط در اورده نه معصوم را در دست
و خانه نشته و سوارش فروشت از سانحه اقبال این سال انکه حمید راجه بهکو تهداس کجوا نهرا
از دواج شاهزاده والا گهر محمد سلیم در آورده عالمی را گامیاب مقاصد ساخت سمدران تمنا
مژده فیروزی از جانب احمد اباد رسید و نشه خوشی دو بالا گشت بیمن اقبال انکه میرزا ن نیز فرصت
بکاخانان خبر رسانیدند که در ولایت جام مظفر اقامت دارد و زیده ماده شورش فراهم می اورد خانخانان
لسیاری از امرا را بسرکردگی قلیچ خان و راجه ابله گذاشته خود متوجه ولایت جام شد راجه بهگوتهداس

و قلیچ خان را ترتیب داده خانخانان خود را بفرنگ دولت ابرتوان نسبه شصت لکخر فیلست دلسیاری از تجالف
و نوادر بنگاه بحضور اشرف فرستاد حکومت اودیسه باو مفوض شد و حب الحکم اشرف وزیر جان بنانده و
حماده خان بمشیر امارت نهوند و شهباز خان در ولایت بهائی در آمده معصوم کابلی را بهزیمت داد و بنا
بداود افغی دنیای فوقانی بهندی دریای تمانی زمین نسیب ماکونده و ن سرزمین از تنگنای نهایت
نهرا بهنائی پهنا و رده و قریب چهار صد گز ده متر قریب طول دست و از خوب بشمال سمت گرده
عرضش دا و ده و بشرقی انولایت دریای شور و غربیان کوهستان و جنوبی ان تانده دشمالی انکه دریای تاپتی
و بعض انتهای کوهستان و بعضی بیابانی بنجا براجپوتان تعلق دارد که در زمان سابق بشرف اسلام مشرف
اند دران مملکت مستقل اند بر بود معمور و سیر حاصل و اسباب و قصبات خوشحال هستند و در زمان شیر شاه
کاکا خانعیسی نام بریاست انجا قیام داشت معصوم از موکب گریخته بنا بود بدربار شهباز خان سنبار کا لود و دکر
بنده انولایت را تاخته غنیمت بیقیاس بدست آورده بطرف تانده عطف عنان نمود از انکه بار دوم
در دهبخت خانخانان براجها بود در آمده در ابادی ملک و بردرشش نیز دستان بهمت کاست و در دو
مظفر را از آنجا بستان بنبله برآورده سررشش انوار شد بود از موکب کامکار شکست داد و در کاتهواژ پناه
برد و بشیر خان فولادی راه دکن پیش گرفت خانخانان بقتع هم لشکرش شتافت قلیچ خان و نورنگخان و بشیر خان
و نوکرانرا بتسخیر مرو یج مامور نمود و شهباز خان را بالسیاری از جاپدان بدد راها تعیین شود
ازشکنی اقبال بنوازندون دهبرهما در آمده کس ملازم مظفر را دادا آمد کس غلام مظفر بالسیاری از خود
سران لسکرهای هستی خواسته و خزاین و دخایر بیقیاس بتصرف اولیا در آمد و تمامی انخزه و بکار شهباز خان و شهباز خان

اطاعت در آمده فیل مستی را با تحالف و نفایس بسیار پیشکش گسیل داشت خود را بحراه آورده در زمره
پایکدران در آمد مظفر از ان سرزمین برآمده بطرف احمد اباد رو بسرکشت قلیچ خان سید لادو
سید شاه علی و بهوجت و کهنی و کیسو داس را بتور و چند کس دیگر را بجانش اوتعین نمود
در برانتی ملاقی فتیه دست داد و قریب هفتصد کس از طرفین بجا ماند و صالح بهادر و تیمور حسین و لاد
و چندی دیگر از فیان مظفر طعمه تیغ جهادان شدند و فا و بریت فاحش خورده راه فرار نمود
ذکر سانحات بیزم از جلوس حضرت جلالی و در اغاز این سال نواصب بعض ایالت
تفصیل قرار یافت راجه بهگوتهداس بحجراتی راجه تودرمل جهانداری زمینداران گوکه و میرزا ابوالقاسم
دو هزاری و پانصدی عبدالمطلبخان نزاد و پانصدی راجه اسکرن و شیخ ابوالفضل مصنف اکبرنامه
دیوان الملک بهرکی نزادی حکیم ابوالفتح هستصدی شیخ فرید هفتصدی و شهاب الدین احمد خان
بخراست صوبه مالوه دستوری یافت و فتح الله بزیر نزادی امین الملک شده و خواجه منصور بخشی گری
جداری و فیروز مستحکم شد و از سانحات اقبال آمدن شاهزاده خواست از خرشان صورت انجامد
و چگونگی حالات میرزا جانست که اورا دو میرزا ابراهیم هیزه سلیمان میرزا ست که نسب ایشان بامیر تیمور
ایشان ابلسلطان ابوسعید میرزا منتهی میشود و ابراهیم میرزا در سنین سابق در ولایت بدخشان بمرتبه
شهادت چیشه و چون شاهزاده میرزا ابن اکبر رسید باجداد بزرگوار خود بر سر تقسیم اقطاعات میپیوست
خبک و جدل دانست و اعیان بدخشان از هره و اراف بقتل میرسیدند و ضعف تمام در شیرازه
راه یافت و محصول زمان حاجی کبیل آورده عبدالرحمان بادشاه توران از خزانی بلاد و سپاه بدخشان

اگاه نشده بالاذربکان خونخوار دشمنکامی چرا روبه بیخبر بدخشان گذاشت آن بروده الیمان بدخشان طا
محاربه درخود ندیده بجانی خراب غربت کابل نمودند واز الوس همراه جات افغانان دیوسیرت
منصرف‌های کابل بان سیاهکاران رسیده زاده وبنده انها بباد غارت وتاراج رفت صورت حادثه خود را بحضور
انور مروض داشتند بدکنور مانسکه وده دیگر امرای پنجاب مباشر حالیقدر صادر شد که پاس زرگی نهاد
غیور دانسته دقیقه در مرعات فرو نگذارند سلیمان میرزا چون بسابق بملازمت بشرف رسیده بود باجازت
سفر چهارگرفته بولایت بدخشان مراجعت نمود ازین افضال متوالیست بملازمت رسیده تر میرزا
محمد حکیم بکابل ماند ومیرزا قدری جاگیر برای او مقرر کرد وشاهرخ میرزا بقلاوری بخت بحضور اشرف رسید
ومنصب عمده وجاگیر لایق که مضاعف از محصول بدخشان وخلش باشد مقرر گشت چند روز قوقت از ساحات
نیکلاب بعرض والا رسیده که دوستم قاقشال باقی را صاف کنان ودیگر امرای بادشاهی بقتل آورده
بیحد ریشت آورده اند ایمنی باعث انبساط خاطر اشرف گردید خانخانان در عرض شانزده روز راه الغار
قطع مسافت کرده از احمد اباد بدرگاه والا رسیده بشرف ملازمت دریافته بمشمول عنایات خاطر
وخیال تسخیر دکن بخاطر اشرف خطور کرده وبعد المطلبخان در اجه آسکرن وسرور خان دیر جمال الدین حسین انجو
وبرهان الملک دهلنی ودیگر امرا مامور شدند که بجاگیرهای خود رفته اماده یورش دکن شوند امیر فتح الله شیرازی
را بخطاب عضد الدوله وارسال خلعت بسفارت نزد راجه علیخان حاکم خاندیس فرستادند وچون بعرض
والا رسید که میرزا حکیم برادر آنحضرت شانزدهم آمرداد دکابل رخت هستی بربست ودر ان دیار
گرد شورش وفتنه برخاسته وبعضی کابلیان منجمان پندارند که اطفال میرزایی مرحوم را بتوران رسانیده شهریار

احمد اباد رسیده تفصیل انکه خانخانان راجه سرسودی را بخطهٔ اطاعت درآورده زمیندار جالور را طلبیده در سواد
احمد اباد نزول نمود وسنظر کرده بغنیمت خانخانان سیرزاده بود دیگر تخته بهوستان تنابنیاه
برده درنیقان او اواره دست ناکامی گشته انحضرت در راول پنجابی اقامت درزیده بدکنور
مانسکه ایماء نمود کزود تر خود را بکابل رساند بیست ونهم ایماء بکنور مانسکه بپنجاک رسیده پسران
میرزا محمد حکیم کهقباد دوازده ساله وداراسیاب چهارساله نزد کنور آمدند کنور بمحافظت این هردو
داخل کابل شده بحکمت مسکه والده خود را بحراست کابل گذاشته پسران میرزا مرحوم را بهراه گرفته رخت
اردوی معلی معاودت نمود بیست ونهم آذر در قصبه اول پنجابی بشرف ملازمت رسانید دبسیار
ازیکه جوانان وبهادران کابل بملازمت پیوسته بانعام نقود واضافه خلعت فاخره مفتخر ومباهی گشته دوم
دیماه بحدود حسن ابدال دایره شد درمنزل حکیم علی وبهاء الدین ازکشمیر برسیده بسعیه ملازمت
بجا اورده ند وحقیقت برهنه زکی ان کوکرشه دلنشین بعرض رسانیدند نهم دیماه میرزا شاهرخ وبهادر
بهکوداس وساتهلی خان محرم ومبارکخان وعلاخان ومادهوسنگه دبسیاری ازاحدیان تعیین الصفوف
گشته دکامگارمایل الفتوحیز را علی اکبر شاهی مغضوب گشت وزینخان کوکه برهنهوئی الوس یوسف زئی
سواد کچور مستوری یافت وحشمتخان منتی دراجه مکتمن وخالش بهادر وشیخ کبیر فولادی محمد علی شاملو در
وکا بهسود وبعنایت دولت یلغ محمد حسین یساول وملاشیری هاجس بیک گرد والا رخش مرحل وجمعی دیگر
کوکلتاش گردیده عرب بیگانه ای را کشکی موسوم بود نهم رقوقت اسمعیل قلیخان به بلوچستان رخصت
یافت ودریای ایلسکه دابو القاسم تکین دبسیاری ازمبارزان انجنیات او کشته کنور مانسکه رخصت کابل

کابلنامه را وقته برادر خلین گشته جهت سهولت برادر زادگان ومحافظت کاغذ نام نهزم کابل بشرف
پنجاب نهضت فرمود وشیخ ابراهیم فتحپوری را بحراست دارالخلافه مامور ساخته یازدهم شهریور
بقطع مسافت مشغول گشت خانخانان مشمول عنایات گشته بحراست احمد اباد دستوری یافت
سیبی ویکم مهر بدارالملک دهلی نزول سعادت اندوخت بیست ویکم بشرف ورود
ازداخته وجهت تسکین کابلیان میرصدر جهان مفتی وبنده علی میدانی را بکابل فرستاده تقدیمن
تمام متوجه پیش شدند بیست وچهارم انماه در حدود باجی واژه دریای سنجی را پل بسته عبور نمودند
نزدیک قصبه دکرار عرف راهون بعرض والا رسید که کنور مانسکه با فوجی جرار از اب سنده عبور نموده
به پشاور در آمده شاه بیک قلعدار بنگراه فرار پیوسته ودوسران افغانان اکثری بکمپور سلطانی
بنده از انحضرت ازین خبر بقطع مسافت پیشتر متوجه گردیدند بستم ایان کلانور مضرب خیام دولت گردید
بنجم اکثری مشرف اندوز گشته چهاردهم انماه از حدود برسر دکر گشته دریای چناب را پل بسته عبور نمودند
بیست وچهارم در ساحت رسولپور سوده خیام اقبال شد اعتزل سعادتخان بکارپردازی مهمانداری
وبنگاه مامور گردید بیست ونهم انماه دریای بهت بعبور نمودند بگفته بنگاه را هنور نشانه اند در
هفتم آذر بنظاره رهتاس نزول فرمودند برفراز تله بالنا تهه تشریف برده بصحبت مستوفی بازنده
پوشان دگشته وقاسم خان مامور شد که از سنجه تا دریای سنده نشیب فراز زراه را صاف کرده پس کنتل تعیین
ورا بکابل راهبر رساند ودرهمین منزل ولی بیک فوج الوبیک از کابل رسیده مژده امن دامان
جانب
رسانید بیست ونهم انماه ساخت راول پنجابی مضرب سراپرده عرود جلال گردید درینمنزل نوید فتح

یافت سید جامه بخاری وبختیار بیک ومحمد علی بیک دبسیاری دلاوران تعیین اوشدند دهم انمه
شیخ فرید بخشی وسعید خان وشیخ ابو الفضل وشیخ ابو الفیض ومحمد علی ومنعم دیوانه و
فتح الله شریف دارد دیگر چندکس بتاخت طالبه یوسف زئی گرد سواد کچور اقامت دارند تعیین گردیدند
چون پنهانی ملک بجرئت کرده است وپانزده علکده دلکشا دارد وجانب این دریای سنده
رسیده واز دودطرف ان در دریای کابل بهم پیوسته کوهستان دشوار گذار راه اورا بهیچ وجه دارد بهادران
لشکر منصور چند علکده را تاخته بملازمت پیوستند وچهاردهم ایام عرائضه زینخان کوکه بنظر انور درآمد مضمون
انکه دبسیاری از کچور بوای سخت گذار بمشرف درآمده اما هجوم افغانان بیش از قیاس است اگر فوجی دیگر
تعین شود بهم این دیار بالسانی صورت بگیرد راجه بیرمل وحکیم ابو الفتح وحسن بیک شیخ عمری فاتحه
وفوجدار بیک وعلاقلیبیگ وچندی دیگر تعین الصوب گشتند وشیخ فرید وسیاهگران نوجاج وجارچیان
را ی ازمبارزان را به آوردن الجی عبد الله خان فرمانروای توران بطرف خیر دستوری دادند
ناقصیدهای ایران نرفته بود که تادیب افغانان صورت پذیرد جشن عظیم عید الفطر برپا شد دبسیاری
از نجابهادران مشرف شهادت چسپیدند تفصیل انسانحه چنانست که زینخان کوکه بخدمت تسخیر کچور
نهاد بهمت ساخت هزار خانه دارالوسی یوسف زئی در انجا بود دبسیاری از خود سران اندیار پیش او
یافتند وعابدخان وطاهر خان ومیرزا علی سران انطایفه خان کوکه را ملازمت نمودند کوکه خود را
طاعت نمود بیست وپنجم در انجا چهل هزار خانه دارد از خان بود بست ودرشت نوبت اتفاق محاربه افتاد
وبهرت کوکلتاش بقتل آمد بسیاری از افغانان کشته دیگر انکه راه گریز پیش گرفتند

راجه بیربر و حکیم ابوالفتح بود پوشیده نیز اتفاقات روزگار اتفاق میان سرداران افواج بدیدار آمد و آتش
کینه را دیگری بخاطر نمی آورد و در بطاعت همدگر را مانند اشتند و میان راجه و حکیم کار بر شناسائی
و محرمی کشید که گفتگوش بحرف فهمانی ناصحانه التفات بهمدگر نمودند و محفل گفتگو
از آسته بر زبان آورد که با شما ها در میان چکاره در اندیشه و بگفتگو افغانان هر دو را بمهلت
بردارم یا من بگفتگو بر دم شما ها گر بمخالفت بندید رفیقان اصلا نبود و سخنی را نفی نشنیده بهشت
مجموع سوار گشته بطرف دره کوه اکره نور گشته و بحکره رسیده در موضع کنداک منزل کرده روز دیگر
افغانان از زیر هر سنگ سر برآورده آماده قتال گردیدند بهادران لشکر بخیر بگریخت اندرین نبرد
افغانان دیر صفت را بهزیمت داده و غنیمت بسیار بدست آورده از قرار قرین عزت آورده بجائی
در نشستگرد نه روز دیگر جنگی غلبه اتفاق افتاد و گفتگوش بهاد چهار نفر سر کرده افغانان مرتبه دوم
و دو شبانروز خاک کنان شش گروه قطع کرده نزدیک خانپور دایره تمود و منزل راجه رفته محفل
گفتگو این راست بلند قیل و قال بسیار گفتگوش گفت که تنگنایی بیشتر زیاده از انست که راه آسان در آنجا
همان بهتر که در همین منزل متوقف گشته چند کس از معتبران افغانان را بطریق پیغام بگاه دشمنان فرستاده
را سر دهیم و اسیلا بفه دوستی نژاد را بخرد و حکایت یاد داشته صورت معاودت اختیار شرف پیوستن
از حضور اشرف فوجی دیگر مرافقت داد سر کرده برسد بعد ازان متوجه پیش شویم حکیم و راجه اصغی را نپذیرفته
و ندبیری بهتر از پیش رفتن ندیدند شش هفت سردار تمامی سرداران بصوب کره ماندیری روان
از منزل خاک صحبت شوی گشت و افغانان ماتمزده و مایوس گردیده گاه و بیگاه بسکر با تمام غارت بردند

ملک جمعیت بشکریان از هم گسیخته و لب و فیل یاد گر افتاده باساس هستی لشکریان
از یاد افکنده و انتظامی در لشکر نماند و افغانان از هر طرف زور آورده جماعتی کثیر از پیرامون
گرفته و قریب پانصد کس از مردم روشناس و مدبر بتمامت چشیده و اسامی عده اینست راجه
بیربر و حسنخان تبتی که ایک راجه و هر شکده ملا محمد شیری سکر خان شیخ که همگی ملا غیوری خان محمد
بخشی شیخ جنید شیخ حمید فرمایی امان الله و جندی دیگر که در تفصیل انها سخن بطول میکشد الغصه از
افواج غیر از نیخان کوکه و حکیم ابوالفتح و قاضی علی همگی بسلامت جان بسلامت برده و شهر پاکپتن
از یاد اقتوبسیاره نگرفته و دو شبانروز بعد اکثف هر روزه میل نمود و خواست که خود متوجه شود و مازاد
روز گاه طائفه خجار بر آمده راجه تودرمل و دیگر تهوران بعبور الطاع ایشان دانجه باز آورده بطرف کالنجر
مساخته بر ساحل دریای سنده قافله توران و یوسفخان و ایل کشمیر بلشکر جهانیان ملحق شدند و سیمان
وارد دشت ان کوه و قاره و کهوران بر نقش دیگار مرحوم عبد الله خان فرمانروای توران شاط
زوای خاطر اشرف گشته دکنور ما نسنگه و راجه تودرمل بحال افغانان دستوری یافتند ان سرد و فرد و بان
به تهیه ارات پیشینه افغانان دیو سیرت رتا و میه واقعی داده سران الطائفه را در حلقه اطاعت و بندگی
و تدارک گشت نوع به جسن وجوه نمودند از سانحه این سال فتح نگار است که بندر جالکا و دسیار از
توابع بتصرف اولیای دولت در آمده و نیز بلکه اطاعت در آمده اقبال مست در نهاد ای سنجد
و لالا فرستاده و سانحه دیگر انکه یوسفخان مرزبان کشمیر بملازمت اشرف پیوست و وارد دیگی غفران
زار یاد بر بهم تقلید بیک و وارد هکی دار الضرب بخواجگی همرکب و در زد هکی جانوران بملا منصبی کامگار

در دیی مراهم در نایز بکه بمبارک ضیا یذیر گردیده از اجتاکه به تسخیر کشمیر مامور شده بود بهمان
اکتفا کرده بلغیم ملازمت رده نورد گشته ذکر سانحات سال سی و یکم از جلوس مقدس
و فتح آن میرزا شاهرخ در راجه بهگوتید اس مشاه قلیخان محرم و دیگر امرا که بصوب کشمیر نامزد شده بودند
راجعت کرده در اغاز این سال بملازمت پیوستند راجه را بجاگیر است کابل مامور ساخته بر بخش کنور مالک
را بمانش افغانان یوسف زئی تعیین فرمودند بعد زیوقت از سوانح دکن لبرض والا رسید که خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر اکثر قصبات متعلقه برار تاخته بطرف احمد ابلاد شتافته
و برهان علیخان حاکم جانیس و از در خان و دیگر دکنیان هندیه را تالان نموده بجاه و مقام خود باز
بیست و پنجم ربیع الثانی بطرف هندوستان مراجعت فتح خندیا نزدیم ارد یبهشت در رایتهٔ
راجپال بسته بصوب فرمودند پنجم خرداد از اب چناب گذار واقع است دار تونیک گنجاره بر سر کشته قوم ان
نموده که با دار الخلافه فتحپور عنان باز کشند و قریبکه ساحت لاهور مضرب خیام دولت گشت
قاسم خان را بتسخیر و ولایت و نیز بر کشمیر دستوری داده و هزار هم تیر با فتح خان صمصام الدوله
میرزا علی اکبر شاهی شیخ سکندر و جماعتی دیگر تعین الفوج گشتند و بر سر یف سرحدی تجدید کرده الفوج مامور گشت
و دار دهم شهریور الهی عبد الرحمان رخصت راجعت یافت و از مغانات هندوستان حوالی حکیم ساخته
که بجان توران رسانده ذامه طولانی به انشای شیخ ابوالفضل بنام عبد الرحمان شرف صدور یافت فصل
ان در کتاب مکتوبات ابوالفضل بجنس مندرجست و این دو بیت در ان نامه مرقوم شد که نیاد از عزیز
خواهی بهمت مشرب سید به قطعه قبل از ان الا آرد و دلیه قبل از الرسول قید کنا : ما کی الرد الرسل
من لسان

من لسان الوری بلیغ ایا و چون سر نهند مغرب سر ادق مرحال کردید شنبه زور بامش ظلم شد و
سیلی نمد از شمالی کوه بشهر در رسید در کوچهای شهر سر کاب بلند شد و در پرون بنجگز و تیر دیگ
دو هزار خانه واز در مع خیر ملا فرو رفت و صد و پنجاه کر دیوار قلعه افتاد و دو هزار خانه واد و صد کس
از اهل لشکر بسیار بغشده و مال و اسباب اهل شهر بسیار بآب رفت روز چهارم در بارش تخفیف شد اخر شب
یکهفته مقام در زیده بطرف فتحپور بهضت فرمودند از سانحات این سال مفتوح شدن ولایت کمری
کشمیر است منقوست که چون افواج بادشاهی در نهر رسید بسیاری از کشمیریان بملاقات امرا آمده
و بسیاری از ایشان انگاک عز الدین عقیدت امود نوشتند در نهایی کرده امرا را بر سر کتل پیر پکال بردند بالقوت
و دیگر مخالفان نیز بر سر کوه رسیده اماده پیکار گشته تو دهم بهر سنگامه کارزار رده توفیق گرفت فریک
توپ انداز شروع نهاده سلحدان دیر شلیف سر دیی و میر عبد الرزاق معموری و جلال الدین محمود و حاجی محمد
بر شیری و دیگر جاندران داس همت بر چیده کرم پیکار گشتند و در دیگر صعب بیمان آمد لاکنام ها و امرا
مدتی شب را گذرانیدند چون روز شد کشمیریان گرفته بزیر انداخت و فلیخان نام کشمیری تیر و فرزند
گردید یعقوب راه پای همت استوار بر قرار نماند کشمیریان بهزیمت خورده اواره گشته قاسمخان و دیگر
سجده شکر بجا آورد و بر سر کوه منزل گزیدند چهارم این در سر پیکار که دار الخلافه کشمیر است دانل
گشته خطبه الخطبه خواندند و دیی و فرمان روا بهم و فرمان روا یار ایستاده بادشاه رفت نور الکین ساخته کوس شادمانی
بلند اوازه کردند و نیز سور زنواد آمد شیخ ابوالفضل در اکرنامه مینویسد که پس ازین بهفتصد سال در عصر
یچ پهنی هندوستان خرد داده بود که ایولایت را لیه خدیو سال سلیمان بتصرف خواهند در آورد و این مژده را

بگنجه مسکنی ساخته بود و القدرت قاهره قادر توانا همچنان اجل آمد ✻ چه جوشن کافت و دانکه دانسی
ولیکن برانگنده نابرکسی است : چون نوشرسش افغانان یوسف زیی کرد شمع همایون رسید بنیجان
کوکلتاش شاه‌قلیخان محرم و رضی فریدخانی و دیگر امرای دیوان و اعیان تعیین فرمود
کشته گردد و لشکر فارسیان نابسیاری از نصیبداران در میدان مسجد رسیده با تفاق امرای خصوص افغانان
مانع نیامده داد و میرزا سلیمان بر شش جهت میرزا شاهرخ را با قافله عظیم که از توران آمده بود از راه چیرسلامت
گذرانده به کرام رسانید و از آنجا جلگت نشکه و محمد ولی و مانکه دربار و دلال افتابچی را همراه ساخته بصوب
دارالخلافه روان ساخت چون بردکره هی دارالخلافه نزول نمود حسب الحکم اشرف سلطان مراد
باتفاق عمدها پذیرا شده بهاره بلهسفندار بملازمت اشرف رسانیدند از انجا پورشش و نجوار کی بعل آمد و
بولدم سقفت و نوار نشش نبعوال گشت از سانکه کشمیر عرض رسیده که بقیه سپاه مرتضی و نزدیکان کشمیریان
از تنگنا های کهتواره سر برآورده بلهرم شجون کشمیر رسیده بود قاسمخان و دیگر امرای بادشاهی که همت تسخیر
مخالف را داشتند فاحش خواندند یوسف کشمیری که از اعوانان کشمیر خطاب خانخانانی داشت و پنجنفر از بهادران
بعقوب و دیگر عمدهای انزر بلوم بلهرم نبیکی لقا سمخان پیوسته و سورش کشمیریان فرو نشست فرمان شد که
قاسمخان بنجاهه رابره کاه و دلالا روان سازد بست و دوم انسفندار زرعیان کشمیر بدین تفصیل بملازمت
پیوسته سید مبارکشه رسیدی بر آمده بود و برادران یعقوب حیدر علی محمد حسین احمد حسین خان پنک
حسین خان ابراهیم خان پسران سید مبارک مسلو یا خلیل تاباهیدی که در رباس اهل سعادت بلوده
علی دار بهادر بلکر لوهره و ملا حسن پسران حیدر چک از پیشگاه خلافت هر یکی مشمول عنایات سلطان گشت

خواجه کفدا ساخته جشنهای عالی ترتیب داد و در فقده سر و در لیسه خاص و عام رنجشه دوم بر شهباز خان
کنبو از بنگاله رسیده ادراک دولت ملازمت نمود و حداد قیخان بتسخیر تراده دستوری یافت شاهقلیخان
و برهان الملک و خواجه فیضی حاجی محمد اردستانی میرکلان بخشی و احمد قاسم تعیین و کشته بهادران میرزا
دوست در ازنک ایام در انولایت در آمده افغانان دیوصفت را تادیب و جمعی داد و ندوزیخان
کوکلتاش در مملکت سواد در آمده دقیقه در قتل و غارت فرو گذاشت و باعث شاطر خاطر
اشرف گشت کوکلتاش را طلب فرمود و نماوبات انولایت را بصادقخان کوکلتاش بریت ره نمود
پانزدهم بهمن کامیاب دولت ملازمت گشت ذکر سانحات سال سی و چهارم از جلوس حضرت
پانزدهم اردیبهشت سرانفتش خواتان میان ناسین مسافر ملک بقا گشت و جمع نفیسه پرداز ان جا
فن به این عزیز بیش جنازه انفتش کوهان نجاک سپرده نعش او کوایا بهشت مقتدا انتظر بیخ
غوث قدس الله سره العزیز و اتفاق جمیع ارفرسانشان علم سوسیق است که مانند او بعالم وجود در نیامده
و نخواهد آمد چنانچه امیر خسرو قرک بیت دغزل را در ترانه بسته علم تحریر در بین فن مراد رسته بهت در اشعار
هندی نیز بوده و چند بین خوانند اشکارا ساخته تواعد دیرینه و چهند و کمیت پدید آورد و کرد و سیل
این فن بهت و صنعت رد کار یاد کار تو جید بادشاه کشور ستان یعقوب کشمیر حضت الغبر و در حضت
شهریار کامکار راجه بکرماجیت را اس مراجه تو در بیل و قلیع خانرا بجراست لاهور مامور ساخته بست و نهم
اردیبهشت بلهرم بر بلکشت کشمیر از راب راوی عبور نموده تردیک سرای مادو سکه نزول جلال فرمود
قاسمخان فرمان شد که لشکر انشان کوهکن و خارا لنگاخان فراد فن و بیلداران جانب راه را کرفته

ذکر سانحات سال دوم از جلوس حضرت جلایر

شانزدهم ربیع الثانی خانخانان از آنجا آباد
و میرزا یوسفخان از بهار رسیده شرف ملازمت دریافت زینخان کوکلتاش بجراست کابل مامور
کردید راجه بکرماجیت و کنور اسنگه طلب صورت شد نوبهت نجم اردیبهشت علوی شاهزاده مراد در اشرس
یافت و جشن عالی ترتیب داده شاهزاده والاگهر را بامید خان اعظم میرزا کوکه کتخدا ساخته بعدد
از زبان مهتمان لهوفرمود والا رسیده که قاسمخان راچه بین کدت بالعقوب و دیگر کشمیریان محاربات عظیم
دست داده اکرچه بهیچ نسبیه فتح بر چشم رایت بهادران می دمد اما چنانچه باید غنیم تادیب نیافته
از زمان طلب صادر فرمود و میرزا یوسفخان را بحراست کشمیر دستوری دادند و محمد رضا و ملا حال
کشمیریان و ملا طالب اصفهانی با خانسطور تعین کشته یعقوب کنبوارده شاقت و شورش چک کوشش
کمراج تباه بود خانسطور قاسمخانرا بحضور دران ساخته مبارکخان و جلالخان و سید دولت را
بر سر شیخ چک تعین نمود آب خلیها دران تباه و در بحلقه اطاعت در آمد و بلهرم ملازمت رادان کردید
و چهارم اسفند در شبستان شاهزاده سلیم از بطن صبیه راجه بکرماجیت متولد اس فرزندی سعادتمند بوجود آمد
بهار بر انخدمت مامور شد و بایزیدخان بحکم کیکوشه کهات متوجه کردید راجه بکرماجیت اس کنور مانسکه در
بهار بحکم یافته دیوسفخان میرزبان کشمیر را از زندان خلاص داده در بهار بجاکیر داده ندوهم انسفندار بتقرقا
از کشمیر رسیده بشرف ملازمت دریافت و علیشیر باکری و لسیاری از سران کشمیر ابلاغ نعمت عالی فاتحه کردانید

برادر بهم میگرفت بران مملکت دست یافت مدتها ولد و اولاد شش بکامرانی گذرانیدند از ایشان سلطنت بطایفه حکمان منتقل گردید و هریکی از بادشاهان هندوستان را هوس تسخیر آن مملکت بر ضمیر خاطر مانده اما از تنگی راه و صعوبت و طرق دشوار گذار حصول آن مراد دست نداده در سال آنیزوی دولت خداداد بادشاه عصر را فتوحات دلکشا منظور گشت و بشرف نزول کیهان خدیو فیضیاب گردید ملک الشعرا شیخ فیضی این قصیده در توصیف کشمیر گفته چند بیت ازان بنظر ارادتمندان میرساند

قصیده فیضی

هزار قافله سوق میکند بشکیر ۔ که بار عیش کشاید بهر چه کشمیر ۔ تبارک الرحمان عرصه که دیدن او ۔ ورق نگار خیالست و نقشبند ضمیر ۔ هوای او منبع جوهر نشاط ۔ زمین او تسلوی جوهر تصویر ۔ نظر برای آرزین کارخانه ایران ۔ نقشهای عجب کارنامه تقدیر ۔ غبار او توان خواند جنس اراده کیاه او توان گفت رنگ اکسیر ۔ بهین هوا فتحت آبها جو باده و کل ۔ زمان مناسبتا داد چشمکی دسیر ۔ بپیش مردم نیسمن دم مسیح شمم ۔ بنرد آب روانش زلال ضمیر ۔ گرد بسیکر عشق خالقاده رنج ۔ بدل بنفشه مشاه صبیحه بندگر ۔ زهوسش پری برد اله اکبر این چه صفاست ۔ قدر اس قوه تحلیل و تخلخل بگیر ۔ فصول او متمایز زاعتدال هوا ۔ بهم یکی دیگر دارد بهشت و بهمن و تیر ۔ در و بجای کیار غوان همی روید ۔ که آب و خاک طرب را چنین بود تاثیر ۔ بحرم که چه آثار قدرت ازلی است ۔ بهر نظاره نهاده نظر لصنع قدیر ۔ درین دیار منعمی نرانه سازد کمن ۔ رسد ز ارباب خان نعمه سنج منیفر ۔ بنجر معجر قسم در شمار بیوه و کل ۔ که بست سر قد منعمی لباس حرف قصیر زمین او چو دل بیخان طرب خیز است ۔ شهر کرد خاک او بیاده خمیر ۔ زمانه تا برسد بای شهر یار برد ۔

فکند

و طوفان سیلاب بر دروازه قلعه رسیده بود که گول برون شکست و آب منتشر گشت مردم شهر از رعب جان یافشند و از سوانح لاهور بعرض رسید که میرزا سلیمان بخشی را سپرده بهم نیزاه بنا به بهشتی برخنده بیشتها و عشرت سال عمر و دولت مدتی فرمانروایی بدرخشان کرده میرزا شاهرخ پسرزاده او اخلعت ماتم بخشیده بهم دولتخواهان و دستوریان یافت گرداه کلی را هموار ساز و سنگر اخان و بیلداران سپاهی با او تعین نمودند و چون کشتیهای کشمیر پسند خاطر اشرف نیفتاد فرمان شد که سفینه های عالی بخاران فراوان میسازند در اندک مدت بکرار کشتی عرض کردید بیست و چهارم تیرماه بران کاخهای دلفریب جلوس فرموده مراسم رقص و رود بکار رفت و بکلکشت متوجه شدند بعد کرین چند روز بموضع کنه یال که کشتی ازان در کذرد عبور افتاد و بر پاره اقبال سوار کشمیر چشمه آبی متوجه گشتند که خوشکوار است پیرزاب زلال و هوای کرمابی خالی از وبا و شود در اتصال ارزانی و امنیت تمام در کشمیر میرا کرده و ازان منزل میرزا بیک را نزد حاکم بلت خورد و ملا طالب اصفهانی و مقرباری را شش پرزنان بنسبت کلان بطریق سفارت روان فرموده در قلعه تحصیل تفرجات سیر و شکار غره امرداد ماه الهی بطرف لکلی متوجه کردیدند در اندیدور تر به زرد رساخت موضع چرس اتفاق نزول افتاد اصفهان و خواجه دولت در نیمزل پرد کیان سرادق عظمت برافراشتند و بشرف رسانیدند پس ازده در روز نزدیک بکوه سلیمان دایره شد برای عبادت مجب سلیمان تالیف فرموده بنا و در حالت استحصار بود بهار در رسانه ملک بقاشاه نهم امرداد سوار بسنگر مغرب خیام دولت کردید قریب سلیمان کاشغری که سلسله نسبش بقاان خان و از چنگیز خان منتهی میشود بکلان نسبت رسیده تکالیف دوادار الولایت بنظر اشرف درآورد مشمول عواطف خسروانه شد بعد سه روز متوجه مقصد کشته و چون بجای دوادار الولایت

الیان کار

ازیشان کار یکند و نشیب و فراز دستکلیخ را بکار در نمی آرد از تماشای ان نمود عجب شاه دستیاه راحت در کرفت و درباره مولد نیخان که کوله از راه یکلی بحضور اشرف رسیده حضت یافت که بر رود بار بنده مستحکم چسری بسیار سازد بسیت سوم امرداد از آب بته عبور افتاد در ین روز سراسد عارفان شاه معارف آکره پیلی از نسبت رسیده داخل محفل بادشاهی شد در تاریخ بدایونی میوسد که ان عارف کامل در خرق عادت یکانه زمانه بود کاه در خرسی آهنی آهنی و هر برکی که از او می افتاد در سنج و سفید میکشت و کاه در محفلی چند کشته میوهای غریب حاضر میساخت و هر کاه پیش بادشاه عصر میرفت کاسه عطری پیش میکذاشت که بوی ان تا چند کروه بزرکان دولت نرسیده باشد و هیچکس بکیفیت عطریت ان پی نمیتوانست برد و بادشاه هرچند میخواست که از نقود چیزی قبول نماید اصلا نمیکرفت و میکفت که به احدان خود بنده کرد محتاج اند و پیش ازین مدتی در لاهور اقامت ورزیده بود علما اندیار متعرض خواص کشته از انجا بکشمیر نقل کرد مرزبان کشمیر دختر خود را به ازدواج درآورده عقیدتی تمام بهم رسانید چنانچه او بهر سانید چندی نکذشت که بعض اشرار میرزبان کشمیر را از تسلط او بر سانیدند چون خوف و ترس و خیانت خوزاعظم خلقت اهل کشمیر است و کمتری ازین صفات در همه میرزا اندمرزبان در فکر کشتن ان سرامد محققان کشت دختر او را مطلقه ساخته به بهت فرقت و مرزبان بهت خواهر خود را بعقد او در آورد درین سال که عبور بادشاه زابه بکشمیر افتاده ایلچیان مرزبان بهت خود را بسوق صبحت قدیم بحضور انور رسانیدند منقول است که روزی ان

شهریار به ان دلیل کامل گفت که یا ما را شناخته کن یا خود مثل ما نمود فرمود که مثل شما شدن کی ممکن است ما شمار خلل باشد ان انسان ترک سلامت کن بدین که مثل میوی یا نه نمود نمی توانست کرد ان عارف

بر متن مقصود در حواشی نسخ دیگر که در نسخه مورد در بارث و زنانه ۳

شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح گیلانی فرموده که قصبی که تو انیده پرده روی درویش را بردارید پرسیدند آیا کرده ساکت شد و حکیم جرات کرده خود را بر خبر انرده و دست علقنه کرده گفت که شیخ ما بر زبان

علیه شما کنم درویش دلگیر شد و مقنعه خود را بر زمین زده و گفت در دیان ما میوب میباشد از اینکه

شوم است زود تر به باد بخش جرات خود کرفتار میشوی از شامت ان عمل حکیم در همان هفته بیمار شد

اسهال کرفتار گشته و کذشت و درویش از رده کشته به تبت راحیت نمود القصه در هماز زمستان

شهاری رخت هستی بر بست و در خانقاه میر سید علی همدانی قدس سره دفن کشت عره بهلوان از

دریای کشن کنک عبور واقع شد زود دیکر از کرده ترک کذاشته بر دریای نین سکه ان کاه شد لیعه

دو روز نکه نهم شهر بود حکیم ابو الفتح بر بض اسهال ره نورد ملک عدم شد و بحکم حکم ارشرف

حواجه شمس الدین جازه او را بحسب ابدال برده دفن نمود تذکره دیکر شاعر زمیدار د نهضت شهر شرف طاز

در یافت و جمیع سرداران ان دیار بخلعه اطاعت در آمدند چاره بهم شهر بود بر ساحل دریای سند و

نزول افتاد از انجا تا سری کرفتند و شش کرده مسافت است ریتمان کوکه قاسمخان و شهباز خان

بملازمت رسیدند فیلخانه و توپکانه را در اتک کذاشته بجزم کابل روانه پیش کشند بجزم کابل روانه پیش کشند نوزدهم شهر بود نزد

سرای خیر اباد لنکر کاه شد بیست و نهم شهر مسطور ساحت کوکه نهری مصور خیابان ده دولت کشت و شیر قلعه

بکرام که آنان به پیشاور مشهور است نموده روانه میش شدند غره مهر کرده خیر عبور کرده قرب یکدو دیه آمدند

یافت در نیوقت بعرض رسید که بحسب مشیت آنین راجه تودرمل رخصت هستی بر بست دار بقای ملکان ار

مصدر توارش کشت همدران اثنا بعرض رشید که راجه بهکوتیداس کچهواه نبیرکان فرملک عدم کردید

کنور مانسکه و مهین پورا و بخطاب راجکی و دالا منصب پنجهزاری سرفرازی یافت زود دیکر تردد یک

باریک اب مرتکاب شدند بر راجه مان سنکهان نوا قعات بابری را که مرزبان ترکیان بود در خانه سیمچه

ساخته بنظر انوار در آورد پسند خاطر اشرف افتاد و بمنصب و کالت مترر کردند و احمد اباد از نو

تعیر نموده جونپور به آقا محمد عشق داده ند خان اعظم کوکه بحکومت احمد اباد در شهاب الدین احمد خان

بحرانست مالوه معتر کردید بیستم روز دیکر دریای مسنده را پل بسته کذاره فرمودند بست و دوم بر دیک

زین الدین علی دایره شد روز دیکر در حسن ابدال بارکاه عالی برفراخته دوم اسفندارمذ دیکر به

کردیدیم آناه تزدیک ریتهاری رسیدند شانزدهم از دریای بیت عبور نموده نزدیک سرای سلطان

مضرب سرادق اقبال کشت طرفه مکار قرمانکنند زود در حالت کوچ اطکنی از اسب جدا کشته سخت صعب

کشیده نذر و زری چند پیشکش نموده روانه پیش کشته بست و پنجم ظاهر امن آباد مطرح چاره دولت کردید فلان خان

و دیکر امرا بملازمت میوسته بست و سیم مرده کشای لاهور از فرتزول رایات جهانکشا توراني کشت در کذکتاب

سال سی و پنجم از جلوس حضرت جلالی در اغاز این سال دوم فرودین شهر در کاه کابل تاج

عید تودو دکشش کرده جریبی بود در چهار ماه و دو روز به آمد و رفت فصل کشت میرزا الغ خان از کشمیر

رسیده دولت عتبه بوسی دریافت همدران ایام بیستم و چهار فیل مرصع راجه مانسنکه حاکم بهار بنظر

انور کذرانید چهارم آناه داراب تودرمل متوفی بملازمت اشرف رسیده مان بهدر را از نظر

قاسم خان چیان طرق و شوارع را هموار کرده بود که براهی کمتر تکلیف میکدرت بار آید

اسایش عبور میبود از منزل سفید سنک انوری کلان از ان جا نهاده سلطان مراد مخصوص ساخته بطرف قبا

علیزی متوجه کابل کشته در راه حکیم همام از توران رسیده از عنایات و تحایف عبد الرحمان اوزبک

بنظر اشرف در آورده انحضرت از انک بنارس تا کابل یاد کم نمود رتبه کرده جریبی قطع کرده بر فراز آوردکاه

بر آمدند در صدت بیست و یک کهل روزانه مسافت بعیده در نوردیده شد و منیر و کبیر را اصلا ایام

در ادند و نقود امید بدامن نتجا جان ریختند بازده هم آناه سلطان مراد بانه رو بار بکابل رسیده و

احمد علی تا بیتی الهی صدار خان او زبک بملازمت بهره اندوز کردیده تمنوعات انولایت بنظر اشرف در آورد

و از سانحه غریبه که در ولایت توران شانزدهم آذر آناه سال کذشته رو داده ازان الهی توران عرض

داد رسیده که بامان شب تاریخ روز مذکور چندان رخمای قفاز و کلک و دیکر جانوران در صحرای بخارا

رده در زمین دکر سنکسته و پر ریخته یافتند که حوق حوق مردم انولایت ان حالور انزار بر سر غرابه موسوم

سپ بار کرده بکاها اورده اند شمار کوشت این طیور را خلک کرده بخورند و در هر جا از هر

انها چهل انوفته میشد و اثار برف و باران هم نبود و همچنین در کنار کول کوراک چندین لک جانور

بدین حال تباه یافتند و هر چند کهسالان انولایات تفحص احوال انموا قعه پرداخته اصلا این عقده

کشوده نشد خلص سخن انکه انحضرت بر بکلکشت منزلهای کابل چنکاه پرداخته هر روز میانکی و هر

بقای نزول میفرمودند و لیکن تحصیل بارمات مرتد شریف حضرت فرده سن سکانی و فراز سیدر و شکار احرام

آذر بلیزم هزیده ستان از کابل نهضت نموده در شمسک میشد دایره نموده قاسم خان بکرات کابل را مسدود

چو پایی متصل بات دهلی دستی او چهارم نشانزاده سلطان مراد ابعاد و قهاره و پنجم خانخانان
تی نواخته بجاگرداری مالوه مرخص فرمودند و اسمعیل قلیخان وغیره بست و دو کس را التفات نشانزاده
نمودند بست و چهارم اتماه ماک، انتشار شیخ فیضی بیانی رسالت نزد راجی علیخان و میرزا اشرف
قطب الملک رخصت دادند از حوادث این سال گشت آرغونیان است و فرنگیان فتح خانخانان مرزا
تفصیل این احوال آنست آرجون خانخانان مؤلفان و بیگلربیگی کرانیه مانوجی جرار بدالصوب رخصت یافت
به تسخیر سنده و مالش بلوچان کمر بست و قلعه سیوستان را محاصره نمود جانی بیک فرمانروای بنته مانوجی
رسیده بیگار جدال ابهت و حیدین نوبت اتفاق محاربه در کشتی و خشکی افتاده هر نوبت فتح
و ظفر نصیب خانخانان شد بست و ششم آذر ماه اصفهان از البوی دریا چناب و بهبت فرستاده نه
و صحابه الملک بهانه داری مونک والحرس راه رسول اباد و حافظ دلی را در جنداراتعین نموده فرمان
شد که بهنگام کار خود را بخانخانان رسانند بست و دوم دی ماه ایلچی حاکم تبت خرده کهصور اشرف رسیده
موکل خود را داخل حرم سرای خاص گردانید در یوقت سعادت رخت بست و ششم دی در شبستان نشانزاده
بلندا مرحمد سلیم از حبیه ایه موته رسیده را بار داد فرخنده کیا سعادت پیوند قدم دولت بوسی گذاشت
مولود سعادت امود را سلطان خرم موسوم ساخته و اختر شناسان فطرت و تاریخ این بخانزاده
والاگهر نگاهی ژرف کرده بعرض رسانیدند که فرمانروای هفت اقلیم خواهد شد بتفصیل او سخن اجمالی سمت
بعمل آمد دان شانزاده بلندنژاد بخطاب شهاب الدین محمد شاهجهان نهاد را بوالمظفر مامور گشت و تا خاتمه
تحریر اولاد امجاد این بادشاه کشورگشا بسریر فرمانروایی تمکن بهت و از سر جلاد یا سوتا کا ما تصرف دارند

تا دیب تا بدنهام زنیخان کوکه فرمانروای کاتهیواد و آید و صادقخان را حکومت گجرات
کشمیر شود و در زبان اشرف این بیت گذشت ح کلاه خسروی و تاج شاهی هرکل یکی را رسد حاشا
کلا، یادگار از منیجر اند و جهانی و سفخان را بمیدنی برزم سر و یار نخته هر یکی را بخطابی عمده
بدنام ساخت بهرام بیگ را خانخانان و در ویش بیگ را خانجهان و عادل بیگی را خانزمان و مقصود
احمد را سعید خان و خواجه موسی را آصفخان و حسن را مصاحبخان و علی بیگ را خانعالم خان
و شاه منصور را نهاد رخان و نظام الدین نظام الملک و قیا بیگ را قیاخان مخاطب ساخته بر ای
انسداد تنگنها در راه بسرعت تمام خود را بسرکرده رسانید شیخ فرید بست و ششم شهر پور تر
بگرده رسیده آماده قتال و جدال گردید و جنگی صعب یوقوع پیوست چهار کس از نیزه خان بادگار آملو
تیغ بهادران کشته یا گار خان جبر از دست داده بطرف شهر سری گریخت محمد کاسی نیز سیع آمد
از قرار او یکی داد سیع دوم بهر دیره پور رسیده دایره ساخت بعرض ملازمان میرزا یوسفخان
سر اورا بریده نزد سیع آورد ند سیع بهان لحظه معصوم بیستوده اپس سر اورا بگهوره فرستاده در
فتح مژده سعادت بشتم بهر نزدیک بهنهر بر بانی نظر انور گذرانید و فقاره فتح نوازش و رانده سیم بهم
شهریار کاکا متوجه سیر کشمیر شد بست و سیوم ماه مسطور داخل سری نگر دیده و چندی اپس بر بانهات
و لشاطر نگاه پرداخته بهم ازبان برگشتی نشسته بطرف هندوستان مراجعت نمود میرزا یوسفخان بحکو
کشمیر و خواجه شمس الدین بگرداوری خالصه مامور گشته در خلال ایام بهر سید زنیخان که سواد بهوه را
بتصرف درآورده افغانان دیو صفت را تادیب واقعی داده الحضرت براه الطاف اطلاع مساعدت منتظر شده

را ازین جمله خدمت مصحوب بنظام الدین احمد بدرگاه سلیمانی فرستاد اهمیت کمال کامکاری
احیه رام چندر نیدار پیه بهت بنتهه بهوار چهیه سرای درگذشت برهمد پور کلان اکبر در شاب
بود تخطاب احیکی و منصب عمده و خلعت فاخره مشارکشته بدالقصوب دستوری یافت و در اواخر این سال
بست بفتم استقبال فرزندان شاهزاده دالاتبار محمد سلیم را با عبده ابراهیم حسین میرزا الحمد افزود ند و محفل جشن
دلجوی سروسامان بسته بهره فیض نخاص و عام رسانیدند و در سنه خمسین و تسعمائه از جلوس

حضرت جلیل در اغاز این سال خانخانان میرزا خان تمامی ولایت تهته را تا بندر لوهری بتصرف
در اورده میرزا جانی ترخان فرمانروای انجا بدرگاه اعلا مدت عشر ضمانها برداخت میرزا مسلوب از اداده دایکو
بست که از اولیای معتمد امیر صاحبقران تیمور گورکان بود در نشیب محمد اسلام بخکر خان منتهی میشود
کاسکاه میرزا خالی را مصدر انوار رشک ساخته بمنصب سه هزاری ممتاز بموده بحاکیرداری ملتان سرفراز فرمود
خانخانان مورد کوناکون نوازش گردیده تمامی ولایت تهته بحاکیر شاهنج میرزا مرحمت شد و عمدهٔ
ارزبان مهنیان فیوض والا رسید که خان اعظم میرزا کوکه مخاطره بیجاپور راه داده با نزدهم فروردین
به بندر بلادن نزدیک سومنات رسیده باشش پسر و دیگر اهل و عیال همراه آمده را چهار هشتم گرفت و چهار
هشتم ازان ایمان ملازمان خود را داد گذشته ها نشانده همراه برد و بخضرت ازین حرکت مستحب مانده عنایات بیحد به
احوال ایشان شد که در حضور اشرف بودند مبذول فرموده دربناه اداد سلطان مراد که بمالوه بود فرمان رفت
که بقندهیس حاکم مالوه خود را باحمد اباد رساند و صادقخان به اتالیقی سلطان مراد دستوری یافت باندهم
سپهر اورنگ شاهزاده میرزا ابدالله علیه الرحمه بصاحبقرانی ایشانرا مانده بحاکیرداری ماوه منصوب

اکابل بموده شرف ملازمت دریافت و بسیاری از امرا و خویشان را که رود تر از اخلاص اباد خود رانیدن رسانیده
گرده دوخانخانان دستوری یافت که بدار السلطنه لاهور رسیده فوجی هراز را همراه آورد همدران حال العرض والا رسید
که میرمحمد یزدی را که احمد بساط حیات در لوردیده بزمرهٔ مقربان تسخیر ولایت تهته برقرار میرزا
سپهر اورنگ شاه ابوسعید میرزا برادر کهتر میرزا رستم ادراک دولت ملازمت نموده دهم ماه مسطور بلاهور
ملازمت رسیده و بسیاری از مخالیف و نواده بدگاله بدست کشیده و نصب و عمال ایران قلعه بانی و سپاهیگری
را بهم مشکی بر دولت ملازمت قایم ساخته چهاردهم اسمعیل قلیخان از گجرات آمده شرف الازمت اندوخت

در گذشت سال سبعی و تسعمائه از جلوس حضرت جلیل و در اغاز این سال سپهر اورنگ شاهزاده ابوالمکارم
سلطان سلیم حراست بنگاله بموجب سابقه کهور و انگله را بضمایت شاهزاده درخشنده گوهر مقرر شده
دوده نزار سوار ملازم شاهزاده در بنگاله تتوجه شدند و بست و پنج من آبهر الضمانات سپاهزاده کشیده
و محمد خان بکابرداری صوبه بهار مقرر گشت همدران اثنا سلطان حسین میرزا متوجه ایران بدان درگاه صعود
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و متعاقب این حال بهرام میرزا پیوسته و را بملازمت شرف فرستاده
قرعه یکبارگی که به ان سلسله پیوندد بست بهره اندوختن مظفر حسین میرزا فرصت فرصود خود را بحراست و دیعت
قندهار بصوبه شاهبیگخان تفویض نموده بدارالصدور شتافت فرمانروایان و امیرزادگان ایران و بلکاه
بکاری ازتوران نرسیده مشغول عواطف گشتند در بیوقت حکیم علی گیلانی غازیپس غریب میباشد قوت
زلیف شرف انجضرت نموده باد شاه عصر غزل او قدم رنجه فرموده حکیم مسطور بر کابس عظیم تر گشت داده
در ایران شرف دلکشا مرتبت سلطنت بود که از سر آب در امتزل آن رفت و دو از دهم آنجا خانه دیگر

بهیاد و خشت در انتظار توان دوخت دهکتی لکار بر دو بدر یعنی آبی دران منزل سرایت بمکانه اختر
لنگ در گرفته باب در آمد تدوازاده در کا ... متزل رسیده رخصت دیگر اوشیر عالی همت
در انجا توفیق بموده بدرستی اتفاق اعلا بدالله سلیم مسطور مصدر بوارش گردیده سیزدهم اردی بهشت
قاسم خان بکابل جلوس کرد بستم اماه محمد یار محمد خان بدخشی بحکم نصب میرزا الکامران
بنجم ماهی نازموده قرار بموده امرای بادشاهی تعاقب کرده دسیکرد اورده نفوذ و امر و مرضی دولت
دیتی از ربط در آمد از انجمله چهار ده لک روپیه نقد که بخزانه عامره میرسید همراه برد
جهانیان مایلی در دوگران سحر افرین در ساعت لاهور حرمت ساختند که نهصد و سی و شش بیت
و هاصد و شصت و هشت من ابهن دران انجا رفته بود و سی و پنجم ماه مسطور عرض داشت
ازداه دریای آب کنگ چون رایه بندر لاهری رسیده بود بعرض اقدس رسید که بندر مسطور
قاسم خان حاکم کابل گشت بشیخ ابوالفتح خانیست که مجدد زمان نام گنجی خود را بفرمانروایی
مشهور ساخته بود سواد بدخشانات سرفرو برسش برد بخت دلسیاه از بدخشان داقه طلب اورد
فرهم آمده دوابی توران آنگاه گشته برادر شکر کشیدند با بصد نفر از بدخشان راه فرار پیموده بکابل
آمده با قاسم خان طرح اتحاد انگنده عزم اوزبک بندگی درگاه اسطلی جاه ظاهر نموده قاسم خان
او را با رفیقانش در قلعه کابل جا داده در صدد اماده سازی سامانش شد و بالفعل کس خویش را
با خود همدستان کرده تا مالوه بشرکت دوازده هم امرادان بدرشت قاسمخانرا غافل یافته در
نصف النهار بر سر دیوانخانه مسلمان ریخته بود کس همراه خود ثبت نموده کرده منقرض

گزیده ایام نیک سپهر خان مذکور ازین عادته ایام گذشته دروازهای حصار را بپرسیت و باتفاق سپاه را
بر سر کوه بالای شهر برآمده و خشت به تیر و تیرزوی کرده و لشکر از ریقه انش را تیر و زوبین
ان کوه اندیشی باچند کس در جاه فرو نهان شدند ایشان یک یا دو نفر از ان خانه را
اورا بیرت آورده بعد خانه فرستاده و تمامی برخیزیان را بتیغ بیدریغ سپرده و قصاص خون
گرفته بحضور شرف مرخص داشت منشور عاطفت ایز و خلعت فاخره و شمشیر مرصع جهت ا
معصوب بسنرک اصدی بیرت تسلیمیافت و در ایام کابل بعهده قلیچ خان مقرر گشت و از تغیر ا
بمیرزا ابوالقاسم مرحوم شد و کشیر بار خلیل الرا تقسیم نموده اصفهان را برای انتظام
داوند شرفخان بیاستدار آن فرستادن تصور کرده بیستی دیگر شتابید و بعرض رسید که میرزا
ملازمت دریافت بسعادت بهراری نوازشیافته بجاگیرداری صوبه بهار مقرر گردید و پیرانش تیر
بجاگیر و منصب کامروا گشته بهندوستان رفتند و شیر دیه خان بحراست اجمیر مامور گشت و بیاری کار سلطان
شاه ملایمی شاه ایران رخصت مجاورت یافت و از تحفوظات و از نفایس بسیاری برای
شاه ایران مصحوب صنیا را ملاک فرستاده و نامه بصحبت شمامه به انشاء والا ملایح ابوالقاسم نیاز
شاه صادر گردید که در مکتوبات بشیخ داخلت بصحبت و چهارم آذرماه اصفهان و دوم شهر رمضان
دور دراز کشیر قطع کرده مقدمات الصدور بعرض رسانیده هدرا نوقت ملک الشعرا شیخ فیضی در
خمسه نظامی کنجه علیه الرحمه پیشنهاد بر شته نظم مدین منوال کشیده بنظر اشرف در آورد و مشمول عواطف
خاقانی گشت براسبخوش سیر مرکزاده را بهمکی سه هزار بیست تعالی خ پرسیر زنها سلیمان بلقیس

روزافزون بیچک ثانی جعل بدست آویز دولت در ایدیان این سخن است که چون فرزند بهادر
برای آوردن میرزا مظفر حسین بولوص الارسیده نزدیک بر سر راه بر ترک نامیرزا را جای مکث نداده
میرزا بر طبق دعلیه خود دیگ شاده بهنانی از حصار برآمده او را دریافت بسرعت و شتاب
بسکه پادشاهی رونق گرفت و خطبه پادشاه عصر در القلعه فلک بنام خواند پادشاه بیگلربیگان جاگیرها
القصه میرزا را از نو مراد کرده روانه حضور اندرسانیدند سعادت بساط بوسی دریافت
فرزه در نزدیکی و بلزوم ملازمت رهنورد گشت شاه بیگلربیگان قندهار را بالضمیمه آورده بیشتر
و ولایت کرمیر بیرت و انولایات را از نصرف اوزبک برآورده علم تسلط برافراخت و چون
خبر قرب وصول مرا مظفر حسین بولوص الارسیده نزدیک بر ترک نامیرزا را جای مکث نداده بیشتر
و جمیع ازاعیان را برای استقبال تعین نمودند و از یکطرف شیخ خان اعلیه میرزا کوکه و شیخان کوکه پیشتر
شیخ بونیر میرزا را بشرف ملازمت فایز ساخت قدمت بیرت مرا و دید بگرمجالف دولت و اقبال
قبول موصوف شد و بسطا شیخ بیت بجای دیگر بسنهال فراوان نقد و جنس سزاواری یافت و چهارم
میرزا نامکور اولین بهرام میرزا ده یمین حیدر میرزا سیوم من الفاس میرزا چهارمین اسمعیل میرزا
دیگر اعیان در فراشباش بمناصب شایسته و نوازشات خسروانه کامیاب گشتند در بیست و قت از ساحات دکن
بعزم درگاه والا بیرت نظام الملک فرمانروای احمدنگر با جمل طلیع دیگر بیرت و پیشکش ابراهیم لعادلشاه
اسمعیل نام برادر کوچک خود را بمحول و مقبول ساخته کجایی بزرگ ممالک و نوزخیره های نقد و جنس
ابراهیم عادلشاه فرمانروای بیجاپور تحفوت بسزاوار آراسته و مدین وجه برای دادن پیشکش ابراهیم

افواج عادلشاهی بملک محمودان کرم شده همچنین چندین امور باعث بیدلی لشکریان شد سپاه بهتر دری جواهر در رخا قبال نایی بهمالحه کوچ کرده سیزده هم اسفندارمز سیاه محاربه مرهٔ
بعضوب برآمد. دلاور خان نموده نزدیک یافت سعکر همایون چون راخاعت و تلان کرده
اردبیهشت در هیکر نزول نمود و کوهی در هیکر اقامت در زیدند و شاهراه در مراد تیک بالاپور
شهری ابادکرده نشاه پور موسوم ساخت و در انجا اقامت کرمت و خانخانان و راه
و شاهنج میرزا و شهباز خان کنبو لخاصله ده دوازده کروه مزلگاه ساخته بصورت واقعه
اشرف مرقوم داشتند ذکر ساخات سال چهل و یکم از جلوس حضرت جلالی در اثنای
سال الحضرت بمنزل زنیهان کوچ تشریف فرمود نجمل پیشکشی مرزا کوکه سلطان رکمیه نهاد
فیل بمرض قبول افتاده و مصحب کوکلتاش بخیر اری متوجه گشت و مخاران اخبار خواجه
برسم ایلچی گری نزد عبدالله خان حاکم توران رخصت یافت و مخالیف و اقبال
برسم متوقات دادخان حواله شیخ حسین کلهوی شده کریخان توران رسانده نامه محبت
و ملا شیخ ابوالفضل بنام خان صادر شد یازدهم آبان ماه میرزا یوسفخان را بکرات فرستاده
فلک بهروا بالقصد احدی نشد که برای انتزاجات سلطان راه بر او رسانید در یوقوت از
بنگاله بلبوغر رسید که پنجهین تراین مرزبان کوچ در سواد آنند پور راجه هاتسکر
در اراده خواهر خود را بر اجه داد و صاحب چهار هزار سوار و دو لک پیاده و هفتصد فیل
جنگی بوده و پیران او کاهی ملاقات فرمانروایان بنگاله کرده اند طول ملک او در بست کروه

راجگان انیا دروازه کرده از قصبه باتهری در سواد آشتی رسیده جویای پیکار گشتند و مرزبان
اموال داده نجمل به نوازشش در آورد و دیه سماعان نیز منصوف نزد رسته فیل جنگ
بیست و سه پیشکش ماه بهگامه کارزار کرم گردید خواجه سپهلیخان نخست سمنیز باران دکن را بر آنکا
فرستاده تو بخانه را آتش داد تا اخر روز جنگ آتشخانه در استحالا بود رایه علیخان حاکم چاندیر
ملازم عمده خود را بمنجد بندید و دیگر سرداران بضرب بورتوپ زده نورد سنوقیس
در روی هوا چنان تیره و تاریک شده بود که هیچکس از احوال همدگر خبر نداشت و افواج طرفین
لشکر باهم درآمیخته راه بنگاه گرفتند میرزا شاهرخ و خانخانان میرزا خان بهمچنان در توپخانه
تو بخانه بهگام شام خانخانان فیل سواری خود را تندتر رانده در تو بخانه غنیم رسیده با ستقامت
صبح بریست فیل متوقف گشت و از قوی مخالف خواجه سپهلیخان کرزدار قوی قلب بود از محل خود
پیشتر آمده در جلگاه نیشست و قیکه دو سه دقیقه از شب بگذشت چراغچیان دکن تردد سپهلیخان
فراهم آمده مشعلها افروختند خانخانان از ان رو در تعجب گشته جاسوسان راهجت تفحص فرستاد
راهجت صورت ماکه برگردند که سپهلیخان است خانخانان ملازمان خود را احضار نمود که تو بخانه
راست کرده بر سخانخان سر دهند هادران ناموس دست چند توپ و توپچی را آتش داده چند کس از رفقای
سپهلیخان را برابر عدم فرستادند خانمبطور مشعلها را فروشانیده تیر روان دکن را طلب مرزبان
اقوال بر آنکه دنیا داران دکن تعین نمود هر کس خبر رسید معاودت کرده بود بهوقت دهر نوبتی کمکی
فوجی می آمد تعاقبه دکن تغییر میکشیدند در تمام شب بنجاه دوده نوبت تغییر کشیدند و خانخانان نیز

و همنایی ان صدکروه شمال ان بست و آشام خوبی ان کهوزه کهات و بخریت از سالخاب تعال
ایسال انکه محاربه خانخانان و دیکر امرای دکن با سپهلیخان توجه مراد عادلخان و ورود
نصیح و نصوت برچم خانخانان صحب ان نوشته چون سابزاده سلطان مراد و چهار از نواب احمدنگر
در مملکت برار متوقف کشته جانبدلی کزینی عاقبه بود بر چند سی بکار برده که خلامان بی بی مسند دکن
و دکنیان جهالت منش احمد نگر بامید کرسیاط منخالفت در نور دیده بانتظام مهمات پردازند موثر
نیفتاد ناچار بتسخیر کشی و خونریزی شروع نمودند ان رکه ناچار صورت واقعه را بعادلشاه
بود شاه بیجاپور نوشته طلب اعانت نمود و خواجه سپهلیخان صاحب شیر خود را با فوج مرابر احمدنگر فرستاد
که بهر طریقه داند نزع مورثی تایید سپهلیخان در احمدنگر رسیده میان مخدومه دکنی و اکله مصدر فتنه و فساد
بود در بیجاپور روان ساخت و دیکر امرای دکنی را باجتماعیان صلح کونه میان آورده صورت واقعه
بعادلشاه نوشت عادلشاه براه جواب فرستاد که زود تر خود را بکده رسانده و با تهری رسانده و با خبر
کرا مرای مادشاهی ولایت متعلقه بیجاپور را متعرض نشوند دوازده هزار سوار مسلح و مکمل استعانی با و
تعین نمود و همچنین بقطب الملک فرمانروای کلکنده و چاندبی بی ناظم مهمات احمدنگر ترغیب نمود که
خلامه افیل خود را با لصوب برسانند اینها همچنان بعمل اورده نذرها نواع هر سه دیناران کمن قریب
هزار سوار با توبخانه و فیلخانه عالی در انواع آشتی فراهم آمده شاهزاده سلطان مراد شاهنج میرزا و
خانخانان میرزا خانرا انتخابیه و متقابله دکنیان معرض فرمود در رای حضیان حاکم خانه دیس خلامان
ازمارا و ارجارا تعین ساخت که بیکی پانزده هزار سوار بتعداد در اراده هادران معسکر همایون کثرت غنیم

تاران حرارت الکش برابر جانب دوانیده از سلامت خود در قریب شیه نیزداد بهادران ازدم آزما
از سر معاودت کاه کشته هزاران تمک دویده دیر کشته و هر دفعه که سردار فوجی می آمد و مادیه یاری
را نجوار رسش دریی آورده تا بهگام طلوع سپیده نوبت نقاره در خروش آمد بود در قریب نصف هزار
کس بدایت خانخانان فراهم آمده در لشکری غنیم قریب بسی هزار کس هجوم نموده و هنوز فوج صبح صفت
بیلکون ملک نیکر سیده بود کزنوابه سپهلیخان رسخانه تهم از دمکه کاه زار کرمیت و در ماهجا
تهواخت خانخانان بهادر شیر مردانه بمقابله او جلوه حسیان رسیده آتش قتال را بهران در آورد
بهادران هر دو لشکر باهم در آویخته چون شیر بازی و فن اسپ تازی و سنان اندازی بظهور آورده
تا نصف روز بهگامه مقتال چنان کرم بود که بهرام ملک انگشت حسرت بدندان میگرفت نزدیک زوال
روز هزیمت بر افواج مخالف افتاد سپهلیخان چهار نهم فرسنگ همه در استعجال کاندر افتاده خیمه و خرگاه
او بهجوم کرده او را با رکاب کشته راه بیجاپور پیش گرفته فانک مخالف آنقدر خان میان بین الدین
هندیخان شیرافگن سرکشتخان بهلیم خان سرکشتخان رومی دو دیکر چند نفر از قوی عادلشاهی نقد
بستا فقند و شمشیر الملک و میر نزلملک و دلپت رای و یاسین خان و از دخان ارشک نظام الملک
بلور بیشی زور فقند و اخلاص خان و فاهر خان و چندی دیکر از قطب شاهیه شربت ممات چشیدند
و لقبه السیف بحال تباه رو بکریز نهاد نه خانخانان بفتح و ظفر تهنیت کشته در جلگاه منزلگاه ساخت و
احوال کشتکان و مجروحان مشغول کشت و خلامه غنایم بنجاه و پنج فیل و پانصد اسپ و اسلحه و اقمشه بیقیاس
در ساخات جلوس حضرت جلالی

در ابتدای این سال از وقایعات

دکن بعرض رسید که صادقخان آتابیق شاهزاده سلطان مراد به اجل طبیعی درگذشت و سعادتیار پدر خود را
بتیمار نگذاری داد دیگ کرد حضرت با احوال ماندگان اینها دست مشفقت دراز کرده و میرزا بوالمعالی خان
را با لیقی شاهزاده مراد دستوری یافت و شاهزاده سلطان دانیال بگجرات آراسته ماموران قلاع
و اسمعیل قلیخان و میر شریف املی و دیگر امیران تعین شاهزاده گشته بتوه اردوی هشت انخضرت متوجه
گردیدند بیست و هم ماه در سواد قصبه کرات که بعد ازان سال بحکم اشرف معمور شده بصفت شهر یافت
بیست و سیوم ماه مسطور در بهنیر طرح نزول افتاد شاهزاده سلطان سلیم را بمحافظت اتوق خان مامور
ساخته خود با متوجه پیش شدند و بکوچ متواتر از ابراهیل بر بنجال عبور نموده در پیرنه طرح
نزول انداختند از انجا بر کشتی نشسته بکلکشت سیری نکر متوجه گردیدند هنگام ایام مژده فتح حصار نادیر
بعرض والا رسید که بکیس سنگ رای نیتراس پس از محاصره هشتاد و بهشت روز در دوم تیرماه بامحاصره
در آمده چکونکی ان ولایت و لکشا چنانست شمالی آن تا اب کنک و چون مشعشت کرده و حصول آن شاهزاده
کرده مسرور و لایت کذشته و میان جنوب و مشرق چهل و پنجکروه تن لورجان شرق و شمال مسافت پنجاه
کروه جزد و صوبه آباد و میان شرق و غرب هفتاد کروه تا بقلعه کانکیر کروه کوهیان بلنده و شوار کذار
و بهشت کروه نشیب و فراز دارد بر چهار دیوار کش سنکین نهایت سنکین دروازه اولین او در اکینش لور
خوانند دروازه دوم را سیدانی پور نامند و دروازه سیوم را کرن پور کویند دروازه چهارمین را
بر بر پور دران پنجاه راجه بدیانند و ان قلعه ایست علاحده که چهار دیوار سنکین دارد و کرد ان پور ساخت
و لکشا و باغی دلفریب و کولابی بزرک و بهر ساحل آن تجازه عالی و راجهای آنولایت بر جمیه راجهای اطراف

در ابتدای این سال مملکت باندهو کده نازه شرف اشاره بود شاهزاده سلطان دانیال رخصت شده
و رایی تیراس حسب الحکم اشرف بحضور انور رسیده بخدمت دیوانی کل تمنا کرده بعد از واقعات کذران
بعرض رسیده سعید خان و اورنکزیب خان را تورانیان تیرد و کرده و چون او اخمام و سیی اطراف دکن
و اعیان پدرا تابع کشته بود نهاد تورانیان ملوک طوایف کشته از سر نو تاخت دکن نمود و چند
حصار بنوا در حصار کادیل و حصار نزاله متعلقه برار بتصرف اولیای دولت در آمده و میان سلطانی
مراد و خانخانان نبار نفاق بلند شده و خانخانان بحضور اشرف می آید سیوم ابان خانخانان ملازمت
اقدس نایز کشت و مشمول عنایات خاقانی کشت بفدهم آنماه منوچهر بیک ایلچی شاه عباس فرمانروای
ایران با تحفه در کمان بدرکاه والا رسیده نامه شاه را با یکصد و یک اسپ عراقی و بسیاری متفرقات
بنظر اقدس در آورد و بقبول موصول شد و شاهنامه میرزا از برار رسیده حالات دکن بعرض والا رسانید
معاودت رایات جهانکشا از لاهور بصوب دارالسلطنه آکره
لاهور بسعادت دارالسلطنه بیست و نهم ایان متوجه کردید و سلطان خرم را در لاهور بتوقف معاودت
اتخضرت را بمیرزا جانی بکی تفویض نمود و نوزدهم دارالملک دهلی مقر بخیام دولت کردید از انجا بر کشتی
زیارت مرقد حضرت جهانبانی دریافته متوجه اکبرآباد کشته ده روز در عرض ده ماه و بست روز از لاهور تا اکبرآباد
قطع مسافت نموده ظل عاطفت بر سکنه ان بلده و لکشا انداخته سیخ ابوالفضل دستوری یافت که بدکن رسیده
شاهزاده مراد را بحضور انور بفرستد و شاهنامه میرزا را علم و نقاره انعام داده بجاکیرداری مالوه تعمار ساخته و
میرزا رستم بجاکیرداری رائسین و اجین و دستوری یافت و سنبهاجی را فرمان شد که امرای اجمیر را بانجام

سلطانپور بود در وقوع جنکل و خارزارهای اشتهار دارد از زمان سلطان علاءالدین خلجی فوجی بتعلیم ریکیجر آنجا و در زمان
بدر زمانی بامجد شرح سند و فایده بران سپردی و ترد در ترتیب نکهت چون درین سنوات از اتفاقات
روزکار راجه را بچند زمیندار انجا ساز مخالفت آغاز نهاد کشت و پرسش نیز فوت شد یا لیاقت خانه عدم
خراب و بدرزمانی انجا خود بسای متعلق کشت رای تیراس در بن سال آن حصار را بتصرف در آورد
و خزانها و جواهر قیمتی بیحد و بقیاس بدست افتاد در خلال انجال امید علی چوکی طلایی اصفهانی
و محمد علی کشمیری را بر سم رسالت نزد ولی زاد مرزبان تبت فرستادی داد و ندر ایوسف بیک و سلیم
کاشغری مانوس شد کوکلتاش کلهوره کی بزرک تبت را بشاهراه درایت بباز بد و بعد از سه ماه و بیست
روز در سیفه اقبال سوار کشته متوجه لاهور شد و ندر اصفهانی را بحکومت کشمیر مامور ساخته بکبن توزک سیوم
آذرماه خلل عاطفت بر سکنه ان بلده و لکشا انداخته مقصود بیک عم اصفهانی از ولایت ایران بسعادت
شرف ملازمت دریافت در بنوقت سلطان رستم پور سلطان مراد کز انحضرت او را بفرزندی برداشته
بود در رسن نبا اجل طبیعی در کذشت و باعث ملال خاطر اقدس کردید از زبان مهنیان عرض والا رسید که
عبدالرحمن خان اوزبک والی توران در کذاری دادی عدم کردید و عبدالمومنخان پسرش بر سریر کامرانی متمکن کشت
نسب خان اوزبک با شانزده پشت بقا آن خان و الو جنکیز خان منتهی میشود از انجا که رابطه اتحاد و ضایه
مربوط بود چندی مردم زبان دان را به پرسش تعزیه بتوران زمین فرستاده و از انوا در ات این سال
دو حرامزاده یکی کرسنک پاره اد کشمیر بنزد اشرف در آورده ذکر کردی آب در و نمودار بود و شخصی الحق الفضل
سیاهی عاقبت بخیر بندکه بهر مقصود که میتوانست صرف میکشت

پادکن سال سیوم انقضای نزهه مواقع ۲۹ هر سیب سال یکهزار و هفت هجری حقایق و معارف آکاه دیر عارف
بکمالی شکرانه ازاله طلوعی آمد و بخشش بدرود مان صفویه بخشی میکشت بر حمت حق پیوست و مورد عواطف
والا کشته مفتون کرده بعد ازان ایام فتح بجاکیر تعلق کشته و میرزا داود حکیم میرزا از بطن عصمت علیا
در خرمی مقارن سود بر میرزا سوم ساخته و انحضرت خواهش کرده که شاهزاده سلطان سلیم را بتسخیر
حضرت فرمایند شاهزاده بقبول اعنی نمیتوانند نهاد فرمان شد که شاهزاده محمد مراد و شاهزاده دانیال
بخدمت شرف یابند ازین شاهزاده ایی هر سه قبول انجهم خانه سامان کرده بحضرت داده سنه پانصد و پنجم
اسفندیار میر اعلی بیک ایلچی دیکر از جانب شاه عباس فرمانروای ایران بحضور انور رسیده نامه شاه را
بنظر اشرف در آورد مرقوم بود که از بندکی شمنده ولایت خراسان در تصرف اوزبکیه در آمده بود در بنوقت
از رخصت یتیم سلطان کرانمایه خان بدرالدین خان بود متصلی ساخته و بارد متوفات از بخشت انجا
تعلق بسال داشته بود بعرض قبول انقاد و از عزت خیر خواهد بعرض والا رسید که از صحرای ایمیر کوه
فیل بر داده بدرام صید در آینده فرمانروند که بحضور ارسال دارد در کرسانخانت سال چهل و چهارم
روز نور روز عشرت افزود سیوم بنجشنبه سال یکهزار و هفت هجری شاهزاده دانیال
از الهاباد رسیده بشرف ملازمت دریافت دولت و بخشش فیل و بسیاری از نفایس و نوادر انعام
بیکش کشیده و مشمول عنایات سلطانی شد و از دا فخات دکن بعرض رسید که حصار کهیر و ولایت نابیک
در تصرف اولیای دولت در آمده باعث شادی خاطر اقدس کشت و بنیوز ذایقه خوبی در روزکار
بوده که خبر رحلت شاهزاده سلطان مراد رسیده نشاط بازداشته در خرمی بلال مبدل کشت و شرح این واقعه

هجوم کردند خانجهان از هزیمت مذکور خبر یافته دست از محاصره برداشته بجانب بادشاهی روانه شد چون
از آنجا گذشته بدیه چاه خود رسید و چاره بجز التجا بمنیره متعذر نمود خود را بمنیره رسانید و بعد از
التماس جانبخشی نمود و سوگند یاد کرد که خان اعظم میرزا کوکه بعهد و قول خود وفا نکرده و بعد از
او مبدول کشت و میرزا کوکه دستوری یافت که از انجا بسمت بادشاهی روانه شود و بعد از رسیدن
بشرف دریافی که در راه واقع شده بود بپسر از منیره فرود آمده میرزا را دید میرزا را خانجهان
استمالی داده بحضور انور رسانید سیم آذر بشرف ملازمت دریافت بشیخ فرید بخشی فرمان شد که او را
را در شبستانه خود نگاهدارد و بمحافظت این کمال سعی بکار برد چون بدیه چاه رسید خانجهان
بمستحفظان حصار اشاره نمود که بعد از رفتن بادشاهی بپسارند متوجه بنابران میرزا
شدید بسر بردند ناچار عارضه نوشته توشیحات بنام ملازمان خود برسالت و بهر خود داد محصوران ان
نوشتجات را دیده بیم همین اختصار خان داغ خان و دیگر اعیان خاندیسیان از حصار فرود آمدند
و کلید قلعه پیش کش ساختند اختصار ملک تشتال با مال و منال بسیار بتصرف اولیای دولت در آمد و بجاگیر
راز میرادران و میرازادکان و دینی امام و خویشان دندان بیادر خان فاروقی از اختصار برآورده بملازمت
بشرف رسانیدند بسیاری را از انجا بخلع فاخره نوازش یموقتان بشاه دولت تقرب نمودند کز انجمله
اینها باخبر باشند و بیادر خان را با اهل و عیال او در حصار گوالیار فرستاده و لیوه در سر او در آنحضرت در انحصار
تشریف فرمودند خلاصه جواهر و اغلب اس را انتخاب کرده بتیمار اموال را بالان قلعه گذاشته براده دانیال عطا
انحصار بست مرتکوکبی بزیور که طاهر خان بر کنار آن هزاران بیمی نشیند بانی انحصار آن نام ایشان

یعنی خواجه فرخ وضعی بوده در تاریخ فرشته مرقوم ساخت که زاده بریکلک است که در ملک ایلچپور
سکونت دارد بهراس یا طاعت او ندگانی میکرد چون ملک حیدر فاروقی گردن بادشاه جانبدیس
نشده از جناب بادشاه دهلی بحکومت خاندیس دستوری یافت از انجاکه در روایت جانبدیس حصاری
ماخانی مستحکم نبود و در میداران خاندیس در انولایت مسلط بودند و از آسا هیر همیشه اعانت حسینی تقرب
و سعادت او بر اعداء ظفر کشتی رفته کارش انتظام پذیرفت و فوجی هرار با او فراهم آمد بسوی خاندیس
قلعه آسیر بر باغش راه یافت تدبیری بخاطر آورده تا اساس مقدمه مواخات بست و به او پیغام داد که
مرا همیشه جنگ بیدل و حیف است اگر اهل و عیال مرا درون قلعه جا دهی از دوستی بعید نیست او نیز قبول
کرده ملک را بر چهار صد روی که عبارت از نخبه باشد راست کرده و در هر محفه دو کس مسلح نشانده داخل
حصار کرد و آنها از ساده دلی بر سر دروازه قلعه رسیده بهانه داری مشغول بود جوانان از محفه ها سر بر آورده
آنها را بقتل رسانیدند و اقربا و خویش او را که در حصار بودند بقید آورده بتاراج دادند و آسا را با مال و منال بسیار
از انجا بخیر یکی یافت و بست و نه سال سلطنت کرد انیده در گذشت پسرش تیغ خان فاروقی کامروا
و در ایام کامرانی خود بلده برهانپور را بنا نموده دار السلطنه ساخت از آن مدت این قلعه در تصرف
فاروقیه بود در سال یکهزار و هشت هجری سلسله فاروقیان از جانبدیس و قلعه نظام ساهیان از احمد نگر منقطع
شد ۴ بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا: امام سلطنت فاروقیان دو صد و چند سال
اینها قلعه تسانیه است و بفرمانروایان گجرات احمد آباد پیوند خویشی داشته اند دگر ایشان همت محمود
اینها نبوده اند چون سلسله بادشاهان احمد آباد بهم در سنوات منقطع گردید فاروقیان را تفوقی نمیرسد

ذکر ابتدای دولت بادشاه کشورگشا و کیفیت جلوس میمنت مانوس او و سال
برایا پتو متوجه دار الخلافه گشت و قبیکه بر ساحل آب نربده مضرب خیام دولت شد شاهزاده
دانیال را که از احمد نگر چاپیده بسر حد مالوه رسیده بود مرخص نمود تا در ملک هردو کس
خان خانان شاهزاده مرحمت کرده میرزا شاهرخ و میرزا رستم و میرزا یوسفخان و شهباز قندهاری و مسعود
حسین میرزا و جانی بیگ ترخان و سلیمان از اقربا و کابل شاهزاده تعین گشته و شیخ ابو الفضل را
بدستور سابق بملکی و سپاهی از خانخانان خود سران دکن کتاب دولت استمالت یافتند
داده و سوگند یاد کردند متوجه دار الخلافه گردیده بستم اگر داد و عرضه مقصود از نزدل بادشاه
خانخانان شاهزاده را بدرگاه فرستاده خود بدار الخلافه رسیده بمرادیاب فرزندگرامی مسرور شده هم بشهر در آمد
و از آنجا که بخت و دریم بکامی از زاد اقران قرین رسیده بود بمرادیاب فرزندگرامی مسرور شده هم بشهر در آمد
بدار الخلافه اگرا باد اتفاق افتاد زمینخان کوکه تر تیمار و رسیده شرف ملازمت دریافت و اعلی گردانیدند
بمنظور کردانیده در همان ایام بگجرات رخصت هستی بهر بار خصت آنحضرت را از قصبه
او حضرت عظیم در گرفت پسرش را بمنصب هفتصدی سرفراز نمود قتلغ خان بحکومت مالوه و حراست
کابل دستوری یافت همدرین سال میرزا یوسفخان در کشمیر و شاه قلیخان محرم در صوبه بهار بدرجه
گشته و اماکن آنها نورسیده فقره بانجام رسید حالات سال چهل و هفتم از جلوس حضرت جلال الدین
محمد اکبر بادشاه غازی آنچه در طبقه دوم اکبرنامه شیخ ابو الفضل تحریر در آورده از روی ان مفصل امور
را بر انتخاب در آورده هر چند سعی نمود که احوال شش چهار سالهٔ تتمهٔ ایام جهانداری آن بادشاه دین
الا قدر بر رسد میسر نشد ناچار بهر چند فقره که از تاریخ فرشته مفهوم گشت همان را اکتفا نموده سر رشته

درست میسازد بهر زبان اخبار پوشیده نماند که شیخ ابوالفضل مصنف اکبرنامه در سنه اربع عشر و الف هجری وقت مراجعت از دکن در بندیل کهند بتحریک و تحریص مهین پور خلافت آباد اراده والاگهر محمد سلیم کشته شد چنانچه در همایونامه گزارده طبیعت این بادشاه والا قدر راست نیامد که چون حضرت عرش اشیانی شیخ ابوالفضل را از دکن طلب کردند او را با خود مخالف میپنداشتم بر شکنه دیو پیغام فرستادم که اگر سد راه او گشته او را بقتل آورد متصدر رعایتها خواهد شد چون راجه مسطور بهمان لعل آورده سر شرش را بر تن خود راست ساخته متردد بدن دالان آباد فرستاده خاطر شاهزاده سخنچین این مصرعه در تاریخ یافته شیخ اعجاز رسول الله سر بابی بریده در سینه بیکاره و سیزده شاهزاده و اتباع او را از اقوام و اشتاب و اجل و بیرا و نوکر و نفر جنسی گزیده و شهید کرده مفارقت قزلباش بغایت ملول و اندوهگین گشته بمرض موت مبتلا شد و روز چهارشنبه سیزدهم ماه جمادی الاخر بگذارد چهارده هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در دار الخلافه اکبرآباد از میهمان خانی رحلت نمود و بقطعه گل نفس دار الفنا المولف از تخت برتخته جا گرفت و در گنبد بانی که در سکندره راه خود تعمیر کرده بود دبیست اباد موسوم است مدفون گشت بادشاهی شجاع و غیور و باذل و جواد بود خواص و اتباع تا بینان و رسوم چوگوه جمعه ایی بر کنات و قریات در عصر او پدید آمده و در ولایت مالوه و مملکت چاندیس دبرآرده دار الخلافه نظام شاهیان احمدنگر و ولایت دکنی احمدآباد گجرات و قلعه ها موسوم بفرزند زاده قلعه گاوگیل و قلعه کالیر و حصار جنیر و مملکت سترشته و بهار و بنگال و ولایت مالک صنف نیکر شیر شاه و بیگوره ولایت میسن تهته و بهکر که هریکی از ولایات متعارفه بادشاهی دولت بود

تکمله تعلیقه بیان شاه جهانگیر غفران و مغفرت پناه در سال تسع جهانگشایی و نوزاحت ملکانی بساط قطع و عرض نه زور بخیاط استعمال از اکبرآباد پرداخته کوکلتاش احمدآباد را تادیب وافی داده و در سال دیگر در عین طغیانی آبها که شدت ایام بارندگی بر اه دریا انطغار کرده قلعه پتنه و حصار جاجی پور را بتصرف در آورده داد و گرانی فرمانروایی بگاله و الجال تباه گیرانده عظمت بهجه و قیاس بضبط در کشیده و صاحب اقبال بود که با معدودی بر لشکر موفوره مخالفان تاخته و توانایی فتح و ظفر بر افراخته و هزار را که ستم پیشه ان شاه جمجاه مغفور و مبرور گشت هر ماه در سال تسع جهانگشایی و نوزاحت ملکانی بساط قطع و عرض نه زور بخیاط استعمال از اکبرآباد پرداخته کوکلتاش احمدآباد را تادیب وافی داده و در سال دیگر در عین طغیانی آبها که شدت ایام بارندگی براه دریا انطغار کرده قلعه پتنه و حصار جاجی پور را بتصرف در آورده داد و گرانی فرمانروایی بگاله و الجال تباه گیرانده عظمت بهجه و قیاس بضبط در کشیده و صاحب اقبال بود که با معدودی بر لشکر موفوره مخالفان تاخته و توانایی فتح و ظفر بر افراخته و هزار را که ستم پیشه

راکه مستحق میبایست مرزبان انرا بلاقه ملازمان در آورده بانواع نوازش می نواخت و بلیاقتی از سران دسر دران ایران و توران و قلیچ و بدخشان بر کاهش الحاد و رندد مشمول عواطف خسروانه گشته در انجناب بالسر امده و دمان علیحضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره اعتقادی زایدی داشت و هر سال از دار الخلافه پیاده باجمیر حصول زیارت مرقد شریف حضرت خواجه اجمیر رفته بردی و در زیارتهای دافر میدان مستحقان و مجاوران بخشش و سخاوت و مدرسه عالیشان بفقهه مشترک تعمیر کرده و همچنین اعتقاد کلی بجناب شیخ سلیم چشتی قدس سره که از عارفان وقت خود بود داشت و حق صحبت و لقاء بجایی ان سراپا محققان ان بادشاه جهانبانی را فرزندان عطاف مودت چنانچه مبسوط خواهد شد خلافت را بهنمایی شیخ حقایق آگاه موسوم ساخته و از صدق ارادت حضرت شیخ مرکوبی بصورت شیر و حصاری رفیع و عمارات بادشاهانه و مسجدی خلقانی بعالم احداث نموده که سیاحان ربع مسکون تماشای چشم عبرت بینند و بقعه حضرت شیخ نیز بهلوی همان مسجدات و مجری از لشکر نیاز تکلیف دارد و اکثری از اولاد و شیخ که بپایه امارت رسیده اند دران مدفون اند و حصار اکبرآباد از مستحدثات

انجناب است و بسبب اشارت انحضرت معموری او از بغداد و مصر در کشته بود و از اکثر سر بها فتحات و باغات برنگ فردوس برین گشته و چون در اواخر ایام زندگانی از هجوم خوش آمد گویان انجناب وسعت مسرت اختیار نموده و بعضی حرکات که نه لایق بادشاهان موید الاسلام باشد از انجناب سر زده شیخ عبد القادر بدایونی بعضی هرهار یک نسبت انجناب نوشته اما بعضی خلاف قاعده نگذاریکه بهت و بادیلی نسبت بی ادبی کردن خود و بعد مدت زیرا که بعضی ریالی مولف تاریخ فیروز شاهی سلطان محمد تغلق را که هر روزی چند هزار کس را بعد مخالفت بیفرستاد و از کشتن سادات و فقهاء و علماء زها و تاملی نکرد بعد از شاه مخاطب ساخته چه لازم که از ذکر محاسن خداوندان نعمت گذشته زبان قلم بمعایب این طایفه علیه یاید گشود و عیب سوء النطق را بهر موهوم بر خود باید پسندید که اسمی مشعر بر پست فطرتی و کم رسته حشمی و قساوت قلبی خود نخواهد شنود انشاء الله صاحب نظران انصاف آشنا میکرد و در وقوع این حرکت از جناب شیخ بر او ایراد نمیکرده مذموم است چرا که با وجود دعوی حق پرستی فضا اگاهی شیخ در معاوضت خود کردن بسیار بعید مینماید عبارت عربی گفته در دلیل چیست خاکی نیچه و آبکی مرد ریخته پرداشت پارا از رو گردی دنه کف پارا از درد روی و حضرت شیخ سعدی میفرماید حق سبحانه تعالی می بیند و میپوشد و همسایه نمی بیند و میگوید خدایی ذره بیمقدار ترا باین خصلتها چکار ۱۲ زبان بر بند کوشش نهی بست است ۱۳ کوچیز کاکه می نماید بکفش ۱۴ مدت حیات انحضرت شصت و چهار سال و چند ماه و ایام سلطنت پنجاه سال و چند ماه ذکر سلطنت و فرمانروایی بادشاه اسلام پناه بارگاه ابوالمظفر نورالدین

محمد جهانگیر بهادر غازی

موخان بلاغت شعار چنین تقریر میکنند که چون بادشاه جنت ارامگاه حضرت جلال الدین محمد اکبر بهادر غازی که بعد ازین بعرش اشیانی مذکور خواهد شد سفر عقبی اختیار نمود و در سنه نود و سه هجری تعیین امر سلطنت میان امرا و اعیان گفتگو بود بسیاری بر تخت نشستن بود نه که همین بود خلافت سلطان سلیم که ولی عهد انحضرت بود بر سریر کامرانی جلوس فرماید و حاتی امظم مرزا کوکه و بعضی از انجا بر سران بودند که سلطان خسرو پور کلان انجناب را بر تخت سلطنت بنشانند باعث این اختلاف ان بود که حضرت عرش اشیانی سلطان خسرو را فرزند زاده کی تبنی فرزند ساخته بودند و ان سلطان نوجوان از غیر چنان وصال عروس سلطنت چنان بر باغ ارزو جا گرده بود که جان و مال خود را و چندین امرا و اعیان را باد داد که از سیاق کلام اینده مفهوم میگردد و بسبب دیگر اگر خضر خان اعظم سپهر اکوکه در حصار نظام ابلوا امرتسر بعهد شش روزه راه گفت و شنود مسدود گشت و رای جمیع انجنان بر سلطنت بادشاهزاده خواجه ولی عهد حضرت عرش اشیانی قرار گرفت و حق بحقدار گشت در دهم شهر آماه جمادی الثانیه سنه یکهزار و ده هجری حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شاه هفت اقلیم سلطان محمد سلیم خلف الرشید حضرت عرش اشیانی در حصار دار الخلافه اکبرآباد در قبیله مسعود ساعتی سعید و هشت سالگی در سریر فرمانروایی جلوس فرمود و از جهانداری بر سریر مدت حشمت ملک از خرمی کاه کم گزارشت که وارث سلطنت سریر آرا شده و هزار شاهانه در بر جانه گنجیده که بادشاه عدالت گستر افسر دولت بر سر گرفت غلغله تهنیت بلند شد و کوس سروری بر اسمان

آمده آسمان دار اسجده عبدیت بجا آورد بنده صغیر و کبیر زبان تهنیت گشاده دستور پر انحضرت گشت ناصف
در سم ایشان ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر مقرر گردیده وجیب و کنار خطیب سعادت سرشت از
دریش زر جواهر مالا مال شده و نخل قامتش از عطایای خلق فاخره ماتمه درخت نوبهاری نگین و کلون
گشت دران محفل حسن پسر و محمد شریف داماد خواجه عبد الصمد شیرین رقم که در ایام شاهزادگی خیلی مصاحب
و انیس انجناب بود بطرق پیشکش مصور بهار رسیده شرف ملازمت دریافت منصب پنجهزاری ذات و سوار
و خطاب امیر الامرائی و وکالت کل مزاج دولت همراز یک جا قرین آسایش گردیده مراتب کاردانی
جان نثاری و اخلاص بمحاب در برابر الملک مقتدر گردیده دیوه دیوه را خیابان الدین یک خانه باتفاق الوزرا
کامیاب گشت بمنصب پنج فرید بخاری بخدمت میر بخشیگری و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار پایه عزت برافراخت
و خلعت و کشمیر و دوات قلمدان مرصع مرحمت شد و راجه مانسنگه بطای خلعت فاخره با جواهر قیمتی طلادوز
و عنایت شمشیر مرصع و اسپ خاصه ممتاز گشته بصوبه داری بنگاله سربلند گردید و قطب خان بحراست صوبه
بکرات مقرر شد زمانیک والد ماجد یک کابلی که از اعاظم امرای کرنی بمنصب بالقصدی سرفراز شده بود بمنصب دو
و خطاب بهادری اختصاص یافت و در نهضت سلیم بجنوبی خانی برهم زده بکمک
لشکر شاهزاده سلطان خسرو مامور ساختند که منزل خانخانان منعم خانخانان حرم را که بیرون از حصار ارک
دار الخلافه اگرات تصرف نموده سکونت و زرد و مخضرت در جهانگیر نامه که تصنیف خود ایشان است مینویسند
اول حکمی که کردم این بود که زنجیری از چهار سر ملاصق بساعده مشعث زنگاله بر دو انبار خانه دو مگ سرا
بر کنگره و سایه طاق مضبوط ساخته سر دیگرش بر مثیل پیشکش قایم سازند هر بهار که ستم رسیده بخواهد

بگیرد آنجا بنده گرانمایه منصب خود به اجرا میرساند دوازدهم حکم دیگر فرمودم اول انکه تعلقات کروڑی
و قضا تجنبه و دمین را رجوع نسازند دوم انکه جاگیر داران پرگنه و طرفی که متصل به تعلق ایشان باشد
چاه و مسجد نسازند دیگر انکه در راهها بار و اسباب سوداگران را نگذند دیگر هر کس از هندو و مسلمان
از بعد زمان سن فوت شود مالهای او را بورثه او گذارند و هر کس که وارث ندارد مالهای او را
بسرکار خاصه گیرند و تلها شکسته و قلاع و چاههای کهنه صرف نمایند دیگر منع شراب و دیگر
منهیات قدغن نمودم باوجودیکه خود در شکست این امور بودم دیگر هیچکس را از مجرمان گرفتن و سیاست
و پاداش نمودن به این خواب سفید نگذند دیگر اهالی عالمه و جاگیرداران بهر پرگنه که جاگیر
متعلق باشد دیگر در هر شهر که باشد و دوای بیماران دارالشفا تهور ساختم دیگر بطبابی عموم جاگیر جمیع ملازمان
پدر را بحال داشتم و بمنصب ایشان پیفزودم بعد معاش اهالی ایله ممالک محروسه را که از لشکر و جاگیر
قلم مسلم و مقرر از کار بستم و بمین کناهکاران که از هر شهر تا در قلعه در زندان محبوس بودند فرمان
بسکه خود مزین ساخته بدین تفصیل امر کردم هر صد توپچی را نوشاهی و پنجاه توپچی را سلطانی
و بیست توپچی را نوروزی و ده توپچی را اکرم و پنجه توپچی را نور هر و یکتوله را نور جهانی و نصف انرا
نورابی و دریبا انرا واجی نام کردم و سکوک نقره را بدین سه نام سوسه نامم صد توله روپیه را کوکب طالع
و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب اراده و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و نه
چهارگری و نصف یک سلطانی و ربع را نثاری و دو هم حصه را خیر قبول و مهرهای زر سرخ را به این سبک کردم

نخط نور بر زر کلک تقدیر رقم زد شاه نور الدین جهانگیر تاریخ جلوس من بکمتوجهان دارالخلافه

و قضا سنجانه این ابیات بنظم در آورد نظم صاحبقران ثانی شاهنشه جهانگیر ۞ با عدل و داد گشته
بخت کامگار ۞ اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت ۞ شش سی کم هجدهم بسنه جلوس شاه
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنیاد ۞ اقبال سریه بال صاحبقران ثانی و در جهان زیام سلطان
پرویز گرچه سالها فرمانروای ممالک هندوستان بود و کوچک همت نه نیت فقرا پرور بود و بر زراعت
هندوستان تعلق نمودم و نخلعتهای فاخره و کمر شمشیر و خنجر مرصع و تسبیح مروارید که با طمغای
بها در یک سلک بود و سنقدا دو هزار و پنجاه قیمت داشت و لعلهای اصپان جواهر آلات مرتبک
نامی سرفراز ساختم و بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار سوار آماده و مکمل و انعام نقدینه کشت و اصفهان در زیر حضرت عرش
استیانی را از منصب دو هزار و پانصدی بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و بخلعت خاصه با کمر شمشیر
و اسپ و فیل نوازش نمایان لایق سلطان پرویز کردم و منجا را یک لک روپی آنصفحا نزد دیوان پیوند ساختم
عبد الرزاق معموری را که قبلا مامور نمودم و در اسلامنگر نموده رانا را ملخلعت و اسپ داده همراه
فرستاده راجه جگناته و راجه بیربهل را که منصب پنجهزاری ذات و سوار سزاوار بود بخلعت فاخره کمر شمشیر
مرصع یافته بتعاقبی رخصت شده داهو شنگ برادر رانا را که مانسنگه و مهاسنگ پسر راجه بسلوک در آن
درباری و شیر خان افغان و شیخ عبد الرحمن و الد شیخ ابو الفضل فرامرز خان و وزیر جمیل ذوالخان مرحوم
و بسیاری از خانه زادان دیگر را بتفاوت تعین انفوج گشته و منهوم گجراتیان که از قوم سکها و دشت و بیبا
تربیت حضرت عرش استیانی فارسی زبان و شعر خوب میگویند تعین انفوج گشت این سطر اوست
فرش خلقت سایه همین بود کز کسی ۞ بنور حضرت خورشید پایه خود نهند و مولف منصف چنانکه

متعمد خان مینویسد که اصفهان مشهور میرا جعفر نام داشت او در میرزا بدیع الزمان بن اقبال شهر
دی در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده بدرجه مخدومی میرزا غیاث الدین علی اصفهانی
علامت حصه چهارم عرش استیانی فایز گشت بمنصب دو هزار و پانصدی سرفراز گردید و راهی نشد از راه اخلاص بنگاله
فرستاده بلده مذکور را مسخر ساخت و بمنصب سه هزاری دات و سوار و بخطاب اصفهان و
بخدمت وزارت مفوض گردید در نهضت منصب پنجهزاری دات و سوار یافت نظر بشرافت
میونست و صفوی دان تاریخ دان بی نظیر بود این بیت از اشعار او در تعریف سهرکنج از عیسای
دل من خونبهاست ۞ آفریدند مرا بی دل ما هم را ۞ رسید و نصلیم کرد و نقد ریش گشت ۞ که آشنای دلی
کم اثر یی را ۞ حنجره کوی یار دهست ۞ مشکل که در زبان نیند ۞ لاله بیک دلاهی آمد منصب هزار
و پانصدی منصب چهارهزاری فایز گشته بحراست صوبه بهار ممتاز گشت و بیست هزار روپیه نقد عطا شده
بازبها در شکار یک دیده و میان یک نخجیر انفاقا الوده و منصب هزار و پانصدی و دوانی نصف مالک محروسه
مرزباری یافت و برای پذیرائی این خطاب راجه بکرماجیت و دار و گیر نجابت ممتاز گشت و الدر خان افغان
بخلعت و اسپ و کمر خنجر مرصع و خان اعظم بمنصب دو هزار و پانصدی و میرزا سلطان والده میرزا شاهرخ بمنصب هزاری
سرفراز گشتند راجه بیربهل بمنصب سه هزاری و شاهرخ میرزا بمنصب پنجهزاری و شیخ حسن والد شیخ بهنا
بخطاب سرخان ایشیا یافته و متعاقب مذکور راجه گوالیار آوردن فرزندان و متعلقان سلطان دانیال مشهور
داد و در سال نجاه این سال اکبر بیست و نهم سعبان الهی رام و بجرام و سیام راه پیران آنجهان را پیمود
کچهواهه نوازده های راجه مانسنگه و مشعشعیه بلند و بعال تردد نامبرده نه فرمان شده که از انجا خاص میکنیم

مساعی شیخ حکم تقدیر صادر گشت آن هر دو سر کس ما خیذ غرملاز م خود در حسن دلوا خانه بادشاهی اماده و اقبال نامه
ایدلا مراکه شیخ فرید بخاری وه دلاور خان تهانه دار آنجا مه اجل رسیده مامور شده جربی در رفاقت حضرت التفات
نفاده دلیسیار ی از ملازمان مرا شربت شهادت چشیده بدوان هر سه تن با خیذی را بتوتمان مردانه رفته
والسلام یا عبرت دیگر خود سران گشت ابوالفتح از تنگ اسراعیان مادر اهنر خود بوسیده که اگر کوشش
در راه دین نکنیم سحی سر زنده تمامی ان بنده از ارمان بر میدارند فرمان شد که بمقتضای عدالت شاهانه
که بمقتضی یک دو کس خلقی کثیر را مواخذ باید نمود تا شش هیکل نوجی بخطاب تا بخان و منصب سه هزاری و خلعت
گاهی بمنصب سه هزاری و میر ابوالقاسم نمکین که سی لسیه و سی فنر داشت بمنصب هزار و پانصدی و سیف الدین
بیزو بیج سلیم منصب دو هزاری و خطاب اسلام خان و میرج بایزید برادر کش بخطاب خانی و منصب سه هزاری و علی
دلد سید محمود دهان بارهه بخطاب شجاعتی ممتاز گردیدند شاه هیکمان حاکم کشمیر را از اصل و اضافه بمنصب هزار
سیصد ر منهور گشت در خلال این احوال از قوال احمد اباد بعرض والا رسید که یکی از زاد باشان خود را از بنا در الامر
مقرر کرده آنی قرار داده مصدر فتنه و شورش شده است راجه بکرماجیت عرف پیرو اکس بکرماجیت صوبه احمد اباد
و تلکین این فتنه مامور شده و قلیع خانرا بخطاب طلب داشتند ذکر فتنه و بعی سلطان خسرو پسر جهانگیر پادشاه
سلطان خسرو که از مدتی هوای سلطنت بدماغش پیچیده بود با فتنه انگیزان جلیس و هم صحبت بوده چند گاه از
اشرار با خود همداستان ساخته سیتکیکه سیم و پنجم ربیع الاول سنه هزار و پانصد و شش هجری از اگره بر آمده راه پنجاب
پیش گرفت امیر الامرا از این حادثه اگاه گشته همان لحظه مصورت واقعه بعرض رسانید پنج فرید بخاری را که مقرب
درگاه سلطنت بود و اسباب و اشتر و اسلحه و اقمشه بدست بهادران در آمد پنج فرید بخاری را که مقرب
خسرو را باسو کهیال سواری او را به عزت تمام بحضور اشرف روان ساخته مژده فتح موجب خوشحالی
انحضرت در جهانگیر نامه مصنفه خود مینویسند که در سرای قاضی علی مشیخه شاهزاده هم فرود این خبر تقارب
لشکر من رسید با انکه باران عظیم بود بیانوقت طبل کوچ نواخته سوار شدم در وقت سواری میر آتش
بشست بر بانی مرا بی من آورد و چند مثل طبیعت بخوردن بر بان بسیار بود و از اضطراب خاطر هیچ نفهمیدم
گرده بر انه پیش شدم و الفقد اضطراب بمرتبه ان دست داده بود که هر چند میخاسته ام الطلب کنم هاضر نمیشد
زیاده بر پنجاه سوار در رکاب نبود تا رسیدن پل دریای کوتید وال چهار صد بالفعل کس در رکاب نمیرسید
و هنگام عبور پل مسطور بشستی تو شکی فرد فتح و نصرت رسانید و بکلدی ایچه خدمت کلباب بخشی خان مومی الیه

آورده اند که بعد رسیدن دلاور خان بلاهور لبید و هشتم ربیع الاول خسرو با ده دوازده هزار
سوار در نواح لاهور رسیده بمحاصره بر داخت و از اندرون و بیرون هنگامه کارزار گرم شد مردم بیرون بخیال
شیخ فرید بخاری خود را بدروازه رسانیده خسرو دست از محاصره لشکر انداده بشتاب تمام بکنار آب
گشت و ترتیب صفوف کرده با نوجی جرار قدم در میدان کارزار نهاد و شیخ فرید بالتفاق سیف خان و سید جلال
سادات بارهه و سید کمال بخاری پرشه بر دانه گرم پیکار گردیدند و جنگی در نهایت صعوبت اتفاق افتاد
و سید جلال باشصت مقتدا از نامداران بارهه و سوکه کارزار نهاد عنقریب بضرب شمشیر و تیر جهانیان سید
از لشکر مخالف کشته شد و اخر الامر بهزیمت بر لشکر خسرو بیفتاد و نسیم فتح بر پرچم رایت بهادران
لشکر بادشاهی وزیدن گرفت بالفعل حسن بیک و عبد الرحیم دو برادر خویش را بسمت آب جناب
راه فرار بسپرد و غنیمت بیحد از اسب و اشتر و اسلحه و اقمشه بدست بهادران در آمد شیخ فرید بعقب فراریان
خسرو را باسو کهیال سواری او را به عزت تمام بحضور اشرف روان ساخته مژده فتح موجب خوشحالی
انحضرت در جهانگیر نامه مصنفه خود مینویسند که در سرای قاضی علی مشیخه شاهزاده هم فرود این خبر تقارب
لشکر من رسید با انکه باران عظیم بود بیانوقت طبل کوچ نواخته سوار شدم در وقت سواری میر آتش
بشست بر بانی مرا بی من آورد و چند مثل طبیعت بخوردن بر بان بسیار بود و از اضطراب خاطر هیچ نفهمیدم
گرده بر انه پیش شدم و الفقد اضطراب بمرتبه ان دست داده بود که هر چند میخاسته ام الطلب کنم هاضر نمیشد
زیاده بر پنجاه سوار در رکاب نبود تا رسیدن پل دریای کوتید وال چهار صد بالفعل کس در رکاب نمیرسید
و هنگام عبور پل مسطور بشستی تو شکی فرد فتح و نصرت رسانید و بکلدی ایچه خدمت کلباب بخشی خان مومی الیه

رایه تا بیقی شاهزاده مقرر ساخته شاهزاده بلند اقبال سیوم سین پور خلافت است تولد انجناب در لاهور
از بطن حکمت نشان جیپه موتر ایه در سنه هفتصد و نود و نه هجری واقع شده و منظور نظر پدر بزرگوار بوده
بوده اند و در خدمت جدر بزرگوار تربیت پرورش یافته و در سنه نوزده سنین شریف ایشان
سائل رسیده بود القصه انحضرت از راه احتیاط و اقرابای همان شب لنجم فرخ فرشته خسرو از دار الخلافه
مرد یک بفرمود پنج میر احمد و امر شاهی میرانکه بر فاقت خسرو ما مور شده بود در سواده دار الخلافه
دستگیر گشت بزندانخانه جایافت اتهامیان که تو ان از فرمان سند که تر اول کرده بر کس از رفیقان خسرو
بدست افتد محبوس سازد لیه قطع چاره کرده از زبان همیان لبز میرسید که حسن بیک بدخشی با چار صد
بالفعل کس پیش خیمان از کابل عازم ملازمت لبود تردیک بهشره بکروه ملاقات کرده بعقتضای اوامر فیض او
شده و تحسین عبد الرحیم صوبه دار لاهور که قادم حضور لبود باو ملاقی گشته عازم انجناب شده اند و در راه
از طوایل بادشاهی دار سوداگران بر اسپ بی بر کت پای افتیه پیاده های سورش افزا را سوار گردانیده قربانات قصبات
و سرایها نامزد شده بود بادشاه جوانبخت از پی رشدی که سعادت دارینی خود اگاه گشته پنج فرید
که بمحافظت مامور شده بود تاکید نمود که رود تر خود را بآن عزیمت بر کشتیان رسانیده فرصتی کرداند تا
گرداند خود نیز بقطع مسافت اشتغال فرموده و دلاور خان افغان که بحراست لاهور قبل ازین دافرخ مامور
فرمان رفت که بسرعت باد و برق خود را لاهور رسانیده در استحکام برج و باره احیاط نماید اماده قتال
حاضر باشد در پایانی پنجاه نفر مقصوص منهور و الا گاه گشته بتخلی اشتغال پرداخته خود را لاهور رسانید برج و بار
قلعه استحکام یافته باتفاق اهل خدمات و متعینه الصوبه کمر بعد اقعه بست

بعسول رسید و انبله را تصرف غلو خانها و مساجد و دیگر قلاع خیر و ادام رود خجسته بست و نهم صفر
پرویز از ولایت را نا بحضور اشرف رسیده سعادت ملازمت دریافت مشمول عنایات خاقان
یافت تعریف او در دین شاهزاده مسطور آن بود که بوقت تعاقب خسرو مشرور الانام شاهزاده
بود که خود را مهوای مزار الخلافه رسانده از پرده کیان تق عصمت فخر این بادشاهی با فر باشد
پیش از ورود منشور طلب آثار زبان الکاج گفته بدر لیه اصفهان قرار داده بود که گرن نام پسر خود را
با تخف و هدایا بدرگاه والا روانه سازد در بین کشمکش بود نذر فرمان طلب رسید شاهزاده آستانه
امر اصلح کو نکرد عطف عنان کرده بسعت الخلافه زده تورد شد پیش از ورود مراسم الخلافه فیروز
خسرو شاهزاده رسید و حسب الحکم اشرف در عین حشمت بارندگی خود را بحضور رسانیده و بعطای
خلعت فاخره و سپر و فیل ممتاز گشت روز دوشنبه نهم ربیع الاخر موکب خان والا ربیع الثانی را نور پرور و صحرا
دختر شاهزاده و اینال مرحوم را از پدر با نور با والده های ایشان بحضور انور رسانید پسران طفلان نام
داشت دو یمی بالسویه سوسمین هوشنگ عنایات خاقانی مشمول ایشان گشت دو از دهم ماه مسطور
والا قدر محترم پرده کیان تق عزت را از دار الخلافه اکبر اباد بحضور انور آورده مذاکر حضرت به استقبال مرتضی
داده خود چند فرسخ سپرد گشته لوازم تعظیم بجا آورده مذکر شاهزاده بلند اقبال را در آغوش شفقت کشیده مسند
انوار بخش فرخنده در جلال ایالت بر نور سیده که چون شاه عباس فرمانروای ایران از عزم حسین خان حاکم
هرات و دیگر امرای خود که تیغ تمرد آنها برکسته بودند آگاهی گشت حسین بیک نام معتمدی را تعین نمود که آنها
را از این جرات بحکم نشیمان خته بجاه و مقام خود بازگردان و خود بهندوستان رسیده لوازم سفارت بجا آورد

حسین بیک پیش از انکه میرزا غازی و دیگر امرای بادشاهی بقندهار رسد افواج بادشاهی را از حاصره
قندهار برداشته روانه حضور اشرف گشت سردار خانزاد بمنصب ۳ هزاری دو هزار و پانصد سوار
نواخته بمرحمت قندهار رخصت نمودند پنجاه هزار روپیه مدد خرج مرحمت شد و بمنصور جدی نگذشت
که میرزا غازی بصوبه داری قندهار سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش
بحراست صوبه بنگاله و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید خلعت خاصه با کمر خنجر مرصع و
شمشیر مرصع و سپر و فیل ممتاز گشت و در ماه ک روپیه بکمکیان او عطا فرمودند
و پیراوله دو لشکان ملودیی که از ملازمان عمده خانخانان میرزا جان بود و بدر لیه شاهزاده دانیال
از منصداران بادشاهی داخل گشته دیرینه الحضور اشرف رسیده منصب شایسته برای و خطاب
میرزا رشید همدرین اثنا شاهزاده پروین را الصبیه سلطان مراد مرحوم منسوب ساخته یک لک روپیه
ساچق فرستادند یک لک روپیه نقد و بیست و پنجهزار روپیه را قطعه لعل بشاهزاده عنایت شد
مهابتخان کابلی و دلاورخان هریکی بمنصب دو هزاری ذات و سوار سرفراز گشتند و بجهل و دو کس از منصداران
منصب عطا شد و پنج ماه بزندیکی دالی بخطاب معظم خان و حکومت دهلی تمسار گشت از سانحات
غریبه انکه خواجه ابوالحسن کتابت خان اعظم میرزا کوکه را بر ابراهیم علیخان بخط و املا خود نوشته بود
و در حقیقت و غیبت و بدگوئی بحضرت عرش استانی دقیقه فروگذاشته بنظر انور در آورد و در یک
ان کتابت میرزا کوکه داد ندانه غایت سفه چنین نوشته خود را بی مبا بانگ علیحده و ام
ابراهیم اکبری و جهانگیری بر بی ادبی او فوقیت کرده ندانه پیشگاه خلافت تغیر جا کرده معایب کشت

روزی بدانکوه خوب رویه کابل لیلف بزدند در انجا صفه سنگی بهت المعروف بتخت شاه
که حضرت فردوس مکانی بران صفه نشسته بهاده بهای مشغول میکشند دیکجوش هادر بیک کرشمه
ان صفه کنده اند که یه دومن شراب علوی میشد و بالفرضه حضرت فردوس مکانی بردیوار ان صفه
این عبارت نوشته اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر این عرسنج کورکان خلد الله ملکه
فی سنه ۹۱۶ انحضرت فرمودند که بختی دیگر برابر ان صفه تراشیده حوضکی دیگر بهمان دستور بر کنار ان کنند
نام انحضرت را بالعاجوان بر دیوار ان منقوش ساخته دیگر آت با تومان و خاصه بان بر ان
صحایف نشسته و ادعرضی و خوشنویسی داده عهد بن ایام واقعات بابری بخط حضرت فردوس مکانی
بنظر اشرف در آمد انحضرت میفرمودند که چهار جزو از اخر ان کتاب رفته بود بخط خود نوشته مرتب
کردم و العبارت ترکی صورت اینواقعه تیز بخیر برد اورد م که یادگار باشد و تا انکه در هندوستان کلان
شده ام از نقص و نویسش ترکی عاری نیستم وزیر الملک میر بخشی شد و قلیچ خان فرمان رفت که یک
و هفتاد هزار روپیه از خزانه لاهور جهت مصارف هردین بلغذار سانند روز جمعه بیست و سوم ماه صفر
بر یارت مرقد شریف حضرت فردوس مکانی رفته بود انحضرت میفرمودند که بهر بار و در زیدن دستان کلان
تقسیم نمودند بر کنه گجرات بسیر خان افغان تنخواه شده و انحضرت میفرمودند که بهر بار و در زیدن دستان کلان
[illegible] باغات کابل محروم مانم دوازدهم ربیع الاول رنجیر و زنجیر پای او کرده بسیر باغ شهر آرا
اجازت دادم بیست و هفتم ماه مسطور روز یکشنبه عزم رفتن اصلاخان خارسنی کرد با دا حظی که
چنانکه قلیچ خان صوبه دار بهار به او دو شده و منحرف گشته معروض انکه سیوم متوجه قطب الدین خان کوکلتاش حاکم

او در چنانکه نامه مینویسد که کنده شش منزل در موضع تالبان که جمیع از سادات سبزوار در ان سکونت دارند سیوم
روز دیگر در ان محل قریب صد عدد بهای الوان مرغ از زمین بیرون آمده قسمه مسان از قدم خانه بیرون
ملاحظه شده و در تالوقی میفت بلاد آمد که در صحیح بر عزیمت داشت و میفرمود که پاس هم بهایی او بوده و به
این سلام رو بقبله او ما خوابانده اند و از لحم پاس انچه بزمین میرسیده فرو ریخته و انچه از پاس بدر او سالم
مانده اجزای خون غلیظ بود مقدار یک انگشت خیلی در گرشش سیر ابود دیگر از اجزا اش هیچ علوفه نکرده
سالان ان موضع میگفتند که از اجداد خود شنیده ایم که از شهدای جنگ سلطانقود و غزنویست غایتا از
هفصد و شصت سال مدت و فاتش میشمرند و الله اعلم بالصواب حلقش گفتن انکه حراست صوبه کابل از تختگاه
خلافت شاه بیگخان مرزوال حاکم قندهار مقرر نموده رایات جهانکشای بسمت دارالخلافه متوجه شد و تا تختگاه
را تاریسیدن شاه بیگخان بنیابت گذاشته بیست و پنجم ماه مسطور خبر رسید که مشارالیه میراد ماله وفات یافت
ازاده چند بسیار ماند حسن و حسین میرا سلطان و بدیع الزمان و مهتر از جمله اینها حسین از بر ادر مقرر گردید
در پایه پر خان رفت مال کارش معلوم نشد که کیجا انخانه و از جمله فرزندان میرزا مرحوم میرزا سلطان که
مشهور بتلخ خاص بود و بمنصب هزاری با هفصد سوار سرفراز ارشد عهد بن انخانخان شاهزاده خورم بنوعی رسانیدند
و حسن مبارز نزندان گرفتار شد تفصیل انواقعه چنانست که بموجب حکم اشرف جمعی از ملازمان اصفهان و ایالت گرجستان
بارسی میرسیده روز نوبت ترک ملازمان خورد و الاصفهان نورالدین و الاصفهان مرحوم عزاده خلف
نزد خسرو مرتبه خسرو او را در بغل گرفته با خود رفیق ساخت و نوشیده اشباخان خواجه سرا که لغات
خسرو ایا مستعلق بود با او نزیک شده قریب بالحدس را رفیق خود کرده تذکره مرتب ساخته و در انجا بهای

انوذ مصر بخیام گشت در منزل شاه بکمان با سپاه فراوان از قفدها رسیده شرف ملازمت دریافت
مشمول عنایات شد الحضرت میپرسید که ترتیب کرده حضرت فرستاده است نسبت دوربینی
مراکبی نام تیلر و بی بتا و آلقد نازک ران خود میدانست که خنجر پشتی بندد هرچند تیغ کردم ماکه
نشد دوان قدیم الخدمت را انخاب خانه دوران مخالب ساخته کرخنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه
مرحمت نموده بحراست کابل رخص نمودم و تمام سرکار کابل و تراه و بنگش و ولایت پیوار و بجور بجاگیر
داده روزبروز بر عهده او تمرد ساخته و سیوم رجب فرزند بزرگ ملا بنجاتا را بخطاب جانخانی سرفراز
نموده خلعت خاصه شمشیر مرصع جقه مروارید سیم رجب قلیچ خان والد زمینان کوکه شرف ملازمت دریافت
به اضافه منصب سرفراز گشته مامور شد که راه اول بندی شکار قرقه تر شیده بهمو جب حکم بجا
آورده باعث انبساط خاطر اشرف گشت و بیست یکم شهر رجب لقاء هر تهاس نزول رایات جلال
شد و شکار قرقه فرمودند ششم شعبان در مقام چندالامیر الامرا از لاهور رسیده شرف ملازمت
دریافت جمیع حکام دست از محاربه او کشیده بودند حق تعالی محض بمکبت خود شفا بخشیده دهمین منزل
سلیمان بیک والاشاهی بخطاب فدائیخان ممتاز گشت دوازدهم مانع دل امیر مورد مراحم گردید
شد جمیع امرا که در لاهور بودند به استقبال رسیده او راک دولت ملازمت نمودند روز سیزدهم
شعبان داخل حصار لاهور شد نوزدهم میرزا خان میرزا علیخان میرزا جانی محمد بیگ میرزا حسن
نعمت الله ولی قدس سره منتهی میشود از عراق رسیده شرف ملازمت دریافت بانعام دوازده هزار
روپیه نقد و منصب هزاری ذات و دوصد سوار ممتاز گشت الحضرت در جهانگیر نامه میپوسیده که در عهد

دار الخلافه دوم شوال از لاهور بعزمت دانی گشت قلیچ خان بحراست لاهور و میرقوام الدین بولایت
شیخ یوسف بخشگیری و جمال الدین کوتوالی انجا مامور گشتند و ماه مسطوره بدیهای سلطانپور و
دوشنبه دهم ذیقعده دزیر الملک را بعل طلبع درگذشت چهارم ماه بین پای پیاده از آن شکارگاه
انبساط انده خشد رود بخشنبه نوزدهم بدیقعده ساحت دهلی از ورود لشکر ظفر اثر فضا گشته روز
در قلعه سلیمگده و عمارات تعمیر کرده حضرت جنت آشیانی بعیش و عشرت پرداخته بخشنبه
متوجه دار الخلافه اکبرآباد گشتند معظم خان نائم دهلی و جمیع المهمات پیشکاهای لایق سیده بملازمت
خلعت سرفراز گشته رخصت معاودت یافتند راجه مانسنگ از رسیده بملازمت رسید و بخطاب جمال
مصدر نوازش شد ذکر سانحات سال سیوم جلوس همایون
روز سه شنبه دوم محل تشریف اورد و اغاز سال سیوم شد در همین ارکنه محفل جشن و سور و اراستند
یافت خانجهان لودی بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سرفراز گشت و خواجه جهان از انتقال دربار
منصب بخشگیری امتیاز یافت روز دوشنبه پنجم ماه مذکور داخل ارک دار الخلافه اکبرآباد شد و قبل از
محفل نشاط آراسته صالحه بانو بیمه فاسمخان و والده مظفر خان را در عقد ازدواج درآورد و بدو پایه شاهی
مخاطب ساخته همدرین وقت خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله بعرض رسید اسلامخان راجای او منصب
فرمودند و الصلحان و الفتح ابو الفضل محکومت صوبه بهار سرفرازی یافت و بهار انجا منصب شش هزاری
دوهزار و پانصد سوار و عطا خلعت خاصه و فیل و کمر خنجر مرصع نواخته با سهمال را با منصب دو
هزار و پانصد سوار و هزار سنجدار و پانصد تفنگچی دوهزار توپی و منهاتو توپ بکجمال بشجاعت بخیر فیل مالک

جایی نشست و دوازده کس بود التماس تشریف شرفیابی حضرت نمود مقرر اوقات مقرر داشته مرخص اوقات را غنیمت شمرده بیست و چهارم از جلوس حضرت جهانگیری شب شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه سنه یکهزار و هفده هجری تحویل میر اسلام شد میرزا خود را در میرزا عبدالرضی دولدی که نسبتش به امیر شاه ملک که از اعاظم امرای حاجی ترخان بود میرسانید و میشود بخطاب خانعالم مفتخر گشت همانجا را بحضور نور بلیده سرداری نموده که تمامی امور گذشته بود به عبدالله خان مقرر فرمودند شاهزاده پرویز چون به استلام مهمات دکن و تربیت مخلصان آن تعالی شاهزاده مقرر ساخته امیرالامرا و سپاهداری امرا را تفویض فرمودند دولتخانه و فیلخانه جای زیبایی داشت قصد فرمود براه اسلام شاهزاده و الاتبار محمد خرم را با حیدر میرزا و میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی گذاشته فرمودند محفل عیش و نشاط آراسته و هر یک از فیض مجالس عام رسیده خانخانان بودی را با دوازده هزار سوار تفنگچی فوج شاهزاده پرویز نموده روانه دکن و پرگنه بگنه صرف مهمات عطا شد فدائیخان مامور گردید که خانجهان را از مدکن رسانده متصدی خان را فرمان شد که راجه بیرسنگ دیو بندیله و راجه بکرماجیت و شجاعخان و غیره را با پنجهزار سوار از فوج عبدالله خان جدا کرده در اوجین بخانجهان رسانده فوج لک و پنجاه شاهزاده پرویز بسمت تسلیمیافت کشور خان و اردستان خانخانان مفوض گردید قلعه رهاس آمده ملازمت نمود بیست و دوم بخیر فیل نذر داده بمنزلگه رسیده سیاحت سال پنجم از جلوس حضرت جهانگیری روز شنبه ۲۲ ماه دی المحه سال یکهزار و پنج هجری تحویل میر اعظم گشت داد محفل حسن ارای شکی نمانده مهمانخان در صدد قیچه کاذ نزک که اطراف انرا با تختهای بلور ترتیب داده بودند

قرار دادن او جمعی را بدهلی آورده در کوچه پدرانش مدفون ساختند روز جمعه بیست و یکم ماه مسطور مشورخان را بمنصب دوهزاری ذات و سوار و لایات خلعت خاصه سپر اقی و فیل نوازش یافته بفوجداری ملک او جنیه مقرر گردانیدند و منصب اسلامخان محفوری پنجهزاری پنجهزار سوار افزایش یافت دوم صفر بهبود زین الاستمانه نوکر دختر صفیه را مترجمان دربندر کهنابات رسیده و تعدی بسیار قرقش کشته بعد چند روز ظاهر نموده که به اجل طبیعی وفات یافته فرمان شد که صورت را امتحان نمایند بعد تفتیش بسیار شخصی از ملازمان متوجهان که با فی و نشان ایشان آورده بعین رسیده و نصف خانمسطور به ان ضعیفه عطا شد و فراو راه مرحمت کردید هشتم صفر دولک روپیه بمیر ابراهیم جهت انعامات قدیمه بر عنایت شد و اخر صفر از واقعات پته بعرض اقدس رسید که جماعه پته نصیر وحادثه غریب در پته بظهور پیوسته و در اینولا سامات منطقی گشت سرحشی انیست که افضل خان حاکم پته قلعه شهر را بدستور سابق بهارتی و عنایت ریخانی و جمعی دیگر متصوف ساخته بکوچ کهنابات رسیده از انجا که سرکشی کرده است و تبار یکی یکرا از مقرر سنده بود بشتافت قلعه نام مجهولی از مردم او چه بلیاس کرا این در اوایش او جنیه رسیده بسر کرده های ان مملکت اخلاص بهرسانده اظهار کرده بود که من خروم خود را بکلی از زمان نجات داده بدرجه دولت رسیده ام انجا را با او اتفاق و روزیده در صدد مرحمت بود بزیر دنیا خالی او دین شهر پته از وجود حاکم برهانپور متوقف شر فوج حرار با قطب مسطور صفی کشته بر عزت یاد و قبل خود را بشهر پته انداخته بنا بر سی و عنایت طاقت محاربه در خود نیافته بر کرسی نشسته راه کوچ کهنابات گرفته تا ان طالفه نقش بیچک و جدل القلوب آمده اموال و اسباب افضلخان را با جزانه بادشاهی بتصرف در آورده و

بنگاه کشیده هرچه او در زمان این میکرد شده از بیرون توده او دخان اعظم میرا گوکه بکرانه مرد ایده بیست چهار ده روپیه و میران صدر جهان بیست و هشت جانور شکاری بتنظر گذرانیدند غره محرم سنه نزاد و نود و در رشته اوپ تاس انبساط خاطر افزوده داخل داراغه کردیدند حکومت ملتان از تغیر خانجهان به ابوالمعالی اور بک مقرر گشت هفتم ماه محرم خانجهان از بندر کهنابات و بندر صورت آمده سعادت ملازمت دریافت و الفقره خواهر مرحوم الات و ظرفهای طلا و نقره و دیگر تفاریق تحایف نیز مکرر داده و غلام حبشیه او دسپاه بر سه دار اقی بنظر آورده که در عرض دو نیم ماه عرض ان ملاحظه شده و یک سر سمین به ها کیر علیخان حاکم احمدابا د بر دستش تازه مرتب ساخته فرستاده بود و دیگر عرض قبول افتاد و افضلخان صوبه دار پته چند کس خواجه سرا سازا بحضور نزشتاد یکس دایی کرفتار شده بدست دوم محرم امری عجیب و قضیه غریب دست داد جمعی از قوالان دهلی در حضور شرف این سبب یافتند هرقوم براست راهی و دینی و قبلگاهی ما قبلا راست کردیم بر بست کعبگاهی و صنوفی در حال میکرد انحضرت حقیقت این بیت استفسار نمودند ملا علی احمد مرکن که در زمن خود ذاتی بطریق بود در وقت درس شریک بیتو انحضرت میشد نزدیک تخت رفته مرخص شود که روزی حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره تشریف چون بر سر حاجتی نشسته کلاه کج کرد شته تماشای غسل و عبادت بندگان میکرده درین اثنا میر خسرو میرسد حضرت شیخ میفرمایند هرقوم براست راهی و دینی و قبلگاهی میر خسرو مصرعه دوم الیده بیه گفته ما قبله راست کردیم بر بست کعبگاهی ملا علی احمد این سخن ناتمام رسانیده سخنور و نقاد و جان بر اده چند اطبا لکان صبح بداد ابر داخته حکمتها بلعل اور دند فایده نکرد

از شرار برکزاد و فراهم آورده سیر تیاری و نیاز خود را بلدود حسیان به افضلخان رسانیده صورت حادثه بیان نموده و بدین اتفاقات از شهر چنبکانمسطور رسیده کار خود و معلی است فی الفور سامان لشکر کرده بطرف شهر پته روان کشت و بعرض خبر ورود ترددیک به پته رسید طلب نیز با فوجی از اشته استقبال نموده برکنار نیچ شهر اتفاق محاربه افتاد و بعد زد و خورد ضعف بلشکر قطب حوالی افتاد بسیاری از دیقیانه راه اوطان خود کرفته و با جماعتی راه شهر کرفت افضلخان تعاقب او از دست نداده بر عزت خان شهر در آمد قطب فرصت و آمدن قلعه نیافته در حویلی افضلخان در آمده مستحصن کردید افضلخان بمحاصره پرداخته بوقت شام او را بابت آورده قتل رسانده و فیضانش را دستگیر کرده انور فرستاد بعد مرور فرمان شد که نهاریسی و غیاث را بر پشت دروند تراشیده بر خر سوار کرده بحضور بیاورند و فیضان مفرد را قتل آرند بیستم ربیع الاول میر جمال الدین حسین انجو دستوری یافت زود تر از سلطان پرویز رسیده در تصفیه مقدمات دکن سعی نماید هزار روپیه بمیر عطا شد چهارم بهروز خان تحف شکار سیاه راکه در ایام مادر مرتب شده بود بحضور اشرف آورد مصحوب ان تقریر کرد که شکار ملک است براق و شقائی او بسنده خاطر اشرف افتاد عبدالشجاعت را در خانخانام منصب هزاری چهارصد سوار و دو هزار ی الزیاده ممتاز گشت بیازدهم بست و یکم فرخ خان از صاحب صوبکی احمد آباد بحضور اشرف رسیده بکرامت صوبه بمباب مامور کردید مهابت خان حسب الحکم اشرف بستم الدین حاجی را بحضور اورنگ رسانید سبب تشتیت یافتن مهمات دکن مصدر اعراض شده و خبر ورود بادمجری خانخانان و خانجهان لودی بسردار شکر دکن مامور گشت و ازاب لیه خانخانان منصب هزاری ذات و سوار و

دیگر سرکار میرا امتیاز یافت و همدرین ایام خواجه بیک میرزا که از اقربای شاه طهماسب میرزا بود و در
ابتدای تسخیر اصفهان سرکار تقویض ایلچی گری دولت ازبک آمده بود و بعضی اراکه تجاری داشت و بود بحال داشته
اشرف رسید چون ایمنی ازداد اصطراز او فصل آمده بود و بعضی اراکه تجاری داشت و بود بحال داشته
حکم نخواه جاگیر فرمودند ثبت شد باز دهم رمضان مطابق دهم آذر بعزم شکار در بیلاق دهره قبل از دو روز
دیگر شاه شکار مشغول گشته و چون بکرات از عوایض هوا توان نمود و از مسبب اسباب خان
سهامات کذبی بنوع ضلال شد که تا یکی از امرای عمده با لشکری تازه روز تعیین بیکرده بحضرت اصفهان بفرستند
یازدهم دی ماه خان اعظم میرزا کوکه را خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب خاصه با زین طلا و فیل خاصه
و نوبت و لک و مه عنایت نموده و سپه داری افواج دکن ممتاز فرمودند و خانخانان میرزا عبدالرحیم خان مرحوم
و یوسفخان و حسین خان نگرده و علیخان نیابتی و بازبهادر قلمباق و دیگر منصداران قریب ده هزار
کس با میرزا کوکه تعیین فرمودند و سی لک روپیه نقد و چند علقه فیل همراه داده و جمیع امرا بحاجی ظفره
و عطای اسپ و فیل و زر نقد مفتخر گشتند و مهاتمخان از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری چهارهزار سوار
سرفراز گشته مامور گردید که خان اعظم میرزا کوکه را بدکن رسانده امرای سابق را بدرقه رسانده بحضور
بیاید زود بگشته چهارم سال در شکارگاه ملازمه دست داد و چون حالی از زحمت اسباب شرب نیست
بیاری هوا گیر نامه متضمنه انحضرت راه تخیل بتقریر درمی آورد که چون کمی صناعت و مورد ابی بضاعتی امور
التحریر خوانندگان مستکف کرده انحضرت میفرمایند که تاریخ مسطور شکار چه مشغول بودم و خاصان و مقربان
خود را اندکی از خود دور تر فرستاده با چند کس در زیر درختی خلوت نشسته بودم که انوپیرای خود شکار مقدمین سرکار

نیابت کوشت و پوست بیاشامی و از بیرون بیرون و چشمه آبی افتاده و از انجا حالت که تمرکز شاه
نگرفته بود صلاح تام حرامی مضطرب بیاشامیخورد و شیر بدو یک طبانچه مغز دماغ او بیرون ریخت
دادن بهامهران استاد دیگر عزم رسیده کار شیر بانجام میرسانند لهذا که انوپیرای از الم زحمت شکار
خطاب ایرای شکر دکن و اضافه منصب قیمتی شده جاگیر بر جلوس بیشتر مرحمت گشت سیوم دلقعده
بشکار ماهی متوجه گشته و هفتم دهم منصب دیوانی ماهی شکار شده و امرا و اعیان تعیین شده و حضرت میوسیند
که من ماهی غیر پولکدار نمیخورم نه تقلید شیوه بلکه برای این که چون شنیده ام که ماهی غیر پولکدار کرم شبهای جمعه
مرده میخورد و ماهی پولکدار نمیخورد از نیمه کوشت او از نیمه دیگر خورده و انحضرت همدرین وقت نظری مینا لوری که در دست
شتر بود نظر بود از کرامات رسیده شرف ملازمت دریافت قصیده خود را بنظر انور گذرانید هزار روپیه مناسب
و خلعت صله یافت مقارن اینحال از عرایض صاحب صوبه کابل حقیقت وای محمد خان و ایل توران
بدین تفصیل بعرض رسید که خانمشار چهارسال با امرا و اعیان و رعایای توران سلوک پسندیده میکرد چون
ایام او بآخر شش رسید از اهالی قندوز تعرض در زیده بود و نبی و وجه خلعتی پیشکش گرفت و دوستم از نوکران
و حاجی بیگ توشمچی و علی شاه و شاه ولی کوچک و تنابی او از یکدیگر از خان برگشته بامام قلیخان و نذر محمد
خان برادرزاده های خان همراستان شتافتند خان ناگزیر دل از ملک و دولت برگرفته بجانب عراق رفت شاه
ایران مقدم او را مغتنم دانسته تورزم استقبال کار آورد و بمقر سلطنت برده محلهای عالی برای
داد و روزی محفل جشن آراسته بنگام شام چراغان فرمود و بر لب جوئی که پاره علفی داشت باتفاق خان شاه و
بیهای نشست خان را کیفیت آب النفس فرا گرفت از هوش رفته و در آب افتاد شاه نیز هوا فقت خان در آب غوطه

مهیب را قبول نموده بمن خبر میرسانند با انکه زیاده از دو پهری روز نمانده بود متوجه شکار شیر شدم یا هم
و را هم اس و اتفاق رای و حیاتخان و چند کس دیگر همراه بودند از اسب پیاده شده تفنگ خاصه
را بجانب شیر سر دادم زمین پست بلندی بود بدو رسیدم سر برجانشیر شکاری را که شاهین خانه دولت
داشت فرخی کرده بجای خود نشست سر پا تفنگ را بدست انوپیرای داده باز دیگر بسوی شیر شتافتم
چهارم گام بود که شیر از جا برجست و از صدای تفنگ شیر و نظر آشفته بسوی مایان حمله آورد و بجانب
تاب حمله او نیاورده و چنان بر بهادر خود زدند که من از اسب انها از با افتاده و تحقیق میدانم که
یکدو کس پای برسینه من گذاشته گریخته و را توقف انتظار او کجال نزد اول بمن نرسیدند بدو انها التفات نکرده
در حالت شیر بجانب دیگر حمله کرد انوپیرای بنوع او شوخ کشته دو نوبت بچوبی را که بدست داشت بر
شیر زده شیر را بمن داد کرده هر دو دست او را بدندان گرفته خایدن شروع کرد اگرچه بعضی دندان مسباع
از پشت دست او گذشته اما چون چند انگشت که بدست داشت نگذاشت که دستهای او از کار برود و شیر
انوپیرای را زیر سینه خود گرفت در نیوقت بالهام من سر او را بسر شیر رسانیده خنجر پای
برگرفته راحت در او اساس و در ضرب یکشیر رسانده شانه شیر را زخم کاری رسانید همدرانحالت جیاتخان
رسیده قبضه قرب بچوب بر سر شیر زده انوقت بیهوشی بشیر رو داده انوپیرای قوت نموده دست خود را
از دندان او خلاص کرده هدیه شیکار او می نوازند شیر از غضب ایستاده میشود و اسب ما را میکشد
انوپیرای میرسانده انوپیرای مانند کشتی گیران بالا در پی او میرود چون زمین خورد سیب ما را میکشد
دست بسر او همدرا چسبیده پی غلطانده انوپیرای خلاص کشته یکدو خنجر بشیر زده یکدفعه بر روی شیر میرساند

بدست خود خانه را ساحل نجات رسانیده بالجمله همدرانحالت و نسجات ایمان توران مشغول غارت خان
رسیدند خان متصید بمدد شاه نگشته به یشتیاق عود سلطنت مورونی بطرف توران متوجه گردید
و کرم و گرد آلود ای سمرقند رسید امام قلیخان استقبال کرده صفوف بر دو راست از نزدیکی
تفصیر و لی محمد خان و سیکر گشته بقتل رسید و بعد کامرانی شش سال از تخت بر تخته مملکت انقصه
انحضرت بلاد رسیده پنجم ماه از شکار فارغ گشته چهارم محرم داخل دولتخانه خاص گردیدند و عمارتی
باهتمام خواجه جهان و حرم سرا مرتب گشته بود و به انوا و تصویرات و تکلفات لایق پرداخته از مرد
خداوند دوران نورالدین گشت و منکشهای خواجه سطور بر مجموعه قبول افتاد و اضافه منصب مناسب
جاگیر سرفراز گردید ذکر واقعات سال ششم از جلوس حضرت جهانگیر
خورشید جهانتاب بیست الرف حمل الرف آورد و سال ششم از جلوس حضرت خداوندی دوازدهم
شروع گشت جمیع امرا که در حضور و بیرونات بودند نقایس جواهر و نوادر جواهر و اقمشه و لطایف نظر بشکش
گذرانیدند مقدمات تیماری ذات پنجهزار سوار مقرر شد بیست و چهارم محرم که مطابق بیست و هشتم فروردین
بود شرف اقتاب بود بیاد کار علی سلطان الچی شاه عباس فرمانروای ایران نامه که در تحریر داشته
حضرت عرش آشیانی و هیئت جلوس انحضرت آورده بود بملازمت رسیده بنظر انور در آورد و ایلچیان
عراق و اقمشه لطیفه که شاه برسم سوغات فرستاده بود ند از نظر انور گذرانیدند خلعت فاخره
و سیصد تومان روپیه بایلچی مرحمت شد و از همدیم تیرماه بیست و یکم ربیع الاخر بهادر خان از دکن
رسید شرف ملازمت دریافت مشمول عنایات گشت هانروز قلیچ خان از انجناب رسیده دولت

دولت حضور نمود بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و حراست کابل صوبه ممتاز گردید و فوج جداد
بدخشان به عهده او مقرر شد ابرج ولد خانخانان بخطاب شاهنواز خان ممتاز گشت عبدالرحمان
بحراست صوبه احمدآباد و امیر خان اعظم و خان اعظم صوبه داری مالوه ممتاز گردیدند هیدرین
ایام یکی از غلامان بادشاهی که در خانه بندخانه کارنامه ساخته نیظر گذرانید سر خرسی شهرت
که برابر پوست فندق آستخوان فیل کرفته چهار مجلس ترتیب داده بود که هر مجلس او صبح نیظر در
آید اول مجلس کشتی گران کوباد دست باهم کشتی میگیرند دوشخص نیزه در دست دارند و دیگری شمشیر
و سپری دو دیگری دستها بر زمین گذاشته نشسته چوبی و کمانی و طرفی در پیش او گذاشته اند مجلس دوم
تخمی بصافه صاحبدلی بران تخت نشسته یکپای خود بالای پای دیگر نهاده و بر سر شاخ سایه
کشیده اند و یکنفر در پیش او ایستاده و شاخ درختی بر او تخت سایه انداخته و پنج نفر از بندگان
برگرد و پیش او ایستاده اند مجلس سیوم کوباصحبت رسیمان بازی است در رسیمان بازی چوبی
ایستاده کرده سه طناب بران چوب بسته بر بالای ان برامده پای راست خود را پس سر چپ
گرفته و بر بازی بر چوب نری را ایستاده کرده و شخصی دهل در گردن انداخته می نوازد و در
دستها مالا کرده دیده بر رسیمان باز دارد و پنجکس دیگر ایستاده تماشا میکنند مجلس چهارم انکه
درختی است کوباد و زیر سایه ان درخت تصویر حضرت عیسی علیه السلام نمایان ساخته و شخصی سر
بپای ایشان گذاشته و بر مرد دیگر پای ایشان درسخن است و چهار کس دیگر نیز ایستاده اند چون در عرصه
مختصری اینهمه صنایع بکار برده بلوده به انعام و نقد و خلعت و زیادتی علوفه ممتاز گشت مستعد

دیرارد در آمد و هیدران ایام علیقلی بیک تیجکو از سفر چین شاه اسمعیل میرزا بود بهندوستان آمده میرزا را ملازمت
دختر خود را که در قندهار متولد شده بود و بجمال انکحانی اوده در نکاح او در آورد و بنکاهی که حضرت جاکر بادشاه بچکم
پدر بزرگوار لصوبه بهار نشانده علیقلی مسطور بملازمت پیوسته بخطاب شرافکن خان منصب عمده یافت و در آنزمان
کرید و بعد مجلس آنحضرت بقدمبوسی بر دوان بر بلند شد و قطب الدین خان کوکلتاش حاکم بنکاله
را کشته بقتل رسید بعد ان قضیه صبیه غیاث بیک امتاد الدوله را بحضور اشرف آورده بحضرت
او را بتربیه سلطان بیکم دایه سپرد خود حواله فرموده در محفل جشن نوروز عشرت افروز بنظر
حضرت در آمد از انجا که وقت مساعد بود و زمانه در سازگاری مقبول خاطر اشرف افتاد
و در حباله نکاح در آورده دایه و شیدای او کشته و در نه رفته منصبهای فطرت بلند بخت بخطاب نورجهانی و
بعد ازان بخطاب نورجهان بیکم سرفراز گشت و کارکنای سپهر اجرای او کارش علو کشته و سکه نامش
و نقش سکه این بیت مقرر شد بحکم شاه جهانگیر یافت صد بوده بنام نورجهان بادشاه بیکم و بفرمان
قرا طغین چین نقش بست حکم علیه عالیه سید علیا نورجهان بیکم بادشاه ثمه حالات ان حضرت در سایر
باقی سنوات ایام فرمانروایی انحضرت نه کور میشود و از غایت اشتهار محتاج بسیان نیست و هم مادی
نشکارکاه سه کوکه تشریف بردند به انهام خواجه جهان شکارقرقه مرتب کشته بود از روزانیکه پا بشیده ایستاده که
عبارت از نه روز باشد بصید و شکار اهوی نر و ماده بدام آمده و شکارکنندکان چهارصد و چهار نفر بودند بعد از
زنده بدام آورده فرمودند که در میدان بکان فیتور سر و پنجاه و هشتاد و چهار اهو را کله قوته در بینی از داخته
در میدان سکوکا کرده از بند حضرت مرخص انانی دشت نشین بیکان مثل اهو و کاراماده و دراهی خود خلاص

سنه بیست میرزا سلطان ازکن رسیده شرف ملازمت دریافت راجه بیس کهوانیه را همراهی خانجهان خصوصیت یافت
خطاب بکی و طای خلعت و اسب و فیل و علم و نقاره و قلعداری رنتهنبور سرفراز گشت کوچین
پسر اعتماد الدوله بخطاب اعتقاد خانی و بدیو اد کن نوکر گردید و پنج لک روپیه بجهت مدد خرچ
لشکر دکن کرد بهراهی عبدالرحمان تعین کشته مصحوب روپ خواص بسیلیمت ازدقایع غریبه این
سال دخیل شدن نورجهان بیکم است دیستان خاص خواندنه تاج و تخت و عروج این عصمت مرتبه
اجمالی تفصیل اینمعامله و شیخ حسب و نسب او و اجداد او چنانست پوشیده نماند که زمان سلطنت
غیاث بیک اعتماد الدوله اظهر است غیاث بیک ولد خواجه محمد شریف طهرانی و خواجه از توابع
وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد فوت محمد خان بخطاب حضرت شاه طهماسب صفوی پیوست و از آنجا
یزد رفت و شد خواجه راد و پسر بود اقاطاهر و غیاث بیک غیاث بیک را با دختر میرزا اعتماد الدوله
و او را قاقا ملکتخدا کرد از بطن ان عفیفه دو پسر و یک دختر بوجود آمد غیاث بیک بعد فوت پدر خود
اهل و عیال را همراه کرده راه هندوستان گرفت و فیتکه بقندهار رسید صبیه دیگر حرمی انجا داده
نخشیه که عبارت از نورجهان بیکم باشد خواجه غیاث بیکجان با نثاقی بر دو پسر و دو دختر متوجه
قطع منازل و مراحل و فتحپور حضرت عرش استیانی مقرر گشت و داخل ملازمان خاص
گشته در اندک مدت در خور جوهر منصب و انعامات سربلند گشت و چون با معامله فهمی و سیاقت
و نیک نفسی متصف بود و فحوای نگاشته را بالنجایت خوب مینوشت و شعر خوب میگفت پایه در پس

و مساکین مقرر بود هنجم ربیع الثانی فرمان شد که در سمت چهار شهر دیگر این نکان خیر ترتیب یافته
بقاعده مجرد و مساکین مقرر شود و منصب راجه بیرسنگه پور بندیله از اصل و اضافه چهار هزاری ذوالفقار
و دشمنه مرصع انعام یافت و بنام صوبه داران و حکام ولایت و امصار فرمان صادر شد که در چهره نویسند
و اتیال را بخنک بیندازند و منصبداران عمده تکلیف جوانی نکنند و جرمان و دنه کاران را بسزا برسانند
و کوشش و بینش و کوردن معتمد بسازند و نوکران خود را خطاب ندهند و ملازمان بادشاهی کوشش
بفرمایند در کرسنخان سال هفتم از جلوس حضرت جاکر رود شنبه شانزدهم محرم سنه کذار دست بیک
تحویل مهر اعظم و تخت شاه و در دارالخلافه اکرا باد محفل عیش و نشاط منعقد گشت بست و نهم محرم عرضه داشت
اسلام خان بنظر انور گذشت که عثمان افغان کشته شد و ولایت بنکاله از خار و خس وجود مخالفان
مصفا کردید تفصیل این واقعه انکه ازپیشان شیرخان و سلیمان افغانان در تصرف طایفه کرانیان بود
و در عهد حضرت عرش استیانی بالکل از قبضه اقتدار ایشان بیرون کردید مکرر بعضی قریات و قصبات بانبوهی افغانان در حمایت
زمینداران متمرد واقعات میکذرانیدند در هفت دفعه و اشوب بودند درین سنوات شمشخان نام افغانی
او باشان بسیار فراهم آورده در ولایت مخالفت می برافراشت و پاره ولایات دور دست را متصرف شده
بر پنج دوکه با سلامخان حاکم بنکاله سپیه سنجا قشمان را تنبیه کرده بود و ماموریان حکمرانخان افغان را
سیدادم بار به سیخ احمد برادر زاده متوجهان دیسر ان شمشخان و اتباع شمشخان بسیاری از ملازمان خود
زمیندار انرا تلقین خانمسطور ساخت او نیز با نوجی جرار از قلعه خود برآمده بر ساحل بالکه زمین ان محمد
اماده پیکار کشت روز یکشنبه نهم محرم هردو لشکر بایکدیکر موسوم لشکر محاربه برافروخته و جنگ غیر

شروع شده قمقان فیل مستی را بر رو گذاشته بر قلب هراول بادشاهی حمله کرد و جمعی صعب پیوست سید آدم
و شیخ اجهی مورچه شهادت رسیدند و سردار بر افغانیز ناهیر انان خود بیرد انکی جان بداد آن مدبر پیاده گاه
برستور می تاخت شجاعتخان با تفاق پسران و برادران خود بشیر مردانه بدافع و مقابله پیش می آید و بسیاری
از خویشان و برادران او در بند ایشان بشهادت میرسانند و خهایی کاری بر داشته بر سر پیل افتاده
ان فیل مست که پیش روی فوج مخالف بود سر شجاعتخان حمله میکند خای مطور ستمانه قایم بود و بخت رخم
برچه بیشانی افغان میرساند بعد از ان خرطوم شمشیر بایهم میزند پس از ان دو رخم جمدهر میزند ان
عفریت سیاه اصلا از ان رخها پروا نکرده شجاعتخان را بالای سر خود میکشد خامطور ایستاده
شده بجستی و حالاکی بر مخبود در اخالت جلو دار خان شجیکه در دستی بر فیل میزند و رخم کاری بران
ملای سیاه میرساند فیل از ان رخم بزانو در می اید شجاعتخان از بیاده ی جلو دار خود فیلبان را از سر
فیل فرود آورده بعود مخانه میفرستند و بلقوت تمام جان رخم جمدهر بر پیشانی فیل میرساند که ان بلای
سیاه نعره زنان میگریزد و نزدیک فوج خود رسیده می افتد شجاعتخان بر سر خود سوار شده خود
را هم می اورد در انوقت می بیند که مخالفان فیلی بر علم او دوانیده اند و علم او را در دست دارند
ان شجاع مردانه نعره شیرانه بر کشیده خود را بعد علم او میرساند و چیزی از ملازمان او در هم آمده دلیر
شجاعت و مردانگی میدهند و دست بر قبضه قتلک میکشایند از شکر فی الفعل خدا و ند تلخ و قوت طلب
قتلک بر پیشانی عثمان میرسد از مشاهده انحال مخذولان دیگر رو از مورچه تا فته و ابتدا بهزیمت
قدم پیش گذاشته وقت شام داخل خیام خود گشتند در نصف اللیل بوقع عثمانخان رزمیش گاه بدیدار

منصب چهار هزاری دو هزار سوار ممتاز گشت و منصب اعتقاد خان هزاری سیصد سوار مقرر
گردید و شفاعتزاده والا گهر محمد خرم منصب دو هزار و نه صدی بیست هزار سوار سرفراز گشته و
اعتبار خان بمنصب چهار هزاری ذات و سوار مقرر شده در خلال انحال از دو اقعات دکن
بعرض رسید که عبد الله خان ناظم احمد اباد براه تمسک بر نیک بطرف دکهن ره نورد گشته صورت
واقعه را بالسلطان پرویز نوشته طلب کاک نمود شاهزاده مطور خانعالم و سیفخان و علیقلی
بهادر و ظفر خان و راجه رامداس و دیگر امرا و اعیانرا از راه براژ از برا نپور روان نمود عبد الله خان
در شتاب زدگی بر اجهش غالب آمده پیش از رسیدن این امرا خود را در نواح دولت اباد رسانید
بعزم خلاصی افواج و علم را بمقابله و مقاتله تعین کرده بر زد و خورد تازه زور سوار میفرستاد خود نیز
همکار کارزار گرم بود چون هر دو گروهیان از حد زیاده شد عبد الله خان بصوابدید مردم خود
عنان نموده خبگ کنان خود را بملک راجه بیرجی رسانید علیمردان بهادر در اقتفار از اعیان
نوکران بادشاهی گشته شدند و کاری صورت نگرفت بلکه باعث خیره گی دکهنیان گردید عبد الله خان
به احمد اباد رسیده و راجه مالنسکه و خانجهان و امیر الامرا که لوازم کمک برار رسیده بودند به برهانپور
نمود نهضت نمودند ازدیگر هشت خانجهانرا بمنصب شش هزاری ذات و سوار و عطای خلعت خاصه
و خنجر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و اسب عراقی نوازش یافته بدکهن رخصت دادند و از ان
اوشاهنواز خان بمنصب سه هزاری ذات و سوار و دارابخان بمنصب دو هزاری پنجهزار و پانصد سوار سرفراز
گشتند و خلعت خاصه و سپران تاری ممتاز گشته براه بدرقه رخصت کردیدند همدرین ایام خبر فوت اصفخان

کرده ولی نام برادر پسران عثمان خیمه در سیاب خود را که آشته داخل قلعه کشتند و بند اتفاق انها
یا مال غارت و تاراج میشود شجاعتخان و دیگر بهادران از کثرت تردد محاربه در فکر محاصره میشوند
بودند که روز دوم عبد السلام داروغه مطبخ خان با فوجی از اربعه داخل لشکر منصور شده بهادران
چنبزده دست بسته طعام فوج تازه زور جلو و حسیان رسیده مکمن مخذولان از محاصره کردند انها از
دیر دلی شجاعتخان اقدر خوف و هراس خورده بودند که فی الفور قول جانبخشی کرده شجاعتخان
را دیدند و چهل نه زنجیر فیل که در القلعه بود با بعضی نقاره دیگر پیشکش کشیدند خان شجاعت نشان
چندی از زیاده های بادشاهی را بمحافظت اوها روانه گردانیده خود بتعرف تیره روزگاران بود
ولی دیگر سران افغانانرا نزد اهل کشته شهر مفر در جاگیر اباد نزد اسلامخان می اردو کاه عثمانخان
به اضافه هزاری ذات هزار سوار و خطاب برهم زمان و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب و فیل
ممتاز گردید و بقدر مرتبه بر منصب دیگر بهادران نیز اضافه فرمودند و منصب اسلامخان از اصل
و اضافه شش هزاری شش هزار سوار مقرر شد شانزدهم فروردین مقرر خان کهنصب سه هزاری
دو هزار سوار سرفراز است از بندر گوده رسیده تحایف و نفایس بنادر فرنگ که هرمزد او بوده بود
بنظر اشرف در آورد از انجمله جانوری چند بود که نهایت ندرت داشت بحکم ان بادشاه مستغنی
الاوصاف تصویرات انها را در جهانگیرنامه متصفه الحضرت کشیدند و همدرین سال بحکم
حکم الحضرت یوز نر را با یوزماده جفت کرده بچه اورد و همچنین تدریجا کوهی بهفت نماده و زیر
بچه کشیدند و این از غرایب اتفاقات است که کاهی دست نداده اتحاد اروله از اصل اضافه

جعفر برنا پور رسید لسرانش شمول عواطف خسروانه گردیده در بیست و چهارم اردیبهشت بدولتمرسید
که نیز اغازی قلعه اقتدار به اصل طبع مساعد ملک تعالک ابوالفتح از نیک جاگیر داران قلمان از
اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و سوار ممتاز گشته و بخطاب بهادر خانی و قلعداری قندهار
مقرر گردید و در حراست دهلی بهرخان مامور گشت روز بیست و چهارم خورداد منزل اعتقاد الدوله شریف فرموده
بیمه اعتقاد خان خلعت اسعدی او را بعهت شاهزاده والا گهر محمد خرم خواستگاری نمودند و مخفل
طوی در سرو آراستکی یافت و خرمی و خرسندی را در برداشت بیستم تیرماه میزا رستم قندهاری
معه فرزندان از انواع تحفه دکهن مخصوص رسیده یکقطعه لعل بشش مثقال و نه سرخ قیمتی بنظر اشرف
از اصل و اضافه و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عطای خلعت خاصه و فیل خاصه و اسب عراقی
با زین مرصع ممتاز گشت و بحکومت قلمرو جادی الثانی بحکومت تهته دستوری یافت یکصد و شصت
فیل نر و ماده پیشکش مرسوله اسلامخان حاکم بنکاله بنظر انور گذرانید از امور غریبه این سال قضیه
شجاعتخان است که درین سال دست داد بیان این سخن خالست که چون مصدر عثمان خان عظیم
گشت اسلامخان او را بحکومت اودیسه مامور میسازد او با نصوب ره نورد میشود در اثنای
راه شبی بر باده فیل مستی بر حوضه تشنه بقطع مسافت مشغول میکرد و خواجه سرای خرد سال را
خود میشناسد اتفاقا در ان منزل فیل مستی بهمراه تشنه بوده نزدیک او رسیده سرپسران بسیار
و میخواهد که زنجیر بگسلد و عثمان عظیم بر میخرد و سوار و پیاده بر هم درمی افتند ان خواجه سرا شجاعتخان
را که در عالم شراب بخواب سیاه رفته بود بیدار میسازد و میگوید که فیل مست متوجه انیطرف است او مضطر

خود را از جواهر گرانبهای آذار داشت پایش می‌لنگاند بعد از دستار ریحان قدیم خرد ضعیف مسافر
عدم میکرده بحضرت فرزندان و خویشان او را نوازش فرموده در ششم آذر سیوم سوال از بنا نمود
خبر رسید که امیر الامرا القضا پناهی فوت شد بمقتضای قدم حدمات او خاطر اشرف متوجه شد که بیع
موذن و استکاهی بکان بنی یاموی میکفت این شغل از دست بگذرد سیوم از ماه کشتان عنق یک
زده کردن تولیعه خون بر ابرستم بحضرت لوزن ان فرموده اند ۵ از سن مناسبتی که نیم فی لوکیت
نفس یکدل شکستن تولیعه خون بر ابرستم ملا علی احمد هر کن کفته بود ۵ ایی مجسب زکریا بیرخان
تبرستن یک خم شکستن تولیعه خان برابرستم ۵ فغر خان کوکلتاب صوبکی بیاورد سنت ۵ از دی
ذات دستوار نوازی یافت دوم دیقعده بلغرم شکار بنزبان دره ترول فرموده و چند روز بشکار
شکار پرداخته عالم عالم شرف می اندوخت دختر دهم اتاماه سیورغال سلطان بیکم دار خواجه نوراندین محور کرد
بطن کلنج بیکم حیه حضرت فردوس مکانی قدم موجبه هستی کرفته بود نه فوت شد بیکم را در جوار
نکاح خاقان برابرخان در آورده بود بعد شهادت خاقان حضرت عرش اشیانی بعقد
خود آورد در شش ساعت بیکم را سنوغاکر بسر آمیر اعتماد الدوله افراسیاب شد کر بیکم کلین کنیات بود
اسیان طبع موزون داشته کابی زکان بنی یاموی میکفته اند این بیت از ایشانست ۵ کامات آتش
رسته جان کفته ام مست بودم زان سبب مرغی پریشان کفته ام - فان اعطه اجره دارایی ماده خورشت
دبت چهارم بسفارش بهترین کامکار از شکار مراجعت نموده دبت دهم ماه سعود داخل دار الخلافه
متوکان مراجی مرضع کلاه فرکی و کلیه و تصور کفتک مرضع پیشکش کشته ساخات سال بیم از جلوس حضرت صاحبقران

از دکن رسیده دولت ملازمت دریافت دو عدد مرصع الکلین نذر کرانیده فرمان شد رسامان منشور اتاقی نمایند که
کری دستور بخواهم داد در غره شهر شعبان ماه مسطور در منزل مریم زمانی محفل جشن و زن سنجی منعقد کشت و در همان
تاریخ بادکار علی سلطان ایلچی شاه عباس با انعام اسپ بازین مرصع و چار قب طلا دوزه مروارید مرصع مرخص
دانیه نقد نوانخته رخصت معاودت داده و خانعالم با انعام کهوه مرصع بهمول کشته و علاوه مروارید مرصع
کشته لطایف اتاقی کری ولایت عراق مرخص فرموده ۵ [illegible] دوم شعبان مطابق
بیست و چهارم شهریور بوسب اجرت نشست واقع کشت خواجه جهان بانعام فیل و کوکلتاش عامه سرافرازی حاصل
خراسان و دار الخلافه ماوکرد یده دریای دیرینه بهت روز مقامات فرموده نزه هزاران بای بن
بوجب آنها سس والاداه بهترهای سلطان حروف تقصیرات داده کذشته امروز موده که کرروز برای کوکلتاش مخصوص
انوری آمده باشد دوم ماه مهر رسیده راجه راما اسس و پیشکش و وارد بامسود در نهایت باشاه آباد فوت شد دهم
دهم ماه مسطور در روب باسس دل مراتق اقبال شده انحضرت در جهانکیر نشسته خود و نیشسته که در ازین نشست
دو چیز بود اول انکه از ابتدای جلوس سلطنت بشرف زیارت حرمین شریفین فایز کشته خواهد بود سیوم انکه
سرعام بستنیه کشته بود دوم فتوحات بیجاپور از بکاپات روی برفتح انحضرت به پدر بزرکوارم دست داده انحضرت
را اعتقادی وافر مراتب بوده دوم تنبیه و تادیب رانا امرسنکه مرکوز خاطر او بود کیفیت اباد اجداد ما مسطور
بین منوال است کراد از میواران دراجای معتبر نبوده متانت و ازدیر باز ریاست و دولت در دودمان
انبانت کلانان نهایت قدر و شرف رویکومت داشته و دران ایام بخطاب راجکی سرافراز کشته و بلجهور ان
زمین دکن نقل نموده و بجای رانا لقب خود را بپدر میل سلطنه پس ایشان در کوهستان میوات

شب پنجشنبه بست و شش سال کبرد بست و دوم هجری تحویل حمل شد پیشکش اعتماد الدوله و شیخان و اقتصادیان
و دیکر ارکان نصاب اقشه و جواهر تفصیل و اسپان تازی تراد و فیلان کوه پیکر نظر انور کذشت و انکری
ازاحیان باضافه منصب و عطای خلع و جواهر نمایان کشته افضل خان از بهار رسیده صدر تجویز خیال میکنیس
کزانیده بشکاف دار السلطنه آکره چند کس اسپه کرکه دیکر کرده اورده بود بنظر انور در
بست بنا نوه و مثاقی متشابهت و جمیع حیوانات بری و کوهی بنحوی که خواهر خورد راکه زیاده دیکر مانند تحریر
دریی اورده و دیکر ایشان اندوزانست پس در روز انجمن بیشهای میدان هجوم رده سنه فوج فوج
محفل شرف انتیاب منعقد کشت و حکم شد کرهیکس از اعیان برزنه کرده ها داشته باشد تماشا نماید و تمام
امروز بخوشی و خرمی در اورد و بست کذشت محمد حسین جلبی را که تربیتی زرجواله فرموده مامور ساخته کزاه عراق
بستنبول رفته تحالیف نیاز نامه بیاورد کتخدای بشاه عباس فرمانروای ایران تهنیت سلطنت تحریر نمایند
دریاود هشت تفصیل مراتب خاک بیزوده و موسیای کابی تیز داخل بود شاه ایران کاه در منظر
کشته سیر نا خاک بیزوده و چاره تولید موسیا موه چهار راس اسپ عراقی که کمی از انها لایق سواری
کسی نبوده کوهی مخصوص خورده از میاده و حکامان دستکر شان هر چند سی کردند تکین خلعت خواهانها
خاک نیشده روان موسیا تیز در تبریز در بست و ششم ربیع الاول سنه شهاده و الف کوهر زرد
برابری ده هزار روپیه تمور کشت و هم در اواخر اصفهان بالم دلها در کذشت وصل و جاکیر او بپرایه حکمی مرحمت
کردید پانزدهم ماه امرداد سنه بست و شش بخیر فیل و چهل اسپ کوت و پنجاه نفر خواجه سرا و بعضی
پیکار سنکا لو با پیشکش اسلامخان حاکم بنکاله بعرض قبول انتقاد ششم شهریور جانعام اسپ کرکه

ورفته رفته قلعه جنوار ادار الخلافه خود دانسته دکوهستان کوتیر را منصرف کشتند تا بهر حشت حکومت
جهانکیری دولت سلطنت آن تا یکهزار و چهار صد و هفتاد و یک سال امید از انجمله بست و شش نفر قرار
داول انحاکم بوده اند که دولت حکومت انشان یکهزار و ده سال امید وده از ایشان نام شخصی معلوم انا
مخاطب کشته کذاران امر کشته که معاصر انحضرت بوده اند بست و شش نفر بشمار در میاید و چهار صد و
شصت و شش سال آیات سیر رسیده اند و همسر با سلاطین اسلام سرکشی و مخالف
بوده اند هر چند سلطان علاء الدین خلجی از عهده بر نیامده اما چهار دکر اتی در ایام کامرانی خود
و حضرت عرش آشیانی دوازده سال جلوس نموده حصار چیتور را بهمراز ان تصرف و مشقت سیر ساخته
قتل عام نموده اند رانایان انوقت اضلاع در مقام اطاعت در نیامده اند و انقیاد بواجبی نکرده اند
در عهد انحضرت بیرشاه بر و زبهایت انحضرت عبد اسد خان با افواج قاهره و توپخانه عالی
توجه چیتور شدن کشتند ان هم بصورت نکرفت لهذا در بین سال انحضرت خود بفتح و ظفر
متوجه کردیده بهفتم ماه مسطور بحوالی انجا رسیده ابوالحسن اندکی سیده تحریر ملازمت دریافت انفاس
مرصع الات و یکهزار مهر نذر کذرانید دهم رحصار تحریر فوت قلیچ خان که بمنصب شش هزاری
ذات و سوار سرفراز بود کسیدن حسن قلیچ خان پسر ش نوازش کشته فرمودند بعد قطع مراحل و منازل
پنجم تواں جلوس مبارک بکنار آب انتخاب شده در روز دخول شهر بقاعده والد زیارت خواهد نمود
و نقود و افراجی مستحقان نموده می آید پنجم ماه انحضرت داخل و التفاتها بار شاهزاده کرده عرض کشته
کشته اورد دهم دیکر کلاه که حکم انحضرت جهت خود خواهد مرتب کشته بود نذر کذرانید
آورد نذر و النقد و اطعام و دیکر پیشکش کرده بهمراه کرسن کفایت کیهر و غیره مستحق انند بار بعقدار

صد شتر بسیر خورند شصتم در سنه هزار و دو والا نژاد محمد جزرم بنا دیب و دانا مامور گردید
و هنگام رخصت شاهزاده والاگهر را انعام فیلان طلا روی کمر بند زرلفت با سلسل مروارید و
فیل فتح جنگ معه تلابر و ساز طلا و شمشیر مرصع یاهول کتاره کرا نیها نوازش فرمودند و کرای
لشکر کش بیشتر خان اعظم تراکه تعین بود دوازده هزار سوار کار شاهزاده تعین گشت
و فدائیخان بخدمت بخشیگری این فوج مامور شد خواجه ابوالحسن بخدمت بخشیگری رکاب سعادت
و صفدر خان بخدمات کشیمیر موزکشتند در سلک خاصگیان شتافت کش به از اصل و اضافه بمنصب
شش هزاری ذات و سوار سرفراز شد حدا النوقت بعرض رسید که خان مسطور پنجم رجب علت
بیماری یکروزه مسافر ملک بقا گشته و جلال ایخان از عرصه رشت باشاهزاده والاگهر محمد جزرم
بعرض رسید که خان اعظم بر عایت نسبتی باجر و دار دتن بسازکار رجهات نمیده ملکا از روی
نفاق و تجمی کار ما سعی دارد ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد بود نزد اعظم خان فرستاده
پیغامهای لطف قهر آمیز داد و او احملا از شیوه خود برنگشت لهذا فرمان شد که جهانخان او را
از او دبیور بحضور انور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات دستور آباد اهل و عیال خان اعظم مذکور را از سمنور
به اجمیر بساند چهارم محرم عرصه داشت شاهزاده والاگهر محمد جزرم بمنزل انور رسید که فیل عالم کمان نام
گردانبان یار بیمود با هفده زنجیر فیل بعزت آمد ان الله ان یحمود یغیر گردانبان مذکور مستحق
سال نهم از جلوس حضرت جلالی شب جمعه نهم صفر سال یکهزار و بست و سه هجری تحویل نیر جهان
افروز دست داده پرده فیل کش شاهزاده والاگهر محمد جزرم از رانا امر سنگه بدرگاه آورده بحضور انور شتافت
فرستاده بود بنظر انور گذشت فیل عالم کمان سوار شده زیاده داد مستحقان رسانیدند سیزدهم

برا رکوبش اکثر امرا و عیان عطا فرمودم هدرین ایام در شبستان شاهزاده والاگهر محمد جزرم
از بطن جیسیه اصفهان جیسیه زهره جبین قدم در عرصه هستی گذاشت به اسم جهان اران مکیم موسوم
گردید از ساعات عظیمه آن سال اطاعت رانا از سنگه بست بیان این سخن چنانست
که چند شاهزاده والاتبار محمد جزرم داخل اردو پرشور گشته انواع فاخره بتعاقب او در رکاب همایون
و معانکها تعین میشد هنگام یورش لشکر منصور در تنگیهای کوه در آمده دقیقه در قتل و غارت
و تفحص احوال رانا فروگذاشت نشد و از خوف بیباکی که از امواج بحر موج هر شب بقرار گرم روز
به رکشتی انتقال میکرد و از بیمبت هوا بکنار کوهستان بسیار از معتمدان و رفیقان او ره
بمسیر ادم فنا گشتند و بحر تنگی چند نا او نماندند او عرصه زندگانی را بر خود تنگ دیده سوگند خورد
خالوی خود و پسر دلاور جیسا له ملازمت خود را بلا رخصت بالاشاهزاده والا نژاد فرستاده در خواست
قبول عهد نمود انها از جناب شاهنشاهی مظهر عاطفت گشته مراجعت نمودند رانا السکین خاطر خود کرده
در مقام کوشیده باز محمد بلا رخصت بشاهراه عالیجاه مستقیم گشت لعل کران بهاکه از عدن قرن
سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش گذرانید بعد تقدیم مراسم تسلیمات آداب نشستن یافت
و پس از زمانی بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و جمدهر کران بها با علاقه مروارید و اسپ
بتجاق باز بمنزل مرصع و فیل خاصه بیراق نقره ممتاز گردیده رخصت یافت و در بعد از ان
یکصد دست خلعت و پنجاه راس اسپ بملازمان عمده او مرحمت شد رانا بشمول عنایات
گشته بموطن و مسکن خود معاودت نمود فرجای آن کرن نام ولد خود را بملازمت گذرانید

شاه مسطور اعتماد الدوله منصب پنجهزاری دو هزار سوار و اعتقاد خان پسرش بخطاب اصفهانی
و منصب سه هزاری هزار سوار و عطاء الله دفتاره دار ابراهیم خانی از اصل و اضافه بمنصب چهار و پنجصدی
ششصد سوار و جنیدی پسر دویم ممتاز ساخته پانزدهم جهانخان و اعظم و عبد الله پسرش را
بحضور انور طلب آورده فرمان شد که خان اعظم را به اصفهانی خطاب بارند که در حصار کوالیار بقرار مسند
حسین قلیچ خان ولد قلیچ خان مرحوم با خویشان و برادران و ملازمان بدرجه خود ملازمت رسیده منصب
دو هزار و پانصدی پانصد سوار سرفراز گشته هم ازدهم رخصت یافت خسرو را از کورش منع فرمودند
هدهم میرزا امام مرزا رستم قضایا را از صوبه تهته بحضور انور آوردند ظلم و تعدی او از حصر افزون بود
به ایران مستکمد رسیده تا مستغیث از راضی نگشتند شرف ملازمت نیافت و از اشرف
معدلت خسرو کامکار مدعا از راضی گردانیده بمراتب خلعت خاص سرفراز گشت
و چون ابوجهل سنگه ولد جگت سنگه وفات یافت پسرش بهاو سنگه بخطاب جدش سرافراز و بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار امتیاز گردید و انیر گذر و طن اباو اجداد او بود بدیگری گرمش مرحمت شد و اخطار
در بهاکیر نامه خود مینویسند که چون در ین ایام چندروز درست کرده بودم بعد صحت یافتن اعزم خلعت مکرر شد
حضرت خود به بر دوکتفم خود را سوار ساخته بر دوش خود گردانیدند و از بیشه بخشنده دوازدهم شهر رجب جمیع در ایشان و مستحقان را حاضر ساخته
خلعت بخاه هزار روپیه و یک لک و نوه هزار تنکیه راضی و چهارده موضع در بست دستش قلیچ
در اخت و یازده هزار خروار شالی تقسیم نمودند و سی و نو دانه مروارید مروارید بقیمت سی و شش هزار روپیه

فرستاده قرار داد که او را همراه رکاب بادشاهزاده بلند اقبال بدرگاه والا روانه سازد
بادشاهزاده سعادتمند کرن را نیز مخوف عطای ناطصوره ساخته مژده اطاعت او القصه
و علامت رخصت و اجازت آوردن کرن پسر او را بدرگاه والا همراه خود بیاورد مستحسن خاطر همایون افتاد
بموجب قبول انقاد و فرمان رفت که زود او را بدرگاه والا بیارند بادشاهزاده بلند اقبال کرن را
همراه گرفته روانه حضور شدند و بموجب حکم اشرف جمیع امرا و اعیان پیشواز شده یازدهم
اسفندارمطابق سیوم محرم شاه فلک شکوه را بملازمت شهریار کامکار رسانیدند
شاه بلند اقبال نیز هر یک هزار و پنجاه هزار روپیه بطریق نثار گذرانیده لوازم تسلیمات بتقدیم رسانیدند
الحق فرزند عزیز را در آغوش شفقت کشیده انواع التفات و عنایات ظاهر نمودند
او رند و خلعت خاصه با چارقب زرد و مرصع کار و شمشیر مروارید کرانبها و بیجاق
با ساز زرین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا مع تلابر عنایت فرمودند پس از ان کرن
ولد رانا نیز بعتبه بخشیان عظام حصول دولت ملازمت نمود جواهر نفیسه و افیال کجلان
پیشکش کشیده خلعت فاخره و شمشیر مرصع و خنجر انعام یافت و در بیست و چند روز اقسام
تحایف و نوادر از مرصع الات تمتیعی و اسپ و فیل و جانوران بری و بحری عطا نموده دقیقه
در تسخیر قلب او فروگذاشتند و بر اطاعت و انقیاد رانا شاد بها و خورمها نمودند و الحق
انچه از شکرفی دولت و فزافزون در عنفوان فرمان برداری از رانا بظهور آمده در هیچ عصر
اینهمه زبونی نکشیده و سر بر جاده عبودیت ننهاده

مآثر سنه سال هم از جلوس حضرت صاحبقران

هشتم شهر صفر سال یکهزار و بست و چهار هجری تحویل میرا عظم شد محفل خرمی منعقد گردید منصب اعتماد الدوله بهزاری دو هزار سوار بوده به اضافه هزار و دویست هزار سوار مقرر گشت و اصفهان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار سرفراز شد و فرمان شد که اعتماد الدوله بعد نوبت بادشاهی نوبت مینواخته باشد عبد الکریم معمور را مامور کردند که بمنزل رفته عمارات سلاطین ماضیه را مرمت کنند و یکدست عمارات عالی بادشاهانه تعمیر نماید و از اسباب پیشکش اعتماد الدوله بقیمت یک لک و بیست و چهار هزار روپیه پیشکش اصفهان بقیمت هشتاد هزار روپیه بعرض قبول افتاد کرن ولد رانا از سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بعزت سرافراخت تا حال ازان سلسله هیچ یکی در خلقه اطاعت سلاطین نایستاده بود بشکرانه دولت و اقبال و در یوقت او عاکفه معبود بت بود کرش که وقت بست و نهم صفر در شبستان بادشاهزاده والا گهر فرزند سعادت پیوند بوجود آمد به اسم دارا شکوه موسوم گشت بستم ربیع الثانی از جمله پیشکش جهانبخان یک بقیمت یک لک و بیست و دیگر جواهر الات بقیمت یک لک و سی هزار روپیه و از پیشکش مرتضی خان بقیمت یک لک و چهل هزار روپیه نوبر قبول موصول شد مرتضی خان بخوبداری کالنجر مامور گردید و خواجه ابو الحسن بمنصب چهار هزاری ذات و سوار مفتخر گشت و اعتقاد خان بسرداری اعتماد الدوله بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار بعزت سرافراخت و بادشاهزاده والا گهر محمد خرم بفتح ولایت رانا از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری شش هزار سوار و بانعام فیل خاصه با یراق طلا کدوازده هزار روپیه قیمت آن شد ممتاز گشتند تاریخ نهم اردیبهشت جهانگشای اعظم

دهم دیماه از ساحات ایران زمین بعرض رسید که شاه عباس دار الرایران به بهبود نام غلام جوکس خرمود که صفی هزار العقل بهمان بادشاه شیخ کار صفی هزار با تمام رسانید چند روز نعش او در بازار افتاده بود بهیچکس طاقت نداشت که در باب تجهیز و تکفین او تردد نماید شیخ بهاء الدین عاملی بعرض شاه رسانید که سید زاده مقتول در راه افتاده بهت اگر فرمان شود دفن سازند شاه اجازت داد حضرت شهریار کامکار راز مصطفی بیک فرستاده شاه عباس تفتیش نمایند عرضه داشت که ظاهر الشاه رسیده بود که صفی جزا در تذکر کشتن تست و لیک احتیاطه شبی چند با نقل میکردند از جمله دیگر ان حکم فرمودند و او اخر این سال مژده فتح و نصرت از دکن رسید و باعث انبساط خاطر اشرف گشت تفصیل این اجمال آنکه شاهنواز خان و ولد خانخانان مرزا خان از مالابار بدهنت نموده بملک برهانپور که مسکن عنبر حبشی بود در آمد و در راه محمد زمان و اشتیخان و دلاور خان و غیره نظام الملکیان را هزیمت داده در نواحی کهرکه رسیده عنبر با فوجی جرار و توپخانه و فیلخانه عالی گرد و گرد او رسیده بر سر او تاخت چنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید بعد زد و کرد بسیار عنبر هزیمت خورده رو از معرکه تافت بهادران نبرد دست و دست ارتعاب برندانش سیصد شتر مال و فیلان مست و اسپان تازی و یراق و اسلحه فراوان بدست اورده در کهرکی نزول نمودند و خانخانان عنبر را سوخته بود فتح عظیم و غنیمت کرفتن بعید به بالا پور معاودت کردند بجلد و این فتح اضافه نمایان بمنصب شاهنواز خان و ارجمند

گوکره عبد الله پسر کشن ابو جنب حکم والا بحضور انور آوردند قلم عفو بر صحیفه جرایم انها کشیده شد یک لک روپیه نقد انعام داده بوکالت کاسیه دکهن بجاگیر او تعلق فرمودند پانزدهم ماه منظور ابراهیم خان از خلیشان نور جهان بیکم بود بعطای نقاره و علم سربلند گشته بصوبه داری بهار سرفراز یافت غره خرداد یکصد و یک اسپ و ده قبای زربفت و ده چیره و ده کمربند بکان مرحمت شد و بعد دو سه روز او را بعطای خلعت خاصه و جقه مروارید نواخته رخصت جاگیر داده شد از ابتدای جلوس تا غایت رخصت بانعام نقد و جنس بقیمت دو لک و یکصد و ده اسپ و پنج زنجیر فیل خوشکل گشته رخصت جاگیر یافت اوایل شهریور قوچان از بندگان درگاه آمده یک تخت مرصع پیشکش گذرانید و هفتم انماه میر جمال الدین حسین انجو که به ایلچی گری بیجاپور رفته بود بعلاوت اشرف رسیده سه عدد انگشتری و چند فیل بایراق طلا و نقره و اسپان عربی و عراقی و قدری جواهر الات و اقمشه لطیفه از کهن دعوی صداقت عادلخان بنظر اقدس در آورد نیکو خدمتی مرعوض قبول افتاد از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز شد نهم انماه مهابتخان بعطای خلعت و خنجر مرصع با پهول گتاره و شمشیر خاصه و فیل سربلند گشته رخصت دکهن یافت و سیصد و سی لک روپیه نقد و سی زنجیر فیل بعرض رسانید بهر ایل خاطر تعین گشتند و سی لک روپیه خزانه برای اخراجات مهم تایید شد و در بیست و پنجم منصب بخرد و پدا تصدر بانصد سوار سرفراز گردید نوزدهم راجه کرسنگه بانفاق لشکر چوکه بکهنه زمیندار مارواز دلمن رسیده یکصد مهر و یکهزار روپیه نثار کرد زانجمله

لشکر خانخانان و دیگر بهادران افروده خلاع فاخره عنایت فرمودند تا تمام رسید احوال ده سال رخصت که از روزنامچه جهانگیر نامه مصنفه بحضرت تا بسجاب در آورد و حقا که داد سخنوری و شیرین کلامی تقسیم داده اند که عبارت جهانگیر نامه معتمد خانرا به عبارت و الفاظ انحضرت ابدا مناسبتی نیست آری کلام الملوک ملوک الکلام گفته اند اگرچه میگویند که احوال سیزده سال را بقلم در آورده اما این احقر العباد در ازیاده از ده سال بدست نیامده اند جهانگیر نامه معتمد خان که موسوم به اقبال نامه است پرداخت سنه تخت یازدهم

نوزدهم شهریور روز یکشنبه غره ربیع الاخر سال یکهزار و بست و پنجم تحویل برا عظم دست داد محفل نشاط آرا استگی یافت بادشاهزاده والا نژاد محمد خرم لعلی بقیمت هشتاد هزار روپیه پیشکش گذرانید منصب ایشان از اصل و اضافه هشت هزاری ده هزار سوار مقرر گشت و خطاب مشهر مرحمت شد اصفهان بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر گردید میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و بقدر پنج کفیه مرغ یاقوت زرد بدست آن نشانده بودند بنظر انور آورد روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی در شبستان بادشاهزاده والا گهر شاه محمد خرم از بطن بیبه اصفهان فرزندی بوجود آمد انحضرت به شاه شجاع موسوم گردانیدند و اخبار انماه خبر فوت نقره خان رسید و مزاج اشرف علال بسیار دست داد خان مشار الیه در سخاوت همدست ایزد در شجاعت همقوت رستم بود و در لاهور در سهلی حمامهای عالم کاروان

وکاردان سرانجام وسیع تعمیر نموده وقصبه فرخ‌آباد از متعلقات اودست وپنجه ارائش
وآسایش مسافران دران قصبه چهار منزل کاروان سرا تعمیر کرده که حیرت فزای سیاران
چرخ هفتم است مشهور باقلیم هفتم شاه‌آباد والا که مرشد موسوم بمعصوم آباد است

چهیز نهمهات دلهکش ما بعنایت خلعت خاصه با چار قب مرصع دوزر که بدامن دگربان
وسر استین ان مروارید گرانبها دوخته بودند وعطای دوسر اسپ خاصه با ساز زرین
مرصع وفیل خاصه با یراق طلا ونقره فیل با یراق نقره پنج شمشیر وخنجر مرصع با هر دانه گرانبها
یک لک روپیه مقیت داشت نوازش فرمود وشنبه نوزدهم شوال بصوب دارالخلافه
فرمودند وهنگام رخصت چندخوان پر از جواهر نفیسه که ترصیع نشده بود بنظر شاه عالمیان
درآورده ندرا نمجمله یک عقد مروارید برده استند بشهریار یکتا رکه یک عقد مروارید کم
دو نرود نمیرداشت ودر روزهای جشن بلبوس خاص مرصع وسیدوک یک روپیه قیمت بود
علما فوزه عبدالله الصفا بهادر نمیرد وخنجر مرصع وسیدوک یک روپیه قیمت بود
مورد نوازش گشته در رکاب عالی مستعد رفتند بهانجان مامور شدند که شاهزاده پرویز را
سر راهی کرده به اگره آرند ودر شنبه نوزدهم شوال بصوب دارالخلافه اگره
نهضت نمودند درحینیکه عبور موکب شاهنشاهی بر دریای جمنا افتاد در نادر منزل الوداع
ملازمت مشرف گشته پنج زنجیر فیل وهشت اسب وخوانی مملو از جواهر نفیسه عالی ومرصع
سه اسپ زین جمله بر گزیده بعنایت خلعت خاصه با چار قب زر دوزر دو شمشیر مرصع وخنجر

۳ از شاهزاده پرویز و امرای متعلقان شاهزاده والا تبار شاهزاده خورم

مرصع وآسب عراقی با ساز طلا وفیل خاصه نواخته رخصت معاودت دادند وفرزندان
را نادر انعنایات خاص خوشدل فرمودند وقرار یافت که پرویز انا باهزار وباقصد کرا
درین بساط بتقدیم خدمت نماید نوزدهم محرم سال هزار وسی وشش هجری از گهاتی چانده
عبور نموده داخل مملکت مالوه گشتند دویم اسفندار مزاه الهی بلده اوجین مرفت خیام
دولت گشت درینوقت از زبان مقربان بعرض شاهنشاه رسید که در نواح این شهر قرامت
سستناسی مشرب کسانیکه اجهد رسوب تمام دارد در کوشه صحرا در میان بیشه سوراخ
برای مسکن خود کنده ودران سوراخ زیاده بر یک وجب دست نگذاشته وچنانچه بهیچ حیال
در نگنجد مانند مار در روز دو نوبت ازان سوراخ برآید ودر داخل سوراخ شود سواد بلده عگره کرانه
گستر عبور دران بوم پوشیده از اسباب دنیا هیچ چیز ندارد نه در رستان پروای
پوشش دهد وگرما احتیاج بادزن نوبت هر روز بخانه همان اوجین که اعتقاد قوت
بانها دارد میرود وانچه از نقره ترتیب کرده بر دستش میگذارند ان نقره را بنزل الفت فرو
میبرد وبهمان کوشه میبرد واز صحبت مردم متنفر است ودر علم خود یگانه مطابق
احوالش حکیم فتاحی میفرماید ۵ دانشت لقمان یکی گوسفند چیزی نخواند ما دست چشت
چرا انفصیلت سوال کرد ازوی جهت انچنان یک سبب دسه سبا نبادم سر دو چشم
فرمان پذیر ۵ گفت بداغ عبودیت کشیر شاه عالم پناه دران صحرا تشریف برده صحبت
مستوفی داشتند بست وسیوم اسفندار حصار هندو مورد اردوی شاهی گشت

میرعبدالکریم معمور عمارات دلکش ودلنشینهای خوش دلبر دکه وغسلخانه مرتب ساخته
بود پسندیده ومتحسن افتاد مندو وحصاریست قدیم ودختگاه سلاطین ماضیه دوره آن
هم از دوازده کروه نسبت هوای سرد وافزا وعرصه دلکشا دارد ستبهار قلعه الاسه دروازه مشهور
گرد بی طاف نبتوان خواب که دو انبر دخرونه واندرون دوه خالی از لطافت نیست دکسنه
ومقابر بادشاهان خطیره ومساجد عالی ودیگر آثار سلاطین گذشته در انحصار بسیار است
القصه چون موکب اقبال شاهنشاهی ازدریا گذشته عبور کرد جمیع امرا عمام ومنصبداران دکهن
دکهن بودند بملازمت اشرف فایز گشته لوازم نثار بجا آوردند یوم سیم ربیع الاول سال هزار
ودست وشش جلوس شاهنشاه مورد تخت بخرد منوی داخل شهر برهانپور شدند مقارن انحال
افضل خان را که بایلچیگری رسالت نزد عادلخان رفته بود بندگان ملازمت شاهنشاهی
رسیده التماس کردند که عادلخان هفت کروه استقبال فرمان عالی کرده اداب کورنش
بجا آورده اطاعت وانقیاد واجبی نمود وتعهد گشته که مجالی اگر عنبر متصرف دیرا آورده
نزد او مستخلص ساخته به بندگان سرکار والا سپارد ودیگر پیشکش لایق از دنیاداران دکهن
سرانجام داده بدرگاه عالم بسازند ودر ساعتی سعید شاه عالم پناه حب الالتماس خداوند
دوران چیدشاهنواز خان ولد خانخانان را بجایگاه درآورده نوسازخانه سال دوازدهم
از جلوس میمنت مانوس ودوازدهم ربیع الاول سنه هزار وسی وشش هجری مطابق
بدولت الشرف محل تحویل نمود خداوند تاج وتخت بعد دوازده روز شاه عالم پناه بطرف دکهن

خود نیز بضبط وخرزار اجمیر نهضت نموده یکروز متواتر در مالوه آسوده شرف نزول در
حصار مندو وشادیاباد انداخت وهمیشه سیر وشکار آن سرزمین نشاط خاطر مرتبان دولت
بیت الشرف بر تحریک عبدالله بارها بعرضداشت شاهزاده والاتبار پرویز نامبور آورده بمنظار اشرف
در آورد مضمون انکه جمیع دنیاداران دکهن سر بر خط اطاعت انقیاد نهاده اند گذشته مقالیه قلعه انکه
دیگر حصون که عنبر چیش متصرف شده بود به بندگان آگاه شاهی سپرده ودست از تصرف صوبه
متعلقه بادشاهی کشیده خواجه برهانه خود گرفته اند کوشش نمایانی بنوازش خسروانه وعنایات
شاهنشاهی بلند گشت بادشاه کشورستان مسرور وخورسند گشته سید عبدالله بارها را بالخطاب
سیفخان ودیگران بانعام خلعت واسپ وفیل نواخت ودر بارگاه شاهزاده جوانبخت خلعت فاخره
واسپ عراقی با ساز طلا وفیل خاصه با تلابزد وعلیکه سالها بر فرق مبارک رونق افزا بود بسمت
ترسیل یافت وهمت الالتماس شاه عالم پناه عادلخان بخطاب سنطاب فرزندی سربلند گشت
واندیشه بدرجه رفعت از منشور عالیشان بعظم مرادآورد ۵ شد روا از التماس شاه نوروز افروز
باشنهور عالم آورده اند که چندین آن فرمان واجب الاذعان مصحوب افضلخان ورا جه
بکرماجیت ببهادرخان رسید از شادی در پیرهن نگنجید وکلاه نشاط کج گذاشته یک لک روپیه
هزار مهر انعام یافت چون جواهر ومرصع الات وپنجاه زنجیر فیل که پیشکش وپنجاه اسپ عراقی
که همه عربا نژاده بدرجه رفعت آن سند مصحوب ومرحمت ومکلاه خلعت بطریق پیشکش سرکار والا
شهریار عالم پناه روان ساخت ودرینجا پیشکش شاه جوانبخت نیز تحایف ونوادر بحضور شاه

دیهم لاله بکار جیت معتقدان خود را از ضبط قلوه احمد نگر و سایر ترکتات بالاگهات و
اخبارت داد و دولک روپیه بانعام خاص و بکرماجیت تواضع نموده خاصه خود را بشال مرصع
را همراه کرده روانه برهانپور گردانید و راجه راجه احمد نگر رفته انحصار را از دکهنیان گرفته بتصرف
و خانیس را که السیار خان و همچنین هر محل را یکی از بندهای بادشاهی سپرده خاطر از جهات فراغ
و بر داخته بملازمت شاه عالم پناه بپوست و انچه از نفایس جواهر و مرصع الات که از عدل خان
یافته بود سه لعلی که بوزن هفده مثقال یعقوبت و یک لعل بدخشی از بندر گوه توپیده آورده بود
گذرانید و بهدران امام معتقد خان را در یافته و در سلک دیوان بیوتات بشاهزادگی بخشش یافته بقیمت
پانزده لک روپیه از قطب الملک حاکم گلکنده تحصیل برآورده بملازمت شاه عالمیان پیوست
شاه موجب تخت جهانی زر را انتظام و داد و ستد هنوز از خان و الدخانان را با پانزده
هزار سوار مکمل بضبط و ولایت مقتوحه دکهن رخصت داد و صفدر صوبه خاندیس مرار احمد نگر بهره
خانه زادان مقرر گشته سی هزار سوار و هفت پاره از تفنگچی و قندیل انداز و ماده توپخانه کمر
ملازمت بر زر کوار اطراف نا توده متوجه گشت و محاب دیار داران دکهن و اسباب پیشکش را همراه
گرفت و بعد قطعه مواضع و منازل روز سه شنبه هشتم همراه مطابق یازدهم شوال سال یازدهم جلوس
دلکش همگی بقلوه شادیاد اشرف رود افکنده بساعتی سعید ادراک دولت ملازمت نمود
انحضرت شاه عالم پناه او را بالاسی عزت مخصوص گردانیده از غایت محبت و الواف عنایت
بر خلاف قاعده توده از عاد مقام حضور برخاسته و او را بگوش خود تفقد کشیده بدو نزدیک سریر
سلطنت حکم نشستن فرموده دقیقه در لوازم اعزاز فرو نگذاشتند مزار و هزار روپیه

و حراست صوبه بلیشه بخاندوران مقرر شد و انحضرت والده خود و بدر زینه مریم زمانی
و دیگر بیگمات و ابدار الخلافه روان فرموده در فکر لیاس و سیر و شکار احمد آباد شدند
راجات جهانگیر بصوب احمد آباد پانزدهم ابان ماه الهی نهضت موکب عالی بلوف احمد آباد
واقع گشت بعد قطعه منازل روز چهارشنبه هشتم دریاه ساحل دریا شور در باغ سلطان احمد حاکم
گجرات مخیم خیام دولت ساخته شد و دیگر بروز غرای آنشنبه سیر دریا فرمودند و
همچنین تا دوازده روز سیر و شکار دیار توجه نموده نوزدهم ماه مسطور را بیات جهانگیر بصوب
احمد آباد مرتفع ساختند تاریخ بیات و نهم جهارم ساحل آنماکه بر مورد صدق عزوجلال
رود بست و پنجم بزیارت مرقد منور شیخ احمد کهتو و کاهر سیر و شکار آن دیار
مشغول گشته از تماشای عمارات شهر و بازار و باغ شریف همچنان محظوظ نیافت آنجا
مرور چند گاه اقامت فرموده کاهی بزیارت مرقد شیخ احمد کهتو و کاهی بسیر و شکار آن دیار
اشتغال می ورزیدند همدران ایام تاسی ولایت احمد آباد بجاگیر یاد شاهزاده والاقدرت جهان
مقرر گشته روز دوشنبه غره اسفندارمز ماه الهی از احمد آباد بصوب بالاده متوجه گشتند بر ساحل آب
مهین نهیدر جام بندر بوی شاه عالم پناه بشرف ملازمت در یافت پنجاه راس اسپ یکمی و دیگر
تحایف و نفایس بنظر انور در آورد و ملکش بدربار شور متصل است صاحب پنج هشتش هزار
سوار و دوازده هزار پیاده است و اسپ خوب در ولایت او بهم میرسد که از حسن اعلی آن
یکی را دوهزار روپیه میدهند و در خلال انحال طایفه زاین زمیندار کوچ نهار که بدر انقضای
بنگاله است بحضور انور رسیده بصد مهر و سیار از نوازش و تفاتلش بنظر انور گذرانید عنایات

بطرافی نثار و هزار مهر و هزار روپیه دیگ صندوقچه جملوداز جواهر نفیسه و فیل هرناگ نام مرحلقه طیلسان
عاد قانی عجالة الوقت پیشکش شاه عالم پناه نظر انور گذشت شاه جوانبخت بخطاب
مستطاب شاهجهان و منصب سی هزاری ذات و سوار و بعطای خلعت با جارقب و دوگره مروارید
و سرپاستین مرصع و شمشیر دارای مرصع و خنجر گرانبها مصحوب گردانیده رخصت
جاگیر و نوازش یافته بر از زرد بست مبارک فرق آن زبده التاج خلافت و جهانداری را فرخنده گردانید
گردانش شاهزاده جوانبخت صندلی مرصع پهلوی سریر خلافت نصب کنانید و این اولست که از زبان
امیر خسرو دهلوی تا امروز هیچ یکی از شاهزادگان معنون نگشته بعد از دو روز محل خاص فرجهان بیگم محفل خویش
از گسسته قطعی که از نهاد معاندان بر مصحه دوردارید و گرانبها از اراد و نوق داده بود دو در و سه پیچ
مرصع قیمتی نثار نمود و ارید و دو رشته بازبن مرصع و فیل مایراق طلا باد و طلا ریخا سایه علم
پناه پیشکش گذرانید و قیمت انهمه اشیا بسه لک روپیه گشته و از جناب شاهی بنقد و جنس دو لک روپیه
و دیگر بیگمات یک لک روپیه نواضع شد و یکقطعه لعل یعقوبت و یک لک روپیه و یکقطعه لعل یعقوبت
یک لک روپیه و دو الماس و چند مروارید و دیگر جواهر نفیسه که مجموع بشصت لک روپیه قیمت مقرر شد پیشکش
شاه جهان پناه نظر انور گذشت تاریخ هشتم شوال خانجهان لودی و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
و مهابتخان و اله یار خان و فاخانان و سردار خان و اراد عبد الله خان و مخلصخان عرب و میر یا تمخان
و معتقد خان بخشی و شهباز خان افغان و ازدرام دکهنی و نذر بیگ بخشیان بملازمت اشرف
رسیده پیشکش شهریار لایق گذرانیدند و در خور حسن عنایت هر یکی نوازش یافته مرخص گشتند جهانخان
از نه تغیر جاندوران عرف شاهنگیخان بحراست صوبه کابل و انعام خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت یافت

سلطانی مشمول احوال بود رسیده گذشت و بعنایت خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و سپر
نازش یافته و اقبال کامگاری نشکوه نواخته رخصت معاودت داد و در ساعات سال سیزدهم از جلوس
مسعود مصحوب شب چهارشنبه سیوم ربیع الاول سال هزار و بست و هفت هجری تحویل آفتاب
جهانتاب بیرج حمل صورت داد در محفل عیش و نشاط منعقد گردید همدران مجلس میر محمد امین
که محمد قلی قطب الملک حاکم گلکنده او را بخطاب میر جمله مخاطب ساخته بود و بعد فوت محمد قلی
مسطر بر ولایت عراق شده بود چهار سال از انجا معاودت کرده بملازمت اشرف میرسید
دو زرده رأس اسپ عراقی با ساز و برایق عراق و نه نفر اقشه لطیفه و دو عدد انگشتر نفیس با قوت
پرسم پاه او پیشکش گذرانید خلعت فاخره اسپ و فیل عنایت شد روز یکشنبه دوازدهم
فرودین موضع منجار امعسکر جاه و جلال گشت در اثنای منزل عرض رسید که بر یک و نیم کروه
از منجا چوکاه افیال است انار از انبوهی اشجار راه بر شب و فرار انحضرت روز دوشنبه
سیزدهم با معدودی متوجه شکار فیل گشتند و بموجب حکم اشرف بر اطراف شاه و امرا
برفراز درختها بلند تختها چوبین نصب کردند و انحضرت باتفاق مقربان بالای آن تختها
نشسته سیر و تماشا مشغول گردیدند و فیلبانان چابکدست و صد فیل زده و ماده از اطراف
عده خاصه دران صحرا در آوردند و بدستور عصر حضرت عرش آشیانی سیزده فیل زده و ماده
صحرا را بدام مکنده اسیر کردند خاطر اشرف کز مدتی مشتاق دیدن آن تماشا بود مسرور
و منبسط گشت و از شکارگاه معاودت کرده داخل دولتخانه خاص گشتند همدران اثنا

بوش رسیده در دارالخلافه اکبرآباد دهلی و نواحی شدت و باو تاعون است بنابران
عطف عنان نموده هفتم اردیبهشت عزیمت شهر جمادی الاولی داخل اجوا آباد گردیدند اگرچه
دران شهر هم علت تب کشتی میکرد و کم کسی نبود که زیارت نگشید اما مخالفت بخیر بود
و در شفا یافت یازدهم شهر مسطور راجه جیارام را در میدان ملاقی گردیده شوکت و شوکت
و سعت ملک و کثرت سپاه بر جام فوقیت مشهود و غایت اشرف پسندیده دو چیز اسپ
و دو پیر و دو پیل بطریق نثار و یکصد روپیه بطریق پیشکش گذرانید بعنایات خلعت
خاصه و اسپ عراقی و فیل مادهٔ خنجر مرصع و چهار عدد و انگشتر مرصع نوازش یافت و جمعیت
معاودت داد و نزدیک و پنج اماه قراولان خبر آوردند که فیلبان در حوالی دهمونی نمودار
گشته فرمان شد که فیلبانان سرکار خاصه و سرکار پادشاه چیجا میدان صحرا رفته بطریق مقرر
بگیرند دراندک مدت یکصد و شانزده پنج زنجیر فیل از نر و ماده بدست فیلبانان بارشاهی گرفتار
و شصت و سه فیل نر و ماده فیلبانان نشناسی بدام آوردند همدین ایام راجه بکاجیت
که از ترتیب یافتگان کارخانهٔ شاه عالم پناه بود دولت ملازمت دوالادریافت تسبیح مروارید
بقیمت ده هزار روپیه پیشکش کشید بغایت خلعت فاخره و شمشیر با پراق مرصع و اسپ
و فیل ممتاز گشته به تشخص حصار کاکره دستوری یافت شاهبازخان لودی هردوئی
ازاین ماده را راجه بر تیپ چند و خیره تعین گشتند و دولت کوار برق انداز
و پانصد نفر تفنگچی نیز تعینات فرمودند راجت مجلس عالیون از اجوا باد بصوب دارالخلافه

چنانچه از سیاق کلام آینده موضح میگردد مقارن انحال از عرصه سمت بهار خان
حاکم قلعه ها رمساع عز و جلال رسیده در نواحی شهر و بلوکات ان کثرت موشی بحدی
رسیده که از محصولات زرع و سر درختی از محصول خریف اثر باقی نمانده و همچنین از قاقم
غربوه و انکور نشانی نگذاشته اند شاید بهزاران تعب محصول ربیع بدست رعایا
بیاید همدران اثنا شب یکشنبه دوازدهم ابان مطابق یازدهم ذی قعده سنه مذکور در شبستان
شاه عالم پناه از بطن صبیه عفیفه اصفخان فرزندی سعادت پیوند قدم بعرصه هستی
گذاشت سلطان اورنگ زیب ثانی سوم گشت یاد شاهزاده والاتبار پنجاه و پنج فیل
و جواهر نفیسه و اقمشه لطیفه که دو لک روپیه قیمت مجموع شد پیشکش کشیدند و بجمیع امرا
و اعیان نثارهای یاد شاهانه مبذول گشتند بعد تحصیل لوازم سور و سرور بطرف
دارالخلافه نهضت واقع شد چون در ملک رانا مصدر خیام دولت گشت
نذورات با پیشکشهای لایق بملازمت عالی پیوسته ضمنهای نمایان بتقدیم رسانیده
مشمول عنایات خسروانه شد بهدر بنوقت خانخانان سپه سالار از دکهن رسیده
دولت ملازمت عالی دریافت و یک لک و پنجاه هزار روپیه را پیشکش از نقد و جنس
گذرانید بعد چندی بعطای خلعت خاصه با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه و ماده فیل و منصب
هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار نوازش یافته جهته انتظام مهمات دکهن رخصت
فرمودند و از تغیر لشکرخان عاید خاطر ابد پیوند دکهن مامور ساختند و از انجا یکچند
متواتر متوجه گشته هشتم دیماه غره صفر سال یکهزار و بیست و هفت هجری در فتحپور

روز شنبه بیست و یکم شهر نوروز مطابق بیست و دوم رمضان سال هزار و بیست و هفت
هجری بصوب دارالخلافه نهضت واقع گشت شانزدهم دیماه پیش از طلوع صبح بسمت
گذر مکرر گوره ماده بخارا رو دخانی نمودار شد و هر شب در ترقی بود رفته رفته صورت
حوضه پیدا کرد هر دو سر شش باریک میانش گشده خم دار است بجانب جنوب و بسوی
شمال چون از منجمان و اخترشناسان استفسار رفت از روی اضطلالات دریافته
بعرض رسانیدند که کرایت و چهار درجه فلکی بواسطه اختلاف منطقه سایر است و بحرکت
فلک اعظم متحرک و در برج عقرب مرئی خواهد بود کشت و دراندک مدت بر برج عقرب
راکد گشته بمیزان میرسد و ظهور او بنحویه باعث فتنه و فساد گفته اند و مورث جنگ
و جدال دانسته و بعد از شانزده روز که این علامت ظاهر گشت در همان سمت ستاره
دم دار ظاهر شد که سر شش بمغرب رو بشش بود و طرف دم اصلا رو بشش نداشت ظهور
ازاین صحیح مضطرابان مشتمل بطاعون و وبا تعبیر کردند از قدرت قاهره ایزد چون انچه
منجمان تعبیر کرده بودند بخست وبا در شهرها و عمده هندوستان افتاد که بسیار خانها مقفل ماند
و چکس بتجهیز و تکفین اموات نپرداخت و بعد از ان با قتضای گردش فلک بجبار اش
اختلاف میان شهریار کامکار و شاهزاده کامگار و شاهزاده بلند اقبال شعله زد و
خللهای عظیم پدیدار گشت و بسیاری از دودمانها و خاندانها را مراجعه بخاک ادبار گشت
و شمشیر کشیها و خونریزیها میان آمد که بهرام فلک انگشت حسرت بدندان گرفت

از نفره بوه بقصبت شصت هزار روپیه و کویا بخرج آن بادشاهزاده والاگهر بوده اند زمانیکه
درگاه کائنات پناه از طلا و نقره لبالب گردیده خاطر اشرف افتاد و بادشاهزاده را
نوازشها فرمودند چهاردهم انشاءالله بپرویزآباد رسیده دولت ملازمت دریافت
و بقصبت دو لک روپیه پیشکش گذرانیده بوجه شاهزاده مطور راجه کلیان نمسیدار رسن پور
شرف ملازمت دریافته یک لک و پنجاه هزار روپیه را بخالصه و نقایس گذرانیده در خلال انجال
از وقایع دکهن بعرض رسید که شاهنواز خان لله خانخانان که در شجاعت و کارداني همتا نداشت
بعد بعد از افراط شراب در عین شباب رخت هستی بربست چون این واقعه هایله از طرف اشرف
تاکید رضا بقضا داده در اینجا بیان آنرا بمقتضی تحریر در دات و انوار مستور ساخته بخرابات
بالاگهات ممتاز فرمودند متوجهان بحضور دار چهارم دهم خلعت خاصه و خنجر مرصع و اسپ
عراقی و فیل مست رایت عزت برافراخت و چون شاه یگانگان خاندوران از کرسی سپهر
مسند نشین پرکنه بهیر و خوشاب در دوره دهم دلش او مرحمت نموده و چون از واقعات
دکهن خبر خوشت رسید صوبه جنگر زمیندار مارواڑ را سپه بجنگ او تعین منصب سه هزار ذات
و سوار و خطاب راجگی نواخته زمیندار ولایت مارواڑ را ممتاز ساختند و هجدهمین سال
فرمان شد که از اکبرآباد تا لاهور بر سر هر کروه میلی لزنج و سنگ تعیر کنند در زیر میل سیوم
چاپر نخبه مرتب سازند و بر هر دو طرف رسته شاخ درختان سایه دار بنشانند که باعث
آسودگی مسافران گردد بمنصب و ایالت عالیات بصوبه کشمیر روز شنبه بیست و چهارم

چهره افروز بصوبه لاهور نهضت و اتابک خان بخدمت دارالخلافه اکبرآباد مامور گشت
خلعت خاصه با خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره عطا شد چون در سواد شهره خدم
دولت کمتر بسیر و تماشای عمارات بنداین توجه معهود نکرده در اثنای سیر مکلفت منزل
کهن ابهر زرین پی از او چین بمنهدم انتقال کرده بود عبور افتاد و صحبت مستوفی داشتند
آن کوشه کهن بحرمک خان اعظم نیز اگر کرد فرمان شد گزارش حضور کرد فرمان شد گزارش حضور
عرض آمده بشد لبست و نهم ایمان ساخت و چهل منصب سرادق عز و جلال گشت نهاد مقابر شریف
حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و حضرت شیخ نظام الدین بداونی و حضرت شیخ نصیر الدین
اودهی قدس سرهم زیارت نموده هزار اشرفی و افر بمجاوران مستحقان رسیدند روز دوم بر سر
مزار شریف حضرت خیمه آسمانی ساخته شرف زیارت یافتند و دیگر از دولت و یکم از
ماه ظاهر کرانه فرخ فرزال موکب عالی ضیا پرور گردید روز دوم بسیر باغ مفرح گذار افتاد
یا نهال الخلافت و کشتی عالی رکیصد و چهل گهز زمین مشتمل بر عمارات عالی چوصهای
دلکش ترتیب داده و انبه بغایت نفیس در باغ او که لطیفه موجود دارد تودیه نمودند
روز شنبه دوم ماه الهی سپهر بندگی مصدر مراسم اقبال گشته دران منزل لیشتیان شاهزاده
کیهی ستان فرزند نیز وجود آمد یک لک و پنجاه هزار روپیه از نقد جنس پیشکش گذرانیدند اما
چون آن محل در میان کوهها واقع شده بود و هوا عادت چشمه در مقام توقف افتاد و شاه
عالم پناه را برای دیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و خود بطرف کلانور متوجه

گردیدند سلطان پرویز متصول عنایات گشته بطرف آگره آباد رستوری یافت چندروز این ایام
راجه بکرماجیت از نواح کانگره بحضور رسیده کیفیت انحصار التماس نمود بعطای خلعت
خاصه و کمر خنجر مرصع ممتاز ساخته رخصت معاودت مرحمت فرمودند و باغ کلانور
خانعالم که در الچکری بولایت عراق رفته بود معاودت نموده شرف ملازمت دریافت
تحایف و هدایا را بنظر پیشکش گذرانیدند بنجاه آن صفحه تصویر بود که حالات مجارب
حضرت صاحبقران با تهمتن خان به احاطه تحریر کشیده و زیاده و صد و هفتاد چند تصویر
بران منقوش است بسیار پسندیده خاطر اشرف افتاد و چون خانعالم رسم رسالت بوجه
احسن بجا آورد بود مورد مراحم خسروانی گشت و بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار سرافراز
خلعت خاصه و اسپ و فیل عنایت فرمودند چهاردهم تاریخ طالبان آملی از کشمیر رسیده
ادراک دولت ملازمت نمود عنایات خسروانه بحال او مبذول گشت چهارم اسفندار
مزاه ظاهر رستاس مخیم اردوی عالی گشت و در منزل مزده مجمع گستوار از صوبه دولت
دارا و رخان و کم گشمیر بعرض رسید فرمان عالیقدر و خلعت خاصه با خنجر مرصع و جیغه
خاص مطور شرف صدور یافت و محصول یک لک روپیه ولایت مقرر و جدید را به او عنایت
نمودند چهاردهم ماه مطور مخیم بابا جلس ابدال از نزول رایات عز و جلال ضیا پرور گردید
و محفل جشن شروع سال پنجاه و سیوم از عمر گرامی منعقد شد و شاهزاده کامگار و دلپسند
و امرا نوازشها مرعی شدند چون ازان منزل منکهای راه دلکشا و فرازو نشیب و فراز و کتل بیچ در بیچ پیش آمد

فرمان شد که قلعه الور و حضرت مریم زمانی و دیگر عمارات عالیات را به تماشا بیارد و دیر زمانی
فرخان اعظم و اکثر امرا و دیگر از عهده بر آمده توپخانه و دستوری یافتند و انحضرت باچندی از خواصان
نهضت فرمودند درین تاریخ جرفوت رانا از سمنگر رسید چون در حلقه اطاعت در آمده
بود فرمان عنایت عنوان بنام کنور کران پسرش صادر شد و خلعت خاصه و اسپ
و فیل مصوب را به کشنداس مشرف اصفهیل سمت ترسیل یافت لیست و یکم ماه مطور
در منزلی نزول موکب عالی اتفاق افتاد جهانیان بعطای خلعت و پرستین و اسپ و فیل
نوازش یافته بطرف پیشکش مامور گردید و چون از زبان معتمدان پرتو رسید که چند منزل آبادی
نیست و غله و دیگر مایحتاج نقد و جنس بمردم همراه نمی یابند فرمان شد که پیشخانه در دیگ گاه
مرور نماید دیگ و دیگ اعوض را بمبلغ پنجهزار و احتیاط بسیار دست دهد یکم آنماه از اردو
بعین سکندر عبور فرمودند و روز شنبه بیست و سیوم ماه مطور بر ساحل کشن گنگا منزل

نهضت ایالت عالیات بصوبه کشمیر روز چهارشنبه پانزدهم ربیع الآخر سال یکهزار و
بیست و نهم بموکب اقبال جهانیان دست داد از منزل آگنیر شاهراه مرکنا روانی
بهست است دوازده جانب کوهها بلند دارد و کتلها بغایت سنگلاخ و دشوار عبور
دارد و بنهایت متعدی و تیز بعهده خان فرمان شد که بجز اصفهان دو دو کس مقرب دیگر
همچکس را گذارد که در رکاب عالی گرم نماند و خود و خانان اعظم و خانجهان را منزل
عقب گذاشته و خود متوجه منزل گشته نزدیک منکپال بهلناس باریدن بزور و باران
شروع شد و رعد و صاعقه در گرفت اغلب زنهار و قزاق بتعرض گشت و بمرور کی تمام

دست و دامن از انفاقات روزگار نوکران معتمدخان جمیع خانمسطور را در همان محل نصب کرده
انتظام آثار خود میکشید نذر را بحضرت با اتفاق نور جهان بیگم و دیگر بیگمات عظام در آن خیابان
فرود آورده اساسش کردند معتمدخان بموجب حکم اشرف از منزل عقب رسیده لوازم
خدمت بقدر میسر سانید بعد دو روز از انجا کوچ کرده در موضع کهانی فرود آمدند در همین منزل
بعرض رسید که سهراب و رستم میرزا در عین شباب در آب بهت غرق شدند و میرزا
رستم این واقعه جامه صبر چاک کرده سر و پا برهنه از لوچ عازم حضور است فرمان
عنایت نشان مزاسطور بشرف صدور یافت روز دیگر میاموه عبور لشکر ظفر اثر
شد پیش از ورود موکب عالی کارپردازان کشتیهای بسیار سامان کرده بودند در
نواره خاصه سوار شده متوجه شهر گشتند و درین روز دلاور خان کارگزار کشمیر سزا
لوازم پیشکش و نثار بجا آورد روز دیگر شنبه بازدهم ماه در عمارتی که بر کنار تال
دل واقع است شرف نزول اقبال ارزانی داشت در جهانگیر نامه مذکور است که کشمیر از اقلیم چهارم
است و مدت چهار هزار سال ابهاد و انولایت کامرانی کرده اند که تفصیل ابهاد در تاریخ
راج ترنگ که بموجب حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده
مرقوم است و در سنه هفتصد و دوازده هجری در تصرف بادشاهان اسلام در آمده
و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و شصت و دو سال حکومت انملک کرده اند
و در سنه نهصد و نود و چهار هجری الولایت در تصرف حضرت عرش آشیانی در آمد نام
دار السلطنت شهر کاشمیر در اصل سمر نگر است و در بارالبهت از میان شهر میگذرد

قطع و کهن است شرح این سخن آنکه مهدیرین ایام عرصه دولت خانخانان بتهانور آمد کنار
عنبر چشمه رایات بارشاهزاده در راست دیره پا از دایره قول و عهد بیرون نگذاشته بعوض
پرگنات سرور را مصروف شده بود دارابخان و راجه رسنگ دیو بندیده و دیگر تنبهای
بادشاهزاده شجاعت و مردانگی داده تادیب او بواقعی کردند و غنیمت بسیار بدست آورده
در پایگین کهانت احصت نمودند بعد سوروض پاره لشکر دیگر تعینات کهن کرده بملک
خانه خانه فرود آمد از اتفاقات اندکاری از طرف اشرف از حد اعتدال تجاوز نموده در مرض
سکی نفس عارض گشت و ابتدای ضعف انحضرت از همین تاریخ است امید بعد کلفت بسیر
بهار و خوان و زعفران از کشمیر شنبه بیست و ششم ماه الهی راه کتل پیر پنجال
بصوب لاهور برهنمودند در هر منزل در منازلی که بحکم عالی در منزلگاه مقرر شده بود
شرف نزول ارزانی داشتند در موضع راجوری رسیده که اگرچه از سیدارا نیجا راسلطان
فیروز شاه مسلمان گفته و درین تاریخها ساخته اما هنوز رسوم بدعت و شرک و کفر
از ان دیار محو نشده چنانچه دختر مسلمان را بمنزل شوهر میفرستند دختر مشرک را بمسلم عقد
بر همنها در میبندند و همچنین دیگر بدعات که ذکر آن ناکردن اولی درمیان این
طائفه رواج است فرمان شد که مرتکب هیچکس بر امور این افعال مذموم نگردد
و بعضی کسانرا ازان قوم تنبیه و تادیب نموده از ان افعال محترز ساختند و قاضی
و محتسب و مفتی در امام تعین کرده در باب تغییب و ترویج قواعد دین اسلام قدغن

و سه هزار و پنجاه خروار غله است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و
هفتاد هزار دام میشود راه در آمد کشمیر متعدد است بهترین سه راه آنرا بهمبر
راه بکهلی است و بهار و خوان و کاهان خوشبو و قندهار و نوگرام کشمیر مشهور افاق است عاشیا
و لایتی دلکش است لاکن سکنه آن اکثر بی اتفاق و شریر و تنگچشم و فضولش عامه انجا بغایت
کیف و مایحتاج بسیار اما بمیزه و بهتر میزبت انجا شامل است و ارباب صنایع در عصر ما صنعت
و غلات بسیار اند علوم متداوله از زبان و خط و قانون و فق و دیگر صنایع
شایع شنده و معماران آن مشهور اند در عهد حضرت عرش آشیانی بنیاد کرده نشده بود بنده در عهد
حضرت جهانگیری باتمام رسید و بعضی عمارات و باغها بحکم اشرف ترتیب یافت و
از مرمت گاه بادشاه زمانه کشت هدیه میزان اتفاقا هموار ناقه دار بحضور اشرف آورده اند در
طبق امرتهای چند مطبخی انحاضره طعامها بسیار و بهتمام از گوشت آن آهو بهمیا کرده اند اصلا
قابل تناول نشد و بمخت میزه و بد طعم معلوم شد در ایام مقامات کشمیر سیدیا بیخاری
فوجدار بهکهر بصاحب صوبگی بهت دستوری یافت و از ساخت اقبال این سال خرده

و سرچشمه ازا برناک گویند از شهر چهار کروه فاصله دارد و متصل شهر دو کول بزرگ
است که تمام سال پر آب میباشد و نقل تحویل غله و آمد و شد سکنه اندیار بر کشتی است
و ولایت کشمیر مستمار برسی و هفت پرگنه است و از اداد و نصف اعتبار کرده اند
بالای آب را تراج گویند و پایان آب را کامراه خوانند و جمع ولایت کشمیری لاک و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار غله است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و
هفتاد هزار و چهار صد دام میشود راه در آمد کشمیر متعدد است بهترین سه راه آنرا بهمبر
راه بکهلی است و بهار و خوان و کاهان خوشبو و قندهار و نوگرام کشمیر مشهور افاق است عاشیا
و لایتی دلکش است لاکن سکنه آن اکثر بی اتفاق و شریر و تنگچشم و فضولش عامه انجا بغایت
کیف و مایحتاج بسیار اما بمیزه و بهتر میزبت انجا شامل است و ارباب صنایع در عصر ما صنعت
و غلات بسیار اند علوم متداوله از زبان و خط و قانون و فق و دیگر صنایع
شایع شنده و معماران آن مشهور اند در عهد حضرت عرش آشیانی بنیاد کرده نشده بود بنده در عهد
حضرت جهانگیری باتمام رسید و بعضی عمارات و باغها بحکم اشرف ترتیب یافت و
از مرمت گاه بادشاه زمانه کشت هدیه میزان اتفاقا هموار ناقه دار بحضور اشرف آورده اند در
طبق امرتهای چند مطبخی انحاضره طعامها بسیار و بهتمام از گوشت آن آهو بهمیا کرده اند اصلا
قابل تناول نشد و بمخت میزه و بد طعم معلوم شد در ایام مقامات کشمیر سیدیا بیخاری
فوجدار بهکهر بصاحب صوبگی بهت دستوری یافت و از ساخت اقبال این سال خرده

شاهزاده نهم از معابر جهلم عرصه لاهور مضرب خیام دولت گشت روز دوم در قلعه لاهور
داخل گشته عمارات دولتخانه را که در همان تازگی باهتمام معمورخان بطرف هفت لک روپیه صورت
اتمام پذیرفته بود از فرزند اشرف و فرزندان شاهزاده نهم روز مژده فتح قلعه کانگره رسید که غره
محرم بحسن تردد و شجاعت راجه بکرماجیت مفتوح گشت حصن انحصار فلک مثال از ابتدای ظهور اسلام
بتصرف سلاطین ماضیه در نیامده بود و پنجاه و شصت هزار که در زمان سابق سلطان فیروز شاه
در حسن آن کشیده و در زمان جمال الدوله ابراهیم حسین قلیخان و مرتضی خان را از حضرت عرش
اشیانی در حقوق ساحات آن بکار برده اند و فائده بران مترتب نگشته در تواریخ مسطور
داخل است انحضرت از حصول این فتح بغایت مسرور گشته حکم فرمودند که سه روز نقاره
سرور بر نوازش در آرند و روز دوشنبه دوازدهم محرم غسل شاه کعبتی پناه پنجاه تذهیب
فرمودند دقیقه از دقایق شفقت و عنایت فروگذاشت نکرده و از جمله بخشش شاه عالم پناه شامل
نفیسه بقیمت دو لک روپیه عوض قبول افتاد و چون هندوان ایام عوایض خانخانان و دیگر
فدویان متواتر از دکهن رسید مهمات الولایت بدون تشریف اوردن شاه کعبتی ستان
صورت نمیگیرد روز چهارم در ماه الهی شاه بلند اقبال را بعطای خلعت فاخره باچار قب
زردوز مرصع و شمشیر و خنجر بارایق مرصع و اسپان عربی و عراقی و افیال کوه شکوه نوازش
بصوب دکهن رخصت فرمودند و سیصد و پنجاه مرا از عمده و یکهزار نفر اصدی و هزار سوار ارزان
اندازه و پنجهزار تفنگچی سوار و دو هزار سوار که سابق تعینات دکهن است تعین رکاب شاه جمجاه

نفس بمزاج اشرف غالبه آمده واز افراط شراب ناگاه مرض تزاید پذیرفت چند گاه معالجه
فرمایش نشد تا خواندار بتدبیر حکما داطبا رو بصحت آورد و تخفیفی کلی در تشنه دادآبی در ساعت داده
لب و حلق شوال فرید جهان بیگم محفل آرایش ارسته بانواع اطعمه خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و
خواتیم از درو جواهر رعایت نمود و بجز نگین الماس که خود بصحت میداد یا قصد بهر و هفت هزار روپیه رعایت
کرد سلخ ماه مسطور سلطان پرویز از بلیته رسیده شرف ملازمت دریافت تحایف و نوادر بسیار
بنظر انور گذرانید در ریوقت عرض رسید که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از فوج شاه عالم پناه بجهت
بی اجازت بجاگیر خود رسیده بدون ایشان حکم شده که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد از رعیت بیرا ما موری
ساخته شد که مزاد لی کرده خان بهادر را بفوجداری شاه جهانپور و لیک لکه روپیه خواند
مصحوب الله داد خان برای اخراجات افواج دکهن بعنایت تسبیح فیت بهفت پادشاه جهانستان
انوار الخلافه بصوب کشمیر چون هوای دارالخلافه بمزاج اشرف نمیسازد کمال ناسازگاری نمود شهریار نگار
بموجب تجویز حکما روز دوشنبه ۹ ابان ماه الهی بطرف دهلی نهضت فرمود نظر خان بخشی گری
دارالخلافه مامور گردید شاهزاده روز از حوالی متهره بطرف بیانه رخصت سعی و دولت یافت
چهار دهم ماه الهی ساحت موضع سلون مضرب خیام دولت گشت چون هوای سیر حصار
گانگره از نه تا بار تکرر خاطر اشرف بود اعتماد الدوله را که بیمار بود با اغرق کلان نهاده و گذاشته
بسیر حصار مسطور متوجه شدند از فرد یگر عرض کردند که اعتماد الدوله در حالت سکرات است بیا کسی
خاطر فرخ جهان بیگم فی الفور احیت کرده بچهره عیادت بمنزل اعتماد الدوله تشریف فرما شده
و ساعتی نشسته برد و تنها نزد او داخل نشستند و همان ساعت مرد یعت جهان سپرد انگرادت

بهمان مرتکاه در یکسیر گاه جهانگارع نشته متوجه اغرق کلان نشسته جاگیر و اموال او بمتعلقان
و اوزبک مرحمت و امارت اعتماد الدوله مرحوم منور جهان بیگم مرحمت شد و قدغن
بیگم از یکی امرا نفرود بهمدیگر نمود خواجه ابوالحسن اردکهن رسیده شرف ملازمت و مباهات نجدمت
وزارت کل حاصل نمود و مقام گهرجاک مرجع نشکار قرار افته یکصد و پنجاه کس بنشکار
و پانصد اسپ نشکار فرمودند در اواخر این سال از واقعات دکهن بعرض رسید که خضر در زمانپور لیست ماه
بیمار خرفوج و در ماه عالم فانی نمود فانا و انا الیه راجعون سنه ای سال هفدهم از جلوس
شنبه لیست جمادی الاولی سال نهم از جلوس مطابق سنه یک هزار و دهی یک هجری موکب همایون اقبال
تشریف فرمود گذر حسن شریح سال هفدهم اصفهان بمنصب شش هزاری ذات شش هزار
سوار سرفراز شدند از عرضداشت خانجهان لودی حاکم ملتان بعرض رسید که شاه عباس ماضی
عظیم الشر مقر سلطنت خود بطرف قندهار نهضت فرموده اند در حدود بیک لاچور شاه را چهل کرور
روپیه نقد و جنس رخصت نمود قرار حصه مساوات یافته و بدین الطایفه میر بخشی بصوبه ملتان
فرمان شد که رود تربه بر زمانپور رسیده شاه کبیتی ستانرا حکم رساند که فاتحانان را به انتظام
مهمات دکهن گذاشته زود تر از زود خود را بحضور انور رساند اعتبار خان خواهر زاده میر عنصب
پنجهزاری چهار هزار سوار بهمراهی گذشته بصوبه داری اکبرآباد مامور گردید و همدرین اثنا جهانگیر
از عرضداشت رسیده شرف ملازمت دریافت و برای مصالح حضرت حکیم مومنا را بجهته
آورد حکیم مسطور را در کلاب اشرف نگاه داشته جهانیان را بکوالیار مرخص فرمودند
خلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ خاصه و فیل با یراق نقره عطا شده و خود بدولت و اقبال

گشته دوم فروردین ۱۰ اجل کشیر شده پنجم اسماه زین العابدین بخشی اصدیان از دهلی رسیده
عرضه داشت که شاه عالم پناه حسب الحکم اشرف از برهانپور بنهضت نموده اند و ما امام بندگان
بر سر رسیده التماس نموده اند که چهار ماه باکشی را در حصار مندو بسر برده بحضور اشرف
خود را میرسانم و بغیر از عرضه داشت خانجهان لودی حاکم ملتان بعرض رسید که شاه عباس
مجاهره قلعه قندهار پیش آمده است و عبدالعزیز خان با سعد خان مختص گشته که بهادر قلعه
بسته اند فکر مردانه نموده در مستحکم ساختن قندهار را بکمک و مدد غایت فرموده بلاهور و ساند
که سامان لشکر نماید و اماده لساق قندهار شود و بعد رسیدن و شنفتن رحلت بیگم شهریار
ماه الهی اعلام نهضت فرجام بصوب لاهور مرتفع ساختند و از بهر پور اعتقاد خان بحراست
صوبه کشمیر و استمالت و دلجوئی فاطمه خانم زمانه غدار و ستم دیده چهل لک روپیه انعام شد
و از راه خشکی راهی شد و حویلی بازار و خشکو فی بهار خود رسید لنود در همین
سال که اصلا بوا اختلاف و شر کشیر شورش و فساد در هندوستان نبود و نیز و تحمل
و دلاور بادشاه زاده بلند اقبال شاهجهان جمیع کردنکشان و فسادیان را از کهن سر بر خط
اطاعت و فرمان برداری کشته خواجه هر سه را قبول نموده بدند و نهال فتنه و فساد
از خاطر خود بیکبار بر کنده و ولایت دلکشای کشمیر از رونق بازار و خشکو فی بهار خود رسید لنود در همین
سال که اصلا بوا اختلاف و شر کشیر شورش و فساد در هندوستان نبود و نیز و تحمل
و دلاور بادشاه زاده بلند اقبال شاهجهان جمیع کردنکشان و فسادیان را از کهن سر بر خط
اطاعت و فرمان برداری کشته خواجه هر سه را قبول نموده بدند و نهال فتنه و فساد
از خاطر خود بیکبار بر کنده و ولایت دلکشای کشمیر از رونق بازار و خشکو فی بهار خود رسید لنود در همین
سال که اصلا بوا اختلاف و شر کشیر شورش و فساد در هندوستان نبود و نیز و تحمل
و دلاور بادشاه زاده بلند اقبال شاهجهان جمیع کردنکشان و فسادیان را از کهن سر بر خط
اطاعت و فرمان برداری کشته خواجه هر سه را قبول نموده بدند و نهال فتنه و فساد
از خاطر خود بیکبار بر کنده و ولایت دلکشای کشمیر از رونق بازار و خشکو فی بهار خود رسید لنود در همین

وشقه‌ها بلکه در تنها مبدل گردیده و حادثات و واقعات که بخیال کسی نمیگنجید بعرض رسانیده
وقوع قضایای عالم آشوب جهانی زبردست شده و فتنه خوابیده بهرکوشه سر برآورده دولایات
مقصود هم یکی بعد دیگری بدست اولیای شوم آن حادثه غیر بخشش حضرت
کرشاه جهان پناه دریا دل بیدار را بضبط پرگنه بهرلپور روان ساخته مرحمت خواه آن مخصوص
دشرف عرض داشت خود از اتفاقات روزگار و به اتصاف کردن بخشش اهل و بیدار فور جهانگیر
آن پرگنه را بجاگیر سلطان شهریار داماد مقرر فرمود چون عریضه بادشاهزاده
الملک نام ملازم شهریار را بضبط آن محال روان کرده بود دریا دل بتشریف الملک سرافراز
انحال محاربه واقع میشود و بتشریف الملک تیرد رچشم مورده مفقود البصر گشته بر سم ارمغان
نام خود را تزکیه مرسانده بحکم تعرض تمام در مزاج اقدس بهرسانده بود و زمام سلطنت
و خلوت در کف اقتدار خود گرفته در صدد ترتیب و پرورش شهریار بیجان و دل مقصود
بوده از بنواقعه بسیار بخود پیچید و تکیه زانو بر بغل گذاشته زبان بشکایت باد شاهزاده
گیتی ستان نمیگشاد ناشایسته بعرض رسانیده مردان خان را که قندهار بعهده شهریار مقرر شده
و منصب او از اصل و اضافه دوازده هزاری بیست هزار سوار قرار یافته هرزار سی قندهار
به اتابیق تو باشد و گرد و باد شاهزاده و اتخاذ ایما در دریا دل شریف الملک و برهم خوردن
مزاج بحکم آگاه گشته عرضداشت مستلزم معذرتها و منضمن بررسوخ عقیدت و ارادت
مقصود انصاف فضای تسخیر و بشرف روان ساخت در هنگام گرمی عساکر همایون از اراضی جنات
عبور بمنجوه و خاطر نشان شهریار دل خود و زمین ملحق گشته عرضه داشت شاه پناه بملازم شرف

عهد و پیمان امام بیدار بیک دل یک قرار ساده مآل شاه عباس بحضور انور رسیده مکتوب شاه
رسانیده بود و چندان غرور سلطان خلایق ناتوانه و قدر در نزد نقد مرد را نگذشته بر خصت و احجت
یافتند و از جانب شاه بر صفحه خاطر اشرف گرد کدورت نشست و خانجهانرا بعنوان عاطفت
خاصه و شمشیر مرصع و انعام اسپ و فیل نوازش رسم منقار بملازمت سلطان روان مجرد رسیدن
و محمد شریف و کیل شاهزاده پرویز را بهمراه بیغامی فرستاده قدغن بلیغ نمود که شاهزاده
روز در حضور اشرف چهار دو در میز بحکم گرخاطر اشرف از بهم قندهار نگرانی داشته
و صفدر خان از شدت مرض بر مزاج اقدس طاری بود بحکم از جانب شاه گیتی پناه
محرفهای موحش بعرض رسانده خاطر مبارک آن الشوردش در آورد و اثار رای جهانگیری و کم التفاتی
بظهور رسید و در خلال احوال خانجهان از کابل رسیده در مقدمات فتنه و فساد شریک
و موجب التماس او موکب خان گیتی ستان را بدانسو که خود از نزد شاه عالم پناه رسانده از
حضور الکاه گشته سر اطاعت نهاده چون بعرض رسانید که گیتی پناه رسیده راه ممالک
نسپرده یافت خواست تا در حضور اشرف رسانده بر اصلاح مقدمات پردازد از راه جوی
خانجهان استمالت کرده خانخانان و دراخان پسر خویش را با افواج دکهن همراه کرده از حصار
منصه بقصد تسخیر الکاه نهضت فرمود چون از نشان و خانجهان این نهضت را هم
دست آویز فتنه افزائی ساخته بعرض رسانیدند که شاهزاده بر دوام حکم نکرده با فوج عظیم
عزم محاربت با خان نهضت اشرف دارد الخلافه عرض آمد و مریخا گوئی از شکست بلند آوازه گردید
سامان تجسس جدال توزک کرده بهمت و مقارن انحال عرضه داشت اعتبار خان صاحب صوبه اکبرآباد

در آورد اما چون مزاج جاهل فتنه و اشوب بود آمدن عرضه نداشت و افصلخان اصلا
فائده نبخشید و افصلخان انقدر بهم پرستی شاه گیتی ستان شنیده بود که غیر از سلوک استکاک
خود نمیدانست و بهر خاموشی باب مکالمه نفس برنمیکشید بعد در موکب منصور در لاهور افصلخان
بعرض سعادت یافت و بحکم پرچه و زردی رودبرداشته بدو انبا ابلاغ حکم نمود که تمامی
جاگیرشته گیتی ستان را از هند و ستان نگیرد بشهریار بخواهد و هند و از جناب خلافت فرمان
بنام شاه گیتی ستان فرستاد که در صوبه دکهن و مجرات مالوه جاگیر خود بگیرند و هند و بشهریار
را گذاشتن همهات متعذر است بهرچه در اساق قندهار بحضور اقدس بفرستد و بهمان قدر اکتفا نموده
فرمان طلب بنام مهابت خان صوبه دار کابل که به جناب شاه جهان پناه و به افصلخان
ناموشته داشت صادر شود و همچنین بنام عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که از جناب شاهزاده
گشته بحال جاگیر خود رسیده بود و بنام خانجهان لودی حاکم دکهن که مساند دولت شاهجهانی
بود احکام خاقانی فرستاده تحضور طلب کرد خانجهان و عبدالله خان و مولا عبدالله بالاتفاق
فراوان ایلغار حسب الشرف رسیده بودند از هم بحکم گشته و خانجهان که در سپاه جهان مسلمه بود
بوسته گشته بود نخست که اکثری فواتح بهم زدن دولت شهنشاهی خاطر عاطفت از او
افصلخان را بحضور بیگانه نبوده بحضور انور رسیده بر انگیخته بحکم آورد بحکم
برادر خود افصلخان را بتقریب آوردن تنها نه اگر با دازد رگاه خاقانی فرصت گردد و در جواب عرضداشت
خانجهان مرحوم بخطاب ارجمند افتخار افصلخان را بلقب اکبر ابادی دوران ساخته فرمان اسم
زیور اعتبار گذاشته خود را بدرگاه والا رسانید و منصب او از اصل و اضافه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت

شهنشاه نهضت فرمودن شاه گیتی ستان بصوب دارالخلافه رسیدن بحکم و جیم مخالفان بهمین سمت
قرار گرفت که بادشاه بهم اکبر بصوب دارالخلافه متوجه شود و خود آن غنچه بخش خود نماید
نهضت موکب جاه از دارالسرور بصوب دارالخلافه مضاف تاج نهضت هفدهم جهان ماه الهی
از هردو صوب دارالخلافه متوجه گشت و فرامین بنام اصفهان که بموجب حکم جهانمطاع
متوجه چیکشت رسیده بود و رسیده بهوده حاکم دهلی و دیگر امرا و جاگیرداران و اوطان
بودند و رباب عالیشان صدور یافت تردد یک رسیده بهنده ایه نوشته بودند بلکه با فوج آراسته
اصفهان از دارالخلافه فرمان شاهجهان بنام سعیدخان ازاهجاباد و عبدالله خان بهادر از
علمان رسیده شرف ملازمت یافته و بظاهر پرتلی رسیده بهوده قناری و صمصام خان در ایام
گشته بسی مبالغه فرمان ناظم اوده و مراقبه کرده بر والد رسیدن و دیوار اورا آرایش دولت ملازمت
کارفرمائی افواج بهوده مهابت خان مقرر گشت و سردار فوج هراول عبدالله خان بهادر فیروز
گردید فرمان شد که بقاصد یکدیگر خبر از دوران صبح فردا در اوده بشد
و بطوس حضرت بالکه بشتاب بشتابند بهجاری الاول بکنار رود سرسی اوده بموکب عالم افروز
در پیوست حمل تجمل نمود بعد تحقیق آنکه بشتاب و مرور از پلی متوجه دارالخلافه گشتند راجه جی سنگه پسر
راجه مانسنگه زمیندار امبر از وطن رسیده لوازم پیشکش و نثار بتقدیم رسانید و زمینداران
از زبان بهمان بعرض رسید که رسته باده بلشکر اقبال شاه جهان تا فوج جوار نزدیک
هنجیه رسیده از بیگانه نخبر بهان بحکم فوج هراول بسرکردگی مهابت خان بجهار
شاه عالم پناه تعین فرمودند عبدالله بهادر بهراول آن فوج سنگر گشت و لشکر از
مرا با او تعین شدند در وصف ارای شاه عالم پناه شاه جهان بادشاه جهان

چون خبر تعین افواج بجانب شاه عالم پناه رسید راجه بکرماجیت دوارانجان
ولد خانخانان و دیگر بندهای جان نثار را بمقابله و مقاتله جهانجان فرستاده خود با بقیه
خانخانان از قصبه پنهضت نموده بمسافت بیست کروه دایره کردید جهانجان جلو ریز
رسیده بعد کوچ بهنگامه نبرد آراست و عبدالله خان بهادر را در افواج شاهزاده تعین کرد
دارابجان و راجه بکرماجیت با رعایت استوار کرده آتش جلادت اشتعال قتال را
به اشتعال درآوردند علی الخصوص راجه بکرماجیت حملهای رستمانه بر فوج هراول
کرده جمیع کثیر را بر خاک هلاک انداخت چنانچه از فوج خان بهادر فیروز جنگ زخمی
و شیر جله و شیر پنجه پسران او و محمد حسین برادر خواجه جهان و نور از مان ولد اسد خان معین
و دیگر چند کس شربت محات چشیدند عبدالله بهادر که از اول فیروز شاه عالم پناه بود در این
زد و کیر تمام فوج خود را برهم زده بدارابجان و راجه بکرماجیت پیوست و ان فوج که هموار بست بدار
سوار بود متوقف کردید جهانجان از ایجا دانسته خود را از قول فوج هراول رسانید و شیر پرانه
سوکه کارزار کرم ساخت راجه بکرماجیت داد شجاعت داده دقیقه از نیکخواهی و نصرت نسپرد
فرو نکذاشت در این هنکامه زره دیکر کلاه تفنکچه پیشانی راجه رسید بسیمان بود و هاندادن همان
چیز حصول مراد پنداشتی معین است عبدالله خان و دارابجان ایلغار کشته مشدان راجه بکرماجیت
یار عجمت بست که کوه راه فرار پیمودند شاه عالم پناه از این واقعه آکاه کشته بلطف مزید و مزید هم کشتند
جهانجان شخصیت بدیهت آورده مژده این فتح و نصرت را بدست پسر خان مربی کاه خافان فرستاده پادشاه جهانستان

کاکین را بمنزلت خاصه و شمشیر و جیغه مرصع و اسپ و فیل عطا فرمودند محمد رفیع آشا مژده فتح
از عرایض متصدیان احمدآباد بعرض اشرف رسید سکم که در آنوقت چنین روز بروز بقایت محرم
و سر در کشت شرح ماجرا بدستان چنانست که احمدآباد بتجا کر شاه عالم پناه تجواه بود و راجه
شاهزاده بکرماجیت بحکومت اقلیات مامور بعد از ملاقات شاهزاده مشهود بقصور
دارالخلافه بنهضت عود راجه بکرماجیت کنهر داس نام برادر خود را احمدآباد کذاشته بملازمت
شاه جهان پناه میوسته و فتنه دیک فتحپور و رعلین محاربه کشته بمشد چنانچه بقلم در آمد و چون
زابلات شاهجهانی داخل مهند کشت و عبدالله خان و دارابجان از روز کار نامه خود را احمدآباد
شاهزاده رسانیدند عبدالله خان بحکومت احمدآباد مامور کردید خاطر نشان روزکار نامه خواجه سرا احمد
رایا چهل پچاه سوار در نهایت احمدآباد قرستاد کنهر داس برادر بکرماجیت پیش رو شده بعرض
سر احمد لک روپیه و پروانه شمشیر خاصه را که بلطف لک روپیه مرحمت شده بود بطرف او
ره نورد شد در اندک ایام بمهند رسیده بنظر شاه عالم پناه در آورد و دیکر دقایق نوبهار
عبدالله خان داخل احمدآباد مرشود از اتفاقات روزکار چهان روز احکام قدسی از بارکاه
خلافت بنام محمد رفیع ولد اماناجان کربدیوانی اقلیات سرفراز بود رسید دیرخان و یارخان
و بالوخان و دیکر جاکیرداران کواج حکومت پیشه و کماشتهای باد شاهزاده را دستکیر و قتیل ساز و محمد
محمد رفیع فی الفور خواجه سرا عبدالرحمان را زندانه ختم جدید و زیره حقایق و دقایل آکاه شیخ
و بهادر دستکیر کرده برخانه محمد تقی دیوان و حسن بیک بخشی متصدیان شاهزاده رسانید
یافت غارت کرده و آن هر دو کس را نیز بزنجیر بسته انداخت و در باب جمع آوردن لشکر
همت کماشت چنانچه کنهر داس را نور کرفت و تخت مرصع را که بطرف تجلک روپیه پیوان شاه

نژاد اکبرآباد بهضت نموده بر کول فتحپور سعرف جناب سعادت اعتبار خان نزول حشمت فرمود
شش هزار شش سو سوار و نوزده کرور دیه و هفت قاچه و شمشیر مرصع و یک خاصه و فیل کلان حرمت
مشد و هم در این بهضت در حوالی مهند و دیعت سعرف جناب دولت کردید یازدهم ماه مذکور سلطان
پرویز از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت دریافت و در افزایش شفقت خشنودی مصدر انواع عز
ساخته جهانجان بکرماجیت و دیکر نوازشهای برجسته دریافت حاجی خان بخشی کلکوت بخطاب
سعزز کشت در این وقت از زبان همایون بعرض رسید که شاهزاده بلنداقبال از کمال جاذبه کشتی را فضل
مهند و شده بدولت و مطلع انوار این بهضت شاهزاده پرویز را با موازی چهل هزار سوار و توپخانه فیلخانه
عالی موافقت شاه عالم پناه تعین فرمودند و دولت کدیه خواهی بهضت افواج لشکر فرحت یافت
و کارزار فوج بفوج مهابت جهانجان بهادر فیروز جنگ و فاضل خان و راجه نرسنکدیو بندیله و راجه جسونکه
و سربلند راو دکهنی راجه کرهان و منصور خان و خاصلخان و شیخان و اسدخان و سید نیزخان
و اکرامخان و دلاور جیسونکه و سورج سنکه و بسیاری از عمده ها تعینات انفوج کردیدند و حسب الفوض
بیکم خوره خود را بسلطان اورنکزیب و والد سلطان جنت و مرحوم منصب عالی از سه هزار سوار
ممتاز کشته بحراست صوبه احمدآباد سرفراز کردیدند و ده لک روپیه نقد مرحمت شد و خان
اعظم کیصد و در سلطان اورنکزیب و بیکم بصوبه اله آباد و یک لک روپیه بصیغه بلدی جمع
عنایت کشت اصفهان زاخان نقاره کشته بهانه حراست صوبه بنکاله از ارباب سلطنت جدا کشتند
در این وقت خبر فوت مریم زمانی والده حضرت شهید جنت و نوازدم تونیه بکار آورده چون بیکم
بطور اجمیر سعرف جناب دولت کدیه پرتکیش بهم خان فتح جنک سه دوده زنبیل و اقشمیر
بطبقه بنکاله بنظر انور کذشت و کنور جکت سنکه و دلاور خان کرن شرف ملازمت دریافته تیشکشهای

صوبه داری الله آباد مرحوم

لیقی استحقان مرتب کشته بود شکسته حلال از ابر سیاه تقسیم کرد و جواهر را خود سعرف شد
درین حالت جمیع فوجداران نیز باد ملحق نشتند و سپاه نیز نکخواه یا او فراهم آمد چون این خبر
در مالوه بعبدالله خان میرسد توجه بیکلک نکرده از راه شتاب زدکی با چهار صد
یا نصد سوار اطراف احمدآباد روانه کردید و در عرض بیست روز از انجا راه دور و دراز را قطع
کرده بنظار محجوبان احمدآباد رسید محمد رفیع و ناهر خان و جمیع دیکر با فوج جرار بزوم مقاتله از احمد
آباد برآمدند نزدیک موضع پتوه تقارب فیمابین دست داد اتفاقا در طرفی که عبدالله خان
دایره داشت زمین پرشیب و فراز بود بترتیب افواج نتوانست شد مخالفان هجوم کرده
سوکه قتال را استند و عین کوکیر قبل ست عبدالله خان از او از زمان بم فرو رده ملک
سپاه و حشم از هم زوار فتضای ننکی چنان شیرازه بیجا کرخون از شمشیر ابدارش میچکید از دست
جماعتی که قدره اقتدار اطلاز مان او ندا شتند شکست مخزده به پژوده شتافت
فوز از انجا به بروچ رفت و از انجا به بندر سورت رسیده دو ماه بسر برده به پنهانپور رفته
بملازمت اشرف شاه عالم پناه مستعد کشت تقریر پرسین شاه عالمیان به پنهانپور
از سیاق کلام آینده مکشوف میکرده القصه چون بخبر این فتح نمایان مژده عزول رسید
بخبر بیکم محمد رفیع بخطاب سپهدانی از منصب هفصد سرصد سوار بمنصب سه
هزار و دو هزار سوار و عطای علم و نقاره سرفراز شد و ناهر خان بهمان منصب و عنایات
خسروانه پایه عزت برافراخت در باب دیکر بهادران نیز عنایات بیش از حد سلسل
کردید و فرایین عالیقدر بنام شاهزاده پرویز و جهانجان سپه سالار شرف صدور یافت که فوجدار

روز در آیالوه رسانند در آنوقت پرتو عاطفت شاه عالم پناه از مالوه بر بربانپور دیده امتحان رسید چون این مژده

در بیان رسیدن

چون بر صفحه خاطر شاه جهان محاط احداد بدخواه که در قلعه برهانپور بودند و دست و اقبال از حصار مندو کوته کرده بقلعه چهور خیام حشمت و استخوان آکنده بهستی بتوجهات شاهی بخطاب استخوانی منصب عمده بیجاپور از خانات مصروف و حکومت احمدآباد گذاشته بود بیقاید سلطان پرویز دستوری راه یافتند و بهادر الدین آنچه باشی گزارش قدیم پرداخته نگاه انجناب مع بهراول او معین گردید بیجاپوریان که بر صفحات بهادر الدین مزبور حقوق نمک حضرت کی بخلاف وفا آورده بودند حصول آمال و تحقیق بهاجتان پیوسته و خود همراه آن نگاه داشتن معلوم شده بود بر هم خورد از ظهور اضطراب اعتماد از کلام رفت و بر کرار از خاک برده انشکان و قتی که چنین ظهور آید آزاده دیگر چند از بادیه چه توقع باشد فی الحال باتفاق خانخانان از دریای نربده عبور فرموده کشتیها را بدان ساحل کشیده بدو سه یک بخشش را بانوکران عالی بر ساحل بر بار دوش مخالفان گذاشته بطرف نیسر متوجه گشتند سلطان پرویز و مهابتخان بر ساحل نربدا رسیده از مخالفت کار ایشان دیگر جمع مالوه را بضبط در آورده بر ساحل نربده نزدیک چهانگیر پور بمقرب خیام حشمت در رفاه حیران بودند لشکر جنگ تصیر و تفنگ همیان بود و فائده مرتب نمیشد مهابتخان چون دید که کار بجنگ و جدال کشش نمیرود در شروع ادب گذاشتن کرنیت و صحاری عبور و اطمینان ملتزمان رکاب شاهزاده بدو مسلم و بمقام بخود کشیدن گرفت و هر چند التفاتی برخاطر اشرف میرسانید کشت و هیچ از کسان آن پی نداشتند چون کار کنان قضا و قدر

در ترتیب مقدمات مشکوف بودند فائده بران مرتب نگشت تفصیل این اجمال چنانست که

چون رایات شاه کیتی ستان بقرار سیر کره و دود خورد حرم الله بن ولد میر جمال الدین انجو

مصنف این تراجم نیز از حضار بود که شرف ملازمت دریافت و مفاد قبول اجابت

ساحت شاه کیتی ستان بسیار بر دکیان تنگ عصمت بی باجال و انتقال داخل قلعه ساخته

قلعه را از انحصار بعهده گرفته بالاتفاق مقرر نمود و سامان قلعه را توزک کرده متوجه

برنا پور شدند چون بموقف محمد تقی ملازم شاهزاده مکتوب خانخانان را که بخط خود

بیجاپوریان نوشته بود از دست فاضلان گرفته سطری نوشته و در آورد و در عنوان خط این بیت قوم

ساخته بود و اظهار دوستی و آشنائی نموده بود صد کس منظر

شاه و سپاه ما هم عزیز برید عزیزی اوآمی شاه بود بخدمت خانخانان فرستاد و بخانان کنایت

رساند خاطر جمع ساخته انچه در بایست بود جواب خبر فرستاد و انفعال خود را

از غایت شرمندگی سر در پیش انداخته بود چون وقت مقتضی آن نبود جواب

فرمان شد که اظهار انتظار نماید و دارا بخانی که در شهر مانده بود بگریستی نشست روزی چند

نگذشت که نوشته بهابتخان بنام خانخانان ورود نموده گذرانید که ما ساز کار است اگر شاه

عالم پناه بمضمون این جمله رقم که زمانه بنوسازد تو با زمانه بساز هنوز هم طرح مصالحه بیندازد

آن سراسر تو سازد با ما بر ساحل نربدا بفرستند با هم کار شرایط عهد و قول بمیان آورده

بساط مباینت و مخالفت در نوردیده آید خانخانان و اکثر شیوخ و حجت بودند آن نوشته

بعرض اقدس رسانیده چون آمد مقربان و معتمدان بخدمت حاضر ساخته بمحفل آنچنان ارسال یافته طلب

مشورت فرمودند آن بمکنان بمحاظه که در صورت بسیار خوشنما بود قرار گرفت بعد از آن

آن نوشته را بخانخانان دادند خانخانان نیز مصالحه را پسندیده کرد و قسم کلام الله بمیان آورده

خاطر انور را از خود جمع ساخت و دارا بخان خلف خود را در بانپور گذاشته برای استحکام

شرایط مصالحه بطرف نربده رهنورد گشت و بسرعت تمام بر ساحل نربده رسیده شروع

در بهنام نمود سپرم بیک و دیگر ملازمان شاهزاده که روز و شب آرام و قرار نگرفته دقیقه در توقف

نمیکذاشتند از آمدن خانخانان و آمدن خبر صلح از توقف انظار و تفنگ ریز دست

کشیدند و شبی در قاعده جزم و احتیاط غفلت تمام بعمل آمد بهابتخان که در صدد فرصت

بود بسیار از نوکران انتخابی خود را بگذشتی آب شاره خود حاضر کشتی آب

زده بساحل دیگر رسیدند ملازمان شاهزاده بر احوال جوان بیخبال بیده قدر تو بخانه را بر

راه برنا پور پیش گرفتند و خانخانان را چون وقت ادبار و استیصال قریب رسیده بود

نظر بر عواقب امور نکرده برگشته نزد سلطان پرویز و مهابتخان رفت و در زمانه

غدار انچه بر ان بر ساحل نربده واولاد شش بعمل آورد از سیاق کلام آینده مکشوف

جوینده کان اخبار خواهد گشت

در آنجا که بنگاله و دولت و اقبال عنان عزیمت

چون این اخبار بمسامع شاه کیتی ستان رسید

در عرض شدت بارش باران بحد طغیانی انها دست از اسباب و اموال برداشته خاصان

تنق عصمت را با قدر زر و جواهر همراه کرفته از اب بلنی عبور نمودند شورشی عظیم

از جلوس حضرت جنت مکانیه بیست و
روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سال
یکهزار و بیستی و سوم عجز تحویل بیرجهان افزود رسید داد خانجهان لودی دستور یافت که
خود را بدکن رسانیده متظر ورود حکم محکم باشند که هرگاه حکم عالی شرف صدور یابد
خود را به بنگاله رسانند و انحضرت کوچ بکوچ بقطع مسافت مشغول گشته داخل کشمیر شدند
و چون در عنایت متواتر فرامین عالیقدر بنام سلطان پرویز و جهابتخان رسید سالار سترگ
صدور یافته بود که از جهات دهن فارغ گشته رود تر خود را به بنگاله رسانند که موکب
شاهی متوجه الحضور نشده بیدادخیزی رحمتخان حاکم بنگاله را رسد در تیول اعراض نیاورده
مصدور و جهابتخان منظور نظر عنایت گشته بخدمت دکن و عادلخان بخلعت اعزاز سرافراز
دوران وقایع دکن نیز عرض رسید ملا محمد لاری وکیل السلطنت عادلخان با پنجهزار سوار ملازم و لوازم
دوام خدمت به برهان پور رسیده و مبلغ از وجه پیشکش داخل خزانه بادشاهی ساخته سربلند رو و
ملا محمد را بحوالت بیانپور مقرر فرمود خلاع خاصه با شمشیر مرصع و سپر و فیل از جانب عادلخان
بادشاه بیدولت عطا شد و جهابتخان از طرف دکن یکصد و ده سر اسپ و دو زنجیر فیل و یکصد و
ده خوان پارچه و هفتاد هزار روپیه نقد ملا محمد مقرر رعایت نمود و چانسپارخان بحراست
بیانپور و اسد خان معمور برهانپور و منوچهر ولد شاهنواز خان به تهانه دار حاجی پور و در ضمن
به تهانه داری تهالنیز سرکرم گشتند و سلطان پرویز و جهابتخان با لشکر از اکثر تهانجات
برنشکال از برهانپور نهضت نمودند بطرف بنگاله رو نور کشتند تتمه حالات انها بعد
تسطیر احوال فرمانروای بنگاله کیتی ستان و تفصیل ساختات بنگاله در اکبر تحریر در خواهد آمد

محفوظ مانده او جواب داد که عرضه اخبار رسیده منتظر ایم که عنقریب فرامین صادر شود
مستعد راه پرور شده خود شرف تسلیم بعتبه اعلی رساند جواب عبدالله خان بهادر و دریافتن آن از
بتاریخ او مامور گشتند ابراهیمخان از قلیچ ابدوازبای که برسر راه بود عبور نموده کوس حرکت نواخت بهادر خان
لشکر منصور جلوریز رسیده آتش محاربه در اشتعال آورد تند احمد بیگخان نیز مهیا خورده رو بفرار گذاشت و ابراهیمخان
بهادرانه شربت شهادت چشید بهادران نیز دست از قلیچ بتوپ و بندوق کشیده حمله کردند
عابدخان دیوان بنگاله و شریفخان بخشی که در انحضار بودند محاربه کرده کشته شدند و آن قلیچ مقهور گشت
و غنیمت بیحد بدست بهادران افتاد و چون کیفیت اهل و عیال و مال و منال ابراهیمخان در رویاگاه گذشت
و احمد بیگخان از تهانه جهاز خود را بکنار رسانیده بنگاله رفت و تمامی نقود و جواهر و اجناس و اثقال ابراهیمخان بتصرف
در آمد لوای اقبال منصور و اقبالخانه و اصطبل جهل لک روپیه نقد بدست کارکنان سرکار واصل گشت شاه
جوانبخت بهادرخان و فاضلخان را که در بنگاله بودند خلاص داده عهد و پیمان گرفته بحکومت بنگاله سرفراز
نمود و بحکمت اعتماد بهادر پوزش آورده اهلیه او را همراه گرفته بطرف پیشه نهضت نمود راجه
بهیم ولد رانا کرن را که دران سفر فاخت کرده بود و عبدالله خان بهادر بر سم منقلا پیشتر روان
فرمود و مخلصخان و دیوان سلطان پرویز و اله یار و له انتخار خان و شیرخان افغان که در جانب
سلطان مانده در حصار پیشه بودند بجنگ و جدال برخاسته راه بهم و عبدالله خان بهادر را داخل
پیشه نگذاشته آن ولایت را بتصرف اولیای دولت ابد مدت درآوردند همدران اثنا رایات شاه ظل عنایت بر مسکنه اندیار
افکنده سید مبارک قلعه از هراس و دیگر فرمداران و جاگیرداران آن نواح ملازمت شاهنشاه
پیشکشها گرانمایه فرستاده فرمانبرداری نمودند عبدالله خان بهادر با فوج جرار بصوب

بر سر راه سید

آله آباد مستور یافت و دریاخان روهیله را بتسخیر اوده مامور گردید و بشاه جوانبخت بیرم بیگ ایلچی
صوبه بنگاله ماجد ساخته خود نیز بطرف جونپور متوجه گشت چندگر قلیخان و لودیخان اعظم کوکه حاکم جونپور
روبفرار گذاشت و در الخلافه دارالسلطنت آگره بشاه جوانبخت ملحق گردید
عبدالله خان بهادر در آله آباد داخل شده بضبط و ربط آن دیار پرداخت و اعلام نهضت فرجام
شاهنشاه دریا صولت فیروز فرمان انفاذ یافت چون مقدمات بنگاله و تسلط شاه عالم پناه بعرض والا رسید
فرامین قضا قدر مشعر بر قدوم عزیمت توام سلطان پرویز و جهابتخان بهادر شرف صدور یافت که زود تر
خود را بدکن رسانند و بدین تدارک امید که نگذاشته برد از تند جهابتخان بهادر از ملاحظه انکه دار الخلافه
خلف خانخانان پیش شاه عالم پناه است خانخانان و جهانبان بیکم صبیه پرستش اگره بود به سلطان داد نشان
در عقل و فراست یگانه زمانه بود در کمخیمی مختص محسوس بعزود و فهیم نام غلام خانخانان بهادر پیش نموده
و چندکس دیگر رفقای خود تلاشهای مردانه کرده شربت حمام چشیدند جهابتخان ازان محرز داخله ملتفت
سلطان پرویز بکوچ متواتر بنظام الاباد و رود دکن و عبدالله خان بهادر کشتی بکنار الطرف خود کشیده بود بعد
چندروز بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب
کذرانیدن خود بر هنجوتی زمینداران لب کشتی بدست جهابتخان افتاد خاطر شاه فلک بارگاه از اسباب

بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت
بنگاله بود و بتاراج و غارت رفته بود و بهادران افغان و بنگاله را بتاراج و غارت

نام احداث کرده بجنگ توپ و تفنگ چنان باید پرداخت تا از پرده غیب چه ظهور آید
بنابران از جونپور نیم فرسخ فاصله نموده در صحرا که بغایت فرش وسیع و عظیم و بجانب راست و چپ او
تا چهار فرسخ انتشار دارد حصار از نو تعمیر کرده متحصن گشتند و بر هر سه و یازده از ایشتر و توپ و دیگر استحکام داده اما
حواب بجنگ رشد ندسلطان پرویز در ها بتخان با جمعی از بنده و توپخانه عالی بدانصوب رسیده
بنگاه جنگ توپخانه کرم اساخته و چند گاه از هر دو طرف توپ بسیار و بان انجا در رسید
ذکر صف آرای شجاعان بافواه بادشاه شهر از غیب ظاهر شد و موجه خشم ایشان
بطرف سپاه دشمن چنین از اتفاق داد ایام محاصره عسرت غله و گاه در لشکر شاهر پدید آمد و کم کم و چارا
سپاه زبون گشت امیر بهم و لدانا کران التماس نمود که از حصار برآمده صف نبرد باید ساخت
انحضرت نظر بر قبول سپاه انمعنی مناسب نمیدیدند و در مبالغه از حد گذرانیدند انحضرت التماس
او بمدد قبول افتاده بتوپخانه از حصار برآمدند جهانجان سلطان پرویز را در دل جاداده خود و
هزار کشته بنگاه کارزار کرم ساخت جنگ توپخانه میان ماه بدوازان نوکران جهانجان جلو ریز
بعرکه رسیده گوی تیزی از اندختند راه بهم و لدانا کران که مدعی جنگ جهانجان بتوپ بود فائق و بده کرده
قبیل میدان پیش دو کار گشت بمیدان کارزار در آمد و تا مغرب در میدان گشت دست از نبرد باز نداشته شیر دل
شربت مجادلت چشیده از جهانجانی قبیل ست او را پاره پاره کرده و بقول شاهر کندند نوکران
شاهر از قدیم و حدیث و بقرابتها ندغیر از عبدالله خان بهادر و افضال علم و فتوح و قوچ چیان خاصه
هیچکس گرد پیش انحضرت نماند در آنوقت تیز ترین اسپ خاصه سوار انجناب را سیلز چه در آمد و وی
اختیار شده اقتدا عبدالله خان بهادر بهمراهی سوار عزوجل انیس کشیده التماس سواری خود و بهزاران
ساحت و الحاح از معرکه کارزار بر آورده بطرف دهانس راه نوردساخت و خود در پیشگاه

از نوران خود کوار شده در رکاب اشرف حاضر گشت چون در دربار شاه کیتی پناه بفرار تماس
افتاد شاهزاده مراد بخش را که همدران ایام [illegible] بود بر سبیل گروگان تعین حضرت
در انحصار کرده گشته و خدمت بسحوان جواهر مرا و کوتوال خان را بمحافظت تعین نمود بطرف بهار
نهضت فرمودند در آنجا خان بزرگ مقرر مان لکهاشاهر بعرض رسانید که بهادر شاهر هوسها دارد سلطان
پرویز و مهابتخان خفیت بچند مقرف کشته با هفتاد هزار کس و اسلحه و آلات حرب بر در انحضرت شاه گیتی ستان
بر آمده بر لشکر رسیده بدار الخان و لدخانان رسیدند که زود تر خود را بر رکاب سعادت او رساند او
سعادت اینمعنی را حمل بر غرور نموده بر پیشواز او را حوال عبدالله خان بهادر خود را خاطر نشان حضور فرمود امر پیش را از پیش بداشت
انحضرت بعض ملازمان را که از لشکر او بر گذشته بودند همراه کرده برابر لشکر او فرستاده بتعاقب بنگاه او فرمود
باز متوجه دکهن شدند چون حالات انجناب در محل دیگر بتحریر در آید در همین عرضه بنگاه بمقرر سلطان
پرویز و مهابتخان در آمد دار الخان بملازمت انجناب رسیده مهابتخان با فوجی از زنان بادیه صورت
واقعه را بحضور انور التماس نمود فرمان فیض جریان شرف صدور یافت که زنان را بخانها فرستاده سرکش را بحضور انور بفرستد
مومی الیه صوبه بهار سلطان پرویز را صحبت بکی بنگاله مهابتخان مفوض گردید مهابتخان
مجرد رسیدن فرمان دار الخان را گذاشته سرکش را بدرگاه والا فرستاده بانتظام مهمات بنگاله
مشغول گشت سانحات حضرت اشرف انیست که چون شهریور اعلام نصرت قرجام بادشاه
جهانگیر از کشمیر بصوب لاهور ارتفاع پذیرفت در بینوقت از زبان مهابتخان بعرض رسید
که خان اعظم از آگره بر اجل طبیعی رحلت نموده در گذشت سلطان داور بخشی را بحضور انور طلبداشت
خانخانان نمود در آنحالت صوبه احمد آباد مامور فرمودند چون حصار لاهور از فرقر دل را یات
جهانگشا ضیا پذیر گشت از قرقایه کابل که بلیکبوش اوزبک بالشکر از زاوزبکان

از سانحات ملازمت خود از غرور که بدماغ او راه یافته اصلا غرور او را نشنیده دلاور السن زبون و
او را پس زبون و ضعیف دانسته از زره عزم و احتیاط از دست داده از غفلت امر آگاه گشته
روز را بسیاه و رخواه و توپخانه عالی بیک گاه رسیده هنگامه کارزار گرم ساخت و هیچ یک
را فرصت همپوشیدن نداده مسلک جمعیت امرا بادشاهر و عادلخانی را متفرق ساخت
ملازمان او را در گشته و فرمانروایان و غیره ولیت و یک تن از سرداران فوج عادلخان را کشتند
گردیدند و از امرای بادشاهی شکر خان و عقیدتخان و منوچهر کرفتار پنجه تقدیر گردیدند و دیگران
بحال تباه خود را بحالات متعلقه ران رسانیدند غیر از چتر و فتوحات بچندین دست آورده و بقدر که
بخانهاش در آمد فایز گشته حصار لاهور و دیگر ولایات متعلقه عادلخانیه و بالاپور و بالا
گهاٹ متعلقه ولایت بادشاهی بضبط در آورد و تا پلک میدان را بالاکلته ولایت بادکنیه بالوخان
چنین بر سر بنا نهیر تعین کرد که بلندرا و غیره را تحصن جایز ندیده بجنگ و تفنگ مشغول آمد مخلصخان را بالطبع تعین
نمود که بسپاه و توپخانه عالی بر سر سلطان پرویز و مهابتخان فرستاده فرمان قضا جریان امیر دران فرمودند که بسرعت باد و برق
خود را بدکهن رسانند و سر بلندرا و را فروگذاشت که دل قرار داشته در انتظار و در رافوج بادشاهی باشد
قاسم خان را نیز مقرر خان بخراست صوبه دار الخلافه فرستادند و خود نیز با [illegible] از آب نربدا
گذشته بر سر مقرر خان و سلطان پرویز و مهابتخان شتافتند

سانحات سال سیم از جلوس حضرت جهانگیر

روز دیگر هم جمادی الاخر بتجویل اقبال جهانتاب شد دربار گرم کرده بشمشیر برش و شکار پرداخته بمقصد و مجاه
و دیگر اسکندر محفار که بر شکر فرمودند و چند کس بر سبیل ایراز شرف حضور یافته نذر گذرانیدند
خانخانان را که از کشمیر مامور شده بود و در آنجا توقف نموده بود و در آنجا [illegible] و در آنجا [illegible]

بجمیع امور کارگزاری اعتنا ننموده بعیش و نشاط
قطع مسافت مینمود ناگاه وارد اتاوه ابدال گردید که در نزدیکی بنجاب واقع
و عرض او بهمان رتبه بود و مقصد بیان پادشاه صفه عالی قدر برابر آن ایستاده بودند حضرت صاحبقران
بران صفه جلوس فرموده پیالچند نوشجان خود را بدو جهت حکم شرف یافتن بارکاب حضرت پادشاهی
بقدم آهن مقرر فرمودند و در اندک فرصتی پادشاه ارجمند و موکب پادشاهی بر سر آن پل رسیده
گشت چون پادشاه را بر حال فضل و سعادت مشهود چون بسازنده و کوبنده داهل حرفه پیشه
رسیده نواز شاد و پیشکش بجای آورده از بارگاه حضرت پرسش نموده بمنزل خود مراجعت
ششم ماه مسطور در ساعات دلخواه کشیر از قرودخ اعلام حضرت فرجام نور الدین گردید
حضرت شش هفته شاهی بسر برده متوجه جهانگیر و دستور ثانی گشت میفرماید در هفدهم
القصه از لوبه انار غوان مرور رفته بهم انار غوان محل نزول اقبال گردید
حکم بالحاق او فرمودند و تحقیق میفرماید که در حضور عالم گشتهار دار و محتسب مقرر بوده عرضه
عرضه داشت که هر روز بعرض میرسید که شاه بلند اقبال سایه از سر بندگان بر نمیدارد
توام بر آنند و میاغ نعل فرو گذاشته هر روز مرواریدان کار طلب بایشان مقرر شده
قوچی بایشان داده میشود و بانجور رسیده شود شهادت میدهند و مقاطع میدهند
مشغول بوده دقیقه از دقایق عدالت فرو نگذاشته چندین مرتبه صعب بر زبان شاه عالم پناه گذشت
و مدت مدید مرده هم بامتداد گذشته بنا بران براه رود جهانگیره نظر شرف یافتن بارکاب میفرمودند
و باقی نوشجان هم کارانش تعیین بجانب دیگر فرستاده هر بلند را نوشجان و جانفشان بارکاب
را در رهن و منصب چهارصدی ذات و سوار و عطای خلعت فاخره و شمشیر مرصع و کمر و فیل ممتاز

فدائیان دستوری یافت که جهانیان را از خدمت سلطان پرویز جدا ساخته بدگاه روانه
رضا جهان را از احوال طلبیده به اتالیق سلطان کهتر بگمارند که خاطر خطیر بسرعت یابد و برق
لشکر سلطان پدید گردد از کشور گسیل نموده اگر خدمت سلطان پرویز جدائی جهانیان
را خاطر نشسته و بنده بسیار کشور گشته خانجهان را فرمان عالی فرستاده که او در خود
به پیوندد فرمان نفاذ سلطان پرویز صادر شد که خلاف حکم نکنند و بنام جهانیان
رفت که اگر دفع بنگاله موافق نیفتد مراجعت نمایند و بخدمت سلطان
سلطان پرویز شتافته ادراک ملازمت نماید و ایالت صوبه دار الملک مالوه
آورده بمهمات ملک و مطلق العنانی سپرد نه که ما بحیاط تمام نگاهدارد و خانخانان را بخشیان جلو مرخص آورد
همسته در سجده گاه بیت الله گشت حکم شد که بخشیان بهوا خانه بادشاهزاده
چند خانخانان را نزدیک آمده فرمودند که آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است به اختیار خانه و شما و خود
را شرمنده نسازند و خود هم از آن تاریخ تا تفصیلات بجای خود و مشغول اعمال خانخانی گشت نوزدهم محرم سال
یکهزار و دسی و چهار هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور گشته بکنار رسیده بود که خبر
بجهانیان رسید که سلطنت بموسوم بهمگر پیشه بر خوارزمشاه و بیکس او را بزمین میرسید و هر کس او را بسجود
بوده بهست بقراولان فرمان شد که هر کرا او را بیندوزه زده بیارند و قصد و به انعام و بدوزه بخوف جانانی
نام آوران عالم مرتبه بیندان گشته بحضور آورد و چون بسیه کاشی نشانها فتنه زیره استوان نمرد و قطار
در رخنه و ترکیب تیغ قصاب شیوه داشت امر و لوس بهرچ مایا بود در حضور اشرف فرمان شود چهار صد
و از زده قانون که بگذرد کسی را مجال نباشد بورق و داد و در شیشه بسیج از ماهاهر بدو تسلیم لاهور
نزول اجلال فرمود نیکی بدو بیه بخانخانان انعام شد رفته دوم آن آقای محمد ابو شاه عباس نامه
بست و بایا بادشاه موفقت بنظر انور در آورد خلعت و بچهار هزار روپیه بایچی عطا گردید بهادرین اثنا

موضعه است فرمانخان بنوازش گرفت مقرر فرمود که خانجهان از احوال برسیده سلطان پرویز
ملاقات نمود و بها بخان عزم بنگاله و چون بهادران بهوفرستاده بودند که جهانیان صبیغ خطیر
از زره خالصه را از جاگیر او استرداد نموده و مقصد آنکه در جنگ شاه عالمیان با پسر فضیل بکیش آماده
پرش خواهد بود مقرر بان از جلوگیری آن اصلا اشتغال نخواهد نمود و سعادت فرمان شد
که مطالبات حساب از زر و بار خواست نموده بیارد و اگر خان مشورجوابی دهد بسیار دانسته مانع نخواهد
انور رسیده در عرض کفتگو میان آمد معتمد خان ظهور داشت و دلاور خان بهادر دانیال از رفاقت شاه کیهی بستان
جدا شده بحضور انور رسید بها بانو بیکم بخانه خود برده بسیار نوازش نمود و بساط عشرت مورد و صنوف
اعطاف گسترده و بهوشنده بانو بیکم صبیه سلطان مراد را بهوشنگ برادر کوچک تکلف کرده بودند
در چنین وقت عزم و همت خانجهان امور دانی کی رسید که عبدالله خان از رفاقت شاه جهان بناه
آزرده گشته عزم ملازمت عالی نموده کاغذ عزم و صفحه جواهم او گذشته بشاه جمجاه اسفندار ماه الهی
مطابق پنجشنبه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و هفت هجری بعضی فرمودند چند روز در رسولی گذشته
مقامات نموده بیست و سیوم ماه مذکور روانه پیشگاه شدند و چنین افتتاح خان و دلاور بیک کابلی
مراجعت از مقدر اکه صفدرخان از کابل فرستاده بخواجه ابوالحسن و اورا در لاهور
بیاورند و سراوقات نگاره شادمانی بتعلق دارند معتمد خان مصنف اقبالنامه بجای دست بخشیگری
سرفراز گردیده تهم اسفندار مز بر بساط عز و بار یافت و بعرض رسانید که سید در منزل خواجه عبدالصمد
والد خواجه ابوالحسن بر اکه مطابق با بیگی کرار از جانب امام قلیخان فرمانروای ماوراءالنهر آمده بود
خواجه ابوالحسن پیش برآمده بملازمت اشرف آنحضرت سوار نموده بدیگر چهارده قاب
طعام موفور و ظروف طلا و نقره روز اول بخواجه عنایت فرمودند و بعد چند روز شش هزار روپیه نقد

محض خوشحالی بر اگر سر گاه در پیشگاه بادام امید محاربه میکشیدند و بهمه اعتماد انکه خاص
حوالی بر منصور کرده قدر عین بیشتر و رباب استماع آن فرمودند اصفهان بخان انکه آن سپاه را
صاحبه جهانجا نیست مجموع شده روز دیگر بیشتر فرود دین مطابق لبست و یکم حمادالاول صفحه
و خواجه ابوالحسن و معتمد خان و ارادتخان ابوطالب و شیر خواجه و الله یار و بسیار را زار اسپان در انداختند
و بیکم نیز دهها رفیل گشته شروع در کار کشتن ان مفسد جهانجا نمود پل را کشته را چیوان بسیار در آب
در بانعین کرده بودند چون رو افتاد که بر شتی از آب گذشته نماند و بسیار را زنا بیسان آورد
قریب هشتاد زنجیر مانند رحمت و بران رزگه بجای تباه نزدیک تکه آرا بسیار افتاد و چون خان
معتمد را امیش نموده برافواج همراه گردند اندکی نزدیک عیان آمد افواج امرا را طاقت مجادله
نماند و فنوا گردان شدند و اجیوان جهانجا نیز در آمده دقیقه در قتل و غارت فروگذاشت نکردند
منکسیج عظیم بر افواج و بیکس از بیکس خبر نگرفته عنان کشیدند و بهزاران خفت و خواری خود را
بساحل نجات رسانیدند محمد رانخالت که بمژده حضرت بود اجیوان جهانجا فیل بیکم را احاطه کردند
جراح خان ناظر محل و ندیم و غیره مسرفه خواجه سرا را در پیش فیل بیکم جانثار کشته و دو رخ بر خواطم
فیل و چند رخم بر بست او رسید و رخم تیر بر پیشانی بیکم رسید چون مردم که از انکه دختر شهریار بود
رسید و اجیوان جهانجا را بیکم را بزنخانه بارشاه آورده بپاسداری مشغول گشتند جهانجا چون چنین فتح
و ظفر کامیاب شد معتمدان خود را نزد امرا فرستاده پیغام بعهد و پیمان راههای پذیرش انها
دلگرمی داده طلب مفسد خواجه ابوالحسن و معتمد خان و ارادتخان و بسیار را زاردار باش هر یک بقبول
دیگر خاطر اطمینان داده جهانجا آورده بندند و فدائیان که در فیل تر دلبسیار کوه بودند فرزندان

راجه او سنگر فرستاده را بهون نیزه راجه را چند مشهور بملازمت رسیده پیشکش شایسته لایق نظر
گذرانیده و باخلعت فاخره و اسپ و فیل و جواهر سرفراز شد مقارن اینحال عرضداشت مهابتخان
مشعر بر وفات شیخ علی بهادر رسید قلم عفو بر صحیفه جرایم او کشیده از ملک ناطلبیده شتافتن فی الفور روانه
کشته شرف ملازمت دریافت بعنایاتی که مخلد او شکیجه ممتاز گشته بصوابدید اصفهان متوجه
شاه گیتی ستان مامور گشت خاطر مظهر با اصفهان از صمیم قلب بکمال کشتگی طرف دکهن زده سپهر کرده
وچون مرتوا حی کوه بهستان چیرو سید معتمدان خود بخدمت شاه گیتی پناه فرستاده خود را برفراک
دولت شاهجهانی بالیده فرستادن لوا اگرچه بیکم از راه مخالفت است تجویز نمود اما کوه را این بتصیه
ثقوبت دولت ابد پیوند شاه عالم پناه کشت و چنانچه از مسیاق کلام آینده موضوع خبیر دهد مهابتخان
والد معظم خان از تغیر خانه زاد خان والد مهابتخان بحرالست صوبه بنگاله تعلق شده از قضا را سابقا
خاطر مظهر در روزگار استقبال فرمان نگشته نشسته بود تا آب فرو رفت فدائیخان میرتوزک
بحکومت بنگاله دستوری یافته و مقرر شد که هیچ کس در بنگاله بر کار دالا و هیچ کس روپیه بسیر کار بیکم بر سال
واصل ساز و چون همت هوا دار الامور غرائب اغرض ناساز کار بود تجویز نفرمان لبیک و بیکم اشفته از
بعزم سیر کشمیر متوجه گشتند و کوبا امیر بمقراری بود که اتحرف را پیش آمد ذکر سفارت سال بیست
ودویم از جلوس حضرت جهانگیر شب یکشنبه هشتم ربیع سنه یکهزار و بیست و شش هجری بحویل افتاب
جهانتاب در حمل از شدت عرض و از فرط ضعف سوار نخست بروان قطع مسافت نمود منزل
کروه داخل کشمیر گشتند الش عزیز بالکل مفقود شد و زاویه شریف را میل بحجر دهانه نماند در شب بارز
چند پیاله از عرق انگور رفع قند میل بیقرار مودند و همانجا نات بسر و کلفت تا باغات نشاط واقع
فرو آمدند و چند روز در باغ سلطان شهریار دار السلطنه گذرانیدند و موهای ارتش و مرودت
تمامی بخدمت حسب الوقوض بیکم دستوری یافت که بلاهور رفته علاج خفقان بکنند زاد و بخشی والد

السعب

سلطان

و در رد او در این باغ او را نشسته و در روز بعد از ورود خواسته بیاورند در باغ بنگاه تمام ترتیب دیگر در باغ بیرون
آورده اند که خبر بخوشقات رسیدن بادشاه غفران پناه بشنید بار بر سید فی الفور بر سر سلطنت نشسته
امیر فرمانروای بر سر گرفت و دست بخزاین و کارخانجات بالا کشاید و گذرها را خواند در آن گروه در عرض یک هفته
هفتاد لک روپیه از نقد و جنس بر مردم بی سر و پا بخشید فوج جرار فراهم آورده با توپخانه عازم آزار زادن بندر
و رزا مامستو و السلطان دانیال را که در همان نزدیکی لنگر انداخته بود رسیده بود سپاه سالار خود ساخته بر سر
منقلار بر دو کرور از خود فرود آورد و جماعتی کثیر را همراه او کرد اصفخان صادقخان و دیگران را که بسبب
تقصیرات سابق در باب شاهزاده خرم میکردند مطمئن ساخته و از جمیع امرا اکثر عهد
و پیمان گرفته بر سه کرور اسلحه صفوف نیز در اختیار داد و بخشی را بر قبلی نشانده و خود بر فیلی دیگر سوار
گشته در میان فوج جا گرفت و خواجه ابوالحسن و محمد صالح و الله وردیخان و دیگر سادات بارهه
را در فوج هراول تعین ساخت بشیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش جا یافتند و مظفر خان
و اعظم خان با بسیار از امرا در برانغار مستحکم شدند صادقخان و شاهنواز خان و معتمد خان میر انوار
مامور گردیدند در حمله اول افواج هراول شهریار روبفرار گذاشت و او مجروح گشتند این خبر بی
تحاشی بسمع شاهزاده رسانیدند آن کوشه اعتنا نکرده
خانه قیاس کرد جماعتی مجروح گردید رجار سوی فلک سیکی فتنه بر ماریده خود ایدن نه گزرد در
اکبلیه حصار اصفخان و دیگر امرا جلو ریز در سر راه شهریار رسیده در باغ مهدی قاسم خان لشکر
و بسیار از رفیقان شهریار فول و عهد کرده به اصفخان ملحق شدند و او مهلت در یافته شب دلاور بخشی
را از تخت فرود آورده بمعتمدان سپرد و اعظم خان در حصار لاهور رفته در دیوانی نه بالا شاهزاده
نشست و روز دیگر آن خواجه سرا شهریار بخت برگشته را از کنج محلی نه گرفته بیرون آورده
و در در زندان باند روز سیوم مکحول ساختند و آن بیچاره این قطعه را گفت

کتابخانه ملی